



بفرمان

محمد رضا شاه پهلوی

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲۸۸

مجموعه یکین شمار

۵۹



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعه ایران شناسی
زیر نظر: احسان یارشاطر

تاریخ مغول در ایران

سیاست ، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان

تألیف

پروتو لک اشپو لری

ترجمه

دکتر محمود میر آفتاب



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ، ۱۳۵۱

منظور از انتشار مجموعه ایران‌شناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که به‌زبانی غیر از زبان فارسی درباره ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامه سیاحانی که اثری سودمند درباره ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود .

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار، استفاده از تحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌تر کند موجب توسعه آشنایی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ا. ی.

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانه زیبا به طبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

فهرست مزدوجات

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
مقدمه	۱	نجوم - نام گذاری .	۱۸۵ تا ۲۰۲
سخنی چند در باره منابع تاریخی سیاسی :	۴	رابطه مغولان با ادیان :	
چنگیز خان - اوکتای - کیوک		مسیحیت - رابطه ایلخانان با	
ومنکو - هلاکو - اباقا - احمد		مسیحیت - ارتباط ایلخانان با	
وارغون - گیخاتو و بیایدو -		کشورهای مسیحی مغرب زمین -	
غازان - الجایتو - ابوسعید -		اسلام - دین یهود .	۲۰۳ تا ۲۵۲
پاشیدگی قلمرو ایلخانان .	۲۳ تا ۱۴۳	اوضاع دولت :	
نظری به تاریخ حکومت‌های محلی		فرمانروا - خاندان سلطنتی	
که تحت نظر و یا در کنار		ایلخانان - انتخاب فرمانروا -	
فرمانروایی مغولان در ایران		انتخاب و بیعت - رابطه ایلخانان	
وجود داشته‌اند :		با قآن - القاب فرمانروایان -	
فارس - شبانکاره - حکومت‌های		مأموران دربار و اشراف اردوی	
جزایر خلیج فارس : هرمز و قیس -		فرمانروا .	۲۵۳ تا ۲۷۸
کرمان - هرات - لرستان		دستگاه کشوری ایران و ممالک تابعه :	
بزرگه - لرستان کوچک - گیلان .		دوران قآنها - عصر ایلخانان :	
وضع مذهب نزد مغولان :	۱۴۴ تا ۱۷۲	وزیر ممالک - صورت اسامی	
دین مغول - بیماری و مرگ -		وزیران ممالک - دبیرخانه	
آداب تدفین .	۱۷۳ تا ۱۸۴	دولت - صاحب دیوان - وضع	
وضع مذهب در دوره ایلخانان :		مالی و مخارج دولت - وضع پول .	
			۲۷۹ تا ۳۰۵

وضع مالیات :

دوران قاجانها - عصر ایلخانان :
 مأموران مالیاتی - اصلاحات
 غازان - غازان و کشاورزان -
 صورت درآمد مالیاتی قلمرو
 ایلخانان در سال ۷۳۶ ه. ق. -
 خراج - صورت خراج قلمرو
 شاهان دست نشانده در سال ۷۳۶
 ه. ق. - املاک سلطنتی و اقطاعات -
 پایتخت و مقر ایلخانان - نام
 قصر ایلخانان - مأموران طراز
 دوم دستگاه کشوری . ۳۰۶ تا ۳۳۴

اداره امور ایالات :

صورت حکام و نواب ایالات
 ایران در دوران فرمانروایی
 مغولان - حکام خراسان - حکام
 کرمان - حکام فارس - حکام
 تبریز - حکام عراق عجم (پایتخت
 آن همدان) - حکام بین النهرین
 (عراق عرب) - حکام دیار
 بکر و دیار ربیع (پایتخت آن
 موصل) - حکام ارمنستان -
 حکام گرجستان (و مناطق مرزی
 شمال) - حکام و سرداران ادان

و آذربایجان (در بندو مغان و نیز
 تبریز) - حکام و سرداران
 آسیای صغیر - حکام و سرداران
 سوریه (در هنگام تسلط بر آن
 سرزمین) - وضع قلمرو شاهان
 دست نشانده . ۳۳۵ تا ۳۶۱

پذیرش و اعزام سفرا :

سفرای خارجی در ایران - اعزام
 سفرا به خارج . ۳۶۲ تا ۳۷۴

حقوق :

اصول حقوق مغولی - جرم و
 مجازات - یارغو ، محاکمه و
 شیوه کار محکمه - ارت -
 زناشوئی - موقعیت حقوقی و
 اجتماعی زن . ۳۷۵ تا ۳۹۷

دستگاه لشکری :

سپاه - اسلحه - شیوه نبرد -
 اسیران - شکار . ۳۹۸ تا ۴۱۹
 سازمانهای عمومی و زندگی
 روزمره :

پست - مسافرت - بازرگانی -
 صنعت و پیشه - منابع زیرزمینی -
 علوم - خوراک - پوشاک - مسکن -
 شهرسازی - زبان و خصوصیات
 قومی . ۴۲۰ تا ۴۵۳

مقدمه

ما فرهنگ مغولان را از نخستین لحظه حمله آنان به ایران زمین دنبال می‌کنیم؛ تکوین این فرهنگ تا آن هنگام مورد توجه ما نیست. بحث درباره احوال مغولان ساکن در چین، ماوراءالنهر و ترکستان، مغولستان و دشت قپچاق در اینجا ممکن نیست. تاریخ این کشورها خود سزاوار بررسی جداگانه است. در این باره برای فهم بهتر مطالب اشاراتی کافی است. همانطور که از عنوان کتاب برمی‌آید، آنرا با ذکر انقراض سلطنت مغولان در ایران ختم می‌کنیم؛ در این کتاب به تاریخ هنر و فعالیتهای فرهنگی ایرانیان در دوران فرمانروایی مغولان نمی‌پردازیم. برای این منظور نیز تحقیقی جدا ضروری است. بدین گونه تحولات ادبی و مذهبی نیز مورد توجه نخواهد بود. از تأثیر خصوصیات قومی مغولان در ایرانیان نیز صحبت نخواهیم کرد؛ ناگفته نماند، که در برخی از فصول کتاب به نکاتی اشاره رفته است، که خود می‌تواند موضوع بررسی جداگانه‌ای باشد.^۱

۱- آقای دکتر کارل یان Karl Jahn درباره تأثیر مغولان بر حیات معنوی ایرانیان مطالعاتی انجام داده است. رک :

C. Philipp : Beiträge Zur Darstellung des persichhen Lebens nach Muslih—uddin Sa'di, Diss. Halle/Saale 1901

هنگام معرفی وضع اداره امور مملکت ناگزیر از رعایای فرمانروایان مغول صحبت به میان می آید. در این زمینه بی شک بسیاری از شیوه های دیرینه که در میان ایرانیان متداول بوده است، عیناً پذیرفته شد، و یا آنکه با روش حکومت مغولان و ترکان تلفیق گردید. تمیز میان این دو قسمت آنگاه میسر خواهد بود، که طی يك بررسی دقیق حیات سیاسی و اداری ایرانیان مشخص و از عوامل بیگانه جدا گردد. اما چون این بررسی تا کنون به عمل نیامده است، لذا در این اثر حدی میان اجزاء ایرانی و مغول و ترك نمی توان رسم کرد.

باین ترتیب بررسی ما تنها شرح واقعیات است. بخصوص در آن مقایسه اوضاع با زمان های پیشین و بعد دیده نمی شود. در حالی که در برخی از فصول چنین مقایسه ای ضروری می نماید. اگر ما بخواهیم که بطور یکسان به تمام مسائل مهم و ارزنده توجه کنیم، در این صورت تحقیق درباره تمام تجلیات حیات فرهنگی ایرانیان از يك سو و مغولان و ترکان از سوی دیگر ضروری است. لذا می بایست کلیه منابع مهم مطالعه شود، و حتی بررسیهای شخصی در زمینه فرهنگ قومی به عمل آید؛ اما این تحقیقات از حوصله این اثر خارج است. به نظر من پیش از آنکه مقایسه ای ممکن باشد، باید حقایق و اطلاعاتی که درباره برخی از اقوام و بعضی از دوران های تاریخ در اختیار ماست، مدون و توجیه شود.

باین ترتیب بررسی سلطنت مغولان در ایران از مطالعه بخشی از تاریخ مغولان و تاریخ ایران تشکیل می شود، و در این بررسی تنها به مسائل خاص و محدودی توجه می گردد. بدیهی است، که با این دید محدود نمی توان گفت، که عصر فرمانروایی مغولان در ایران برای اقوام مغول، ترك و ایرانی چه اهمیتی داشته است. مغولان روی هم رفته رفتار يك قوم فاتح را داشتند، باستانی گذشت مذهبی آنان، که در مشرق زمین و مغرب زمین امری بس نادر بود. پیش از غازان اصولاً مفهوم

دولت درمیان مغولان وجود نداشته است. و نیز تا این هنگام فاتحان بهیچ وجه در فکر تأمین آسایش رعایای خود نبوده‌اند. اما غازان (۷۰۳ - ۶۹۴ ه. ق) با تشرّف به اسلام یعنی دین اکثریت رعایای خود و امر اکید به مقامات دولت برای تأمین آسایش رعایا (و نه تنها مغولان) سعی کرد، تضادی را که تا آن موقع قوم فاتح را از مردم مغلوب جدا می‌کرد، مرتفع سازد. چنانچه این رویه ادامه می‌یافت، احتمال می‌رفت، که جامعه‌ای مرکب از ترکان و ایرانیان به وجود آید (باید دانست، که خصوصیات قومی مغولان رفته رفته در فرهنگ ترکها حل می‌شد). در این صورت شاید قدرت عظیمی تشکیل می‌شد، که از نظر فرهنگی و هنری توسط ایرانیان و از نظر لشکری وسیله ترکان هدایت می‌گردید، و تحولات تاریخی خاور نزدیک را در جهت دیگر رهبری می‌کرد.

اما نیروهای مغرب قوی تر و دوران سلطنت غازان کوتاه‌تر از آن بود، که تکامل چنین شیوه حکومتی را اجازه دهد. در دوران فرمانروایی الحایتو و ابوسعید بسیاری از امور به شکل سابق بازگشت، و اتفاقاتی که بعد از سال ۷۳۶ ه. ق. روی داد، هر نوع امیدی را در این زمینه نابود ساخت. باین ترتیب به جای آنکه عنصر ایرانی و ترک برای رسیدن به هدف واحد به یکدیگر نزدیک شوند، رفته رفته از هم دور شد. اما نباید فراموش کرد، که این دو عنصر در یکدیگر تأثیر فراوان داشته، و دوران صدوسی سالة استیلای مغولان بر ایران برای ایرانیان از یک سو و مغولان و ترکان از سوی دیگر حائز اهمیت فراوان بوده است.

سخنی چند درباره منابع

گرچه در باره فرمانروایی مغولان در ایران گزارشهای فراوان به دست ما رسیده است اما صرف نظر از ابنیه آن دوران تعدادش خواهد بلاواسطه از حکومت آنان بسیار ناچیز است. باین سبب ضرور است که مختصراً کیفیت منابعی را که در این کتاب از آن استفاده شده است، توضیح دهیم و ارزش یابی کنیم.

اسنادی که از دوران زمامداری ایلخانان باقی مانده معدود است. پول پلیو (paul Pelliot) برای نخستین بار در سال ۱۹۳۶ میلادی سه قطعه از اسنادی را که در ایران به دست آمده است (از سال ۷۲۰ ه. ق.)، منتشر کرد.^۱ گذشته از آن ما از وجود چند نامه که در مجموعه اروپایی مکاتبات تاریخی (واتیکان، پاریس و غیره) نگهداری می شود، و حاوی اطلاعاتی درباره القاب فرمانروایان و سبک نگارش نامه هاست، آگاهیم.^۲

اما برعکس تعداد زیادی سکه باقی مانده است. این سکه ها طبعاً فقط

۱- فهرست منابع شماره ۱۰۲. - این اسناد نشان می دهد که قاآن دیگر برای ابوسعید نشان دولت نفرستاده است. در مورد منابع تاریخی این دوره رک :

Bertold Spuler : Quellenkritik Zur Mongolengechichte Irns, in : Zeitschrift der Deutschen Morgenl. Gesellschaft, jg. 92 (1938), S. 219-243

۲- رک فهرست منابع ۱۰۲-۹۶ و ۳۹۷.

ببخشی از پرسشها پاسخ می‌گوید. با توجه به مسکوکات می‌توان گذشته از القاب ایلخان رابطه‌ی او را با قاآن (که نام او بر روی سکه ذکر شده و یا حذف گردیده است)، تداول زبانهای گوناگون را در دستگاه دولت، نقصان عیار مسکوکات و در نتیجه بحرانهای اقتصادی و سرانجام رابطه‌ی دولت را با ادیان مختلف تعیین کرد.^۱ رویهم‌رفته تفحص در باره‌ی وضع ایران در دوران سلطنت مغولان باید از طرقی که با شیوه‌های متداول در مغرب زمین متفاوت است، صورت گیرد. عملاً تنها منبع تواریخی است، که از وقایع زمان گزارش می‌دهد. این تواریخ چون اسناد تاریخی بی‌طرفانه و برپایه‌ی واقعیت تدوین نیافته، بلکه گاهگاه برنگ تعمد و غرض نویسنده آلوده است.

تقسیم منابع تاریخی مربوط بزمان قاآن‌ها و ایلخانان از روی زبان آن منابع (که در مورد دورانهای دیگر ناشایست است) ممکن و بجاست، چون میان زبان هر اثر با محتوای آن تجانس موجود است.

همانطور که انتظار می‌رود، تعداد زیادی از آثار تاریخی به زبان فارسی تألیف شده است. کتبی که به این زبان در دست است، توسط شخصیهایی تألیف شده است، که در خدمت مغولان بودند، و یا لااقل با آنان روابط حسنه داشتند. این موضوع میان آثار جوینی، رشیدالدین، و صاف، کاشانی، حافظ ابرو و حمدالله مستوفی وجه اشتراکی ایجاد می‌کند، بی‌آنکه بتوان گفت، که این آثار یکنواخت است.

تاریخ جهانگشای جوینی^۲ و تاریخ غازانی رشیدالدین مهم‌ترین منابع است.

۱- برای من مقدور نبود، که مجموعه‌ی سکه‌های برلن را از این نظر آزمایش کنم، اما British Catalogue در این باره اطلاعاتی به دست می‌دهد. ۲- من در این باره به مجموعه‌ی سکه‌های

Kaiser - Friedrich - Museum در برلن مراجعه کرده‌ام. ر.ک. فهرست منابع ۲۷۰-۲۵۴ ۳- فهرست منابع شماره ۲۱۱.

نحوه تدوین و هدف این دوائر کاملاً متفاوت است. کتاب جوینی گذشته از تاریخ مغولان، که وی به سرزمین آنان سفر کرده بود، به بحث درباره سلطنت خوارزمشاهان، ایغوریان و اسماعیلیان می پردازد. شرح احوال قانها قسمت اعظم این اثر را اشغال می کند، صحبت از سلطنت مغولان در ایران کمتر است. گزارش جوینی در باره کارهای حکامی که از سوی قانها به خراسان اعزام می شدند، بسیار مهم است. ناگفته نماند، که وی برخی از وقایع لشکرکشی مغولان را دوبار - بروایات مختلف - شرح داده است^۱. این اثر گذشته از آن، اطلاعات فرهنگی و اداری فراوان در اختیار ما می گذارد؛ اطلاعات فرهنگی بخصوص در بخش لطیفه های زندگی اوکشی^۲.

جوینی که یکی از صاحب منصبان برجسته دولت بود (نایب در بین النهرین) با توجه به تجربیات شخصی، نوشته های ضبط شده در دیوان و روایاتی که در میان مردم شایع بود، مطالب تاریخی را می نگاشت. اگر چه نمی توان با مراجعه به آثار مشابه صحت گزارش های جوینی را طبق اصول علمی تأیید کرد، با این همه نوشته های وی بسیار قابل اعتماد است. در مورد نام اشخاص و اماکن - حداقل آن طور که در نسخ خطی موجود نقل شده است - مذکور در کتاب جوینی و آثار مورخین دیگر شرقی باید احتیاط کرد^۳.

اما وضع اثر رشیدالدین^۴ طوری دیگر است. برخی از نوشته های رشیدالدین را می توان با مقایسه آثاری چون گزارش های تسه عن - سیان پولاد و تاریخ رسمی آلتن دبتیر و تاریخ او آن - تسه عویی سی و منابع چینی اصلاح و تکمیل کرد. از

۱- رک 39-41 Barthold in E I, I 1117; Barthold, Turk. ۲- جوینی ۱۹۱، ۱۵۸،

اما شرح لطائف الجایتو در اثر کاشانی ۱۴۷-۱۵۶ ج مختصر است. ۳- رک

۴- فهرست منابع شماره ۵ Blochet, La Mort de Khagan Koyouk, Lit. Verz. Nr. 308

سوی دیگر نیز اثر رشیدالدین برای عصر ایلخانان اگر چه مهم ترین منبع است، اما منحصر به فرد نیست. تاریخ و صاف گزارش های او را تکمیل و گاهگاه نیز تصحیح می کند.

رشیدالدین به سبب رابطه نزدیکی که با غازان و الجایتو^۱ داشت، ناگزیر بود، از گزارش برخی از وقایع خودداری و یا آنرا جرح و تعدیل کند. او خرابکاری های چنگیزخان و جانشینان وی را آنطور که مورخان هم عصر آنان چون ابن الاثیر و نسوی بتفصیل بیان داشته بودند، شرح نمی دهد. در این مورد گزارش آن مورخان بی شک مرجح است. هر چه رشیدالدین در توصیف وقایع به زمان خود نزدیکتر می شود، بیشتر ملاحظه هیئت حاکمه مغول را می کند. باین سبب باید بخش سلطنت غازان را در اثر وی با قید احتیاط مطالعه نمود. بدیهی است که می توان قضاوت وی را در مورد غازان آنجا که بزرگترین و پراهمیت ترین فرمانروای مغولش در ایران قلمداد می کند، تأیید نمود^۲. اما شرح وقایع پیوسته خالی از خدشه نیست. از جمله می دانیم، که تفتغاخان دشت قپچاق در سال ۱۳۰۱ میلادی مدعی فرمانروایی نواحی قفقاز که عملاً جزو قلمرو ایلخان بود، شد، بی آنکه موفقیت بدست آورد. رشیدالدین اصلاً از این ادعا ذکری نمی کند. شاید او چنین ادعایی را در برابر ولی نعمت خود نسک آور می دانست؛ ولی نمی توان نادیده گرفت، که اثر رشیدالدین در این مورد ناقص است. گذشته از آن، مورخ ما فرمانروایی بایدو را که در سال ۶۹۴ ه. ق. به دست غازان بر چیده شد، یکسره مسکوت می گذارد. طبق نوشته رشیدالدین بایدو بهر صورت غاصبی

۱- شرح حال این مورخ را در مقدمه اثر وی که وسیله کاترمر منتشر شده است، می توان یافت.

۲- در صحت این گفته - حتی با مراجعه به مورخان Blochet : Introduction

بعدی نیز - نمی توان تردید داشت.

جلوه می‌کند، که پس از قتل گیخاتو می‌خواسته است به تاج و تخت فرمانروایی دست اندازد، اما موفق نشده است^۱. از رفتار دوستانه فرمانروایان مغول نسبت به پیروان دین مسیح و موقعیت مستحکم دین بودا در اثر رشیدالدین و مورخان دیگر ایرانی ذکر نمی‌شود. باین جهت نمی‌توان نقش دین بودا را دقیقاً شرح داد.

در بخش‌های تفصیلی که رشیدالدین در آن به شرح اصلاحات غازان اختصاص داده است، باید بیشتر به اوضاعی که غازان در هنگام به دست گرفتن سر رشته امور با آن روبرو بوده و در تغییر آن کوشیده است، توجه کرد. بدیهی است، که رشیدالدین وزیر متن قوانین و دستورات غازان را، صحیح و کامل نقل کرده است^۲. اما چون رشیدالدین اثر خود را با ذکر واقعه مرگ ناگهانی غازان (۷۰۳) پایان می‌دهد، دیگر ذکر از عدم موفقیت دستگاه حکومت در اجرای این قوانین و دستورات در تاریخ رشیدالدین نیست. احتمال می‌رود، که رشیدالدین در شرح نابسامانی‌های پیش از فرمانروایی غازان مبالغه کرده باشد، تا بتواند اصلاحات غازان را مهم جلوه دهد^۳. صحت و سقم گزارش‌های رشیدالدین را نمی‌توان به کمک آثار دیگر تعیین کرد. اغلب باید ما خود بکوشیم، تا گزارش صحیح را از سقیم جدا سازیم. چنانچه وضع مردم حقیقتاً آن‌طور بوده است، که رشیدالدین ذکر می‌کند^۴، دریافت مالیات از آنان، خصوصاً از دشت نشینان غیر ممکن می‌بود.

البته نمی‌توان ادعا کرد، که گزارش‌های مورخ ناصحیح است؛ بلکه باید گفت که وی نمونه‌های بسیار شدید را انتخاب کرده و تعمیم داده است.

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱. ۲- رشیدالدین/

وین ۲۷۷ تا ۳۳۳. - خواندمیر نیز قوانین غازان را از همین منبع گرفته است.

۳- رشیدالدین/وین ۲۹۷ و ۳۲۹ (زیر پای‌گذاردن حق)، ۳۲۹ (غارت و خرابکاری). -

همچنین رک ولدی ۱۰. ۴- رشیدالدین/وین ۲۹۹، ۳۲۷.

در زمینه شرح زندگی روزمره مردم نیز که بنا به گفته رشیدالدین فقر و مسکنت کامل در میان آنان حکمفرما بود، وضع بر همین منوال است. در تمام این موارد شایان توجه است، که رشیدالدین یا اصولاً ذکرى از علل نابسامانی نمی‌کند، و یا تنها در کلیات می‌ماند: خرابکاری مغولان و یا امتیازات خاص آنان^۱. غازان و الجایتو بی‌شک موافق نبودند، که علل فقر و بدبختی مردم در دوران فرمانروایی اجداد آنان به دقت مورد بحث قرار گیرد.

اثر رشیدالدین در دو جهت دنبال شده است. از یک سو کاشانی^۲ به تفصیل واز دید یک درباری وقایع دوران فرمانروایی الجایتو از جمله رابطه رشیدالدین با وزراء دیگر و وضع گیلان،^۳ ماوراءالنهر^۴ و هندوستان^۵ را نقل می‌کند. این اطلاعات را عموماً در آثار دیگر نمی‌توان یافت. از سوی دیگر حافظ ابرو در اثر خود بنام «ذیل تاریخ رشیدی» به شرح وقایع سلطنت مغولان تا سال ۷۵۸ یعنی هنگامی که بساط فرمانروایی این قوم در ایران برچیده شد، می‌پردازد.^۶ «ذیل تاریخ رشیدی» اثری است ساده که در آن بیشتر جنبه سیاسی وقایع مورد توجه بوده است، و از نظر ارزش با کتاب رشیدالدین قابل قیاس نیست. عبدالرزاق سمرقندی در تدوین فصل سلطنت ایلخانان از کتاب مطلع سعدین تنها از همین کتاب استفاده کرده است^۷، و باین جهت اثر وی حاوی مطلب تازه‌ای نیست.

تاریخ و صاف^۸، بخصوص از نظر مقابله با تاریخ رشیدالدین، کتاب بسیار

۱- از جمله مطالبی درباره ابهام موازین قانونی نقل می‌گردد. ۲- فهرست منابع شماره ۷. ۳- کاشانی ۳۸ ر، ۳۸ ج تا ۴۲ ر. ۴- کاشانی ۹۸ تا ۱۰۰ ر، ۱۳۰ ر تا ۱۴۴. ۵- کاشانی ۱۱۷ ر تا ۱۲۶ ج. ۶- در این مورد تنها نسخه خطی وین مورد استفاده بود، که به سال ۷۴۱ ه. ق. ختم می‌شود. پس از آن ترجمه بیانی (فهرست منابع شماره ۹) به کار رفته است. ۷- رک: ۸- فهرست منابع شماره‌های ۱۱۰ و ۱۱۱. Barthold, Turk. 46 f. — ۳ — کاشانی ۳۸ ر، ۳۸ ج تا ۴۲ ر. ۴- کاشانی ۹۸ تا ۱۰۰ ر، ۱۳۰ ر تا ۱۴۴. ۵- کاشانی ۱۱۷ ر تا ۱۲۶ ج. ۶- در این مورد تنها نسخه خطی وین مورد استفاده بود، که به سال ۷۴۱ ه. ق. ختم می‌شود. پس از آن ترجمه بیانی (فهرست منابع شماره ۹) به کار رفته است. ۷- رک: ۸- فهرست منابع شماره‌های ۱۱۰ و ۱۱۱.

Felix Tauer: Archiv Orientalni Bd. IV, S. 254; Storey II, S. 293, Anm. 2

۸- فهرست منابع شماره‌های ۱۱۰ و ۱۱۱. Barthold, Turk. 48 f. — ۳ — کاشانی ۳۸ ر، ۳۸ ج تا ۴۲ ر.

مهمی است. ما در این اثر گزارش‌های فراوانی می‌یابیم، که جامع‌التواریخ فاقد آنست. مورخان زمان‌های بعد، بخصوص میرخواند، اغلب مطالبی را که در تاریخ و صاف آورده شده است، تکرار می‌کنند. بدیهی است، که تاریخ‌ها و گزارش‌های وی را درباره جشن‌ها (بخصوص در دوره الجایتو و ابوسعید که وی در عصر آنان می‌زیسته است) نمی‌توان به عنوان شاخص آداب و رسوم و فرهنگ عامه زمان پذیرفت. اگرچه او مطالب خود را درست منظم نکرده است، و تاریخ‌هایی که ذکر می‌کند، دقیق نیست، اما باید گفت که قضاوت کلمان او آر (Clément Huart) درباره وی ناصحیح است.^۱ و صاف از آنجا که جوینی تاریخ خود را پایان داده است، اثرش را آغاز می‌کند (اگرچه وی در یک فصل مخصوص شمه‌ای از وقایع زمان‌های پیشین را نیز گزارش می‌دهد). تاریخ و صاف برای مطالعه سرگذشت حکومت‌های محلی که تحت نظرایلخانان قرار داشت، خصوصاً برای فارس، کرمان، شبانکاره و جزایر خلیج فارس (هرمز و غیره) مهمترین منبع است. تاریخ اختصاصی مناطق مختلف^۲ حاوی مطالبی جز آنچه و صاف و نویسندگان آثار تاریخی بزرگ دیگر نقل کرده‌اند، نیست.

در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی^۳ نیز گزارش‌های مربوط وارزنده‌ای درباره حکومت‌های محلی تابع ایلخانان دیده می‌شود. ما اطلاعات بسیاری را مدیون اثر مختصر و روشن وی هستیم، که در منابع دیگر نمی‌توان یافت.^۴ درباره جزایر خلیج فارس گذشته از آن آثار پدروتیکسیرا^۵ که به زبان اسپانیایی ژان دوبارو^۶

۱- E I, IV 1226 — ۲- رک فهرست منابع شماره‌های ۲۷-۳۰. — اثر ابن بی‌بی که در

آن اطلاعات جامع و دست اولی در باره آسیای صغیر می‌توان یافت، از این اصل کلی مستثنی است. — ۳- فهرست منابع شماره ۱۲. — Barthold, Turk. 49 f. — ۴- از جمله نام

مسئترین پسر وزیر تاج‌الدین علی‌شاه. من به ظفرنامه وی دسترسی نداشتم. رک :

Storey II 82 ; E I, II 905 — ۵- Pedro teixeira فهرست منابع شماره‌های ۱۵۲-۱۵۰

— ۶- Jean de Barros فهرست منابع شماره‌های ۱۵۴ و ۱۵۶

و دیگر گو کوتو^۱ که به زبان پرتغالی نوشته شده است، گزارش می دهد. این نوشته ها از تواریخ فارسی که بعداً از بین رفته، اقتباس گردیده است.

اثر میرخواند^۲ چون مدتی پس از این عصر نگاشته شده است، دارای ارزش محدودتری است. او گاهگاه مطالب را عیناً از منابع مذکور نقل می کند، و یا آنکه آنها را بایکدیگر تلفیق می نماید، البته بدون توجه به اصول علمی نقد منابع تاریخی (از جمله در مورد نقل لشکر کشی چنگیز خان^۳). وی در تدوین بخش فرمانروایی ایلخانان در درجه اول تاریخ و صاف و درجه دوم جامع التواریخ رشیدالدین را مورد استفاده قرار داده است. او از سال ۷۰۳ ه. ق. به بعد شرح وقایع را از ذیل جامع التواریخ تألیف حافظ ابرومی گیرد، و حتی گاهگاه عناوین فصول و مطالب را عیناً رونویسی می کند. اما باید دانست، که میرخواند در دبیرخانه دولت به اسناد و مدارك دسترسی داشته و در تدوین تاریخ دوره نخست سلطنت ایلخانان از این منابع استفاده کرده است. با توجه به فاصله ای که میان زمان میرخواند و عصر ایلخانان وجود داشته است و اینکه وی قادر بوده است مجموعه تحولات را یکجا مورد مطالعه قرار دهد، بر ارزش داوری او افزوده می گردد.

از مطالعه اثر خواندمیر نیز نتیجه مشابه به دست می آید. وی از جمله مورخانی را که به ابوسعید نسبت رفتار خلاف شئون اسلامی داده اند، تخطئه می کند، و این ایلخان را مسلمانی پرهیزگار می داند^۴. باید گفت، که خواندمیر در شیوه نگارش و نقل مطالب از جد خود میرخواند تبعیت می کند، اما وی در برخی از موارد از جمله قانونگذاری غازان خود مستقیماً نوشته های رشیدالدین را مطالعه

۱ - Diogo Couto فهرست منابع شماره ۱۵۵. ۲ - فهرست منابع شماره ۱۶.

۳ - Barthold in E I, I 895. ۴ - فهرست منابع شماره ۲۱. - رك؛

Storey II, S. 101-109. ۵ - خواندمیر ۳، ۷۶. ۶ - همچنین رك فهرست منابع

کرده است .

پس از منابع فارسی باید منابع سریانی و ارمنی را نام برد . این منابع نیز چون آثار فارسی در قلمرو مغولان و تحت فرمانروائی آنان نوشته شده است . اما اختلاف کلی میان آنها آنست که نویسندگان منابع سریانی و ارمنی ، مسیحی بوده اند ، و بخصوص در منابع سریانی این دین در نحوه فکر مؤلفان بسیار مؤثر بوده است . نزد مورخان ارمنی گذشته از دید مذهبی احساس شدید ملی خودنمایی می کرد . در میان اهالی سوریه که کشورشان قرنهای تحت نفوذ اعراب قرار داشت ، احساسات ملی ضعیف شده بود .

بارهبر اوس و اثر سریانی وی بنام *Maktêbanût Zabnê*^۱ یکی از جالبترین و مهمترین مراجع ما برای این دوران است . باید دانست ، که او شرح حال و وضع مغولان پیش از حمله به ایران را از منابع فارسی اقتباس کرده است . از جمله جوینی - خصوصاً در زمینه فرهنگی ، مثلاً بحث درباره یاسا - احتمالاً از طریق يك واسطه و مترجم دروی تأثیر فراوان داشته است . ارزش نوشته بارهبر اوس در تشریح اوضاع زمان خودوی و خاصه وضع مسیحیان است . در این مورد اثر دیگر وی بنام «تاریخ کلیسا» نوشته هایش را به طرز موفقیت آمیزی تکمیل می کند^۲ شاید ندبه سرائی وی درباره وضع مسیحیان (خصوصاً ازبیداد سپاهیان مصر) را بتوان محصول تازه بودن مصیبت دانست ، و نیز شاید ارقامی که وی نقل می کند دقیق نباشد ، اما نقش مسیحیان در قلمرو ایلخانان با مطالعه اثر وی با وضوح فراوان بر ما هویدا می گردد . در جای دیگر بیشتر در این باره صحبت خواهیم کرد .

اثر دیگری که از قلم يك ناشناس تراوش کرده ، سرگذشت جبلهاسوم جائلیق

کلیسای نسطوریان را وصف می کند^۱. این نوشته که بی شک همزمان با وقایعی که تشریح می کند، بوجود آمده است و می توان آنرا به عنوان یکی از شاهکارهای ادبیات سریانی به حساب آورد، وضع داخلی کلیسا و رابطه مغولان را بامسیحیان بطور بسیار روشن برما آشکار می سازد، و تصویر بسیار جالبی از اوضاع آن زمان را به دست می دهد.

در توصیف اوضاع داخلی کلیسا می توان به اطلاعاتی که این منابع در اختیار می گذارد، تکیه کرد، اما در مورد تحولات سیاسی باید بسیار احتیاط نمود. تحولات سیاسی در این آثار صرفاً از دید مسیحیان نقل گردیده، و لذا محتویات آن نشانه‌ای از طرز فکر مسیحیان درباره فرمانروائی مغولان است. باین ترتیب داوری این آثار بی طرفانه نیست. نوروز، که غازان را به تشریف به اسلام تشویق و کلیساها را به مسجد تبدیل کرد، در نظر مسیحیان به صورت يك ظالم جلوه می کرد. بدیهی است، که نوروز بی غل و غش نبود، و غازان نیز پس از مدتی ناگزیر او را نابود کرد^۲. اما تعجب آوراینست که در سرگذشت جبلهاسوم^۳ و نیز در نوشته‌های جانشین بارهبر اوس^۴ برای گینخاتو فرمانروای ناقابل که خود بودائی ولی ضمناً متمایل به اسلام و مسیحیت بود، و بایدوی بودایی که برای آخرین بار کوشید، تا دشمنان اسلام را بایکدیگر متحد کند، اهمیت فراوان قائل شده‌اند، درحالیکه لاقل گینخاتو سزاوار چنین قضاوتی نبوده‌است. و چون می بینیم، که بارهبر اوس^۵ نقل می کند که هلاکو در سال ۱۲۶۴ م به ایگناز سوم مطران کلیسای یعقوبیان چنین گفته است «از میان قوم شما مردان مقدسی نزد جد ما چنگیز خان آمدند، و به وی ترس در برابر خداوند و نیز قوانین عادلانه آموختند» پی می بریم، که

Tasitâ 89-98 — ۳

Tasitâ 98 ff. — ۲

۱- فهرست منابع شماره ۴۱

Bar Hebraeus, kirch. g. II 755 — ۵

Bar Hebraeus 577-594 — ۴

بارهبر اوس و شاید تمام مسیحیانی که در خارج از مقرّخان مغول می زیسته اند ، تا چه اندازه از انگیزه های واقعی - و سیاسی - رفتار مغولان بی اطلاع بوده اند . ما باید پیوسته متذکر زمینه انفعالی نویسندگان منابع سریانی باشیم . اما از سوی دیگر باید دانست ، که منابع اسلامی ما را از تمایل ایلخانان نسبت به مسیحیت و رفتار دوستانه آنان بامسیحیان یکسره بی خبر می گذارد ، و این تنها منابع سریانی وارمنی است ، که ما را در این زمینه از چگونگی امر آگاه می سازد .

منابع ارمنی^۱ را باید به دودسته تقسیم کرد . در باره نویسندگان ارمنستان بزرگ آنچه گذشت ، کاملاً معتبر است . از این منابع است ، که ما قسمت اعظم اطلاعات موجود در باره سیمون ربان اتا Simeon Rabbân Ata و اقدامات ارزنده وی برای کمک به هم کیشان^۲ و نیز گروه کثیر روحانیان مسیحی که مثلاً در حضور هلاکو بوده اند ، به دست می آوریم . این منابع^۳ بعلاوه حاوی اطلاعات دقیقی درباره اتفاقاتی است ، که در قفقاز و آسیای صغیر روی داده است .

دید مذهبی میان نویسندگان ارمنستان صغری با نویسندگان ارمنستان بزرگ مشترك است ، و همین دید موجب شده است ، که در آثار این نویسندگان رفتار مذهبی فرمانروایان مغول پایه و اساس قضاوت عمومی درباره آنان شود ، مثلاً در اثر یکی از این نویسندگان می خوانیم : « هلاکو فرمانروائی خیر خواه بود و مسیحیان را دوست داشت^۴ » . اما وجه امتیاز نویسندگان ارمنستان صغری^۵ در اینست ، که آنان در کشوری مجزا می زیستند و تاریخ آنرا در سر لوحه تمام ملاحظات خود قرار می دادند و مغولان را حامی و مددکار این کشور قلمداد می نمودند . این منابع

۱- چون من به زبان ارمنی تسلط ندارم ، لذا از ترجمه منابع تاریخی استفاده کرده ام .

۲- رك : Pelliot, Papes 225 ff. Zyriak / Dulaurier 253 - 255 ۳- فهرست منابع

شماره های ۵۶-۵۱، ۶۰، ۶۴، ۷۰ ۴- Malachias 32 f. ۵- رك : فهرست منابع

شماره های ۵۹-۵۷، ۶۳-۶۱، ۶۷-۶۵ .

درباره اوضاع داخلی ایران اطلاعاتی به دست نمی‌دهد، در حالی که به فهم اتفاقات سرحدی سوریه و آسیای صغیر کمک می‌کند - نوشته شاهزاده ارمنی هیتونوس^۱ که بزبان‌های لاتین و فرانسé باستانی موجود است، اثری است مملو از غرض ورزی، که در جای دیگر ارزش آنرا بررسی خواهیم کرد.

«Kcartlis Chovreha»^۲ تاریخ جالب گرجی نیز چون آثار نویسندگان ارمنستان صغری تاریخ ملی را در ردیف نخست قرار می‌دهد، اما ناگزیر است به بحث درباره مغولان بپردازد. گزارش‌های این اثر در زمینه اطلاعات سیاسی مربوط به فرمانروائی مغولان از آثار ارمنی مفصل‌تر است. با وجود روابط دوستانه و همکاری نزدیکی که میان گرجیان و مغولان حکمفرما بوده است، تا به جائی که نویسندۀ گرجی از قول بانو می‌نویسد، که گرجیان در نظر وی از تمام ملل مغلوب پرارزش‌تر بوده‌اند^۳، با این همه این نویسنده در برابر فاتحان مغول آن چنان واقع‌بین است^۴، که می‌تواند نفوذ عوامل سیاسی را در رفتار مغولان با وضوح بیشتری تشخیص دهد. این اثر موقعیت خاص گرجستان را در میان قلمروایلخانان از يك سو و خان دشت قپچاق از سوی دیگر روشن می‌سازد. تاریخهای مذکور در این اثر دقیق نیست، و به خصوص در بین سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۵ م بی‌نظمی شدید در آن مشهود است.

از میان منابع مغولی تاریخ «Uan - ts'au pi - si»^۵ بیشتر درباره آداب و رسوم مغولان و بنیان‌گذاری امپراطوری چنگیزخان صحبت می‌کند. اطلاعاتی که در بارۀ ایران نقل می‌کند، بی‌اهمیت است. کتاب‌های التون تبچی (دکمه زرین)^۶ و

۱- فهرست منابع شماره ۶۵ ۲- فهرست منابع شماره‌های ۷۴ و ۷۵
 ۳- Kartlis Chovreba I 356 ۴- رك 1484 (فهرست منابع شماره ۷۶) Ozavaehaou
 ۵- فهرست منابع شماره‌های ۷۹ و ۸۲ : رك Barthold, Turk. 42 f. ۶- فهرست منابع شماره ۸۶.

اردنی پین تبچی (دکمه دادگستری)^۱ اثر سگانگ سسن Sagang secen نیز چون مدتی پس ازدوران مورد نظر ما تألیف شده است، چندان ارزشی ندارد. از کتاب ابوالقازی بهادرخان^۲ نیز که به زبان جغتایی - ازبکی نگاشته شده است، نمی توانیم اطلاعات ارزنده ای به دست آوریم.

نویسندگان بیزانسی^۳ تنها به بحث درباره اوضاع آسیای صغیر و رابطه سلاطین سلجوقی با مغولان می پردازند. آثار این نویسندگان گاهگاه نحوه قضاوت خارجیان را در باره فرمانروایی ایلخانان آشکار می سازد.

آثار عربی نیز چون نوشته های مورخان بیزانسی در خارج از قلمرو مغولان نگاشته شده است اما اثر عربی بارهبر اوس^۴، که برای خوانندگان مسلمان از نو تدوین یافته مستثناست. نویسنده در این کتاب بسیاری از اخبار مربوط به مسیحیان را حذف کرده است، در حالی که وجود این اخبار یکی از محاسن بزرگ کتاب سریانی است. به این ترتیب کتاب عربی برای مادارای ارزش محدود است. دومین استثناء اثر ابن الفوطی^۵ در باره بین النهرین تا سال ۱۳۰۰ م است، که دارای اهمیت خاص است. بیاری این اثر است، که ما از وضع اداره ایالت بین النهرین و رویهم رفته از نحوه اداره ایالات در دوران فرمانروایی مغولان آگاه می شویم. کتاب ابن الفوطی در باره زندگی مسیحیان و یهودیان اطلاعات جالبی به دست می دهد، و بخصوص در باره زندگی یهودیان حاوی مطالبی است، که در هیچ اثر دیگر دیده نمی شود. اگر چه وی در نقل رباخواری یهودیان و زیانهای آن مبالغه

۱- فهرست منابع شماره های ۸۷-۹۰ ۲- فهرست منابع شماره ۱۰۳ ۳- فهرست منابع شماره های ۱۰۵-۱۰۸. همچنین رك شماره ۲۳۸ ۴- به عربی ابوالفرج (فهرست منابع شماره ۱۱۹). ۵- Baumstark. 319. رك : ۵- فهرست منابع شماره ۱۲۰. درباره ناموی رك : Litterae Orientales 1937, Heft 2, Nr. 8561. در تاریخ ادبیات Brockelmann نامی از وی نیست.

می‌کند^۱، اما در ارزش‌یابی اقدامات سعدالدوله، که بعداً بمقام وزارت در این ایالت رسید، راه انصاف می‌پیماید.

آثار دیگر عربی، که در خارج از قلمرو مغولان نگاشته شده است، یا نوشته‌هائی است که بیشتر جنبه ادبی دارد، و یا جنبه تاریخی. اثر پراهمیت ابن اثیر^۲ را که به سال ۱۲۳۱ م. ختم می‌شود و حاوی نخستین بخش از تاریخ مغولان است، می‌توان از دسته اول دانست. این کتاب خرابکاری‌های ظالمانه آن دوران را مستقیماً منعکس می‌کند. تاریخ نسوی^۳ این تصویر را بسیار ماهرانه تکمیل می‌کند. گرچه این کتاب بیشتر ناظر بر احوال جلال‌الدین آخرین خوارزمشاه است، که مردی قهرمان، اما از نظر سیاسی دارای دیدی محدود بود؛ با این همه در آن زیاد صحبت از مغولان پیش می‌آید. خصوصاً در باره ناحیه جنوب شرقی قلمرو مغولان در این اثر اخباری دیده می‌شود که ابن اثیر از آن بی‌اطلاع بوده است.

پس از آن باید طبقات ناصری تألیف جوزجانی را نام برد. اگرچه طبقات به زبان فارسی نگاشته شده است، اما چون مؤلف آن با مغولان دشمنی فراوان داشته است، لذا آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم^۴. با آنکه این اثر حاوی اطلاعات تازه زیاد نیست، اما گزارش ابن اثیر و نسوی را در مورد خرابکاری‌های مغولان تأیید می‌کند. بیش از این به ذکر جزئیات نمی‌پردازیم.

منابع تاریخی به زبان عربی اغلب به قلم مصریانی^۵ نگاشته شده است، که دشمنان سرسخت مغولان بوده‌اند. و همین امر موجب اهمیت خاص این منابع می‌شود. خصوصاً در مورد لشکرکشی‌های سوریه باید این منابع را با آثاری که قبلاً نام برده بودیم،

۱- ابن فوطی ۴۵۱: سعدالدوله وضع عمومی ایالت بین‌النهرین را سروسامانی داد.
 ۲- فهرست منابع شماره ۱۱۰. ۳- فهرست منابع شماره ۱۰۹. ۴- فهرست منابع شماره ۱۴. ۵- رک: II 35-42, 44-45 (فهرست منابع شماره ۲۴۳) Brockelmann IV 33 - 39, 42 - 44.

مقابله کرد. نبردهای سوریه همه سرانجام به زیان مغولان پایان یافت، و باین ترتیب مصریان آسان ترمی توانستند اخبار پیروزی سپاهیان خود را گزارش دهند، تا نویسندگانی که در قلمرو مغولان می زیستند، خبر شکست فرمانروایان مغول را. واضح است، که در مورد ارقامی که مصریان نقل می کنند، باید احتیاط کرد، اما آثار آنانرا بهیچ وجه نمی توان نادیده گرفت. اما مطالبی که این مورخان در باره اوضاع داخلی قلمرو ایلخانان نوشته اند کم اهمیت است. تنها در این منابع واضح تر در مورد موجب مرگ فرمانروایان - اعم از شراب خوارگی و یا مسمومیت - سخن می گویند، و احتمالاتی را که در ایران دهان به دهان می گشت، اما کسی را جرأت نوشتن آن نبود، بی پروا در آثار خود می نویسند.^۱ در اینجا از نام بردن یکایک مورخان صرف نظر می کنیم، چه آثار بسیاری از آنان هنوز چاپ نشده است. به طوری که تیزن هوزن^۲ Tiesenhäusen می نویسد، برخی از قسمتهای این تواریخ با یکدیگر مطابقت کامل دارد. بخصوص فصولی که مربوط به کشورهای دیگر است - و باین سبب چاپ این آثار اصولاً مقرون به صرفه نیست.

در اینجا فقط به ذکر نام مفضل که يك قبطنی مسیحی بود (باید توجه داشت، که از دین مفضل در نحوه بیان مطالب در اثر وی^۳ نشانی نیست^۴)، نویری^۵ (که بخش تاریخی دائرة المعارف وی هنوز چاپ نشده است) و مقریزی^۶ می پردازیم. ابوالفدا^۷ که خود فرمانروای حمات در سوریه بود و باین سبب مستقیماً با مغولان تماس داشته و به تفصیل در باره احوال آنان سخن گفته است، دارای موقعیت خاص است. اما باید

۱- ر.ک: مثلاً مفضل ج ۳: ۹۳ ص ب. ۲- فهرست منابع شماره ۱۱۶. ۳- فهرست

منابع شماره ۱۱۵. ۴- وی از جمله درباره مرگ ارغون که نسبت به مسیحیان محبتی داشت، می نویسد، که وی «سخت گمراه و بی دین بود» و «خداوند خواسته است دنیا را از شر وی نجات بخشد» (مفضل ج ۲: ۵۵۰) و این عقیده مسلمانان بوده است.

۵- Brockelmann II 139f und VI 173f. ۶- فهرست منابع شماره های ۱۱۳ و ۱۱۴.

۷- فهرست منابع شماره ۱۱۲.

دانست، که با این همه تواریخی که وی نقل می‌کند، گاهگاه کاملاً دقیق نیست.^۱ جغرافی نویسان وضع خاصی دارند. چون مطالبی که به زبان عربی در وصف سرزمین‌های مختلف نوشته شده است، معجونی است، از اطلاعاتی که از زمان‌های گوناگون گرفته شده است، لذا باید نهایت احتیاط را به کار برد. باید دانست، که آنچه گذشت، بیشتر در مورد قزوینی^۲ صادق است تا عمری^۳، که نوشته‌هایش متکی بر مشاهدات کسانی است، که بسرزمین مورد نظر مسافرت کرده‌اند. وی از جمله درباره گیلان و آسیای صغیر اطلاعات بسیار ارزنده‌ای به دست می‌دهد؛ اما آنچه در مورد نواحی دیگر ایران می‌نویسد، چندان جامع و صحیح نیست.

ابن بطوطه^۴ سیاح، به عنوان نویسنده‌ای که خود شاهد تاریخ فرهنگ ایران است، اهمیت فراوان دارد، اما آنچه وی در باره تاریخ زمان معاصر خود می‌نویسد، اغلب آکنده از خطا است، و گاهگاه نیز از حدود قلمرو برخی فرمانروایان پافراثر می‌نهد. این وجه تمایزی است میان وی و مورخانی که آثارشان اصولاً خالی از این مطالب است. اما نوشته دوتن از مورخان یعنی حمدالله مستوفی^۵ و قلقشندی^۶ چون اثر ابن بطوطه حاوی اطلاعاتی در باره نحوه تقسیم‌بندی و اداره ایران است. ابن بطوطه و حمدالله وضع ایران را در آخرین قسمت از دوران فرمانروایی مغولان^۷ (که هنوز وحدت حکومت در آن مشهود بود) که بهمرگ ابوسعید ختم می‌شود (۷۳۶ ه. ق.)، سخن می‌گویند. قلقشندی نیز ظاهراً درباره همین زمان صحبت می‌کند، بی آنکه این موضوع را تصریح کند. با این همه بی تردید تقسیم‌بندی ایالات، حتی در هنگامی که قدرت فرمانروایان

۱- وی از جمله سال فوت قوبیلای را ۶۶۸ ه. ق. نقل می‌کند.

۲- فهرست منابع شماره ۱۲۷. ۳- فهرست منابع شماره ۱۲۶-۱۲۴. ۴- فهرست

منابع شماره ۱۲۳. ۵- فهرست منابع شماره ۳۲. ۶- ر. ک. Barthold, Turk 507.

۷- فهرست منابع شماره‌های ۱۳۴ و ۱۳۵. نوشته‌های قلقشندی بیشتر متکی به اثر عمری است (۷۳ ج تا ۷۶ ج). اما اطلاعاتی که وی در مورد تقسیم‌بندی ایالات به دست می‌دهد، از

عمری دقیق‌تر است. ۷- ر. ک. Barthold, Ani 143.

مغول به اوج خود رسیده بود، طبق حدود طبیعی انجام می شد. مستوفی در زمینه کاهش میزان درآمد مالیاتی (جز برای خراسان) اطلاعات مهمی نقل می کند. اگرچه مستوفی این اثر را در سال ۷۴۱ ه. ق. نگاشته است، اما بی شک منظور وی دوران پیش از مرگ ابوسعید است، چه پس از مرگ وی دیگر مالیاتهای جمع آوری شده اصولاً بیک صندوق مرکزی ریخته نمی شد. تا اینجا عمداً در باره اشتباهات یکایک منابع سکوت کرده ایم^۱. با وجود منابع جامع در مورد این بخش از تاریخ ایران، رفع این اشتباهات کاری ساده است. منابع چینی^۲، تا آنجا که من اطلاع دارم، در باره سلطنت ایلخانان مطالب مهمی نقل نمی کند. از برخی اشاراتی که در این آثار رفته است، استنباط می شود، که ایلخانان نیز به عنوان شاهزادگان خاندان سلطنتی مغول در چین دارای اقطاعی بوده اند. و صاف نیز در باره زناشویی ایلخانان و تسلیم محصول این اقطاعات بآنان مطالبی نقل می کند^۳.

سیاحت نامه های جهانگردان غربی و بیش از همه سیاحت نامه ژان پلانوکارپینی و ویلهلم فن روبروک در مورد قآنها و اوضاع ایران حاوی مطالب ارزنده ایست. ما قسمت اعظم اطلاعات خود را در زمینه تاریخ فرهنگ عصر قآنها مدیون این منابع هستیم. جای تأسف است، که چنین آثاری در باره دوران فرمانروائی ایلخانان در دست نیست. مقایسه کوتاهی میان این آثار و نوشته های مورخان شرقی نشان می دهد، که

۱- چند مثال: به روایت جوزجانی ۴۱۱ ص ب منکو به دین اسلام تشریف یافته است. Haytonus 294 قوبیلای رامسیچی می داند؛ به روایت Orbelian بایدو در اصل مسیحی بوده است و اطرافیان وی را به قبول اسلام مجبور کرده اند (وی بایدو را احتمالاً به جای احمد و یا الجایتو گرفته است). ۲- در باره منابع چینی و تحقیقات تاریخی چینی ها و ژاپنی ها در مورد تاریخ منولان به اثر Wataru yanai (فهرست منابع شماره ۱۱۴) و نوشته Paul Pelliot در Journal Asiatique 1920, I, S. 130 - 133 مراجعه شود. ۳- و صاف/بمبئی ۵۰۵ ص ب.

ملاحظات این جهانگردان تا چه حد دقیق بوده است . در این کتاب اغلب باین آثار اشاره خواهد شد .

اما برعکس از آثار مورخان غربی نمی توان بهره فراوان گرفت . این منابع تنها در مورد حمله مغولان به سیلزی ، لهستان و مجارستان (۱۲۴۱ م .) و شورای آباء کلیساکه در سال ۱۲۴۵ م . در لیون تشکیل گردید (بیانات پطراسقف روسی) اطلاعاتی به دست می دهد . اثرونسان دوبووه Vincent de Beauvais اشاره مختصری به سیاحت نامه و چگونگی فعالیت اسلین Aszelin در دربار بایجو می کند . اطلاعات دیگری نیز در شرح حال لوئی نهم به قلم هانری دوژوئن و یل^۱ Henri de Joinville و ویلهلم فن نانگی^۲ Wilhelm von Nangi آمده است . منابع تاریخی روسی^۳ و سیاحت نامه های عبری که یهودا داوید ایزن شتین Jehuda David Eisenstein جمع آوری کرده است ، برای تاریخ ایران خالی از اهمیت است^۴ .

۱- فهرست منابع شماره ۱۵۹ .
 ۲- فهرست منابع شماره ۱۶۱ .
 ۳- فهرست منابع شماره ۱۵۷ .
 ۴- فهرست منابع شماره ۱۵۸ .

تاریخ سیاسی

چنگیزخان

در آغاز قرن هفتم هجری بر سراسر صفحات شرقی مناطقی که اسلام در آن رسوخ یافته بود ، آشتی کامل حکمفرما گردید . پس از مرگ صلاح الدین ایوبی (۲۶ صفر ۵۸۹ هـ .) دیری نپایید ، که امپراطوری وی درهم شکست . جانشینان صلاح الدین از يك سو سرگرم نبردی سخت و ناگسستنی با یکدیگر بودند و از سوی دیگر با سلاطین سلجوقی آسیای صغیر ، که قلمرو آنان نیز دستخوش نفاق و کشاکش بود ، دست و پنجه نرم می کردند . اگرچه جنگجویان صلیبی نتوانستند در مشرق زمین بر مناطق وسیعی دست یابند ، اما به سبب حملات پی در پی این جنگجویان ، دودستگی عمیق تر شد ، و اتحادهای زودگذر میان امیران محلی برای دفع نیروهای مهاجم به وجود آمد . علاوه بر این جنگجویان صلیبی در سال ۱۲۰۴ م. قسطنطنیه را تسخیر کردند و امپراطوری روم شرقی توانست بخشی از قلمرو خود را نگاهدارد . در این موقع گرجستان سرزمینی نسبتاً مهم ، اما ارمنستان صغری کشوری کم اهمیت بود .

اگرچه الناصر لدین الله خلیفه عباسی (۶۲۲-۵۷۵ هـ . ق) توانست برای آخرین بار به دولت خلفای پیغمبر اسلام وجهه ای بخشد ، اما جانشینان وی قادر نبودند ، حدود

قلمرو خود را در مقابل فرمانروایان همسایه حفظ کنند. چه در شرق قلمرو خلافت، محمد بن تکش خوارزمشاه قدرت بسیار یافت، و برای دستگاه خلافت چنان خطری شد، که می‌بایست پیوسته از وی بر حذر باشند. خوارزمشاه در این هنگام در مرزهای شرقی کشورش با شاهان قراختای و غور سرگرم نبرد بود؛ اما در آن روزگار کسی در بغداد نمی‌دانست، که این جنگ‌ها چه مدت دوام خواهد یافت؛ و نیز احتمال می‌رفت، که خوارزمشاه پس از پایان این جنگ‌ها با تمام نیرو به خلیفه عباسی الناصر حمله برد. در این موقع یعنی سال ۶۱۴ ه. ق. به دربار خلیفه گزارشی رسید، که در آسیای مرکزی تموچین نامی که مغولان وی را به ریاست برگزیده و به او لقب چنگیز خان داده بودند، توانسته است سرزمین‌های قبایل گوناگون را تحت فرماندهی خود با یکدیگر متحد کند و به این ترتیب نیرویی عظیم به وجود آورد. میرخواند مورخ ایرانی که با وقایعی که می‌نگاشت، تا حدی فاصله زمانی داشت، نقل می‌کند^۱، که خلیفه از روی ناچاری به این فرمانروا روی آورد، تا خطری را که از جانب همسایگان متوجه قلمرو خلافت بود، دفع نماید؛ اما خان مغول درخواست وی را اجابت نکرد. اکنون نمیتوان با اطمینان گفت، که آیا خلیفه خود در وارد آوردن بزرگترین ضربه تاریخی بر عالم اسلام مصمم بوده است یا نه. اما سرزدن چنین عملی از الناصر لدین الله که سخت سرگرم سیاست بود، غیر ممکن نمی‌نماید، بخصوص با توجه به اینکه هیچکس در آن هنگام از قدرت واقعی خان مغول آگاه نبود و عواقب بیداری میل‌آورا به دست‌یازی نمی‌توانست پیش‌بینی کند. چون میرخواند در ارسال این پیغام از جانب خلیفه به خان مغول تردیدی نداشته است، می‌توان گفت، که در آن عصر دیگران نیز آن را محتمل می‌دانسته‌اند؛

۱- میرخواند ج ۲۵: ۵- معلوم نیست که چرا Barthold, Turk. 399 f و F. I, I 896 اعزام سفیرانی را از جانب خلیفه به حضور چنگیز غیر ممکن می‌داند؛ رک: Taeschner in EI. III 930 و Ordensrittertum (Wie S. 163, Anm. 2), S. 403.

از آن گذشته به دشواری می‌توان پذیرفت، که در قرن نهم کسی به منظور سودجویانه‌ای چنین خبری را اشاعه داده باشد.

چنگیز خان برالتون خان پادشاه ختای^(۱) و ایدی قوت پادشاه بلاد ایغور^(۲) و نیز گورخان (این عنوان کاملاً توجیه نشده است) فرمانروای^(۳) قراختای و شاهان دیگر فائق آمده بود. در این موقع بجا می‌نمود که وی برای غلبه نهایی بر کوچلک، فرمانروای مسیحی قبیله نایمان، نیروهای خود را جمع آوری نماید^۲ و به آنان فرصتی برای استراحت دهد. در این شرایط چنگیز خان صادقانه به خوارزمشاه اطلاع داد که خواهان حفظ صلح است. در این هنگام پیش‌آمدی علاوه بر تمام تصادماتی که میان دو نیرو رخ داده و

۱- جونی ج ۱: ۳۹-۳۲، ص ۴۸؛ رشیدالدین/برزین د ۶۴-۵۴؛ Barthold, Turk 395 ff. ۲- جونی ج ۱: ۵۲-۴۴؛ نسوی ۱۱-۷، ص ۳۴؛ ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۳۷ ص ب؛ ابوالفرج ۴۰۰ ص ب (سال ۶۱۰ مذکور در این اثر بسیار زود است) - در مورد لشکر-کشی‌های چنگیز خان، رک: Barthold, Turk. 399 - 458

(۱) در مورد لشکرکشی‌های چنگیز خان در چین، رک: H. Desmond Martin: The Mongol wars with Hsi Hsia (1205 - 1227) in «Journal of R. Asiatic Soc.» 1942, P. 195-228, و از همین نویسنده: The rise of Chingis Khan and his Conquest of North China, Baltimore 1950.

(۲) ایدی قوت = ایدق قوت (اعلی‌حضرت مقدس) لقب فرمانروایان با سی میل در قرن سوم هجری بود، و ایغوریه این لقب را از آنان اقتباس کرده‌اند، رک: Hudūd al-ālam ed. Vladimir Minorsky, London 1937, P. 271, 2 (Gibb Mem. Ser., N. R. XI); Barthold, Vorl. 49; Annemarie von Gabian im «Islam» XXIX (1950), S. 43.

(۳) جونی ج ۲: ۸۶ و محمدالراوندی: راحة الصدور (لندن ۱۹۲۱) ۱۷۴ عنوان گورخان را معادل خان‌خانان می‌دانند. Karl H. Menges در Karl A. Wittfogel und Feng Chia - Shêng: History of the Chinese Society liao (907-1125) Philadelphia 1949, P. 431. نیز همین‌طور احتمال می‌دهد:

Omelian Pritsak: Karachanidische Studien I-IV, Diss, Göttingen 1948, § 460.

بی نتیجه مانده بود^۱ به وقوع پیوست، که ناگزیر می بایست فرمانروای مغول و سپاهیان^(۱) را بر علیه خوارزمشاه به حرکت آورد. حاکم قلعه اترار دستور داد بازرگانانی را که چنگیز خان به قلمرو خوارزمشاه گسیل داشته بود، دستگیر سازند. و در میان آنان حتی چند تن از اهالی خوارزم نیز بودند. او پس از بازجویی از دستگیرشدگان از خوارزمشاه اجازت طلبید که بازرگانان را نابود سازد و اموال آنان را ضبط کند. محمد خوارزمشاه بی تأمل با این نیت سوء فرمانده خود موافقت نمود^۲؛ ناگفته نماند که چنگیز-خان در پیامش خوارزمشاه را «فرزند» خود خوانده^۳ و خواسته یا ناخواسته خشم وی را برانگیخته بود، چه در آن روزگار این عنوان از رابطه يك سرور با فرمانبردارش حکایت می کرد^۴.

تنها یکی از بازرگانان توانست جان سالم بدر برد و سرگذشت همکارانش را در دربار خان مغول بازگو کند^۵. انگیزه خوارزمشاه در این بدرفتاری تنها آزمندی نبود، بلکه می خواست از گسترش روابط بازرگانی با خان مغول جلوگیری کند، تا اسلحه و ساز و برگ به سپاهیان چنگیز نرسد، چه جاسوسان خوارزمشاه خبر داده بودند که مغولان سرگرم ساختن اسلحه هستند^۶. و نیز خوارزمشاه به وسیله همین جاسوسان آگاهی یافت، که لشکریان چنگیز نیرومندتر از آنند که وی می پنداشته است. از این رو

۱- Barthold in EI, I 895؛ جوینی ج ۲، ص ۹۹؛ ص ب.

۲- جوینی ج ۱، ۶۲-۵۸؛ ابن اثیر ج ۱۲، ۲۳۶؛ Bar Hebraus 414؛ مستوفی ج ۱.

۳- نسوی ۳۳؛ میرخواند ج ۵، ۲۴؛ Barthold, turk 26-37؛ ص ب، ۵۷۳؛

۴- رگ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۸۸؛ حاشیه ۱ Vladimircov, Obšč. Stroj 61

۵- جوینی ج ۱، ۶۱؛ ابن اثیر ج ۱۲، در ص ۲۳۶ می نویسد که بازرگانان

جملگی کشته شدند. اما در ص ۲۳۷ روایت می کند، که چند تن از آنان نزد خان مغول بازگشتند.

۶- ابن اثیر ج ۱۲، ۲۳۶.

(۱) درباره قلمرو مغولان از زاویه دید چینی ها رگ؛

با شتاب به تجهیز سپاهیان خود پرداخت. سرداران خوارزمشاه در این فکر بودند که آیا سپاهیان خوارزم از سیحون بگذرند و نبرد اصلی را در آن سوی رود آغاز نمایند، یا دشمن را اجازه دهند تا وارد قلمرو خوارزمشاه گردد و وی را در دامنه کوهستانی غافلگیر کنند و سرانجام به نظر دوم گراییدند. ابن اثیر و نسوی^۱ نقل می کنند، که خوارزمشاه پیش از این تاریخ نیز يك بار به سرزمین دشمن حمله برده و با گروهی از جنگاوران مغول برخورد کرده بود^(۱)، ولی جوینی از این حمله ذکر نمی کند. این حمله آشکارا عواقبی نداشت و این خود نشانه آن است که چنگیز خان تا این زمان از هر نوع برخوردی با خوارزمشاه دوری می جسته است.

اما هنگامی که خوارزمشاه دستور قتل سفیر تام الاختیار چنگیز خان را داد و خود او را هم به باد دشنام گرفت^۲، دیگر هیچ نیروئی نمی توانست خان مغول را آرام کند. تردید نیست که جریان وقایع چنگیز خان را که در برابر يك فشار اخلاقی نیز قرار گرفته بود، در این لحظه وادار به لشکرکشی نمود؛ و گر نه مسلم است، که مغولان به قلمرو خود در آسیای مرکزی قناعت نمی کردند و سرانجام به سرزمین های جنوب غربی آسیا حمله ور می شدند، چنانکه فرمانروایان نامدار ترکستان همواره چشم طمع بدفلات ایران داشتند. علاوه بر این مغولان در نخستین سالهای وحدت خویش ایمان راسخ داشتند، که تحت رهبری فرمانروای خود مالک جهان خواهند شد و می دانستند که برای رسیدن به این هدف نبردی سخت در پیش دارند.

چنگیز خان نیز بی شك به این «خواست سرنوشت» ایمان داشت، و طبیعی

۱- ابن اثیر ج ۱۲: ۲۳۷ ص ب. ۲- ابن اثیر ج ۱۲: ۲۳۸؛ مستوفی ج ۱: ۴۹۷. برای اطلاع از جنگهای طرفین رك؛ ۸۱- ۴۷ Ivanin؛ ۷۳-۹۴ Howorth I؛ 207-352 Ohsson؛ ۱۲۳-۱۳۸ Vladimircov؛ 109-134 chara-Davan؛ اقبال ج ۱: ۸۸-۸۵؛ عزای ۱۲۸-۹۳. گزارشهای منابع چینی آن طور نیست، که بتواند بر اطلاعات ما درباره این جنگها بیفزاید.

(۱) من بکتاب الدولة الخوارزمیه والمغول تألیف احمد حمدي، قاهره ۱۹۴۹ دسترسی نداشته ام.

است که اندیشهٔ سروری بر جهان را در میان پیروان خود تقویت می‌کرد، و می‌کوشید تا آنان از عطش جمع‌آوری غنائم جنگی که برای فرونشاندن آن نبردهای کوچکتر نیز کافی می‌بود، پافرا تر نهند و دیدیم که چه پیروزی‌های درخشانی تحت رهبری چنگیز-خان و جانشینانش نصیب مغولان گردید.

پیداست که در آن هنگام علاوه بر ارادهٔ خان مغول به کشورگشایی حس توسعه طلبی شدیدی بر مغولان حکمفرما بود. بدیهی است، که پس از استقرار قبایل مغول در مناطق مجزا از یکدیگر، این حس نیز روبه‌کاهش نهاد. این وضع در دشت قپچاق، ماوراءالنهر، چین و یا قلمرو هلاکو به‌خوبی مشهود است. در این موقع که تنی چند از اخلاف چنگیز به تأیید مغولان به پادشاهی رسیده بودند، ناگزیر از نیروی تلقینی این پندار که «خدا در آسمان یگانه و فرمانروا بر روی زمین یکتاست» کاسته گردید. در کنار این شرایط و وجود دشمنانی شکست ناپذیر چون مصر، تماس با فرهنگ ملل مغلوب و ادیان بزرگ جهانی، الزاماً ایمان خانهای مغول را به رسالت قومی خود متزلزل کرد. اوضاع سیاسی و تغییر دین - همانطور که انتظار می‌رود - در طول عمر يك نسل فکر سیاسی قوم مغول را از ریشه دگرگون ساخت. چون نمی‌توان پذیرفت، که میل شدید به جهانگشایی از خصوصیات نژادی مغولان باشد: تأثیر شخصیت چنگیزخان - و بعدها تیمور - آشکارتر از آن است که چنین گمانی را موجه سازد.

چنگیزخان جنگ را آغاز کرد. سپاهی را به فرماندهی توشی به سوی جنوب^۱ و سپاه دیگری را به سرکردگی اکتای و جغتای پسران دیگرش به جانب اترار گسیل داشت.^۲ و خود در پائیز ۶۱۶ ه.ق. از راه کاشغر و بلاساقون که قبلاً به تصرف مغولان

۱- جوینی ج ۱، ۶۶ - در مورد وقایع آن زمان رک؛

Barthold bei Josef Markwart: Wehrot und Arang hrsg. v. Hans Heinrich

Schaeder Leiden 1938; S. 46f. ۲- جوینی ج ۱، ۶۴ ص ب؛ جوزجانی ۳۳۷-

۳۳۹؛ رشیدالدین/برزین د ۶۸-۶۶؛ Bar Hebraeus 428؛ ابوالفرج ۴۰۲؛ میرخواند/←

درآمده بود، رهسپار بخارا شد. سپاه وی صد و پنجاه تا دویست هزار تن بود.^۱ شهر بخارا فقط مدتی کوتاه مقاومت کرد، و سه‌شنبه چهارم ذی‌الحجه ۶۱۶ هجری تسلیم گردید، اما قلعه آن دوازده روز بیشتر ایستادگی کرد.^۲ مغولان آن دسته از ساکنان شهر را که قادر به جنگ بودند، به اسارت بردند، و بقیه را قتل عام کردند،^۳ و از این راه امکان هر نوع شورش در پشت سپاهیان مهاجم از میان رفت.^۴ سمرقند نیز^۵ که در شرق بخارا واقع و بیشتر بناهایش از چوب بود، و خوارزمشاه فرصت نیافت دور آن برج و باروئی برپا کند، در ۱۰ محرم ۶۱۷ ه.ق. به جنگ دشمن افتاد.^۶ زیرا نیروهائی که خوارزمشاه به آنجا فرستاده بود، تحت آن شرایط تاب مقاومت نداشت.^۷ از آن گذشته چنگیز خان پس از فتح اترار توانست سپاهیان خود را تقویت کند.^۸ بدین گونه استحکامات خوارزمشاه یکی پس از دیگری سقوط کرد، اما وی پس از پیروزی ناچیزی بر مغولان در جنوب جیحون امیدوار گردید، که بتواند قلاع از دست رفته را از چنگ دشمن بازستاند.

مغولان این پیروزی سریع را مرهون عواملی گوناگون بودند. در قلمرو پنهان خوارزمشاه که دیری از بنیاد آن نمی‌گذشت، همانطور که ابن‌اثیر نیز اشاره می‌کند،^۹

→ یوبرت ۱۱۴. حاکمی که بازرگانان را کشته بود، خود نیز بقتل رسید؛ Kaare Gronbech : Chinggis Khans Eroberung af Persien efter des Mongolske Kilder in Ost og West Afbanlinger tilegnede Prof. Arthur Christensen, Kopenhagen 1945, S. 94 - 104.

۱- Barthold, Turk. 404 اینطور تخمین می‌زند. ۲- جوینی ج ۱: ۸۳-۷۵؛ رشیدالدین/

برزین د ۸۴-۷۸؛ ابوالفرج ۴۰۷ ص ب. ۳- جوزجانی ۳۳۹ ص ب؛ ابوالفدا ج ۴:

۲۷۸-۲۷۶. Bar Hebraeus 437f. ۴- بروایت جوینی ج ۱: ۹۲ احتمال شورش

می‌رفت. ۵- ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۴۰ (محرم ۶۱۷) - جوینی ج ۱: ۹۶ و رشیدالدین/

برزین د ۹۰-۸۵ (ربیع‌الاول ۶۱۸) اما این تاریخ بنظر دیر می‌رسد. ۶- Barthold, Turk 411-414.

۶- نسوی ۳۵ ص ب. ۷- ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۳۸؛ جوینی ج ۱:

۹۱؛ ابوالفرج ۴۰۸ ص ب؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۲. ۸- جوینی ج ۱: ۹۵-۹۲؛

Bar Hebraeus 444f. ۹- ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۳۵.

هنوز وفاداری نسبت به دولت رسوخ نکرده بود. علاوه بر این خوارزمشاه با مالیاتهای عدیده پشت مردم این سرزمین وسیع را خم کرده و ناگزیر برای حفظ آرامش سپاهیان را در سراسر کشور گسترده بود. لشکرها هر يك به تنهایی ضعیف تر از آن بود، که بتواند در برابر انبوه مغولان ایستادگی کند^۱، و سپاهیان ترك خوارزمشاه نیز اغلب به لشکریان خان مغول، که هم نژادشان بودند، می پیوستند^(۱)، و به این ترتیب روحیه مقاومت را در دیگر سپاهیان نیز متزلزل می ساختند. با اینهمه روشن نیست، که چرا خوارزمشاه با همه توانائیش شتابزده روبه فرار نهاد، و از مقابله با مغولان هراسید، در حالی که پسرش جلال الدین که قدرت پدر را هم نداشت در برابر آنان ایستاد و حتی به پیروزی هائی هم رسید.

به هر حال چنگیز خان توانسته بود، میان خوارزمشاه و امیران لشکرش تخم بدینی بپاشد، و این خود همکاری بین شاه و سپاهیان را دشوار می نمود^۲.

در این حال توشی بر سقناق و شهرهای دیگر تسلط یافت، و در همه جا امور دولت را به مغولان سپرد. دسته ای دیگر از سپاهیان مغول به فرماندهی اولاغ نوین و سکتو فناکت^(۲) را تصرف کرد، و با وجود مقاومت قهرمانانه تیمور ملک فرمانده خجند بر این شهر نیز دست یافتند. مغولان به منظور جبران کمبود وسایل محاصره تمام سکنه اطراف را جمع آوری کردند و مجبورشان نمودند، تا استحکامات خود را نابود.

۱- نسوی ۳۷-۳۵. ۲- نسوی ۳۷ ص ب.

(۱) Paul Horn: Geschichte Trans in islamischer Zeit, S. 562 (im "Grundriß der iranischen philologie", hrsg. von Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn, Band II, Straßburg 1904, S. 551-604). در این اثر ذکر می شود، که چون میان نوح دوم پادشاه سامانی و هارون الحسن ایلغ خان جنگ در گرفت، حکام ترك هرات و خراسان به ولی نعمت خود نوح خیانت کردند، و به ایلغ خان که او نیز ترك بود، پیوستند.

(۲) نقشه حملات مغولان بسپاهیان خوارزمشاه: Martin, Army. p. 63

کنند^۱. مهاجمین رفته رفته مرو، طوس و شهرهای دیگر خراسان را گرفتند^۲، و برج و باروی خوارزم باوجود مقاومت فراوان به چنگ آنان افتاد^۳.

سپاهیان مغول پس از غلبه بر مناطق وسیع شرقی قلمرو خوارزمشاه، باز هم جداگانه حمله می کردند. چنگیزخان پیش از هرچیز تصمیم داشت، خوارزمشاه را کاملاً نابود کند. اگرچه وی جدا از مادر بدخواهش ترکان خاتون^(۱) و همسرانش^۴ از شهری به شهری می گریخت^۵، با اینهمه وجود او برای سپاهیان^۶ش موجب دلگرمی می شد. به این جهت خان مغول امیران مورد اعتماد خود سبتای و جبه را به تعقیب خوارزمشاه سرگردان فرستاد. جوینی می نویسد^۷، که خوارزمشاه زوال عالم اسلام و قلمرو خود را به خواب دیده بود؛ مورخ می خواهد با این بیان ظاهراً ترسی را که بروجود سلطان خوارزم مستولی گردیده بود، توجیه کند. امیران مغول از راه بلخ و طوس کمی پس از آنکه خوارزمشاه نیشابور^(۲) را ترک کرده بود، به آنجا رسیدند^۸. مدافعان شهر مدتی مقاومت کردند. نبرد نهائی روز ۱۲ صفر ۶۱۷ ه. ق. آغاز شد. مغولان در این جنگ گروه کثیری از سپاهیان خود را گرد آورده بودند^۹، و پس از

- ۱- جوینی ج ۱: ۷۰-۷۴؛ رشیدالدین / برزین د ۷۲-۷۸؛ ابوالفرج ۴۰۲ ص ب.
- ۲- ابن اثیر ج ۱۲: ۲۵۵ ص ب؛ ابوالفرج ۴۱۰ ص ب. ۳- ابن اثیر ج ۱۲: ۲۵۷ ص ب؛ نسوی ۵۴-۵۸، ۹۴-۹۲؛ رشیدالدین / برزین د ۱۱۱-۱۰۵؛ Bar Hebraeus 445f.
- ۴- ابوالفرج ۴۱۰. ۵- نسوی ۴۲-۳۸. ۶- جوینی ج ۱: ۴۲-۴۷. ۷- جوینی ج ۱: ۱۳۳. ۸- جوینی ج ۱: ۱۳۷ ص ب.

(۱) بنظر Osman Turan بجای ترکان، ترکن (بکسر تاء و کاف) صحیح است. رک: همچنین "Türk hukuk tarihi dergizi" I (1941/2); p. 67 - 73

مقاله ملکشاه: Martinus Theodorus Houtsma, EI, III 230f.

(۲) در مورد این وقایع رک:

Trudy Južno - Turkmanistanskoy Archeologičeskoj Kompleksnoj Ekspedicii, Ed. M.E. Masson: Bd. I, Ašqābad 1949, S. 72 - 76.

سه روز برنیشابور غلبه یافتند^۱. همدان که شاه خوارزم به آن پناه برده بود، پس از خروج شاه تسلیم جبه شد^۲. سبتای نیز در این زمان قزوین را فتح کرد^۳. خوارزمشاه نیز به یکی از جزایر بحر خزر گریخت، و مغولان چندی از نهانگاه او بی اطلاع ماندند^۴، و گرنه بی تردید او را دنبال می کردند. شاه خوارزم در آن جزیره چشم از دنیا بست^۵.

مغولان در این هنگام به سوی مغرب تاختند^(۱). جبه به مازندران حمله برد و خرابی های فراوان در آن سرزمین به بار آورد. امیر مغول می خواست بر حرمرای شاه خوارزم در مازندران دست یابد^۶. اگرچه ری داوطلبانه تسلیم شد، ولی مغولان گروه کثیری از ساکنان آنجا را با خود بردند، تا در نبردهای آینده آنان را به کارزار بفرستند^۷.

زمستان سرد و پر برف پیشروی را بر مغولان دشوار کرد. در حالی که مغولان در دشت مغان خیمه و خرگاه برپا کرده بودند، مردم همدان بر حاکم مغول شوریدند و او را کشتند^۸. به همین جهت جبه در بهار سال بعد به عراق عجم حمله سختی کرد. در زمستان همان سال مغولان به آذربایجان و قفقاز لشکر کشیدند، و پس از آنکه برگنجه دست یافتند، دیگر مانعی بر سر راهشان به گرجستان نبود. و سپاهیان

۱- جویی ج ۱ : ۱۴۰ ص ب . ۲- جویی ج ۱ : ۱۱۵ . ۳- ابن اثیر ج ۱۲ ، ۲۴۴.

۴- جوزجانی ص ۳۴۱ گزارش می دهد ، که دقیقاً از جریان مطلع نیست . قاطبه مغولان نیز مدتها از مرگ محمد بی خبر ماند . رك : (Barthold, EI, I 897 und Turk. 424 - 426)

۵- ابن اثیر ج ۱۲ : ۴۲۴ ؛ نسوی ۴۷ ، رشیدالدین / برزین د ۱۰۱-۹۰ ، ابوالفدا ج ۴ ، ۲۸۲ ، ۲۹۶ ؛ Bar Hebraeus 446f. ؛ مستوفی ج ۱ : ۴۹۷ ص ب . ۶- ابن اثیر ج ۱۲ :

۲۴۳ ؛ جویی ج ۱ : ۱۱۴ ص ب ؛ جوزجانی ۳۴۱ . ۷- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۴ ؛ جویی

ج ۱ : ۱۱۵ ؛ رشیدالدین / برزین د ۱۳۴ ص ب . ۸- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۸ ص ب ؛

جویی ج ۱ : ۱۱۶ ؛ رشیدالدین / برزین د ۱۳۵ .

(۱) اردبیل برخلاف ری پس از مقاومت فراوان و دوبار حمله مغولان بدست آنان افتاد ، باقوت / قاهره ج ۱ : ۱۸۳ .

اتابك ایوان و ژرژ چهارم شاه گرجستان^(۱) شکستی فاحش خوردند؛ ژرژ کمی پس از این شکست مرد. مغولان از راه تفلیس به ارمنستان حمله کردند^۲. مراغه در ۴ صفر ۶۱۸ به چنگ مهاجمین افتاد؛ بین النهرین شمالی را خطر تهدید می کرد^۳. خلیفه از یک سو بامصر و ملوک الطوائفی ایوبیان وارد مذاکره شد و از سوی دیگر به تجهیز قوای خود پرداخت؛ بدیهی است که لشکر ضعیف وی که در نزدیکی دقوق مستقر گشته بود، نمی توانست در برابر انبوه مغولان عرض اندام کند^۴. اما مغولان تغییر جهت دادند و لشکر معدود خلیفه پراکنده شد. مهاجمان پس از تصرف اردبیل به تبریز روی آوردند، و چون فرمانروای آن از یک بن پهلوان تسلیم آنان گردید، شهر از آسیب مصون ماند^۵. اما مغولان بیلقان را که سفیرشان قبلاً در آنجا به قتل رسیده بود، با خاک یکسان کردند^۶.

در این هنگام از شدت تاخت و تاز مغولان کاسته شد، بی آنکه ماجراجوئی آنان به پایان رسیده باشد. از شماخی که فقط سه روز در برابر آنها مقاومت کرد، گذشتند^۷ و در سال ۶۱۹ ه. ق. به خزری ها حمله ور شدند. مغولان ساکنان دشت قباقر را باین حيله فریب دادند، «که ما هر دو از یک نژادیم» و در نتیجه آنان هم پیمانان خود را ترك گفتند. مهاجمان در این موقع توانستند به آسانی يك يك قبایل آن سامان را

۱- Kartlis chovreba I 346 f; Allen 111 ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۱؛ رشیدالدین/برزین

۲- ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ Rémusat, Memoires a 401 ff; Malachias 6f; Zyriak 197-202

۳- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۶ ص ب. ۴- در ذیقعد ۶۱۷. ۵- ابوالفدا ج ۴ : ۳۲۰ - برای جزئیات این وقایع رك

۶- رمضان ۶۱۸. ۷- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۲؛ رشیدالدین/برزین د ۱۳۸ ص ب.

۸- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۸. ۹- ابوالفدا ج ۴ : ۳۲۰ - برای جزئیات این وقایع رك

۱۰- V.Minorsky in EI, IV 1151-1153. ۱۱- رمضان ۶۱۸. ۱۲- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۲؛ رشیدالدین/برزین د ۱۳۸ ص ب.

(۱) درباره ژرژ چهارم رك Nikolaj Jakovlevič Manr, Sur l'origine nationale de George, fils de tamara, in «Izvestia Akad. Nauk», 6. Reihe, Band XX (1926), S. 473 ff.

منکوب کنند. پس از تسخیر سداق درنبرد کلکه در ۱۵ جمادی الاول ۶۲۰ ه. ق.^۱ نیروی امیران خود رأی روسی درهم شکست. سپاهیان مغول در این موقع به اردوی چنگیز بازگشتند.

خان مغول در پائیز سال ۶۱۷ ه. ق. ترمذ و در سال ۶۱۸ ه. ق. بلخ، طالقان و چند شهر دیگر را تسخیر نمود و به ساحل رود سند رسید. ایران بی آنکه جزئی از قلمرو حکومت مغول شده باشد، به صورت سرزمینی ویرانه درآمد. لشکرکشی‌های پیاپی از جمله در سال ۶۲۱ ه. ق. به ری، ساوه، قم و کاشان^۲ تنها به منظور تساراج صورت می‌گرفت. اما فرمانروایانی که مقهور مغولان گشته بودند، از شکست خود پندی نگرفتند. شاهان ایوبی، حکمرانان قفقاز و بالاخره امیران روس همچنان به اختلافات میان خود سرگرم بودند، گوئی که هیچ خطری آنان را تهدید نمی‌کرد. تنها جلال‌الدین یکی از پسران خوارزمشاه و جانشین وی به نبرد بامهاجمان پرداخت. پس از مرگ پدر باقیمانده سپاهیان خوارزم به وی پیوستند. میان جلال‌الدین و برادرش قطب‌الدین، که به خاطر او از سلطنت محروم شده بود^۳، در کرمان اختلاف در گرفت^۴، و جلال‌الدین از راه نیشابور به غزنین رفت^۵، درحالی‌که برادرانش غیاث‌الدین پیرشاه و رکن‌الدین یکی در صفحات اصفهان و فارس و دیگری در عراق سرگرم جنگ بودند^۶. جلال‌الدین که پس از فتح هرات به دست مغولان از غزنین متواری شده بود^۷، و بعد از آنکه در چند جنگ کوچک بر سپاهیان فرعی مغول فائق آمد^۸، با چنگیز خان

۱- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۳؛ رشیدالدین/برزین د ۱۳۹ ص ب : سال ۶۲۰ ۲- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۷۲ ص ب . ۳- نسوی ۵۵ - در باره جلال‌الدین ر ک : Ohssen III 2 - 66 . ۴- نسوی ۵۶ ص ب : ۶۱-۵۹ . ۵- نسوی ۶۵-۶۳ . ۶- نسوی ۷۶-۷۳ : ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۷۳ ص ب . ۷- نسوی ۸۳-۸۱ : ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۷ ص ب : ابوالفدا ج ۴ : ۲۹۸؛ تاریخ سیستان ۳۹۴ . ۸- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۸ ؛ جوزجانی ۳۴۷ ص ب : رشیدالدین/برزین د ۱۲۴-۱۱۱ ؛ Bar Hebraeus 447 ؛ ابوالفرج ۴۱۲ ص ب .

در کنار رود سند روبرو شد، و از وی شکست خورد. ولی توانست شناکنان از رود سند بگذرد و جان سالم بدربرد.^۱ این تهور سبب تحسین و شگفتی خان گردید. فرزند دلیر محمدخوارزمشاه پس از آنکه مدتی در شمال غربی هندوستان ماند و گروهی از سپاهیان پراکنده اش را به دور خود جمع کرد، خویشان را به ترك هندوستان ناگزیر دید، و از طریق کرمان^(۱) (در آنجا نیز بابر اقا حاکم غیاث الدین جنگید)^۲ به عراق رفت و آنجا را تصرف کرد.^۳ بعد از راه خوزستان^۴ و آذربایجان^۵ به گرجستان حمله برد و پیروز شد، و آنگاه به تبریز رو آورد^۶، و پس از فتح اران^۷ بار دیگر به گرجستان حمله کرد و تفلیس را تسخیر نمود.^۸ جلال الدین چندی در آنجا ماند^۹ و طرفدارانی یافت.^{۱۰} در سال ۶۲۴ هـ. ق. به عراق بازگشت. وی در اطراف اصفهان با یکی از لشکرهای مغول برخورد کرد^{۱۱}؛ در همانجا بود که با برادرش غیاث الدین که از راه مازندران و کرمان به عراق عجم رسیده بود^{۱۲}، ملاقات نمود. غیاث الدین نیز در آنجا هوادارانی یافته و به کمک آنان توانسته بود، شهرهای ری، همدان و اصفهان را تصرف

- ۱- (سال ۶۱۹) - نسوی ۸۶-۸۳؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۵۹؛ جوزجانی ۳۴۹؛ رشید الدین / برزین د ۱۲۸-۱۲۴؛ Bar Hebraeus 448؛ ابوالفدا ۴، ۲۹۸؛ مستوفی ج ۱؛ ۵۰۰-
رك، Barthold, turk. 446 ۲- سال ۶۲۱- نسوی ۹۲-۹۰، ۹۸-۹۴.
- ۳- نسوی ۹۵؛ مستوفی ج ۱؛ ۴۹۸. ۴- نسوی ۹۷ ص ب. ۵- نسوی ۱۰۹؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۷۷ ص ب. ۶- نسوی ۱۱۰ ص ب؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۸۰ ص ب. ۷- نسوی ۱۱۴-۱۱۲؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۶۵ ص ب، ۲۶۹ ص ب، ۲۸۴. ۸- نسوی ۱۱۷-۱۱۴؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۸۱ ص ب. ۹- نسوی ۱۱۷ ص ب. ۱۰- نسوی ۱۲۱ ص ب؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۹۴، ۱۲ Vartan؛ Kartlis chovreba I 349-353 Orbelian / Brosset 225 f؛ 207. 280 f.؛ Zyriak 203 - 207. 280 f.؛ مستوفی ج ۱؛ ۵۰۱ - درباره سکه های او از این دوره رك؛ Frähn, Neue Samml. kl. Abh., die muh. Numismatik betreffend, Leipzig 1844, S. 25-31. ۱۱- نسوی ۱۲۶-۱۲۳. ۱۲- نسوی ۱۳۰-۱۲۸؛ Zyriak 208 f. ۱۳- نسوی ۱۳۵ ص ب؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۳۱۱ ص ب.
- ۱۴- نسوی ۱۴۰-۱۳۴؛ ابن اثیر ج ۱۲؛ ۲۹۷، ۳۰۹ ص ب؛ ابوالفدا ج ۴؛ ۳۱۸، ۳۴۸؛ جوینی ج ۲؛ ۲۰۱ ص ب.
- (۱) جلال الدین پس از آنکه از هندوستان بازگشت، با سلاطین سلجوقی آسیای صغیر ارتباط برقرار نمود. رك؛ ابن بی بی/فارسی ۱۵۴ ص ب، ۱۵۹ ص ب.

کند. در این هنگام دو برادر به فارس لشکر کشیدند و بار دیگر نزاع میان آنان در گرفت. غیاث الدین ناگزیر شد که پس از یک زد و خورد خونین قسمتی از مناطق تحت تصرف خود را رها نماید و در نتیجه کار بر اتابک فارس تاحدی سهل شد.^۱ چون جلال الدین شنید که قصد جانش را کرده اند، دستور داد تا برادرش را نابود کنند.^۲ برادر دیگرش رکن الدین نیز در این میان به قتل رسید. وی در جریان حمله مغولان به استحکامات فیروزکوه و محاصره شش ماهه آن کشته شده بود.^۳

جلال الدین باز به شمال غربی بازگشت، ولی با آنکه سفیرانی نزد فرمانروایان آن مناطق فرستاده بود،^۴ نتوانست با آنان از در اتحاد در آید. ساکنین این مناطق بیش از آن از سپاهیان بی نظم خوارزمشاه صدمه دیده بودند، که بتوانند اینک با وی همداستان شوند. جلال الدین زمستان سال ۶۲۵ هـ. ق. را تنها در آذربایجان گذارند^۵ و از آنجا دوباره به گرجستان حمله کرد^۶ و توانست شهر خلاط را تصرف کند^۷، اما در حینی که سرگرم جنگ با الملك الاشرف فرمانروای دمشق و سلطان سلجوقیان آسیای صغیر بود^۸ - نزاع هائی که با برقراری پیمانی میان آنان به پایان رسید^۹ - مغولان تا آذربایجان پیشرفت کردند^{۱۰}. جلال الدین در نزدیکی شیرکبوت^{۱۱} شکست خورد و ناگزیر به شمال گریخت^{۱۲}، و در آنجا گنجه را تصرف کرد^{۱۳}. وی توانست از این محل تا دیار بکر

- ۱- ابوالفدا ج ۴ : ۳۲۲-۳۲۴ ؛ تاریخ سیستان ۳۹۵ . ۲- ابوالفدا ج ۲ : ۲۰۷-۲۰۳
- ۳- ابوالفدا ج ۲ : ۲۰۸-۲۱۰ . ۴- نسوی ۱۵۴-۱۴۵ . ۵- نسوی ۱۷۰ ص ب ؛ ابن اثیر ج ۱۲ : ۳۰۱ . ۶- نسوی ۱۷۸-۱۷۶ ؛ ابن اثیر ج ۱۲ : ۳۰۶ ص ب ؛ Kartils chovreba I 356-358
- ۷- نسوی ۲۰۴-۱۸۰ ؛ ابن اثیر ج ۱۲ : ۳۱۸ ؛ ابوالفرج ۴۳۰-۴۲۸ ؛ ابوالفدا ج ۴ : ۳۶۴ ، ۳۶۶ ؛ مقریزی/بلوشه ۳۶۵ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۰۱ ص ب . ۸- نسوی ۲۰۷-۲۰۵ ؛ ابن اثیر ج ۱۲ : ۳۱۳ ص ب ؛ ابن خلکان/دوستن فلد ج ۹ : ۳۴ ص ب ؛ ابن بی بی ج ۳ : ۴۰۸-۴۰۰ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۰۲ . ۹- نسوی ۲۰۸ ص ب . ۱۰- نسوی ۲۲۰ ص ب ؛ ابن اثیر ج ۱۲ : ۳۲۴-۳۳۰ ؛ ابوالفدا ج ۴ : ۳۶۸ . ۱۱- نسوی ۲۲۲ ص ب . ۱۲- نسوی ۲۲۶-۲۲۴ . ۱۳- نسوی ۲۳۵-۲۳۹

پیش برود، بی آنکه بامغولان روبرو شود. آنگاه جلال الدین قصد داشت به اصفهان لشکر-کشی نماید^۱، اما در اینجا مغولان که در پی او بودند، تقریباً به وی رسیدند و او ناگزیر به کوهستان گریخت^۲ و در آنجا زندگیش با ضربه خنجر کردی غارتگر در سال ۶۲۸ ه. ق. پایانی تلخ و ناسزاوار یافت^۳. چون قتل جلال الدین شاهی نداشت، تنی چند به دروغ خود را جلال الدین خواندند و یکی از آنان را حتی سالها بعد در کنار رود جیحون کشتند^۴. نحوه جنگ جلال الدین با مغولان تقریباً تحت شرایط آن زمان تنها راه ایستادگی بود. فقط جنگ و گریز، آنهم در مناطق کوهستانی، که دشمن نمی توانست انبوه سپاهیان خود را به آنجا برساند و بکار اندازد. اما باید گفت، که شاهزاده خوارزم آن هوش و تدبیر سیاسی را نداشت، که خود دیگر به دشمنان مغولان آسیب نرساند و بدین وسیله بتواند گروهی از فرمانروایان محلی را در مقابل دشمن مشترك بایکدیگر متحد کند. متأسفانه وی با رفتار خصمانه اش آنها را از خود می رنجاند و در نتیجه امکان هر گونه چاره جوئی مشترك را از میان می برد. دو دلی و ناسازگاری میان فرمانروایان بی تدبیر موجب شد، که پایداری دلیرانه جلال الدین در برابر مغولان قرین پیروزی نگردد. سپاهیان او به آسیای صغیر و سوریه رفتند، و در آنجا مدتها به غارتگری پرداختند.

چنگیز خان در سال ۶۲۱ ه. ق. دوباره به خاور برگشت و جز خراسان سایر مناطق ایران و ایران زمین را به حال خود گذارد^۵. براق حاجب فرمانده سپاهیان غیاث الدین توانست در این موقع در سرزمین کرمان حکومتی برپا کند، که تحت لوای

۱- نسوی ۲۴۲ ص؛ جوزجانی ۳۸۷ ص؛ ابوالفرج ۴۳۰ ص؛ Bar Hebraeus III 405

(تاریخ کلیسا) ۲- نسوی ۲۴۴؛ رشید الدین/برزین د ۱۳۲-۱۲۹؛ Bar Hebraeus 463

۳- نسوی ۲۴۵ ص؛ Bar Hebraeus؛ Kartils chovreba I, 358 f.؛ Zyriak 210

463؛ Vartan 282؛ ابوالفرج ۴۳۱؛ ابوالفدا ج ۴، ۳۶۸. ۴- در مورد زمان این

واقعه رک، Barthold in E I, I 1117؛ ابوالفرج ۴۳۲. ۵- جوزجانی ۳۷۳ ص؛

Bar Hebraeus 455؛ ابوالفرج ۴۲۷؛ میرخواند/یوبرت ۱۶۶ ص.

فرمانروای مغولان مانند بسیاری از دولتهای محلی دیگر باقی ماند.^۱

چنگیزخان پس از بازگشت به مغولستان دیگر در اداره امور آسیای غربی دخالت ننمود و به احتمال قوی در ۴ رمضان ۶۲۴ بدرود حیات گفت.^۲ در این هنگام تولی موقتاً اداره امور را به دست گرفت، و پس از چندی سومین فرزند چنگیزخان او کتای- قاآن به جانشینی برگزیده شد. در تمام این مدت لشکرکشی سپاهیان مغول متوقف مانده بود.

او کتای

چون پسران چنگیزخان در مورد انتخاب جانشین وی دستورهای پدر را محترم شمردند،^۳ در جلسه قوریلتای آرامش حفظ گردید. او کتای پس از چهل روز اندیشه، فرمانروائی مغولان را پذیرفت، و عنوان قاآن را به نام خویش اضافه کرد. مراسم انتخاب خان مغول با بزمی رنگین پایان یافت.^۴

خان جدید بلافاصله کوشید، تا لشکرکشی های مغول را، که متوقف مانده بود، دوباره ادامه دهد. این بود، که خود به چین شمالی حمله برد،^۵ و در سال ۶۲۶ ه. ق. جورماغون و چندتن دیگر از سرداران را به دفع جلال الدین فرستاد و آنها توانستند سپاهیان ایران را پس از مرگ شاهزاده خوارزم در جهت مغرب و جنوب غربی متواری-

۱- جونی ۲، ۲۱۸-۲۱۱. ۲- جونی ج ۱، ۱۴۴۱ و ابوالفرج ۴۲۷، ۴ رمضان ۶۲۴؛

رشیدالدین/برزین د ۱۴۹ فقط ماه رمضان را ذکر می کند؛ طبق ص ۱۷۷ این کتاب تاریخ

تدفین ۱۴ رمضان است؛ Bar Hebraeus 455 f.؛ مقریزی/بلوше ۳۶۵؛ میرخواند/یوبرت

۱۶۶؛ و Cordier, Rolo, Notes 57. ۳- جونی ج ۱، ۱۴۳- (و نیز در باره

افسانه های معروف ماری که چند سر داشت، و نیز يك مشت تیر رك؛ Mailla IX 129

۴- جونی ج ۱، ۱۵۰-۱۴۴؛ Hyazinth 148-151؛ Bar Hebraeus 458 f.؛ ابوالفرج

۴۲۸ ص ب. ۵- Mailla IX 141 f.؛ جونی ج ۱، ۱۵۴-۱۵۰؛ رشیدالدین/بلوше

ج ۲، ۲۷-۱۷؛ جوزجانی ۳۸۰ ص ب؛ مستوفی ج ۱، ۵۷۴.

کنند. در همین هنگام وی فرمان لشکرکشی به روسیه را داد^۱، و قوریلتای دوم این کار را خیلی ضروری دانست. باتو دومین پسر توشی و منکو را به فرماندهی این سپاه گمارد^۲. این لشکرکشی موجب شد، که روسیه دو قرن و نیم زیر سلطه تاتارها درآید. اوکتای خود قلمرو التون خان^۳ را به خاک و خون کشید، و یکی از امیران مغول نیز به نام طائر به افغانستان حمله کرد، و حتی مدتی لاهور را در تصرف داشت. باتو توانست با حمله خود پیروزی نهائی به دست آورد^۴.

اما جورماغون پس از مرگ جلال الدین نتوانست در قفقاز پیشرفتهای شایانی به دست آورد. تعدد کشورهائی که جورماغون ناگزیر از حمله به آنها بود از یک طرف، و مشکل بودن وضع طبیعی قفقاز از طرف دیگر مانع پیشرفت سریع او می گردید. علاوه بر این گرجیان جنگجو هر آن آماده سرکشی در برابر فرمانروائی مغولان بودند، همانگونه که در برابر جلال الدین نیز هیچگاه تسلیم نگردیدند. بالاخره در سال ۶۲۹ ه. ق. جورماغون توانست وارد گرجستان شود و ارمنستان را نیز، که تابع گرجستان بود، به تصرف درآورد^۵. در سال ۶۳۰ ه. ق. شهر گنجه به چنگ مغولان افتاد و بکلی ویران گردید، و گرجیان پس از چهار سال توانستند آنرا مرمت کنند. روسودان ملکه گرجستان ناگزیر به قلعه ای پناهنده شد^۶. سپاهیان مغول در مناطق

۱- جویی ج ۱، ۱۴۹ ص ب، جوزجانی ۳۸۰، Bar Hebraeus 459 f.؛ ابوالفرج ۴۲۸.

۲- جویی ج ۱، ۱۵۶ ص ب، Pelliot, Comans 165 f, Mailla IX 212.

۳- ۲۳۲-۱۳۳، Mailla IX 133، Bar Hebraeus 463 f.؛ ابوالفرج ۴۳۴-۴۳۲؛ Ohssen II 17-86، Howorth I 118-126، Hammer I 51ff.؛ اقبال ج ۱۵۱، ۱۳۵؛

عزای ۱۴۰-۱۳۴. ۴- جوزجانی ۳۹۴-۳۹۱.

۵- ۲۸۴-۲۸۲، Vartan. 282، Orbelian / Brosset 227، Mhithar / Brosset 106.

۶- ۱۰۲-۶۷، Ohssen III 67، Jamčean/Klaproth 7، Kartlis Chovreba I 448.

۷- ۱۳۲ f، Howorth I 132، Zvriak 213، Bar Hebraeus 463، 466، Ohssen III 75.

۸- ۱-۱، III 1، Monumenta Gern. hist. ۷، Zyriak 233، Malachias 9-۱۲.

epp. saec. XIII, I, 251 f, 178 f, 181 f.

کوهستانی گرجستان به قتل و غارت پرداختند و حتی حرمت کلیسا و روحانیون را هم نگام نداشتند^۱. همزمان با این واقعه سلجوقیان آسیای صغیر و الملك الكامل فرمانروای مصر بر سر مناطق شمالی بین النهرین به نزاع ادامه دادند، و حتی حمله مغولان به این مناطق در سال ۶۳۵ ه. ق.، که به دستور قاآن انجام گرفت، ولی زیاد دنبال نشد، کافی نبود که به مصریان هشدار دهد و آنانرا به یاری خلیفه، که در خطر حتمی بود، وادار نماید^۲.

گرچه تفلیس و برخی شهرهای دیگر در سال ۱۲۳۸ م. به تصرف مغولان درآمده بود، ولی سرنوشت قفقاز در آن هنگام هنوز کاملاً روشن نبود. آواک امیر گرجی، که جنگجوی نامدار بود، پس از يك محاصره طولانی شکست یافت. وی نخست مدتی در اطراف متواری بود، اما سرانجام در برابر مغولان سر تسلیم فرود آورد، و در زمره سپاهیان آنان درآمد^۳. در سال ۱۲۳۹ م. واران حاکم گرجستان هم بدوی تاسی جست^۴. مغولان در این میان شهرهای انی و قارص را نیز در هم کوفتند^۵. پس از آنکه ملکه روسودان حاضر به عقد قراردادی با آنها شد، صلح و آرامش به این صفحات بازگشت^۶. کمی پس از آن جورماغون فلج شد^۷ و همسرش می بایست امور حکومت را اداره کند. با تو نیز، که پس از تسلط بدروسیه به خاطر وضع نامطمئن ایران

۱- Allen II 2 f ; Kartlis chovreba I 359-361 ; Zvriak 220-223 — این نویسنده در

ص ۲۲۷-۲۲۳ يك مورد از تجاوزات مغولان را در قفقاز توصیف می کند ؛ ابن بی بی/فارسی ص ۱۹۹ — ۲. Bar Hebraeus 469 f., 472 f. ؛ ابوالفرج ۴۳۸ ؛ ابن فوطی

۱۱۴، ۹۸-۱۰۹ ؛ مقریزی/بلوشه ۴۱۸، ۴۲۱ ص ب.

۳- Rémusat, Mémoires ; Kartlis Chovreba I 360-362 ; Zvriak 236-240, 244 f. ؛ ۴۳۹. — درباره حمله مغولان به قفقاز

رك V. Minorsky : The Alán Capital Magas and the Mongol Campaigns (1239), in Bull. of the School of Or. and Afric. Studies XIV/2 (1952), p. 221-238

۶- Orbelian/Brosset 237 ; Zvriak 246 ff ; Kartlis chovreba I 364

۷- Zvriak 235-248 ؛ ابن بی بی/فارسی ۲۳۴.

امیرالامراء قفقاز شده بود، در امور دولت دخالت کرد. اشراف مغول مناطق قفقاز رامیان خود تقسیم کردند^۱، و اوکتای به منظور برقراری نظم و آرامش بایجو را به عنوان حاکم جدید به آنجا فرستاد. بایجو در رجب ۶۳۸ به قفقاز رسید^۲، و تا هنگام ورود هلاکو حکومت قفقاز را در دست داشت. اما پس از شش سال ایلچیکتای^۳ را به عنوان نایب وی به قفقاز فرستادند (بی آنکه حدود اختیارش را کاملاً مشخص کرده باشند). وی از جمله مأموریت داشت، که حلب و موصل را به تصرف آورد^۴.

در این هنگام وضع ایران بسیار آشفته بود. اوکتای حکومت خراسان و مناطق دیگر را، که تحت سلطه فاتحان مغول بود، به عهده جین تمور^۵ که از قراختایان و زمانی باسحاق اورگانج^۶ بود، سپرد. ولی حکمرانی وی قرین موفقیت نگردید. او از یک سو با امیر طائر، که در سال ۶۳۰ ه. ق. فرمانده سپاهیان بود، و قراجه^۷ وزیر جغتای، و از سوی دیگر با کلبلات که از صاحب منصبان عالی رتبه خان مغول بود، سرناسازگاری داشت^۸. اوکتای ناگزیر او را موقتاً از حکومت عزل کرد، و نوسال را، که مغول اصیلی بود، قائم مقام حاکم ساخت. اما چون جین تمور توانست در دربار خان مغول بی گناهی خود را به ثبوت برساند، به مقر حکومت بازگشت، و نوسال از آن پس به امور لشکری پرداخت^۹. اما به زودی شرف الدین خوارزمی را به عنوان ناظر به دارالحکومه جین تمور

۱- Kartlis chovreba I 362 — ۲- در مورد نام رك، Pelliot, papes b 305 f.

Bar Hebraeus 483، Zyriak 426؛ ابوالفرج ۴۴۹ صب- گزارش Kartlis chovreba I 379

مبنی بر اینکه جورماغون تا ورود هلاکو باتفاق بایجو حکومت کرده، ناصحیح است. گزارشات این اثر در باره این سالها رویهمرفته کمی درهم و نادرست است. ۳- درباره این نام رك،

Pelliot, papes b 312 f, 314 این نویسنده ذکرى از اینکه ایلچیکتای مأموریتی خاص یافته باشد، نمی کند. گزارش Zyriak حاکی از اینکه وی جانشین بایجو شده است، نادرست است.

۴- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۴۷ صب؛ Zyriak 458؛ ابوالفرج ۴۴۹. ۵- جویی ج ۲:

۲۱۸؛ مستوفی ج ۱: ۵۷۵. ۶- جویی ج ۲: ۲۲۷ صب. ۷- جویی ج ۲:

۲۱۸-۲۲۲. ۸- جویی ج ۲: ۲۲۳؛ رشیدالدین ج ۲: ۴۰. ۹- رشیدالدین ج ۲:

۵۶ صب.

فرستادند .

مرگ جین تمور در سال ۶۳۳ ه. ق. به برقراری آرامش کمکی نکرد ، چه بر سر جانشینی وی نزاع میان ملازمانش در گرفت . شرف الدین و سایر وزرای حاکم متوفی کار اداره امور (و نیز چپاول) مناطق را میان خود تقسیم کردند^۱ . پس از مدتی کوتاه ، که نوسال در رأس اداره دارالحکومه قرار گرفت ، گرگوز به سمت حاکم تعیین و در طوس مستقر گردید^۲ . وی پیش از آن مدتی در اردوی با تو خدمت کرده بود^۳ . اما با این کار نیز جنگ و ستیز بر سر قبضه کردن قدرت پایان نیافت . ادگو تمور پسر جین تمور داعیه جانشینی پدر داشت . او کتای سرانجام به نفع گرگوز فرستاده خود رأی داد^۴ . در حین غیبت وی محمد جوینی پدر مورخ اداره امور حکومت راعهده دار بود^۵ . گرگوز پس از بازگشت کوشید ، که طرفداران ادگو تمور را از میان بردارد^۶ (جمادی الاول ۶۳۷) . این کار بازگروهی را بر علیه او شوراند . نزاع با جورماغون نیز بر آنچه گذشت افزوده گشت . این هرج و مرج موجب شد ، که او کتای کمی پیش از مرگش (۵ جمادی - الثانی ۶۳۹)^۷ اداره امور هرولایت را به يك نویان و هر شهر را به يك امیر^۸ بسپرد ، تا به این ترتیب ظاهراً آرامش حفظ گردد^۹ .

کیوک و منکو

پس از مرگ او کتای ، که به عنوان فرمانروائی با سخاوت و نیک نفس شهرت یافته

- ۱- جوینی ج ۲ : ۲۲۳ ص ب ، ۲۳۳ ، ۲۳۹ ؛ رشید الدین ج ۲ : ۴۰ . ۲- جوینی ج ۲ : ۲۳۸ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۷۵ . ۳- جوینی ج ۲ : ۲۲۷ . ۴- جوینی ج ۲ : ۲۳۲-۲۳۱ . ۵- رشید الدین ج ۲ : ۴۰ . ۶- جوینی ج ۲ : ۲۳۵ ص ب . ۷- جوینی ج ۱ : ۵۸۸ ؛ Mailla IX 233f ، Hyazinth 288-290 ؛ جوزجانی ۳۹۵ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۷۵ . بنظر Pelliot, papes c 55 این تاریخ قطعی نیست . ۸- عنوان رسمی آنان «شحنه» بود . ۹- جوینی ج ۲ : ۲۳۸ .

است^۱، ولی در استواری اراده و اداره امور دولت هرگز به پدرش چنگیز خان نمی‌رسید، همسر وی توراکینا خاتون^۲ با موافقت گروهی از شاهزادگان^۳ تا تشکیل قوریلتای بزرگ برای تعیین فرمانروای جدید، اداره امور قلمرو مغولان را به دست گرفت. یلو تسعو- تسعای^۴ وزیر کاردان چنگیزخان و اوکتای قاآن با این کار موافق نبودند اگرچه مغولان اصولاً با فرمانروائی زنان مخالف نبودند، اما معارضانی در برابر توراکینا صف آرائی کردند. موکا خاتون همسر دیگر اوکتای در صدد جمع آوری طرفداران برآمد، و چینقای وزیر متنفذ اوکتای نیز با او همداستان شد. توراکینا در این هنگام از محمود یلواج والی ختای، که کاردان و مقتدر بود، کمک خواست، اما بزودی رابطه این دو تیره شد. چون امیر چینقای خبر یافت، که توراکینا قصد جانش را کرده است، نزد کوتان یکی از پسران اوکتای گریخت، و کوتان او را از مرگ رها نید^۵.

توراکینا رفته رفته تحت تسلط زنی فاطمه نام درآمد، که پیش از آن در مشهد کنیزکی بود. این زن با یلواج کینه ورزی می‌کرد، و در نتیجه وی گریخت^۶. در این موقع عبدالرحمن نامی را والی ختای کردند، اما او نتوانست در آنجا نفوذی بهم‌رساند،

۱- مجموعه لطیفه‌های بسیار از حیات وی که اغلب در باره همین موضوع است: جوینی ج ۱: ۱۹۱-۱۵۸؛ رشیدالدین ج ۲: ۸۵-۶۰؛ میرخواند ج ۵: ۵۱-۴۶. درباره نام او رك: Palliot, papes c 55, 55 حاشیه ۱. ۲- در باره نام او رك: Bar Hebraeus 480؛ Hyazinth 290؛ جوینی ج ۱: ۱۹۶؛ ابوالفرج حاشیه ۱. ۳- جوینی ج ۱: ۱۹۶؛ Hyazinth 286 f. ۴- جوینی ج ۱: ۱۹۷؛ مستوفی ج ۱: ۵۷۸. ۵- جوینی ج ۱: ۱۹۷؛ ص ب- در باره کلمه «یلواج» (سفر) رك: Aleksandr Nikolaevič Samojlovič؛ Neskol ko paprovok K jarlyku timur Kutluga (in Izvestija Russko Akademii, Barthold, vorl. 143 f. نظر. Nauk, 6 Reihe, Bd XII [1918] S. 1109-1124) S. 1114 این همان «سفر» (یلواج) محمود است که نسبش خوارزمی بود، و چنگیزخان او را نزد محمد خوارزمشاه فرستاد. ۶- رشیدالدین ج ۲: ۲۳۲؛ ص ب: جوینی ج ۱: ۲۰۰؛ ص ب.

و پس از پایان فرمانروائی توراکینا جای خود را باز به یلواج داد.^۱

گرگوز، که توانسته بود، قتل و غارت و غرض ورزی مغولان را تاحدی متوقف سازد، در برابر دشمنانش مغلوب گشت. او را به قراقوروم بردند و کلبلات او را کشت (۶۴۱ هـ. ق.).^۲ با انتخاب ارغون، که در آغاز با سمت باسقاق زیر نظر گرگوز خدمت کرده بود،^۳ یکی از برجسته ترین مأموران به حکومت نواحی غربی رسید. کاردانی او را بحق می توان بایلوج والی ختای مقایسه کرد.

ارغون که از قبیله اویرات بود، چون در خواندن و نوشتن دست داشت، در جوانی نزد فرمانروایان عزت یافت، و تاحدی در امور اداری تجربه کسب نمود، تا اینکه وظیفه سنگین اداره امور نواحی غربی قلمرو مغول را به وی سپردند، و این مهمترین سمت در زندگی او بود. وی نخست در تبریز مستقر شد، و از آنجا کوشید، تا صلح و آرامش را در منطقه تحت نظر خود برقرار کند.^۴ شرف الدین مانع بزرگی در این راه بود. اگرچه گرگوز او را به زندان افکند، اما پس از مرگ وی شرف الدین دوباره آزادی یافت و شرارت و سنگدلی را از سر گرفت. ارغون را یارای دفع او نبود، و وقتی شرف الدین در بازگشت از سفری به تبریز و قزوین، در طوس درگذشت^۵ (رمضان ۶۴۲) بسیار مسرور گشت. از این هنگام بود، که والی جدید توانست اعتماد مأموران را به خود جلب کند و پس از سفرهای عدیده او امر و دستورهایش را محترم شمردند و سرزمین ستم دیده چند سالی آرامش خود را بازیافت. وی امور مالی قفقاز را نیز اداره می کرد.^۶ کاردانی او آنچنان وجهه اش را بالا برد، که از اعتماد خانهای بعد نیز برخوردار

۱- رشید الدین ج ۲: ۲۴۸؛ میرخواند ج ۵: ۵۲ ص ب. ۲- جوینی ج ۲: ۲۴۳-۲۳۹؛

رشید الدین ج ۲: ۶۰-۵۷. ۳- رشید الدین ج ۲: ۲۳۵، ۲۵۸؛ Kartlis chovreba I 380؛

مستوفی ج ۱: ۵۷۵؛ میرخواند ج ۵: ۴۴. ۴- جوینی ج ۲: ۲۴۴. ۵- جوینی

ج ۲: ۲۸۰-۲۶۳. ۶- جوینی ج ۲: ۲۴۷ ص ب.

گردید، و توانست بی مانع به حل و فصل امور محوله بپردازد.^۱

در نتیجه دخالت‌های بی‌مورد و مغرضانه فاطمه و هرج و مرج ناشی از آن، که رفته رفته رو به تزايد بود، اوتکین برادر چنگیزخان کوشید زمام امور قلمرو مغول را به دست خود گیرد، اما چون توفیقی نیافت، منصرف شد.^۲ در این هنگام کیوک پسر توراکینا از اقامتگاه خود به دربار مادر آمد، و بالاخره در بهار ۶۴۳ ه. ق. قوریلتای تشکیل شد. شاهزادگان بسیار، از جمله باتو و جغتای، کوتان برادر کیوک و سرقوتی یکی همسر تولی و مادر منکوقاآن و برادرانش، اشراف و بزرگان و نیز شاهان دست‌نشانده چون سلطان آسیای صغیر، داود چهارم و پنجم شاهان گرجستان، فرستاده خلیفه و ژان-پلانوکارپینی، که برای اشاعه دین مسیح به آن صفحات رفته بودند^۳، در این مجلس حاضر بودند. چون سیرامون نواده اوکتای، که قاآن پیش از مرگش او را نامزد جانشینی خود کرده بود، هنوز خردسال بود، در انتخاب کیوک یا کوتان^۴ مردد بودند. اما سرانجام کیوک رابه‌خانی برگزیدند، و وی با تشریفات خاص بر تخت جلوس کرد.^۵ مغولان پس از آن بر طبق معمول به جشن و سرور پرداختند، و کیوک قسمتی از موجودی خزانه را میان حاضران تقسیم کرد.^۶ وی نخست به برقراری نظم در ناحیه جغتای همت گماشت، و نیز مامورانی را که به دست توراکینا معزول شده بودند، چون چینگای و یلواج، دوباره سرکار آورد. چون توراکینا نیز چند ماه بعد مرد^۷، توانستند بالاخره

- ۱- جوینی ج ۲ : ۲۴۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵ : ۵۶ - در مدتی که ارغون در مراسم انتخاب کیوک شرکت داشت، بنای و محمد جوینی قائم مقام او بودند؛ جوینی ج ۲ : ۲۴۵.
- ۲- رشیدالدین ج ۲ : ۲۳۶؛ جوینی ج ۱ : ۱۹۹. ۳- جوینی ج ۱ : ۲۰۵-۲۰۳.
- ۴- جوزجانی ص ۳۹۹ کوتان را برادر بزرگتر می‌داند، اما منابع بعدی کیوک را.
- ۵- Bar Hebraeus 481؛ ابوالفرج Hyazinth 298؛ Mailla IX 242؛ جوزجانی ۳۹۹؛ رشیدالدین ج ۲ : ۴۸۱. ۶- Bar Hebraeus 480. ۷- جوینی ج ۱ : ۲۱۱؛ رشیدالدین ج ۲ : ۲۳۷ ص ب؛ Pelliot, papes c 57؛ سال ۶۴۷ مذکور در؛ ابوالفرج ۴۵۱ دیر است (گزارش Bar Hebraeus 481 صحیح است) طبق گزارش مستوفی ج ۱ : ۵۷۸ تاریخ وفات ۴ ربیع الاول ۶۴۳ است. روز و ماه ممکن است صحیح باشد، اما سال مذکور خیلی زود است.

فاطمه را به اتهام جادوگری دستگیر و در آب خفه کنند.^۱ پس از آن طرفداران این زن را به قتل رساندند، اما ییگناهایی نیز به بهتان هواداری از وی در این میان کشته شدند.^۲ کیوک^۳، که به دین مسیح نگرویده بود، ولی با مسیحیان مهربانی می کرد، به سبب بیماری دائم کاملاً قادر به فرمانرایی نبود، با اینهمه تصمیم داشت سیاست جنگجویانه پدر را دنبال کند، و سبتای را به چین وایلچیکتای را به غرب با سپاهیان گسیل داشت.^۴ کیوک به علت عقائد مذهبی خاصش و نیز اینکه اداره امور دولت را به چینقای وزیر^۵ نسطوری سپرده بود، نزد مسلمانان چندان محبوبیتی نیافت. ظاهراً شدت عمل و بدخلقی وی در این مورد بی تأثیر نبوده است.^۶ برعکس رعایای مسیحی که، تعدادشان زیاد بود، او را گرامی می داشتند. با اینهمه تصویر دقیقی از شیوه حکومت وی نمیتوان ترسیم کرد، چه او پس از مدتی کوتاه، - شاید در ماه ذی حجه ۶۴۵ درگذشت^۷، و مرگ وی از جنگی، که می رفت به زودی میان او و باتو درگیرد، جلوگیری کرد.^۸ با وجود رفقاز بار دیگر سپاهیان مغول را به تاخت و تاز در آور و در سال ۶۴۰ ه. ق. به سلجوقیان آسیای صغیر حمله کرد^(۱). علاءالدین کیقباد اول سلطان سلجوقیان در سال

۱- جوینی ج ۱ : ۲۰۱ ، Bar Hebraeus 481 . ۲- جوینی ج ۱ : ۲۰۲ ، رشیدالدین ج ۲ : ۲۳۸ ص ۳ . ۳- Howorth I 160-173 ، Hammer I 59-58 ، Ohssen II 195-208 . ۴- رشیدالدین ج ۲ : ۲۴۷ ص ۵ . ۵- جوینی ج ۱ : ۲۱۳ ، رشیدالدین ج ۲ : ۲۴۸ . ۶- رشیدالدین ج ۲ : ۲۵۳ ص ۷ . ۷- جوینی ج ۱ : ۲۱۶ ، Bar Hebraeus 481 f. ، Hyazinth 301 ، ابوالفرج ۴۵۱ تاریخ وفات را ۹ ربیع الثانی ۶۴۶ نقل می کند ، اما این تاریخ خیلی دیر است . Blochet, La Mort du Khagan Goyouk , papes c 58 f. ، ۸- رشیدالدین ج ۲ : ۲۵۰ ، قلغشندی ج ۴ : ۳۰۹ ، Blochet, Intr 172 f.

(۱) در این کتاب که به وضع ایلخانان در ایران توجه دارد، تنها آنگاه به سلجوقیان آسیای صغیر اشاره می شود، که با ایلخانان برخورد کرده اند. درباره سلجوقیان آسیای صغیر ر ک : تاریخ سلجوقیان آقسرائی، کتاب فارسی (مفصل) ابن بی بی، Claude Cahen : Quelques textes négligés Concernant les Turcomans de Rûm au moment de l'invasion mongole, dans «Byzantion» XIV (1939), p. 131-139.

۶۳۰ هـ. ق. از سفر به دربار اوکتای خودداری کرده^۱، و بی توجه به خطری که قلمرویش را تهدید می کرد، در آسیای صغیر و سوریه سرگرم بود. مغولان ارز روم را تصرف کردند^۲، و در محلی به نام کوزداق در نزدیکی قونیه^۳، غیاث الدین کیخسرو دوم سلطان سلجوقی را، که با ادای کلمات موهن خشمشان را برانگیخته بود^۴، شکست دادند.

اگرچه میان لشکر روم شرقی و غیاث الدین در طرابلس قراردادی بسته شده بود، که آنان را ملزم می کرد^۵، دوشا دوش سلطان سلجوق بجنگند، ولی رومیان از غیاث الدین، که در نظرشان بی دین بود، حمایت نکردند و در نتیجه در جنگ نیز شرکت نجستند.

علاوه بر این یکی از بستگان سلطان به وی خیانت کرد^۶، و تحت این شرایط پیروزی مغولان حتمی بود. پس از آن سیواس، ملطیه، قیصریه و شهرهای دیگر تسلیم شدند^۷. به این ترتیب قدرت سلجوقیان یکسره درهم شکست و سلطان سلجوقی دست نشاندۀ ای باجگزار شد^۸.

تکفور حاتم فرمانروای ارمنستان صغری (۱۲۷۰ - ۱۲۲۷ م.) که دید دشمنان دیرینه وی نابود شده اند، در سال ۱۲۴۴ م. تسلیم مغولان گشت، و تعهد نمود، که خراج

۱- Bar Hebraeus 473؛ ابوالفرج ۴۳۵، ابن بی بی/فارسی (مفصل) ۵۲۸-۵۳۱.
 ۲- ابن بی بی ج ۴، ۲۳۴ ص ب، 426-428؛ Zyriak؛ Malachias 14؛ Vartan 287 f.
 ۳- Bar Hebraeus 475؛ Nangis, chr. 34؛ Hammer I 110-113؛ ابن بی بی/فارسی (مفصل) ۵۱۶-۵۱۴.
 ۴- ابن بی بی ج ۴، ۲۳۶ ص ب، 426؛ Zyriak؛ Malachias 15.
 ۵- Bar Hebraeus 475 f.؛ Mhithar/Brosset 107؛ ابوالفرج ۴۴۰ ص ب؛ رشید الدین/کاترمی ج ۱، ۲۲۴-۲۲۰؛ ابوالفدا ج ۴، ۷۲؛ مقریزی/بلوشه ۴۸۳ ص ب؛ Mathaeus Parisiensis VI (add) 114؛ ابن بی بی ج ۴، ۲۳۸ ص ب؛ Zyriak 429.
 ۶- Akropolites 75-5؛ Akropolites 146 f.؛ (Meliarakes 458)؛ Gregoras I 59؛
 ۷- ابن بی بی ج ۴، ۲۴۱ ص ب. ۸- ابن بی بی ج ۴، ۲۴۳ ص ب.

بدهد^۱. برادر وی سنباد در سال ۱۲۴۶ م. به دربار کیوک قاآن رفت، و خان مغول وی را به گرمی پذیرفت^۲. شاه ارمنستان صغری زیر کانه فرصت مناسب را جهت پیوستن به فاتحان زورمند دریافته بود، و خوب می دانست، که با تأیید ویاری مغولان می تواند به دشمن دیرینه ضربه مهلکی وارد آورد. شاید هیچ يك از حکومت های دست نشاندۀ مغولان به اندازه ارمنستان درهم پیمانی با آنها، وفاداری نشان نداد و علت این دوستی را باید در اشتراك علائق آنان جستجو نمود. در آغاز فرصتی دست داد، که وی توانست بستگی خود را به فرمانروایان جدید به اثبات رساند، بدین معنی، که از دستور سرداران مغولان دائر برتسلیم خانواده سلطان، سلجوقی که به دربار وی پناهنده شده بود، با وجود بی میلی، اطاعت کرد^۳. همسایگان او نیز انتقام این عمل ناجوانمردانه را بفزودی از وی گرفتند، و در سال ۱۲۴۵ م. به خاک ارمنستان حمله کردند^۴.

تسلط بر نواحی قفقاز و آسیای صغیر موجب شد، که بایجو سردار مغول در حمله ای که در سال ۱۲۴۵ م. به بین النهرین و بغداد کرد، از آن سامان آسوده خاطر باشد. بایجو توانست دیار بکر، ارفه و نصیبین را تصرف کند^۵. فرمانروای مسیحی انطاکیه به نام بوهموند پنجم (تاریخ وفات ۱۲۵۱ م.) نیز ناگزیر در برابر تهدیدهای سردار نیرومند مغول تسلیم شد^۶. اما بایجو نتوانست بیش از آن پیشرفت کند^۷، چه شورشهای جدیدی، که در قفقاز رخ داد، مانع پیش تازی او بود.

۱- Vincent de Beauvais : Nangis 35 ; Vahram Rabun 18 ; Malachias 18 f. 1282, 1295 ; Zyriak 432 (طبق روایت سیمون) - اما فرمانروائی مغولان در آسیای صغیر هیچگاه عمومیت نیافت. قبایل ترك در مناطق کوهستانی استقلال خود را حفظ کردند. رك ؛ Umari/taeschner 49 f. 2- Röhricht, Regesta 304 f., Nr. 1155 ; Zyriak 352 f. 3- Röhricht, Regesta 432 ; Sinpad, Hist. Arm. I 649 ; ابن بی بی ج ۴ : ۱۰۲ ص ۲۴۹ ؛ Bar Hebraeus 476 ؛ ابن بی بی ج ۴ : ۲۴۹ ص ۲۴۹ ؛ Bar Hebraeus 479 ؛ Vincent de Beauvais 1282 ; Joinville 78, 80 ؛ ابوالفرج ۴۶ : ۴ ص ۱۹۹ ؛ Bar Hebraeus 478 f. 6- ؛ ابوالفرج ۴۶ : ۴ ص ۱۹۹ ؛ Rémusat, Mémoires a 416 Zyriak 437 f. 7- ۷-

روسودان ملکه گرجستان در این میان به تفلیس بازگشته بود^۱ و روح استقلال- طلبی را دوباره در گرجیان زنده کرد، و این شد، که سپاهیان گرجی بامغولان بهستیز پرداختند^۲. در این هنگام مغولان روسودان را رسماً معزول کردند و وی کمی پس از آن - ظاهراً به علت اندوه فراوانی، که از غیبت پسرش، که به گرو در اردوی باتو نگاهداری می‌شد - جان داد (در سالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ م)^۳. باتو پس از شنیدن این خبر پسر ملکه را نزد کیوک خان فرستاد. در همین وقت یکی دیگر از شاهزادگان گرجی، که پسر نامشروع ژرژ چهارم برادر و سلف روسودان بود، در دربار مغول می‌زیست. خان مغول پسر روسودان را به اتفاق این شاهزاده، با القاب داود چهارم (۱۲۵۹-۱۲۴۹ م) و داود پنجم (۱۲۶۹-۱۲۴۹ م) پادشاه گرجستان کرد^۴. علاوه بر این مغولان از توطئه‌ای که امیران گرجی بر ضد آنها کرده بودند، خبردار شدند، و آنرا در نطفه خفه کردند. (منابع گرجی از وجود این توطئه ذکری نمی‌کنند). پس از آن در گرجستان آرامش مستقر گردید^۵.

در زمان فرمانروائی کیوک خان نخستین تماس میان خانهای مغول و مغرب‌زمین حاصل شد. زمامداران مغرب‌زمین در آغاز از این تماس‌ها به منظور آگاهی از اوضاع و نیز انتشار دین مسیح استفاده می‌کردند، و علاوه بر آن بی‌میل نبودند، که بتوانند با همکاری مغولان به کشورهای مسلمان خاور نزدیک حمله کنند. اما هیچگاه چنین اتحادی بین آنان به وجود نیامد و حمله مشترک عملی نشد. روابط متقابل میان ملت‌های مغرب‌زمین و مغولان علاوه بر تأثیرات فرهنگی که همراه داشت، بر طرز تفکر مذهبی

۱- Kart lis chovreba I 366 — ۲ Kart lis chovreba این واقعه را همزمان با جنگ‌های هلاکو با اسماعیلیه ذکر می‌کند، که به نظر وی هفت سال طول کشیده است. نویسنده اشتباهاً زمان بازگشت ملکه را دیرتر از این نقل می‌کند. (I 372-376)

۳- Kart lis chovreba I 371. — درباره تاریخ وفات او رک: ترجمه Brosset, Hist de

la Georgie I, 1, 528 حاشیه ۶ و Allen 113 f. — ۴ Kart lis chovreba I 377-381

۵- Kart lis chovreba I 374f.

فرمانروایان مغول نیز به میزان زیادی مؤثر افتاد. در فصلی که بحث از سیاست مذهبی مغولان پیش می‌آید، در این مورد بیشتر صحبت خواهد شد.

پس از فوت کیوک، همسر وی اغول غایمش^۱ نیابت سلطنت را به عهده گرفت.^۲ بدیهی است، که باتو به این امر راضی نبود، ولی مانند سرقویتی بیکی سکوت کرد،^۳ و به بیوه خان تسلیم گفت^۴، اما کوشید، تا قوریلتای هرچه زودتر تشکیل گردد، و ایمیل را که در نزدیکی اردوگاه او کتای و کیوک بود، به عنوان محل تشکیل قوریلتای پیشنهاد کرد. اغول غایمش موقتاً در اردوگاه شوهر متوفی خود ماند. باتو در الاقماق مستقر شد، تا به ایمیل نزدیک باشد.^۵

در همین جابه سال ۱۲۵۰ م. یک مجلس موقت شور تشکیل دادند^۶، و چون خان دشت قپچاق بزرگ مغولان^۷ مقام فرمانروائی را نپذیرفت، به اصرار باتو، منکوپسر سرقویتی بیکی را به خانی برگزیدند.^۸ اغول غایمش، که از پسر خود حمایت می‌کرد، با چند تن دیگر از شاهزادگان با این انتخاب مخالف بودند، بی آنکه بتوانند در مورد شخص دیگری توافق کنند.

اغول غایمش از آن پس نایب السلطنه ماند، در حالی که اداره امور به عهده چینقای واگذار شد^۹، تا در تابستان آن سال قوریلتای تشکیل و خان مغول رسماً انتخاب شود.

این قوریلتای از بهار تا اواسط تابستان طول کشید، چون بزرگان قوم تدریجاً به محل تشکیل قوریلتای آمدند و اتفاق رأی موجود نبود. تا بالاخره در ۹ ربیع الثانی

۱ — Hyazinth 301 f.; اینکه چرا او که زنی بود، نام اغل (= پسر) داشت، روشن نیست.

۲ — ابوالفرج ۴۵۱. — ۳ — Pelliot, Papes c 61 — ۴ — جویی ج ۱: ۲۱۷.

۵ — Bar Hebraeus 487; Pelliot, Papes c 61, 61 Anm. 2, 68 f.

۶ — Pelliot, Papes c 61 und 61 Anm. 3 — ۷ — گرچه برادر بزرگتر او « اردا »

هنوز زنده بود، اما عموم مغولان او را بزرگ خاندان می‌دانستند. — ۸ — جویی ج ۱:

۲۲۰ — ۲۱۷: ابوالفرج ۴۵۲، ۴۵۷. — ۹ — جویی ج ۱: ۲۲۰.

۶۴۹ در کدنه ارال تشریفات متداول انجام شد، و منکوبه قاآنی انتخاب گردید.^۱ و به فرمان خان جدید اغول غایمش را به گناه توطئه چینی کشتند.^۲

برای از میان برداشتن منکو توطئه‌ای طرح ریزی شد، تا اینکه شاهزاده سیرامون را، که به سال ۱۲۴۶ م. از رسیدن به مقام خانی محروم مانده بود، به تخت بنشانند. منکو تصادفاً از این توطئه مطلع شد،^۳ و توطئه‌گران را دستگیر کرد و به قتل رسانید. تنها سیرامون^۴ را به خاطر نسبش بخشید و تبعید کرد. قاآن برای اینکه در آینده با خاطری آسوده به اداره امور بپردازد، آ‌نهایی را که باغبیت در قوریلتای قاآن را به خود بدین کرده بودند، به بازخواست کشید.^۵

در صفحات غربی قلمرو مغولان ارغون همچنان حکمرانی می‌کرد. کیوک پس از مرگ شرف‌الدین همکاران دیگری نزد ارغون فرستاده بود،^۶ که اغلب خود سراندر رتق و فتق امور دخالت می‌کردند، و ارغون ناگزیر بود - همانطور که در مورد منکفولاد (جمادی‌الاول سال ۶۴۷) عمل کرد - دست‌آنان را نیز از اداره امور کوتاه کند. ارغون طبق فرمان قاآن در اینگونه موارد با ایلچی‌ک‌تای مشورت می‌کرد.^۷

ارغون برای اینکه بهتر به اوضاع مسلط باشد، همچون جین تمور منطقه تحت حکمرانی خود را دوبخش کرد.^۸ نحوه ناعادلانه دریافت مالیات نیز جای خود را به قیچور داد، که طریق منصفانه‌تری بود، و پرداخت مالیات را در طول يك سال تعیین

۱- جویی ج ۳: ۱۵-۶ (در همین اثر ص ۱۳ در سطور ۷ تا ۱۷ نام شاهزادگان حاضر ذکر می‌شود؛ همچنین در ابوالفرج ۴۵۷)؛ Mailla IX 255 ; Hyazinth 306; Zyriak 457; Bar Hebraeus 488 Uan-Si, Kap. 3, S. 3; Hyazinth 310; Barthold in EI, ۲-۱

I 711; Blochet, Intr. 175; Gaubil 112 ۳- جویی ج ۳: ۲۰-۱۷؛ جوزجانی ۴۱۰ ص ب؛ Mailla IX 247 f.; Bar Hebraeus 488; Hyazinth 307; ابوالفرج ۴۵۸؛

Rubruck/Herbst 73 f. - این گزارش شباهت زیاد به توطئه بر علیه چنگیز خان دارد؛ رك؛

Pelliot, Papes c 63 ۴- این شاید همان کلمه «سلیمان» است، که منولان آنرا

به این صورت در آورده‌اند. ۵- جویی ج ۳: ۲۵-۲۰؛ جوزجانی ۴۱۱ ص ب.

۶- جویی ج ۲: ۲۶۰، ۲۵۰ ۷- جویی ج ۲: ۲۵۰-۲۴۷. ۸- جویی ج ۲: ۲۵۵.

می‌کرد.^۱ ارغون در سال ۶۴۹ هـ. ق. به بارگاه منکوشافت، و در جمادی‌الثانی به آنجا رسید، و در اول محرم ۶۵۰ هـ. ق. گزارش کارهایش را به قاآن داد.^۲ وی در ۲۰ رمضان ۶۵۰ اجازه بازگشت یافت^۳، و در رجب ۶۵۱ به خراسان وارد شد.

منکوقاآن خود را ناگزیر دید^۴، در تقسیم بندی قلمرو خود تجدید نظر کند. در این تقسیم‌بندی مواجب مقرری بسیاری از شاهزادگان کم نفوذ قطع گردید، و تعداد بیشتری مأمور به مناطق مختلف فرستاده شد.^۵ این تقسیم‌بندی تا زمانیکه بساط سلطنت مغولان برچیده نشده بود، معتبر ماند.

هلاکو

منکومدت کوتاهی پس از انتخاب خود فرمان داد، که برادر جوانترش قوبیلای ظاهراً با ۷۰۰۰۰ سپاهی به چین^۶، و برادر دیگرش هلاکو به غرب حمله برد. هلاکو مأموریت داشت، که بلاد غربی را به تصرف آورد^۷، و تحت نظر قاآن در آن قسمت از قلمرو مغول فرمانروا باشد^۸. پس از آنکه به سال ۶۵۴ هـ. ق. در يك مجلس شور عمومی لشکرکشی‌های قوبیلای و هلاکو تأیید گردید، منکوخود ظاهراً با ۶۰۰۰۰ سپاهی^۹ به سوی مشرق حرکت کرد، تا به برادرش در تصرف چین کمک کند.^{۱۰}

مغولان با وجود کوششهای فراوان نتوانسته بودند در آسیای غربی پیروزی‌های

۱- جویی ج ۲: ۲۵۶-۲۵۳. ۲- رشیدالدین ج ۲: ۳۴۰ ص ب. ۳- رشیدالدین ج ۲: ۳۰۹. ۴- جویی ج ۲: ۲۵۹ و ج ۱: ۳۰ ص ب. ۵- جویی ج ۳: ۲۸ ص ب؛ ابو الفرج ۴۵۹- اودرماوراءالنهر سیاست دیگری جز سیاست کیوک در پیش گرفت؛ رشیدالدین ج ۲: ۱۸۵ ص ب؛ Barthold, Vorl 184. ۶- رشیدالدین ج ۲: ۲۷۴. ۷- تصویر جلوس هلاکو بر تخت سلطنت در مرغزار شفورغان، Gowaini/Gibb. Mem. III, vor S. 101. ۸- تنها Kart lis chovreba I 379 گزارش می‌دهد، که در اصل قوبیلای برای جبهه مغرب و هلاکو برای جبهه مشرق در نظر گرفته شده بود، اما این گزارش صحیح نیست. - رک: جوزجانی ۴۲۳؛ Bar Hebraeus 509. ۹- Bar Hebraeus 489؛ میرخواند ج ۵: ۵۹. ۱۰- Mailla IX 260؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۲۸؛ میرخواند ج ۵: ۵۹.

درخشان به دست آوردند، و ده سال می گذشت، که قلمرو آنان در این سمت توسعه نیافته بود. وضع مغولان آنچنان متزلزل شده بود، که پیوسته از دربار قآن استمداد می طلبیدند و درخواست برچیدن بساط خلیفه و اسماعیلیه را داشتند، چه غلبه بر مسلمانان و پیشرفت تاکنار دریا تنها در این صورت میسر می بود.^۱

قآن برای تشکیل سپاه هلاکو دستور داد، که یک پنجم تمام سپاهیان مغول را تجهیز کنند. فرمانروایان محلی از جمله باتو نیز بخشی از سپاهیان خود را برای لشکر-کشی هلاکو در اختیار او گذاردند. به این ترتیب سپاه هلاکو در ربیع الاول ۶۵۱^۲ به جنبش درآمد.^۳ فوج پیشرو به سرداری کیدبوقا در نیمه جمادی الاول ۶۵۰ حرکت کرده بود.^۴ سپاه هلاکو در آغاز به کندی پیش می رفت، چون در طول راه مجالس جشن و سرور برپا می گردید، و هلاکو شاهان دست نشانده از جمله تکفور حاتم شاه ارمنستان صغری و برادرش سنباد^۵، و نیز فرستادگان و والیان را به حضور می پذیرفت.^۶ بالاخره هلاکو در شعبان ۶۵۳ به سمرقند رسید.^۷

از این به بعد سپاه هلاکو با سرعت بیشتری پیش رفت. خان مغول از فرمانروایان می خواست، که تسلیم شوند، با این وعده، که به سرزمین های آنان آسیبی نرساند.^۸ به این مناسبت سلاطین آسیای صغیر عزالدین و رکن الدین، سعداول پادشاه فارس، پادشاه هرات و امیران بسیاری از عراق، آذربایجان، اران و شیروان به دربار وی آمدند.^۹ اسماعیلیه نیز^{۱۰}، که برای مغولان بی خطر نبودند، و فرستاده آنان در قوریلتای سال

۱- رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۱۱۸، ۱۲۰. ۲- درباره لشکرکشی های هلاکو، رک: Hammer I 79-102; Ohsson IV 134-203; Howorth III 88-101; ۱۷۰-۱۷۹: عزای ۱۸۹-۱۵۰; Müller II 229-235. ۳- میرخواند ج ۵: ۷۰؛ ابوالفرج ۴۶۰. ۴- جوینی ج ۳، ۲۹. ۵- Orbelian/Brosset 230-232; ۶- Vartan 289; Malachias 24; Bar Hebraeus 490 جوینی ج ۲، ۲۵۹؛ رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۱۴۸، ۱۵۰. ۷- رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۱۴۸، ۱۵۰. ۸- میرخواند ج ۵، ۵۳. ۹- رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۱۵۰. ۱۰- ابوالفرج ۴۶۲. ۱۰- Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 244 f.

۱۲۴۶م. با انتخاب کیوک مخالفت کرده بود^۱، دعوت به تسلیم شدند. رکن الدین خورشاه شیخ اسماعیلیه با آنکه در رأس حکومتی ضعیف و عاری از هدفهای مذهبی قرار داشت، مذاکره با هلاکو را رد کرد، در حالیکه گروه دیگری از اسماعیلیه به هلاکو پیوستند^۲ به این ترتیب خورشاه در ۲۹ جمادی الثانی ۶۵۴ در برج و باروی خود محبوس و بی یاور ماند^۳. کمی پس از آن میان او و هلاکو مذاکره آغاز شد. در بدو امر خورشاه تصور می کرد، که می تواند شروطی را به دشمن بقبولاند، ولی پس از آگاهی از نیروی عظیم سپاهیان هلاکو نومید شد و قلاع اسماعیلیه را بروی مغولان گشود^۴، و پس از آنکه خود تسلیم شد، از مدافعان دو قلعه ای که هنوز مقاومت می کردند، خواست، که آنها نیز دست از جنگ بردارند. مدافعان از اطاعت فرمان شیخ سرباز زدند، و پس از جنگی خونین سرانجام این دو قلعه هم به دست مغولان افتاد، و محافظان الموت سنگر اصلی اسماعیلیه را نیز گرسنگی از پای در آورد^۵. مغولان تا این زمان رعایت حال خورشاه را می کردند، و حتی یکی از دختران نجیب زاده مغول را به عقد وی درآوردند، اما در این موقع که دیگر وجودش سودی نداشت، او را نزد قآن فرستادند، و چندی بعد هم به قتل رسید^۶. بستگان وی نیز در نزدیکی قزوین به همین سرنوشت دچار شدند^۷. این خونریزی و کشتار حتی در حکومت اسلامی وقت نیز مورد تأیید قرار گرفت^۸، و برای آسیای غربی وسیله نجاتی از بدخواهی و آشوبگری اسماعیلیان شد، هر چند این بیماری در آن وقت

۱- میرخواند ج ۵ : ۵۳ - ۲ Jourdan 128 ; رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۷۴ ص ب ، در باره زوال حکومت اسماعیلیه رک : جویی ج ۳ : ۱۳۶ ص ص ب ، ۲۷۸ - ۲۶۱ : Strothmann 18 - 24 ۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۸۲ . ۴- رشیدالدین/کاترمر ۲۰۶-۱۸۴ . ۵- رشیدالدین/کاترمر ۲۱۰ (۱ ذیقعد ۶۵۴) . ۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۱۴-۲۱۲ ؛ جوزجانی ۴۱۸-۴۱۲ f. 495 Bar Hebraeus ؛ ابوالفرج ۴۶۵-۴۶۳ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۸۰ ؛ میرخواند ج ۵ : ۷۱ ؛ ۷۱ f. 371 Kart lis chovreba I (گزارش این منبع حاکی از اینکه جنگ با اسماعیلیه هفت سال طول کشیده است ، ناصحیح است) . ۷- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۱۸-۲۱۶ . ۸- وصاف/هامر ج ۱ : ۵۷ ص ب نیز باین مطلب اشاره می کند .

یکسره ریشه کن نگردید. در این موقع راه بین النهرین گشوده شد. از سال ۱۲۴۲ م. خلیفه نالایقی به نام المستعصم بالله در بغداد فرمانروائی می کرد. حتی و صاف نیز، که در توصیف انحطاط بساط خلافت مانند نویسندگان دیگر مسلمانان جانب احتیاط را رعایت می کند، بی محابا خلیفه را به خاطر بی فکری و سستی اش سرزنش می نماید.^۱ هلاکو از همدان مکتوب متداول را بادعوت به تسلیم برای خلیفه فرستاد، و در آن نام چهار نفر را برد، که با آنان حاضر به مذاکره بود.^۲ از سال ۶۲۹ ه. ق. خلفا از انجام اینگونه مذاکرات با فاتحان سرباز زده بودند^۳، و این کار آنان نتیجه سوئی برایشان به بار نیاورده بود. خلیفه خطری را که در آن لحظه تهدیدش می کرد، دریافت، و با اعزام رسولی که مورد نظر مغولان نبود، خشم فرمانروای مغولان را برانگیخت. اطرافیان المستعصم نه تنها بسیار ناقابل، بلکه خیانتکار نیز بودند. وزیر خلیفه ابن العلقمی مخفیانه با هلاکو ارتباط برقرار کرد، ولی خان مغول به راهنمایی های وی چندان اعتمادی نداشت^۴ هم چنین امرای لشکر خلیفه نیز چندان درستکار نبودند.^۵

خلیفه نخست می خواست، فرمانروائی هلاکو را به رسمیت بشناسد، و دستور دهد به نام وی خطبه بخوانند.^۶ اما اطرافیان توانستند نظر وی را تغییر دهند^۷ و موجب شوند، که او فرستاده تازه ای نزد خان مغول گسیل دارد، و پایان ناپیروزمندانۀ تمام حملاتی را که به بغداد شده بود، برای وی بازگو کند.^۸ در این موقع خان مغول تصمیم به حمله گرفت، و در آغاز ربیع الاول ۶۵۵ به تبریز یورش برد. نخست یکی از واحدهای سپاه مغول شکست خورد^۹، اما کمی پس از آن لشکر اصلی خلیفه به فرماندهی فتح الدین در جنگ بایکی از واحدهای بزرگتر سپاهیان مغول نابود گردید. فقط یکی از فرماندهان

۱- و صاف/هامر ۵۳-۵۵ ۲- و صاف/هامر ۶۱ ۳- Johann von Plano

۴- و صاف/هامر ج ۱: ۵۹ ص ص ب ۵- رشید الدین/ Carpini/Wyngaert 59 f.

۶- رشید الدین/کاترمر ج ۱: ۲۴۰ ۷- رشید الدین/کاترمر ج ۱: ۲۵۴، ۲۵۲

۸- رشید الدین/کاترمر ج ۱: ۲۵۰ ۹- و صاف/هامر ج ۱: ۶۵

سپاه خلیفه به نام دوات‌دار کوچک توانست با چند تن از سپاهیان جان سالم از معركة بدر برد^۱.

نبرد نهائی بغداد نسبتاً به سرعت پایان یافت، پس از يك محاصره پنجاه روزه، وزیران المستعصم برای او روشن کردند، که تسلیم شهر تنها راه چاره است. سپاه خلیفه نابود شده بود و شاهان دیگر مسلمان نیز به خاطر اختلافات دیرین بیاری خلیفه نشتاقتند. پایتخت عباسیان در روز یکشنبه ۴ صفر سال ۶۵۶ به دست هلاکو افتاد^۲. اگرچه خان مغول وعده داده بود، که جان علماء، اعقاب حضرت علی (ع)^۳ و کسانی را که مسلح نبودند، از هر گونه آسیبی حفظ کند^۴، اما نتوانست به وعده خود وفا نماید. شهر بغداد طعمه غارت شد^۵. دهر روز پس از فتح شهر خلیفه را نیز، که خزانه خود را تسلیم کرده بود، به قتل رساندند. مطالبی که در باره نحوه قتل وی ذکر شده، گوناگون است^۶. بیشتر بستگان وی نیز به همین سرنوشت دچار گشتند، تنها برخی از آنان توانستند به مصر بگریزند، که البته در مورد اصالت بستگی بعضی از آنها با خلیفه می توان شك کرد. در

۱- وصاف/هامر ج ۱، ۶۵ ص ب. ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۲۹۸. - درباره «دوات‌دار کوچک» رك: جوینی ج ۳: ۴۵۲-۴۴۹. - درباره محاصره و فتح بغداد رك: Guy Le Strange: Bagdad during the Abbasid Caliphate, London 1924, P. 340-345; Josef de Somogyi: Ad - Dahabi's Tarih al - Islam as an authority on the Mongol invasion of the Caliphate, in "Journal of the Royal Asiatic Society" 1936, P. 595 - 604. ۳- در باره سهم نصیرالدین طوسی در فتح بغداد رك: Strothmann 24 ff. ۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۸۲ ص ب. ۵- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۰۶ - ۳۰۰، وصاف/هامر ج ۱: ۷۹-۷۴؛ Bar Hebraeus 503 - 506؛ ابوالفرج ۴۸۱-۴۷۱؛ ابن فوطی ۳۳۰-۳۲۳؛ Malachias 28; Zyriak 487 - 491; Kart lis chovreba I 385 f.; Pachymeres I 129; Mhitar/Brosset 107; Vartan 291. ۵۸۰؛ میرخواند ج ۵: ۷۶ - ۷۱؛ درباره فتح بغداد رك: عزای ۴۱ - ۳۸؛ Ohsson III 204 - 254; Howorth III 121 - 130؛ گزارش Vartan 291 حاکی از اینکه هلاکو شخصاً او را کشته است، صحیح نیست.

ساحل رود نیل از این پس بساط خلافت عباسیان برپا شد و تاغلبه عثمانیان به سال ۹۲۷ ه.ق. بر آن سامان ادامه یافت.

تفویض فرمانروائی به هلاکو در مناطق غربی قلمرو خان مغول عملاً به معنی پایان حکومت ارغون بود.^۱ هنگامی که وی در ربیع الاول ۶۵۴ به حضور هلاکو شتافت^۲، توانست سرزمینی را، که نظم و ترتیب بر آن حکمفرما بود، و تاحدی نیز مردم آن مرقه می‌زیستند، به وی واگذار کند، سرزمینی که اکنون کاملاً در دست مغولان بود. به این ترتیب نبرد تنهادر غرب ایران و بین‌النهرین ضرور می‌نمود. اما ارغون بکلی از خدمت خان مغول خارج نشد. در آن هنگام و نیز در رمضان ۶۵۶ هلاکو، که به مصر لشکر کشی کرده بود تا هنگام بازگشت او را در غیاب خود به حکومت گمارد^۳. پس از سال ۶۵۸ ه.ق. ارغون همچنان در دربار هلاکو باقی ماند، و یکی از مشاوران متنفذ وی بود. اما اباقا پس از آنکه بر تخت نشست، به وی وظایفی خاص محول نمود و یا بهتر بگوئیم او را کاملاً از مقام و منزلتی که داشت، محروم کرد^۴. ارغون دیگر در صحنه سیاست ظاهر نشد و در تاریخ ۲۰ ذیحجه ۶۷۶ در طوس بدرود حیات گفت^۵.

فرمانروائی قفقاز نیز بدعهده هلاکو محول گردید^۶. ادعای مالکیت خان دشت- قیچاق نیز، که بر پایه رابطه با تو با قفقاز استوار بود، در واقع از بین رفت^۷.

دروضع سیاسی آسیای صغیر نیز می‌بایستی تجدید نظری میشد. از اینرو هلاکو فرمان داد عزالدین کیکاوس دوم پسر سلطان غیاث‌الدین متوفی در سال ۶۴۴ ه.ق. به اتفاق برادرانش رکن‌الدین قلیج‌ارسلان چهارم و علاءالدین کیقباد دوم سلطنت کنند.

۱- Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 320 - ۲- جوینی ج ۲: ۲۵۹.
 ۳- جوینی ج ۲: ۲۵۹ ص ب. ۴- میرخواند ج ۵: ۸۳. ۵- میرخواند ج ۵: ۱۱۲؛ مستوفی ج ۱: ۵۸۳. ۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۶. ۷- گزارش (ناصحیح) قلقشندی ج ۴: ۳۰۹. سطور ۳ و ۲ حاکی از اینکه چنگیز خان تبریز و قسمتهای دیگر ایران را به با تو واگذار کرده است، و نیز ولدی ۱۸.

عزالدین در آغاز چندین سال به تنهایی سلطنت کرده بود.^۱ علاءالدین را بزودی شکست دادند،^۲ و آسیای صغیر اینطور میان دو برادر دیگر تقسیم شد، که عزالدین از قیصریه به جانب مشرق (قونیه، آق سرای، آنقره و انطاکیه) و رکن الدین بر نواحی غربی تا کنار دریا سلطنت کند. قزل یرماق سرحد میان دو قسمت را تشکیل می داد.^۳ نظارت عالی به عهدۀ یك والی مغول بود. عزالدین در ۶۵۹ ه. ق. به دربار امپراطور روم شرقی میخائیل پناه برد،^۴ اما قیصر برای جلب رضایت خاطر هلاکو سلطان سلجوقی را زندانی کرد، و غل و زنجیر زرین به دست و پای وی نهاد.^۵ اما میخائیل نمی خواست سلجوقیان را حتی هنگامیکه به حدود شرقی قلمرو وی آسیب فراوان وارد می آوردند، سخت سرکوبی کند،^۶ چه اینان میان امپراطوری روم شرقی و مغولان حصار دفاعی مفیدی بودند.^۷ عزالدین نتوانست رفتار امپراطور بیزانس را تحمل کند؛ وی موفق شد، خان دشت قپچاق را به حمله به خاک امپراطوری بیزانس برانگیزد (۶۶۸ ه. ق.) به این ترتیب او را آزاد کردند، و به دشت قپچاق بردند و سلطان سلجوقی در سال ۶۷۷ ه. ق. در آنجا جان سپرد.^۸

- ۱- Bar Hebraeus 479 f., 494 f.; ابوالفرج ۴۶۷-۴۶۳؛ Zyriak 453 نامهارا بایکدیگر عوض کرده است.
- ۲- ابن بی بی ج ۴: ۲۹۲ ص ب؛ ابن فوطی ۳۴۱.
- ۳- ابن بی بی ج ۴: ۲۹۲-۲۷۷؛ Bar Hebraeus 497 f.; ابوالفرج ۴۸۶. ۴- قلمرو او وسیله مغولان که ملطیه را محاصره کرده بودند، ویران شده بود. ر. ک: ابن بی بی ج ۴؛ Bar Hebraeus 498 - 500؛ ۲۸۳-۲۸۷ در مورد گریز ر. ک: ابن بی بی ج ۴؛ ۲۹۰ ص ب؛ ۲۹۶ ص ب؛ جوزجانی (فقط به زبان انگلیسی بچاپ رسیده است) ج ۱؛ ۱۶۴-۱۶۲؛ Bar Hebraeus 497.; Gregoras I 82; Pachymeres I 130 f.; Akropolites 153.
- ۵- مستوفی ج ۱؛ ۴۸۴ ص ب. M. A. Andreeva: Priem; Pachymeres I 132.
- ۶- در بار نیکایا (۲۰۰ - ۱۸۷ S. Kondakova, Prag 1926. S. 187 - 200) tatarskich Poslov pri Nikejskom dvorê in: Sbornik Statej Posvj ščemnych Pomjati N. P. ۷- Gregoras I 100 ff, 137; Pachymeres I 133.
- ۸- Wittek Mentesch 9 ff. Pachymeres I 229 - 250; Tiesenhausen I 81, ۸-; Canard 218 f; Paul Wettk: La descendance؛ ۴۶۲، ۲۰۰، ۴۸۳؛ ابوالفدا ج ۵؛ ۴۶۲، ۲۰۰، ۴۸۳؛ Chrétienne de la dynastie Seldjouk en Macédoine, in: Echos d'Orient XXXIII (1934), S. 409-412.

رکن الدین به دست وزیرش معین الدین سلیمان ملقب به پروانه، که یکی از اشراف مغول بود، به سال ۶۶۶ ه.ق. به قتل رسید^۱ و پس از مرگش پسر دو سال و نیمه وی غیاث الدین کیخسرو سوم را به تخت نشاندند^۲، و پروانه به نام وی به سلطنت پرداخت^۳.

با ایجاد نظم و ترتیب در مناطق تحت سلطه مغولان و با سقوط بساط خلافت، که از نظر معنوی برای عالم اسلام ضربه‌ای شدید به حساب می‌آمد، زمینه‌ای مناسب برای لشکرکشی هلاکو به سوی غرب فراهم شده بود. در بغداد حکومتی موقت استقرار یافت^۴، و حمله واحدهای شکست خورده و پراکنده سپاه خلیفه (بطوریکه جوزجانی نقل می‌کند)، نتوانست به آن صدمه‌ای وارد آورد^۵. نواحی دیگر بین‌النهرین نیز به آسانی به تصرف مغولان درآمد، ایلکانویان و قراوقا نویان بی‌زحمت زیاد واسط و ایالت خوزستان را به تصرف درآوردند^۶، اما شهرهای شیعیان از برکت کیاست نصیرالدین طوسی خود تسلیم شدند. اربل پس از محاصره‌ای کوتاه مدت (ذیحجه ۶۵۷) به چنگ اریق‌بوقا امیر مغول افتاد، که بدرالدین لؤلؤ موصلی ویرا تقویت می‌کرد. بدرالدین با انعطاف سیاسی فوق‌العاده‌ای که داشت، مصلحت در این دیده بود، که به هلاکو بپیوندد^۷. پسر وی ملک‌الصالح ناگزیر در لشکرکشی از راه خلاط به الطاغ و دیاربکر شرکت کرد^۸.

۱- ابن فوطی ۳۵۳. - یقین نیست، که اینکار آنطور که مستوفی (ج ۸۵۱: ۴) گزارش می‌دهد، بدستور ایلخان انجام شده باشد. Müller II 260 از رخصت اباقا سخن می‌گوید.

۲- ابن فوطی ۳۵۴؛ Zambaur 144. ۳- ابوالفدا ج ۴: ۴۷۴، ج ۵: ۲۴.

۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۰۸. ۵- جوزجانی ۴۳۲ ص ب. - با قطعیت نمی‌توان گفت، که آیا این خبر مطابق با واقعیت است، یا آنکه شایعه‌ایست، که به هندوستان رسیده است. ۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۱۰، ۳۱۴؛ ابن فوطی ۳۳۰ ص ب؛ ابوالفدا ج ۴: ۵۷۲.

۷- Bar Hebraeus 506، ابوالفرج ۴۸۲ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۷۷. او فرمان داده بود، که در سال ۶۵۲ یعنی مدتها پیش از حمله هلاکو بنامش سکه ضرب کنند.

۸- ۲۲ رمضان ۶۵۷؛ میرخواند ج ۵: ۷۷. Brit. Museum VI, L/V

درحالی که یشموت پسر هلاکو برج و باروی میافارقین را محاصره کرد.^۱

هلاکو بی آنکه منتظر سقوط استحکامات شمالی بین النهرین شود، پس از شکستی که به سپاهیان مصر در منبج وارد آورد^۲، از رود فرات گذشت. حلب، که فرمانروای آن، الملك الناصر دستور هلاکو را اطاعت نکرده و به حضور وی نرفته بود، به سرعت سقوط کرد.^۳ نواحی دیگر نیز بزودی به چنگ فاتحان افتاد؛ حتی دمشق، کلید سوریه، نیز داوطلبانه دروازه‌های خود را به روی مغولان گشود.^۴

در این هنگام اتفاقی روی داد، که ترتیب تازه‌ای را در امور لشکری ضرور می‌ساخت: منکو قاآن در محاصره یکی از استحکامات چین در ۶۵۷ ه.ق. جان سپرد.^۵ قویلای نیز، که می‌خواست به مقام قاآنی برسد، برای جلوگیری از رقیب و برادرش اریق‌بوکا، دست از لشکر کشی برداشت^۶ و بزرگان مغول او را به خانی برگزیدند.^۷

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۳۳۰؛ Bar Hebraeus 508؛ مقریزی/کاترمر ج ۱، ۸۳، ۱ ص ب؛ ابوالفدا ج ۴، ۵۶۲، ۵۸۸؛ میرخواند ج ۵، ۷۷ ص ب. ۲- ابوالفرج ۴۸۶.
۳- Bar Hebraeus 510؛ ابوالفرج ۴۸۵؛ مقریزی/کاترمر ج ۱، ۷۸، ۱ ص ب، ۸۵، ۸۷؛ ابوالفدا ج ۴، ۵۷۶ ص ب؛ میرخواند ج ۵، ۷۷؛ خواندمیر ج ۳، ۳۳ ص ب؛ Röhrich; Regesta 7؛ ۴- جوزجانی ۴۳۵-۴۳۳؛ ابوالفرج ۴۸۶ ص ب؛ ابن فوطی ۳۳۹ ص ب، ۳۴۱-۳۴۳؛ مقریزی/کاترمر ج ۱، ۹۸-۹۰؛ ابوالفدا ج ۴، ۵۸۶؛ ابن ایاس ج ۱، ۹۶؛ خواندمیر ج ۳، ۲۴. ۵- رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۳۴۰؛ رشیدالدین ج ۲، ۳۳۵ (سال ۶۵۵ مذکور در این اثر خیلی زود است)؛ Mailla IX 274؛ Hyazinth 355 f.؛ ابوالفرج ۴۹۱؛ مستوفی ج ۱، ۵۷۹؛ خواندمیر ج ۳، ۳۴؛ رک؛

C. Arendt: Synchronistische Regenten — Tabellen zur Geschichte der chinesischen Dynastien (in: Mitteilungen des Seminars für Or. Sprachen, Ostasiat. Abtei lung IV [1901], S. 114 - 170) S. 155, 158.

۶- Üan-Si, Kap. IV, S. 4 nach Blochet, Introduction 132.

۷- Zyriak 485 f.; Bar Hebraeus 513 f.؛ رشیدالدین ج ۲، ۳۷۴ ص ب؛ میرخواند ج ۵، ۶۰؛ Howorth I 216 ff.؛ Ohsson II 275 - 282, 314 - 337؛ رک؛ Arthur Christopher Moule: A table of the Emperors of the Yüan-Dynasty, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc Bd. XLV, P. 124؛ Henry Hoyle Howorth: The factitious genealogies of the Mongol Rulers, in: Journal of the R. As. Soc. 1908, P. 645 - 668.

هلاکو در تبریز نتیجه انتخاب را شنید، و چون با قویلائی روابط دوستانه داشت، بی شک از این نتیجه راضی بود.

در این موقع وضع لشکرکشی در سوریه تغییر یافته بود. هلاکو پیش از حرکت به سوی مشرق فرماندهی سپاهیان را به کیدبوقا سپرد، و وی مکتوبی برای فرمانده سپاه مملوک فرستاد و آنان را دعوت به تسلیم کرد. امرای مملوک تحت تأثیر سلطان قتوز قرار گرفتند، و فرستاده سردار مغول را به قتل رساندند.^۱ در نتیجه کیدبوقا ظاهراً با ۱۰۰۰۰ سپاهی^۲ به سوی فلسطین حرکت^۳ کرد و ۲۷ رمضان ۶۵۸ در عین جالوت با سپاهیان مملوک روبرو شد. مغولان بسختی شکست خوردند و بیشتر آنان به قتل رسیدند، کیدبوقا دستگیر شد و او را به دستور سلطان قتوز گردن زدند.^۴ واقعه ای بی سابقه رخ داده بود: دشمن، مغولان را با آنکه حساب این نبرد را کرده بودند، درهم کوفت. سپاه مملوک، که همچون جنگجویان مغول اغلب افراد آن ترک بودند، تفوق خود را نشان داد. در برخورد این دو سپاه، که تقریباً شیوه های جنگی مشابه داشتند، فاتحان شرق شکست خوردند. مغولان استحکامات سوریه را به همان سرعتی که به دست آورده بودند، از دست دادند. سپاهیان مغول از محاصره البیره صرف نظر کردند.^۵ مصریان در سوریه بار-

۱- رشیدالدین/کاتمر ج ۱: ۳۴۲ ص ب؛ مقریزی/کاتمر ج ۱: ۱، ۱۰۱ ص ب؛ قلقشندی ج ۸: ۶۳ ص ب. ۲- Bar Hebraeus 511؛ ابوالفرج ۴۸۸؛ مفضل ج ۱: ۴۱۷ از ۶۰۰۰

تن سخن می گوید، که ظاهراً فقط ۱۴۰۰ تن در سوریه با آنان بمقابله پرداخته اند.

۳- Müller II 306 - 352; Ohsson III 173 - 183, 195 - 206; Hammer I 173 - 183, 195 - 206

۴- رشیدالدین/کاتمر ج ۱: ۳۵۲-۳۴۸؛ 242 - 244; Howorth III 161 - 170.

وصاف/هامر ج ۱: ۹۴-۹۲؛ Bar Hebraeus 512 f.؛ ابوالفرج ۴۸۹؛ ابن فوطی ۳۴۴؛ مقریزی/کاتمر ج ۱: ۱، ۱۰۴ ص ب؛ ابوالفدا ج ۴: ۵۹۴ ص ب؛ Zyriak 498؛

Gregoras I 81; Vartan 294; Malachias 40; Mhithar/Brosset 108;

Orbelian/Brosset 227. مستوفی ج ۱: ۵۸۰؛ ابن ایاس ج ۱: ۹۷؛ میرخواند ج ۵: ۷۹۰ ص ب؛

خواندمیر ج ۳: ۳۴؛ Kart lis chovreba I 387 - 391 (گزارش فتح مغولان ناصحیح است)

۵- ابوالفدا ج ۴: ۵۹۸، ۶۰۸؛ مفضل ج ۱: ۴۷۳-۴۷۱.

دیگر فرمانروا شدند ، و شورشهای موقت در زمان تولیت سنجرالحلبی نیز نتوانست موقعیت آنانرا دراین سامان بهخطر اندازد^۱. مغولان قادر نبودند بهطرز مؤثری از خود دفاع کنند . تنها توانستند از الملك الناصر ، که زمانی مشمول لطف آنان شده ، وقرار بود در صورت غلبه بر سوریه ازطرف ایشان والی آنجا گردد ، انتقام بگیرند. مغولان او را متهم ساختند ، که با مصر مخفیانه ارتباط داشته است ، و بههمین جهت سوارکاران مغول ویرا کشتند^۲. از سوی دیگر لشکرکشی امام احمد خلیفه ظاهری ، که در قاهره مستقر بود ، بهسواحل فرات بهمنظورتحکیم قدرتش کاملاً بی نتیجه ماند ؛ سپاهیان معدود وی متواری گردیدند و خودش نیز مفقودالاثـر شد^۳. با قطعیت نمی توان گفت ، که آیا وی در شورش بغداد دست داشته است ، یا نه .

جنگهای بینالنهرین شمالی دراین میان بهنفع مغولان انجام یافته بود . مظفرالدین پدر خود الملك السعد را ، که مدت شش ماه ماردین را در برابر محاصره مغولان دلاورانه حفظ کرده و از حضور نزد هلاکو سرباز زده بود ، مسموم کرد و شهر را بهمغولان تسلیم نمود . بهخاطر این « خدمت » شاهی آن ناحیه بهوی واگذار شد ، و خاندانش نجات یافت^۴ ، اما میافارقین بهفرمانروایی الملك الكامل مدت دو سال ، یعنی تا انهدام قطعی خود ، مقاومت کرد . در محاصره این شهر علاوه بر مغولان واحدهای سپاه گرجستان نیز سهیم بودند . چون مدافعان به علت گرسنگی از پای درآمدند ،

۱- ابن ایاس ج ۱، ۹۹ ص ب. ۲- ابوالفرج ۴۸۹ ص ب. ۳- مقریزی/کاترمر ج ۱؛ ۱۷۱، ۱ ص ب؛ ابن ایاس ۱۰۱ ص ب؛ رک : B. Moritz: Das Abbasidische Chalifat in Ägypten, in : Der neue Orient VI (1922) 2/3, 149-157. ; C. H. Becker, Bartholds Studien über Kalif und Sultan (in «Islam» VI, 1916, S. 350-412) S. 368; Richard Hartmann , Zur Vorgeschichte des Abbasidischen Schein - Chalifats Von Cairo, Berlin 1950 (Abh. der Dt. Ak. d. Wiss zu Berlin Phil - Hist. Klasse, Jg. 1947, Nr. 9) ۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱؛ ۳۷۶؛ و صاف/هامر ج ۱، ۹۴ ص ب؛ جوزجانی ۴۳۵؛ Bar Hebraeus 511 f.؛ ابن فوطی ۳۴۰؛ ابوالفرج ۴۸۸ ص ب؛ میرخواند ج ۵، ۷۸؛ خواندمیر ج ۳؛ ۳۳ ص ب؛ 377 - 353 Ohsson III؛ Howorth III 141-160؛ Hammer I 186-195.

فاتحان رهبر آنانرا سنگدلانه کشتند^۱. دشمنان مغولان در بین النهرین شمالی هیچگاه نتوانستند بر علیه آنان متفق شوند^۲.

در پایان این لشکر کشی قلمرو ایلخانان - صرف نظر از تغییرات جزئی - وسعت نهائی خود را به دست آورده بود. در این قلمرو دولتی ایرانی به وجود آمده بود، که پس از گذشت زمانی طولانی باردیگر بر بخش بزرگی از مردم ایران حکومت می کرد. این واقعیت از نظر تکامل قومیت ایرانیان و فرهنگ ایرانی دارای اهمیت خاصی است. اینک ایلخانان خود را شاه ایران زمین می دانستند و بر مناطقی فرمانروایی می کردند، که در دورانهای قبل و بعد از عصر ایلخانان کراراً جزء قلمرو دولت ایران بود. به این ترتیب وظیفه ای که به عهده یک فرمانروای ملی ایران محول بود، به سبب ثبوت وضع جغرافیائی و سیاسی آنانرا نیز به خود مشغول می داشت: دفع حملات متجاوزان شمالی، و در نتیجه دفاع از حدود و ثغور ایران، کاری که گرچه به خاطر ایران نیز صورت نمی گرفت، اما لاقلاً برای حفظ منافع ایلخانان ضرور بود. از دیرباز ملل آسیای مرکزی و ترکستان به شرق ایران تجاوز می کردند، و حتی در این عصر نیز، که در دو طرف جیحون خانهای مغول فرمانروائی داشتند، این فشار پی گیر آسیای مرکزی بر خاور ایران زمین قطع نگردید. به موازات دفاع از حدود شرقی حفظ و صیانت قفقاز برای مغولان از آن جهت به خصوص مهم بود، که آذربایجان و اران را مرکز قلمرو خود قرار داده بودند. قفقاز، این حصار استوار دفاعی برای مناطق شمالی و جنوبی آن، به خاطر وضع خاص خود در این دوران نیز مانند اعصار

۱ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۷۴-۳۷۰؛ Bar Hebraeus 511؛ ابوالفرج ۴۸۳، ۴۸۸؛ جوزجانی ۴۳۸-۴۳۶؛ Vartan 293 f.؛ Mhithar/Brosset 108؛ Ziryak 493-497؛ Malachias 29؛ Orbelian/Brosset 228؛ میرخواند ج ۵: ۷۸؛

H. F. Amedroz: Three arabic Mss. on the history of the city Mayyāfāriqin (in: Journal of the R. As. Soc. 1902. P. 785-812) P. 805-808 (بروایت از ابن شداد)

۲ - ابوالفرج ۴۸۳.

قبل و بعد از آن موضوع جنگ و ستیز بود . کوشش ایلخانان برای تسلط بر این منطقه شباهت تام به تکاپوی صفویان در قرون ده تا دوازده هجری برای حفظ آن داشت . و باز باید گفت روسیه هم ، که در قرن نوزدهم میلادی می کوشید (و بالاخره هم موفق گردید) تا این ناحیه را به تصرف خود درآورد ، در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد دیگر به میراث دشت قپچاق دست می افکند . به موازات آنچه گذشت ، رقابت بازرگانی نیز ، به خصوص در آغاز قرن چهاردهم میلادی ، خان دشت قپچاق را وادار می کرد ، تا راه ایرانیان را به دریای سیاه قطع کند ، و سرانجام نیز به مقصودش رسید .

ایلخانان بر خلاف حالت دفاعی ئی ، که در نواحی شمال داشتند ، در جنوب غربی به کشور گشائی ادامه می دادند و در این کار به همسایگان شمالی خود ، که هم اکنون صحبت از آنان بود و میل شدید به پیشرفت به سوی جنوب داشتند ، شبیه بودند . در جنوب غربی ، فرمانروایان مملوک راه ایلخانان را به سوی دریا بسته بودند و راههای آسیای صغیر و ارمنستان صغری ، که غیر مستقیم به روی آنان باز بود ، کفایت نمی کرد . در اینجا ایلخانان در واقع از حدود طبیعی در مغرب ایران زمین پافراتر نهادند : حدود غربی بین النهرین در طول قرون متمادی سرحد جغرافیائی و سیاسی شاهنشاهان نیرومند ایران بوده است .

ظاهراً ایلخانان تا اندازه ای متذکر این موضوع بوده اند : هدف آنان هیچگاه تنها تسلط بر سوریه نبود ، بلکه مصمم بودند ، مصر را تسخیر نمایند . آنچه ایلخانان را به پیکار با مصریان یعنی دشمنان مزاحم و خطرناک آنان ترغیب می کرد ، فقط کسب قدرت نبود ، بلکه این اعتقاد بود ، که سوریه و فلسطین طبیعتاً از نظر جغرافیائی و سیاسی با مصر مربوط است ، به عبارت دیگر ایلخانان می پنداشتند ، که یا باید بر دره های نیل نیز فرمانروا باشند ، و یا از دست یافتن به دریای آزاد در سواحل سوریه صرف نظر کنند . در واقع ایران و یا دولت هایی که این سرزمین نیز جزء آن بوده است ،

در مواقعی که در سوی غرب تا این مناطق پیشرفت کرده‌اند، پیوسته کوشیده‌اند تا بر مصر غالب آیند .

نتایج کوششهای ایلخانان نیز ، مانند نیروهای جغرافیائی و سیاسی ، که در سیاست آنان خودنمایی می‌کرد ، یکسان ماند . آنها توانستند تمام حملاتی را که از ماوراءالنهر و نیز از دشت قبیچاق به قفقاز می‌شد، دفع کنند. ولی هنگامیکه از حدود شاهنشاهی ایران پا فراتر می‌نهادند و به سرزمین‌های جنوب غربی حمله می‌بردند ، با شکست روبرو می‌شدند . این واقعیات سه‌گانه خارجی و شورشهای متعدد داخلی از مشخصات تفکیک‌ناپذیر تاریخ مغولان در ایران است .

شگفت آنکه هیچ‌گاه سه دشمن خارجی ایلخانان باهم متحد نشدند ، اما از طرف دیگر ایلخانان نیز نتوانستند ، با دشمنان دیگر مصر یعنی دولتهای مسیحی مغرب زمین اتحاد برقرار سازند . به این ترتیب وقایع یکی پس از دیگری روی می‌دهد ، و مورخ ناگزیر است ، که توجه خود را پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر قلمرو ایلخانان معطوف دارد ، بدین گونه معرفی وقایع و نشان دادن ارتباط آنها با حفظ تقدم و تأخر زمانی دشوار می‌گردد . یکنواختی اتفاقات داخلی و خارجی کاسه صبر ناظر را لبریز می‌کند . تقصیر عمده در این یکنواختی به حق متوجه تکرار وقایع اصلی است ، که هم‌اکنون خاطر نشان شد .

مغولان در زمان هلاکو به جز یکبار ، که به حمص حمله کردند (۵ محرم سال ۶۵۹)، که در آن بار نیز باز مصریان پیروز شدند^۱، دیگر به سوریه لشکرکشی نکردند. اوضاع متغیر آسیای مرکزی اجازه چنین لشکرکشی‌ئی را نمی‌داد. اگرچه پس از مرگ منکو ، قوبیلای به منصب قاآنی رسید بود، اما برادر وی اریق‌بوکا ، که ظاهراً منکو نیز می‌خواسته است ویرا جانشین خود کند ، به این انتخاب تن در نمی‌داد. اما قوبیلای

۱- مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۱۳۱ ص ب ، ابوالفرج ۴۹۲ ، ابوالفدا ج ۴ : ۶۱۲ .

طرفداران بیشتری یافت ، و به این ترتیب پس از زور آزمائی فراوان توانست برادر خود را وادار به تسلیم کند . این نبرد در عین حال در مشرق زمین برتری فرهنگ چینی را ، که قویلای به آن پیوسته بود ، بر اصول زندگی ایل نشینی ، که اریق بوکا هنوز از آن تبعیت می کرد ، نمایان ساخت ، و علاوه بر نتیجه مستقیم ، اهمیتی فراوان برای آسیای شرقی به دست آورد .

اما خان دشت قپچاق و ایلخان - این لقبی بود که هلاکو فرمانروای ایران برای خود انتخاب کرده بود - در این جنگ بی طرف نماندند . هلاکو با قویلای دوستی نزدیک داشت ، و همین دوستی بود ، که علاقه فراوان قآن را به امور قلمرو ایلخان برمی انگیزد . لیکن بر که ، خان دشت قپچاق از اریق بوکا طرفداری می کرد^۱ ، چون بر که خود نیز بیشتر به زندگی ایل نشینی متمایل بود و شاید به این سبب قآنی اریق بوکا را ترجیح می داد ، در حالیکه هلاکو و قویلای ، که فرمانروای کشورهای با فرهنگ کهن بودند ، و این فرهنگ در آنان مؤثر افتاده و شیوه زندگی جدیدی را به آنان آموخته بود ، خود را بیکدیگر نزدیک می دیدند .

به خاطر جنگهای آسیای مرکزی ، خان ماوراءالنهر (منظور جانشینان جغتای است) در سرزمین خود سرگرم شد و دیگر فرصت نیافت به مرزهای شرقی ایران حمله برد . اما برعکس در این هنگام جنگ میان خان دشت قپچاق و ایلخانان ، که از دیر زمان خطر بروز آن می رفت ، به سختی در گرفت . اختلافی که در مسئله فرمانروائی عالی مغولان بین طرفین به وجود آمده بود ، به آتش جنگ دامن زد . با حمله هلاکو

۱- ابوالفرج ۴۹۱ : 132 ، Anm. 1 ؛ Tiesenhausen ؛ مفصل ج ۱ : ۳۷۸ ، ح ۱ . سکه های بر که نیز که به نام اریق بوکا ضرب شده است ، از این رابطه حکایت می کند . رک :

Christian Martin von Frähn : über die Münzen der Chane vom Ulus Dschutschis oder der Gold . Horde, St. Petersburg und Leipzig 1832, S.2, Nr. 3; Frähn, Rec . S. 196 .

به قفقاز این سرزمین، که تا آن هنگام میان ارغون و باتو تقسیم نشده بود، آشکارا ضمیمه قلمرو ایلخان شد. ولی این واقعیت به تنهایی نمی توانست موجب جنگهای دامنه دار میان ایلخانان و خان دشت قپچاق گردد، چه منکو قاآن نیز با انضمام قفقاز به قلمرو هلاکو موافق بوده است. آنچه بیشتر خشم بر که را برانگیخته بود، بد رفتاری هلاکو با لشکریان وی بود، که به دستور قاآن برای حمله به مناطق غربی و از جمله تصرف بغداد، تحت فرماندهی ایلخان درآمده بودند^۱. بد رفتاری ایلخان با سپاهیان بر که به جایی رسید، که رابطه میان این دو فرمانروا را بسیار بحرانی ساخت. از طرف دیگر چون خان دشت قپچاق خود نیز مسلمان بود، اعزام نیرو جهت گوشمالی خلیفه برایش ناگوار بود^۲. تا بالاخره سپاهیان بر که آنچنان احساس ناامنی کردند، که ناگزیر به مصر گریزان شدند^۳، و از این گذشته چند تن از سرداران نامی هلاکو، از جمله سالار جلال الدین فرزند دوات دار کوچک نیز به مصر گریختند، و این امر نیز موجب تضعیف نیروهای ایلخان شد^۴.

از سال ۶۵۹ میان سپاهیان ایلخان و خان دشت قپچاق جنگهای خونین در گرفت، و سالهای متمادی حتی در زمستانهای سخت نیز ادامه داشت، به طوریکه هیچ يك از آن دو نتوانستند پایان آنرا به چشم ببینند^۵. همیشه خانهای دشت قپچاق بودند، که

۱- میرخواند ج ۵ : ۸۰ ص ب . ۲- قلقشندی ج ۴ : ۳۰۹
 ۳- Tiesenhausen I 78 ; 141, 176 ; مفضل ج ۱ : ۴۴۴-۴۴۲ ; Tiesenhausen I 418
 مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۱۸۴ . ۴- ابن فوطی ۳۵۲؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ص ب؛ عمری/قسطنطنیه، فصل ۲ : Ohsson III, 375f. - دواتدار پیش از این مرتکب خطاهای گوناگون از جمله تعدی برای دریافت مالیات شده بود؛ ابن فوطی ۳۵۱ . ۵- مفضل ج ۱ : ۴۳۶، ۴۴۶-۴۴۴، ۴۸۷ ص ب؛ مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۱۸۰؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۴۰۰-۳۹۲؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۹۹-۹۶؛ رشیدالدین ج ۲ : ۱۳۹؛ Tiesenhausen I 71; Zyriak 504 - 506 ;
 ۳۹۲-۴۰۰؛ Vartan 310 ; K'art'elis chovreba I 394 - 399 ; Malachias 32f. ; میرخواند ج ۵ : ۸۰، ۸۵؛ مستوفی ج ۱ : ۵۸۰؛ خواندمیر ج ۳ : ۳۵؛ Canard 214; Vernadskij 79 ;
 Abd ül - Kerém A. Ali - Zade : Bor'ba Zolotoj ordy i gosudarstva il' chanov za Azarbaydzan (نبرد خان دشت قپچاق با ایلخان بر سر آذربایجان) در Izvestja -

حمله می کردند، و اگر چه غالباً پیروز می شدند، اما هیچگاه نتوانستند نتایج درخشانی به دست آورند و به مقصود خویش برسند. ناگفته نماند، که بر که با فرمانروای مصر روابط نزدیک داشت و تشریف وی به دین اسلام نیز شرایط مناسبی را برای برقراری روابط ایجاد کرده بود. به این مناسبت پیوسته خطر اینکه مصریان نیز همزمان با سپاهیان دشت قپچاق حمله کنند، در میان بود، اگر چه در زمان هلاکو چنین حمله‌ای عملی نشد، ولی ایلخان ناگزیر بود پیوسته توجه خاص به مرزهای جنوب غربی قلمرو خود، یعنی سرحد فرات معطوف دارد. گذشته از این در بین‌النهرین شمالی در این زمان الملك الصالح اسماعیل فرمانروای موصل، که در تابستان ۶۵۹ ه. ق. جانشین پدرش بدرالدین لؤلؤ شده بود^۱ - دو برادر دیگرش قسمت‌های دیگری از میراث پدر را به ارث بردند^۲ - با مصر متحد شد، و بر علیه مغولان قیام کرد. این شورش بسیار خطرناک بود و اعزام لشکری نیرومند را ضرور می ساخت. سپاهیان مغول نتوانستند در رمضان ۶۶۰ موصل را تصرف کنند. الملك الصالح به قتل رسید^۳ و موصل رسماً جزو قلمرو مغول شد.

صلح و آرامش در گرجستان نیز هنوز مستقر نشده بود. به خاطر فشاری که دریافت مالیات و جمع آوری سپاهی، خصوصاً به علت جنگ‌های بین‌النهرین شمالی به گرجستان وارد می آورد، داود پنجم تصمیم گرفت، که در برابر مغولان قیام کند.

→. 18, S. 7, Nr. 5, 16-37, 1946, Akademii Azerb. SSR (وقایع به طور روشن نقل می گردد).

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۸۰؛ ابوالفرج ۴۸۶؛ Zambaur 226. ۲- در منطقه الجزیره در حوالی موصل: ابوالفرج ۴۹۶-۴۹۲.

۳- Tiesenhhausen: Mélanges de Numismatique Orientale (dans: Revue Numismatique belge XXXI, 1875, S. 189-214, 329-379), S. 356f. Nr. 131

۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۸۸-۳۸۰؛ ابن فوطی ۳۴۹-۳۴۵؛ مقریزی/کاترمر ج ۱: ۱۸۰ ص ب؛ مستوفی ج ۱: ۵۰۵؛ ابن ایاس ج ۱: ۱۰۳؛ مرخواند ج ۵: ۷۹ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۳۵.

ارغون موفق شد، که با دوبار لشکرکشی وی را مغلوب سازد. اگرچه مغولان گرجستان را اشغال نکرده بودند، اما داود پنجم ناگزیر سرزمین ویران شده را ترك گفت. وی نزد داود چهارم، که قبل از آن به آبخاز رفته، و از آنجا با برکه رابطه برقرار کرده بود، گریخت.^۱ پس از چندی میان داود چهارم و مغولان قراردادی بسته شد، که به موجب آن فرمانروای گرجستان می توانست به کشورش بازگردد، لکن وی می بایست پسر خود دمتریوس را به عنوان گرو به دربار ایلخان بفرستد.^۲ با اینهمه بنزودی میان دو طرف نزاع در گرفت، و داود پنجم دست استمداد به سوی مصریان دراز کرد،^۳ بی آنکه بتواند از این راه به سروری مغولان پایان دهد. شاه گرجستان بر عکس ناگزیر بود، در جنگهایی که با سپاهیان دشت قپچاق جریان داشت، به عنوان سردار سپاهیان گرجی شرکت کند،^۴ با آنکه در همان وقت مهاجمین سلجوقی بر کشورش حمله کرده بودند.

هلاکو در چنین اوضاع خطرناکی ناگزیر بود به اداره مناطق تحت فرمانروائیش نظم تازه ای بدهد، و به همین منظور در سال ۶۶۱ ه. ق. فرمان داد، که مجلس شور مملکتی تشکیل گردد^۵ و این مجلس فرمان های او را تأیید کرد. در همین مجلس بود، که شمس الدین محمد جوینی برادر مورخ معروف را، که مردی کاردان و زیرک بود، به وزیری برگزیدند.

با توجه به جنگهای متعدد و وضع ناآرام داخلی، هلاکو بی شک بسیار خرسند بود، که لااقل در آسیای صغیر (و در خراسان) آرامش برقرار است. مانوئل اول (۱۲۶۳-۱۲۳۸ م) فرمانروای طرابوزان، که از زمان شکست سلجوقیان آسیای صغیر با مغولان همسایه شده بود - اگرچه ارتباط آنان در واقع بسیار محدود بود - در سال

۱- K^{art}lis chovreba بجای برکه پیوسته نام باتو را ذکر می کند.

۲- K^{art}lis chovrebra I 390 - 393, 383 f. ، جوینی ج ۲ : ۲۶۱ ص ب؛

۳- مقریزی ج ۱، ۲، ۱۸، ص ب، ۵۰ ص ب. Allen 116 f. ، Mhithar/Brosset 108

۴- K^{art}lis chovreba I 394-400 — Vartan 300 — ۵

۶۵۱ ه. ق. فرستاده‌ای به دربار منکو به قراقوروم فرستاد.^۱ طرابوزان دست کم تاهنگام مرگ هلاکو، به قلمرو مغولان وابسته بوده است، و می‌بایستی سپاهی در اختیار ایلخان بگذارد.^۲ میخائیل هشتم امپراتور بیزانس نیز به سال ۶۵۹ ه. ق. همین راه را پیش گرفت. فرمانروایان روم شرقی، که خود در نیسه به اندازه کافی با مشکلات دست-به‌گریبان بودند، کوشش می‌کردند حتی المقدور با مغولان برخورد نکنند، اما در این موقع، که آسیای صغیر و قفقاز یعنی همسایگان امپراتور روم شرقی به دست هلاکو افتاده بود، ایجاب می‌کرد، که امپراتور با ایلخان قراردادی ببندد. در این قرارداد توافق شد، که هلاکو بتواند آزادانه با ترکان آسیای صغیر یعنی سلجوقیان این سامان آنطور، که مایل است رفتار کند.^۳ در پائیز سال ۶۵۹ ه. ق. فرستادگانی از روم شرقی به دربار ایلخان رهسپار شدند، و ریاست این گروه را ظاهراً Theodosius Willehardouin، که در آن هنگام یکی از روحانیون عالی‌قدر قسطنطنیه بود، و بعدها به مقام مطرانی انطاکیه رسید، به عهده داشت.^۴ این فرستادگان با ایلخان قراردادی منعقد کردند، که آنرا مخفی نگاهداشتند، چه امپراتوری بیزانس با دشت قپچاق و مصر روابط نزدیک داشت و بی‌شک این دولتها نمی‌توانستند انعقاد قرارداد امپراتور را بادشمن خود تحمل کنند.^۵ میخائیل هشتم با ذکاوت فراوان توانست، از یکطرف دوستی خود را بادولت‌های

۱- Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 247 ; Dölger I, 3, Nr. 1816 , S. 24. —
 ۲- Fallmerayer 118 f. , 121-124, 128 f. 134 f. , 153-155; Miller, Trapezunt —
 ۳- Pachymeres I, 132 f. ; Dölger I, 3, Nr. 1887 , S. 36 . — 26, 31 f.
 ۴- Pachymeres I, 174 f . — ۵ Bar Hebraeus 515; Pachymeres I 174 . —
 Gregoras I. 101 Dölger I, 3, Nr. 1902, 1930. 1932, 1937, 1938 usw. مقریزی /
 کاترمر ج ۲: ۱، ۱۸ ص ب، ۵۰ ص ب؛ Röhricht , Jerusalem 915 ؛ به آثار Canard ،
 Uspenskij , Poliak (شماره‌های ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ در فهرست منابع) مراجعه شود .
 ۶- این قرارداد به احتمال قوی منعقد شده است ، چه میخائیل هشتم با تمام قوا می‌کوشید که
 از ملاقات سفرای ایلخان و خان دشت قپچاق در دربار خود جلوگیری کند ؛
 Dölger I, 3, Nr. 1901, S.40 .

مذکور حفظ کند - اگرچه این دوستی به خاطر حمله خان دشت قپچاق برای آزاد کردن عزالدین سلجوقی مدت کوتاهی قطع شد - و از طرف دیگر قصد داشت ، که دخترش مریم را به همسری هلاکو درآورد ، لکن زمان امان نداد و مرگ ایلخان این ارتباط را قطع کرد .

هلاکو ، که چند روزی در مجالس بزم و شادی شرکت کرده بود ، در روز یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۶۶۳ در ۴۸ سالگی به علت بیماری صرع درگذشت^۱ . خان مغول مرد ، بی آنکه توانسته باشد دست همسایگان را از قلمرو خود کوتاه کند . او فرصت نیافت ، که چند سالی در صلح و آرامش بسر برد . وی در سایه آرامش می توانست سازمان دولت را که در سال ۶۶۱ هـ . ق . پی ریزی کرده بود ، به پایان برساند .

هلاکو فرمانروائی بود ، که از نظر کشورگشائی و کشورداری از خویشتن قابلیت نشان داد . از آن گذشته وی به علوم علاقمند بود ، و این علاقه موجب شد ، که دانشمندان بتوانند تا حدی در رفاه زندگی کنند . و علاوه بر آن رصدخانه معروف مراغه نیز در زمان وی بنیان گذاری شد^۲ . ناگفته نماند ، که این علاقه هلاکو به علوم خالی از سود - جوئی نبود . هلاکو نخست به علل مذهبی به اسلام تمایل نداشت ، بعداً به علل سیاسی نیز بی میلی اش تشدید شد و موجب گردید ، که تا اندازه ای با مسیحیان سرآشتی داشته باشد . در این زمینه بی شک همسرش دقوز خاتون ، که مدت کوتاهی پس از وی یعنی در ۱ رمضان ۶۶۳ بدرود حیات گفت ، بی تأثیر نبوده است . از جانشینان هلاکو تنها غازان را می توان با سرسلسله ایلخانان مقایسه کرد .

۱ - بهروایت میرخواند ج ۵ : ۸۲ ، ۴۸ سال خورشیدی . ۲ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۴۱۶-۴۰۶؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۱۰۱ ص ب ؛ ابن فوطی ۳۵۳؛ منفل ج ۱ : ۵۸۱ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۲۰۱ ، ۲۲ (با تاریخ غلط) ؛ ابوالفدا ج ۵ : ۱۴ ؛ Zyriak 507 f. ؛ Orbelian/Brosset 234 ؛ Vartan 305 ؛ K'art'lis Chovreba I 400 ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۳۵ .

اباقا

پس از مرگ هلاکو، نخست پسر کوچک تر وی یشموت، به اردوی پدر آمد، به امید آنکه بتواند جانشین وی گردد، اما بزرگان قوم تصمیم گرفتند، که اباقا بزرگترین پسر هلاکو را، که از جانب پدر نیز به جانشینی نامزد شده بود، به ایلخانی برگزینند. اباقا، که نصیرالدین طوسی در ضمن خطابه‌ای محسنات او را بر شمرده بود، در روز ۱۹ جمادی الاول ۶۶۳ وارد پایتخت شد. ایلخان در رمضان همین سال به تخت نشست، و پس از آن طبق معمول طلا و هدایا میان زنان و بزرگان تقسیم گردید.^۱ شمس‌الدین جوینی هم‌چنان وزیر ممالك ماند، و امور دولت را با همان قدرت سابق اداره کرد.^۲

اگرچه وضعی که اباقا با آن روبرو بود، بسیار دشوار می‌نمود، ولی ایلخان نشان داد. که قدرت غلبه بر مشکلات را داراست. وی با کاردانی توانست خطراتی را، که از جوانب مختلف قلمروش را تهدید می‌کرد، دفع نماید. میخائیل هشتم امپراتور روم شرقی هم‌پیمان وی شد، و دخترش مریم را، که در اصل می‌خواست به همسری هلاکو درآورد، به عقد اباقا درآورد. سفیرانی که عروس را به تبریز آوردند^۳، گویا با اباقا معاهداتی بسته بودند که به نفع امپراتور روم شرقی بود، چه در این هنگام روابط امپراتور با خان دشت قپچاق به سردی گراییده بود، و سپاهیان دشت قپچاق در سال ۶۶۸ ه. ق. به امپراتوری روم شرقی حمله بردند، و موجب اصلی این حمله نیز عزالدین سلطان سلجوقی بود.^۴ داشتن دشمنی مشترک پدرزن و داماد را به هم نزدیکتر

۱- ابن فوطی ۳۵۳، میرخواند ج ۵: ۸۲ ص ب؛ Malachias 40؛ درباره اباقا رك؛
 ۲- خواندمیر ج ۳: ۳۷. ۳- Pachymeres I 174. - رك؛
 ۴- Dölger I, 3, Nr. 1932, S. 47؛ Pachymeres I 229-240؛ Tiesenhausen I 133؛
 مقریزی/کاترمر ج ۱، ۲، ۵۷ ص ب.

کرد، و در نتیجه اباقا در سال ۶۶۶ ه. ق. هیئتی به دربار امپراطور در قسطنطنیه فرستاد^۱. ناگفته نماند، که دوستی با روم شرقی نمی توانست اباقا را باوجود مشکلات فراوانش چندان تسلی دهد.

حملات سپاهیان دشت قپچاق، که پس از مرگ برکه، با شرکت نغای شاهزاده متنفذ^۲، صورت گرفت، دفع گردید، و به این ترتیب پس از سالیان دراز بار دیگر در دربند آرامش حکمفرما شد^۳. خوشبختانه این جنگها هنگامی که ایلخان ناگزیر شد در دو جبهه سرسختانه بجنگد، پایان یافته بود.

در پایان سال ۶۶۶ ه. ق. مسعود بیک، فرزند محمود یلواج والی، از جانب براق فرمانروای ماوراءالنهر^۴ به دربار اباقا آمد، و اطلاع داد، که براق مایل است قلمرو خود را تحت حمایت ایلخان قرار دهد^۵. مسعود بیک اگرچه در آغاز اقامت، به جوینی وزیر ایلخان اهانت کرد، اما به احترام پیامی که از سوی خان ماوراءالنهر آورده بود، مقدم وی را گرامی داشتند. او پس از مدتی پایتخت ایلخان را ترك کرد. اما دیری نپایید، که خبر رسید براق از رود جیحون گذشته و به قلمرو ایلخان حمله کرده است. بدین گونه آشکار شد، که پیام مسعود بیک حیلای بیش نبود، و فرستاده براق می خواسته است، توجه اباقا را از ماوراءالنهر دور کند، و با خاطری آسوده به جاسوسی پردازد. این بود، که سپاهیان ایلخان ویرا تعقیب کردند؛ اما مسعود بیک توانست بی آنکه آسیبی بیند، پس از چهار شبانه روز تاخت و تاز از رود جیحون بگذرد^۶.

۱ — Dölger I, 3, Nr. 1952, S. 52 — رشیدالدین، میرخواند و وصاف او را بنحوا بوقای می نامند. ۲ — رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ ص ب، K^eart^elis chovreba I 400 f.؛ ۳ — Zyriak 508؛ زمجی ب ۴۵۲ ص ب؛ Tiesenhausen I 274 — Barthold, Vorl. 185؛ ۴ — رشیدالدین/وین ۲۱۵، ۵۸۲، ۵۸۳، K^eart^elis chovreba I 520f.؛ ۵ — وصاف/هامرچ ۱۳۸. ۶ — رشیدالدین/وین ۲۱۵، ۵۸۲، ۵۸۳، K^eart^elis chovreba I 520f.؛

براق پس از نبردهای نافرجام بسا قیدو فرمانروای قلمرو اوکتای^۱، به خراسان غنی چشم دوخت، و به این ترتیب سیاست دیرینه خانهای ترکستان را درپیش گرفت. قیدو، که می‌دید دشمنش با این لشکرکشی سرگرم می‌شود، براق را تقویت کرد، و گروهی از سپاهیان خود را نیز در اختیار وی گذارد. اما این سپاهیان مأموریت داشتند، براق را در لحظه حساس تنها گذارند^۲. خان ماوراءالنهر به امید آنکه نیروی ایلخان را پراکنده کند، برادر خود نیکودار را^۳، که در خدمت اباقا و در گرجستان مستقر بود، واداشت، تا بر علیه ولی نعمت خود شورش کند، و نیکودار گرچه نخست در برابر وسوسه برادر ایستادگی کرد^۴، اما سرانجام بر علیه ایلخان قیام نمود.

اما جریان این شورش بروفق مراد نیکودار نبود. سیرامون فرزند جورماغون توانست نیکودار را پس از موفقیت‌های اولیه متواری سازد، و او در قفقاز نزد داود چهارم مدتی پناه یافت. ولی بالاخره به چنگ سپاهیان مغول افتاد و تا پایان حمله براق به خراسان، در زندان مغول گرفتار بود^۵. او از روی ناچاری به بین‌النهرین رفت و در آنجا مرد^۶. لکن گروهی از سپاهیان او از خطر جستند و مدتها موجب ویرانی و ناامنی بودند (نیکوداریان).

در این اوضاع لشکرکشی براق نیز با شکست روبرو شد. او منطقه بدخشان و شهرهای شپورغان، طالقان، مروجون و مرو شاهگان را تصرف کرد و تا نیشابور پیشرفت^۷.

۱- Barthold, Vorl. 185؛ Marco Polo/Moule und Pelliot I 447-453؛ در باره

موقعیت قیدو در برابر قاآن رک؛ Francke IV 466-468, 491؛ رشیدالدین/وین

۲۱۵ ج تا ۲۲۰ ر؛ میرخواند ج ۵: ۸۸. ۳- میرخواند ج ۵: ۸۷.

۴- میرخواند ج ۵: ۸۷. ۵- وصاف/هامر ج ۱: ۱۴۳، ص ب؛ K^eart^elis chovreba I 404-406؛

مستوفی ج ۱: ۵۸۲؛ میرخواند ج ۵: ۸۷. ۶- K^eart^elis chovreba I 408f.

۷- طبق روایت میرخواند ج ۵: ۸۸ براق در رمضان ۶۶۸ بحوالی نیشابور رسید، اما چون

اباqa در پایان سال ۶۶۶ از حمله براق اطلاع یافته بود، لذا باید گفت، که احتمالاً تاریخ

مذکور در روضة الصفا کمی دیرتر از تاریخ واقعی است. رک؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۴۲،

ابن فوطی ۳۵۷.

براق در آنجا توسط قتلغ تیمور با شمس الدین کرت فرمانروای هرات ارتباط برقرار کرده بود. شمس الدین، که نمی‌خواست آشکارا با براق هم‌پیمان باشد، به هرات بازگشت، و در آنجا ناظر وقایع بود.^۱

لشکری که اباقا به مشرق فرستاده بود، شکست خورد^۲، و وضع خطرناکی که براق با تشویق نیکودار به قیام، آرزوی آن را کرده بود، می‌بایست در این هنگام پیش آید، اما به شرحی که گذشت، این خطر را قبلاً دفع کرده بودند، و اباقا توانست با شنیدن خبر شکست سپاهیان خود در ۴ رمضان ۶۶۸ شخصاً به خراسان رود^۳. ایلخان توانست سه تن از جاسوسان براق را دستگیر کند. در همین موقع در لشکرگاه وی خبر حمله خان دشت قپچاق به دربند منتشر شد. اباقا بسیار آشفته گشت، و گفت که باید فوراً به سوی مغرب حرکت کند. وی دستور داد، که دو تن از جاسوسان را به قتل رسانند و سومی را که اطلاعاتی در اختیار او گذارده بود، رها کرد. براق که در انتظار چنین فرصتی بود، روز بعد به سپاهیان ایلخان حمله برد، اما با نهایت تعجب اباقا را، که گمان می‌برد مدتی است به سوی مغرب حرکت کرده است، در میان سپاهیان دید. وی در این موقع دریافت، که تمام آنچه که گذشته حيله‌ای بیش نبوده است، و با اینهمه شجاعانه ایستادگی کرد، چون می‌دانست، که این نبرد اهمیت خاص دارد. از هر دو طرف جنگاوران نامدار در میدان کارزار جان سپردند، و یکبار چیزی نمانده بود، که براق فاتح گردد، لکن اباقا پافشاری کرد و براق شبانگاه ناچار دست از فتوحات خود در خراسان شست^۴ و به بخارا بازگشت، و در آنجا به خدعه قید و به قتل رسید^۵. این پیروزی سپاهیان ایلخان را قانع نکرد. اقبک ترکمان، حاکم قلعه آمویه

۱- میرخواند ج ۵: ۸۸ ص ب. ۲- وصاف/هامر ج ۱: ۱۴۳. ۳- میرخواند ج ۵: ۹۰.

۴- رشیدالدین/وین ۲۱۹ ر تا ۲۲۰ ج؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۵۱-۱۴۷؛ مفضل ج ۱:

۵۲۳-۵۲۱؛ مستوفی ج ۱: ۵۸۲؛ میرخواند ج ۵: ۹۱ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۳۸.

۵- Barthold, Vorl. 185

(که در کنار رود آمویه یعنی جیحون واقع بود) بیم داشت، که پسران براق باردیگر به قلمرو ایلخان حمله کنند، و به این جهت به بخارا لشکر کشید و با کمک امیر یسودار در ۱ رجب ۶۷۱ این شهر را پس از نبردی کوتاه تسخیر کرد.^۱ اما پیروزی آنان دیری نپایید، و سپاهیان ایلخان به علت حمله لشکریان ماوراءالنهر به فرماندهی جو با در تاریخ ۷ رجب ناگزیر شدند، که شهر بخارا را پس از غارت ترك کنند.^۲ یکبار دیگر در تاریخ ایران چنانکه سابقه داشته است، کوشش برای تسلط بر لانه هرج و مرج و شورش یعنی ماوراءالنهر، از راه لشکرکشی باشکست روبرو شد. در این مورد نیز ایلخان به سرنوشت شاهان دیگر ایران دچار شد. اقبك، که مردی فعال بود، چون دید، که از لشکرکشی به ماوراءالنهر موفقیتی نصیب وی نگشته است، در خراسان شرقی شورش کرد، تا آنکه او را به سال ۱۲۷۶م دستگیر کردند و بالاخره به قتل رساندند.^۳

شمس الدین کرت، فرمانروای هرات نیز به سرنوشتی مشابه دچار شد. اباقا از وی به خاطر روش تردید آمیزش در هنگام لشکرکشی براق بازخواست کرد. شمس الدین به توصیه جوینی وزیر، به دربار ایلخان رفت. اباقا نیز وی را به خاطر تقصیرش بقلعه ای که در سرحد قفقاز و دشت قیچاق قرار داشت، فرستاد. او بی آنکه بتواند یکبار دیگر وطنش را ببیند، در شوال ۶۷۶ جان سپرد.^۴ شمس الدین نه تنها سرسلسله ملوک کرت هرات بود، بلکه سرمشقی برای همه جانشینان گردید. احتمال نمی رود، که فقط جنگجویی و میل به استقلال تنها علت کوشش وی برای جدائی از مغولان بوده باشد. شاید بتوان عرق ایرانیّت و شعور ملی را، که در افراد خانواده ملوک کرت در این زمان قوی تر از تمام شاهان دست نشانده دیگر مشهود بود، انگیزه اصلی مساعی او و جانشینانش

۱- رشیدالدین/وین ۲۲۲ ر؛ میرخواند ج ۵: ۹۳. ۲- وصاف/هامر ج ۱: ۱۵۴.
 ۳- رشیدالدین/وین ۲۲۲ ر و ج ۱؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۵۷-۱۵۴ (بدون خبر قتل اقبك)؛
 میرخواند ج ۵: ۹۳. ۴- رشیدالدین/وین ۲۲۳ ج.

دانست به این سبب اباقا با تبعید شمس الدین آگاهانه خواسته است ، سرزمین وی را ، که پیوسته منبع طغیان بود ، ویران سازد .

در حالی که صفحات شرقی قلمرو ایلخان دستخوش این کشمکش ها بود ، در سرحدات غربی نیز آرامشی دیده نمی شد . اما بخت با اباقا یار بود ، و بحبوه جنگ وجدال در شرق و غرب هم زمان نمی شد . سه کشور مخاصم قلمرو ایلخان را همچنان در میان گرفته بودند . پس از مرگ هلاکو ، شاهان مملوک دوباره حملات خود را به سوریه آغاز کردند . در سال ۶۶۴ ه . ق . سردار آنان سم الموت به شمال لشکر کشید^۱ ، و کمی پس از آن سلطان الملك الظهير ، که بعد از نبرد عین جالوت ، قتوز فاتح را به ضرب خنجر از پای در آورده ، و خود سر رشته امور را به دست گرفته بود - وی جنگجویی برجسته و فرمانرانی با تدبیر بود - به ارمنستان صغری تاخت ، تاشاه آن سامان را به جرم وفاداریش در برابر مغولان ، گوشمالی دهد . سپاه ارمنستان شکست خورد ، یکی از شاهزادگان به قتل رسید ، و لئون ولیعهد دستگیر شد^۲ ، اما شاه ارمنستان توانست با آزاد کردن سنقر الاشکر سردار مملوک ولیعهد را بازستاند .

این تنها پیروزی مصریان نبود . بوهمونند چهارم شاه انطاکیه در ۴ رمضان ۶۶۶ ه . ق . شهر و کشورش را ترك کرد ، و به طرابلس گریخت و شش سال بعد در آنجا جان سپرد . در نتیجه کوشش واقعی جهت برقراری رابطه میان مغولان و شاهان مغرب زمین صورت گرفت ، اما طوفانهای سخت مانع آن بود ، که یعقوب اول پادشاه اراگن بتواند آنطور که پیش بینی شده بود ، در سال ۶۶۸ ه . ق . نیرو پیاده کند^۳ . اوضاع آشفته شرق به مغولان

۱ - Vahram Rabun 19؛ Vartan 311 f. Malachias 43 ؛ Bar Hebraeus 522-525 ؛

مقریزی/کاتمر ج ۱ : ۲ ، ۳۶-۳۳ ، ۴۱ ، ۵۴ ص ب ؛ ابن ایاس ۱۰۴ .

۲ - Vahram Rabun 20-23 ؛ Mhithar/Brosset 108 ؛ مقریزی/کاتمر ج ۲ ، ۱ ، ۱۰۰ .

۳ - ابن فوطی ۳۵۵ ؛ مقریزی/کاتمر ج ۱ ، ۲ ، ۷۶ ص ب . - برای آگاهی از جزئیات این

لشکرکشی نافرجام رك : Reinhold Röhrich : Die Kreuzfahrt des Königs Jakob

I. von Katalonien (1269) in: Mitt.d. Inst. f.Öst. Gesch.XI(1890), S. 372-395.

شاه انگلستان نیز در آن موقع مقدمات حمله به ارض مقدس را فراهم می آورد. رك: Turner 45-47

اجازه نمی‌داد، قوای خود را در مغرب متمرکز کنند، و به این جهت لشکرکشی اباقا به مرعش و علاءالدین سردار مغول به حران بی نتیجه ماند. همین آشفتگی اوضاع، ایلخان را ناگزیر ساخت، که پس از مرگ داود پنجم شاه گرجستان به سال ۱۲۶۹ یا ۱۲۷۰ م، در سال ۱۲۷۲ م پسر وی دیمتریوس دوم را که، سالهای متمادی او را در دربار ایلخان به گرونگه داشته بودند، به تخت بنشاند، و منکوبردی (متوفی ۱۲۸۲ م) را به قیوموت وی بگمارد^۱. در ارمنستان صغری نیز پس از مرگ تکفور حاتم اول^۲، پسرش لئون سوم، که تازه از زندان مصریان آزاد شده بود، به شاهی رسید.

اباqa در سال ۶۷۱ خواست با لشکرکشی خطری را، که در سوریه ویرا تهدید می‌کرد، دفع کند، اما سپاهیان وی در ۱۸ جمادی الاول ۶۷۱ در نزدیکی الرّحبه، که در کنار فرات واقع است، شکست خوردند و جینقار فرمانده سپاهیان به قتل رسید، به این ترتیب قلعه البیره نیز از دست مغولان رفت^۳. در شرق و غرب قلمرو مغول تجاوز از حدود طبیعی و جغرافیائی میسر نبود. شباهت وقایع در این مورد کاملاً آشکار است. سپاهیان مصر در سال ۱۲۷۵ م. بار دیگر به حرکت درآمدند. میان معین الدین سلیمان پروانه وزیر اعظم، و پدر خوانده سلاطین سلجوقی (و به روایتی نیز برادر همسرشان)، که از ۶۴۹ ه. ق. فرمانروائی سینوب، سامسون و جانیک را به عهده داشت، و اجای و جانشین وی بغا و الیان مغول نزاع در گرفت. وی در نتیجه به طوریکه منابع مصری با قطعیت، و منابع ایرانی با تردید گزارش می‌دهند، با الملك الظهير

۱- Allen 118 ; K^{art}lis chovreba I 409f. — ۲- مقریزی/کاتمر ج ۱، ۲، ۱۰۰. (این مورخ مرگ تکفور حاتم را ۲۱ محرم ۶۶۸ گزارش می‌دهد). — ۳- ابوالفداء ج ۵، ۳۰؛ مقریزی/کاتمر ج ۲، ۱، ۱۱۱-۱۰۱؛ ابن ایاس ج ۱، ۱۰۸؛ وصاف/هامر ج ۱، ۱۷۶-۱۷۸؛ Anom. Uzluk 56-59 ; Baypars Tarihi 7f. , 17-19, 29f. — ۴- مقریزی/کاتمر ج ۱، ۲، ۱۴۱، حاشیه ۱۷۵؛ K^{art}lis chovreba I 411؛ Strothmann 34؛ Ahmet Temir : Anadolu, da Ilhani Valilerden Samagar Noyan, in «F. Köprülü Armagani », Konstantinopel 1953, 495-500 ; Togan, Geris 224f .

رابطه برقرار نمود، اگرچه پیش از آن کوشش وی در این زمینه به مقصود نرسیده بود.^۱ سلطان مصر به تحریک پروانه به ارمنستان صغری حمله برد و در ۱۱ رمضان ۶۶۳ پایتخت آن سیس را تصرف نمود. وی به درخواست اشراف سلجوقی به آسیای صغیر نیز تجاوز کرد. مردم این نواحی از ظلم و جور مغولان به تنگ آمده و گروه بیشماری از آنانرا به قتل رسانده بودند. الملك الظهير، قیصریه را تصرف کرد، و بسیاری از مسیحیان را، که با مغولان دوستی داشتند کشت و قیام مغولان را در ابلستین^۲ به تاریخ ۱۷ ذی قعدة ۶۷۵ درهم شکست^۳؛ با وجود همه پیروزیها حمله سلطان مصر عجولانه و نسجیده بود، چه در این هنگام که سپاه اصلی مغول وارد میدان شد، الظهير برای نخستین بار به سختی شکست خورد. وی پس از بازگشت در ۲۸ محرم ۶۷۶ بدرود حیات گفت^۴. بدین ترتیب کوشش برای تصرف آسیای صغیر و قطع رابطه مغولان با مغرب زمین و دریا به هدف نرسید: حدود غربی قلمرو ایلخان به شکل سال ۶۵۸ ابقاء شد.

انتقام مغولان از مسلمانان آسیای صغیر، که تجاوز الملك الظهير را تأیید کرده بودند، وحشتناک بود. ستاره اقبال پروانه نیز غروب کرد. مغولان، که از دسیسه های وی آگاهی داشتند، او را به تبریز آوردند و در ۱ ربیع الاول ۶۷۶ به قتل رساندند^۵.

۱- مفضل ج ۲: ۳۹۱ ص ب. - درباره لشکرکشی های آن سال به نامه Fugo Revel به ادوارد اول پادشاه انگلستان مراجعه شود: Röhrich, Kohler und Langlois 46f., 53-55; Reg. 364, Nr. 1403; Revel مکاتبات با ابا قارک: Röhrich, Reg. 359, Nr. 1401, 364, Nr. 1379; درباره انطاکیه رک: -; Röhrich, Jerusalem 940-943; Müller II 261, Anm. 1; Baypars Tarihi 33f. - درباره این نام رک:

۲- ابن فوطی ۳۸۹: مفضل ج ۱: ۴۲۴ ص ب؛ و صاف/هامر ج ۱: ۱۷۹. ۴- ابن بی بی ج ۴: ۳۲۶-۳۱۴; Bar Hebraeus 528f., 532-537; ابوالفرج ۵۰۲-۴۹۸: ابن فوطی ۳۹۲: مفضل ج ۲: ۴۴۰-۳۹۵; ابن ایاس ج ۱: ۱۱۲-۱۰۹; و صاف/هامر ج ۱: ۱۷۹-۱۷۴; رشیدالدین/وین ۲۲۲ ج تا ۲۲۳ ج؛ مستوفی ج ۱: ۵۸۳؛ میرخواند ج ۵: ۹۴ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۳۹. - درباره نامه الظهير پس از فتح قیصریه رک: قلشقدی ج ۱۴: ۱۶۴-۱۳۹؛ عمری/تشنر ۱۹-۳. ۵- رشیدالدین/وین ۳۲۳ ر؛ ابن فوطی ۳۹۵؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۸ ص ب؛ K'art'lis chovreba I 411; Seid Locmani ex libro Turcico, qui oghu-zname inscribitur, exerpta, hrsg. Lagus, Helsingfors 1850, 13f.

با این همه پسرش جانشین وی شد.^۱

آرامش در سوریه نیز دیری نپائید؛ سردار مصر سنقرالاشکر پنهانی با ایلخان تباری کرد. جنگجویان ارمنستان صغری نیز، که می‌خواستند انتقام ویرانی‌های سال ۱۲۷۷-۱۲۷۵ م را بگیرند، در این لشکرکشی شرکت داشتند. واحدهای جنگجویان صلیبی نیز به فرماندهی بوهموند هفتم، فرمانروای انطاکیه با آنان همراهی کردند. فرمانده سپاه منکو تیمور برادر اباقا بود، که ابش وارث اتابکان فارس را به عقد خود درآورده، و از این راه فارس را نیز به قلمرو ایلخانان افزوده بود. مغولان در ۱۴ رجب ۶۸۰ در مرج‌الصفدر در نزدیکی حمص به سپاهیان مصر حمله کردند، اما از آنان شکست خوردند.^۲ چون افراد قبیله خفاجه مغولان را هنگام فرار یاری و در صحرا راهنمایی کردند، از نابودی قطعی سپاه مغول جلوگیری شد.^۳ منکو تیمور نتوانست اندوه این شکست را تحمل نماید و در ۱۶ محرم ۶۸۱ جان سپرد.

همزمان با این اتفاقات در مغرب، صفحات شرقی کشور نیز آرام نبود، و به این سبب تنها نیمی از قوای مغولان می‌توانست متوجه مغرب شود. در زمستان ۶۷۷ باقیمانده سپاهیان نیکودار به همراهی قراوناس به فارس تاختند و تا حدود شیراز پیش رفتند. اباقا، که تازه از آسیای صغیر به تبریز بازگشته بود، ناگزیر در ۲۱ محرم ۶۷۸ به سوی خراسان حرکت کرد، و در ۳ ربیع‌الاول همان سال پسرش ارغون را به سرکوبی نیکوداریان فرستاد. طغیان در این نواحی از آن جهت برای مغولان بخصوص ناگوار بود، که آنان حتی المقدور از لشکرکشی به این مناطق به خاطر گرمای فراوان آن روگردان بودند، و لذا استقلال این سرزمین تا اندازه‌ای محفوظ مانده بود. از يك سو

۱- ابن بی‌بی ج ۴: ۳۱۶ ص ب؛ Zambaur 147 — ۲ Bar Hebraeus 543f.؛
ابوالفرج ۵۰۵-۵۰۳؛ ابن فوطی ۴۱۵؛ مقریزی/کاتمر ج ۱، ۲، ۱۲۳ ص ب، ۱۴۰، ۱۴۵؛
مفضل ج ۲: ۴۸۳ ص ب، ۴۹۳-۴۹۰؛ ابن ایاس ج ۱، ۱۱۵؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۸۳-۱۸۱؛
Kartelis chovreba I 416-418؛ Mhithar/Brosset 109 — ۳ مقریزی/کاتمر ج ۲،
۱، ۴۱-۳۳؛ مفضل ج ۲: ۴۹۶-۴۹۴.

اباقا در نزدیکی هرات قراوناس را مجبور به اطاعت کرد.^۱ از سوی دیگر باسقاقان مغول نیکوداریان را از شهر رانده بودند.

اباقا با وجود این هرج و مرج‌ها و طغیان‌ها، در اداره امور مملکت تغییراتی بسیار زیان‌آور داده بود. مجدالملک یزدی، که چندی‌تزد برادران جوینی خدمت کرده بود، با عنوان مشرف الممالک به منصب وزارت رسید. عنوان مشرف الممالک جز این تنها یکبار دیگر پیش می‌آید.^۲ اباقا فرمان داده بود، که در زیر اسناد رسمی نشان وی در سمت چپ و نشان جوینی در سمت راست سند قرار گیرد. همان‌طور که متداول است، این دو وزیر نیز سخت با یکدیگر در نزاع بودند. مجدالملک بر این ستیزه دامن می‌زد، چه بیم آن داشت، که شمس‌الدین در سایه فعالیت و استعدادش وی را مقهور خود سازد، و چون نمی‌توانست رسماً خیانت شمس‌الدین را به اثبات برساند، دست به دامان تهمت می‌زد. از جمله يك بار او را متهم ساخت، که مصریان را به تصرف قلمرو ایلخان به خصوص آسیای صغیر دعوت کرده است. او علاء‌الدین جوینی و الی بین‌النهرین را متهم کرد، که می‌خواهد مناطق تحت نظر خویش را به استقلال برساند و بالاخره به بهاء‌الدین فرزند شمس‌الدین بهتان زد، که در اصفهان منشأ همه نوع بی‌نظمی و اختلال شده است در حالی که بهاء‌الدین آشکارا به نظم پای‌بند بود.^۳ به دنبال این اتهامات اباقا از شمس‌الدین جوینی بازجوئی کرد و بهوی بی‌وفائی نسبت داد. جوینی مردانه از خود دفاع کرد، و خیانت در امور مالی را منکر شد، اگر چه وی در امور خزانه‌داری منافع خویش را به هیچ وجه فراموش نکرده بود.^۴ بی‌گناهی برادران جوینی به اباقا ثابت شد، و همچنان مناصبی را که داشتند به عهده آنان گذاشت.

در این هنگام مجدالملک آرام ننشست، چه از آن می‌ترسید، که ورق برگردد

۱- رشیدالدین/وین ۲۲۴ ج ۲. - وصاف/بمبئی ۹۵. - سعدالدوله وزیر مدتی در دیوان

بین‌النهرین مشرف بود؛ ابن فوطی ۴۵۵. ۳- وصاف/هامر ج ۱ : ۱۳۰-۱۲۱.

۴- ابن فوطی ۳۹۸ ص ب، ۴۱۲ ص ب.

و به خصوص به این سبب، که در بین النهرین هیچ کس موافق با محاکمه علاءالدین نبود. وی بالاخره با اصرار موفق شد، که ترتیب دستگیری این دو برادر کارآزموده را بدهد.^۱ اما پیش از آنکه جلسه محاکمه‌ای برای آنان تشکیل گردد، اباقا که سخت به باد گساری می‌پرداخت، و از شکست برادرش در سوریه غمگین بود، به تاریخ ۲۰ ذیحجه ۶۸۰ در همدان جان سپرد.^۲

احمد و ارغون

اجل به اباقا مهلت نداد، که جانشین خویش را تعیین کند و به این ترتیب بزرگان دربار می‌بایست تصمیم بگیرند. آنان تکودار برادر اباقا و هفتمین پسر هلاکو را انتخاب کردند.^۳ وضع سیاسی قلمرو ایلخانان همچنان نامناسب بود و فرمانروای جدید می‌بایستی کوشش کند تا بر اوضاع تسلط یابد. بیش از همه رابطه ایلخانان با سلاطین مملوک مصر شایان توجه بود.

تکودار کاری کرد، که می‌بایست تضادهای سیاسی را در خاور نزدیک به شدت تحت تأثیر قرار دهد: او به دین اسلام درآمد و نام احمد بر خود گذارد. با توجه به تقدیمی، که امور سیاسی در فکر فرمانروایان مغول ایران داشت، باید اذعان کرد، که موجبات مذهبی چنین اقدامی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. سبب اصلی تشراف احمد را به دین اسلام باید عوامل سیاسی دانست. ایلخانان تا این هنگام موفق

۱- ابن فوطی ۴۱۵ ص ب. ۲- رشیدالدین/وین ۲۲۴ ج ۲ تا ۲۲۶ ر؛ و صاف/هامر ج ۱: ۲۱۴-۱۸۴؛ Bar Hebraeus 547f.؛ اسوالفرج ۵۰۵؛ ابوالفدا ج ۵: ۶۲؛ Kcartelis chovreba I 418؛ مستوفی ج ۱: ۵۸۴ (تاریخ اشتباه)؛ میرخواند ج ۵: ۹۷-۹۵؛ خواندمیر ج ۳: ۳۹- در ایران این خبر ناصحیح شایع شد، که چون اباقا با مسیحیان رفتاری دوستانه داشته است، باین سبب یکی از مسلمانان او را کشته است. اما در مورد موجب اصلی مرگ وی تردیدی نیست. ۳- رشیدالدین/وین ۲۲۷ ر و ج؛ Orbelian/Brosset 237f.؛ ابوالفدا ج ۵: ۶۲؛ Howorth III 285-311؛ Ohsson III 550-616؛ Hammer I 320-359؛ اقبال ج ۱: ۲۳۰-۲۲۱.

نشده بودند، که بر نیروی مصریان فائق آیند، و یا تجاوز آنرا متوقف کنند، و به همین جهت فرمانروای جدید در این هنگام برای روشن کردن روابط بین دو دولت توافق را جایگزین جنگ کرد. احمد در پی گیری این سیاست جدید در جمادی الاول ۶۸۱ هجری به دربار سلطان قلائون به قاهره فرستاد، تا خبر تشریف وی به اسلام و هدفهای صلح جو یانه اش را به سمع سلطان برساند.^۱ در مصر این خبر تقریباً به سردی پذیرفته شد. سلطان در پاسخ خود، که وسیله فرستادگان مصر ارسال داشت، اظهار خوشوقتی کرد، که فرمانروایان ایران نیز به تبعیت از تعالیم محمد (ص) پیامبر اسلام همت گمارده اند، و این همه پیام او بود.^۲ دربار سلطان مملوک بی شک خوشحال بود، که در حدود فرات از آن پس صلح و آرامش برقرار می شد، اما به هیچ وجه تصمیم نداشت، که با ایلخان پیمان صلح و اتحاد برقرار کند، برعکس به فرستادگان احمد اجازه نداد، که به وطن خویش بازگردند، تا آنکه فرمانروای ایران بدرود حیات گفت. اما این عمل اهانت آمیز مصریان نیز نتوانست ایلخان را از راهی که در پیش گرفته بود، بازگرداند. حتی در یکی از مجالس شور، که از بزرگان و اشراف مملکت تشکیل می شد، به وی پیشنهاد کردند، که به سوریه حمله برد، و به این ترتیب بدرفتاری سلطان مملوک را پاسخ گوید، اما او این پیشنهاد را رد کرد.^۳ هنگامی که برکه، خان دشت قبیچاق به دین اسلام گروید، سلاطین مملوک این خبر را با خوشحالی پذیرفتند، چه می دانستند، که زمینه مناسب جهت برقراری روابط دوستانه به وجود آمده است. اما تشریف احمد به دین اسلام آنرا خوشحال ننمود، چون می دانستند، که حتی در این هنگام نیز صلح و آرامش

۱- متن این مکتوب: مقریزی/کاترمر ج ۲، ۱، ۱۶۲-۱۶۰؛ و صاف/بمبئی ۱۱۸-۱۱۳؛ و صاف/هامر ج ۱: ۲۳۴-۲۳۱. ابوالفرج ۵۰۷-۵۰۵؛ ابن فوطی ۴۲۴؛ مفضل ج ۲: ۵۱۰-۵۰۰؛ مقریزی/کاترمر ج ۲، ۱، ۵۲ ص ب، ۱۵۹؛ ابوالفدا ج ۵: ۶۲.
 ۲- (بتاریخ ۱ رمضان ۶۸۱) متن پیام: قلقشندی ج ۷: ۲۴۲-۲۳۷؛ و صاف/هامر ج ۱: ۲۳۴-۲۳۸؛ مقریزی/کاترمر ج ۲، ۱، ۱۶۵-۱۶۲؛ مفضل ج ۲: ۵۱۴-۵۱۱؛ ابوالفرج ۵۱۰-۵۱۸. ۳- مفضل ج ۲: ۵۰۱ ص ب.

در سرحدات سوریه حکمفرما نخواهد شد، و همین رفتار سرد سلاطین مملوک سیاست خارجی احمد را محکوم به شکست می کرد.

در سیاست داخلی نیز تغییر دین برای فرمانروای مغول سودی نداشت، چون بیشتر مغولان نسبت به اسلام بدبین بودند، و این بدبینی و عدم تمایل را به احمد منتقل کردند. سرکرده این گروه ارغون فرزند اباقا بود، که با انتخاب عمویش به مقام ایلخانی حقوق خویش را پایمال شده می دید، و با تأکید ایمان خود به دین بودا می کوشید، تا استفاده سیاسی برد. ستیزه با ارغون بر سراسر دوران فرمانروائی احمد سایه افکند و اجازه نداد، که علاوه بر مذاکرات با مصریان، که شاید موجب عدم دخالت دولت مملوک در اغتشاشات داخلی ایران شده بود - ممکن است علل دیگری برای این عدم دخالت وجود داشته باشد - در سیاست خارجی اقدامات دیگری کند. در اداره سیاست داخلی شمس الدین جوینی هم کیش وی، که او را از زندان آزاد و به منصب خویش بازگردانیده بود، با وفاداری کامل او را یاری می کرد.^۱ مجدالملک دشمن سرسخت، شمس الدین را به داشتن ارتباط پنهانی با ارغون متهم کرد، و در ۸ جمادی الاول ۶۸۱ او را به قتل رساندند.^۲

در آغاز گمان می رفت، که به زودی میان احمد و ارغون جنگ درگیرد. شاهزاده ارغون بی آنکه خود را پای بند بیعتی داند، که در ۲۶ محرم ۶۸۱ با احمد کرده بود، به بین النهرین وارد گشت و علیه عم خویش در صدد طرح توطئه برآمد.^۳ علاءالدین جوینی به علت دخالت های بی جای ارغون و پیوستن گروهی از عمال دیوان به وی، و هرج و مرج حاصله از این جریان در ۴ ذیحجه ۶۸۱ به سکنه قلبی درگذشت.^۴ اما چون ارغون برای قیام مسلحانه موقع را مناسب نمی دید، به مازندران بازگشت و

۱- وصاف/هامر ج ۱: ۲۲۱-۲۱۹؛ ابن فوطی ۴۱۹؛ میرخواند ج ۵: ۹۸. ۲- مستوفی ج ۱: ۵۸۴؛ ابن فوطی ۴۱۷، ۴۱۹. ۳- رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۳۹-۲۴۲. ۴- ابن فوطی ۴۲۳؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۰ (بجای سال ۶۸۱ اشتباهاً ۶۷۱).

در آنجا بیهوده کوشید، تا در خراسان برای خویش طرفدارانی پیدا کند.^۱

گویا مقرر نبود، که احمد روی آرامش ببیند. شاهزاده قونغورتای، که به آسیای صغیر فرستاده شده بود، برای دست یافتن به تخت سلطنت در آن سامان قیام کرد. رشیدالدین خبر می دهد، که وی با ارغون مربوط بوده و برای رسیدن یکی از آنها به سلطنت میان آنها توافق وجود داشته است.^۲ ولی به نظر نمی رسد، که این گفته رشیدالدین به حقیقت نزدیک باشد. بیشتر گمان می رود، که قونغورتای می خواسته است از وضع دشوار احمد برای رسیدن به مقاصد خود سوء استفاده کند، اما موفقیتی نصیب وی نگردیده است. در ۲۲ شوال ۶۸۲ او را دستگیر کردند و کمی پس از آن به قتل رساندند.^۳ انتقامی، که احمد از طرفداران این شاهزاد گرفت، دستگیری امیران و سرداران دوستدار ارغون، و در ظاهر تغییر شیوه زندگی ایلخان^۴ - اما در حقیقت تغییر سیاست مذهبی وی - موجب شد، که بسیاری از بزرگان و اشراف مغول به شرق قلمرو ایلخان نزد ارغون بگریزند. این که عامل مذهبی در گزارشائی، که از آن زمان مانده، آنطور که باید مورد توجه قرار نمی گیرد، معلول این است، که مورخین مسلمان نمی خواستند محرك اصلی وقایع آن زمان را دشمنی با اسلام بدانند.

قیام قونغورتای نیز موجب گردید، که بر طرفداران ارغون افزوده شود، و این طرفداران او را به قیام مسلحانه برای دستیابی به تخت سلطنت تحریک می کردند. وی در ۱ صفر ۶۸۳ به سوی مغرب حرکت کرد. احمد، سردار گرجی الیناق را با سپاهیانی به مقابله با وی گسیل داشت. دوسپاه در خبوشان نزدیک ری به هم رسیدند، و در روزهای

۱- رشیدالدین/وین ۲۲۹ ر و ج؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۵۲-۲۴۶؛ ابن فوطی ۴۲۴.
 ۲- رشیدالدین/وین در ۲۲۸ ر سخن از دوستی و در ۲۳۰ ر صحبت از توافق آنان بمیان می آورد. شاید بدینوسیله میخواهد، تأکید کند، که ارغون پسر ولی نعمتش غازان تنها وارث واقعی تاج و تخت ایلخانان بوده است.
 ۳- رشیدالدین/وین ۲۳۰ ر؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۵۴-۲۵۶؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۰.
 ۴- رشیدالدین/وین ۲۳۰ ر؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۶۹ ص ب.

۱۶ و ۲۰ صفر ۶۸۳ میان آنان جنگ در گرفت ، و سپاهیان احمد بر دشمن غالب آمدند . ارغون ناگزیر شد به فیروزکوه^۱ بازگردد^۲ . در اینجا سپاهیان که در نبرد خوشان بابی میلی به احمد کمک کرده بودند ، به وی پیوستند و امیر بغای نیز به او ملحق شد^۳ . مذاکراتی که برای آشتی دادن این دو انجام گرفت ، بی نتیجه ماند . خشم اشراف و بزرگان مغول بار دیگر علیه احمد به جوش آمد و از بخت بد شاهزاده هولاجو نیز در این هنگام قیام کرد . تاخت سلطنت را به دست آورد . احمد نخست به اصفهان و سپس به اردوگاه مادر رفت . در این جا سپاهیان قراوناس او را غافل گیر کردند و با طرزی که وصاف آنرا ناپاکانه و بد سیرتانه می نامد ، به حضور ارغون بردند . ارغون وی را به فرزندان قونغورتای واگذار کرد ، و آنان او را در ۲ جمادی الثانی ۶۸۳ در مسلّمی به قتل رساندند^۴ . الیناق اگرچه پیش از این واقعه با ارغون همکاری کرده بود ، ولی چون رفتاری ناپایدار و تردیدانگیز داشت ، نتوانست جان سالم بدر برد^۵ .

بدیهی است ، که ارغون در این هنگام بر تخت سلطنت ، که با زور اسلحه به دست آورده بود ، و آنرا به حق میراث خود می دانست ، جلوس کرد . برای حفظ ظاهر در ۲۷ جمادی الاول ۶۸۳ جلسه انتخاب تشکیل شد^۶ . ارغون نخست مجبور بود ، با هولاجو ،

۱- بروایت وصاف/هامر ج ۱ : ۲۶۷ بکلات . ۲- رشیدالدین/وین ۲۳۰ ج ص ب ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۶۹-۲۵۷ . ۳- رشیدالدین/وین ۲۳۰ ج تا ۲۳۱ ج ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۷۱ ص ب ؛ ابوالفرج ۵۱۹ ص ب ؛ ابوالفدا ج ۵ : ۶۶ ص ب . ۴- رشیدالدین/وین ۲۳۳ ج ۱ : ۲۷۹-۲۷۳ ؛ Bar Hebraeus 552f. ؛ ابوالفرج ۵۲۰ ؛ ابن فوطی ۴۳۵ ص ب ؛ Orbelian/Brosset 238 ؛ K'art'lis chovreba I 419f. ؛ مستوفی ۵۸۴ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۱ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۴۱ ص ب . - مارکوپولو/یوتیه ۷۵۰-۷۳۰ گزارش می دهد ، که ارغون بدست احمد اسیر شده است ، اما ایلخان گزند به وی نرسانده ، تا آنکه او توانسته است ، از زندان ایلخان بگریزد . این گزارش بیشتر جنبه افسانه دارد تا حقیقت . ۵- بروایت وصاف/هامر ج ۱ : ۲۳۹ الیناق از آغاز سلطنت احمد با ارغون متحد شده است . احتمال صحت این روایت کم است . و نیز بروایت وصاف/هامر ج ۱ : ۲۷۲ الیناق در حین جنگ ارغون و احمد بقتل رسید . رک ؛ رشیدالدین/وین ۲۳۲ ج ص ب و میرخواند ۵۳ : ۱۰۳ . ۶- این تاریخ در رشیدالدین/وین ۲۳۵ ذکر می شود . گزارش منابع ←

که امیرانی چند هنوز بهوی وفادار بودند، دست و پنجه نرم کند. ایلخان جدید به این سبب جلسه شور مملکتی تشکیل داد، تا به ادعاهای شاهزاده هولاجو رسیدگی کند. هولاجو در آغاز نمی خواست در این مجلس شرکت نماید، و به بین النهرین رفت. اما امیر قراوناس، که به تعقیب وی رفته بود، توانست نظرش را تغییر دهد. هولاجو به مجلس شور مملکتی آمد، و ارغون مقدم وی را گرامی داشت، چون هولاجو از تمام حقوق خود صرف نظر کرد، او و تمام طرفدارانش را به اداره امور ولایات گماردند.^۱ ارغون در سایه خویشتن داری و صدور فرمانی مسالمت آمیز توانست بدزودی نظم و آرامش را در سراسر مملکت برقرار کند. وی به بیشتر همکاران احمد، که از ترس به گوشه و کنار گریخته بودند، امان داد.^۲ از جمله می توان صاحب دیوان شمس الدین جوینی را نام برد، که از ترس قصد گریز به هندوستان را داشت و از راه اصفهان به قم رسیده بود.^۳ او در ۱۰ رجب ۶۸۳ نزد بغای همکار وفادار ارغون^۴، که از دیر زمانی با هم روابط دوستی داشتند، رفت و بغای نزد فرمانروا از او شفاعت کرد. ارغون در ۱۴ رجب وی را بخشید، و همچون بغای به وزارت گمارد. کوشش برای تقسیم مسئولیت در بالاترین سطح امور دیوانی بار دیگر با شکست روبرو شد. میان بغای و دوست دیرینه او به خاطر سخن چینی بدخواهان نزاع در گرفت، و ایلخان ناگزیر برای رسیدگی به امر محکمه ای تشکیل داد. از جوینی خواستند، که ۲۰۰۰ تومان بپردازد، اما جوینی از اطاعت این امر سرباز زد. اگرچه در زمان گیخاتو مسلم گشت،

← دیگر در این مورد مختلف است. میرخواند ج ۵: ۱۰۳؛ ابوالفرج ۵۲۰؛ Bar Hebraeus 553. درباره ارغون رك: Ohsson IV 2-81؛ Hammer I 359-396؛ Howorth III 312-356؛ اقبال ۲۳۵-۲۳۰.

۱- رشیدالدین/وین در باره این رویدادها گزارش دقیقی بدست نمی دهد. رك: وصاف/هامر ج ۱: ۲۸۵-۲۸۱؛ Bar Hebraeus 554؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳. ۲- رشیدالدین/وین ۲۳۵ ر. ۳- وصاف/هامر ج ۱: ۲۸۷ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳؛ خواندمیر ج ۳: ۴۳. ۴- رشیدالدین/وین ۲۳۵ ص ب.

که در آمد سالیانه جوینی وزیر ۳۶۰ تومان بوده است ، اما در محکمه از مبلغ ناچیز تری صحبت کرده بود^۱. جوینی وعده داد، که وضع مالی خود را کتباً گزارش دهد^۲. با این همه محکمه (یارغو) این وزیر کاردان و خدمتگزار را محکوم به مرگ کرد . در ۴ شعبان ۶۸۳ او و پسرانش را به قتل رساندند ؛ همچنین جمعی از همکارانش نیز به سر نوشت وی دچار شدند^۳.

با این قتل دوران سریع انحطاط سیاست داخلی آغاز شده بود، و این انحطاط در تمام شئون، خاصه امور مالی دیده می شد. اغلب افراد ناشایست در رأس اداره امور مالی قرار گرفتند ، و با قربانی کردن جان خود کفاره خطا کاریهایشان را می دادند؛ البته پس از آنکه آنان خدمتگزاران صدیق دولت را به چنگ درخیم سپرده بودند . به زودی اجل بغای نیز فرا رسید . همانطور که در گذشته گفته شد ، مغولان سلطنت فارس را نیز به نام ابش فرزند اتابک به دست گرفتند. در این هنگام کوشش های تجزیه طلبانه ای در آن سامان مشهود بود، و ظاهراً ابش خود نیز در این کوششها سهمی داشت . ایلخان به منظور برقراری آرامش، بغای را به شیراز فرستاد، در حالی که ابش را تبعید کرد . اقدامات بغای در شیراز نارضایتی گروه کثیری از مردم را برانگیخت ، و چند تن از امیران از وی نزد ایلخان شکایت بردند . ارغون دستور داد به فرمان های صادره از جانب بغای در فارس رسیدگی کنند ، و بغای نیز از بیم مؤاخذة تصمیم به قیام در برابر ولی نعمت خود گرفت. بغای یاغی بالاخره به چنگ سپاهیان ارغون افتاد . آنان او را به حضور ایلخان آوردند، و وی دستور داد ، که او را بدرخیم بسپارند (ذیحجه ۶۸۷). سپاهیان ثروت او را به غارت بردند^۴. گروهی از طرفداران بغای نیز، همانطور

۱- وصاف/بمبئی ۵۶ . ۲- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۸۹-۲۹۱ ،
میرخواند ج ۵ : ۱۰۴ . ۳- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۲۹۲-۲۹۴ ،
ابوالفرج ۵۲۱ ص ب ، ابن فوطی ۴۳۹-۴۳۷ ، مستوفی ج ۱ : ۵۸۶ ، میرخواند ج ۵ : ۱۰۴ ،
خواند میر ج ۳ : ۴۴۳ . ۴- رشیدالدین/وین ۲۳۸ ج ص ب ؛ وصاف/بمبئی ۲۲۹ ص ب ، ۲۳۳ ؛
میرخواند ج ۵ : ۱۰۶ ص ب ، K'art'lis chovreba I 421 .

که درمورد جوینی گفته شد، در این هنگام به قتل رسیدند.^۱
 در سرزمین‌های دیگر نیز شورش افزایش یافت و ارغون را ناگزیر به دخالت کرد. او یا پیش از وی احمد باقتل غیاث‌الدین کیخسرو سوم سلطان جوان سلجوقی موافقت کرده بود (۶۸۱ ه. ق. یا دیرتر). غیاث‌الدین مسعود دوم^۲ فرزند عزالدین کیکوس دوم، که به دشت قپچاق گریخته بود، جانشین وی گردید. این فرمانروا آشکارا در برابر دولتهای محلی ترك، که در آن سامان تشکیل شده بود، هیچ نوع قدرتی نداشت. سلطنت وی چندین بار به خطر افتاد، تا اینکه بالاخره در سال ۷۰۴ ه. ق. درگذشت.^۳

فرمانروای گرجستان نیز به سال ۶۸۸ تغییر کرد. دمتریوس دوم شاه گرجستان برای جلوگیری از حمله به وطن خود به اردوی ارغون رفت. در ربیع‌الثانی ۶۸۸ او را گردن زدند. گرجیان به این مناسبت به وی لقب «گردن‌زده» داده‌اند. داود چهارم فرزند وختنگ دوم جانشین وی شد (۱۲۹۲-۱۲۸۹ م).^۴ در ارمنستان صغری نیز پس از لئون سوم (۱۲۸۹-۱۲۷۰ م) تکفور دوم به سلطنت رسید.^۵

در زمان ارغون خودسری در قلمرو مغول رایج شد. سعدالدوله طبیب یهودی از اهالی بغداد، که شخصی مظنون بود، به خاطر کاردانی‌اش اعتماد فرمانروا را به خود جلب نمود، و با توصیف وضع رقت‌بار وطنش موفق شده بود، که از جانب ایلخان‌مأمور رسیدگی به اوضاع آن سامان شود. او همچنین دستور داشت، که در ضمن دوبار اقامتش

۱- رشیدالدین/وین ۲۳۹ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۷؛ خواندمیر ج ۳: ۴۴.

۲- Bar Hebraeus 555؛ ابوالفداء ج ۵: ۶۸؛ ابن بی‌بی ج ۴: ۳۳۷-۳۳۴؛
 Anon. Uzluq 64-66, 68 f. (Übers. 44 f., 47 f.) ۳- به روایت مقریزی/کاترمیر

ج ۲، ۲، ۱۶۵ در سال ۷۱۸ مرده است، اما ترك؛ Müller II 260, 260 Anm. 2, Zambaur 143

۴- Allen 119؛ K^eart^elis chovreba I 422-425 ۵- Mhithar/Brosset 109

در بغداد میزان مالیات را بالا برد^۱، و با زورگوئی و ستم توانست مبلغ هنگفتی جمع-آوری کند. ارغون نیز او را به رسم قدردانی در سال ۶۸۶ ه. ق. صاحب دیوان و وزیر اعظم کرد^۲. او تنها مدتی کوتاه و آن هم در سایه رفتار متعادلش توانست از تأیید همگان برخوردار شود^۳. به پشتیبانی ارغون، که متعصبانه پیرو دین بودا و دشمن مسلمانان بود، به سرکوبی مسلمانان پرداخت، و نیز بستگان ناشایست خود را در امور دولت به کار گمارد^۴. مردم برای دفع وی وسیله‌ای نداشتند، چون ارغون در سالهای آخر عمرش کاملاً از دنیای خارج کناره‌جوئی کرده بود، و به‌جز روحانیون بودائی، و پولاد نماینده قویلای در دربار ایلخان، فقط سعدالدوله را به حضور می‌پذیرفت. ایلخان به دستور يك نفر مرتاض، که از هندوستان آمده بود و به خاطر طول عمر، به تمرین‌هایی تن در داده بود، که همانها موجب بیماری وی شد. وضع ارغون روز به روز بدتر می‌شد. سعدالدوله بیهوده کوشید، تا از راه بخشش خشم مردم را نسبت به خود تقلیل دهد^۵. ارغون هنوز در بستر مرگ بود، که دشمنان، سعدالدوله را دستگیر کردند و به قتل رساندند^۶. ارغون در ۶ ربیع‌الاول ۶۹۰ مرد، در حالی که در سراسر قلمرو ایلخان یهودیان را شکنجه می‌دادند. در شیراز آن‌را متهم کردند، که موجب آتش‌سوزی شده‌اند و به این جهت تعقیب و شکنجه یهودیان در آن سرزمین به خصوص سخت بود^۷. در این شرایط دوران فرمانروائی ایلخانی، که با وجود استعداد ذاتی‌اش از دنیا کناره می‌جست

۱- رشیدالدین/وین ۲۳۷ ج تا ۲۳۸ ج، ۲۳۹ ر و ج؛ وصاف/بمبئی ۲۳۷-۲۳۵؛ ابن فوطی ۴۵۰ ص ب، ۴۵۴، مستوفی ج ۱، ۵۸۷؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۴؛ Fischel 98-100
 ۲- وصاف/بمبئی ۲۳۹ ص ب؛ ابن فوطی ۴۵۰؛ Fischel 100-105 ۳- رشیدالدین/وین ۲۳۹ ج؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۵؛ خواندمیر ج ۳، ۴۵. ۴- وصاف/بمبئی ۲۴۱ ص ب؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۵. ۵- رشیدالدین/وین ۲۴۰ ج ص ب. ۶- رشیدالدین/وین ۲۴۱ ر؛ وصاف/بمبئی ۲۴۵؛ ابن فوطی ۴۶۴؛ مقریزی/کاترمر ج ۲، ۱، ۱۴۰؛ Kartlis chovreba I 426؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۸؛ Fischel 111-117 ۷- رشیدالدین/وین ۲۴۱ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۴۶ ص ب؛ ابوالفدا ج ۵، ۱۰۰؛ مستوفی ج ۱، ۵۸۸ ص ب؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۸؛ خواندمیر ج ۳، ۴۶.

و برای اداره امور مملکت شایستگی نداشت ، به پایان رسید .

در زمان فرمانروائی ارغون ، روابط ایلخان با همسایگانش نسبتاً آرام بود . در ۱۹ صفر ۶۸۵ کردها را ، که با غارتگری‌های خود موجب اغتشاش می شدند ، سرکوبی کردند^۱ . در لرستان باردیگر نظم حکمفرما^۲ شد . سپاهیان ایلخان توانستند لشکرکشی‌های متعدد قیدو را به خراسان دفع کنند ، و قیام شاهزاده جوشکاب را خنثی سازند . رهبری سپاهیان مغول در این جنگها اغلب با امیر تغاچار بود^۳ . حمله‌های دوگانه خان دشت قپچاق - یکی به سال ۶۸۵ ه . ق . هنگامیکه ارغون در دشت مغان اردو زده بود ، و دیگری ۶۸۹ ه . ق . - امنیت دولت را به خطر نینداخت . شایان توجه است ، که ملوانان ژنی و ونیزی ، که در آن هنگام بایکدیگر سخت رقابت می کردند ، از ایلخان و خان دشت قپچاق استمداد می طلبیدند . ژنی‌ها ، که منافعشان در شبه جزیره کریمه به وسیله خان دشت قپچاق به خطر افتاده بود ، از ارغون ، و ونیزی‌ها از خان دشت قپچاق کمک می خواستند^۴ . چنانچه حملات دشمنان خارجی دولت ایلخانان هم نبود ، خطرات داخلی به تنهایی بی شک این دولت را بسیار تضعیف می کرد ، و حتی ممکن بود موجب اضمحلال آن شود .

تغیخاتو و بایدو

با وجود بیماری طولانی ارغون نه خوددوی و نه اطرافیان‌ش در فکر تعیین جانشین بودند ، به این جهت پس از مرگ او وضع درست مانند سال ۶۸۰ ه . ق . بود . بار دیگر بزرگان مملکت می بایست تصمیم بگیرند ، و آنان دوباره به جای پسر متوفی ، برادر او را انتخاب کردند . باید خاطر نشان کرد ، که بزرگان در اینکجه کسی را انتخاب کنند ،

۱- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج . ۲- رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر و ج ، ۲۳۹ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۴۵.

۳- رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر و ج . ۴- رشیدالدین/وین ۲۴۰ ر . ۵- درباره

جزئیات این جریان ر . : Bratiano : Actes des notaires génois , Bratiano 261 f . : de pèra et de Kaffa . . . Bukarest 1927 , S. 271 f. , Nr. 298.

مدتی مردد بودند. در آغاز گیخاتورا، که در آسیای صغیر والی بود، و با سخاوتمندی افراطی خویش طرفداران بسیاری پیدا کرده بود، نامزد ایلخانی کردند.^۱ اما پس از آن که ایلچی جهت گزارش به ایلخان جدید فرستاده شد، بزرگان از تصمیم خود پشیمان شدند، اما دیگر نتوانستند ایلچی را بازگردانند.^۲ گیخاتو فوراً به پایتخت آمد، و شاهزاده بایدو، که نام او نیز در هنگام انتخاب ایلخان برده شده بود،^۳ فوراً با انتخاب ایلخان جدید موافقت نکرد. بدینگونه دیگر ممکن نبود، نخستین تصمیم را لغو کنند. گیخاتو در یکشنبه ۲۳ رجب ۶۹۰ در خلاط فرمانروا شد.^۴ وی فوراً علیه امیرانی، که مخالفش بودند دست به کار شد. بایدو را، که رقیبی وحشتناک برای خود می دانست، به دربار خویش فراخواند، تا او را بهتر زیر نظر داشته باشد.^۵ گیخاتو، که بر روی سکه های تبتی بهوی لقب « مروارید بسیار ذیقیمت » داده اند، فرمانروائی ناقابل، شرابخوار، لواط گر و عشرت طلب و گذشته از آن اسراف گری بی حساب بود، و باید گفت، که وی بی شک ناقابل ترین ایلخان بوده است. از زمان گیخاتو وضع به صورتی درآمد، که بدون تردید منتهی به انقراض سلطنت دودمان ایلخانان می شد، اما چون غازان مدت کوتاهی پس از وی بر تخت سلطنت نشست، نه تنها دولت مغول را در ایران در جهت دیگری رهبری کرد، بلکه آنرا به بالاترین درجه تکامل خود در آن قرن رسانید.

پس از آنکه گیخاتو در جمادی الاول ۶۹۱ بستر بیماری را ترك گفت، مجلسی ترتیب داد، که امیر اق بوقا را به منصب امیرالامرائی منصوب کند، و این مراسم را به صورت

۱- Bar Hebraeus 577f. رشیدالدین/وین ۲۴۲ ج ۳ ص ۵؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۸ ،
Orbelian/Brosset 259 ، خواندمیر ج ۳ : ۴۷. درباره گیخاتو رك : Ohsson IV 82-114 ،
Hammer I 396-410 ، Howorth III 357-377 ، اقبال ج ۱ : ۲۵۲-۲۴۵. ۲- وصاف/
بمبئی ۲۵۹. ۳- رشیدالدین/وین ۲۴۱ ج ۴. رشیدالدین/وین ۲۴۳ ر ،
Marco Polo/Moule u. Pelliot I 467 Bar Hebraeus 577 ، وصاف/بمبئی
۲۶۰ ص ۵ : ۱۰۹ .

جشنی مجلل در آورد و با زیاده‌روی در دادن هدایا خزانه دولت را به باد داد.^۱ این بخشش درست هنگامی انجام شد، که خزانه به سبب یوت^۲، یعنی مرگ و میری، که پس از فوت ارغون درازنده‌ترین منبع درآمد ایلخان، یعنی گله‌ها افتاده بود، وضع نابسامانی داشت، و می‌بایستی کوشش شود تا موجودی خزانه محفوظ ماند.^۳ از این گذشته حمله مصریان نیز مخارجی به بار آورد. سپاهیان سلطان مملوک در ۱۱ رجب ۶۹۱ قلعه الروم را تصرف کردند، اما مغولان به زودی توانستند آنانرا مجبور به عقب‌نشینی کنند.^۴ در همین سال داود چهارم یکی از پسران دمتریوس دوم جانشین و ختنک دوم شاه گرجستان شد.^۵

وضع مالی، که در زمان ایلخانان پیش از گیخاتو به صورت تهدیدآمیزی درآمده بود، در عهد وی موجب صدور فرمانی شد، که نتایجی فلاکت‌بار داشت. در ۶ ذیحجه ۶۹۱ صدرالدین احمد بن عبدالرازق خلدی یا زنجانی^۶ به سبب روابطی که با پدر زن گیخاتو داشت، توانست منصب صاحب دیوانی را قبضه کند. وی تصمیم گرفت در ایران نیز مانند چین اسکناس را، که به زبان چینی آنرا چاو می‌خواندند، متداول کند. در تبریز و بیشتر شهرهای دیگر در شوال ۶۹۳ اسکناس در اختیار مردم قرار گرفت. هم‌زمان با این اقدام معامله با سکه نیز ممنوع گشت. این کار اثراتی بس مخرب داشت. دادوستد و کسب متوقف شد، و شهرها از سکنه خالی شدند، چه هر کس ناگزیر بود برای تهیه آذوقه مورد نیاز به روستا پناه برد، و بیم آن می‌رفت، که ایران زمین به صورت ویرانه‌ای درآید. بدین گونه منع معامله با سکه را به زودی تضعیف و پس از دو ماه یکسره ملغی کردند.^۷ خزانه دولت تهی بود و صاحب دیوان امید داشت، که

۱- وصاف/بمبئی ۲۶۴ ص ب. ۲- Jahn 311, Anm. 2. ۳- Jahn 311
 ۴- رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر و ج؛ Bar Hebraeus 579f.؛ ابن فوطی ۴۷۷؛ ابن ایاس ج ۱؛ ۱۲۵. ۵- Kart'lis chovreba I 427f. ۶- درباره حیات او ر. Jahn 317-320
 ۷- رشیدالدین/وین ۲۴۵ ر و ج؛ وصاف/بمبئی ۲۷۵-۲۷۲؛ ابن فوطی ۴۷۷؛ Orbelian/Brosset 259؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۱۰؛ خواندمیر ج ۴۸؛ ۳- گزارش مفصل در اثر Jahn

با به‌گرددش در آوردن اسکناس بتواند بدون توجه به درآمد دولت بر مبالغ هنگفتی دست یابد، اما ناآشنائی مردم با این تازه وارد از یکسو، و عدم اعتماد آنان به امور مالی دولت را از سوی دیگر، نتیجه کاملاً معکوس داد.

براین ناتوانی مالی ایلخان، عجز سیاسی وی نیز افزوده گردید، و بدینگونه گروهی را به دشمنی با او داداشت. در آغاز سلطنتش، غازان برادرزاده او می‌خواست به حضور وی برسد، ولی او اجازه نداد.^۱ بعدها نیز در حالت مستی بر سر سفره طعام به شاهزاد بایدو که در سال ۶۹۰ ه. ق. وی نیز از جمله نامزدان ایلخانی بود، اهانت کرد. پوزش‌طلبی گیخاتو و وساطت قویلای نتوانست از شاهزاده بایدو استمالت خاطر کند و لذا او پس از آن که به نمایندگی از طرف گیخاتو در واسط یاغیان عرب را سرکوبی کرده بود، در بغداد و دقوق ناراضیان را به دور خود گرد آورد^۲، و نیز چند تن از امرائی را، که گیخاتو زندانی کرده بود، و آنها توانسته بودند از زندان بگریزند^۳، به خدمت خویش پذیرفت. به دستور گیخاتو گروهی دیگر دستگیر شدند، و این امر بروز شورش را تسریع کرد. امیر تغاچار، که نزد ایلخان شفاعت کرده و جان دستگیر شدگان را نجات داده بود، بیهوده پیشنهاد مذاکره داد. بایدو و سپاهیان از بغداد به سوی تبریز حرکت کردند، و در حوالی همدان با لشکریان ایلخان روبرو شدند. گیخاتو خود نیز با سرعت در ۳ جمادی الاول ۶۹۴ به آنجا رفته بود. چون سرداران وی به بایدو پیوستند، گیخاتو تصمیم گرفت به آسیای صغیر، که هنوز در نتیجه بخشش‌های دوران حکومت خویش پیروانی در آنجا داشت، بگریزد. اما به توصیه امیر تغاچار، که مخفیانه با بایدو تباری کرده بود، گمراه شد و به تبریز بازگشت، و امیران دستگیر شده را آزاد کرد، به این ترتیب وی دیگر هیچگونه قدرتی نداشت. سپاهیان بایدو او

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۴ ج ۲، ۲۵۲. ر. و ج.

۲- ابن فوطی ۴۷۶.

۳- Orbelian/Brosset 260

را پس از يك گریز ماجراجویانه دستگیر کردند و در ۶ جمادی الاول ۶۹۴ کشتند.^۱
 بایدو^۲ پیروزمند فرمانروا شد^۳، و تغاچار خیانتکار را به منصب امیرالامرائی
 منصوب کرد. بایدو کوشید، که در طی فرمانی سقوط ایلخان گیخاتو را موجه جلوه
 دهد^۴ و دستور داد، که سرداران طرفدار وی را گردن بزنند.

گرچه بایدو از آغاز قول داد، که از ارتکاب اشتباهات ایلخان سابق خودداری
 کند^۵، اما وجود دشمنی نیرومند چون غازان، که با نوروز وزیر آینده اش پیمان بسته
 و تحت تأثیر او به دین اسلام گرویده بود، بهوی چندان فرصت نداد. این دو پس از
 جمع آوری لشکریان در خراسان به سوی ری حرکت کردند^۶. بایدو و وزیرش جمال-
 الدین دست گردانی بیهوده کوشیدند، تا غازان را با پرداخت پول و با وعده واگذاری
 قسمتی از ایران زمین بهوی با خویش همراه سازند، و با (تطمیع نوروز و وعده
 منصب وزارت او را از غازان جدا کنند^۷. غازان، که گرفتن انتقام خون گیخاتو را
 وظیفه خود می دانست، در مقابل می خواست، که تمام امیرانی را که در قتل ایلخان
 سهیم بوده اند، در اختیار وی بگذارند^۸. حتی ملاقات ایلخان با غازان نتوانست از
 بحران اوضاع بکاهد^۹. در این هنگام صدرالدین زنجانى وزیر دیرین گیخاتو، و امیر
 تغاچار به اردوی غازان گریختند، و او سپاهیان خود را به فرماندهی نوروز و قتلغ شاه
 به میدان کارزار فرستاد^{۱۰}. سپاهیان وی در ذی قعدة ۶۹۴ به بین النهرین وارد شدند.

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۵ ج ص ب (در اینجا اینطور جلوه داده می شود، که قیام بایدو هیچگونه
 نتیجه ای نداشته است، و از سلطنت بایدو نیز صحبتی بمیان نمی آید)؛ Bar Hebraeus 581-587؛
 ابوالفدا ج ۵: ۱۲۲؛ ابن فوطی ۴۸۱؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۰ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۱ ص ب؛
 خواندمیر ج ۳: ۴۸ ص ب. ۲- بر روی مسکوکات «بادو» ذکر شده است. رك،
 Brit. Katalog VI, XLVI 3- Orbelian/Brosset 260. - درباره بایدو رك؛
 Howorth III 377-392؛ Ohsson 115-142؛ اقبال ج ۱: ۲۵۸-۲۵۲ ۴- و صاف/
 بمبئی ۲۸۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲؛ خواندمیر ج ۳: ۴۹۰. ۵- میرخواند ج ۵: ۱۱۲.
 ۶- تاریخ سیستان ۴۰۷، ۴۱۰ ص ب. ۷- K'art'lis chovreba I 429 f. ۸- Bar Hebraeus 591
 ۹- Bar Hebraeus 588-590 ۱۱۳. ۱۰- میرخواند ج ۵: ۱۱۴. ۱۱- میرخواند ج ۵: ۱۱۴ ص ب.

غازان در عین حال اعلام کرد، که میراث بازماندگان مالکینی را که به دست بایدو به قتل رسیده بودند، به آنان بازگرداند. تشریف غازان به دین اسلام، و خیانت تغاچار به بایدو، کاملاً مقدمات کار را فراهم ساخت. ایلخان به سوی آذربایجان گریخت، و در نزدیکی نخجوان تعقیب کنندگان به وی رسیدند. بایدو در ۲۳ ذی‌عقده ۶۹۴ به قتل رسید. چندتن از امیران که در قتل گنجاتو سهیم بودند، و نیز امیر طولدای، که در قفقاز ایجاد بلوا و به داود ششم شاه گرجستان خیانت کرده بود، به همین سرنوشت دچار شدند. غازان که در این هنگام شهر تبریز را تسخیر کرده بود، در ۲۹ ذی‌عقده ۶۹۴ بر تخت نشست.^۱

غازان

با آغاز سلطنت غازان دوران جنگهای داخلی قلمرو ایلخانان، که پس از مرگ ارغون شروع شده بود، پایان یافت، دورانی که فقط چهار سال طول کشید، ولی اثراتش می‌توانست بسیار مخرب باشد. هدف ایلخان جدید در سیاست داخلی استقرار آرامش و درمان زخم‌هایی بود، که در سالهای آخر قبل از او در پیکر فرسوده ایران-زمین ایجاد شده بود. یکی از کارهای لازم تمرکز امور اداره کشور بود (از جمله منع ضرب سکه به‌طور آزادانه)؛ از سوی دیگر غازان آشکارا تعلق سرزمین ایران را به قلمرو قآن منکر شد. اگرچه این تعلق کاملاً ظاهری بود، اما با این همه در ضرب سکه، صدور اسناد و غیره اثرات آن دیده می‌شد. تشریف غازان به دین اسلام و مرگ قوبیلای در سال ۱۲۹۴ م. موجبات اصلی این تجزیه بود. جانشینان قوبیلای

۱- رشیدالدین/وین ۲۵۵ ج تا ۲۵۷ ج، ۲۵۸ ج، ۲۶۰ ر؛ وصاف/بمبئی ۳۲۴؛
Bar Hebraeus 591-597؛ ابن فوطی ۴۸۳؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۲۲ ص ب؛ Orbelian/Brosset 261؛
Kartlis chovreba I 430؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۵؛ خواندمیر ج ۳: ۵۰ ص ب.

شایستگی آنرا نداشتند، که بتوانند واقعاً حقوقی را، که منصب قآنی با خود به همراه داشت، مطالبه کنند. این تجزیه طلبی در بیان القاب تازه برای قآن و حذف عناوین مأنوس، و مرسوم کردن تقویمی جدید، که از عصر ایلخانان شروع می شد - به موازات تقویم اسلامی و تقویم مغولی - ظاهر گردید. در این تصمیمات به خوبی دیده می شود، که ایلخان جدید تا چه اندازه به نشان دادن بی نیازی خود از دربار قآن علاقه مند بوده است.^۱

در این هنگام غازان^۲، با به کار بردن نیروی فراوان و یاری وزیران کاردان کوشید، تا اشتباهات گذشتگان را جبران کند. بدیهی است وی هنگامی که مانعی در راه رسیدن به هدف هایش می دید، حتی از جور و سنگدلی نیز روگردان نبود. بسیاری از دستورات وی را باید به اوضاع خارق العاده ای که به ارث برد، و نیز به شرایط خاص زمانی و مکانی آن وقت نسبت داد. مع هذا نمی توان با این استدلال تمام کشتلوهائی را، که غازان باعث آن شد، توجیه کرد^۳ - برعکس گیخاتو بی دل و جرأت، که از صدور فرمان قتل اغلب خودداری می کرد.

ایلخانی که به وظیفه و مسئولیتش آگاه بود، می بایست بیش از هر چیز به ترمیم خزانه دولت پردازد. غازان در این مورد کوشید، که با اصلاح وضع مسکوکات و مقیاس ها، رسیدگی به منابع مالیاتی، تجدید نظر در سازمان اخذ مالیات و محاسبات جدید، در میزان مالیاتهای دریافتی تغییرات کلی بدهد. شیوه تحویل اسلحه به لشکریان که کاملاً منحط بود، به شکل تازمای درآمد، و در میزان و نحوه پرداخت مواجب سپاهیان نظم تازه ای ایجاد گردید. وی با واگذاری زمین های بایر به امرأه موجب افزایش

۱ - Blochet, Introduction 232 ۲ - درباره تاریخ سیاسی دوره فرمانروائی غازان

رك : Howorth III 393-486, Hammer II 1-147, Ohsson IV 143-369 ؛ اقبال ج ۱

۳ - به نظر Jahn 313 این کار ضروری بوده است، اما من در این مورد با او

هم عقیده نیستم.

محصولات کشاورزی شد. هر کس می توانست، تا آنجا که قدرت داشت، زمین در اختیار بگیرد، و در آن زراعت کند. دست مأموران^۱ی که برای اخذ مالیات از مردم از هیچگونه ظلم و جور بی شرمانه فروگذار نمی کردند، کوتاه شد. سازمان پست و مسافرت به شکل تازه ای درآمد. دسته های راهزنان و غارتگران، که موجب ناامنی می شدند، ریشه کن گردیدند، و به این ترتیب آرامش برقرار شد. اثر قانون گذاری غازان در تمام شؤون زندگی روزمره مردم دیده می شد - قوانین جدید را روی الواحی می نوشتند، و برای آگاهی عموم در معا بر آویزان می کردند - تغییر دین نیز با خود دگرگون هائی به همراه آورد. سراسر دوران فرمانروائی غازان مملو از کوشش خستگی ناپذیر و لشکرکشی های متعدد است. باید گفت، که دوران کوتاه سلطنت وی اجازه نداد، که تمام افکار اصلاح طلبانه اش جامه عمل پوشد. بدینگونه دوران کوتاه فرمانروائی غازان را سایه ای غم انگیز پوشانده است. غم انگیز برای وی و بیش از آن برای کشورش، که به دست توانای چنین فرمانروای برجسته ای نیازمند بود.

جانشین وی الجایتو اگرچه نیت خیر داشت، ولی آنطور که خودش می خواست، توانا نبود تا بتواند پادرجای پای برادر نیرومند و کاردانش بگذارد. ابوسعید، که پس از وی به سلطنت رسید، کودکی بیش نبود، و ۳۱ سال بعد از مرگ غازان از نظم و ترتیب در اداره مملکت دیگر اثری نمانده بود. سلطنت غازان نیز نتوانست قلمرو ایلخانرا از اضمحلال نجات بخشد.

از این گذشته غازان در سیاست خارجی خود را با تکلیفی روبرو می دید، که انجام آن تمام ایلخانان را به خود مشغول داشته، و صرف نیروی زیادی را ایجاب کرده بود؛ اما غازان نیز مانند ایلخانان دیگر در عرصه سیاست خارجی موفقیتی نیافت. شاهزاده ماوراءالنهر دوا، یکی از پسران براق، پس از تاخت و تاز در خراسان به مازندران رسیده بود، و بیم آن می رفت، که وی به مناطق مهمی از ایران دست یابد. وظیفه

دفع این متجاوز به عهده امیرالامراء نوروژ محول شد. نوروژ یکی از پسران والی معروف امیر ارغون^۱ بود، که تا این هنگام در سیستان به سرداری لشکر و امور دیوانی اشتغال داشت، و در اداره امور دیوانی و میدان کارزار قابلیت فراوان از خود بروز داده بود. وی پس از قتل بغای از سال ۶۸۷ ه. ق. در مقابل دولت مرکزی قیام کرد، و از زمستان سال ۶۹۴ ه. ق. با غازان آشتی کرد، و با او همدستان شد^۲. غازان خصوصاً به توصیه او دین اسلام را پذیرفت^۳.

وضع نامطلوب مالی دولت نوروژ را مجبور ساخت، که از ساکنان ثروتمند شهر تبریز قرضه‌ای بگیرد^۴. امیر ارغون والی معروف، که از قبيله اویرات بود، احتمالاً گروهی افراد این قبيله را با خود به غرب آورده بود. این سپاهیان، که می‌دیدند با پیوستن فرزند ارغون، نوروژ به دولت مرکزی، رهبرشان را از دست داده‌اند، به فرماندهی تغای گورگان در حوالی ارز روم شورش کردند. امیر مولای توانست این شورش را درهم شکند^۵. در این هنگام نوروژ تا هرات پیش رفت، چه اهالی ماوراءالنهر - که در آن هنگام ترکمن نیز نامیده می‌شدند - معمولاً چون می‌دیدند، که سپاهی منظم به سوی آنان پیش می‌آید، به وطن خویش می‌گریختند. اما مغولان این بار توانستند آنان را تعقیب کنند، و در نزدیکی هرات به آنان درسی دهند. در نتیجه خراسان از خطر یکبارگی این ایالت را تهدید می‌کرد، برای مدتی مصون ماند^۶.

گروهی از امیران دوری نوروژ را فرصتی مناسب یافتند تا با گسترش اسلام آشکارا مخالفت کنند. این امیران، که به دین بودا و یامسیح اعتقاد داشتند، در دشمنی با اسلام متفق القول بودند، و به این سبب نوروژ را دشمن اصلی خود می‌دانستند. این

۱- وصاف/هامر ۳۱۳؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳. ۲- وصاف/بمبئی ۳۱۶-۳۱۳.
 ۳- درباره پیام وی مربوط باین موضوع رك: وصاف/بمبئی ۳۲۵؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۶؛ خواندمیر ج ۳: ۵۰. ۴- میرخواند ج ۵: ۱۱۵. ۵- رشیدالدین/وین ۲۶۰ ج.
 ۶- وصاف/بمبئی ۳۲۷ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۵؛ خواندمیر ج ۳: ۵۱.

گروه که رهبری آن شاهزاده سوکا، یکی از برادرزادگان اباقا، و طایجو بود، تصمیم به از میان برداشتن نوروز گرفتند. با قطعیت نمی‌توان گفت، که کدام یک از این دو نفر نامزد جانشینی غازان شده بود، چه گزارش رشیدالدین و میرخواند در این باره متفاوت است^۱. شاید رشیدالدین در خبری که نقل کرده است، تحت تأثیر عوامل سیاسی آن زمان قرار گرفته باشد و به این سبب میرخواند صحیح می‌گوید، که توطئه‌کنندگان طایجو را بعدها به گروه خود راه دادند، و هم او بود که نقشه آنرا نزد نوروز فاش کرد. به هر حال امیرالامراء از این توطئه خبر داشت و توانست توطئه‌کنندگان را در همان شبی که توطئه می‌بایستی انجام شود، دستگیر کند^۲. به استثنای طایجو دیگران را به قتل رساندند^۳. فقط سوکا توانست بگریزد، اما تصادف می‌خواست، که عمال دولت بروی نیز دست یابند و او را به سرنوشت همکارانش دچار سازند^۴.

دوران نفوذ نوروز نیز به زودی پایان یافت. رابطه نورین آغا، یکی از نزدیکان ایلخان، با وی به سختی تیره شد. او از این گذشته در هنگام مبارزه با توطئه‌کنندگان چند تن از امیران را با خود دشمن کرده بود. غازان با وجود تفتین این گروه نوروز را بار دیگر به خراسان فرستاد تا به وضع آن ایالت سروسامان بخشد. در این هنگام که ایلخان برای سرکوبی افراسیاب اتابک لرستان به آن سامان لشکر کشی کرده و وی را به جرم شورشهای متعددش به قتل رسانده بود، ایلچی‌ئی را که ظاهراً نوروز به دربار سلطان مصر فرستاده بود، دستگیر کردند. رشیدالدین در مورد صحت این خبر چیزی نمی‌گوید. اما اربلیان^۵، که در تشریح اوضاع داخلی ایران و مغول به احتمال قوی

۱- رشیدالدین/وین ۲۶۰ ج سوکا را بعنوان نامزد سلطنت معرفی می‌کند، درحالی‌که میرخواند

ج ۵: ۱۱۶ از مذاکراتی که با طایجو انجام شده است، سخن می‌گوید. — ۲ Orbelian/

Brosset 263 گزارش می‌دهد، که رهبری این گروه را شاهزاده‌ای بنام ارسلان عهده‌دار بوده

است، اما در منابع دیگر صحبتی از این شاهزاده نیست. — ۳ میرخواند ج ۵: ۱۱۶.

۴- رشیدالدین/وین ۲۶۰ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۵۱. — ۵ Orbelian/Brosset 262

اسناد رسمی در اختیار داشته است، و همچنین ابوالفدا امیر حمات^۱ این خبر را واقعی تلقی می‌کنند. شاید ابوالفدا در این مورد از منابع مصری استفاده کرده باشد. میرخواند که بادی و وسیع قضاوت می‌کرد، و ملاحظات سیاسی دیدگاه وی را محدود نمی‌کردند، شاید با مطالعه اسناد دیوانی تأکید می‌کند، که دشمنان نوروز در این مورد روابط او را با سلطان مملوک پیش از سقوط باید و به خاطر آورده بودند، و اظهارات حاجی بك برادر نوروز، که در مستی بیان داشته بود، نیز بخشی از تقصیرات نوروز را هنگام محاکمه تشکیل می‌داد. بدینگونه گمان می‌رود، که این خبر چیزی جز بهتان دشمنان نوروز نباشد، و در واقع نمی‌توان گفت، که نوروز با وجود قدرتی که داشت، خواسته باشد از راه ارتباط با دشمنان خارجی برای خویش موقعیت بهتری به وجود آورد. بهر حال غازان نوروز را بازخواند، ولی وی اطاعت نکرد. این عدم اطاعت را نمی‌بایست نشان ناراحتی وجدان او دانست، چون بی‌گناهان بسیار در این هنگام به قتل رسیده بودند، و خاطره آن نوروز را به احتیاط دعوت می‌کرد.

سرباز زدن از فرمان ایلخان موجب شد، که سه تن از برادران نوروز، از جمله حاجی بك و دو تن از پسرانش را به قتل رسانند. در این هنگام نوروز، از بیم سپاهیان برادر غازان خربنده (الجایتو آینده) به دربار فخرالدین کورت فرمانروای هرات گریخت. فخرالدین در آغاز او را پذیرفت، ولی پس از جنگی نسبتاً طولانی وی را در اختیار سپاهیان ایلخان گذارد. قتلغ‌شاه فرمانده سپاهیان ایلخان، که در روزگاران گذشته هم‌رزم نوروز بود، خود در تاریخ ۲۲ ذی‌عده ۶۹۶هـ او را گردن زد^۲، و به درخواست وی جهت حضور یافتن در دربار ایلخان وقعی ننهاد.

مرگ نوروز قتل‌های دیگری را به دنبال داشت، از جمله اینکه چندتن از

۱- ابوالفدا ج ۵: ۱۴۲. ۲- رشیدالدین/وین ۲۶۲ ج ۲ تا ۲۶۵؛ و صاف/بمبئی ۳۴۳-۳۴۱؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۴۲؛ ابن فوطی ۴۹۲، ۴۹۳ ص ب؛ K^eart^elis chovreba I 430f. مستوفی ج ۱: ۵۹۱ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۷ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۵۲.

امیران را که نخست طرفدار نوروز بودند، اما بعداً تسلیم شدند، به قتل رسانیدند. در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۶۹۶ شاهزاده طایجورا نیز، که به روایت میرخواند در بیاناتش به غازان توهین کرده بود^۱، کشتند^۲. اما علت اصلی را باید دوستی طایجو با نوروز، که در مورد توطئه مذکور نیز ظاهر شده بود، دانست. و بالاخره در ۱۹ رجب ۶۹۷ صدرالدین زنجانی ناشر اسکناس را که بار دیگر قدر و منزلتی یافته بود، دستگیر کردند و کمی پس از آن به قتل رساندند^۳. حتی بستگی وی به رشیدالدین فضل الله، که ستاره اقبالش در این موقع تابیدن گرفته بود (زمان انتصاب ویرا به منصب وزارت نمی توان دقیقاً تعیین کرد)، نیز نتوانست او را از مرگ برهاند^۴.

اگرچه در این هنگام زد و خوردهای داخلی تاحدی جای خود را به جنگ های خارجی داد، با اینهمه شورش برخی از والیان را نمی توان نادیده گرفت. بدینگونه جنگ های داخلی و خارجی، که اغلب بی آنکه را بطنه ای میان آنها باشد، در کنار یکدیگر بروز می کردند، درهم آمیختند. پس از حمله مصریان در سال ۱۲۹۸ م^۵. به سیس پایتخت ارمنستان صغری، سولامیش والی آسیای صغیر، که با سمت امیرالامراء فرماندهی سپاهیان را نیز به عهده داشت، به همدستی امیر تاش تیمور قیام کرد، و دوسردار دیگر مغول را در آسیای صغیر کشت. برف سنگینی که در آن هنگام باریده بود، مانع آن شد، که این خبر به سرعت به دربار ایلخان برسد. لذا غازان در ۱۲ جمادی الاول ۶۹۱ توانست امیر قتلخ شاه را به آسیای صغیر بفرستد، و وی سولامیش را که از جانب مصریان نیز تقویت می شد^۶، در اق شهر زنجان شکست داد و دستگیر کرد، و به همراهی

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۱۹ . ۲- رك : وصاف/بمبئی ۳۴۵ : خواندمیر ج ۳ : ۵۲
 ۳- رشیدالدین/وین ۲۶۳ ج : ابن فوطی ۴۹۵ : میرخواند ج ۵ : ۱۲۰ : خواندمیر ج ۳ : ۵۳ .
 مستوفی ج ۱ : ۵۹۳ تاریخ وفات او را ۲۲ رجب نقل می کند . ۴- به روایت رشیدالدین
 /وین ۲۶۳ ج . ۵- مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۶۴-۶۱ . ۶- رك : عمری/تشنر
 ۲۴-۲۷ : مقریزی/کاترمر ج ۲ ، ۲ ، ۱۴۱-۱۳۲ : مفضل ج ۲ : ۶۲۸-۶۲۲ : مستوفی
 ج ۱ : ۵۹۴ .

گروهی از طرفداران وی به قتل رسانید^۱. در همین موقع امیران مصری را، که به حضور غازان آمده بودند، ولی از این کار خود پشیمان شده و می خواستند به لشکر مملوک بازگردند، تعقیب کردند و بیشتر آنانرا نیز به قتل رساندند^۲.

داود چهارم شاه گرجستان برخلاف سولامیش، که دست استمداد به سوی جنوب دراز کرده بود، به خان دشت قیچاق در شمال ملتجی شد؛ وی از قصر خود گریخت و در قلعه‌ای سنگر بندی کرد. قتلغ شاه پس از بازگشت از آسیای صغیر بلافاصله به جانب قفقاز حرکت کرد و برادر داود چهارم را به نام ژرژ پنجم موقتاً برای سال‌های ۷۰۰-۶۹۸ ه. ق. در سلطنت آن سامان سپیم کرد^۳ (ذی حجه ۶۹۸).

همزمان با این جریان‌ات خربنده از طرف برادر مأموریت یافت تا نیکوداریان را، که در بین‌النهرین اجتماع کرده و از راه قهستان به سوی هرات پیش‌رفته بودند، گوشمالی دهد. خربنده از فخرالدین کرت خواست، که آنانرا به‌وی تحویل دهد. شاه هرات به‌منظور تأخیر در تحویل یاغیان بهانه آورد، که منتظر فرماندهان این‌عهده است، تا همه‌را یکجا تحویل دهد، ولی برادر غازان که از خصوصیات اخلاقی شاهان هرات به‌خوبی آگاه بود، فریب نخورد و در روز چهارم به برج و باروی شهر حمله برد. فخرالدین توانست جان سالم بدر برد و در یکی از قلاع آن نواحی مستقر گردد. شهر به‌وساطت شیخ الاسلام و با پرداخت مبلغی هنگفت از غارت مصون ماند. چون هدف اصلی این حمله یعنی نابودی نیکوداریان تحقق یافته بود، خربنده توانست با سپاهیان خود بازگردد، و بدین‌گونه فخرالدین فرصت بازگشت یافت. وی به‌استحکام و استواری برج و باروی شهر همت گماشت^۴. وضع دولت مغول در تحت این شرایط در

۱- رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ۲ تا ۲۶۷ ر؛ بروایت الحلبي (عمری/تشنر ۱۷-۱۵) سولامیش پس از نخستین شکست بقلمرو مصریان گریخت، و با سپاهی تازه بازگشت، و چون در این‌هنگام شکست خورد، دستگیر شد. ۲- رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ۳. ۳- Kart'lis chovreba I 430-433 رشیدالدین/وین ۲۶۳ ر؛ Orbelian/Brosset 263 f. ۴- میرخواند ج ۵، ۱۱۹؛ خواندمیر ج ۳: ۵۲.

مشرق یکسان ماند .

دراواخر سال ۶۹۸ هـ. ق. غازان سعدالدین السامی (ساوجی)^۱ را به سمت وزارت و صاحب دیوانی منصوب کرد ، و وزیر جدید در کنار رشیدالدین نفوذ فراوان یافت^۲. اگرچه ایلخان هنگام تشریف به دین اسلام از الملك الناصر سلطان مملوك درخواست کرده بود تا سرزمین مغولان را از حملات خود مصون دارد ، با اینهمه در سال ۶۹۸ هـ. ق. اطلاع یافت، که سلطان مملوك برای حمله به قلمرو ایلخان لشکر آرائی می کند. سپاهیان مصر یکسال بعد از حمله به ارمنستان (۶۹۷ هـ. ق.) به شهرهای رأس العین و ماردین تاختند و این دوشهر را تصرف نمودند . مصریان در تسخیر ماردین حیلای به کار بردند^۳. غازان به محض سرکوبی شورش آسیای صغیر، در ۲۶ صفر ۶۹۹ فرمان حمله بر مصر را داد . تنی چند از شاهان تحت الحمايه ایلخان برای ادای احترام به غازان در دیار بکر اجتماع کردند و سپاهیان زیادی در اختیار وی گذاردند ، که از آنها به خصوص لشکریان گرجستان اهمیت فراوان داشتند . فرمانروای مغول از رود فرات گذشت و حلب را تسخیر کرد ، و در ۲۸ ربیع الاول ۶۹۹ لشکریان مصر را در نزدیکی مجمع المروج شکست داد ، و بی آنکه به سپاهیان مصر در حصص توجه کند ، در پایان همین سال به دمشق رسید ، و این شهر ۵ ربیع الاول ۶۹۹ داوطلبانه دروازه های خود را به روی مغولان گشود .

غازان در دمشق دستور داد تا به نام وی خطبه خوانند و قیچاق حاکم مصری را که به او پیوسته بود، سردار سپاهیان کرد^۴. ایلخان قتلغ شامرا امیر الامراء آن سامان

۱- رشیدالدین/وین ۲۶۶ ر . ۲- و صاف/بمبئی ۳۴۸ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۰ .

۳- رشیدالدین/وین ۲۶۷ ر ؛ ابن فوطی ۵۰۰ ، ۵۰۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۰ . - مفضل ج ۲ : ۶۰۸ گزارش می دهد ، که پیوستن امرای سوریه به غازان در این لشکرکشی اهمیت فراوان داشته است . اما بعید بنظر می رسد ، که این گزارش صحیح باشد . ۴- مقریزی/کاترمر ج ۲ ،

۲ ، ۱۵۶ ص ب ؛ ابن فوطی ۵۰۲ ص ب .

کرد. گروهی از سپاهیان نیز به سوی جنوب پیش رفتند، اما چون قپچاق سر از اطاعت ایلاخان باز زد و دوباره به سوی مصریان متمایل گردید، روشن بود، که حفظ مناطق تسخیر شده محال است. سپاهیان مصر که در ۱۳ صفر ۷۰۰ از قاهره حرکت کردند، توانستند دمشق را به تصرف خود در آورند. غازان در لشکرکشی بعد نتوانست از حدود حلب تجاوز کند و در سال ۷۰۰ ه. ق. با وجود پیشرفت برخی از واحدهای سپاه مغول تا شیزر، غازان ناگزیر تمام متصرفات سوریه را رها کرد (به طوری که مورخین مصری نقل می کنند، آب و هوای نامناسب موجب این عقب نشینی بوده است). در ۱۱ جمادی الاول ۷۰۰ غازان در راه عقب نشینی از رود فرات گذشت، و به باردین که فرمانروای آن نجم الدین بود، وارد شد، و این تنها شهری است، که پس از این تاریخ نیز در دست مغولان باقی ماند.^۱

با توجه به این وضع غازان لازم می دانست، با مصریان - اگرچه به طور موقت - توافق کند. به این سبب هیئتی را به ریاست قاضی کمال الدین بن یونس موصلی به قاهره فرستاد.^۲ این هیئت در چهارشنبه ۱۵ محرم ۷۰۱ به همراهی شمس الدین محمد، عماد الدین علی بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عبدالعلی سکرّی واعظ و امیر حسام الدین ازدمیرالمجیری فرستادگان سلطان مصر به دربار غازان بازگشت.^۳ اگرچه اعزام این هیئت نتوانست موجب انعقاد قراردادی نهائی شود، اما در نتیجه آن مناطق غربی قلمرو ایلاخان کمی آرامش یافت. غازان که از لشکرکشی تا حدی فارغ شده بود، از یک سو مجالس

۱- مفضل ج ۲: ۶۷۱-۶۳۱، ج ۳: ۳۸-۱۷؛ مقریزی/کاترمر ج ۲، ۲: ۱۷۷-۱۴۱؛ ابن فوطی ۵۰۳ ص ب؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۶۸-۱۶۲، ۱۷۲؛ ابن ایاس ج ۱: ۱۴۳-۱۳۹؛ رشیدالدین/وین ۲۶۷ ر تا ۲۷۰ ر؛ وصاف/بمبئی ۳۵۶-۳۵۰، ۳۸۲-۳۷۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۲-۱۲۰؛ خواندمیر ج ۳: ۵۳. ۲- متن مکتوب: مقریزی/کاترمر ج ۲، ۲. ۳- در باره پاسخ مصر رک: مقریزی/کاترمر ۲۹۴-۲۸۹. قلقشندی ج ۸: ۷۱-۶۹. ۴- ۲۹۵-۳۰۴؛ قلقشندی ج ۷: ۲۵۰-۲۴۳؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۷۴ ص ب؛ مفضل ج ۳: ۵۵-۴۰، ۷۷-۶۴.

بزم^۱ و از سوی دیگر مجلس قرائت قرآن ترتیب داد^۲، عیالی تازه اختیار کرد^۳ و به ساختن بناهای بزرگ^۴ و تکمیل قوانین پرداخت.

با اینهمه لشکرکشی کاملاً پایان نیافت. سپاهیان غازان تفتغای خان دشت قپچاق را، که از راه دربند حمله کرده بود، به آسانی شکست دادند، و در این میان حتی برخی از امیران لزگی نیز منکوب شدند^۵. اما در جمادی الثانی ۷۰۲ هجری مرکب از ۳۲۵ نفر به ریاست عیسی گورگان از جانب تفتغای به دربار ایلخان آمد، و از وی خواست، که قفقاز را به خان دشت قپچاق واگذار کند. فرستاده خان خاطر نشان ساخت، که فرمانروایان دشت قپچاق پیش از دوران هلاکونیز برای این سرزمین حکومت می کرده اند^۶. رفتار داود ششم پادشاه گرجستان و وضع بحرانی ایلخان در سوریه و صفحات شرق موجب چنین مطالبه ناروایی شده بود. ایلخان ژرژ پنجم برادر جوان داود را با وی در کار سلطنت شریک کرده بود، با اینهمه داود همچنان با تفتغای رابطه داشت. لذا مغولان و ختننگ سوم برادر بزرگتر داود را مأمور کردند، تا بر کارهای او نظارت کند. قتلغ شاه و ختننگ را به تفلیس برد و برای او در وطنش موقعیتی مناسب ایجاد کرد^۷. داود باز هم حاضر نشد به اردوی غازان برود، چه به حق بیم داشت، که قصد جانش را کرده اند. با اینکار دستاویزی به مغولان داد و آنان به همراهی ترکان و سلجوقیان در گرجستان به تاخت و تاز پرداختند. بکعه سردار گرجی و پسرش سرکیس^۸ به کمک سپاهیان دشت قپچاق توانستند تا اندازه ای حملات مهاجمین را دفع کنند^۹.

غازان، با وجود وضع خطرناک لشکری، آرامش خود را از دست نداد و پس

۱- رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر. و صاف/بمبئی ۳۵۷ ص ب.

۳- رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر. ۴- و صاف/بمبئی ۳۸۲ ص ص ب. ۵- رشیدالدین/

وین ۲۷۰ ج. ۶- رشیدالدین/وین ۲۷۲ ج (در اینجا سخنی از پیامی که با خود آورده اند،

نیست)؛ و صاف/بمبئی ۴۰۰ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۳. ۷- K^cart^elis chovreba

I 433-436 ۸- K^cart^elis chovreba I 436-441 ۹- K^cart^elis chovreba I 441f.

از استهزاء فرستادگان خان دشت قیچاق آنان را طرد کرد. این درخواست در زمان الجایتو تکرار شد. استحکاماتی که به دستور غازان به موقع در آران بنا شده بود، مانع آن گشت، که خان دشت قیچاق با لشکر کشی هایش به قفقاز دست یابد.^۱

در این هنگام ایلخان در بین النهرین - که در مجرم ۷۰۲ نیز یکبار به آنجا سفر کرده بود^۲ - به عبادت پرداخت، و فرستادگان اندرونیك دوم امپراطور روم شرقی (۱۳۲۸-۱۲۸۲ م. متوفی ۱۳۳۲ م) را به حضور پذیرفت. این هیئت احتمالاً بی طرفی امپراطور را که با مصریان^۳ و خان دشت قیچاق^۴ روابط حسنه داشت، به اطلاع غازان رسانیده است.^۵ غازان در بین النهرین مقدمات لشکر کشی به مصر را فراهم می کرد، چه مصریان به سیس پایتخت ارمنستان صغری تاخته بودند. سنباد پادشاه ارمنستان صغری که در سال ۱۲۹۹ م. برادر خود تکفور حاتم دوم را دستگیر و کور کرده و خود به جای وی نشسته بود، از پرداخت خراج، که مدتی متساویاً به مغولان و مصریان داده بودند سرباز می زد. غازان هیئتی را به ریاست قاضی قطب الدین موصلی و قاضی ناصر الدین تبریزی به قاهره فرستاد، و سلطان مملوک را تهدید کرد، که چنانچه تسلیم ایلخان نشود، به سر نوشت محمد خوارزمشاه^۶ دچار خواهد شد. الملك الناصر باتوجه به شکست هائی که مغولان در سوریه خورده بودند، روی خوشی نشان نداد، و گفت کسه فرستادگان مصری پاسخ پیام ایلخان را اعلام خواهند کرد.^۷ هیئت مصری همزمان بسا فرستادگان خان دشت قیچاق در ۱ جمادی الثانی ۷۰۲ به حضور ایلخان رسید، و چون غازان در همان روز خبر مسرت بخش پایان جنگهای خراسان را شنید^۸، فرمان حمله به مصر را

۱- رشید الدین/وین ۲۷۲ ر. ۲- رشید الدین/وین ۲۷۲ ر. ۳- مقریزی/کاتمر ج ۲،

۲، ۱۷۷. - این هیئت درخواست کرد که کلیساهای بسته شده دوباره افتتاح گردد.

۴- Pachymeres II 262-268 ۵- رشید الدین/وین ۲۷۲ ر. ۶- مقریزی/کاتمر

ج ۲، ۱۹۰ ۷- میرخواند ج ۵: ۱۲۲ ض ب. ۸- رشید الدین/وین ۲۷۲ ج؛

میرخواند ج ۵: ۱۲۳. ۹- رشید الدین/وین ۲۷۲ ج، ۲۷۳ ر.

داد. غازان پس از عبور از فرات در الرجه^۱ منتظر سرداران قتلغ شاه و چوپان، که در لشکرکشی‌های دوگانه^۲ پیشین به سوریه، بسیار دلیرانه جنگیده بودند، شد.^۳ قتلغ شاه لشکریان گرجستان را نیز که به سرداری امیر مولای^۴ و شاه وختنگ سوم^۵ در دیار بکر بهوی پیوسته بودند، به همراه آورد. سپاه مغول در ۷۰۲ ه. ق. به فرماندهی قتلغ شاه از راه کربلا به سوریه حمله کرد.^۶

مغولان سرگرم محاصره حمص بودند، که خبر حرکت سپاه مملوک را شنیدند. مغولان تصمیم گرفتند با سپاه مصر روبرو شوند و تا نزدیکی دمشق پیش رفتند. سردار مغول با اطلاع از کثرت تعداد سپاهیان مملوک دو دل بود، که ایستادگی کند، یا عقب نشینی. اما چوپان معتقد بود، که عقب نشینی خطرناک است. به این سبب دو سپاه در روز شنبه ۲ رمضان ۷۰۲ در نزدیکی شهب با هم روبرو شدند و پس از نبردی طولانی سپاه غازان شکستی نابودکننده خورد. قتلغ شاه و چوپان با قسمتی از سپاهیان از مصر که جان سالم بدر بردند، اما مصریان سخت آنانرا تعقیب کردند.^۷ سوریه برای همیشه از دست رفت؛ مصریان سپس را دوباره غارت کردند. تکفور حاتم دوم پادشاه ارمنستان صغری نیز که برادر کنستانتین دوم را متواری کرده و کار سلطنت را بار دیگر به دست گرفته بود، می‌بایست از نو به مصر خراج دهد.^۸

غازان پس از بازگشت سپاه مصر در ۶ صفر ۷۰۳ به منظور رسیدگی به اشتباهات سوق الجیشی جنگ سوریه فرمان داد تا در اوجان مجلس شور مملکتی تشکیل شود.

۱- رشیدالدین/وین ۲۷۲ ج. ۲- میرخواند ج ۵، ۱۲۱. ۳- رشیدالدین/وین

۲۷۱ ج. ۴- Kart'lis chovreba I 441 ۵- میرخواند ج ۵، ۱۲۳.

۶- مقریزی/کاترمر ج ۲، ۲، ۱۹۷-۲۰۴؛ ابوالفدا ج ۵، ۱۹۰-۱۸۰؛ مفضل ج ۳، ۸۵، ۹۲ ص ب؛ ابن ایاس ج ۱، ۱۴۶-۱۴۴؛ رشیدالدین/وین ۲۷۳ ج این خبر را باختصار نقل می‌کند؛ و صاف/بمبئی ۴۱۳-۴۰۹ تعداد کشتگان را ۱۰۰۰۰ و اسراء را ۲۰۰۰۰ گزارش می‌دهد؛ میرخواند ج ۵، ۱۲۴؛ Kart'lis chovreba I 442 ۷- مقریزی/کاترمر ج ۲،

۲، ۲۲۸، ۲۵۴ ص ب، ۲۷۹.

چوپان قتلغ شاه را متهم می کرد ، که به خوبی از وی حمایت نکرده است ، در حالیکه قتلغ شاه این تهمت را ناوارد می دانست ، و مدعی بود ، که چوپان در حمله به مصریان شتاب کرده است . غازان چند تن از امیران را سیاست کرد و مجلس شورایی نتیجه از هم پاشید^۱ . لشکرکشی غازان در جنوب غربی نیز باشکست رو برو شد ، و به این ترتیب یکی از صحنه های معروف تاریخ ایران دوباره تکرار گردید .

به طوریکه وصاف نیز تأکید می کند^۲ ، غازان به خاطر جنگهای غربی به امور شرق قلمرو خود آنطور که باید توجه نکرد ، و به این سبب وقایع گوناگون فرمانروائی مغولان را در آن صفحات متزلزل نمود . کمی پس از قتل نوروز ، قتلغ خواجه ، یکی از پسران دوا شاهزاده ماوراءالنهر ، که از نوروز شکست خورده بود ، موفق گردید ، که ظاهراً با ۵۰۰۰۰ سپاهی در نزدیکی غزنین موضع بگیرد و بر آن نواحی و قسمتهائی از سیستان و بلخ تسلط یابد . شاهزاده ماوراءالنهر از آنجا چندین بار به هندوستان لشکر کشید و غنائم بسیار به دست آورد . وی در سال ۶۹۸ هـ . ق . با ۱۰۰۰۰ سپاهی به فارس حمله برد و واحدهای لشکر مغول را ، که به فرماندهی تیمور بغای در آنجا مستقر بود ، شکست داد ، و در ۳ جمادی الثانی ۶۹۹ شیراز را تصرف کرد^۳ . سپاهیان ماوراءالنهر تا کازرون پیش رفتند و هستی مردم را به تاراج بردند^۴ . در آغاز به علت جنگهای ایلخان با مصریان واحد کوچکی برای سرکوبی شاهزاده ماوراءالنهر فرستاده شد^۵ ، اما پس از پایان پیکارهای مغرب ، خربنده برادر غازان به کمک فارس آسیب دیده شتافت . سپاهیان مغول به سرکردگی قداق و سونج تا شپورگان پیش رفتند و بر قتلغ خواجه چیره شدند ، و او را وادار به عقب نشینی کردند^۶ .

غازان به سال ۷۰۳ هـ . ق . در اردوگاه زمستانی در بین النهرین بیمار شد ، و این

۱- وصاف/بمبئی ۴۱۴ . ۲- وصاف/بمبئی ۴۱۷ . ۳- وصاف/بمبئی ۳۴۸ ص ب .

۴- وصاف/بمبئی ۳۷۱-۳۹۷ . ۵- رشیدالدین/وین ۲۱۷ ج ۵ . ۶- وصاف/بمبئی ۴۱۷ ص ب .

بیماری روز بروز شدت یافت. در این اثنا شاهزاده الافرنك قیام کرد، و می‌خواست سر رشته کار سلطنت را به دست گیرد، ولی عزم راسخ و وفاداری سعدالدین وزیر موجب دستگیری سریع این شاهزاده گردید.^۱ همدستان او را کشتند، اما خود او به خاطر جوانی و نسبش جان سالم به در برد.^۲

غازان بشکرانه این پیروزی و نیز تولد شاهزاده‌ای مجلس بزمی ترتیب داد، اما درگذشت یکی از همسرانش خاطر او را مکدر ساخت. پس از این جشن بیماری آن‌چنان بر غازان غلبه کرد، که وی امیران را نزد خود خواند، و برادرش خربنده را به جانشینی تعیین کرد. او همچنین درخواست نمود، که فرمانهای قانونی او را محترم شمرند. تغییر هوا و سفر به ساوه و ری نیز نتوانست بیماری غازان را درمان بخشد. ایلخان در ۱۱ شوال ۷۰۳ در ۳۰ سالگی در ری درگذشت.^۳

در دوران سلطنت این فرمانروا حکومت مغولان به اوج ترقی خود، چه از نظر سیاست داخلی و چه از نظر سیاست خارجی، رسید، و با مرگ وی ستاره اقبال ایلخانان افول کرد. گذشته از حمله بی‌اهمیتی به الرجه در سال ۱۳۱۲م. دیگر کوششی برای به دست آوردن متصرفاتی در سوریه انجام نگرفت، و بدین گونه سیاست خارجی ایلخانان را کد ماند. از يك سو شاهان محلی ترك در آسیای صغیر پیوسته می‌کوشیدند تا شانه از زیر بار نظارت مغولان خالی کنند، و از سوی دیگر گرجستان و نواحی جنوبی ایران، یعنی فارس و کرمان، نیز رفته رفته استقلال می‌یافتند. تنها در مناطق دیگر ایران بود، که سلطنت مغولان چندین سال دیگر دوام یافت.

۱- رشیدالدین/وین ۲۷۵ ج. ۲- رشیدالدین/وین ۲۷۴ تا ۲۷۵ ج.؛ خواندمیر ج ۳: ۵۳ ص ب. ۳- مفضل ج ۳: ۹۳ ص ب؛ رشیدالدین/وین ۲۷۶ ر و ج؛ کاشانی ۱۱ ر؛ وصاف/بمبئی ۴۵۹-۴۵۶؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۴؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۹۰؛ Pachymeres II 456؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶. - تاریخ ۱۳ شوال مذکور در مقریزی/کاترمر ج ۲، ۲، ۲۳۳ و مفضل ج ۳: ۹۳ غلط است.؛ خواندمیر ج ۳: ۵۴ (۱۵ شوال).

الجایتو

الجایتو در خراسان منتظر خبر مرگ غازان بود، و حتی در دربار ایلچیان گمارده بود، که این خبر را به‌وی برسانند.^۱ وی از مرگ برادر پیش از آنکه این خبر انتشار یابد، مطلع شد و توانست با امیرانش به‌شور بپردازد، و تصمیماتی را که به نظر وی ضرور می‌نمود، اتخاذ کند. الجایتو در آغاز (۲۴ شوال ۷۰۳) فرمان قتل شاهزاده الافرنک را داد.^۲ از آن گذشته قصد سرنگون کردن شاهزاده هورقوداق را، که رقیب خود می‌دانست، کرد. این شاهزاده چون هیچگاه به‌فرمانروای جدید زیانی نرسانده بود، بسیار متعجب گردید، و پس از نبرد با امیران الجایتو گریخت، اما بر او دست یافتند و به‌اتهام خیانت او را کشتند. تمام بستگان وی به‌استثنای یکی از دخترانش به‌همین سرنوشت دچار شدند.^۳

الجایتو (متولد ۸ ذیحجه ۶۸۰) در این هنگام به‌سوی مغرب حرکت کرد، ولی به‌خاطر بارندگی فراوان به‌کندی پیش می‌رفت تا آنکه در ۵ ذیحجه ۷۰۳ به‌اوجان رسید و در ۱۵ ذیحجه بر تخت سلطنت جلوس کرد.^۴ پس از آن طبق معمول مجلس بزم تشکیل یافت، که فرستادگان شاهان محلی در آن شرکت داشتند. فقط از جانب فخرالدین شاه هرات فرستاده‌ای در این جشن حاضر نبود. ایلخان جدید قتلغ‌شاه را امیرالامراء کرد، و سرزمین کرمان که فرمانروای محلی آن قطب‌الدین شاه جهان سیورغامیش در گذشته بود، رسماً جزء قلمرو ایلخان شد.^۵

۱- کاشانی ۷ ص ب، ۱۴ ر؛ حافظ ابرو ۱ ج. ۲- وصاف/بمبئی ۴۶۴-۴۶۲؛

کاشانی ۱۵ ر. ۳- وصاف/بمبئی ۴۶۶-۴۶۴؛ حافظ ابرو ۲ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶.

۴- کاشانی ۱۶ ر و ج؛ حافظ ابرو ۲ ج. ۵- کاشانی ۱۶ ج؛ وصاف/بمبئی ۴۶۷ ص ب؛ میرخواند

ج ۵: ۱۲۶؛ حافظ ابرو ۲ ج؛ Pachymeres II 459؛ تاریخ ۲۳ ذیحجه ۷۰۳ مذکور در

ابوالفدا ج ۵: ۱۹۰ غلط است. ۶- کاشانی ۶ ر، ۲۰ ر. ۷- کاشانی ۳۰ ر و ج؛

دستگاه کشوری را وزیران سعدالدین و رشیدالدین اداره می کردند^۱ و این وضع ۸ سال ادامه داشت .

الجایتو به دربار سلطان مملوک هیئت اعزام داشت ، و سلطان مصر نیز با ارسال هیئت به ریاست حسام الدین مجیری و ابن سکری نسبت به ایلخان ادای احترام کرد^۲ . الجایتو آزادی زندانیان مغول را از فرستادگان مصر خواست^۳ ، و طبق معمول با کلماتی تند و زننده مصریان را تهدید کرد . باید دانست ، که این تهدیدات هیچگونه سازگاری با شکستهای فاحش مغولان در سوریه نداشت . وی از جمله گفت^۴ : « راه رسل و تجار گشاده و ماده استظهار آماده ، چنانکه از طرفین کار بندند . . . اگر چنانچه این نصایح در گوش قبول ایشان جای گیر نباشد ، شمشیر را بقا باد » . اگر چه به سال ۷۰۵ مملوکان فرستاده ای به دربار ایلخان روانه کردند ، اما از حمله به ارمنستان صغری و تاراج پایتخت آن سیس^۵ ، رونگردانند ، و تکفور حاتم را برای سومین بار مجبور به استعفا کردند ، و برادرزاده اش لئون چهارم را جانشین وی نمودند^۶ .

ارمنستان صغری در زمان سلطنت این پادشاه و جانشینان وی از دست مغولان خارج شد . در سال ۷۰۷ هـ . ق . مسلمانان آسیای صغیر به سرکردگی بولارغی به ارمنستان صغری حمله بردند^۷ . لئون چهارم دست استمداد به سوی الملك الناصر سلطان مصر دراز کرد ، و بولارغی از اینکار آن چنان خشمناک شد ، که در بارگاه پادشاه ارمنستان او را به قتل رسانید^۸ . یکی از خدمتگزاران ، که جان سالم به در برده بود ، این پیش آمد را به فرماندهان ارمنی گزارش داد ، و آنان بر سر نیروهای مغول ، که در ارمنستان مستقر

۱- کاشانی ۲۰ ر ؛ وصاف/بمبئی ۴۷۰ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۲-۱۳۰ .

۲- وصاف/بمبئی ۴۷۲ ؛ مفضل ج ۳ : ۱۰۴ ص ب . ۳- وصاف/بمبئی ۴۱۳ .

۴- وصاف/بمبئی ۴۷۲ . ۵- ابوالفدا ج ۵ : ۱۹۶ ؛ مفضل ج ۳ : ۱۱۰ ص ب ؛ عمری/

تشنر ۲۸ . ۶- Tournebize (1905) 401 ۷- کاشانی ۵۳ ر تا ۵۴ ر .

۸- کاشانی ۵۴ ج ص ب .

بودند؛ ریختند. شاید آنان مغولان را، که ظاهراً بر آسیای صغیر نیز فرمانروائی داشتند، مسؤول این پیش آمد می دانستند. نیروهای مهاجم ناگزیر بدقیصریه عقب نشینی کردند. در این هنگام الجایتو متوجه زیانی شد، که رفتار خودسرانه بولارغی به بار آورده بود. این بود، که شاهزاده ارئجن را به آسیای صغیر فرستاد، تا بولارغی را برکنار و دستورات او را لغو کند.^۱ اما اینکار نتوانست تحولاتی را که در ارمنستان صغری آغاز شده بود، متوقف نماید.

در جمادی الاول ۷۰۵ فرستاده‌ای از جانب قآن به دربار الجایتو آمد و خبر آورد، که قآن سلطنت او را تأیید کرده و به اوضاع ماوراءالنهر نظم و ترتیب بخشیده است.^۲ در همین موقع فرستادگان ماوراءالنهر نیز در دربار ایلخان حضور داشتند و^۳ به افتخار آنان بزمی با شکوه برپا شد.^۴ ایجاد نظم در روابط میان فرمانروایان مغول برای الجایتو آن چنان مهم بود، که این خبر را وسیله هیئت‌هائی برای فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه (۱۳۱۴-۱۲۸۵ م) و ادوارد اول پادشاه انگلستان (۱۳۰۷-۱۲۷۲ م) فرستاد. ایلخان در سال ۱۳۰۶ م. مریم خواهر آندرونیک دوم پادشاه قسطنطنیه را به عقد خود درآورد، و به این ترتیب در شمال غربی بار دیگر وضع گذشته استقرار یافت. این بستگی حتی موجب شد، که آندرونیک برای سرکوبی دشمن مشترکشان که همان شاهان ترك آناتولی بودند، واحدهائی از سپاهیان را در اختیار ایلخان بگذارد.^۵ الجایتو هم چنین در سال ۱۳۰۷ م. دستور بنای شهر سلطانیه را داد، که تا پایان سلطنت ایلخانان در ایران پایتخت آنان ماند.^۶

الجایتو برای افزایش افتخارات جنگی خویش و به منظور برقراری خطوط

۱- کاشانی ۵۵ ر و ج ۲- وصاف/بمبئی ۴۵۶-۴۴۹. - دك: Barthold, Vorl. 200

۳- کاشانی ۲۱ ج تا ۲۷ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۷. - ۴- وصاف/بمبئی ۴۷۷-۴۷۴؛

کاشانی ۲۸ ر. - ۵- Pachymeres II 588 - ۶- کاشانی ۳۱ ج تا ۳۲ ج؛ وصاف/

بمبئی ۴۷۷ ص ب؛ حافظ ابرو ۳ ر و ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۷؛ خواندمیر ج ۳: ۶۶.

ارتباطی بهتر با خراسان کاری کرد ، که هیچ يك از پیشینیانش به آن دست نزده بود ؛ وی پس از مشورت با امیران تصمیم به لشکرکشی به گیلان گرفت . ایلخان به رسم دیرین دوازده امیر محلی آن سامان را دعوت کرد ، تا به دربار وی بیایند ، که تنها دیباج یکی از آنان دعوت ایلخان را اجابت کرد ، اما او نیز به زودی از آمدنش پشیمان شد ، و پنهانی گریخت . در این هنگام سپاه ایلخان به حرکت درآمد . امیرانی ، که برای خبریابی فرستاده شده بودند ، گزارش دادند ، که آن سرزمین را می توان به آسانی تسخیر کرد ، و معتقد بودند ، که گیلان از نظر وضع خاص جغرافیائی و خطوط ارتباطی دارای ارزش و اهمیت فراوان است .

سپاهیان ایلخان از چهارسو به سرداری چوپان ، قتلغ شاه ، توغان و مؤمن و تحت رهبری شخص الجایتو به گیلان حمله کردند . نیروهای گرجستان نیز به سرکردگی بکعه و واحدهای سرزمین آس شرکت داشتند^۱ . در سپاه الجایتو ، که در لاهیجان گرد آمد ، وختنگ سوم شاه گرجستان نیز حضور داشت .

چوپان و قتلغ شاه بر چند تن از امرای گیلان چیره شدند ، اما چون قتلغ شاه علی رغم توصیه ایلخان و به اصرار پسرش از خلخال گذشت ، در نواحی رشت از جنگجویان محلی شکست خورد ، و به قتل رسید . ایلخان کمی دیرتر در ذی قعدة ۷۰۶ حمله کرد ؛ در این جا نیز برخی از امیران محلی شکست خوردند ، اما چون سپاهیان مغول دست از تجاوزکاری برنداشتند ، آنان گردهم آمدند ، و در برابر مهاجمین ایستادگی کردند ، تا آنکه در جنگی سخت سپاهیان مغول را شکست دادند . اما لشکری که الجایتو به خونخواهی قتلغ شاه گسیل داشته بود ، توانست فومن ، رشت و تولیم را تسخیر کند . اگرچه سپاهیان مغول نتوانستند هیچ يك از متصرفات خود را نگهدارند ، ولی ایلخان

۱- حافظ ابرو ۳ ج ص ب ؛ K'art'lis chovreba I 442, 443 ؛ میرخواند ج ۱۳۱:۵ .

گیلان را تصرف شده می‌دانست^۱؛ ولی باید گفت، که عملاً در وضع این سامان هیچ گونه تغییری رخ نداد.

الجایتو در عین حال دانشمند بهادر را به خراسان فرستاد، تا فخرالدین شاه هرات را، که در هنگام اقامت ایلخان در خراسان دست از حمله‌گری برنداشته بود، و نیز در هنگام تاج‌گذاری ایلخان از اعزام رسولان خودداری کرده بود، سیاست‌کند، و در عین حال در حفظ آرامش آن نواحی بکوشد^۲. چون دانشمند به نیشابور رسید، فخرالدین از این لشکرکشی خبر یافت، و توانست خود را برای مقاومت تا حدی آماده کند. شاه هرات نخست در اخراج نیکو داریان از شهر مردد بود، اما بعد موافقت کرد، که دانشمند و گروهی از سپاهیان به شهر وارد شوند. اما چون جمال‌الدین سام یکی از بزرگان هرات از تعظیم و تکریم الجایتو خودداری کرد، کار بر دانشمند دشوار شد. وی به زحمت توانست از ایلخان کسب اجازه کند، که فخرالدین همچنان فرمانروای شهر بماند. همراهان دانشمند در مهمانی‌ئی که از طرف سام به خاطر آنان برپا شد، افراد مسلح یافتند، و در زد و خوردی که روی داد، امیر یلدوز، فرمانده نیروهای مغول را کشت. همسر سردار مغول را به استهزاء گرفتند، و سپاهیان را که وی به همراه داشت، قتل عام نمودند و آنان را که در جلو شهر مستقر شده بودند، مجبور به عقب‌نشینی کردند، در نتیجه برای فخرالدین، که با این قتل عام موافق بود، مجالی حاصل شد^۳.

الجایتو، بوجای پسر سردار مقتول را برای انتقام‌جوئی به مشرق فرستاد، و وی با برادرش توغان همدست شد. این دو فخرالدین را مجبور کردند، تا نزد آنان رود.

۱- کلاسانی ۳۸ ر، ۴۲ ر تا ۴۹ ر، ۴۹ ج؛ حافظ ابرو ۳ ج تا ۶ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۳۱ ص ب؛ خواند میر ج ۳: ۶۷. - مفضل ج ۳: ۱۳۷-۱۳۴ و K^eart^elis chovreba I 443-445
این لشکرکشی ایلخان را بحق شکست خورده تلقی می‌کنند. ۲- کلاسانی ۳۳ ر و ج.
۳- حافظ ابرو ۷ ر تا ۹ ر، ۹ ج تا ۱۳ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۳۵-۱۳۲.

فخرالدین مدعی شد، که در قتل دانشمند بهادر بی گناه است، و اضافه کرد، که ساکنان هرات و از جمله جمال الدین سام از او حرف شنوی ندارند. در نتیجه بوجای در ۱ شعبان ۷۰۶ به محاصره شهر پرداخت. سام کسه ۱۷۰۰ سپاهی و از جمله عده‌ای جنگجوی بلوچ در اختیار داشت، حملات خونین متعدد به سپاهیان مغول کرد. فخرالدین در این میان درگذشت. یام احمد که در اصل تیراندازی ساده بود و با کوشش فراوان در زمره مشاوران فخرالدین در آمده بود، تصمیم گرفت سام را بکشد و شهر را بدین وسیله نجات دهد. اما این توطئه افشاء شد و یام و همدستانش به قتل رسیدند.^۱ در این میان یکی از سپاههای کمکی مغول به سرکردگی دولای به بوجای پیوست، و چون بوجای نمی‌خواست اقتضای تسخیر شهر را با سردار تازه وارد تقسیم کند، با سام قاتل پدرش قراردادی بست، به این معنی که چنانچه شهر را به وی واگذارند، از گناه سردار هراتی بگذرد. سام تحت فشار ساکنان هرات در ۲۲ ذیحجه ۷۰۶ شهر را تسلیم مغولان کرد. بوجای دستور داد تا برج و باروی شهر را ویران کنند. نزدیک بود که سام در روزهای بعد در حال مستی دست به خون بوجای بیالاید، اما دوستان وی موفق شدند، که او را به خاطر هرات از اینکار باز دارند. در حالیکه بسیاری از همکاران سام به قتل رسیده بودند، خود وی را به بین‌النهرین تبعید کردند، اما زندگیش دیری نپایید و در غل و زنجیر گران او را به هرات بازگرداندند و سر زدند.^۲ مغولان توانستند در لشکرکشی‌هایی چند دوباره بر خراسان کاملاً مسلط شوند^۳، و در این هنگام نه تنها در صفحات شرقی قلمرو ایلخان، بلکه در سراسر آن یکدوره آرامش آغاز گردید.

الجایتو در سال ۱۳۰۸ م. فرستادگانی به دربار قآن روانه کرد، که چهار سال در چین ماندند^۴ و در این مدت مقدمات اعزام هیئتی را از جانب قآن به دربار ایلخان

۱- حافظ ابرو و میرخواند جریان امر را بتفصیل گزارش می‌دهند. ۲- حافظ ابرو ۱۳ ر تا ۱۴ ر؛ مفضل ج ۳: ۲۱۲ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۳۸-۱۳۵. ۳- حافظ ابرو ۱۴ ر؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۸. ۴- وصاف/بمبئی ۵۰۶ ص ب.

فراهم کردند.^۱ این هیئت در راه بازگشت در ترکستان دستگیر شد. ایلخان از این گذشته سیاست مالیاتی غازان را دنبال کرد و جز آن سرگرم مسائل مذهبی بود، تا آنکه در سال ۱۳۱۰ م. مذهب تشیع را پذیرفت.

کمی پس از آن میان وزیران سعدالدین ساوجی و رشیدالدین بر سر انتصاب تاجالدین علیشاه به منصب وزارت و نیابت در شوال ۷۱۰ اختلاف در گرفت^۲، و موجب شد که رشیدالدین مدتی در دیوان حضور نیابد. الجایتو موجب این غیبت را استفسار کرد، و پس از آگاهی از آن در روز سه‌شنبه ۱۰ شوال ۷۱۱ از سعدالدین بازخواست کرد، و به‌خاطر اختلاس‌هایی، که به‌وی نسبت می‌دادند^۳، دستور قتل او را داد. از آن پس رشیدالدین ناگزیر شاداداره امور دیوانی را میان خود و تاجالدین علیشاه، که نخست دوست وی بود و بعداً میان آنان تفرقه افتاد، تقسیم کند^۴.

سرحد میان قلمرو ایلخان و مصر پس از شکست بولارغی آرام بود، و فرمانروایان دشت قپچاق^۵، بیزانس^۶، ارمنستان صغری^۷ و گرجستان^۸ از این آرامش استفاده کردند، و هیئت‌هایی به‌دربار سلطان مملوک فرستادند تا از این راه امنیت کشورهای خود را تحکیم نمایند. مغولان در این هنگام بر ارمنستان صغری هیچ‌گونه تسلطی نداشتند، اما گرجستان هنوز در دست آنان بود. چون وختنگ سوم (در سالهای ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸ م) و داود ششم (۱۳۱۰ م) در گذشتند^۹، الجایتو ژرژ ششم پسر داود ششم را به‌شاهی گرجستان گمارد^{۱۰}.

ایلخان ناگزیر بود در این هنگام به‌قفقاز متوجه شود، چه‌خان‌های دشت قپچاق

۱- کاشانی ۱۳۶ ر. ۲- کاشانی ۸۲ ج. ۳- کاشانی ۸۶-۸۳. ۴- کاشانی ۸۲ ر تا ۸۸ ج؛ وصاف/بمبئی ۵۴۲-۵۳۷؛ حافظ ابرو ۱۴ ج ص ب؛ مفضل ج ۳، ۲۱۴ ص ب. ۵- مفضل ج ۳، ۲۱۰ ص ب، ۲۳۴. ۶- مفضل ج ۳، ۱۹۵؛ ۷- امپراطور روم شرقی انتظار داشت، که وضع عیسویان که در قلمروی مسلمانان در زمره اهل‌الذمه بودند؛ بهبودیابد و کلیساها دوباره باز شود. ۷- مفضل ج ۳، ۹۸-۹۶. ۸- مفضل ج ۳، ۱۹۵.

۹- K^cart^elis chovreba I 445 ۱۰- K^cart^elis chovreba I 446

هنوز هم مدعی مالکیت آن سرزمین بودند. اگر چه تفتغا در آغاز سلطنت الجایتو هیئتی را به حضور ایلخان فرستاده و درخواست صلح کرده بود^۱، اما به خاطر نقل و انتقال سپاهیان خان دشت قپچاق ایلخان ناگزیر چوپان را از راه گرجستان به دربند فرستاد^۲. تدابیر این سردار در آن منطقه موجب شد، که تفتغا دوباره در ۲۹ ذیحجه ۷۰۹ هیئتی را جهت حفظ صلح به دربار ایلخان در سلطانیه فرستد^۳، اما به محض اینکه از بک به جانشینی عمویش بر تخت سلطنت سرای نشست، ادعای دیرینه را مبنی بر تملک قفقاز وسیله هیئتی به گوش الجایتو رسانید^۴. در سلطانیه طبعاً پاسخ منفی بود، اما چون از بک نمی توانست با زور به هدف خود تحقق بخشد، و الجایتو نیز قصد سازگاری نداشت به این جهت خان دشت قپچاق لازم دید، که اثر بدی را که ادعایش به جای گذاشته بود، از خاطر ایلخان بزدايد. به این سبب هیئتی را به منظور عذرخواهی به دربار ایلخان فرستاد. این هیئت در ۲۵ محرم ۷۱۴ به پایتخت الجایتو وارد شد و کوشید، که دوباره تا حدی توافق ایجاد گردد^۵، اما رابطه این دو کشور به صورت عادی در نیامد، و از آن پس دیگر خان دشت قپچاق با فرستادن سفیران ادعای خود را در مورد مالکیت قفقاز تکرار نکرد.

در سال ۱۳۱۲ م. بود که الجایتو به قلمرو مملوکان حمله کرد. امیرانی چند از جمله شمس الدین قراسنقر^۶ والی دمشق از قلمرو مصریان نزد وی آمده بودند. این امیران ایلخان را تشویق کردند، که از راه موصل به قلعه الرّحبه حمله کند^۷. مغولان

۱- رهبر آنان نوخدای بود، کاشانی ۲۹ ر. ۲- کاشانی ۵۶ ر تا ۵۷ ر.

۳- کاشانی ۵۹ ج. ۴- کاشانی ۹۷ ر و ج: ورود به دربند در ۱۰ جمادی الثانی ۷۱۲،

شرفیابی بحضور الجایتو در ۱۰ ذیحجه ۷۱۲. ۵- کاشانی ۱۰۹ ج. ۶- کاشانی

۱۰۲ ر و ۱۱۰ ر او را آق سنقر نیز می نامد. در ۱۷ ربیع الاول ۷۱۴ با کاردی بجان وی سوء قصد

شد، اما او شفا یافت، کاشانی ۱۱۰ ر. کمی پیش از مرگ الجایتو گروه دیگری نیز برهبری

علی بن محنا بدر بار ایلخان پناهنده شدند؛ کاشانی ۱۳۰ ر. ۷- کاشانی ۹۱ ر، ۹۴ ر و

ج: حافظ ابرو ۱۴ ج: مفضل ج ۳، ۲۱۰ ص ب: میرخواند ج ۵، ۱۳۸: ابن ایاس ج ۱، ۱۴۹.

این قلعه را پس از محاصره در روز یکشنبه ۱۳ شوال ۷۱۲ تسخیر کردند.^۱ بهطوری که المفضل مورخ مصری گزارش می‌دهد، الجایتو پس از عقد قراردادی به‌عزت کمبود آذوقه و بروز يك بیماری مسری ناگزیر آن قلعه را ترك کرد.^۲ حمله متقابل مصریان دیرتر صورت گرفت.^۳

پس از این لشکرکشی در آسیای صغیر نیز نا آرامی شروع شد. چون نیروی سلاطین سلجوقی آسیای صغیر^۴ رفته رفته روبه کاهش بود و دولتهای محلی ترك می‌رفتند، که استقلال خود را به دست آورند، در سال ۷۱۴ ه. ق. قرامان‌ها و ترکمن‌ها شورش کردند و برای مدتی کوتاه برقونیه و ملطیه تسلط یافتند، ولی امیر چوپان علی رغم مصریان، که شورشیان را تقویت می‌کردند^۵، به کمک سپاهیان گرجی توانست به این شورش پایان دهد.^۶ دولتهای محلی نیز برای مغولان ایجاد اشکال فراوان می‌کردند، چه نیروهای مهاجم مغول هیچ گاه نتوانسته بودند در مناطق کوهستانی موضع‌های استواری برای خود بنا کنند.^۷ می‌گویند غازان یکبار قرامان‌ها را سرسخت‌ترین دشمنان خود خوانده بود.

تصور نمی‌رود، که آنچه گذشت تنها علل قطع حمله ایلخان به قلمرو مملوکان بوده باشد. کپک و یساور فرمانروایان ماوراءالنهر بامصریان ارتباط برقرار کرده بودند، و در آخر رمضان ۷۱۳ از رود جیحون گذشتند^۸، بوجای که با سپاهیان در خراسان

۱- کاشانی ۹۵ ج ۲، و صاف/بمبئی ۶۱۰؛ حافظ ابرو ۱۵ ج ۱؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۷ ص ب؛ ابوالفدا ج ۵: ۲۶۶ ص ب؛ مفضل ج ۳: ۲۲۷-۲۲۲؛ خواندمیر ج ۳: ۶۷. طبق گزارش و صاف عقب‌نشینی در آخر رمضان ۷۱۳ صورت گرفت، اما این گزارش با منابع دیگر ایرانی و مصری مغایر است. ۳- کاشانی ۹۸ ر. ۴- ابوالفدا ۹۸ ج ۵. ۵- کاشانی ۱۱۲ ج ۱ تا ۱۱۳ ج ۱. در آن زمان ارمنستان صغری نیز مورد هجوم مصریان قرار گرفته بود. الجایتو چوپان را بآن سامان فرستاد، وی آخر رجب ۷۱۵ بازگشت. ۶- این خبر در ۱۸ ربیع‌الاول ۷۱۴ بدربار رسید؛ کاشانی ۱۱۰ ر، ۱۱۱ ر تا ۱۱۲؛ ابوالفدا ج ۵: ۲۸۸، ۴۴۷؛ Kcartlis chovreba I 218، El, III. ۷- عمری/تشنر ۳۰. ۸- کاشانی ۱۳۹ ر؛ مفضل ج ۳: ۱۲۵ ص ب. زد و خوردهای پیش از آن در کاشانی ۹۸ ر و بطور تفصیل در کاشانی ۱۳۰ ج ۱ تا ۱۳۶ ج ذکر می‌گردد.

مستقر بود ، با کمک سپاه بدخشان ، که در این هنگام به آن ایالات آمده بود ، پس از مدتی جستجو با یکی از لشکرهای ماوراءالنهر روبرو شد . اما چون سپاه اصلی ماوراءالنهر در آن نزدیکی بود ، و از سوی دیگر در فارس نیز شورشهایی روی داده بود^۱ ، سردار مغول از جنگ صرف نظر کرد . سپاهیان بوجای و یساول سردار دیگر مغولی در کنار رود مرغاب در برابر سپاهیان کپک صف آرائی کردند . بوجای با پاسداران وفادارش کشته شد . یساول ظاهراً توانست با هفت نفر دیگر جان سالم از معرکه به در برد ، اما سپاهیان ماوراءالنهر نتوانستند از این پیروزی آنطور که باید استفاده کنند . کپک دستگیر شدگان را آزاد کرد و حتی به آنان خرج راه داد^۲ .

الجایتو و سپاهیان با عجله به سوی مشرق رهسپار شدند و تا طوس پیش رفتند^۳ . یساول نیز به این شهر آمده ، و حاکم آنجا را به خاطر مشکلاتی که ایجاد می کرد ، به قتل رسانده بود . از این شهر بود که سپاهیان الجایتو حمله به کپک را آغاز کردند ، و او را از خراسان راندند و مجبور به بازگشت به بخارا نمودند^۴ . الجایتو در این هنگام در اوضاع خراسان تجدید نظر کرد^۵ .

ایلخان برای تحکیم وجهه دولت ، همانطور که در گذشته متداول بود ، پسر خود ابوسعید را با آنکه هنوز خیلی جوان بود ، به حکومت خراسان گمارد . امیر سونچرا نیز با منصب اتابکی همراه وی فرستاد^۶ . در سال ۷۱۵ هـ . ق . اغول که از قبيله

۱- کاشانی ۱۰۲ ر ص ص ب . ۲- حافظ ابرو ۱۶ ر تا ۱۷ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۹

ص ب ؛ خواند میر ج ۳ : ۶۸ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۹۹ . ۳- کاشانی ۱۰۸ ج ؛ حرکت از

سلطانیه در ۲ ذی قعدة ۷۱۳ . ۴- وصاف/بمبئی ۶۱۲-۶۱۰؛ فضل ج ۳ : ۲۲۸ ص ب .

حمله به بخارا در رجب ۷۱۶ . ۵- وصاف/بمبئی ۶۱۲ . ۶- کاشانی ۱۰۸ ج تا ۱۰۹ ج

مختصراً اخباری را که بگوش الجایتو رسیده است ، بازگو می کند . ۷- جزئیات گزارش

وصاف/بمبئی ۶۱۴ با حافظ ابرو ۱۸ ر و ج مغایرت دارد ؛ طبق گزارش وصاف امیر سونچ پس

از ابوسعید و طبق گزارش حافظ ابرو بمعیت وی اعزام گردیده است . بروایت کاشانی ۱۱۷ ر

سپاه بزرگی نیز همراه آنان اعزام شده است . رک میرخواند ج ۵ : ۱۴۰ ص ب .

قید و بود، در خوارزم و مازندران خسارات فراوان وارد آورد، و چون ایلخان تصور می کرد، که خان دشت قپچاق اغول را تحریک کرده است، به این جهت میان او و فرمانروای دشت قپچاق اختلاف در گرفت.^۱

پیش آمدی موافق برقراری آرامش و امنیت را در صفحات شرقی آسان کرد. پس از حمله کپک و یساور که با شکست روبرو شده بود، میان آن دو اختلاف بروز کرد، چه کپک یساور را متهم می ساخت، که پنهانی با الجایتو مربوط بوده است.^۲ یساور که جان خود را در خطر می دید، از رود جیحون گذشت و در نواحی شپورغان مستقر شد، و از آنجا با فرمانروای ایسران تماس گرفت. (ذیعقده ۷۱۴) امیر ماوراءالنهر امر را بر الجایتو مشتبه کرد. ایلخان گمان برد که ازبک و الملك الناصر در توطئه بر علیه کپک متحد هستند^۳ و به این جهت یساور را با آغوش باز پذیرفت، و از او در برابر سپاهیان کپک حمایت کرد، و منطقه بادغیس را برای اردوگاه قشلاق در اختیار او گذارد.^۴

در اداره امور دیوانی اختلاف رشیدالدین و تاج الدین علی شاه، که از سوی دیگر با امیر توقماق نیز ستیزه جوئی می کرد، به پایهای رسید^۵، که جدا کردن وظائف آنان از یکدیگر ضروری می نمود، اما الجایتو نتوانست به تفکیک وظائف آنان از یکدیگر و یا عزل یکی از این دو تصمیم بگیرد، چه می پنداشت که مشورت با آنان برایش بسیار ارزنده است.^۶

حل این اختلاف اجتناب ناپذیر بود، اما الجایتو برای اینکار مجالی نیافت. سپاهیان او نیز که به آسیای صغیر روانه شده بودند تا حمله مصریان را دفع کنند،

۱- کاشانی ۱۱۴ ر تا ۱۱۶ ر. ۲- رک: کاشانی ۱۲۶ ج، ۱۳۶ ج تا ۱۴۲ ج و

Barthold, Vorl. 201 f. ۳- کاشانی ۱۳۹ ر. ۴- وصاف/بمبئی ۶۱۵-۶۱۳؛

حافظ ابرو ۱۸ ج تا ۱۹ ج؛ کاشانی ۱۴۲ ج تا ۱۴۴ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۱ ص ب.

۵- کاشانی ۱۱۶ ج. ۶- حافظ ابرو ۱۹ ج ص ب؛ مستوفی ج ۱: ۵۹۷ ص ب.

نتوانستند از چپاول شهر ملطیه جلوگیری نمایند^۱؛ بدینگونه شکست‌های گوناگون سلامتی ایلخان را به خطر انداخت تا این که وی درحین شکار بیمار شد، و دستور داد تا پسرش ابوسعید را از خراسان فراخوانند. اما ابوسعید توفیق نیافت که به حضور پدر برسد. الجایتو در چهارشنبه ۲۷ رمضان ۷۱۶^۲ به روایت مورخان مصری با زهر کشته شد^۳.

ابوسعید

ابوسعید فرزند ۱۲ ساله الجایتو درمازندران بود، که ازمرگ پدر خبریافت. سونج سرپرست ابوسعید با عجله نزد وی رفت، و آنان از وی به‌سوی سلطانیه حرکت کردند. سونج و ابوسعید ضمناً کسانی را نزد قتلغ شاه خاتون همسر الجایتو و امیر چوپان برای کسب خبر فرستاده بودند. چوپان به‌حضور ابوسعید شتافت، و به‌زودی علی‌رغم میل سونج که می‌پنداشت دوران سروریش فرا رسیده است، توانست نزد ابوسعید نفوذ فراوان یابد. ابوسعید در روزهای اول صفر ۷۱۷ بر تخت پدرانش جلوس کرد^۴. چوپان امیرالامراء شد، و در سالهای بعد درحقیقت او بود، که امور دولت را اداره می‌کرد^۵.

سپاهیان آشوب طلب ماوراءالنهر تغییر ایلخان را فرصت‌تازه‌ای دانستند و به‌ایران حمله کردند. یساول سردار مغول، که در مشرق اموال فراوان جمع کرده بود، خشمگین-

-
- ۱- مفضل ج ۳: ۲۴۶-۲۴۲. ۲- بروایت کاشانی ۱۴۵ ج و ابوالفدا ج ۵: ۳۱۲. - بروایت وصاف/بمبئی ۶۱۸-۶۱۵ ر حافظ ابرو ۲۰ ج ص ب شب آخر ماه رمضان.
 - ۳- همچنین رك: مستوفی ج ۱: ۵۹۹؛ K^{art}lis chovreba I 447؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۲.
 - ۴- وصاف/بمبئی ۶۲۰-۶۱۸؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۱۲ ص ب؛ حافظ ابرو ۲۱ ر تا ۲۲ ر، میرخواند ج ۵: ۱۴۲ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۹۸. - Ohsson IV 599 - 717؛ Hammer II 252 - 312؛ Howorth III 585 - 633؛ اقبال ج ۱: ۳۴۹-۳۲۵. تاریخ تولد ابوسعید: ۸ ذی‌عقد ۷۰۴. ۵- (ابن خلکان) Tiesenhausen I 372؛ ابن بطوطه ج ۲: ۳۳.

شد، که چرا ابویزید پسر بوجای توانسته است به وساطت سونج، فرمانده نیروهای مغول در خراسان شود. یساول مشاورین خود را فراخواند، و جملگی مدعی شدند، که ابویزید جوان و بی تجربه است، و توغان عم وی را برای حکومت و فرماندهی سپاه پیشنهاد کردند. یساول در ضمن یساور فرمانروای ماوراءالنهر را که در زمان الجایتو به ایران آمده بود، به طعام دعوت کرد تا او را نابود سازد، اما یکی از نزدیکان یساور او را از توطئه‌ای که بر ضدش چیده بودند، آگاه کرد. فرمانروای ماوراءالنهر نیز قصد جان یساول را کرد، اما سردار مغول توانست جان به در برد و به هرات بگریزد، و در آنجا مورد حمایت غیاث الدین کرت قرار گیرد. هنگامی که وی به سوی نیشابور می‌تاخت، گروهی از سپاهیان به سرداری مبارک شاه بوجای در ۱۰ ذیحجه ۷۱۶ به وی رسیدند و در کنار قراسو، که دو روز با هرات فاصله دارد، او را به ضرب تیری از پای درآوردند. در دربار ایلخان چگونگی پیش‌آمد را کاملاً توضیح دادند و روشن کردند، که یساور برای حفظ جانش یساول را کشته است.^۱

با وجود قرارداد عدم تعرض که میان الجایتو و یساور برقرار شده بود، با اینهمه بزودی میان ابوسعید و فرمانروای ماوراءالنهر جنگ در گرفت.^۲ یساور با سپاهیان ماوراءالنهر به یکی از امرای غوری که سرگردگی نیکوداریان را به عهده داشت، حمله نمود، اما این‌طور وانمود کرد، که این حمله به خاطر حفظ منافع ایلخان صورت گرفته است. فرمانروای ماوراءالنهر به زودی چندین قلعه را در سیستان محاصره کرد، و مدتی نزد پسرش جوکی ماند.^۳ پس از آن بهمازندان تاخت. چون رفتار امیرازن قتلغ سردار مغول، که مأمور حفظ آرامش در خراسان بود، ایجاد شک نمود، و پنداشتند که با یساور پنهانی توافق دارد، وی را فراخواندند.^۴ پس از آن سردار

۱- وصاف/بمبئی ۶۲۱ ص ب؛ حافظ ابرو ۲۲ ج تا ۲۴ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۳.

۲- قرارداد تنها در حافظ ابرو ۲۵ تا ۲۶ ج آمده است. ۳- میرخواند ج ۵: ۱۴۵ ص ب.

۴- مستوفی ج ۱: ۶۰۱ ص ب؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۱۴؛ حافظ ابرو ۲۸ ر تا ۲۹ ر، ۳۰ ر.

حسین پسر امیراق بغا با سپاهیان تازه جهت سرکوبی فرمانروای ماوراءالنهر به شرق رفت. این سپاهیان که تعداد آنرا ۲۰۰۰۰ نفر نقل کرده‌اند، در این موقع از جنگی که با ازبک، خان دشت قپچاق در کنار رود جیحون و دربند در بهار ۱۳۱۹م. روی داده بود، بازگشته بودند. با کاهش نیروهای مغول در جبهه قفقاز موقعیت مغولان تضعیف شد، و چوپان، که پیش از این تاریخ سرکردگی نیروهای مغول را در گرجستان به عهده داشت^۱، و همراه حسین قصد سرکوبی یساور را کرده بود، دوباره به مشرق بازگشت و فرماندهی نیروهای مغول را به عهده گرفت و توانست ازبک را شکست دهد^۲.

در این هنگام در صفحات شرقی ناصرالدین امیر سیستان و غیاث‌الدین کرت شاه هرات در برابر یساور ایستادگی کردند، و حتی لشکرکشی بکتوب نیز نتوانست یساور را از ستیزه‌جوئی باز دارد. ساکنان مازندران نیز در برابر ایستادگی کردند^۳، به‌طوریکه وی کاملاً تنها ماند، و خود را ناگزیر به ترك مازندران دید^۴. چون سپاه یساور با عجله به شرق می‌رفت، نتوانست خزانه وی را به نیشابور برساند. یساور خود به مشهد گریخت، و در آنجا با رفتار ناشایست خود و وضع مالیات‌های سنگین خشم مردم را برانگیخت. غیاث‌الدین کرت، که با چوپان ارتباط داشت، دستور یافت که دلیرانه در برابر ماوراءالنهر مقاومت کند، تا از مغرب برایش کمک برسد.

یساور چون شنید، که شاه هرات برای تقویت سپاهیان ابوسعید لشکری به بادغیس فرستاده است، سپاهیان ماوراءالنهر را به سرکردگی مبارک‌شاه بوجای مأمور محاصره هرات کرد. از آنجائیکه مذاکرات بکتوب و یساور بی نتیجه ماند، یساور خود در ۲۲ ربیع‌الاول ۷۱۹ فرماندهی نیروهای محاصره‌کننده را به عهده گرفت، و یک ماه نیز به محاصره ادامه داد^۵، تا آنکه شنید سپاهیان مغول به هرات نزدیک می‌شوند، و ناگزیر

۱- حافظ ابرو ۲۷ ر. ۲- وصاف/بمبئی ۶۳۸-۶۳۵، حافظ ابرو ۲۷ ج؛ میرخواند ج ۵، ۱۴۴، خواند میر ج ۳: ۷۱. ۳- حافظ ابرو ۳۲ ر. ۴- حافظ ابرو ۳۰ ر تا ۳۹ ر؛ باختصار؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۷-۱۴۵. ۵- حافظ ابرو ۳۵ ج ص ب.

دست از محاصره برداشت و به گرمسیر رفت. غیاث‌الدین و امیر حسین او را بیهوده مدتی تعقیب کردند، اما بعد به هرات بازگشتند.^۱

کپک رقیب یساور در ماوراءالنهر لشکری مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر^۲ به فرماندهی چهار تن از سرداران خود به سرحد ایران گسیل داشت، تا مانع بازگشت یساور به ماوراءالنهر شوند. این سپاهیان با حسین همدست شدند، و به تعقیب دشمن پرداختند تا باوی روبرو گشتند. سپاهیان یساور شکست خوردند، و خود او نیز دستگیر و کشته شد.^۳ لشکریان ماوراءالنهر با غنائم فراوان به وطن خویش بازگشتند.

در این میان اختلاف بین رشیدالدین و تاج‌الدین علیشاه بر سر ادارهٔ اموریوانی شدت یافته بود. علیشاه و طرفداران وی می‌خواستند رقیب را نابود کنند، اما چوپان و سونج از رشیدالدین پشتیبانی می‌کردند، و بدین سبب دوستان علیشاه هر روز در جستجوی تهمت‌های تازه بودند، تا اینکه رشیدالدین را متهم کردند، که موجب مرگ الجایتو شده است. سرانجام رشیدالدین را بمحکمه کشیدند، و او را در ۱ جمادی‌الاول ۷۱۹ به مرگ محکوم کردند؛^۴ به این ترتیب یکی از برجسته‌ترین سیاستمداران ایران در زمان مغولان و یکی از بزرگترین مورخان این کشور جان سپرد.

علیشاه به هدف خود رسید و وزیر یگانه شد، اما هنوز چوپان که امیرالامراء بود، در کنار وی خودنمایی می‌کرد. به این جهت توطئه‌چینی بر علیه این سردار آغاز شد. یکی از موجبات این توطئه‌چینی آن بود، که چوپان در جنگ با ازبک، خان دشت قپچاق، چند تن از امیران از جمله قورمیشی بن الیناق را سخت سیاست کرده،

۱- حافظ ابرو ۳۶ ر تا ۳۹ ر؛ باختصار: میرخواند ج ۵؛ ۱۴۸ ص ب. ۲- بروایت

حافظ ابرو و میرخواند. ۳- حافظ ابرو ۳۹ ر و ج؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۵۰؛ خواندمیر ج ۳؛

۷۰. ۴- حافظ ابرو ۲۴ ر و ج؛ مستوفی ج ۱؛ ۶۰۳ ص ب؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۴۴؛

خواندمیر ج ۳؛ ۶۸ ص ب. - دربارهٔ زندگی رشیدالدین رجوع شود به: رشیدالدین/کاترمر

و حتی برخی از آنان را به قتل رسانده بود ، چه به آنان ظنین بود ، که در مبارزه با دشمن تعلل ورزیده‌اند^۱. این بدرفتاری چوپان با امیران لشکر نارضایتی عمیقی در میان سپاهیان نسبت به وی ایجاد کرد . این امیران که قورمیشی و ناصرالدین قراطوغی رهبر آنها بودند^۲، در یکی از لشکرکشی‌های چوپان به گرجستان موقع را برای از میان بردن وی مناسب دیدند. اما چوپان به موقع بازگشت. مخالفان به خانه وی حمله بردند بی آنکه بر چوپان دست یابند . چوپان خود را ناگزیر به فرار دید و پسرش را نیز با خود از راه نخجوان به تبریز برد. علیشاه ، که در این موقع با چوپان سرآشتی داشت، به وی وعده داد که نزد ابوسعید از او شفاعت کند . بسا آنکه چند تن از امیران از ایلخان اجازه قتل چوپان را گرفته بودند، اما علیشاه توانست با وساطت خود نزد ابوسعید لطف ایلخان را نسبت به چوپان جلب کند ، و بدینگونه وی به سلطانیه بازگشت^۳.

امیرانی که از استحکام مجدد موقعیت چوپان خشگمین شده بودند ، این بار به سرکردگی امیر ارنجن قصد جان خود ابوسعید را کردند . ابوسعید کوشید ، تا از وجود دختر امیر ارنجن قتلغ شاه خاتون که همسر الجایتوی متوفی بود ، برای برقراری نظم و آرامش استفاده کند ، اما ارنجن این رفتار ابوسعید را نشانه ضعف وی دانست، و آشکارا جنگ را آغاز کرد . چون ابوسعید شخصاً در پیکار شرکت جست ، سپاهیان ایلخان پیروز شدند . در این نبرد چوپان و امیران دیگر دلیرانه جنگیدند . برخی از سرداران سپاه دشمن در جنگ به قتل رسیدند، و بقیه را نیز پس از دستگیری کشتند^۴. در زمستان ۷۲۰ هـ. ق. در گرجستان نیز یکی از امیران متنفذ شاهزاده‌ای به نام

۱- حافظ ابرو ۲۷ ج ، میرخواند ج ۵ ، ۱۴۵ . وصاف/بمبئی ۶۳۸ ص ب .
 ۳- مستوفی ج ۱ : ۶۰۴ ص ب ؛ وصاف/بمبئی ۶۴۰-۶۳۸ ؛ حافظ ابرو ۳۲ ج تا ۳۴ ر ؛
 میرخواند ج ۵ : ۱۴۶ ص ب .
 ۴- وصاف/بمبئی ۶۴۵-۶۴۰ (که گزارش وی درباره وقایع ایران در اینجا قطع می‌شود) ؛ حافظ ابرو ۳۴ ر تا ۳۵ ج ، ۳۹ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۴۷ ص ب ، ۱۵۰ ؛ خواند میر ج ۳ : ۷۱ .
 ۵- بروایت حافظ ابرو. اما بروایت میرخواند ج ۵ : ۱۵۰ ؛ اول سال ۷۲۱ .

غازان اعلان بن توغریلجا به فرمانروائی برگزید، و این کارشورشى برپا کرد. ایلخان امیر پولادقیا را با سپاهی به آن سامان فرستاد. سپاهیان مغول پس از محاصره سه ماهه بر قلعه‌ای که این دو در آن بودند، دست یافتند. غازان اعلان جان به دربرد، اما آن امیر یاغی که به کمک غازان اعلان در برابر ایلخان قیام کرده بود، کشته شد.^۱

با اینهمه شورش در قلمرو ایلخان همچنان ادامه داشت. تیمورتاش فرزند چوپان، که حاکم آسیای صغیر بود، در ۷۱۲ ه. ق. قیام کرد و به شیوه سولامیش با مصر ارتباط برقرار نمود. وی پس از انقراض خاندان سلجوقیان آسیای صغیر مناطق تـسـازـه‌ای را به تصرف درآورده و به این ترتیب قلمرو ایلخان را برای آخرین بار گسترش داده بود. از آن گذشته به ارمنستان صغری که می‌رفت از قلمرو ایلخان جدا شود، و رفته رفته به مصر پیوندد^۲، تاخت و آن کشور را ویران کرد^۳.

شاهان ترك محلی آسیای صغیر^۴ ابتدا از تیمورتاش به چوپان شکایت بردند، و چون از آن سو کمکی ندیدند، دست به دامان ابوسعید زدند، اما ایلخان به شکایت آنان

۱- حافظ ابرو ۳۹ ج ص ب، میرخواند ج ۵: ۱۵۰. ۲- یکی از سفرای قرامان نیز در دربار سلطان ممکوک گزارش داد که ولی نعمت وی فرمان داده است به نام الملك الناصر خطبه خوانده شود و مسکوکات به نام سلطان مصر ضرب گردد: مفضل ج ۱: ۳۶۸.

۳- Krikor Jakob Basmadjian: Les Lusignans de Poitou au trône de la Petite Arménie, dans «Journal Asiatique», 10. R. VII. P 520 - 524. ۴- درباره تجاوزات تدریجی دولتهای ترك رك: Paul Wittek: Das Fürstentum Mentesche (Istambuler Mitteilungen) Konstantinopel 1934, S. 16ff. ترکیه و یونان فرستاد تا آنان را با خود همراه کند: Clément Huart: Les Saints des derviches tourneurs, Paris 1918/1923, II 415f. غازان و الحایتو می‌کوشیدند که وضع مناطق سرحدی را ثابت نگاهدارند: Pachymeres II Paul Wittek: The Rise of the Ottoman Empire, London 1938 (Royal Asiatic Society Monographs XXIII); De la défaite d'Ankara à la prise de Constantinople. Un demi-siècle d'histoire Ottomane, dans «Revue des Etudes islamiques» 1938.

توجهی نکرد، چه در آن صورت می‌بایست مانع توسعه قلمرو خود گردد. اما چون تیمورتاش قیام کرد، پدرش چوپان از ایلخان درخواست نمود، که به‌وی اجازه دفع تیمورتاش داده شود. اطرافیان پسر آشوبگر او را از جنگ بازداشتند و وادار به تسلیم کردند. چوپان فرزند را به‌حضور ابوسعید آورد. ایلخان او را بخشید و دوباره به آسیای صغیر فرستاد^۱. ابوسعید علی‌رغم سیاست تیمورتاش، به ارمنستان صغری که در آن موقع می‌بایست در برابر حملات مصریان ایستادگی کند، کمک کرد^۲. شاید امیدوار بود، که با این تدبیر بتواند این کشور را به ایران پیوند دهد، و از این راه رابطه میان آسیای صغیر و مصر را دشوار کند.

برخورد میان نیروهای کمکی ایلخان و سپاهیان مملوک چندان شدید نبود. این‌که در سال ۱۳۲۲ م. الملك الناصر سلطان مملوک پیشنهاد ازبک، خان دشت قپچاق، را برای حمله مشترک به ایران رد کرد^۳، می‌رساند که رابطه میان مغولان و مملوکان در مدتی کوتاه بسیار مسالمت‌آمیز شده بود.

سالهای بعد نسبتاً با آرامش گذشت. در آغاز سال ۷۲۴ ه. ق. برای نخستین بار یکی از وزرای مغولان در ایران به مرگ طبیعی مرد^۴. ابوسعید پیش از مرگ تاج‌الدین علیشاه به دیدن وی رفت^۵. جانشینی وی به دوپسرش سپرده شد. پسر بزرگتر که عنایت‌الدین محمد نام داشت^۶، در کار وزارت چندان توفیقی نیافت، لذا رکن‌الدین صائن (ملقب به ناصر و یا نصرت‌الدین عادل)^۷ را به وزارت گماردند. بناهایی که به‌همت این وزیر ساخته شد، موجب شهرت وی گردید^۸.

۱- مستوفی ج ۱: ۶۰۶؛ ابوالفداء ج ۵: ۳۴۸؛ حافظ ابرو ۴۰ ر و ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۰ ص ۳؛ خواندمیر ج ۳: ۷۱. ۲- Tournebize, Arm. (1905) 406. ۳- Tiesenhausen I 321. ۴- حافظ ابرو ۴۱ ر و خواندمیر ج ۳: ۷۲ خصوصاً باین مطلب اشاره کرده‌اند. ۵- مستوفی ج ۱: ۶۰۶؛ ابوالفداء ج ۵: ۳۶۰-۳۵۸. ۶- مستوفی ج ۱: ۶۰۶. - نام پسر جوان‌تر معلوم نیست. ۷- حافظ ابرو در صفحه ۴۱ ر نام او را ناصر و در ۴۶ ر نصرت نقل می‌کند؛ مستوفی ج ۱: ۶۰۶؛ نصرت. - میرخواند ج ۵: ۱۵۳. ۸- حافظ ابرو ۴۱ ر.

در سال ۱۳۲۵ م. حمله ازبک مانند حملات پیشین او دفع شد.^۱
 تعویض وزیر به آرامی انجام شد، اما به خاطر چوپان در سراسر قلمرو ایلخان
 هرج و مرج شدید بروز کرد. اختلاف از اینجا شروع شد، که ابوسعید می خواست دختر
 چوپان - بغداد خاتون را که همسر امیر حسن بن حسین بن اقبغا بود - به زنی بگیرد.
 چوپان با وضع دشواری روبرو شد، و مذاکرات مکرر با ابوسعید، که آخرین آن
 در حین شکار انجام شد، به نتیجه ای نرسید.^۲

دشمنان چوپان، که تا این زمان در نابود کردن وی موفقیتی نیافته بودند، این
 اختلاف را به عنوان زمینه مناسبی جهت تحریک ایلخان بر ضد چوپان تلقی کردند.
 از جمله وی را متهم ساختند که از راهبای نامشروع و تصاحب ارثیه دیگران کسب
 مال کرده است، و به وی ایراد گرفتند، که تمام مشاغل مهم را به بستکان خود سپرده
 است. چوپان برای اینکه اوضاع را آرام کند، از ابوسعید درخواست کرد، که به وی
 اجازه لشکرکشی به خراسان را بدهد، و در این لشکرکشی بسیاری از امیران مخالف
 خود را با خویش برد تا نتوانند در دربار به تفتین پردازند و مستقیماً زیر نظر وی
 باشند. سپاه مغول تاهرات پیمیش رفت. چوپان در آنجا شنید که ترمه شیرین فرمانروای
 ماوراءالنهر قصد حمله به خراسان را دارد. یکی از واحدهای سپاهیان خان دشت قپچاق
 نیز قرار بود در این لشکرکشی شرکت جوید. پسر بزرگ چوپان توانست دشمن را
 شکست دهد و شهر غزنین را در ۷۲۶ ه. ق. تسخیر کند، و آنگاه به تاهرات بازگردد.^۳
 تا این هنگام اتفاق بدی که بتواند موقعیت چوپان را متزلزل کند، رخ نداده
 بود، اما یکی از پسران چوپان به نام دمشق خواجه موجب وخامت وضع چوپان شد.
 او با یکی از معشوقه های ابوسعید به نام تفتای خاتون روابطی ایجاد کرده و کراراً

۱- حافظ ابرو ۴۱ ج؛ مستوفی ج ۱: ۶۰۷. ۲- حافظ ابرو ۴۱ ج ص ب؛ میرخواند
 ج ۵: ۱۵۱؛ خواندمیر ج ۳: ۷۲. ۳- حافظ ابرو ۴۲ ج تا ۴۳ ج؛ میرخواند ج ۵:

۱۵۲. - رک. Barthold, in EI, I, 110.

به حرمسرای سلطان وارد شده بود.^۱ روزی برای ابوسعید خبر آوردند، که دمشق خواجه در حرمسرای اوست. ایلخان که به خاطر رفتار متکبرانه دمشق خواجه با او میانه خوبی نداشت، فرمان قتل او را داد، و با وجود مقاومت بیهوده‌ای که دمشق خواجه کرد، در ۲۴ رمضان ۷۲۷ او را کشتند. از آن گذشته دستور قتل تمام بستگان چوپان داده شد، و برای سرکوبی تیمورتاش و برادرش محمود نیز سپاه‌یانی به آسیای صغیر فرستاده شد. واحدهای دیگر سپاه در نزدیکی قزوین اجتماع کردند.^۲

مرگ دمشق خواجه موجب سقوط ناصرالدین عادل وزیر ابوسعید گردید، که در واقع در این جریان دخالتی نداشت. به جای وی غیاث‌الدین محمد رشید یکی از پسران رشیدالدین مقتول^۳ به وزارت رسید و در ۸ ماه اول به اتفاق علاءالدین محمد امور دیوان را اداره می‌کرد.

در این میان خبر وقایع در خراسان به چوپان رسید. سرداران لشکر به وی توصیه کردند، که مقدمات لازم را فراهم آورد، چوپان با پسر و نزدیکانش مشورت کرد. برخی از آنان به وی توصیه کردند، که بگریزد، در حالیکه دسته‌ای دیگر امیدوار بودند، که از ماوراءالنهر برای جنگ با ابوسعید به آنها کمک برسد، حتی برای برقراری رابطه با قاآن نیز کوشش به عمل آمد. چوپان خود تصمیم گرفت، که به آسیای صغیر برود، و امیدوار بود که پسرش تیمورتاش و سلطان مصر، که قبلاً رسولی حضور وی فرستاده بود، به او کمک کنند.^۴ در راه از شیخ رکن‌الدین سمنانی خواست، تا نزد ایلخان وساطت کند، اما این وساطت نتیجه‌ای نداد. اگرچه امیران در مشهد نسبت به چوپان سوگند وفاداری یاد کرده بودند، اما در این موقع او را ترك گفتند، و به اردوی

۱- رك: ابن بطوطه ۱۱۹، ۱۱۷- و خواندمیر ج ۳: ۶۶۳. ۲- مستوفی ج ۱: ۶۰۸؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۷۰-۳۶۸؛ عمری/قسطنطنیه ۷۱ ر؛ حافظ ابرو ج ۴۳ تا ج ۴۴؛ خواندمیر ج ۳: ۷۳. ۳- مستوفی ج ۱: ۶۱۰ ص ب؛ حافظ ابرو ج ۴۵ ر، ۴۶ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۳. ۴- ابوالفدا ج ۵: ۳۶۴.

ابوسعید رفتند و در آنجا با گرمی پذیرفته شدند.^۱

چوپان پی برد که پیروزی او بر سپاهیان ایلخان غیر ممکن است، و در آغاز تصمیم گرفت به ترکستان برود، اما بعداً به هرات رفت، در حالیکه پسرش حسن رهسپار خوارزم شده بود. گرچه چوپان را از دسیسه‌های غیاث‌الدین کرت شاه هرات بر حذر داشته و به وی توصیه کرده بودند، که به هندوستان، چین و یا آسیای صغیر بگریزد، اما او به هرات رفت و شاه هرات در آغاز او را پذیرفت، اما بعداً به دستور ابوسعید زندانی کرد. غیاث‌الدین حتی با قتل چوپان نیز موافقت کرد. چوپان را که از شنیدن دستور قتلش از خود بیخود شده بود، پیش از محرم ۷۲۸ گردن زدند.

غیاث‌الدین پس از اجرای فرمان ایلخان به دربار وی شتافت.^۲

چند تن از نه پسر چوپان به سرنوشت پدر گرفتار شدند. بزرگترین پسر وی حسن در جنگی در حوالی خوارزم کشته شد. تیمورتاش در آسیای صغیر به یکی از قلاع پناه برد، و به مذاکره با سلطان مصر پرداخت، که بالاخره آمادگی خود را برای پذیرش وی اعلام کرد. تیمورتاش موفق شد خود را به دربار سلطان مملوک برساند^۳، اما به علت سخاوت زیاده از حدش خشم الملك الناصر را برانگیخت، و چون سلطان مصر می‌پنداشت، که تیمورتاش قصد رقابت با وی را دارد، او را به زندان افکند، و به فرمان ابوسعید در شوال ۷۲۸ به قتل رسانید. می‌گویند سر تیمورتاش را به تیمور بغای فرستاده ایلخان که به دربار سلطان مصر رفته بود، دادند. (پایان سال ۷۲۸)^۴. محمود را نیز اطرافیان‌ش دستگیر کردند و به تبریز آوردند و او را در آنجا کشتند.^۵

۱- حافظ ابرو ج ۴۵ تا ج ۴۶. ۲- مستوفی ج ۱: ۶۰۹-۶۰۷؛ ابوالفدا ج ۳۵۸: ۵.

۳۶۰؛ حافظ ابرو ج ۴۷ تا ج ۴۸؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۴ ص ب؛ خواندمیر ج ۷۳: ۳ ص ب.

۳- پس از گریز تیمورتاش، پسر دونداری یعنی کسی که بدست تیمورتاش کشته شده بود، اداره امور دولت را در آناتولی بدست گرفت؛ Besim Darkot, Islam Ansiklopedisi I 460.

۴- ابوالفدا ج ۵: ۳۷۸. ۵- مستوفی ج ۱: ۶۰۹؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۸۲؛ حافظ ابرو

۴۸ ج تا ۵۰ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۶.

در گرجستان پس از ژرژ ششم در سال ۱۳۱۸ م. ژرژ پنجم (۱۳۱۸-۱۳۴۶) به تنهایی سر رشته امور را به دست گرفت و کشورش را استقلال بخشید. از آن گذشته ایالات ایمری‌ها و آبخازها را، که پس از مرگ داود چهارم در دست اعقاب وی مانده بود، به دولت مرکزی بازگردانید.^۱ گرجستان تنها از نظر سیاست خارجی تا سال ۷۵۱ ه. ق. تحت نظارت مغولان ماند، و آثار این نظارت را از جمله در روی مسکوکات می‌توان دید.^۲

فتوحات تیمورتاش در آسیای صغیر نیز یکی پس از دیگری از دست می‌رفت.^۳ شرف‌الدین محمود اینجو ملقب به طمطاح نیز که به نام ایلخانان امور فارس را اداره می‌کرد، در سال ۱۳۲۵ م. فارس را کشوری مستقل خواند.^۴ قلمرو ایلخانان آشکارا می‌رفت که از هم بپاشد. ابوسعید از نابودی وزیر خود امیر چوپان از یک جهت استفاده برد، بدین معنی که وی در این هنگام توانست امیر حسن را به طلاق بغداد خاتون وادار کند، و پس از سرآمدن عده او را به عقد خود درآورد.^۵

باز شورش و هرج و مرج شروع شد. نارین طغای که از نزدیکان چوپان بود، اما پیش از مرگ وی از او دوری جسته بود، حاکم خراسان شد. ولی چون امید داشت که به جای چوپان امیرالامراء شود، از منصب جدیدش چندان راضی نبود. در خراسان میان نارین و غیاث‌الدین کرت شاه هرات و پسر وی اختلاف در گرفت، و ضمناً نیشابور دستخوش چپاول شد. نارین طغای شاید به این جهت که مقصودش را به ایلخان بقبولاند، اطلاع داد، که لشکریان ماوراءالنهر نقشه تازم‌ای را در سر می‌پروراندند، و برای دفع آنان درخواست سپاهیان تازه کرد، اما پس از رسیدن سپاهیان جدید جرأت طغیان نکرد، و در عوض به دربار ابوسعید بازگشت و کوشید تا دوباره مورد لطف وی قرار-

۱- K'art'lis chovreba I 447-449 ۲- Frähn, Il - chan, Nr. 207, S. 533

۳- عمری/تشنر ۵۲. ۴- Zambaur 255 ۵- ابوالفدا ج ۵: ۳۷۰؛ ابن بطوطه

ج ۲: ۱۲۲؛ حافظ ابرو ۵۰ ج ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۷-۱۵۵.

گیرد. حتی علی پادشاه دائی ابوسعید نیز برای وی شفاعت کرد. سرانجام خواجه که در سایه خدماتش به ایلخان نزد وی محبوبیتی داشت، موفق شد دستور دستگیری نارین طغای را بگیرد. نارین طغای توانست بگریزد، اما پس از چند روز به چنگ امیر لولو، که در تعقیب وی بود، افتاد. یکی از خدمتگزاران نارین طغای که به منظور تهیه آذوقه برای ولی نعمت خود در حوالی ری در جستجو بود، پس از دستگیر شدن پنهان گاه نارین را فاش کرد. نارین طغای را در شوال ۷۲۹ کشتند. علی پادشاه، که شفاعت او را کرده بود، و تاش تیمور که پس از او به خراسان فرستاده شده بود، مورد بی مهری ایلخان قرار گرفتند.^۱

در آخرین سالهای سلطنت ابوسعید اتفاق فوق العاده ای رخ نداد. ایناق مسافر مأموریت یافت، که در فارس در برابر اینجو قیام کند؛ اما برخی از امیران در این مورد کارشکنی کرده بودند. لذا آنانرا به زندان افکندند، همچنین حسن بن حسین، که متهم به حفظ روابط خود با بغداد خاتون بود، به زندان افکنده شد؛ اما پس از مدتی بی گناهی وی ثابت گردید، و در نتیجه او را از زندان آزاد نمودند، و امیر مناطقی در آسیای صغیر کردند، که تحت نظارت مغولان بود.

ازبك، خان دشت قپچاق در سال ۷۳۶ ه. ق. دوباره به دربند حمله کرد. ابوسعید در حین جنگ با ازبك ناگهان در تاریخ ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶ درگذشت.^۲ اینطور می گویند که ایلخان به دلشاد خاتون برادرزاده بغداد خاتون توجه خاص می کرده است، و به همین جهت بغداد خاتون او را مسموم کرد.^۳ بامرگ ابوسعید نه تنها رشته سلطنت اعقاب هلاکو گسیخت، بلکه عملاً دوران سلطنت مغولان در ایران نیز پایان یافت.

۱- مستوفی ج ۱: ۶۱۱ ص ب؛ حافظ ابرو ۵۱ ر و ج؛ میرخواند ج ۱۵۷: ۵ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۷۵. ۲- بروایت حافظ ابرو ۵۱ ج تا ۵۲ ج و خواندمیر ج ۷۶: ۳. اما بروایت میرخواند ج ۵: ۱۵۸ ص ب تاریخ وفات ۱۶ ربیع الثانی ۷۳۶ است. ۳- ابن بطوطه ۲: ۱۲۳؛ خواندمیر ج ۳: ۷۶.

پاشیدگی قلمرو ایلخانان

پس از موگ ابوسعید تاریخ سیاسی ایران در واقع گزارش زندگانی مدعیان سلطنت و پیروزیها و شکست‌های آنها است. قلمرو ایلخانان از هم پاشید، و هر يك از قسمت‌ها سرنوشتی مخصوص به خود یافت.^۱

امیران در جمادی الاول ۷۳۶ تحت تأثیر غیاث‌الدین رشیدی و باتوجه به خطری که در نتیجه حمله خان دشت قپچاق قفقاز را تهدید می‌کرد، توافق نمودند، که ارپه خان یکی از نوادگان اریق بوکا را به سلطنت برگزینند. ارپه موفق گردید در مدتی کوتاه حمله از يك را دفع کند. اما چون با امیرانی که زندانی ابوسعید بودند، نامهربانی کرد، دشمنی با وی روز به روز شدت یافت. دشمنی‌های دیرینه از زمان اریق بوکا دوباره زنده شد.^۲ پایه‌های سلطنت ارپه از آن گذشته به این سبب که دلشاد خاتون همسر ابوسعید باردار بود، و امیران تصمیم داشتند چنانچه نوزاد پسری باشد، او را به سلطنت برگزینند، ضعیف گردید. چه در آن صورت این امیران با وجود نایب‌السلطنه بی‌شک قدرت بیشتری می‌یافتند. از آن گذشته علی پادشاه دایی ابوسعید می‌خواست مقام و منزلتی یابد. وی پس از مذاکره با چند تن امیران دشمن ارپه، موسی خان بن علی نواده بایدو را به فرمانروائی منصوب کرد.^۳

۱- رك : ابن بطوطه ۲ : ۱۲۴ ص ب . ۲- حافظ ابرو ۵۳ ر تا ۵۴ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۹ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۷۸ . رك رشیدالدین / کاترمر Howorth III 635ff. IL - LI .
مسکوکاتی که بنام ارپه در شهرهای تبریز و تفلیس ضرب شده موجود است : Frähn. Il-chan Nr. 208, S. 530 ; Markov 589 (محل ضرب سکه‌ها از آن نظر ذکر می‌شود، که حاکی از وسعت منطقه تحت تسلط هر يك از فرمانروایان است. ضمناً خاطر نشان می‌سازد، که محل اغلب ضرابخانه‌های دوره ایلخانان برما معلوم نیست) . رك : Albert Houtom - Schindler The Coinage of the Decline of the Mongols in Persia , in : Numismatic chronicle 1880, P. 320 - 331
۳- حافظ ابرو ۵۴ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۶۰ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۷۸ .

طرفین مقدمات جنگ را آماده کردند ، و در رمضان سال ۷۳۷ با ینکدیگر روبرو شدند . گمان می‌رفت که ارپه غالب شود ، اما برخی از امیران او به سپاه علی پیوستند ، و بعضی دیگر گریختند و ارپه را دیگر یارای مقاومت نماند . غیاث‌الدین محمد ، که از زمان ابوسعید در منصب وزارت باقی مانده بود ، دستگیر شد ، و علی رغم میل علی پادشاه به قتل رسید^۱ . ارپه را نیز پس از دستگیری گردن زدند ، و چون دلشاد خاتون کمی بعد دختری به دنیا آورد ، لذا ممکن نبود که سلطنت در خانواده وی باقی بماند .

خود کامگی علی پادشاه خشم بسیاری از امیران را بر علیه وی برانگیخت ، و آنان به همان وسیله‌ای دست زدند ، که او خود با موفقیت آنرا به کار برده بود . امیر حاجی طغای از قبیله اویرات امیر حسن بن حسین را که به عنوان سردار در دیار بکر مقیم بود ، واداشت تا شاهزاده محمد بن یول قتلغ ، یکی از نوادگان منکو تیمور برادر اباقا ، را از تبریز فراخواند ، و او را سلطان کند^۲ . با وجود کوشش‌های مسالمت‌آمیز اطرافیان علی پادشاه او را وادار به حمله مسلحانه کردند ، با این استدلال که قلمروئی را که در سایه جنگ به دست آمده ، تنها با نبرد می‌توان نگهداشت . نبرد اصلی در ۱۴ ذیحجه ۷۳۶ در نوشهر التاغ در نزدیکی قراده در گرفت . امیر حسن که ملقب به « حسن بزرگ و یا ایلکانی » است ، با علی پادشاه قرار گذاشت ، که ایندو در

۱- بروایت حافظ ابرو ۵۵ ر و میرخواند ج ۵: ۱۶۰ در ۲۱ رمضان ، یا این تاریخ و یا تاریخ نبرد غلط است . - خواندمیر ج ۳: ۷۸ سوم شوال را نقل می‌کند. نمیتوان گفت ، که آیا وی این تاریخ را خود تعمداً ساخته است ، یا آنکه سند و منبعی در دست داشته است . ۲- حافظ ابرو ۵۵ ج تا ۵۶ ر ؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۱ . - مسکوکاتی که بنام او و در شهرهای تبریز ، همدان ، شیراز ، کبیرشینخ (؟) ، قرا افچ (در آسیای صغیر ؟) ، بردعه ، انی ، ارز روم ، آمل ، جرجان ، بغداد ، بازار ، کلیوان ، تفلیس ، سیواس ، موصل ، اوه و شاکن از سالهای ۷۳۷ و ۷۳۸ ضرب شده ، بدست آمده است : (Brit. Kat. VI, No. 281-288, P. 94-96 and X, No. 279 ecc, 280f., P. 115; Frähn. Il-chan Nr. 211, S. 535, sowie Frähn, Op. post. I, S. 103, Nr. 10a; Markov 589f.; Berliner Münzkabinett)

جنگ شرکت نکنند. پس از پیروزی مقدماتی موسی، محمد چیره شد؛ علی پادشاه و اطرافیان او را قتل عام کردند. موسی به بغداد گریخت و محمد در تبریز مستقر شد.^۱ حسن بزرگ هنوز در شمال غربی کاملاً مسلط نشده بود، که در خراسان توطئه بر علیه وی آغاز شد. شاهزاده علی جعفر که به آن صفحات رفته بود، شیخ علی فرزند امیر علی قوشچی را تشویق کرد، که شاهزاده طغای تیمور بن سودای، یکی از اعقاب اوتکین برادر چنگیز خان، را به فرمانروائی برگزیند.^۲ طغای تیمور در شعبان ۷۳۷ تا سلطانیه پیش رفت، و گروهی از سپاهیان اویراتی را که به نفع موسی می جنگیدند، شکست داد. سپاهیان طغای تیمور شهر همدان نو را، که ازن قتلغ سردار موسی در آنجا مستغلاتی داشت، چپاول کردند. با این همه به زودی موسی و طغای تیمور با هم بر علیه حسن بزرگ و محمد همداستان شدند، اما طغای تیمور در نبرد اصلی، که در ذی‌عقده ۷۳۷ نزدیکی مراغه رخ داد، میدان جنگ را ترك کرد، و موسی خود را ناگزیر به فرار دید. او و سرداران اویراتی اش را در ۱۰ ذی‌حجه ۷۳۷ دستگیر کردند، و کشتند. طغای تیمور پس از چند نبرد کوچک با حسن بزرگ به بسطام رفت، و طرفدارانی دور خود جمع کرد، و با آنان به سوی خراسان عزیمت نمود. شیخ علی، یکی از حامیان اصلی وی، نیز در ۱۱ ذی‌حجه ۷۳۸ کشته شد. ازن قتلغ، سردار موسی داوطلبانه تسلیم حسن بزرگ شد، و در آغاز مورد بخشش قرار گرفت، اما در زمستان ۷۳۸ ه. ق. او را نیز گردن زدند.^۳

در این هنگام حسن بزرگ را خطری تازه تهدید می کرد. حسن فرزند تیمور تاش

۱- حافظ ابرو ۵۵۵ ج تا ۵۶۰ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۱؛ خواند میر ج ۳: ۷۹. ۲- سکه‌هایی که در سالهای ۷۳۸ تا ۷۴۱ و در شهرهای کاشان، قزوین، ابیورد، بغداد، بصره، آمل، نیشابور، سمن، اسفراین، سبزوار، بازار، حصن، کیفا، زیدان، کپز (؟) و جاجرم بنام اوزرب شده، موجود است. (Brit. Kat. VI, No. 290-299, p. 98-101, Markov 590f.)

۳- حافظ ابرو ۵۷ ر تا ۵۸ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۲؛ خواند میر ج ۳: ۷۹.

و نوادهٔ امیر چوپان مقتول، که او را «حسن کوچک» و یا حسن چوپانی می‌نامیدند، پس از حمله‌ای به طرابوزان^۱، یکی از غلامان ترك خود را که قراجری نام داشت، وادار کرد مدعی شود، که تیمورتاش است. این قراجری که با تیمورتاش شباهت داشت، گفت که تا آن هنگام در زندان مصریان بوده و پس از فرار از زندان خود را مخفی کرده است. حسن بزرگ برای سرکوبی تیمورتاش دروغی، که طرفداران زیادی یافته بود، حرکت کرد. این دوسپاه نیز در ۲۷ ذی‌عقدهٔ ۷۳۸^۲ در نزدیکی نوشهرالتاغ بایکدیگر روبرو شدند. سپاهیان محمد گول حیلۀ دشمن را خوردند و محمد را ترك کردند. در این هنگام محمد دستگیر شد و به قتل رسید. سپاهیان حسن کوچک توانستند تبریز را تصرف کنند و به دستور آنان افراد قبیلهٔ اویرات شهر سلطانیه را یکسره ویران کردند. اما به زودی دروغ قراجری فاش شد، و وی در برابر سپاهیان معدود حسن بزرگ به سوی بغداد گریخت. حسن کوچک به گرجستان و افراد قبیلهٔ اویرات به اردوگاه خود در شرق رفتند، و حسن بزرگ توانست سلطانیه را اشغال کند.^۳

ولی حسن کوچک با وجود شکستی که خورده بود، دست از کوشش برنداشت. وی ساتی بك ^{خواهر} ابوسعید را، که نخست به همسری چوپان و بعد به همسری ارپه درآمده بود^۴، و در این هنگام همکاری نزدیک با امیر سورغان داشت، وادار کرد تا مدعی سلطنت شود.^۵ ساتی بك نمی‌توانست پیش از زمستان برای نابود کردن حسن بزرگ

۱ - Michael Panaretos bei Fallmerayor, Orig. - Frag. II, 17 - ۲ - بروایت

حافظ ابرو. - میرخواند و خواند میر ۲۰ ذیحجه را نقل می‌کنند. ۳ - حافظ ابرو

۵۸ ر تا ۵۹ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۲ ص ب؛ خواند میر ج ۳: ۷۹. ۴ - مستوفی ج ۱،

۶۰۶. ۵ - مسکوکاتی که بین سالهای ۷۳۹ و ۷۴۱ در شهرهای بغداد، تبریز، ارز

روم، تفلیس، خلاط، بردعه، سلطانیه، بازار، ماردین، همدان، کلشان، اربک، حصن،

ترکان بنام وی ضرب شده، موجود است. (Berliner Münzkabinett; Brit. Kat. VI, No. 301-318, P. 103-106, Frähn, Il-chah., Nr. 217, S. 538, Frähn, op post.

I, S. 104, Nr. 10 c, d; Markov 591f.)

لشکر کشی کند، اگر چه حسن بزرگ حتی یکبار سلطانیه را ترك کرد و به قزوین رفت، به طوریکه حسن کوچک در این مدت توانست پایتخت را اشغال کند. در این میان امیر حاجی طغای دیار بکر را تصرف کرد، و افراد قبیله اویرات که باز از اردوگاه خود حرکت کرده بودند، به بغداد و بین النهرین رفتند و خانواددهای سلطنتی جداگانه‌ای امور آسیای صغیر، کردستان و خوزستان را به دست گرفتند. حسن بزرگ آن چنان تحت فشار قرار گرفت، که چاره‌ای جز دعوت طغای تیمور از خراسان به همکاری نداشت.^۱

طغای تیمور در رجب ۷۳۹ از مازندران حرکت کرد، و بهری رسید، بی آنکه برای لشکر کشی از حسن بزرگ کسب دستور کند. سرداران حسن بزرگ پی بردند، که وضع رئیس آنان تاچه اندازه خطرناک است، و در نتیجه او را ترك کردند. حتی شایع شد که طغای تیمور قصد زناشوئی با ساتی بك را دارد، اما این کار عملی نشد. بهر حال طغای تیمور پیش از آنکه در ذیحجه ۷۳۹ به خراسان بازگردد، حسن بزرگ را متوجه وضع خطرناکش کرد.^۲

حسن بزرگ که دستخوش پریشانی شده بود، جهان تیمور (که بنام اصلی وی عزالدین است) یکی از پسران شاهزاده الافرنك را به فرمانروائی برگزید^۳، و به سوی بین النهرین حرکت کرد، و بغداد را تصرف کرد. دیار بکر و برخی از مناطق کردستان و خوزستان نیز برای مدت محدودی به دست وی افتاد.^۴

حسن کوچک نیز می کوشید، تا موقعیت خویش را تقویت کند، و در نتیجه ساتی بك

۱- حافظ ابرو ۵۹ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۳؛ خواندمیر ج ۳: ۷۹ ص ب. ۲- حافظ ابرو ۵۹ ج تا ۶۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۳ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۸۰؛ ۳- مسکوکاتی که بنام جهان تیمور در شهرهای ارنجان و خلط ضرب شده، متعلق بسال ۷۴۰ است. (Brit. Kat. VI, No. 300 a and b, P 102; Markov 592, ohne Ort.)

۴- حافظ ابرو ۶۰ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۴؛ خواندمیر ج ۳: ۸۰.

را از سلطنت معزول کرد و در پایان سال ۷۳۹ ه. ق. شاهزاده سلیمان^۱ یکی از نوادگان یشموت برادر اباقارا به سلطنت برگزید، و ساتی بك را مجبور کرد، تا به عقد وی درآید. حسن كوچك در شوال ۷۴۰ مقرر خود را به اوجان منتقل کرد، و حمله حسن بزرگ را، که از بغداد به طرف آذربایجان پیش می رفت، در ذی حجه ۷۴۰ دفع کرد. در حالیکه حسن بزرگ به اتفاق جهان تیمور به بغداد باز می گشت، حسن كوچك به تبریز وارد شد و از آنجا امیر سورغان را به عراق عجم و پسر عمویش پیر حسین را به فارس روانه کرد.^۲ حسن بزرگ در بهار ۷۴۱ ه. ق. از نو به آذربایجان حمله برد. اتفاقاً در همین موقع، یعنی ذی عقیده ۷۴۱، امیریانی باستی عمومی حسن كوچك اردوی سلیمان را در اوجان ترك گفت، چون می پنداشت که از جانب برادرزاده اش خطری متوجه اوست. او در حین فرار ۶۰۰۰ اسبی را که به غارت می برد، با خود همراه داشت، و تصادفاً از نزدیکی لشکرگاه حسن بزرگ گذشته چون حرکت اسبها گرد و خاک زیادی بلند کرده بود، حسن بزرگ پنداشت که لشکر دشمن به سوی نزدیک می شود، و به بین النهرین گریخت. وی در این میان جهان تیمور را نیز از فرمانروائی ظاهری عزل کرده بود. یانگی و برادرش ملك اشرف، برادر حسن كوچك، در واقع می خواستند نزد حسن بزرگ بگریزند. وی این دو تن را به گرمی پذیرفت.^۳ اشرف پیش از این سپاهیان طغای تیمور

۱- مسکوکاتی که بنام وی در سالهای ۷۴۰ تا ۷۴۴ در شهرهای تبریز، تفلیس، کاشان، مراغه، شیروان، یزد، کرمان، نوبندگان، ساوه، بایبرت، تالس، حصن، نخجوان، سنجار، خلاط، کبیر شیخ، سلطانیه، همدان، اردز روم، بردعه، انی، باکو، باران، کپک و ارزنجان ضرب شده، موجود است. گذشته از آن نیز سکههایی از شهرهای اردز روم (سال ۷۴۶) قونیه (۹) (سال ۷۴۸) و سیواس (سال ۷۵۱) بدست آمده است. (Markov 592f.; Brit. Kat. VI, No. 319-342, P. 107-114 and X, No. 324 b - 337 s, p. 116-119; Frähn, Il-chan. Nr. 219, 221, S. 538f.; Frähn, op. Post., S. 104, Nr. 12 a; Frähn, Rec. S. 646, Nr. 11 a.)
 ۲- اشرف برادر حسن كوچك بروایت میرخواند به فارس و بروایت خواندمیر به عراق عجم اعزام شد.
 ۳- حافظ ابرو/بیانی ۱۳۷-۱۳۲؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۶۴؛ خواندمیر ج ۳؛ ۸۰ ص ب.

را که عراق عجم را تهدید می کردند، شکست داده بود. در این جنگ برادر طغای تیمور کشته شد و خود وی به خراسان بازگشت و تا سال ۷۵۲ ه. ق. در آنجا فرمانروائی کرد، تا آنکه بالاخره در این سال در جنگی با سپاهیان شاه شیعه سربداره^۱ در استرآباد کشته شد. این شیعیان از سال ۷۳۷ ه. ق. در خراسان مستقر شده و دولتی محلی تشکیل داده بودند. لقمان پسر طغای در قلمرو وی تا سال ۷۹۰ ه. ق. جانشین او بود^۲.

در این هنگام حسن کوچک برای انتقام جوئی از حسن بزرگ به دربار بکر و ماردین و مش لشکر کشید، و ویرانیهای زیادی به بار آورد و عموزاده اش حاجی بك نواده چوپان را به بغداد فرستاد. حسن بزرگ که در بین النهرین کاملاً مستقر شده بود، بر حاجی بك و سلطان سلیمان فائق آمد و حسن کوچک به جبران این شکست دست به چپاول زد، و از ارز روم باج سنگینی گرفت^۳. در سیواس شخصی به نام ارتنا حکومت می کرد، که از سال ۱۳۳۶ م. تحت حمایت سلطان مصر بود، اما از ۱۳۴۱ م. کاملاً مستقل شد. حسن کوچک در این هنگام خواست که با لشکر کشی ارتنا را وادار به فرمانبرداری از خود کند، اما با شکست روبرو شد. ارتنا در سال ۷۵۳ ه. ق. مرد، و قلمرو مستقل خود را برای پسرش به ارث گذاشت^۴.

در این موقع اجل حسن کوچک فرا رسید. او قبلاً یکی از سرداراناش را به نام امیر یعقوب شاه، که در نبرد آسیای صغیر شکست خورده بود، به زندان افکند. عزت ملك همسر حسن کوچک که با این امیر یعقوب روابط مخفیانه داشت، از این کار خشمگین شد و در شب ۲۷ رجب ۷۴۴ شوهر خود را کشت. خبر قتل حسن پس از سه روز منتشر شد. عزت ملك و همدستان او را به قتل رسانیدند^۵.

حسن کوچک توانسته بود وسیله ایادی خود میان حسن بزرگ و عمویش یاغی-

۱- رک: Müller II 263 und Zambaur 256 ۲- میرخواند ج ۵: ۱۷۸؛ Zambaur 256

۳- حافظ ابرو/بیانی ۱۳۴-۱۳۲؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۴؛ خواندمیر ج ۳: ۸۰. ۴- ابن خلدون ج ۵: ۵۶۰ ص ص ب. ۵- حافظ ابرو/بیانی ۱۴۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۵؛ خواندمیر ج ۳: ۸۱.

باستی و برادرش اشرف تخم نفاق بیاشد. آنها ناگزیر گریختند و در حوالی سلطانیه به اردوئی حمله بردند و غنائم فراوان به دست آوردند. آنگاه اصفهان را نیز تسخیر کردند، و از این شهر باج سنگینی گرفتند، و بعد قصد محاصره شیراز را کردند. در آن موقع شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو پسر مؤسس خاندان اینجو حکومت می کرد - که خبر قتل حسن کوچک را شنیدند. در همین موقع سلطان سلیمان که در قرا باغ حاجی حمزه و چوپان اقتاجی را اسماً وزیرای خود کرده بود، بی آنکه بتواند امیر یعقوب شاه را منکوب کند، از این دو درخواست کمک کرد. یاغی باستی و اشرف به عجله به سلطانیه رفتند، و در نوروز ۷۴۵ ه. ق.^۱ به آنجا رسیدند، و سپس رهسپار تبریز شدند. امیر سیورغان که به دست حسن کوچک در آسیای صغیر زندانی شده بود، در این جا به آنان پیوست و با آغوش باز پذیرفته شد. اما سلطان سلیمان ترجیح داد، که به دیار بکر برود، در حالیکه حاجی حمزه وزیر او و سرداران دیگر نزد اشرف ماندند.

یاغی باستی و سیورغان به تحریک سلیمان بر علیه اشرف با یکدیگر متحد شدند، و چون اشرف دید که وضعیتش خطرناک است، او نیز به سهم خود نوشیروان نامی را که به خود لقب العادل داده بود^۲، به فرمانروائی برگزید. اشرف در سال ۱۳۴۴ ه. ق. از آن و آذربایجان را تسخیر کرد. یاغی باستی کوشید با وی آشتی کند، اما به طرز مرموزی

۱- منظور حافظ ابرو از «نوروز» با احتمال قوی آغاز سال خورشیدی بوده است، نه سال قمری.
 ۲- مسکوکاتی که از سال ۷۴۵ تا ۷۵۴ در شهرهای انی، بردعه، نخجوان، گنجه، شیروان، ون، بیلقان، تبریز، مغز، بازار، قرا اغیج، قزوین، ینی بازار، بایرت، ایروان، تفلیس، ایگر، سلماس، ساری، اردبیل، مراغه، توسان، سلطانیه، ارومی، قندزاجه (؟)، شابران (؟)، گشتاشپی، باکو بنام وی ضرب شده، موجود است. (Berliner Münzkabinett; Markov 593-597; Brit. Kat. VI, No. 343-349, P. 115-117 and X, No. 342-342 t, P. 120; Frähn, Il-chan. Nr. 231, 237, 239, 243, S. 541-543; Frähn, op. Post. I, S. 104, Nr. 12 a, c.).

به قتل رسید و سیورغان در دیار بکر از حسن بزرگ شکستی نابودکننده خورد. در این هنگام اشرف می توانست آزادانه قساوت و سنگدلی خود را نشان دهد. از آن گذشته بیماری طاعون بر بدبختی مردم تبریز افزود و تلفات زیادی وارد آورد. اشرف با این همه در ۷۴۸ ه. ق. به بین النهرین حمله کرد، اما بیهوده تصمیم به محاصره بغداد گرفت. اشرف در حمله خود به اصفهان به سال ۷۵۱ ه. ق. نیز پیروزی بیشتری نیافت. امیران نجم الدین و خواجه محمود آنچنان دلیرانه از این شهر دفاع کردند، که اشرف پس از محاصره ۱۴ روزه می بایست خوشحال باشد که توانسته بود قراردادی با مدافعان شهر ببندد، به این معنی که نام نوشیروان را در خطبه ذکر کنند. فرمانروا نوشیروان به زودی ناپدید شد، بی آنکه کسی از سر نوشت وی با خبر باشد، و این امر نشان می دهد که ذکر نام او در خطبه عملاً تا چه اندازه بی اهمیت بوده است. از سال ۷۵۳ ه. ق. و یا حداکثر ۷۵۵ ه. ق. دیگر نام او در روی سکه دیده نمی شود. سلیمان نیز بی سر و صدا سر به نیست شد^۱.

سلطنت مغولان در ایران رو به انقراض می رفت. جنگی که میان خود مغولان در گرفت و چنگیزخان در زمان خود آنان را از چنین جنگی بر حذر داشته بود، شرایط مناسب این انقراض را تکمیل کرد. در سال ۷۵۷ ه. ق. یعنی همان سالی که در آن حسن بزرگ در بغداد مرد و پسرش اوئیس جانشین وی شد^۲، جانی بك^۳ جلال الدین

۱- حافظ ابرو/بیانی ۱۵۰-۱۴۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۶۸-۱۶۵؛ خواندمیر ج ۳: ۸۱.

۲- حافظ ابرو/بیانی ۱۵۳ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۸۱. - درباره ایلکانیان اعقاب او رك :

Clément Huart : Mèmoire sur la fin de la dynastie des Ilèkanien, dans : Journal Asiatique, VIII (VII. - XII 1876), P. 316-362 ; A. K. Markov :

Katalog dželairidskich monet (Sobranie Vostočnych monet Imperatorskago

-.Barthold, Vorl. 173: رك ۳ Ermitaža (St: Petersburg 1897, S. III - XLVIII.

Frähn, Dschutschi S. : رك : (سال ۷۵۷) سکه های جانی بك که در تبریز ضرب شده است

13, Nr. 102; Frähn, Rec. S. 247f. , Nr. 71f. ; Markov 459.

محمود ، خان دشت قپچاق از رود جیحون گذشت و به اردبیل حمله کرد. اشرف در این میان بستگان و خزانه خود را به مرند برد و تصمیم گرفت اوجان را تسخیر کند ، اما پیش از آنکه به آنجا برسد بر روی تپه ای متوقف شد ، و سپاهیان جانی بك او را محاصره کردند . لشکریان اشرف به موقع خود را نجات دادند ، و خود او به خوی گریخت ، ولی خان دشت قپچاق از اقامتگاه او آگاه شد . جانی بك فرمان داد که او را دستگیر کنند ، و برای خوشحالی مردم تبریز ، که سالها از جور وی امان نداشتند ، بکشند و سر او را در معبر عام بیاویزند .

جانی بك آنگاه سرزمین تسخیر شده را به پسر خود بردی بك محمد سپرد و به وطنش بازگشت ، اما پس از مدتی کوتاه به سال ۷۵۸ هـ . ق. مرد و بردی بك با عجله به سرای رفت ، تا جانشین وی شود . او امیر اخی جوق را در ایران به نیابت خود گمارد ، و عمادالدین محمود کرمانی و ابوبکر بن علی گیلانی را وزیران او کرد . جانی بك و بردی بك بقایای قلمرو ایلخانان را نیز ویران نمودند . هنگامی که آنان ایران را ترك می کردند ، از این سرزمین چیزی جز ویرانه ای باقی نمانده بود^۱ .

۱- حافظ ابرو/بیانی ۱۵۶-۱۵۴ ؛ میرخواند ج ۵ ؛ ۱۶۸ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ ؛ ۸۱ - درباره اخی جوق رك : قلقلندی ج ۷ ؛ ۲۶۱ و Bjärkman 128 .

نظری به تاریخ حکومت‌های محلی

که تحت نظر و یا در کنار فرمانروائی مغولان در ایران وجود داشته‌اند

منظور از این مختصر آن نیست، که عمیقاً دربارهٔ این موضوع بحث شود (و به همین جهت نیز به آثار چاپ نشده در این باره استناد نخواهیم کرد)، بلکه فقط می‌خواهیم تاریخچهٔ مناطقی را که مغولان پیوسته با آن تماس داشتند، بیان کنیم، تا به این ترتیب تاریخ سیاسی و فرهنگی مغولان را بهتر بفهمیم. از تاریخ کشور سلجوقیان آسیای صغیر گرجستان و ارمنستان صغری که در خارج از ایران قرار دارند، عمداً ذکری به میان نمی‌آوریم، چه در این باره آثار جداگانه به اندازهٔ کافی وجود دارد. چنانچه برای فهم مطلب ذکر موضوعی ضروری باشد، در جای خود گفته خواهد شد. همچنین تاریخ ممالک دیگر مغولی (دشت قپچاق و ماوراءالنهر) را در این مختصر نمی‌توان بیان داشت. از حکومت‌های محلی کوچک، که تحت نظر فرمانروایان مغول قرار داشتند، اغلب جز نام شاهان آنرا نمی‌دانیم. این کشورها هیچ نوع اهمیتی نداشتند. منظور ما شیروان^۱، مازندران^۲، ماردین^۳ و یزد^۴ است. چون نام فرمانروایان این کشورها را

۱- Zambaur 182 ۲- Zambaur 188 ؛ Rabino, Mazandaran 455-468

۳- Zambaur 228 . - الملك المظفر قره ارسلان، که پدر خود الملك السعيد را کشته و شهر را به مغولان تحویل داده بود میخواست، به مصر بگریزد، اما یکی از سرداران هلاکو که مراقب وی بود، جلوگیری کرد. (رشیدالدین/کاترمر ج ۳۷۸:۱ ؛ مفضل ج ۴۳۳:۱ ؛ میرخواند-)

در آثار دیگر نیز ذکر کرده‌اند، نقل نام و سرگذشت این فرمانروایان در اینجا تکراری بیش نیست، و به این سبب از آن صرف نظر می‌کنیم.

فارس

هنگامیکه مغولان به ایران حمله کردند، مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی بن مودود از خاندان سلغریان^۱ در فارس^۲ سلطنت می‌کرد. مظفرالدین، که پس از مرگ برادرش تکه^۳ در سال ۵۹۰ ه. ق. در فارس زمام امور را به دست گرفته بود، ظاهراً خود را پیوسته به دربار خوارزمشاه می‌دانست، اما باطناً قدرت بسیار یافته بود. در زمان سلطنت او بود، که تمام ایالت فارس و همچنین قسمت‌هایی از کرمان و سیرجان باج‌گذار فارس شده بود. سعد اول نتوانست در سال ۶۱۴ ه. ق. در برابر غیاث‌الدین فرزندی خوارزمشاه مقاومت کند. او ناگزیر به قلعه‌ای پناهنده شد، و قلمرو خود را با شیراز در اختیار دشمن گذارد^۴. اما چون در سال ۶۲۱ غیاث‌الدین با برادرش جلال‌الدین نساخت و جلال‌الدین با سعد اول همدست شد، و دختر وی را به زنی گرفت، وضع دگرگون شد. غیاث‌الدین قسمت اعظم قلمرو خود را رها کرد، و اتابک باردیگر تحت حمایت جلال‌الدین بر اصفهان دست یافت^۵. سعد توانست شورش پسرش ابوبکر را دفع کند، و او را زندانی نماید^۶.

خواجه عمیدالدین ابونصر اسعد الفارسی، وزارت سعد را عهده‌دار بود. چون

→ ج ۵: ۷۸) وزیر وی شمس‌الدین محمد بن التیتی بود (مفضل ج ۲: ۵۲۶). او بروایت رشیدالدین / کاتمر ج ۱: ۳۷۸ در سال ۶۹۵ درگذشت. ۴- Zambaur 231، تاریخ سیستان ۴۰۶؛ اقبال ج ۱: ۴۰۳-۴۰۱.

۱- Hammer I 69f., 239-244؛ اقبال ج ۱: ۴۰۰-۳۷۹. ۲- رک. EI IV 112.

۳- به روایت Zambaur 232 سعد اول از سال ۵۹۰ تا ۵۹۹ با عمش تغرل بن سنقر بن مودود

در جنگ بود. ۴- ابن اثیر ج ۱۲: ۲۷۲؛ ابوالفدا ج ۴: ۳۲۲؛ مستوفی ج ۱: ۴۹۹.

۵- ابوالفدا ج ۴: ۳۲۴؛ مستوفی ج ۱: ۴۹۹، ۵۰۱. ۶- زرکوب ۵۴-۵۲.

سعد در سال ۶۲۳ ه. ق. احساس کرد، که مرگش نزدیک می شود، ابوبکر را از زندان آزاد کرد و او را به جانشینی خود برگزید. در زمان سلطنت مظفرالدین قتلخ خان ابوبکر سعد بن زنگی بن مودود ستاره عظمت فارس درخشیدن گرفت. ابوبکر با توجه به خطری که از جانب مغولان فارس را تهدید می کرد، برادر خود^۲ تهمتن را نزد اوکتای قاآن فرستاد و داوطلبانه قلمرو خود را تحت حمایت او قرار داد؛ و به این ترتیب فارس را از تاخت و تاز مغولان و ویرانی نجات داد. ابوبکر ناگزیر به بود خراج گذار مغولان شود و شحنة مغول را نزد خود بپذیرد، اما این شحنة با مردم هیچگونه تماس نداشت. اگرچه ابوبکر هنگامیکه جلال الدین خوارزمشاه از هندوستان بازگشت، با وی روابط حسنه برقرار نمود و این رفتار برایش مشکلاتی ایجاد کرد، اما این مشکلات زود گذر بودند.

ابوبکر از هر نظر فرمانروائی برجسته بود.^۳ وی دانشمندان و هنرمندان را در دربار خویش گرد آورد، و خود نیز به فرا گرفتن علوم پرداخت.^۴ او فرمان داد مساجد و مدارس بزرگ بسازند. همچنین قوانین مالیاتی وضع کرد تا به وسیله آن بتواند خراج مغولان را بپردازد، و سپاه خود را گسترش دهد^۵، و نیز کوشید، تا به وضع مالکیت سرو سامانی دهد. مقررات تازه ای که سعد در این زمینه وضع کرده است، بی شباهت به کوشش های غازان در این مورد نیست. برخی از این مقررات را بعدها ناگزیر لغو کردند. ابوبکر مغرب الدین مفاخر مسعود و امیر فخر الدین ابوبکر^۶ را به منصب وزارت

۱- او در جمادی الاول و یا جمادی الثانی در بیضا درگذشت. - رک: جوزجانی (انگلیسی) ج ۱؛ ۱۷۷ ص. - رک: وصاف/بمبئی ۱۵۵؛ مستوفی ج ۱: ۵۰۷ (بروایت این مورخ سال وفات سعد ۶۲۸ است). ۲- جوینی ج ۱: ۱۸۹؛ جوزجانی (انگلیسی) ج ۱: ۱۸۰؛ میرخواند/مورلی ۳۵. - بروایت وصاف/بمبئی ۱۵۶ برادرزاده ابوبکر بوده است. ۳- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۵۴. ۴- مصلح الدین سعدی شاعر شهیر در زمان وی می زیسته است. درباره جزئیات رک: وصاف/بمبئی ۱۶۰-۱۵۷؛ مستوفی ج ۱: ۵۰۷. ۵- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۶۲. ۶- مستوفی ج ۱: ۵۰۷؛ زرکوب ۵۹.

وجمال‌الدین ابوبکر المصری را به منصب قاضی القضاتی منصوب کرد.^۱ وزراء و قاضی-القضات همکاران بسیاری داشتند، و اتابک روزانه به گزارش آنان توجه می نمود.^۲ پیروزیهای جنگی اتابک نیز برای وی کسب شهرت کرد. تنها یکبار اتفاق افتاد که شاهزاده سلغر شاه قران داش خان بن سعد طغیان کرد، اما او و یارانش را در حال مستی دستگیر و زندانی کردند، و به آنها زهر خوراندند.^۳ سعد اول که از اوضاع داخلی قلمروش آسوده خاطر بود، توانست نیروی لشکریانش را برای گسترش قلمروش به کار برد. ناگفته نماند، که وی هیچگاه به قلمرو مغولان دست درازی نکرد.

اتابک به توصیه مشاوران خود^۴ به جزیره قیس در خلیج فارس حمله کرد و در تاریخ ۴ محرم ۶۸۲ آن را به تصرف درآورد. این جزیره را قبلاً فرمانروای هرمز در سال ۶۲۶ ه. ق. به نام اتابک گرفته بود. این جزیره پایگاه اصلی تجار هند بود، و اتابک با تصرف آن توانست تجارت با هند را بدست گیرد، و از این راه مبالغ هنگفتی به نام گمرک و مالیات بدچنگ آورد. پس از آنکه این جزیره را فتح کرد، نام او در خطبه ذکر می شد.^۵

دومین لشکرکشی اتابک به جزایر بحرین بود، که از نظر حقوقی بدخلیفه المستعصم تعلق داشت. سپاهیان اتابک به فرماندهی امیر محمد بن محمد بن ابی ماجد در روز ۲ ذیحجه ۶۳۳ به این جزایر حمله کردند، اما اعراب ساکن این جزایر، با آنکه میانشان اختلاف برقرار بود، توانستند در برابر دشمن ایستادگی کنند. اگرچه لشکریان اتابک موفق شدند در بهار سال ۶۴۱ ه. ق. شهر طاروت را که در وسط جزیره قطیف قرار داشت، تسخیر نمایند و شیخ ابو عاصم بن شیرخان را بکشند، اما مقاومت اعراب را نتوانستند درهم شکنند. هر سال میان آنان و اعراب جنگهای تازدای درمی گرفت،

۱- وصاف/بمبئی ۱۵۸. ۲- وصاف/بمبئی ۱۵۷ ص ب. ۳- وصاف/بمبئی ۱۶۹-۱۶۵.

۴- وصاف/بمبئی ۱۷۶. ۵- وصاف/بمبئی ۱۷۸-۱۷۶؛ جوزجانی (انگلیسی) ج ۱: ۱۸۰.

و پیشنهاد صلح و عدم دخالت در امور داخلی از طرف اتابک نتیجه‌ای نمی‌داد. سرانجام در سال ۶۵۴ ه. ق. ابوبکر به نفع عصفور بن رشید بن عمیر و مانع بن علی بن ماجد بن عمیر تصمیماتی گرفت و توانست بدین وسیله آرامش را دوباره برقرار کند.^۱

پس از آنکه هلاکو امور دولت را در ایران به دست گرفت، اتابک پسر خود سعد را برای تعظیم و تکریم ایلخان به دربار وی فرستاد، و به این ترتیب توانست وضع موجود را حفظ کند^۲، اما پیش از آنکه سعد از دربار ایلخان بازگردد، ابوبکر در جمادی-الاول ۶۵۸ درگذشت.^۳

با مرگ این فرمانروای ارجمند، خورشید تابان سلطنت سلغریان در فارس افول کرد. از آن پس جنگهای فراوان روی داد، و سرانجام این ایالت به سال ۶۸۳ ه. ق. تحت سلطه مستقیم مغولان درآمد.

سعد دوم در دربار هلاکو^۴ از مرگ پدر باخبر شد، اما پیش از آنکه به وطنش بازگردد خود او نیز چشم از دنیا بست. تنها در ۱۸ روز^۵ سلطنت وی توانستند چند سکه به نام وی بزنند. عم جوان او محمد اول را که لقب عضدالدوله بهوی داده شد، به سلطنت برگزیدند^۶، و نیابت سلطنت را ترکان خاتون همسر ابوبکر و خواهر علاءالدوله یزد به عهده گرفت. قدرت اقتصادی فارس به دست این زن و وزیرش نظام الدین ابوبکر بهزودی کاهش یافت، خزانه به باد رفت، و زورگوئی و خود کامگی رواج یافت. عضدالدوله پس از دو سال و هفت ماه در ذی‌عقده ۶۶۰، یعنی هنگامیکه هلاکو سلطنت او را تأیید کرده بود، درگذشت^۷. ترکان خاتون پس از مشورت با بزرگان محمد بن

۱- وصاف/بمبئی ۱۷۹. ۲- میرخواند/مورلی ۳۶. ۳- اطلاعات مهم و دقیق در این باره در وصاف/بمبئی ۱۷۹-۱۵۵ موجود است؛ علاوه بر آن زرکوب ۶۱-۵۵؛ میرخواند/مورلی ۳۸-۳۳. ۴- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۵۵۴؛ میرخواند ج ۵: ۷۶. ۵- در EI, IV 112 اشتباهاً ۱۲ روز نقل شده است. زرکوب مدت سلطنت او را در صفحه ۶۱ ۱۸ روز و در صفحه ۶۲ هفده روز گزارش می‌دهد. ۶- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۵۵۵. ۷- وصاف/بمبئی ۱۸۱ ص ب؛ باختصار زرکوب ۶۱ ص ب؛ میرخواند/مورلی ۳۸ ص ب.

سلغر (محمد دوم) را به فرمانروائی برگزید. این محمد جنگجوئی دلیر بود و در نبرد بغداد نیز شرکت کرده بود، اما فاقد هر نوع استعداد سیاستمداری بود. او اگرچه سلغم دختر ترکان را به عقد خود درآورد، اما برای به دست آوردن قدرت فرمان داد تا مادر زنش را دستگیر کنند، و در ۱۰ رمضان ۶۶۱ به دربار خان مغول بفرستند.^۱ منابع مصری گزارش می‌دهند، که فرمانروای فارس در این موقع با سلطان مملوک تماس گرفته است، اما این تماس ظاهراً بدون نتیجه ماند.^۲

برادر وی سلجوق که تا این هنگام در قلعه‌ای در نزدیکی استخر زندانی بود، به جانشینی وی انتخاب شد. او با ترکان خاتون ازدواج کرد، و به امیرانی که او را از زندان آزاد کرده بودند، محبت بسیار نمود. اما پس از مدتی آنان را از خود رنجاند، و خشم همسرش را برانگیخت. امیران به مأموران مغول در شیراز متوسل شدند، و به آنان گفتند، که سلجوق نقشه توطئه‌ای را بر علیه آنان در سر می‌پروراند. آنها به جای آنکه در فکر مقاومت باشند، گریختند و سلجوق ابله آنان را دنبال کرد و اغلب یکی از مأموران مغول را کشت.^۳ ایلخان از اینکار خشمگین شد و محمد دوم برادر سلجوق را، که در آن هنگام در اردوی او بود، به قتل رساند.

هلاکوبرای برقراری آرامش سپاهی به فرماندهی التاجو و تیمور به شیراز فرستاد.^۴ مغولان در حین پیشروی از اصفهان، کرمان و یزد سلجوق را به تسلیم دعوت کردند، و به وی وعده دادند، که در این صورت مورد عفو قرار خواهد گرفت. اتابک اطاعت نکرد، اما به زودی ناگزیر شد، دست از شیراز بردارد، و التاجو درخواست مردم

۱- وصاف/بمبئی ۱۸۳ ص ب؛ مستوفی ج ۱، ۵۰۸؛ زرکوب ۶۲ ص ب؛ میرخواند/مورلی ۴۰-۴۲. ۲- مقریزی/کاترمر ج ۱، ۱، ۱۹۰، ۲۳۸. ۳- رشیدالدین/بلوچه ج ۲، ۵۵۵ ص ب از این جریان ذکر نمی‌کند. - شاید رفتار مأموران مغول در نظر وی مردانه نبوده است - بلکه گزارش می‌دهد، که ترکان خاتون در این هنگام کشته و دو دخترش اسیر شدند. اما بروایت وصاف و زرکوب، ترکان خاتون در هنگام جلوس آتش بر تخت سلطنت حضور داشته است. ۴- میرخواند/مورلی ۴۵.

شیراز را پذیرفت و شهر از ویرانی مصون ماند. سلجوق پس از آنکه یکی از شحنة‌های مغول را کشت، از راه خورشیف به کازرون گریخت، و در آنجا پس از مقاومت دلیرانه او را در مسجدی دستگیر کردند و به قتل رساندند. سلجوق بیش از هفت ماه سلطنت نکرد. یکی از خدمتگزاران صدیق او توانست به مصر بگریزد، اما سایر همکارانش را کشتند.^۱

قیام سلجوق سرنوشت فارس را تغییر داد و این ایالت را تحت سلطه مستقیم مغولان درآورد.^۲ البته این دگرگونی بلافاصله صورت نگرفت. مغولان با موافقت ترکان خاتون و امرای ترکمن سررشته امور را ظاهراً به آتش دختر سعد دوم که (به غیر از سلغم) تنها عضوزنده خانواده سلطنتی بود، سپردند.^۳ به نام وی سکه ضرب و خطبه خوانده شد. اما چون آتش هنوز کودکی خردسال بود، در حقیقت مغولان خود در فارس فرمانروائی می کردند. مغولان برای آنکه بتوانند فارس را پس از مرگ آتش رسماً جزء قلمرو خود کنند، در سال ۱۲۷۲ م. او را به عقد منکو تیمور برادر اباقا درآوردند.^۴ قرار بود که او را در سال ۶۸۳ ه. ق. در اداره امور فارس سپیم کنند، که در شیراز شورش شد و چون مغولان او را نیز در این شورش مقصر می دانستند، لذا دستش را از امور دولت کاملاً کوتاه کردند. آتش دستگیر شد، و در ۲۲ سالگی به سال ۶۸۵ ه. ق. در زندان درگذشت.^۵

با برکناری آتش فرمانروائی سلغریان در فارس به پایان رسید و آن سرزمین تحت حکومت باسقاقان مغول قرار گرفت. اما این وضع دوامی نیافت.

- ۱- وصاف/بمبئی ۱۸۹-۱۸۴؛ زرکوب ۶۳ ص ب؛ میرخواند/مورلی ۴۹-۴۲.
- ۲- وصاف/بمبئی ۱۹۰. ۳- وصاف/بمبئی ۱۹۰؛ زرکوب ۶۴؛ میرخواند ج ۵؛ ۸۳ (و حاشیه این صفحه).
- ۴- بروایت وصاف/بمبئی ۱۹۷. ۵- وصاف/بمبئی ۲۲۲-۲۲۰؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲، ۵۵۷-۵۵۵؛ زرکوب ۷۱-۶۸. - میرخواند/مورلی ۴۹ فقط انتصاب او را ذکر می کند. - رک Hammer I 272-274

الملك الفاضل جمال‌الدین شرف‌الدین بن محمد شاه اینجو ، که همچون پدرش محمدشاه^۱ از جانب مغولان به فارس فرستاده شده بود، در سال ۷۲۵ ه. ق. دعوی استقلال کرد. در آغاز پیر حسین پسر چوپان به عنوان حاکم نزد اینجو بود ، اما اینجو او را از نزد خود راند^۲. پس از آن ابوسعید مسلم ایناق مسافر را به عنوان والی به جای پیر حسین فرستاد ، اما چون وی با امیران خود اختلاف داشت^۳، نتوانست در شیراز کاری از پیش برد. اینجو کمی پس از مرگ ابوسعید توانست بر سر اسر فارس و قسمتی از اصفهان تسلط یابد^۴، و با مظفر شاه بن محمدشاه بن مظفر فرمانروای یزد ، که در یکی از قلاع محصور بود ، صلح کند . بدینگونه قلمرو مظفر تحت فرمانروائی اینجو درآمد^۵. اما در ۱۵ رجب ۷۳۶ اینجو را به دستور ارپه خان کشتند^۶. اما این قتل در رابطه فارس با قلمرو مغولان اثری نکرد . اعضاء خاندان اینجو از آن پس نیز در فارس سلطنت می کردند ، و بعدها نیز که حسن کوچک برادر خود ملك اشرف را به سال ۷۴۱ ه. ق. به فارس فرستاد، نتوانستند قدرتی در آن سامان به دست آورند. خبری در دست نیست، که اشرف در فارس چه کارهائی کرده است^۷. فارس به هر حال توانست استقلال خود را حفظ کند .

شبانکاره

مظفرالدین محمد بن المبارز بن حسنویه از اعقاب فضلویه به سال ۶۲۴ ه. ق.

- ۱- بروایت حافظ ابرو : محمود . ۲- بروایت ابن بطوطه ج ۲ : ۶۸ پس از مرگ ابوسعید.
- ۳- رك : ميرخواند ج ۵ : ۱۵۸ ص ب ؛ حافظ ابرو ۵۲ ر ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : L
- ۴- حافظ ابرو ۵۶ ج. - رك : H.C. Kay : A Gold Coin of Abu Ishāq ibn Mahmūd .
- ۵- ابن بطوطه ج ۲ : Shāh Inchū, in : Num. Chronicle 1875, P. 216-230 .
- ۶- ۶۸-۷۰ . K. V. Zetterstéen in EI, III 862 : رك ؛ Zambaur 255 .
- ۷- بروایت ميرخواند . - اما خواندمیر ج ۳ : ۸۰ نقل می کند ، که پیر حسین دومین فرزند شاه محمود چوپانی به آن سامان فرستاده شد .

در شبانکاره سلطنت می‌کرد. او فرمانروائی با هوش و مقتدر بود، که قلمروی خود را از یکسو تا حدود هرمز، و از سوی دیگر تا نواحی فارس توسعه داد^۱، اما در آنجا میان وی و ابوبکر پادشاه فارس نزاع در گرفت. اگرچه اتابک نتوانست پایتخت شبانکاره را تصرف کند، اما با زدن درختان آن سامان و سوزاندن محصولات، زیان فراوان به‌شاه شبانکاره وارد کرد.

محمد با هلاکو نیز هنگامیکه به ایران لشکر می‌کشید، مخالفت آغاز کرد، و در نتیجه ایلخان سپاهی به‌فرماندهی تگوتجه به‌جنوب فرستاد. پایتخت شبانکاره در صفر ۶۵۸ محاصره شد و پس از آنکه مغولان محمد را با تیری از پای درآوردند، به‌این شهر دست یافتند^۲.

قطب‌الدین برادر محمد جانشین وی شد^۳، و مغولان شحنة‌هائی را به‌نظارت درکار وی گماردند، اما برادرانش او را در ۱۰ ذیحجه ۶۵۹ کشتند. نظام‌الدین حسنویه فرزند غیاث‌الدین محمد بن مظفرالدین که در این هنگام بر تخت سلطنت نشست، در ربیع‌الثانی ۶۶۲ با سپاهیان مغول به‌سلجوق شاه فرمانروای فارس در کازرون حمله برد، ولی در این جنگ کشته شد. جانشین وی نصرت‌الدین ابراهیم که برادرش بود به‌اصرار مغولان دختر سلجوق شاه مقتول را به‌عقد خود درآورد، اما او را نیز در ربیع‌الثانی ۶۶۴ عزل کردند^۴.

برادر وی جلال‌الدین طیب‌شاه ۱۷ سال سلطنت کرد تا آنکه در ۱۰ جمادی‌الاول ۶۸۱ به‌قتل رسید. اما برادر این پادشاه بهاء‌الدین اسماعیل در سال ۶۸۸ ه. ق. به‌مرگ طبیعی مرد. پس از وی عموزادگانش غیاث‌الدین بن جلال‌الدین و نظام‌الدین بن بهاء‌الدین متفقاً تا سال ۷۱۳ ه. ق. سلطنت کردند، و پس از آنان ملک اردشیر نامی که نسبش

۱- رك: وصاف/بمبئی ۴۲۳ و نقشه آخر این کتاب. ۲- وصاف/بمبئی ۴۲۳ ص ب.

۳- به‌روایت Zambaur پسر وی. ۴- وصاف/بمبئی ۴۲۵-۴۲۳.

معلوم نیست ، به سلطنت رسید. شبانکاره در ذی‌عقده ۷۱۳ جزو قلمرو مبارزالدین محمد سردودمان مظفریان درآمد. مبارزالدین در سال ۷۱۸ ه. ق. یزد و در محرم ۷۴۱ کرمان را نیز تصرف کرد ، و قدرت مغولان را در جنوب ایران درهم شکست^۱.

(حکومت‌های جزایر خلیج فارس : هرمز و قیس)

مغولان هیچگاه نتوانستند تا جزایر خلیج فارس پیشروی کنند و به این ترتیب حکومت‌های این جزایر توانستند آزادانه تکامل یابند. حکومت هرمز ، که قسمتی از خاک خشکی مجاور را نیز تحت نظر داشت ، بی‌تردید مقتدرترین حکومت‌های خلیج فارس را تشکیل می‌داد. هرمز قدرت و نفوذش را مرهون منافع بود که از تجارت با هندوستان می‌برد .

هم‌زمان با حمله مغولان به ایران در هرمز جهان‌شاه از خاندان تورانشاه سلطنت می‌کرد. جهان‌شاه در جنگ با واحدهای مغول ، که تا جنوب ایران پیش رفته بودند (جنگ‌های جلال‌الدین در سرحد هندوستان) ، کشته شد و عم وی میرشهاب‌الدین ، که اصولاً با جهان‌شاه مخالف بود ، اما در جنگ بر علیه مغولان او را حمایت می‌کرد ، جانشین وی شد . میرشهاب‌الدین توانست مغولان را متواری کند. او دخترش را به عقد برادرزاده اش سیف‌الدین درآورد ، که بعدها (۱۲۲۹ م.) در جزیره قیس سلطنت می‌کرد. رئیس شهریار وزیر شهاب‌الدین جانشین وی شد ، اما در جنگ با سیف‌الدین به قتل رسید . ساکنان جزیره قیس و شاید اهالی فارس سیف‌الدین را متواری کردند ، و او سرانجام بر میراث پدرانش دست یافت. او با آرامش کامل - ظاهراً تحت حمایت فرمانروایان کرمان - در هرمز سلطنت کرد ، و قلمرو خود را برای برادرزاده اش شهاب‌الدین محمد بن عیسی به ارث گذارد ، و پس از این پادشاه نیز در سال ۱۲۴۴ م. برادرزاده اش امیر رکن‌الدین محمود بن حامد به سلطنت رسید. هرمز در زمان فرمانروائی

این پادشاه پیشرفتهای فراوان کرد. وی در چندین جنگ پیروز شد، و نواحی ساحلی جنوب مسقط را به تصرف درآورد. اما در سال ۶۷۶ ه. ق. به طوریکه وصاف گزارش می دهد، غرق شد^۱.

در دوران آشفته بعد، یعنی وقتی که فرمانروایان به سرعت جانشین یکدیگر می شدند، اهمیت سیاسی جزیره هرمز کاهش یافت. هنوز امیر سیف الدین نصرت فرزند رکن الدین^۲ سلطنت می کرد، که برادرانش او و مادرش را متواری کردند. اما فرمانروای کرمان از او حمایت کرد، و او را دوباره به سلطنت رسانید. امیر سیف الدین توانست یکی از برادران سرکش خود را بکشد. اما برادر دیگرش میرقطب الدین تهمتن از نو او را سرگردان کرد. تهمتن بی رحمانه به مردم ستم می کرد و یارانش را نیز که در شورش به وی کمک فراوان کرده بودند، از خود رنجاند و به این ترتیب مردم نصرت را به سلطنت بازخواندند. اما در سال ۶۸۹ ه. ق. دو برادر دیگر نصرت او را کشتند^۳.

برادرش رکن الدین دوم جانشین وی شد، اما چون او نیز به ستمگری پرداخت، امیر بهاء الدین ایاز غلام و محرم نصرت، که عهده دار حکومت منطقه قلعات در عربستان بود، در سال ۶۹۲ ه. ق. او را راند. اگرچه دوتن از برادرانش توانستند به کمک جلال الدین سیورغاتمیش فرمانروای کرمان^۴، ایاز را متواری کنند، ولی جمال الدین ابراهیم بن محمد الطیبی ایاز را در جزیره قیس پذیرفت، و از آن پس سالیانه ۱۲۰۰۰ دینار به وی کمک می کرد^۵. به این ترتیب ایاز توانست به زودی بر رکن الدین دوم چیره شود، و هرمز را دوباره به تصرف خود آورد. ایاز فرمان داد تا به نام ملک معظم فخر الدین احمد الطیبی فرزند والی مذکور خطبه بخوانند و سکه بزنند، اما در ۶ رمضان ۶۹۵

۱- وصاف/بمبئی ۲۹۶؛ Aubin 81-85؛ Teixeira II, 7-9. ۲- وصاف/بمبئی ۲۹۶.

۳- وصاف/بمبئی ۲۹۶؛ Aubin 86-89؛ Teixeira II 9f. ۴- بدینگونه کرمان برای

مدتی محدود بر هرمز تسلط یافت. بهر حال سفرنامه مارکوپولو/لمکه ۱۰۱ و حمدالله ج ۱؛

۱۳۹ از این تسلط گزارش می دهند. ۵- کاشانی ۱۰۴ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۹۶ ص ب.

میان ملك معظم و ایاز جنگی خونین درگرفت، با این‌همه آنان توانستند با وساطت حکم این جنگ را پایان دهند. در این هنگام بود که لشکریان ماوراءالنهر به صفحات شرقی ایران حمله کردند - و حتی تا هندوستان پیش رفتند. اما علاءالدین محمد خلجی فرمانروای دهلی آنانرا متوقف ساخت^۱. مغولان با توجه به این وضع صلاح دیدند، که سپاهی را مأمور حمله به هرمز کنند (۶۹۶ ه. ق.). رکن‌الدین دوم خود عهده‌دار فرماندهی این سپاه شد. با اینکه ایاز سفیرانی نزد مغولان فرستاد، آنان از محاصره صرف‌نظر نکردند. اما ایاز سرانجام موفق شد، که با عقد قراردادی با آنان نظرشان را تأمین کند و خود فرمانروا بماند. وی در این هنگام دوباره بامعظم فخرالدین ارتباط برقرار کرد^۲. رکن‌الدین پس از مدتی سرگردانی در سیرجان مرد.

ایاز به علت حمله سپاهیان جغتای به جنوب شرقی ایران ترجیح داد، که به جای هرمز در جزیره قشم مستقر شود. وی در این هنگام توانست از جمال‌الدین الطیبی که او را ملك قیس می‌خواندند^۳، جزیره جازون و چند جزیره دیگر را به وساطت یکی از روحانیون بخرد. پس از سلطه پادشاه فارس به سال ۱۲۳۰ م. بر جزایر خلیج فارس طیبی‌ها از سال ۱۲۹۲ م. توانسته بودند جزیره قیس و جزایر دیگر خلیج فارس را به تصرف آورند، و در سایه تجارتی که این جزایر با هندوستان و چین می‌کرد، ثروت فراوان جمع کنند. آنان در جزایر بحرین نیز نفوذ کرده بودند^۴. ایاز در جزیره جازون شهری به نام هرمز بنا کرد، و از آنجا تجارت سراسر خلیج فارس را تا بصره نظارت می‌کرد. ایاز تا سال ۷۱۱ ه. ق. سلطنت کرد، و بر قسمت‌های بزرگی از شبه جزیره عربستان و قسمتی از خاک ایران حکمرانی داشت. برخی روایت می‌کنند، که وی در این هنگام مرد و

۱ - کاشانی ۱۲۰ ر تا ۱۲۶ ج؛ مفضل ج ۳: ۵۴-۵۰. ۲ - کاشانی ۱۰۵ ج تا ۱۰۷ ر؛ و صاف/بمبئی ۳۰۰-۲۹۷؛ Teixeira II 10f.؛ Marco Polo/Yule I 120, 125, II 316f.

Aubin 91-93 Couto, Buch X, 2, 381 ff.؛ Barros II, 1, 108 ff. ۳ -

Couto, Buch X, 2, 381 ff.؛ Barros II, 1, 109-112؛ Teixeira II 12 f. ۴ -

گروهی گزارش می‌دهند ، که او در این موقع استعفا داد تا به حکومت قلعات بپردازد و در آنجا مرد .

غیاث‌الدین کردانشاه فرزند رکن‌الدین دوم فرمانروای هرمز شد ، و با وجود کوشش فراوان برای برقراری صلح نتوانست از جنگ با نعیم فرمانروای قیس‌جلوگیری کند . نعیم ، که تجارت هندوستان را در خطر می‌دید ، با ملک عزالدین والی شیراز همدست شد و در سال ۷۱۴ هـ . ق. دوبار به هرمز حمله کرد ، و در دومین بار پس از چهارماه محاصره بیهوده ، توانست کردانشاه را به بهانه مذاکره برای برقراری صلح به اردوگاه خود بکشاند و دستگیر کند^۱ .

در این هنگام همسر کردانشاه برادرزاده خود غیاث‌الدین دینار را به فرمانروائی برگزید و چون کردانشاه پس از ۵ ماه تصادفاً در حین یکی از حملات بیهوده نعیم آزاد شده بود ، با مقاومت غیاث‌الدین روبرو شد . کردانشاه در آغاز ناگزیر به ایران گریخت ، اما بعد توانست غیاث‌الدین را به سوی مکران متواری کند . وی آنگاه تا ۷۱۶ هـ . ق. در هرمز سلطنت کرد و در این سال مرد . بزرگترین فرزندش مبارزالسیدین بهرامشاه جانشین او شد ، و توانست برادرش شاه قطب‌الدین را ، که در خاک ایران استقرار یافته بود ، دستگیر کند ، اما شهاب‌الدین یوسف امیرالبحر معزول تاج و تخت سلطنت را از چنگش به در آورد ، و سپس او و قطب‌الدین را به توصیه غیاث‌الدین ، که از مکران بازگشته بود ، کشت^۲ .

تهدید پس از چندین سال از قلعات به هرمز بازگشت ، و یوسف را دستگیر کرد و فرمان قتل او و یارانش را داد . وی پس از ۱۰ سال برای انتقام جوئی به قیس حمله کرد ، و جانشین نعیم ، ملک غیاث‌الدین را دستگیر نمود ، و جزایر بحرین را نیز به تصرف

۱ — Teixeira II 20-22 ، کاشانی ۱۰۷ ر و ج ، Aubin 100f. — ۲ Teixeira II 23-25 ؛

کاشانی ۱۰۸ ر و ج .

آورد ، و پس از به‌جای‌گذاردن نیروهای اشغالی خود به‌هرمز بازگشت. چندین جزیره دیگر هم جزء قلمرو تهمتن بود ، و به‌این ترتیب وی بر سراسر خلیج تسلط داشت . او ناگزیر در سال ۷۴۵ ه. ق. برادرش نظام‌الدین را که داعیه رقابت با وی را داشت ، پس از سالها یکرنگی به‌قلهات تبعیدکرد ، و او در آنجا مرد^۱. پسرانش جهان بك و شادی ، با وجود هشدار پدرش پیش از مرگ وی ، چندین بار شورش کردند ، و حتی هنگامیکه عمویشان فرمانروائی جزایر بحرین را به‌آنان واگذارد ، دست از طغیان برنداشتند . جهان بك پس از شکست مکرر و نزاع با برادر به‌حوالی شیراز گریخت ، و نزد یکی از دوستانش پناه یافت . قطب‌الدین در سال ۷۴۷ ه. ق. در ایران مرد^۲. تورانشاه پسرش جانشین وی شد و شادی محمود عمر والی او در قیس را کور کرد . شادی از بیم انتقام تورانشاه به‌خاك ایران و سپس به‌بحرین گریخت ، و در آنجا مرد . تورانشاه منصب وی را به‌پسرش وا گذاشت ، و در این هنگام جهان بك از فارس به‌این‌پسر حمله کرد ، اما درحین این حمله چندتن از امیرانش او را کشتند. تورانشاه سرانجام توانست در جزایر بحرین نظم و آرامش برقرار کند ، و تا پایان عمرش (۷۷۹ ه. ق.) در صلح و آرامش در هرمز سلطنت نماید^۳.

کرمان

در سایه هرج و مرجی که حمله مغولان به‌صفحات شرقی ایران به‌وجود آورده بود ، یکی از امراء گورخان فرمانروای قراختای به‌نام براق حاجب توانست به‌سال ۶۱۹ ه. ق. برایالت کرمان تسلط یابد^۴. براق حاجب مدتی کوتاه تحت‌حمایت جلال-

۱- وی بروایت ابن بطوطه ج ۲ : ۲۳۳ ص ب وسیله قطب‌الدین مسموم گردید .

۲- 33-39 , Teixeira II 25f. , Aubin 101-107 ۳- Teixeira II 39-43

۴- جوینی ج ۲ : ۲۱۱ ص ب ، وصاف/بمبئی ۲۸۵ ص ب ، مستوفی ج ۱ : ۵۲۷ ص ب ،

Hammer I 66 , Ohsson IV 90-93 ؛ اقبال ج ۱ ، ۴۱۰-۴۰۳ .

الدین خوارزمشاه، که از هندوستان برای رسیدن به مناطق غربی از کرمان می‌گذشت و دختر براق حاجب را به عقد خود درآورده بود، سلطنت کرد. پس از آنکه جلال‌الدین از کرمان دور شد، براق حاجب مراتب فرمانبرداری خود را به اطلاع چنگیز خان رسانید، و از او عنوان قتلغ خان^۱ گرفت. براق با الناصر خلیفه نیز ارتباط داشت، و خلیفه به وی لقب قتلغ سلطان داد^۲. وی توانست حملات غیاث‌الدین پیرشاه برادر جلال‌الدین را که در سال ۶۲۷ ه. ق. به دست او کشته شد و میراثش نیز به او رسید، دفع کند^۳، و علاءالدوله فرمانروای یزد را شکست دهد^۴. براق بعدها به فرمان او کتای به سیستان لشکر کشی کرد تا آن ایالت را ضمیمه قلمرو مغولان کند، و در عین حال نفوذ خود را نیز در آن صفحات توسعه دهد^۵. فاتحان مغول با توجه به خدمات براق حاجب او را گرامی داشتند، و پسرش در دربار آنان به عنوان گروگان روزگار می‌گذراند. چون براق حاجب در ۲۰ ذیحجه ۶۳۲ مرد، نخست برادرزاده و دامادش قطب‌الدین محمد بن طاینکو اداره امور قلمرو وی را به دست گرفت، اما پس از مدتی کوتاه رکن‌الدین مبارک خواجه (یا حجت‌الحق) پسر براق از جانب مغولان به جانشینی پدر گمارده شد، و قائلان طی فرمانی عنوان قتلغ سلطان را که به پدر وی تعلق داشت، به او داد. مغولان قطب‌الدین را که ناراضی بود، با عنوان ملازم وزیر نزد محمود یلواج فرستادند. هنگام انتخاب کیوک پیشنهاده شد، که قطب‌الدین را به خاطر خدماتش به جای عموزاده‌اش فرمانروای کرمان کنند، اما چینقای موفق شد، ترتیبی دهد، که او موقتاً در سمت خود بماند، و سرانجام منکو او را فرمانروای کرمان کرد. مغولان حاکمی را ملازم او کردند^۶، که برای دریافت مالیات چندتن باسقاق زیر نظر داشت. رکن‌الدین سرانجام از وطنش گریخت، و از اتابک لرستان و خلیفه یاری طلبید، اما

۱- مستوفی ج ۱ : ۵۲۸ . ۲- وصاف/بمبئی ۲۸۷ . ۳- وصاف/بمبئی ۲۸۷ .

۴- وصاف/بمبئی ۲۸۷ . ۵- وصاف/بمبئی ۲۸۷ : ج ۲ : ۲۱۴ .

۶- رک : Marco Polo/Lemke 93

ایندو درخواست او را رد کردند، و او بالاخره نزد منکو رفت، به این امید که بتواند در آنجا احقاق حق کند (رمضان ۶۵۱)؛ ولی قآن او را پس از بازجوئی به قطب‌الدین که به اردوی منکو آمده بود، تسلیم کرد و قطب‌الدین به زودی دستور قتل رکن‌الدین را داد. قطب‌الدین نیز به سال بعد یعنی در رمضان ۶۵۵ مرد.^۱

همسر او قتلغ ترکان خاتون، که در اصل زن براق حاجب بود و چهار ماه پس از انتصاب قطب‌الدین وسیله منکو به عقد او درآمده بود، جانشین قطب‌الدین شد. این زن ظاهراً نایب‌السلطنه پسرش حجاج بود. اما پس از آنکه پسر به سن بلوغ رسید، میان آنها نزاع در گرفت (۶۶۶ ه. ق.)^۲، و حجاج مجبور شد به سیستان و سال بعد به دهلی در هندوستان فرار کند. وی ۱۰ سال در آنجا ماند و با کمک هندیان کوشید تا با اعمال زور کرمان را تصرف کند. ترکان تا سال ۶۸۱ ه. ق. سلطنت کرد، اما در این هنگام به خاطر نزاعی که میان او و پسرش جلال‌الدین سیورغاتمیش در گرفت، به اردوی ایلخان رفت. اما اباقا، که پادشاه ترکان صفوت‌الدین پادشاه خاتون ازدواج کرده و به این ترتیب داماد ترکان بود، پیش از آنکه او به اردو برسد، مرده بود. ترکان بی آنکه توانسته باشد نزاع موجود را حل و فصل کند، در ربیع‌الاول ۶۸۱ در تبریز مرد.^۳

در این موقع سیورغاتمیش به کمک فخرالملک محمود بن شمس‌الدین محمد شاه زوزنی وزیرش سر رشته امور کرمان را به دست گرفت و توانست به سیستان^۴ و هرمز حمله کند. گیخاتو که پس از مرگ اباقا همسر او پادشاه خاتون را به عقد خود درآورده بود^۵، سیورغاتمیش را عزل کرد و اداره امور کرمان را ظاهراً به پادشاه خاتون سپرد.

۱- جویی ج ۲: ۲۱۸-۲۱۴؛ وصاف/بمبئی ۲۸۹ ص ب؛ مستوفی ج ۱: ۵۲۹ ص ب.
 ۲- Zambaur 237 (سال ۶۶۰ را روایت می‌کند). اما با توجه بروایت تاریخ سیستان ۴۰۵ روشن می‌گردد، که روایت زامباور ناصحیح است، چه تاریخ سیستان کمی پس از حمله اباقا به سیستان تدوین یافته است.
 ۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۴۰۲؛ رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۹۱؛ مستوفی ج ۱: ۵۳۰ ص ب.
 ۴- تاریخ سیستان ۴۰۷.
 ۵- وصاف/بمبئی ۲۹۱.

پادشاه خاتون در ۲۷ رمضان ۶۹۳ فرمان قتل برادرش سیورغاتمیش را داد ، و خود او نیز در شعبان ۶۹۴ پس از مقاومت نسبتاً طولانی در برابر سپاهیان بایدو به همین سرنوشت دچار شد^۱. غازان فرمانروائی کرمان را به شاهزاده مظفرالدین محمدشاه بن حجاج سپرد (۷ ربیع الاول ۶۹۹) . فرمانروای جدید کوشید مردم کرمان را ، که پراکنده شده بودند ، دوباره به آن سامان بازگرداند ، اما هنگامیکه در دربار غازان بود ، شاهزادگان بهر هبری برادرش محمود شاه شورش کردند ، و بر شهر کرمان دست یافتند . سرداران فارس و عراق توانستند پس از محاصره طولانی شهر کرمان را دوباره تسخیر کنند ، و به جای فخرالدین هروی مقتول ، صدرالدین ابهری را به عنوان حاکم و وزیر یگانه به کار گمارند .

مظفرالدین در ۶ جمادی الاول ۷۰۱^۲ ، در حالی که بیش از سی سال نداشت ، مرد و حسن شاه برادرش ، که نامزد جانشینی او بود ، یکماه پس از مرگ او زمام امور را به دست گرفت . غازان سرانجام آخرین عضو این خاندان را ، که قطب الدین شاه جهان (شاهنشاه جهان) بن سیورغاتمیش بود ، در ۱۵ رجب ۷۰۲ به فرمانروائی کرمان منصوب کرد (ورود به کرمان شوال ۷۰۲) ، اما چون الجایتو دید که اداره امور کرمان پس از دو سال و نیم سر و سامانی نیافته است ، این فرمانروا را معزول و کرمان را مستقیماً بخشی از قلمرو ایلخان کرد . قطب الدین بعداً در شیراز مرد^۳.

هرات

قلمرو کرت پس از غلبه مغولان بر ایران و بر روی ویرانه های پادشاهی غوریه بنیان گذارده شد . شهر و حومه هرات به سال ۶۱۸ ه . ق . به دست فاتحان و به فرماندهی تولون و ایلچیکتای کاملاً ویران شد^۴ و در سال ۱۲۳۶ م . بود ، که به دستور او کتای آن را دوباره بنا کردند^۵ . شمس الدین فرزند رکن الدین ابوبکر بن تاج الدین عثمان مرغانی

۱- وصاف/بمبئی ۲۹۵-۲۹۲ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۳۳-۵۳۱ . ۲- بروایت مستوفی در سال ۷۰۳ . ۳- وصاف/بمبئی ۴۳۵-۴۲۷ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۴۱-۵۳۳ . ۴- اقبال ج ۱ : ۳۶۶-۳۷۹ . ۵- جوزجانی ۳۵۷-۳۵۰ ؛ سیفی ۱۷۵-۱۷۰ ؛ Ohsson III 117 f.

از خاندان کرت، که برادرش یکی از بزرگان دربار غوریان بود و او خود با یکی از شاهزادگان غوری ازدواج کرده بود، پس از مرگ پدر و انقراض سلطنت خاندان غوریان در این شهر^۱ زمام امور آن منطقه را که تاکناره رودسند می‌رسید، به دست گرفت. او به منظور تحکیم موقعیت خود با مغولان همدست شد و همراه آنان در سال ۱۲۴۶م. ملطان را ویران کرد، و این شهر با پرداخت ۱۰۰۰۰۰ دینار طلا آزادی خود را دوباره به دست آورد. مغولان در هنگام لشکرکشی به لاهور به شمس‌الدین شک بردند، اما او پس از دوران کوتاهی دوباره آزاد شد.^۲

شمس‌الدین مدتی در هندوستان ماند و پس از جلوس منکوبه تخت قاآنی به حضور وی شتافت. در دربار قاآن او را با مهربانی پذیرفتند، و به زودی فرمان سلطنت او در هرات، سبزوار، غور، سیستان و بلخ تا کناره‌های سند صادر شد.^۳ از آن پس کرتیان با حيله و کاردانی فراوان توانستند نیرو و قدرت مغولان را در قلمرو خود به حد اقل برسانند، و کار را به جایی رساندند، که ظاهراً خود را حاکم آنان جلوه دهند. اگرچه در منابع موجود اشاره‌ای به این مطلب نشده است، اما ناگزیر می‌پنداریم که آنان در جنگ با مغولان انگیزه‌های ملی داشته‌اند.

شمس‌الدین در هنگام بازگشت به هرات نزد امیر ارغون حاکم رفت، و چون به مقر فرماندهی خود وارد شد، تمام امیران، به استثنای يك نفر، او را تعظیم و تکریم کردند، و امیری که سرباز زده بود، کشته شد. شمس‌الدین در سال ۶۵۲ ه. ق. به لشکرکشی پرداخت، و قلاعی چند را در افغانستان و حتی يك قلعه را در گرمسیر تصرف کرد. اما در سال ۶۵۶ ه. ق. از شمس‌الدین اول به علت توهین به چند شاهزاده نزد مغولان شکایت بردند، و چون مسعود حاکم وی در سیستان نیز با شاهزادگان همدست

۱- سیفی ۱۷۵؛ رک: T. W. Haig in EI, II 830 ۲- زمجی ب ۴۴۴-۴۴۰.

۳- زمجی ۴۴۵؛ تاریخ سیستان ۳۹۸ ص ب.

شد، شمس‌الدین ناگزیر به قلعه‌ای گریخت. اگرچه او سرکرده مغولی این دسته را با حيله به دام انداخت و کشت، اما مغولان نتوانستند آن قلعه را تصرف کنند. شمس‌الدین برای منکوب کردن شاهزادگان مخالف، منکو را آشکارا ولی نعمت خود خواند و با شتاب به حضور هلاکو رفت. با آنکه او را در راه دستگیر کردند، و همچون اسیری نزد هلاکو بردند، اما هلاکو به‌وی محبت کرد، و او را با احترام مرخص نمود، اما فرماندهی سیستان را در سال ۶۵۹ ه. ق. به ناصرالدین سپرد.^۱ شمس‌الدین اول پس از بازگشت به هرات باز به فکر لشکرکشی افتاد.^۲ اباقا^۳، که شمس‌الدین در نبرد علیه برکه مردانه یاری‌اش کرده بود، در سال ۶۶۵ ه. ق. حکومت او را تأیید کرد.^۴ ۱۰ سال بعد، یعنی در هنگام نبرد سپاهیان مغول با براق فرمانروای ماوراءالنهر^۵، شمس‌الدین نتوانست مغولان را از صداقت و یگانگی خود مطمئن کند و به این جهت او را به بین‌النهرین خواندند و از آنجا به باکو تبعید کردند. آنگاه او را به تبریز آوردند، و در شوال ۶۷۶ ه. ق. به او زهر خوراندند، و جنازه‌اش را پنهانی در جام دفن کردند.^۶

در غیاب شمس‌الدین در هرات آشوب به‌پاشد، و شهر رو به نابودی می‌رفت. یکی از شاهزادگان سالخورده اباقا را متوجه وخامت اوضاع در هرات کرد، و او رکن‌الدین پسر شمس‌الدین مقتول را فرمانروای هرات کرد. وی با عنوان شمس‌الدین دوم به سلطنت پرداخت. تمام بزرگان آن سامان از او اطاعت کردند، و شهر قندهار را به‌زور اسلحه در سال ۶۸۰ ه. ق.^۷ مجبور به فرمانبرداری نمودند. اما برخی از شهرها در آن موقع موفق شدند استقلال خود را حفظ کنند.^۸ شمس‌الدین دوم در سال ۶۸۲ ه. ق.

۱- تاریخ سیستان ۳۹۹ ص ب. ۲- وصاف/هامر ج ۱، ۱۶۴، ۱۶۸ ص ب.
 ۳- چوینی ج ۲، ۲۵۵؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲، ۵۵۸؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۱۴۸؛ رشیدالدین/وین ۲۲۳ ج؛ وصاف/هامر ج ۱، ۱۷۰-۱۶۳؛ زمجی ب ۴۴۵. ۴- رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج؛ میرخواند ج ۵، ۸۳. ۵- میرخواند ج ۵، ۸۹. ۶- رشیدالدین/وین ۲۲۴ ر؛ زمجی ب ۴۵۴-۴۴۴. ۷- به‌روایت خواند میر در سال ۶۷۷ ه. ق.
 ۸- تاریخ سیستان ۴۱۲ ص ب؛ ابن بطوطه ج ۳، ۷۵.

سلطنت را به‌پسرش علاءالدین واگذار کرد و خود به‌قلعهٔ خیصر (که در ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی هرات واقع است) رفت. اگرچه شمس‌الدین یکی از سرداران یاغی مغول را به‌ارغون تحویل داد، اما طرفداران این سردار توانستند ایلخان را به‌شمس‌الدین بدگمان کنند، و او اوضاع را آن‌چنان وخیم دید، که پسرش علاءالدین را نیز نزد خود به‌خیصر خواند و آنان در این قلعه باقی ماندند.^۱

از آن پس به‌دست نیکوداریان، که در سیستان نیز مستقر بودند^۲، در هرات بی‌نظمی کامل حکمفرما گردید، و غازان با توافق نوروز تصمیم گرفت به‌وضع آن مناطق سر و سامانی بخشد. شمس‌الدین هم‌چنان در خیصر ماند^۳. نوروز به‌این سبب بزرگترین پسر او فخرالدین را، که هفت سال در زندان پدر به‌سربرده بود، به‌فرمانروائی منصوب کرد. شمس‌الدین دوم ناگزیر وعده داد که به‌فرمانروای جدید زیانی نرساند. فخرالدین توانست در جنگ‌های متعدد به‌همراهی نوروز وفاداری خود را نسبت به‌مغولان به‌اثبات برساند^۴. اما پس از آن‌که نوروز مورد خشم ایلخان واقع شد، او را نیز دستگیر کردند، ولی وی توانست بگریزد و خود را به‌هرات رساند. چون نوروز نیز نزد او گریخت، غازان دستور داد، که نوروز را به‌قتل برسانند، و فخرالدین پس از مدتی تأمل تصمیم به‌اطاعت از فرمان ایلخان گرفت، و به‌این ترتیب وضع او نزد ایلخان تا حدی بهبود یافت^۵. غازان به‌عنوان قدردانی منشور تازه‌ای دربارهٔ ایالت او صادر کرد، و قهستان را به‌قلمرو وی افزود^۶.

با این‌همه فخرالدین به‌خاطر روابطش با نیکوداریان ناگزیر به‌جنگ با مغولان شد. او در سال ۶۹۸ ه. ق. به‌سرزمین کوهستانی غور گریخت، و هرات با پرداخت مبلغی هنگفت به‌الجابیتو محاصرهٔ مغولان را شکست^۷. فخرالدین توانست بدین‌گونه

۱- زمجی ب ۴۵۵-۴۵۷. ۲- تاریخ سیستان ۴۰۸. ۳- زمجی ب ۴۵۶ ص ب.
 ۴- زمجی ج ۴۷۳-۴۷۵. ۵- زمجی ج ۴۷۶ ص ب. ۶- میرخواند ج ۱۱۸:۵.
 ۷- زمجی ج ۴۷۷ ص ب.

در سال ۶۹۹ ه. ق. بازگردد، و به تحکیم برج و باروی شهر پردازد. سالهای بعد صرفنظر از شورش که به سال ۷۰۱ ه. ق. در اسفزار شد، به آرامش گذشت، و فخرالدین توانست به تأسیس بنگاههای خیریه و ترویج شعر پردازد.^۱

چون فخرالدین حاضر نشد که در سال ۷۰۳ ه. ق. هنگام جلوس الجایتو به تخت سلطنت حاضر شود، ایلخان دانشمند بهادر را به جنگ او فرستاد. در همین موقع شمس الدین دوم پدر فخرالدین در قلعه خیصر (سال ۷۰۵ ه. ق.) مرد. جنگ مغولان با هرات به درازا کشید، و در طول آن فخرالدین در ۲۴ شعبان ۷۰۷ مرد.^۲

پس از مرگ او برادرش علاءالدین برخزان دست یافت، اما برادر دیگر غیاث الدین که نزد الجایتو رفته بود، توانست پس از برقراری آرامش میان مغولان و حکومت هرات فرمانی در مورد فرمانروائی جنوب شرقی خراسان تا کنار رود سند از ایلخان دریافت دارد.^۳ در سال ۷۱۰ ه. ق. او را نیز نزد ایلخان به خیانت متهم کردند، و غیاث الدین ناگزیر در دربار ایلخان به دفاع از خود پرداخت.^۴ مغولان او را مدتی در دربار نگاهداشتند، تا با شاکیان روبرو کنند. دو تن از پسران دانشمند بهادر از غیبت او استفاده کردند، و در هرات شورش برپا نمودند. علاءالدین برادر غیاث الدین در این هنگام مرد (۷۱۴ ه. ق.).^۵

غیاث الدین در سال بعد (۷۱۵ ه. ق.) به شفاعت دوستانش نزد وزیران رشید الدین و علیشاه، که از بی گناهی او اطمینان یافته بودند، آزاد شد و پس از آنکه سوگند وفاداری نسبت به الجایتو یاد کرد، او را با فرمان جدیدی به هرات فرستادند.^۶ غیاث الدین در آنجا نصر الدین خیصری را به جای علی نصرت به منصب قاضی القضاتی منصوب کرد.^۷ به این ترتیب او خوشبختانه هنگامیکه یساور فرمانروای ماوراءالنهر، پس از عقب نشینی

۱- سیفی هروی در دربار وی می زیست. ۲- زمجی ج ۴۸۷-۴۷۹. ۳- زمجی ج ۴۸۸. ۴- زمجی ج ۴۹۰. ۵- زمجی ج ۴۹۱. ۶- زمجی ج ۴۹۲. ۷- زمجی ج ۴۹۱. ۸- میرخواند ج ۱۴۰، ۵.

یساول، خراسان را تصرف کرده بود، در قلمرو خویش بود. غیاث‌الدین به‌الجایتو وفادار ماند، و یساور در نتیجه هرات را محاصره کرد، اما سپاهیان مغول به‌یاری او آمدند و به‌زودی دشمن وی یساور مرد.^۱

غیاث‌الدین ناگزیر در سال‌های بعد به‌چند لشکرکشی دست زد، اما این لشکرکشی‌ها موقعیت او را به‌خطر نیانداخت. وی توانست شورش یکی از حکامش را بخواباند و او را بکشد.^۲ گذشته از آن قلمرو او در نتیجه این لشکرکشی‌ها، خصوصاً در سال ۷۲۰ هـ. ق. گسترش یافت و سرانجام در هرات آن چنان آرامش برقرار شد، که غیاث‌الدین توانست در رجب ۷۲۶ به‌زیارت خانه خدا برود. او در این فرصت به‌حضور ابوسعید رسید، و هم‌چون سال ۱۳۱۷ م. فرمان تازه‌ای به‌نام او صادر کردند.^۳ در غیبت او پسرش شمس‌الدین امور حکومت را به‌دست گرفت، و پیشنهاد والی خراسان نارین-طغای را برای طرح توطئه بر علیه پدر رد کرد، و به‌این ترتیب توانست استقلال هرات را در مقابل نارین حفظ کند.^۴ غیاث‌الدین کمی پس از بازگشتش (سال ۷۲۹ هـ. ق.) درگذشت، و پسرش با عنوان شمس‌الدین سوم محمد جانشین او شد.^۵ شمس‌الدین فرمانروائی ملایم بود، اما در باده‌گساری افراط می‌کرد، و به‌این سبب در سال ۷۳۰ هـ. ق. پس از ۱۰ ماه سلطنت مرد. فرمانروائی برادرش حافظ نیز، که ناگزیر بود در برابر شورش غوریان مقاومت کند، دیری نپایید. حافظ در سال ۷۳۲ هـ. ق. چشم از دنیا بست.^۶

برادر او معزالدین حسین که در سال ۱۳۳۷ م. از شورش علاءالملک فرمانروای ترمذ جلوگیری کرد^۷، سرانجام پس از مرگ ابوسعید موفق گردید استقلال کامل هرات

۱- زمجی ج ۴۹۹-۴۹۲. ۲- زمجی ج ۵۰۰ ص ب؛ گزارش ابن بطوطه ج ۳: ۵۰-۴۸ در این باره دقیق نیست. ۳- عمری/قسطنطیه ۷۱ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۷. ۴- میرخواند ج ۵: ۱۵۷. ۵- زمجی ج ۵۰۵-۵۰۱؛ عمری/قسطنطیه ۷۱ ر. ۶- زمجی ج ۵۰۵ ص ب. ۷- ابن بطوطه ج ۳: ۴۸، ۵۱.

را اعلام کند^۱. معزالدین مدتی دراز سلطنت کرد و به سرکوبی سرداران پرداخت. او هم چنین در برابر فشار فرمانروایان ماوراءالنهر مقاومت کرد، و بالاخره توانست خود را کاملاً از نفوذ آنان رها کند. معزالدین پس از آنکه فرستاده تیمور را پذیرفت، در سال ۷۷۱ ه. ق. مرد^۲. پسر او غیاث الدین پیرعلی جانشین وی شد، و تیمور در زمان سلطنت این پادشاه (۷۹۱ ه. ق.) هرات را ویران کرد.

لرستان بزرگ

لرستان برخلاف فارس^۳ در سالهای نخست حمله مغولان به ایران صدمه فراوان دید^۴، به طوریکه شمس الدین آلپ ارغون بن هزار اسپ که در سال ۶۷۵ ه. ق. جانشین برادرش تکه - این اتابک در فتح بغداد به دست هلاکو شرکت داشته است - شده بود، به زحمت کوشید تا زخمهایی را که به پیکره قلمروش وارد آمده بود، التیام بخشد. پسر وی یوسف شاه اول^۵ که به سال ۶۷۳ ه. ق. جانشین او شد، و اباقا نیز وی را تأیید کرد، ظاهراً فرمانروائی مقتدر بود و برای بهبود وضع لرستان کوشش فراوان نموده است. ولی پسر وی هنگامیکه امور سلطنت را به دست گرفت، نتوانست روش مسالمت - آمیز پدرانش را با مغولان ادامه دهد. وی در جنگ میان ارغون و احمد، از احمد طرفداری کرد، اما پس از آنکه ارغون در سال ۱۲۸۴ م. بر تخت ایلخانی نشست، ناگزیر به اطاعت از وی شد، و بی اشکال به او اجازه بازگشت به وطنش را دادند^۶.

افراسیاب اول فرزند وی در سال ۶۸۷ ه. ق. به اتابکی لرستان رسید، و چون می خواست قلمروش را گسترش دهد، میان او و مغولان به سختی نزاع در گرفت، و همین

۱- زمجی ج ۵۰۹؛ ابن بطوطه ج ۱۲۴: ۲ ص ب، ج ۶۴: ۳. ۲- زمجی ج ۵۱۴-۵۰۶.

۳- Hammer I 70-72, 161-163؛ Zambaur 234؛ اقبال ج ۱: ۴۴۸-۴۴۲.

۴- میرخواند/مورلی ۶۱-۶۳. ۵- وصاف/بمبئی ۲۴۹؛ مستوفی ج ۱: ۵۴۱ ص ب.

۶- رك، قزوینی ۲، ۳۰۸.

تزع موجب نابودی او شد. او می‌خواست منطقه کوه‌گیلویه و چندین شهر دیگر را از فارس جدا و ضمیمه قلمرو خود کند، تا بدین وسیله وضع مالی دولت‌ش را بهبود بخشد. در آغاز ایلخان طی فرمانی این مناطق را به‌وی داد، اما چون امراء مغولی فارس به‌علل مالی و لشکری (خطر حمله لرها) با تجزیه این مناطق مخالفت کردند، لذا ایلخان فرمان خود را لغو کرد. افراسیاب در این هنگام کوشید تا با زور به هدفش برسد. او این مناطق را اشغال کرد، و اداره آن را به‌عموزاده‌اش قزل سپرد، و پس از اختلاف کوچکی این دو با یکدیگر آشتی کردند، و افراسیاب قزل را به‌اصفهان فرستاد تا از حکام شهر بخواهد بازماندگان شخصی را که به‌دستور افراسیاب کشته شده بود، به‌وی تحویل دهند. برج و باروی شهر سرانجام به‌روی قزل گشوده شد، و او سلغر شاه را والی آنجا کرد. اگرچه افراسیاب اول پیشنهاد‌های قزل را برای حملات بعدی رد کرد، اما مغولان فرمان حمله دادند، و سپاهیان لر که به‌فرماندهی جلال‌الدین، تاج‌الدین لالابه و ملک نصرت برادر قزل می‌جنگیدند، شکست خوردند. یوسف شاه در گذشته نیز مرتکب تقصیر شده و تنها به‌خاطر گذشت مغولان بود، که او از مجازات رست. با این‌همه در این هنگام دوباره درحوالی یزد اعمال ناشایستی - از جمله بدرقتاری با مغولان - از وی سرزد.^۱ به این ترتیب ایلخان سپاهی را به‌فرماندهی طولدای به‌سرکوبی او فرستاد، و حاکم اصفهان چون دید، که سپاه مغول نزدیک می‌شود، شهر را ترک کرد. از آن گذشته باسقاق‌های شیراز نیز به‌همراهی امیران دیگر به‌لرها حمله کردند. یزد به‌تصرف مغولان درآمد، و افراسیاب را در قلعه‌ای که او خود را در آنجا پنهان کرده بود، دستگیر کردند.

با این‌همه افراسیاب و سایر دستگیر شدگان را آزاد کردند^۲، و گنجاق‌توفرمانروائی

۱- وصاف/بمبئی ۲۶۷. ۲- وصاف/بمبئی ۲۵۶-۲۵۰، مستوفی ج ۱: ۵۴۳؛ میرخواند/

مورلی ۶۴ ص ب.

افراسیاب را تأیید کرد^۱. سرانجام غازان به خاطر قتل بایدو شهنه اصفهان و به اصرار امیر هودوق، افراسیاب را از سلطنت عزل کرد، و در ۲۷ ذیحجه ۶۹۵ دستور قتل او را داد^۲.

در دوران سلطنت جانشینان افراسیاب، که همه فرمانبر مغولان بودند و برای آنان هدایائی می فرستادند و به حضور آنان می رسیدند^۳، لرستان دیگر اهمیت لشکری نداشت. به این سبب زندگی داخلی این سامان بهتر تکامل یافت، و از اختلاف بامغولان مطلقاً جلوگیری به عمل آمد. نصرت الدین احمد برادر و جانشین افراسیاب يك سوم از مالیات را به مصارف دینی و يك سوم را به مصارف لشکری (و سایر مخارج دولت) و بالآخره يك سوم را به مخارج شخصی و خدمه اش اختصاص داد^۴. او قطب الدین فرزند نایب عماد الدین پهلوان و پس از مرگ او فرزند خویش رکن الدین یوسف شاه را نامزد جانشینی کرد. رکن الدین به سال ۷۳۳ ه. ق. با عنوان یوسف شاه دوم سر رشته امور دولت را به دست گرفت، و با مدارا و نرمش فرمانروائی کرد^۵. یوسف شاه دوم در سال ۷۴۰ ه. ق. در ۴۳ سالگی در شوشتر مرد، و در همانجا مدفون شد. مظفر الدین افراسیاب دوم پسرش جانشین وی شد، و در دوران زمامداری او بود، که روابط میان لرستان و مغولان کاملاً قطع شد. مظفر الدین در سال ۷۵۶ ه. ق. مرد^۶.

لرستان کوچک

چون بدرالدین مسعود بن بدر در سال ۶۴۰ ه. ق. در خرم آباد جانشین برادرش عزالدین گرشاسب شد، خلیفه سلطنت او را تأیید نکرد، و او ناگزیر دست به دامان

۱- وصاف/بمبئی ۲۶۷؛ مستوفی ج ۱: ۵۴۵. ۲- رشید الدین/وین ۲۶۲ ج؛ مستوفی ج ۱: ۵۴۶؛ میرخواند/مورلی ۶۶ ص ب. ۳- ابن بطوطه ج ۲: ۳۱. ۴- مستوفی ج ۱: ۵۴۶؛ ابن بطوطه ج ۲: ۳۵، ۳۱. ۵- گرچه ابن بطوطه (۲: ۳۰ ص) گزارش می دهد، که بحضور افراسیاب دوم پسر احمد رسیده است، اما از قرائن وی بدربار این فرمانروا بار یافته است. ۶- میرخواند/مورلی ۶۹-۶۷. ۷- Zambaur 234

مغولان زد، و آنان به یاری او شتافتند و حتی سپاهی در اختیارش گذاردند، که به کمک آن توانست بر مخالفین خود غالب آید. پس از تصرف بغداد قسمتی از غنایم جنگی نیز به او واگذار شد، اما بدرالدین پس از مدتی کوتاه درگذشت^۱ (۶۵۸ ه. ق.).

پس از مرگ وی میان پسرانش جلال‌الدین بدر و نصرالدین عمر بر سر سلطنت اختلاف در گرفت، و اباقا پس از دو سال به دستور هلاکو عموزاده آنان تاج‌الدین شاه‌بن خلیل را در آن سامان فرمانروا کرد، و به این ترتیب به این اختلاف پایان داد. تاج‌الدین ۱۷ سال سلطنت کرد، و بی آنکه اتفاق مهمی در دوره فرمانروائی او رخ دهد، در سال ۶۷۷ ه. ق. معزول شد و به قتل رسید. در این هنگام لرستان کوچک را میان بدرالدین مسعود فک‌الدین حسن و عزالدین حسین فرزندان بدرالدین مسعود طوری تقسیم کردند، که دلار به فک‌الدین و انجو به حسین رسید. دامنه قلمرو آنان از نهاوند تا شوشتر و از اصفهان تا مناطق عرب‌نشین می‌رسید، و آنها می‌توانستند ۱۷۰۰۰ سپاهی جمع‌آوری کنند. این دو برادر در آغاز امور دولت را به خوبی اداره می‌کردند، اما حسین زورگوئی و ناسازگاری آغاز کرد، و گیخاتو در سال ۶۹۲ ه. ق. آنان را معزول کرد، و آن سرزمین را به جمال‌الدین خضر پسر تاج‌الدین سپرد. با آن که مغولان سپاهی جهت سرکوبی مخالفین در اختیار او گذاردند، اما فرمانروائیش دیری نپائید، چون سپاهیان او را به سال ۶۹۳ ه. ق. کشتند^۲. گرچه حسام‌الدین جانشین او توانست با مخالفان بسازد، اما پس از مدت کوتاهی ناگزیر شد به نفع صمصام‌الدین محمود از سلطنت کناره‌گیری کند. چون شاهزاده شهاب‌الدین الیاس گزارش داد، که صمصام‌الدین در قتل خضر و خانواده‌اش سهیم بوده است، متهم را به سال ۶۹۵ ه. ق. دستگیر کردند و کشتند^۳.

پس از صمصام‌الدین عزالدین احمد بن محمد بن عزالدین حسین به سلطنت رسید،

۱- مستوفی ج ۱: ۵۵۳ ص ب؛ رک: اقبال ج ۱: ۴۴۸. - مستوفی ج ۱: ۵۵۴ ص ب.

۳- مستوفی ۵۵۵ ص ب.

و بدرالدین مسعود فرزند فلک‌الدین حسین قیم او شد. به دستور الجایتو لرستان را تقسیم کردند، و در این تقسیم‌بندی دلار به بدرالدین و انجو به عزالدین رسید. بدینگونه لرستان کوچک ضعیف و ناگزیر به اطاعت از فرامین مغولان گردید. پس از مرگ عزالدین در سال ۷۱۶ ه. ق. همسر او دولت‌خاتون جانشینش شد، اما بلافاصله سلطنت را به برادر خود عزالدین سپرد، و با فرمانروائی عزالدین خانواده جدیدی بر تخت سلطنت خرم آباد جلوس کرد.^۱ پس از عزالدین پسرش شجاع‌الدین محمد (سال ۷۳۰ ه. ق.) جانشین او شد، و تا سال ۷۷۰ سلطنت کرد، و بدین‌گونه شاهد زوال فرمانروائی مغولان در ایران گردید.^۲

گیلان

گیلان تنها منطقه ایران بود، که مستقل ماند و مغولان حتی ظاهراً هم نتوانستند سر رشته فرمانروائی آنرا با ارسال حاکمی (چون فارس) به دست گیرند.^۳ این سرزمین دارای آب و هوائی مرطوب و گرم است، و مغولان نمی‌توانستند این آب و هوا را تحمل کنند. از آن گذشته کوههای مرتفع گیلان را از قسمت‌های دیگر ایران جدا می‌کند. سپاهیان مغول از مازندران نیز فقط برای حمله به قسمت‌های دیگر ایران گذشته‌اند.

پس از حمله نافر جام سپاهیان اباقا در سال ۱۲۷۵ م. به فرماندهی شیرامون بهادر^۴، تنها الجایتو بود که در سال ۱۳۰۷ م. کوشید تا این منطقه را تسخیر کند. پس از پیروزیهای مقدماتی سپاهیان ایلخان شکست خوردند، و او ناگزیر این منطقه را تخلیه کرد.^۵

۱- مستوفی ۵۵۶ ص ب. ۲- دك : Zambaur 235 ۳- عمری/کاترمر ۲۹۷ ص ب؛ حمدالله ج ۱: ۱۶۲. ۴- Kartelis Chovreba I 414 - احتمالاً با لشکرکشی سال ۱۳۰۷ اشتباه شده است. ۵- گزارش (عمری/کاترمر ۲۹۶) در مورد لشکرکشی هلاکو بی‌شک ناشی از اشتباه است، چه سردار قتلغ شاه که مورخ مذکور نام او را جزء سپاهیان هلاکو نقل می‌کند، فرمانده اصلی لشکرکشی ۱۳۰۷ بوده است.

با این همه فرمانروایان گیلان برای حفظ قلمرو خود قبول کردند، که سالیانه ۲۰۰۰۰۰ دینار خراج بپردازند^۱ و حداقل تاهنگام مرگ الجایتو به تعهد خود عمل نمودند^۲.

گیلان در آن موقع به دوازده منطقه تقسیم می‌شد، که هریک امیری داشت. از نام این مناطق گزارش‌های گوناگون به دست ما رسیده است^۳. اما چهار قسمت که با یکدیگر نیز قراردادی داشتند، بی‌تردید متنفذترین این امیرنشینان بودند، و از قسمت‌های دیگر نیز حمایت می‌کردند^۴. این چهار منطقه عبارتند از: فومن که در وسط سرزمین گیلان و در نزدیکی کوهستان واقع است. لاهیجان^۵ که در واقع می‌بایست جزو رشت باشد، نیز ضمیمه این امیرنشین بود. فرمانروای فومن که تنها امیر شافعی گیلان بود، با مغولان روابط بازرگانی نزدیک داشت^۶.

فرمانروای تولیم نیز هم‌چون امیر نسامبرده در حدود ۱۰۰۰ سپاهی در اختیار داشت، و پیروزی سال ۱۳۰۷ م. بر مغولان بیشتر نتیجه کوشش‌های او بود. او حنبلی بود، و بیش از سایر امیران آن سامان قدرت داشت^۷.

اگرچه فرمانروای گسلر با امیر تولیم قرارداد بسته بود، اما روابط آنان خیلی دوستانه نبود^۸. رشت چهارمین امیرنشین زورمند آن سامان بود^۹.

این امیران قلمرو محدود و متناسب با آن درباری کوچک داشتند، اما با این همه نشانه‌های ظاهری پادشاهان چون طبل‌خانه و رقبه را دارا بودند. درآمد آنان اغلب از مواد خام بود. قصرهای آنان، همان‌طور که در آن سرزمین متداول بوده است، از

۱- حمدالله ج ۱: ۱۶۲. ۲- حافظ ابرو ج ۶. ۳- بروایت عمری/کاتمر و

میرخواند ج ۵: ۱۳۱. ۴- عمری/کاتمر ۲۹۳ ص ب؛ قزوینی ج ۲: ۲۳۶. -

Kartlis chovreba I 443 گذشته از رشت نامه‌های دیگری را گزارش می‌دهد.

۵- حمدالله ج ۱: ۱۶۲ لاهیجان را دومین مرکز اداره امور گیلان معرفی می‌کند.

۶- عمری/کاتمر ۲۹۸. ۷- عمری/کاتمر ۲۹۹. ۸- عمری/کاتمر ۲۹۹.

۹- عمری/کاتمر ۳۰۰.

چوب ساخته شده بود. سپاه گیلان هنگام مواجهه با خطر از ۲۰۰۰۰ تن تشکیل می شد، که قسمتی از آن حرفه‌ای و قسمتی داوطلب بودند^۱. ساکنان این منطقه اغلب حنبلی بودند^۲.

۱- عمری/کاترمر ۲۹۵ ص ب. ۲- عمری/کاترمر ۲۹۶ ص ب؛ کاشانی ۳۹ ج.

وضع مذهب نزد مغولان

دین مغول

در این جا خلاصه‌ای از اطلاعاتی که دربارهٔ دین مغولان ، از زمان چنگیزخان تا تشریف غازان به دین اسلام به ما رسیده است ، به دست می دهیم . در این هنگام بود ، که مغولان یکسره جهان بینی های اجداد خود را ترك کردند و عقیدهٔ شمنی را زیر پای گذاردند . بدین گونه تنها از تصورات مذهبی مغولان در دورانی صحبت می شود ، که این قوم نقش مهمی را به عهده داشته است . بررسی دین مغولان در زمانهای پیشین ، که برای تدوین آن می بایست از منابع چینی نیز استفاده گردد ، یعنی در موقعی که مغولان خارج از مرزهای ایران می زیسته اند ، از حوصلهٔ این کتاب خارج است . هم چنین از بحث دربارهٔ تکامل دین مغولان در اعصار بعد ، یعنی وقتی که تصورات ترکان در این دین اثرات زیادی به جای گذاشته است ، و نیز از مقایسهٔ آن با ادیان دیگر صرف نظر می کنیم . چنین بحثی مطالعات دامنه داری را در زمینهٔ مردم شناسی و تاریخ ادیان ضروری می سازد . اگرچه ممکن است اطلاعات دقیق تری دربارهٔ آنچه که در قرن هفتم تنها بدان اشاره شده است ، به دست آید ، اما مطالعات ضروری برای این منظور شیرازهٔ این اثر را از هم خواهد گسست .

هنگامیکه مغولان بر سر زمین های پهناور دست یافتند، پیرو عقیده شمنی بودند، که در آن اصول معتقدات کاملاً مشخص نگردیده بود. دین آنان رویهم رفته از اجرای مناسک مخصوص، جادوگری و احضار ارواح تشکیل می شد. به همین سبب است، که برخی از مورخین مغولان را اصولاً بی دین می خوانند^۱، و یا مورخین روسی از دین آنان اظهار بی اطلاعی می کنند^۲. این اظهار بی اطلاعی می تواند هم چنین نشانه آن باشد، که آنان نتوانسته اند دین مغول را بشناسند، و با توجه به اینکه دین مغولان فاقد اصولی بود، که در ادیان جهانی کاملاً تکامل یافته است، این امر موجب تعجب نمی گردد. با این همه بی شک دین مغولان دارای اصولی بوده است. مغولان به خدای یگانه ایمان داشتند^۳، اگرچه گاه گاه به وجود خدایان فرعی نیز در کنار خدای یگانه معتقد بودند - بی آنکه روابط آنان را کاملاً مشخص کرده باشند^۴. مغولان آفرینش آسمان ها و زمین را به خدای یگانه نسبت می دادند، و او را منشأ خوشبختی و بدبختی می دانستند^۵. آنان پس از مرگ منتظر حیاتی بودند، که به حیات دنیوی شباهت کامل داشت. به عقیده مغولان خدای یکتا فرمانروائی روی زمین را به آنها اعطاء کرده بود، و خان ها رسالت داشتند، که اراده خالق را به فعل مبدل کنند، و به همین مناسبت روی

1 - Albericus trium Fontium bei Wilhelm von Rubruck/Risch XIII, Anm. 1؛ Zyriak 249f. چون مدارك و رسالات مذهبی درباره آئین شمنی مغولان در دست نیست که از عقیده درونی این قوم درباره نیروهای فوق طبیعی حکایت کند، به این سبب در اینجا به ذکر آداب و رسوم مذهبی مغولان کفایت می شود. 2 - Polnoe Sobranie russkikh Letopisej. 3 - مقریزی/بلوشه ۳۳۱؛ Mathaeus 298؛ Wilhelm von Rubruck/Myngaert 298؛ Parisiensis VI (add.) 112f.؛ Bar Hebraeus 412؛ Haytonus 337؛ Kart'lis chovreba I 343f.؛ Howorth IVb 90 - 106. 4 - Ricoldus 117؛ دربارۀ 5 - Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 300؛ Johann Plano Carpini/Wyngaert 36؛ üan - ts au pi si/Palladius 16؛ Gomboev 652f.؛ Blochet, Introduction 182.

نشان‌ها و اسناد خود این کلمات را می‌نوشتند «منگو تنگری کوچوندور» یعنی «به‌خواسته خداوند جاوید»^۱ و این جمله نیز که «آسمان را یک‌خدا و زمین را یک‌فرمانروا شایسته است» بر پایه همین عقیده استوار است. این جمله در دهه‌های نخست هجوم مغولان نیروی معنوی بزرگی داشته است.^۲

صور عبادت نیز بسیار ساده بود.^۳ آنان خورشید به‌خصوص خورشید طالع^۴، ماه^۵ و دیگر گونی‌های مختلف آسمان را ستایش می‌کردند، و تصور اردهائی در این جریان نقش بسیار مهمی را به‌عهده داشت.^۶ پرستش خورشید مغولان را متوجه جنوب می‌کرد.^۷ آنان در هنگام خسوف و کسوف طبلها را به‌صدا درمی‌آوردند، تا نیروهای شیطانی را تار و مار کنند. آنان هم‌چنین زمین را به‌عنوان مادر همه موجودات تعظیم و تکریم می‌کردند.^۸

مغولان برای پرستش خورشید، به‌سمت جنوب سه‌بار به‌حالت رکوع درمی‌آمدند، و در عین حال انگشت‌های میانه را به‌کف دست می‌چسبانند، و سق می‌زدند.^۹ آنان به‌مناسبت‌های مختلف نوشابه‌های گوناگون را نثار خدایان می‌کردند، به‌این ترتیب که ظرف‌های مملو از نوشابه را با ادای «ورد» به‌هوا پرتاب می‌کردند.^{۱۰} سوگندآنان در هنگام عقد قرارداد به‌این ترتیب بود: از ظرفی که گاه‌گاه سکه‌ای زرین در آن قرار داشت، خون می‌آشامیدند.^{۱۱} مغولان موظف بودند، چنانچه به‌یکی از هم‌قسمان و یا

۱ — K^eart^elis chovreba I 344 — ۲ — Ricoldus 115 ; Rubruck/Wyngaert 294

۳ — Blochet, Introduction 185 درباره کیفیت آداب مذهبی هنگام انتخاب و جلوس

فرمانروای جدید رك؛ مبحث انتخاب فرمانروایان در این کتاب. ۴ — ابن اثیر ج ۱۲: ۲۳۵؛

میرخواند/یوبرت ۱۰۷؛ ۱. Peter von Russland in Lyon, Annales de Burton 213. -

Johann PlanoCarpini/ — ۵ — Banzarov 6-13 ; K^eart^elis chovreba I 361

Üan-tsau Pi-si/Palladius 83, 203; Johann — ۷ — Banzarov 15f. — ۶ — Wyngaert 41

K^eart^elis chovreba I 343 — ۹ — Banzarov 16ff. — ۸ — Plano Carpini/Wyngaert 38f.

۱۰ — Marco Polo/Lemke 177f. ; J. P. Carpini/Wyngaert 38f.

۱۱ — K^eart^elis chovreba I 393, 416. - در مورد براق فرمانروای ماوراءالنهر نیز نقل شده

است. رك. Ohsson III 249; Hammer II 28

بستگان آنان تجاوز شود ، انتقام جوئی کنند ، اما این رسم در زمان چنگیز خان رفته رفته روبه فراموشی نهاد^۱.

علاوه بر خدای یگانه ، که او را عقل می پنداشتند ، بت هائی از نمده ساخته بودند^۲ ، و برای تکثیر گله ها هدایائی نثار آنان می کردند^۳ ، و نیز از آشامیدنی های خود به پیشگاه این بت ها می ریختند . گاه گاه نیز دهان آنانرا با چربی - و نیز با غذاهائی که خود می خوردند - چرب می کردند^۴ . بعدها برای آنکه به قوانین چنگیز خان نیرو بخشند ، او را نیز در میان خدایان جا دادند^۵.

در میان مغولان از توت میسم نشانی نیست^۶ . شمن ها نقش مشاوران روحانی را به عهده داشتند^۷ . آنان رویهم رفته خرافات را رواج می دادند ، و خود را با جادوگری سرگرم می نمودند^۸ . اما چنانکه دیگران به جادوگری می پرداختند ، آنانرا سرزنش می کردند. از آنجائیکه مغولان از جادوگری بیم داشتند^۹ ، جادوگران را سخت عذاب می دادند . فاطمه ندیمه تورا کینا در اثر شکنجه اقرار کرد ، که جادوگری می کرده است (۱۲۴۶ م) و پس از آن او را غرق کردند^{۱۰} . راندن عرابه بت ها نیز از وظائف شمن ها بود^{۱۱} . آنها اعیاد را جشن می گرفتند ، و ویلهلم فن روبروک یکبار ناظر یکی از این جشن ها بوده است (احتمالاً جشن بهار که تاریخ آن متغیر بوده است) ، که در آن شمن ها مادیانهای سفید را (برای تأمین مصرف شیر فرمانروا) تبرک می کردند ، و شیرهای تخمیر شده را به دور می ریختند ، و برای نخستین بار از شیر تازه می نوشیدند^{۱۲}.

- ۱ - رک : 61 ، Vladimircov, Obšč. stroj 55f. , 2 - Malachias 4
 ۳ - J. P. Carpini/Wyngaert 16 f. 4 - Rubruck/Wyngaert 232; J. P. Carpini/Wyngaert 37
 ۵ - Vladimircov, Obšč. stroj 145; Bansarov 30-33; 6 - J. P. Carpini/Wyngaert 37f. Vladimircov , Obšč. stroj 53
 ۷ - Bansarov 34 - 46 ، رشیدالدین/کاترمز ج ۱ ، ۱۹۹ ، حاشیه ۵۱ .
 ۸ - J. P. Carpini/Wyngaert 41 ۹ - رشیدالدین/وین ۲۲۸ ج ، رشیدالدین/کاترمز
 ج ۱ ، ۳۵۹ ، حاشیه ۱۵۸ . ۱۰ - جونی ج ۱ : ۲۰۱ ص ب ، Bar Hebraeus 481
 ۱۱ - Rubruck/Wyngaert 300 ۱۲ - Rubruck/Wyngaert 302

از آن گذشته در آغاز هر ماه در برابر بت‌ها جشن کوچکی گرفته می‌شد.^۱

شمن‌ها زمان را محاسبه می‌کردند، و اجازه داشتند، که پیوسته در نزدیکی چادر قاآن عبادتگاهی برپا کنند.^۲ سرکرده آنان (بیگی) طبق قانون چنگیز خان می‌بایست جبه‌ای سفید به تن کند، و بر روی اسب سفیدی بنشیند، و در مجالس عمومی نخستین‌جا به‌وی تعلق گیرد.^۳

شمن‌ها خصوصاً به‌عنوان پیشگو نقش مهمی داشتند. آنها تعیین می‌کردند، که اردو در چه محلی برپا شود،^۴ و از آینده خبر می‌دادند. آنان از جمله سه عدد استخوان گوسفند را به آتش می‌افکندند. چنانچه قطعات استخوان در طول آتش می‌جهید، نشانه نیک و چنانچه در عرض و یا بیرون آتش می‌جهید، نشانه بد بود.^۵ اباقا نیز در سال ۶۶۸ ه. ق. این روش را به‌کار بسته است.^۶ از این گذشته برای پیشگویی به تخم مرغ،^۷ گوشت^۸ و اسب توجه می‌کردند، و در مورد اخیر به‌خصوص به شیهه اسب^۹ (همانطور که در مورد داریوش اول نیز پیش آمده است). بدینگونه پایان حملات جنگی پیش‌بینی می‌شد؛ اما سرنوشت نوزادان را نیز می‌خواستند از این راه تعیین کنند.^{۱۰} مغولان می‌پنداشتند، که دارای سنگ باران^{۱۱} (حجرالمطر) هستند، و هرگاه بخواهند می‌توانند باران تولید کنند، و به‌خصوص معتقد بودند، که این سنگ می‌تواند در جنگ‌ها خدمات ذیقیمتی انجام دهد. آنان می‌پنداشتند که چون به سال ۱۲۳۰ م

۲- Rubruck/Wyngaert 232, 258

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 36f.

۴- رشیدالدین/برزین ۱۴۸a : Üän - ts au

۳- ريك : Barthold, Turkestan 391

۵- J. P. Carpini/Wyngaert 36f.

Pi - si/Palladius 122f., 228f.

۸- Qazwini,

۷- مفضل ج ۱ : ۵۲۲

۶- Rubruck/Wyngaert 261f.

۱۰- J.p. Carpini/

۹- Rubruck/Wyngaert 305

Erdkunde bei Schlösser 32

۱۱- Rubruck/Wyngaert 302

Wyngaert 41 : Rubruck/Wyngaert 305

۱۲- رشیدالدین/کاترمن ج ۱ : ۴۲۸-۴۴۰ : Marco Polo/Jule I 309, Anm. 8

Marco Polo/Lemke 201

در لشکرکشی به چین شمالی این سنگ را به کار برده‌اند، سپاهیان مغول که در معرض خطر بودند، نجات یافته‌اند^۱. شاید از این سنگ برای شفای بیماران نیز استفاده می‌کرده‌اند^۲.

در کنار این شیوه‌های عبادت، دستورات مذهبی و عقائد خرافی دیگر که بر پایه دین استوار بود، در مغولستان روی برخی از تشکیلات زندگی روزمره مردم اثر گذاشته بود؛ اما در ایران از چنین تأثیراتی دیگر نشانه‌ای در دست نیست.

علاوه بر محرمات عمومی، چون صید و قتل پرندگان جوان، شکست دواستخوان و سیله یکدیگر، زدن ضربه به اسبان با دهانه آنها، اصطکاک تیر با تازیانه و یا ایستادن روی تازیانه^۳ دستوراتی مشاهده می‌گردد، که ناشی از ترس مغولان در برابر ارواح است، و منابع تاریخی از این ترس گزارش داده‌اند^۴. به همین سبب در هنگام گرفتن ماه و یا خورشید شیپور می‌نواختند^۵، و حملات جنگی را تنها در آغاز و یا نیمه ماههای قمری شروع می‌کردند^۶. هم‌چنین ترس از اینکه پای انسان آستانه در را لمس کند^۷، و یا بازگشت از راهیکه انسان رفته است (همانطور که منکو انجام داد) و یا به‌طور کلی رفتن به اردوگاههای پیشین تا هنگامیکه اثر اجاقها در آن دیده می‌شود، بی‌تردید با این عقاید مربوط است^۸. می‌توان گفت که برخی از این معتقدات مستقیماً با جادوگری ارتباط داشته است. چون نمی‌خواهیم آنچه را که گذشت با نظائر این عقاید در زمان حال مقایسه کنیم، لذا نمی‌توان با قطعیت گفت که کدامیک از این آداب و رسوم با ترس

۱- جونی ج ۱، ۱۵۲۰؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲، ۲۲؛ Bar Hebraeus 464؛ میرخواند

۵۴، ۴۴. Nau 247f، ر.ك Rubruck/Wyngaert 267-۲

۳- J. P. Carpini Wyngaert 40 Bar Hebraeus 412-۴

۵- Rubruck/Wyngaert 300 J. p. Carpini/Wyngaert 41-۶ ۷- نزدیک

بود، که عدم توجه به این دستور جان نوکر روبرو را بخطر اندازد، Rubruck/Wyngaert

265، 261f.؛ این فریضه در دربار قوبیلای نیز معتبر بود؛ Marco Polo/Lemke 248

۸- Rubruck/Wyngaert 289

از ارواح و کد امیک با جادوگری مربوط بوده است .

آداب طهارت نیز با آنچه گذشت ، بستگی نزدیک دارد . آلوده کردن آب با ادرار ، آب بینی^۱ و یا شستن لباسهای کثیف^۲ و نیز فرو بردن چاقو در آتش^۳ و یا در آوردن اغذیه از ظروف با چاقو ممنوع بوده است^۴ . مغولان تصور می کردند ، که با اینکارها رعد و برق ایجاد خواهد شد^۵ . منع آلودگی آب ضمناً از نظر بهداشتی هم مفید بود ، و نیز گزارش می دهند که در تابستان نهرهای آب را از میان قراقوروم می گذراندند^۶ ، تا به این وسیله شهر را نظافت کنند . اما مقررات مغولان در مورد آب برای مسلمانان ، که طبق دستورات دینی خود ناگزیر از شستشو بودند ، ایجاد اشکال می کرد به این سبب اوکتای خود را ناگزیر دید ، که در این مورد گذشت و مدارا نماید و از دستورات کوتاه بینانه جفتای جلوگیری کند^۷ .

در مورد خوردن گوشت حیوانات مختلف برای مغولان منعی وجود نداشت^۸ ، اما اشیاء صاعقه زده ، و نیز مردمی که در خانه های صاعقه زده ساکن بودند ، و رمه هایی که برق در میان آنها زده بود ، تنها در صورتی تطهیر می شدند ، که آنها را از میان دو آتش بگذرانند^۹ . اشخاص و اشیائی که از نظر مغولان بدین سان آلوده شده بودند ، بایستی برای مدتی طولانی از اردوی قآن دور بمانند^{۱۰} . همین دستور برای ماترك مردگان نیز وجود داشت . آندره لنگ ژومون فرستاده پاپ و همراهانش مجبور بودند ، دوبار از میان دو آتش بگذرند . نخستین آتش او و هدایا را تطهیر کرد ؛ و اما آتش دوم به آن

۱- میرخواند ج ۵ ، ۴۳ ، خواندمیر/دفرمری ۶۲ a ، Banzarov 18-22 ۲- جویی

ج ۱ ، ۱۶۱ ص ب ، رشیدالدین/بلوشه ج ۲ ، ۶۱ . Banzarov 22-26 ۳-

۴- J. P. Carpini/Wyngaert 40 رشیدالدین/کاتمر ج ۱ ، ۴۳۶ ص ب .

۵- Rubruck/Wyngaert 279 ۷- جوزجانی ۳۸۱ ص ب . ۸- این موضوع

بخصوص جلب توجه مسلمانان را می کرد ؛ ابن اثیر ج ۱۲ ، ۲۳۵ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۰۸ .

۹- جویی ج ۱ ، ۱۶۲ ، J. P. Carpini/Wyngaert 42, 44f. - الجایتو نیز متذکر این

دستور مذهبی مغول بوده است ، کاشانی ۶۶ ج . ۱۰- J. P. Carpini/Wyngaert 44

جهت بود ، كه كيوك ، كه هدايا براي او مقرر شده بود ، در آن ميان از دنيا رفت^۱.
حتي فرستادگان مصري را كه مي خواستند بيه حضور اباقا برسند در سال ۱۲۷۱ م. نيز
به اين ترتيب تطهير كردند^۲. اما ويلهلم فن روبروك ، كه بدون هدايا آمده بود، از اين
نوع تطهير معاف شد^۳.

مغولان براي رؤيا اهميت فراوان قائل بودند^۴ ، وعده نه را مقدس مي شمردند^۵.

بیماری و مرگ

آدابی كه مغولان براي دفع و يا درمان بيماري به كار مي بستند، با آنچه كه در
مورد تطهير گذشت ، رابطه نزديك دارد .

چون كسي بيمار مي شد، شمن ها تشخيص مي دادند، كه آيا او مبتلا به يك بيماري
طبيعي است و يا آنكه ارواح در او حلول کرده اند^۶. شيوه درمان نيز متناسب با نوع
بيماري بود . اگر علت دوم موجب بيماري كسي شده بود ، آنها مي كوشيدند تا ارواح
را با سلاحهاي دفع كنند. پس در دو طرف بستر بيمار شمشيرهاي براق قرار مي دادند^۷.
چنانچه كودكي بيمار مي شد ، زني سالخورده بتي را در بالاي بستر بيمار مي آويخت^۸.
چنانچه يكي از اشراف بيمار مي شد ، پنجاه سوار در اطراف خيمه وي مي تاختند ،
و براي دفع شياطين نيزه هاي خود را به حركت درمي آوردند^۹. در برابر خيمه بيمار
نيزه اي به زمين فرو مي كردند ، تا به اين ترتيب به بيگانگان هشدار دهند . چنانچه
مرگ بيماري نزديك مي شد ، تقريباً تمام بستگان او را ترك مي كردند ، چه كساني كه

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 41 ۲- Tiesenhausen I 354 ۳- Rubruck/

Wyngaert 301 ۴- جويني ج ۱ : ۱۸۶ ؛ ميرخواند/يوبرت ۱۷۱ .

۵- Hammer, Goldene Horde 208 ؛ Haytonus 2879. ؛ Banzarov 12f.

۶- Rubruck/Wyngaert 302 ۷- Rubruck/ ۳۷ J. P. Carpini/Wyngaert

۸- Wyngaert 267 ۹- Qazwini, Erdkunde ۳۷ J. P. Carpini/Wyngaert

bei Schlösser 31.

در هنگام مرگ بیماری حضور داشتند، تا نه ماه نمی توانستند وارد اردوی بزرگان شوند.^۱ روش های پیش گیری نیز در برابر بیماری ها وجود داشت. مغولان از جمله معتقد بودند، که آتش پهن برای دفع بیماری رماتیسم دارای نیروی فوق العاده است.^۲ ژان پلانوکاربینی به حق اشاره می کند، که به علت کمبود چوب مغولان پهن را می سوزانند. چنانچه روش های پیش گیری، و نیز روش هایی که مستقیماً برای مداوای بیماری به کار می رفت، بی نتیجه می ماند (از جمله ظرف پر از خاکی که سنگی سیاه روی آن قرار داشت)، مغولان به پیروان ادیان دیگر پناه می بردند. مثلاً یکی از همسران منکو که شمنی بود، راهبی مسیحی را به حضور خود خواند، و این راهب از او خواست که سه بار در برابر صلیب به سجده درآید^۳، و آنگاه مخلوطی از گرد ریواس و آب تبرک شده به او داد؛ اما چون بار دیگر او را به معالجه بیمار دعوت کردند، راهب این دعوت را رد کرد^۴ و آن زن به زودی مرد.^۵ در هنگام ابتلاء به بیماری های سخت، انسانها آمادگی شگفت آوری برای استفاده از شیوه های درمان بیگانه و ادیان اقوام دیگر دارند، و به این سبب پیش آمدهائی مانند آنچه گذشت، اغلب اتفاق افتاده است.

مغولان علاوه بر این می پنداشتند، که بسا دعا می توانند بیماری را از شخصی به شخص دیگر منتقل کنند. روایت می شود، که چون اوکتای به سختی بیمار شد، برادرش تولی، که با وی رابطه نزدیک داشت، نماز گزارد^۶، و بدین وسیله توانست بیماری او را به خود منتقل کند. اما چون اوکتای به زودی مرد، گفتند که جادو مؤثر واقع شده است.^۸ مغولان هم چنین می پنداشتند، که می توان انسانها را سحر کرد،

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 42 ۲- Gomboev 651 ۳- Rubruck/

Wyngaert 263 ۴- Rubruck/Wyngaert 265f. ۵- Rubruck/Wyngaert 286

۶- Rubruck/Wyngaert 289 ۷- متن دعا و اطلاعات مفصل در رشیدالدین/بلوچه

۸- ۲۲۰: ۲ ص ب. ۸- میرخواند ج ۵، ۱۵۴: ۱۵۴ Üan-ts au Pi-si/Palladius 154

به طوریکه آنها بیمار شوند ، همانطور که قبلاً درباره آن صحبت شد .

آداب تدفین

مغولان را در حالت چمباتمه و با هدایای فراوان به خاک می سپردند. علاوه بر این هدایا کاسه‌ای پر از گوشت و کوزه‌ای مملو از شیر مادیان درون قبر قرار می دادند. حتی بینوایان نیز می کوشیدند ، تا مقدار کافی گوشت در قبر متوفی قرار دهند. ثروتمندان می توانستند طلا و نقره ، رداء و پارچه‌های فراوان با مرده خاک کنند . آنگاه پوست اسب نری را ، که درون آن پر شده بود ، بر روی قبر قرار می دادند .

به طوریکه ژان پلانوکا پینی گزارش میدهد ، جنازه بزرگان مغول را غلامان به درون قبر بدرقه می کردند، و چنانچه اقبال با این غلامان یار بود و آنان خفه نمی شدند، می توانستند پس از تدفین سه گانه ظاهری جان خود را نجات دهند. جنازه فرمانروایان را کنیزکان به درون گور بدرقه می کردند^۱، و این یکی از حقوق خاص آنان بود . در مورد هلاکو نیز به همین ترتیب عمل شده است^۲. اما شاید این آخرین بار بود ، که این رسم در ایران مشاهده شد .

آنگاه بر مزار متوفی مجلس اطعام به مدت سه روز برپا بود، که در آن چند رأس اسب را قربانی می کردند ، گوشت آنرا می خوردند ، و پس از این جشن استخوان اسب‌ها را به احترام متوفی می سوزاندند^۳. همسران متوفی و حداقل بازماندگان فرمانروایان- هدایائی به رسم تسلیت دریافت می داشتند. سرقویتی بیکی در سال ۱۲۴۸ م. برای اغل- غایمیش همسر کیوک بغتاقی (سرانداز) فرستاد^۴. مغولان به نشانه عزاداری لباسهای مخصوص می پوشیدند^۵. همسران مرد متوفی مدت چهار هفته برای شوهر خود عزاداری

۱- وصاف/هامر ج ۱ : ۱۰۱ ، میرخواند ج ۵ ، ۸۲ ، ۴۲-۴۴ J. P. Carpini/Wyngaert

۲- Ricoldus 117 Barthold in EI. II 353 ۳- جویی ج ۱ ، ۱۴۶

۴- جویی ج ۱ ، ۲۱۷ ، ۵- میرخواند Haenisch 34f. ، Bar Hebraeus 458

ج ۵ ، ۹۷ (پس از مرگ اباقا) ، ۱۲۵ (پس از مرگ غازان) .

می کردند.^۱

کوشش می شد، تا قبر فرمانروایان را مخفی نگاهدارند، و از این راه از صدمه رساندن به جنازه آنان و یا دزدی آن جلوگیری کنند. به همین سبب گاه گاه گورکنان و یا کسانی را که تصادفاً از محل قبر فرمانروایان با خبر شده بودند، می کشتند، تا بدینوسیله راز آنان فاش نشود.^۲ برای خانواده فرمانروا مقبره ای مخصوص وجود داشت، که چنگیزخان نیز در آنجا دفن شده بود - ظاهراً آنطور که رسم مغولان بوده است، در محلی که وی وصیت کرده بود - محل این گورستان در واقع کاملاً مشخص نیست.^۳ بیشتر اعضای خانواده فرمانروا به میل خود در همین محل مدفون شده اند.^۴

ایلخانان را در محل های گوناگون دفن کرده اند. گفته می شود که هلاکو - و بعداً اباقا - را در جزیره تالا واقع در دریاچه ارومیه^۵ (بر فراز کوه شاهو در نزدیکی دهخوارگان)^۶ به خاک سپرده اند. احمد ظاهراً پس از قتلش به سال ۶۸۳ ه. ق. در محلی به نام قراقچاغای دفن شد.^۷ تا این هنگام نیز عادت دیرینه حفظ شده بود، و محل قبر را افشاء نمی کردند. مسافرت تا پایان مراسم تدفین مجاز نبود. تا مدت سهروز در کنار قبر ارغون طعام داده می شد.^۸

غازان پس از تشریف به اسلام سنت دیرینه مغول را که بر پایه دین آنان استوار بود، ترك کرد.^۹ او دستور داد، تا برایش در تبریز مزاری مجلل بسازند، که به سال

۱ - Marco Polo/Lemke 104 (آیا تنها درباره چین معتبر است؟) . ۲ - رشیدالدین/

کاترمر ج ۱ ، ۲۲۹ (برای کیوک) . ۳ - رشیدالدین/برزین d ۱۴۹ ، میرخواند/

یوبرت ۱۷۴ . ۴ - J. P. Carpini/Wyngaert 42 . ۵ - مثلاً کیوک (بهروایت

Pelliot, Papes c 60) ، منکو (بهروایت رشیدالدین/بلوشه ج ۲ ، ۳۳۶ ص ب) ، اریق بوکا

(بهروایت رشیدالدین/بلوشه ج ۲ ، ۵۶۱) . ۶ - ابن فوطی ۳۵۳ ، مفضل ج ۱ ، ۴۸۷ .

۷ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱ ، ۴۱۶ . ۸ - وصاف/هامر ج ۱ ، ۲۷۹ . ۹ - وصاف/

بمبئی ۲۴۵ . ۱۰ - رشیدالدین/وین ۲۸۸ ج .

۷۰۳ هـ. ق. او را در آنجا دفن کردند^۱. الجایتو و همسرش اغلب به دیدن این قبر رفته‌اند^۲. بولغان خاتون^۳ سوگلی غازان نیز در همین محل به خاک سپرده شد. قبر آتش آخرین اتابک فارس (متوفی ۱۲۸۶ م) نیز در تبریز است. در زمان سلطنت غازان خواهرش الجای خاتون ورود عموم مردم را به مقبره پدرشان ارغون، که بر فراز کوه سجاس واقع است، میسر ساخت^۴. الجایتو و ابوسعید در سلطانیه مدفون هستند^۵، و خرابه‌های مزار آنان هنوز نیز برپاست.

به یقین نمی‌توان گفت، که آیا یکی از ایلخانان مسلمان ابراز علاقه کرده است در مکه مدفون شود یا نه؟^۶ امیر چوپان سردار مغول که به سال ۷۲۸ هـ. ق. به قتل رسید، وصیت کرده بود، که او را در مکه به خاک سپارند، ولی به این خواسته وی توجهی نشد^۷.

۱- رشیدالدین/دین ۲۷۶ ج، ۲۸۹ ر، کاشانی ۱۱ ر، مفضل ج ۳، ۹۴؛ میرخواند ج ۵، ۱۲۵؛ خواندمیر ج ۳، ۶۵. ۲- کاشانی ۵۰ ر. ۳- کاشانی ۲۱ ر، ۲۸ ج، ۳۱ ر، ۵۶ ج. ۴- رشیدالدین/دین ۲۷۵ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۲۲. ۵- وصاف/بمبئی ۲۴۵؛ حمدالله ج ۱، ۵۵. ۶- الجایتو، حمدالله ج ۱، ۵۵؛ مفضل ج ۳، ۲۶۱؛ میرخواند ج ۵، ۱۴۲. ۷- ابوسعید، حافظ‌ابزو ۵۳ ر؛ میرخواند ج ۵، ۱۵۶. ۷- میرخواند ج ۵، ۱۵۵ ص ب.

وضع مذهب در دوره ایاخانان

چنگیز خان^۱ و اوکتای تا پایان عمرشان شمنی ماندند، بی آنکه علاقه‌ای درونی به ادیان دیگر داشته باشند. ناگفته نماند، که چنگیز خان میل داشت از کیفیت این ادیان مطلع شود و برای این منظور مجالس بحثی تشکیل می‌داد^۲. چنگیز خان را، آنطور که گاه‌گاه به غلط گفته شده است، نمی‌توان بی‌دین دانست^۳.

کیوک را که نسبت به مسیحیت ابراز علاقه می‌کرد، دیگر نمی‌توان يك شمنی اصیل دانست، اگرچه وی همچون منکو ظاهرأ شمن‌ها را مشاورین روحانی اصلی خود می‌دانست. اما کشیشان مسیحی نیز در کنار او بودند^۴. منکو ظاهرأ نسبت به دین واحدی علاقه فراوان ابراز نمی‌داشته، و با رفتار خود تغییر دین را برای برادرش آسان کرده است. اما از هنگامی که قوییلای دین بودا را پذیرفت، و برادرش هلاکو نسبت به این دین تمایل فراوان ابراز داشت - تا حدودی می‌توان گفت، که او پیرو دین بودا بوده است - دین شمنی دیگر نتوانست نقش دین رسمی را داشته باشد. اما نباید پنداشت، که جهان‌بینی‌های دینی کهن از این موقع نیروی خود را در میان مغولان کاملاً از دست-

۱ - Üan - ts au Pi - si/Palladius 122 f. ۲ - Bar Hebraeus 412f. ۳ - از جمله

میرخواند/لانگله ۲۲۱: ۴ - J. P. Carpini/Wyngaert 43 - Huth II 136 به‌حق

می‌نویسد که منکو به‌خصوص قوییلای نسبت به دین بودا علاقمند بوده‌اند.

داد. در زمان سلطنت هلاکو جادوگری هنوز هم اهمیت داشت، و شمن‌ها توانستند در کنار روحانیون بودائی که از شمال چین آمده بودند، نفوذ خود را حفظ کنند، اگرچه گاه‌گاه میان آنان اختلافاتی رومی داد^۱. در دوران زمامداری همین ایلخان بود، که شمن دربار را کشتند، چون معلوم شد که او با جادوگران خاندشت قپچاق روابطی داشت و می‌خواسته است وسائل نابودی ایلخان را فراهم آورد^۲. اباقا به سال ۶۷۸ ه. ق. یکی از ساحران براق را که نزد وی پناهنده شده بود، به گرمی پذیرفت^۳؛ و چون در زمان ارغسون دین بودا در میان مغولان رونق فراوان یافت، آئین شمنی کاملاً محو شد.

اما عامل اصلی این تغییرات را باید توجه‌هلاکو به دین بودا دانست، که هم‌زمان با بنیان‌گذاری قلمرو ایلخانان بود. وضع دین بودا در ایران در دوره مغول‌ها یکی از مبهم‌ترین و تاریک‌ترین مباحث این زمان است. منابع تاریخی آن زمان نیز در این ابهام مقصر هستند. مورخین مسیحی، که بیشتر از ارمنستان هستند، چنانچه به بررسی دین فرمانروایان مغول می‌پرداختند، به این نتیجه می‌رسیدند، که رفتار آنان در برابر مسیحیت بیشتر معلول عوامل سیاسی است، و این واقعیت آنها را ناامید می‌کرد. برای مورخین مسلمان نیز توصیف اینکه در سرزمین مسلمانان دین بودا، ده‌ها سال تا آن اندازه قدرت داشت، بسیار دردناک بوده است و به این سبب اغلب مورخان مسلمان در این باره سکوت کرده‌اند. از آنجائی که تحولات بعدی نشان داد، که دوران تفوق دین بودا زودگذر بوده است، مورخین برای تشریح آن چندان اهمیتی قائل نشده‌اند. منابع بودائی نیز، که ممکن بود اطلاعات زیاد و بسیار ارزنده‌ای به دست دهد، موجود نیست، و به این سبب ما هیچگونه تصویری از فرقه‌های گوناگون دین بودا در ایران

۱- درباره وضع معابد بودائی در قراقورم دك: Waley 28, 29, 31f. ۲- مفضل ج ۱.

۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۶۷.

در دست نداریم. لذا باید ناگزیر بطور عمومی از دین بودا صحبت کرد. مسلماً طرز فکر مذهبی فرمانروایان، که موجب انتشار دینی بیگانه در ایران شد، مشکلات فراوان ایجاد کرد.^۱ ما در فصل دیگری در این باره بیشتر صحبت خواهیم کرد.

با توجه به منابع موجود نمی‌توان گفت، که آیا هلاکو و اباقا^۲ حقیقتاً پیرو دین بودا بوده‌اند و آیا بودائیان، و خاصه روحانیون بودائی آنانرا می‌دانستند^۳، یا اینکه فقط آداب و رسوم بودائیان را به کار می‌بستند و این دین را به‌عللی - مثلاً - به‌خاطر جلب توجه قآن - رایج می‌کردند. آنها با روحانیون بودائی به‌خصوص لاماهای تبتی بسیار محشور بودند، و عبادتگاه‌های بودائی ساختند و ثروت فراوان در آنجا دادند.^۴ معابد بودائی ظاهراً در سراسر ایران پراکنده بوده‌است، چه گفته‌می‌شود که در سال ۶۹۵ ه. ق. تعدادی از این معابد ویران شده است. از قرار در این معابد گروه‌کثیری از روحانیان بودائی ساکن بوده‌اند. نفوذ این روحانیان در فرمانروایان مغول‌شایان توجه بوده‌است. قدرت آنان در دوره فرمانروائی ارغون به‌منت‌های شدت رسید، به‌طوریکه ایلخان گذشته ازدوتن وزیرش فقط روحانیون بودائی را به‌حضور می‌پذیرفت.^۵ اینکه جوکی هندی، که ارغون در نتیجه تمریناتی که وی تجویز کرده بود، مرد، چه کسی بوده‌است^۶، نمی‌توان با قطعیت تعیین کرد.

بدیهی است، که در آن زمان تمام افراد خانواده ایلخان به‌خصوص زنان عدیده این خانواده متدین به‌دین بودا نبوده‌اند. برخی از این زنان مسیحی بودند، و رویهم‌رفته مسیحیت در زندگی مغولان آن عصر دارای اهمیت فراوان بوده‌است. سرقوییتی یکی^۷،

۱ - Bar Hebraeus 510f. ۲ - رشیدالدین/وین ۲۵۷ ج ص ب. ۳ - این نظر

Zyriak 507 و Vartan 306 درباره هلاکوست. به‌حال باید گفت که وی به‌دین بودا علاقه فراوان داشته است. ۴ - رك: مفضل ج ۱: ۳۷۲، حاشیه ۳. ۵ - رشیدالدین/

کاترمر ج ۱: ۴۰۰، Zyriak 507؛ میرخواند ج ۵: ۸۱. ۶ - میرخواند ج ۵: ۱۱۵.

۷ - درباره هلاکونظر Zyriak 507 و Vartan 306 چنین است. ۸ - رشیدالدین/کاترمر

ج ۱: ۱۸۴، حاشیه ۵۱. ۹ - جوینی ج ۳: ۴؛ ابوالفرج ۴۳۴؛ میرخواند ج ۵: ۵۴؛

Bar Hebraeus 465.

مادر منکو قاآن و تعدادی از همسران او^۱، دقوز خاتون همسر هلاکو و عده‌ای دیگر مسیحی بودند. مریم دختر میخائیل هشتم امپراتور بیرانس، که به عقد اباقا درآمد، پیرو کلیسای یونان^۲ بود. یکی دیگر از همسران اباقا به نام قدای خاتون، که اصلش مغولی بود، نیز از کلیسای نسطوری پیروی می‌کرد. این وضع پس از سال ۶۹۴ ه.ق. نیز برای مدتی طولانی پایدار ماند^۳.

این زنان نه تنها خود معتقد به مسیح بودند، بلکه دستور می‌دادند که فرزندان شان غسل تعمید شوند، و به این ترتیب دوتن از ایلخانان در دوران طفولیت خود - هر دو به نام نیکلای - مسیحی بوده‌اند. این دوتن احمد که در غسل تعمیدش شك است^۴، و الجایتو^۵، که مادرش ارگون خاتون او را در دوران کودکی به حضور جبل‌جائلیق کلیسای نسطوری برده بود، هستند^۶.

وضع در مورد بزرگان مغول نیز به همین منوال بوده‌است: مسیحیان و پیروان دین بودا اکثریت داشتند، و مسلمانان در اقلیت بودند. ناگفته نماند، که در آن هنگام برخی از ارکان دولت، که اصلشان مغولی و یا ترك بود^۷، اسلام را پذیرفته بودند (از جمله بر که خان دشت قپچاق)^۸، گرگوز حاکم و سردار کهتی، که در سال ۱۲۶۱ م به مناسبت انعقاد قرارداد صلح با فرمانروایان ماردین به اسلام گروید^۹. ضمناً نقل این

۱ - W. V. Rubruck/Wyngaert 259 - 264 ۲ - Bar Hebraeus 521f. , 593

Dölger I, 3, Nr. 1900, Bar Hebraeus, Kirchg. III 461; Pachymeres I 174f.

۳ - Bar Hebraeus 539f. ۴ - ابوالفدا ج ۵ : ۶۲ ، Haytonus 312 ، Vartan 309 ، Zyriak 508 ، S. 40 ; Nr. 1932 ، S. 47 ، ابوالفرج ۴۹۷ .

۵ - Tašitâ 88 ، Golubovich II 73, III 96-99 ، Haytonus 330 - 332 ، ۶ -

۷ - تا آنجا که از روی نام‌های آنها می‌توان قضاوت کرد . ۸ - رشیدالدین /

بلوچه ج ۲ : ۲۶۲ ، جوینی ج ۱ : ۱۸۰ . ۹ - به روایت جوینی ج ۲ : ۲۴۱ وی کمی پیش از

قتلش دین اسلام را پذیرفت . ۱۰ - مفضل ج ۱ : ۴۱۶ .

موضوع که گذشته از سپاهیان مغول واحدهائی از جنگجویان مسیحی^۱ و مسلمان^۲ در حملات سرداران مغول شرکت داشته‌اند، خود نشان می‌دهد، که قاطبهٔ مردم به‌دین اسلام ایمان نیاورده بودند، چه در غیر این صورت، یعنی چنانچه اکثریت سپاهیان مسلمان بودند، ذکر این مطلب نابجا بود.

گروه کثیر و شاید اکثریت مغولان، لاقلاً ظاهراً، به‌دین بودا گرویده بودند. بزرگان و اشراف عموماً به‌این دین ایمان آورده بودند. نشانهٔ بارز این وضع آنست، که یکی از شیوخ به‌حال سردار سنقرالاشکر که پس از ورود به‌خدمت سلطان مصر دین اسلام را پذیرفته بود، تأسف می‌خورد، که دوباره (در ایران) مجبور شده‌است، مرتد (یعنی پیرو دین بودا) گردد.^۳ رفتار تکودار نیز که پس از جلوس بر تخت فرمانروائی در جمادی‌الاول ۶۸۱ هجری تحت نفوذ شیخ عبدالرحمن دین اسلام را پذیرفت، و نام احمدبر خود گذارد^۴، مؤید این مطلب است. اگرچه وی با پیروان ادیان دیگر رفتاری مسالمت‌آمیز داشت، اما با بودائی‌ان سختگیری شدید معمول داشت، و معابد آنان را ویران کرد.^۵ با اینهمه روحانیان آنانرا (برخلاف غازان) تار و مار نکرد.^۶

اشراف مغول در برابر ایلخان قیام کردند. این مقاومت نشان می‌دهد، که گروه بودائی (و رویهم رفته ضد اسلامی) در سایهٔ قدرت موجود امید موفقیت داشت، و نیز حاکی است، که ایمان پیروان این دین در این هنگام راسخ بسوده است. چنانچه بنخواهیم گزارش و صاف را مبنی بر اینکه احمد به‌سبب مسلمان بودن انتخاب شد^۷، صحیح بدانیم، باید فرض کنیم، که در سال ۶۸۱ ه. ق. گروه بزرگان مسلمان به‌حد

۱- رك : مفضل ج ۱ : ۵۲۴-۵۲۳ . ۲- از جمله در جنگ با سپاهیان دشت قپچاق در سال

۱۲۶۶ م (به روایت میرخواند ج ۵ : ۸۵) و در جنگ خراسان در سال ۱۲۷۰ م (میرخواند ج

۵ : ۹۰) . ۳- مفضل ج ۲ : ۴۸۰ ص ب . ۴- مفضل ج ۱ : ۵۱۰ . ۵- ابوالفدا

ج ۵ : ۶۲ ؛ ابن فوطی ۴۳۲ ؛ مفضل ج ۲ : ۵۰۰ ص ص ب ؛ تاریخ سیستان ۴۰۰ ؛ میرخواند ج

۵ : ۹۷ . ۶- میرخواند ج ۵ : ۹۹ . ۷- رك : مفضل ج ۲ : ۵۱۴ حاشیه ۶ .

۸- و صاف/هامر ج ۱ : ۲۱۵ .

کافی قدرت گرفته و از تمایل احمد به دین اسلام آگاه بوده است. اما بیشتر احتمال می‌رود، که این گزارش ناصحیح باشد. به این ترتیب کار بر ارغون، که در مقابل عمش قیام کرد و در زیر لوای بودا و دشمنی با اسلام می‌جنگید، آسان شد.^۱ قاآن قویلای نیز، که از تغییر دین احمد اطلاع یافته بود^۲، با این امر مخالفت کرد.^۳ اما گمان نمی‌رود، که قاآن (آنطور که هیتونوس نقل می‌کند) ایلخان را تهدید به جنگ کرده باشد.^۴ شاید هیتونوس می‌خواسته است، با این گزارش نشان دهد، که ایلخانان حتی طبق اراده قاآن نیز نمی‌توانسته‌اند، به اسلام ایمان بیاورند.

مخالفت امراء و بزرگان با احمد، که منجر به پشتیبانی از ارغون^۵ و قیام ضد اسلامی شاهزاده قونغورتای در آسیای صغیر شد^۶، از رفتار قاآن بیشتر اهمیت داشت. سرانجام فرمانروائی احمد در زیر فشار افکار عمومی درهم شکست. جلوس ارغون بر تخت ایلخانی در حکم پیروزی جدید دین بودا و آغاز يك دوران ضد اسلامی بود.^۷ ارغون به شدت تحت نفوذ روحانیون بودائی قرار داشت، و در پایان حیاتش گذشته از وزراء تنها «بخشیان»^۸ را به حضور می‌پذیرفت.^۹ بدینسان سعدالدوله وزیر یهودی توانست آزادانه سودجوئی و غرض‌ورزی پیش گیرد.

پس از مرگ ارغون، دیری نپائید، که اوضاع دگرگون شد. مسلمانان در ضمن مبارزه با سعدالدوله متوجه نیروی خود شده بودند، و چون در سال ۶۹۴ ه. ق. میان بایندوی بودائی و غازان مسلمان جنگ در گرفت، برخلاف سال ۶۸۳ ه. ق. پیروان دین اسلام پیروز شدند.

۱- Marco Polo/Lemke 521 ۲- Tašitâ 41 ۳- ابوالفدا ج ۵، ۶۶

مفریزی/کاترمر ج ۲، ۱، ۶۱. ۴- Haytonus 313 ۵- وصاف/هامر ج ۱، ۲۷۰.

۶- وصاف/هامر ۲۵۴ ص ب. ۷- مفضل ج ۱، ۳۹۱، ۲، ۵۵۰. ۸- رك

رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۱۸۴، حاشیه ۵۱. ۹- رشیدالدین/وین ۲۴۰ ج؛ مفضل ج ۱،

۳۷۲، حاشیه ۳؛ میرخواند ج ۵، ۱۰۸.

غازان به فرمان پدرش تربیت بودائی یافته ، و تا سال ۶۹۴ ه. ق. به تقویت این دین پرداخته بود.^۱ وی سپس پی برد ، که چنانچه خود را با شرائط زمان سازگار کند ، امید موفقیت می رود ، و به این ترتیب حاضر به تغییر دین شد (نام اسلامی اش محمود است) . غازان در اول شعبان ۶۹۴ ه. ق. در محضر شیخ صدرالدین ابراهیم حموی در فیروزکوه به دین اسلام تشریف یافت^۲ : واقعه ای بس مهم در تاریخ مغولان در ایران. تشریف غازان به دین اسلام نشان می دهد ، که اوضاع تغییر یافته بود . رفته رفته گروه های کثیری به دین اسلام ایمان آورده بودند ، و این خود مبین تکاملی بود ، که می رفت صورت پذیرد . گذشته از آن پی می بریم ، که اقدام فرمانروای جدید و روی هم رفته رفتار مذهبی ایلخانان تحت تأثیر مقاصد سیاسی قرار داشت . در این میان نه تنها وضع در ایران تغییر کرده بود ، بلکه قآن قویلای ، عم بزرگ غازان نیز به سال ۱۲۹۴ م. در دایدو (حوالی پکن) جان سپرد. جانشینان وی دیگر نزد فرمانروایان ایران وجهه ای نداشتند ، اگرچه احساس بستگی و خویشاوندی میان آنان بهیچ وجه از بین نرفته بود . غازان با روبر گرداندن از دین بودا روابط مستقیم را با دربار قآن قطع و استقلال عمل خود را ، که در نظرش اهمیت و ارزش فراوان داشت ، باری دیگر هویدا ساخت ، بی آنکه بیم مقاومت و مخالفت از جانب دربار چین داشته باشد . خبر تغییر دین غازان نیز چون تشریف احمد به اسلام بهیچ وجه مورد تأیید قآن های چین قرار نگرفت^۳.

سرمشق غازان در شاهزادگان دیگر مغول نیز بی اثر نبود . شاهزاده آنندا نواده قویلای^۴ ، که حاکم تنگوت بود ، به دین اسلام گروید ، و در برابر تیمور قآن

۱- رشیدالدین/وین ۲۷۸ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۲۵۸ ر. K^{art}elis chovreba I 419

میرخواند ج ۵ ، ۱۱۳ . - ر.ك. مفضل ج ۱ : ۳۹۴ و Tašitâ 125 . - ۳ Blochet ,

Introduct. 231 ۴- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۶۲ .

نواده و جانشین قوییلای سرسختانه مقاومت کرد، و دین بودا را دوباره نپذیرفت.^۱ تیمور سرانجام در يك قوريلتای دین تازه آنها را تأیید کرد^۲، چه بیشتر سپاهیان او نیز دین اسلام را پذیرفته بودند. کردار غازان تکاملی را که در جریان بود، تسریع کرد: تشریف مغولان (و ترکان غیرمسلمان) به دین پیامبر اسلام. اغلب مغولانی که تا این موقع پیرو دین مسیح و یا بودا بودند، به اسلام روی آوردند^۳. ناگفته نماند، که تمام مغولان در این هنگام مسلمان نشدند^۴: واحدهای سپاه اویرات (تعدادشان را ۱۰۰۰۰۰ نقل کرده اند) که تحت فرماندهی بایدو بودند، با شنیدن خبر پیروزی غازان در حوالی الرجه از رود فرات گذشتند^۵ و در خدمت سلطان مملوک درآمدند. آنها در آغاز رخصت یافتند، که به دین خود باقی بمانند. آنان و یا اخلافشان مدت‌ها بعد دین اسلام را پذیرفتند^۶. گذشته از آن تا دهها سال بعد هنوز شاهزادگانی^۷ مؤمن به دین مسیح بودند. اما این خبر که ارپه‌خان مسیحی بوده است - بخصوص با توجه به منبعی که آنرا نقل می‌کند^۸ - بسیار ناصحیح به نظر می‌رسد.

پیروزی غازان فرمانروای مسلمان، دین بودا را یکباره ریشه‌کن کرد. معابد بودایی چپاول و ویران شد، و یا آنرا به شکل مسجد درآوردند^۹. به روحانیان این دین تکلیف شد، که یا دین اسلام را بپذیرند و یا ایران را ترک کنند، و تذکر آنان مبنی بر اینکه ارغون پیرو دین بودا بوده است، سودی نبخشید^{۱۰}. اما به نظر می‌آید، که در

۱- رشیدالدین/بلوشه ۵۹۹ ص ب. ۲- رشیدالدین/بلوشه ۶۰۱. ۳- مفضل ج ۲: ۵۸۹، ج ۳: ۳۷، حاشیه ۱؛ Bar Hebraeus 596. ۴- رک: نامه نوروز به مصر؛ میر-خواند ج ۵: ۱۱۷. ۵- مفضل ج ۲: ۲۸۹. ۶- مقریزی/کاترمر ج ۲: ۲، ۲۹؛ ابوالفدا ج ۵: ۱۲۸. ۷- شاهزاده ارتجن در سال ۱۳۱۱ م. می‌گوید، که پدر و مادر و نخستین همسر وی در کلیسای دیرمراغه مدفون هستند؛ Tašîta 203. ۸- Samuel von Ani in: Doc. Hist. Crois. - Doc. Arm. 1468. ۹- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۶۰۲. ۱۰- رشیدالدین/وین ۲۸۴ ر.

اجرای فرمان اخراج روحانیان بودائی سختگیری فراوان به کار نرفته است .
ولی دین بودا سنگر خود را به این سادگی تخلیه نکرد. امیران بر علیه نوروز
که این اقدامات بنابه توصیه وی به عمل می آمد ، چندین بار توطئه کردند، و نیز شاید
انتقام جوئی مذهبی موجب اصلی افترا هائی بود، که سرانجام موجب سقوط وی گردید.
دین بودا در دوران فرمانروائی غازان از بیخ و بن ریشه کن شد .

غازان علاوه بر تضعیف ادیان دیگر مستقیماً به تقویت اسلام پرداخت. او مکرراً
به مساجد می رفت^۱، در جلسات قرائت قرآن شرکت می کرد^۲، و به عتبات عالیات در
بین النهرین متوسل شده بود^۳، که او را بر سلطان مملوک پیروز کند، فرمان داد تا در
تمام دهات، مسجد بنا کنند^۴، و موقوفات عدیده ای برای خانه کعبه^۵ و مساکین شهرهای
بزرگ ترتیب داد^۶. به فرمان او به بنای مساجد، مدارس علوم دینی، صومعه برای
دراویش، منازل برای اعقاب حضرت پیغمبر، بیمارستان، کتابخانه، ساختمانهای
عام المنفعه، و نیز طعامخانه برای فقرا، پرورشگاه برای کودکان یتیم و سرراهی و
حتی تشکیلاتی برای دانه دادن به پرندگان در ماههای زمستان اقدام گردید^۷. دین اسلام
در شئون دولت آن اندازه رسوخ کرده بود، که مراسم انتصاب نایب دمشق در ۱۹
جمادی الاول ۶۹۹ در مسجد به عمل آمد^۸.

نوشته های روی سکه ها و نشان دولت که در تنظیم آن از تعالیم اسلامی الهام
گرفته بودند، چیز تازه ای نبود. تا این هنگام نیز بر روی مسکوکات ایلخانان عبارات
مذهبی اسلامی (و گاه گاه نیز مسیحی) نقش گردیده بود . فرمان غازان نیز در باره

۱- از جمله در سال ۱۲۹۶ م. در بین النهرین سال ۱۲۹۷ م. در تبریز : رشیدالدین/وین ۲۶۵ ر.

۲- رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر؛ و صاف/بمبئی ۳۵۹ . ۳- رشیدالدین/وین ۲۷۲ ر؛ همچنین

صفحات ۲۸۴ ج ، ۲۸۶ ر و ج . ۴- رشیدالدین/وین ۳۲۱ ج . ۵- و صاف/بمبئی

۳۹۰ . ۶- و صاف/بمبئی ۳۸۹ . ۷- رشیدالدین/وین ۲۸۹ ج تا ۲۹۱ ر .

۸- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱۶۳ .

به کار بردن کلمات « بسم الله » در آغاز کتب و مکتوبات^۱ بیشتر جنبه ظاهری داشت ، چه بی شک نویسندگان ایرانی ، که مسلمان بودند ، خود این کلمات را در سر آغاز نوشته های شان قرار می دادند . اما در این هنگام داود پنجم پادشاه گرجستان نیز که در سال ۱۲۹۶ م. عبارات مذهبی مسیحی را بر روی سکه های خود نقش کرده بود^۲ ، ناگزیر « بسم الله » را نقش نمود^۳ .

در تحت این شرائط غازان جدیدالاسلام خود را محق می دید ، سلاطین مصر را به خاطر انحرافشان از تعالیم اسلامی سرزنش کند^۴ . اگرچه در این موقع در حین فتح دمشق از جانب سپاهیان ایلخان به مساجد تجاوزاتی شد^۵ ، اما این تجاوزات منحصرأ جنبه محلی و خود کامگی داشت ، با این همه صدمات وارد شده به مساجد مسیحیان را امیدوار ساخت ، که وضع به نفع آنان تغییر کند ، و موجب شد ، که در مغرب زمین حملات غازان را به سوره معلول احساسات ضد اسلامی وی به حساب آورند .

اما اسلام در ایران به شکل واحد نبود ، و غازان پس از تشریف به این دین نیز مجبور بود از گروهی معین جانب داری کند . و چون وی به مکتب فقه حنفی پیوست^۶ ، لذا پیروان این مکتب را در برابر مکاتب سه گانه دیگر تقویت می کرد . اما اختلاف میان این مکاتب چون اهل سنت و شیعیان عمیق نبود . ایلخانان از این اختلاف نیز مصون نماندند .

غازان می کوشید ، تا حسن نیت خود را نسبت به شیعیان ثابت کند ، و لذا به زیارت مرقد حضرت علی و امام حسین رفت^۷ . روایت شده است ، که به دستور غازان سکه هایی

۱- و صاف/بیمبئی ۳۲۵ . ۲- Frähn, Il-chan, S. 510 ; Türk. Kat. III, Nr. 44, S. 45

۳- رشیدالدین/وین ۳۱۰ ر . ۴- مفضل ج ۲ : ۶۴۱ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۲ ،

۱۵۱ ص ب . ۵- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۲ ، ۱۵۹ . ۶- و صاف/هامر ج ۱ : ۸ ؛

و صاف/بیمبئی ۳۱۶ . ۷- رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۳ .

با عبارات مذهبی شیعیان زده شد^۱؛ اما هنوز نمونه‌ای از این مسکوکات به دست نیامده است. افکار و عقاید شیعیان در پایان فرمانروائی غازان آن اندازه میان مغولان رواج یافته بود، که در سال ۱۳۰۴م. یکی از شیعیان به نام پیر یعقوب باغستانی به لباس مجتهدان شیعه در محافل و مجامع ظاهر می‌شد، و برای شاهزاده الافرنك تبلیغ می‌کرد. غازان پس از درهم شکستن شورش این شاهزاده فرمان داد، تا یعقوب را، با وجود لباس روحانی‌اش، به پرتگاهی افکنند^۲.

الجایتو، برادر و جانشین غازان در این جهت بیشتر پیشروی کرد. او نخست مسیحی بود، سپس بودائی شد و سرانجام به اسلام تشریف یافت. نویسنده‌ای که کتاب ابوالفرج^۳ را ادامه داده است، علت این امر را آن می‌داند، که بزرگان و قاطبه مغولان در ایران به این دین ایمان آورده بودند. نحوه بیان این نویسنده نشان می‌دهد، که وضع در ده سال اخیر تا چه حد تغییر یافته بود. شاید وجود همسر جوانش نیز در تشریف وی به دین اسلام بی تأثیر نبوده است. اگرچه الجایتو با کوششی خاص به اجراء دقیق شریعت^۴ همت گماشت، و امیدوار بود، که از این راه برای خود کسب محبوبیت کند، اما چون در سال ۷۰۷ ه. ق. تحت تأثیر رشیدالدین و نظام‌الدین قرار گرفت، و مکتب حنفی را ترك کرد و به جای آن به مکتب شافعی پیوست^۵، کار اختلاف و دو دستگی آن-چنان بالا گرفت، که فرمانروا تقریباً دو سال پس از آن از اهل سنت یکسره روی گرداند، و به راهنمایی تساج‌الدین آوجی^۶ و جمال‌الدین مطهر در زمره شیعیان اثنی عشری درآمد^۷. تا این هنگام نام خلفای راشدین بر روی سکه‌های او نقش گردیده-

۱- رشیدالدین/وین ۳۱۱ ج. - درباره رفتار محبت آمیز غازان با شیعیان رك؛ کاشانی ۶۳.

۲- خواندمیر ج ۳: ۵۳. ۳- Bar Hebraeus 536; Taḡitā 148f. ۴- و صاف/

بمبئی ۴۷۰، ۵۲۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶. ۵- کاشانی ۶۴ ج، ۶۵ ر و ج.

۶- کاشانی ۶۷ ر و ج، رك؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱، XVII؛ ابن بطوطه ج ۲: ۵۷ ص ب.

۷- حافظ ابرو ۱۵ ر؛ کاشانی ۶۸ ج تا ۶۹ ر؛ مفضل ج ۳: ۱۷۱ ص ب.

بود^۱، اما از آن پس نام دو ازده امام بر مسکو کات ایلخان دیده می شود^۲. در همین ایام بود، که روحانیان بودائی پیروده کوشیدند ایلخان را به دین بودا معتقد سازند^۳ - و این آخرین باری است، که در ایران سخن از این روحانیان به میان می آید. روشن نیست، که آیا اینان روحانیانی بوده اند، که توانسته بودند در سال ۶۹۵ ه. ق. در ایران بمانند، و یا آنکه در سالهای بعد به این کشور آمده اند.

المفضل روایت می کند که حمیض بن ابی نماء المکی در پایان حیات الجایتو به وی توصیه کرد که به مکه لشکر کشی و مقابر خلفاء ابوبکر و عمر را ویران کند^۴. با توجه به اینکه شیعیان این فکر را تقویت می کردند، هویدا می گردد، که الجایتو تا چه اندازه به اصول عقاید شیعیان ایمان داشته است، چه در غیر این صورت حمیضا را یارای چنین پیشنهادی نبود. در این اوضاع تنها مرگ ایلخان در سال ۷۱۶ ه. ق. بود، که از تصادم شدید میان اهل سنت و شیعیان جلوگیری کرد.

مربیان و مشاوران ابوسعید موفق شدند، که ایلخان جوان را به مبانی مذهبی اهل سنت معتقد سازند^۵. بر روی سکه های وی بار دیگر نام خلفای راشدین دیده می شود^۶. به این ترتیب مذهب شیعه اثنی عشری نفوذ خود را در دستگاه دولت از دست داد. ایران از آن پس نیز عرصه برخورد شاخه های مختلف اسلام با یکدیگر بود^۷، تا آنکه با تشکیل سلطنت صفویه پیروزی نصیب اهل تشیع گردید.

دین اسلام در خانواده فرمانروای مغول نیز پیروزی قطعی یافت. حتی بانوان

۱ - Frähn, Il - chan, Nr. 108, S. 512 ; Brit. Kat. VI, Nr. 126ff., S. 44 ff.

۲ - Türk. Kat, III, Nr. 73ff., S. 63ff. ; رشک : کاشانی ۶۵ ر، و صاف/ بمبئی ۳۲۴ ؛ مفضل

ج ۳ : ۹۵ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۵ .

۳ - Frähn, Il- chan, Nr. 113f. S. 513 ; Brit. Kat. VI, Nr. 133ff., S. 48f. ؛ کاشانی

۶۷ ر. ۳ - حافظ ابرو ۱۵ ر ؛ کاشانی ۶۸ ر. ۴ - مفضل ج ۳ : ۲۶۲ ص ب. ۵ - و صاف/ بمبئی ۶۱۹ .

۶ - Türk. Kat. III, Nr. 128ff, S. 85ff. ; Brit. Kat. VI, Nr. 171ff., S. 62ff.

۷ - درباره تصادم شیعیان با اهل سنت، رشک : ابن بطوطه ج ۲ : ۴۳ ؛ حمدالله ج ۱ : ۶۲ ص ب .

حرمسرا نیز، که تا این زمان اغلب مسیحی بودند، به دین اسلام ایمان آوردند. شاهزاده قتلغ خاتون دختر اباقا در سال ۱۳۲۲ م. به زیارت کعبه رفت.^۱ اشراف و بزرگان نیز به اسلام تشرف یافته بودند: همانطور که پیر یعقوب باغستانی به سال ۱۳۰۴ م. در جامه روحانیان قیام کرد، تیمورتاش پسر چوپان نیز به سال ۱۳۲۵ م. برای مقابله با قوای مرکزی دعوی مهدویت کرد، و طرفداران بسیاری یافت.^۲

نجوم

مغولان در تمام ادوار صرف نظر از اعتقاد مذهبی خود در اتخاذ تصمیم تحت تأثیر وضع ستارگان قرار می گرفتند. زمان جلوس فرمانروای جدید بر تخت خانی^۳، تشکیل قوریلتای^۴ و یا آغاز لشکرکشی^۵ با توجه به این وضع تعیین می گردید. ایلخانان حتی معتقد بودند، که ستارگان مدت سلطنت آنان را حکایت می کند.^۶ غازان، که خود در علم نجوم دست داشت^۷، دستور داد، تا طالع ساعت تولدش را نقش کنند.^۸ خواجه نصیرالدین طوسی به فرمان هلاکو رصدخانه‌ای در مراغه بنا کرد. مغولان در اعتقاد به قدرت ستارگان تنها نبودند. در مغرب زمین نیز چون مشرق زمین این عقیده رایج بود. از جمله روایت می شود، که ابوالفرج خود سال وفاتش (۱۲۸۶ م) را قبلاً محاسبه کرده بود.^۹

بدیهی است، که عموم مردم انتظار داشتند علم نجوم تنها از وقایع مطبوع به آنان

۱- ابوالفدا ج ۵: ۳۵۴. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۵۰. ۳- اوکتای، جویی ج ۱: ۱۴۷. - منکو: رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۸۳؛ میرخواند ج ۵: ۵۵. - اباقا: وصاف/هامر ج ۱: ۱۰۲. - ارغون: رشیدالدین/وین ۲۳۵. - الجایتو: وصاف/بمبئی ۴۶۷؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶. - ابوسعید: میرخواند ج ۵: ۱۴۳. ۴- قوبیلای (در سال ۱۲۶۰ م): وصاف/هامر ج ۱: ۳۲. - الجایتو (۱۵ ذیحجه ۷۰۳): رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۵. ۵- وصاف/هامر ج ۱: ۶۰، ۲۶۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۱، ۱۲۱. ۶- وصاف/بمبئی ۳۱۹؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۴. ۷- رشیدالدین/وین ۲۸۰. ۸- تصویر طالع: وصاف/بمبئی ۳۵۸. ۹- Bar Hebraeus, Kirchg. III, 465f.

خبر دهد. چون سردار دانشمند بهادر در سال ۱۳۰۷ م. شنید، که وضع ستارگان برای لشکرکشی وی مساعد نیست، پاسخ داد، که از مدت‌ها پیش اصولاً به گفته منجمان ایمانی نداشته‌است.^۱ و نیز هنگامی که حسام‌الدین منجم در باره لاکوپیش از حمله به بغداد اطلاع داد، که وضع ستارگان برای انجام لشکرکشی نامساعد است، و از طرف دیگر خواجه نصیرالدین و روحانیان بودائی گزارش مخالف دادند، ایلخان خشمناک شد، و دستور قتل حسام‌الدین را داد.^۲

نام‌گذاری

مغولان نیز مانند سایر اقوام باستانی برای نام‌گذاری اهمیت مذهبی قائل بودند. چون انتخاب نام مبتنی بر تصورات مذهبی بود، لذا پس از آنکه مغولان دین اصلی خود را ترك کردند، و بهادیان دیگر گرویدند، در چگونگی نام‌گذاری نیز تغییراتی روی داد. رواج نام‌های تازه گذشته از دگرگونی بینش مذهبی مغولان نشانه ضعف آداب و رسوم ملی در میان آنان است. در اینجا تنها در این باره سخن خواهیم گفت، و به بحث درباره مسائل مربوط به لغت‌شناسی نخواهیم پرداخت.

در خصوص موجبات دادن نام معینی به نوزاد، گزارشهای مختلف به ما رسیده‌است. روایت می‌شود، که چون برای منکو در هنگام تولدش آتیه درخشانی پیش‌بینی شد^۳، این نام را براو گذاردند. ابن بطوطه گزارش می‌دهد، که نوزاد را از روی نخستین شیئی که به‌خانه وارد می‌شد، نام‌گذاری می‌کردند. از جمله غازان را این چنین نام نهادند، چون کسی پس از ولادتش قزغانی (کتری) به‌خانه آورد، و نام خربنده (الجایتو) ناشی از آنست، که يك خرکچی وارد خیمه شد^۴. و نیز توشی (مهمان-)

۱- میرخواند ج ۱۳۴: ۵. ۲- میرخواند ج ۸۱: ۵. ۳- به روایت Hyazinth 303

۴- ابن بطوطه ج ۲: ۱۱۵.

ناخوانده) از آن رو این چنین نام گرفت، که درسفری به مغولستان به دنیا آمد^۱. اسامی قبایل مغلوب را نیز بر کودکان می گذاردند؛ همچنین گاه گاه نام قبایلی بر کودکان گذارده می شد، بی آنکه رابطه ای وجود داشته باشد^۲. دادن نام یکی از دوستان پدر به نوزاد نیز متداول بود^۳.

اما اینگونه گزارش ها اغلب کوششهایی تصنعی برای توجیه کلماتی است، که معنی و ریشه آن را نیافته اند. به این سبب باید در تفسیر نام ها، خصوصاً نام خربنده احتیاط کنیم. حافظ ابرو گزارش می دهد، که الجایتو پیش از آنکه خربنده نامیده شود، بغا و تیمور نام داشته است^۴. این روایت، از اعتبار گزارش ابن بطوطه که بر پایه فرهنگ قومی مغولان استوار است، می کاهد. گذشته از این می دانیم، که او را با نام نیکلا غسل تعمید داده اند. احتمال می رود، که او علاوه بر این نام مسیحی نامی مغولی نیز داشته است. اما اینکه منابع اسلامی از جریان غسل تعمید الجایتو ذکری نمی کنند، ما را نسبت به سایر گزارش های آنان نیز درباره دوران طفولیت وی مشکوک می سازد. شاید روایت حافظ ابرو را بتوان آخرین نشانه این فکر دانست، که الجایتو را پیش از آنکه این گونه نامیده شود، نام دیگری بوده است.

تغییر نام به طوریکه دیده شد، اصولاً یکی از مشخصات مغولان (و بسیاری از اقوام دیگر) است. چون گمان می رفت، که نامی بر انسانی آمد نکرده است^۵، آنرا عوض می کردند، و یا هنگامی که یکی از مشاهیر پیش از رسیدن به سن پیری در می گذشت، نه تنها اطلاق نام وی بر نوزادان ممنوع می گشت^۶، بلکه به همنام های او

۱- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۸۹؛ میرخواند ج ۴۲: ۵۲؛ Vladimircov, Obšč. stroj 52.
 ۲- رشیدالدین/برزین ۱۵۶ a؛ Pelliot, Papes c 33, Ann. 2. ۳- حتی در زمانی که مغولان دین اسلام را پذیرفته بودند؛ کاشانی ۳۴ ز. ۴- حافظ ابرو ج ۲. ۵- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲. (اوکتای در اصل نام دیگری داشته است) ۱۲ ر و ج. ۶- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۱۳ ص ب. (تولی، آخرین پسر چنگیز خان نخست چون عموی او تکیان نام داشت). ۶- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۷، ۳۶۲.

نیز دستور می‌دادند نامشان را تغییر دهند^۱. اما این اصل که پس از مرگ این بزرگ نام وی تا سه نسل ممنوع باشد، در عمل همیشه مراعات نشده است. گذشته از آن به کار بردن این کلمات که در زندگی روزمره بر شیئی اطلاق می‌شد، نیز ممنوع می‌گردید. از جمله پس از مرگ تولی دستور داده شد، که برای آینه به جای کلمه مغولی «تلی» نام ترکی «گِره‌گو» به کار رود^۲. اما برعکس گفته می‌شود، که تموچین (چنگیز خان) را به نام یکی از خان‌های مغول پس از مرگ وی چنین نامیدند^۳.

شکلی دیگر از تغییر نام دیده می‌شود، که در هنگام جلوس خسان بر تخت فرمانروائی و یا به صورت القاب برای فرمانروایان و یا وزراء پیش می‌آید. ناگفته نماند، که در مورد نخست تغییر نام به ندرت صورت پذیرفته است. تنها خربنده، که نام خود را به سبب نوای ناخوش آیدش به خدا بنده تغییر داده بود^۴، در هنگام جلوس بر تخت فرمانروائی نام الجایتو (خوشبخت) بر خود گذارد. اما بیشتر دیده می‌شود، که وزراء القابی گوش نواز بر خود گذارده‌اند. صدرالدین در سال ۱۲۹۲ م. خود را به «صدر جهان» و برادرش را به «قطب جهان» ملقب ساخت^۵. نجم‌الدین فرمانروای ماردین که به سال ۱۳۰۳ م. در دیار بکر و ربیع حکومت داشت، لقب الملك المنصور^۶ بر خود گذارد، و بالاخره وزیر رکن‌الدین صائن در سال ۱۳۲۴ م. لقب ملك ناصرالدین عادل را پذیرفت^۷.

برخی از القاب نیز به منظور مشخص ساختن افراد به آنان داده می‌شد، از جمله لقب «کهن» که از طرف اباقا به شمس‌الدین کرت فرمانروای هرات^۸ و یا «بزرگ و کوچک» که به دو حسن داده شده بود.

۱- ر.ک. Ohsson II 108 — ۲- Vladimircov, Obšč. stroj 53; Erdmann 641

۳- میرخواند ج ۵، ۱۱. — ۴- مفضل ج ۳، ۹۵، ۲۶۱. — ۵- رشیدالدین/وین

۶- رشیدالدین/وین ۲۷۳ ر. — ۷- حافظ ابرو ۴۱ ر. — ۸- زمجی

در حاشیه این تغییر نام شایان توجه است، که رفته رفته اسامی مذهبی جایگزین نام‌های مغولی و ترک گردید. چنگیز خان به کار بردن برخی از نام‌ها را حتی برای فرمانروایان ممنوع کرد^۱، و به استثناء اباقا دیگران این دستور چنگیز خان را دقیقاً مراعات کرده‌اند. تنها عوامل مذهبی توانست این دستور را سست کند. در این زمینه ایمان به اسلام بیش از دین بودا مؤثر بوده است. در ایران تنها گیختو نام «رین چغان رد-ریه»^۲ را که يك روحانی تبتی به‌وی داده بود، به کار می‌برد، و نیز در نواحی شرقی به نام شاهزاده‌آندا (که چون شاگرد محبوب بودا نامیده شده بود)^۳ برمی‌خوریم؛ بدیهی است که در چین وضع طور دیگر بوده است.

اما اسلام در هنگام تشریف (چون مسیحیت) تکلیف می‌کرد، که تازه مسلمان نام اسلامی بپذیرد. به این ترتیب تک‌ودار نام احمد برخود گذارد. ناگفته نماند، که این تنها موردی است، که نام مذهبی توانست در کنار نام مغولی خودنمایی کند. در شاخه‌های دیگر خاندان فرمانروایان مغول نیز موارد مشابه پیش آمده است^۴. نام مذهبی غازان (محمود)، الجایتو (محمد) و ارپه (معزالدين) در میان همگان رایج نگردید. ضمناً باید دانست، که ارپه در ضمن برگزاری نخستین نماز جمعه پس از جلوس بر تخت فرمانروائی به این لقب ملقب شد^۵.

به‌ابوسعید نیز (که در اسناد و سکه‌های مغولی بوسید نام دارد)^۶ نام مذهبی یعنی علاءالدین داده شد^۷. ابوسعید دیگر نام مغولی نداشته است، و اصولاً از آن پس نام‌های مغولی در میان فرمانروایان ایرانی یکسره ناپدید می‌شود. در بسیاری از موارد

۱- Bar Hebraeus 411 - ۲ Brit. Kat. VI, S. 32, Nr. 85; Türk. Kat. III, -

۳- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳۷، Nr. 35, 39 S. ۲۴۲ ج؛ Taşitâ 89 - رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۵۹

۴- از جمله یکی از نوادگان جغتای؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۱۵۹

۵- حافظ ابرو ۵۳؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۹؛ خواندمیر ج ۳: ۷۷ - ۶ Pelliot, Doc. Mong. 318

۷- حافظ ابرو ۲۲ ر.

کلمات ترکی چون قزغان (غازان) ، ارپه (جو) و چوپان جایگزین آنها شده بود. و نیز گاه گاه نام مذهبی (موسی، محمد) و یا ایرانی (نوشیروان) جای آنها را می گیرد. با قطعیت نمی توان گفت ، که لقب بهادرخان که ابوسعید پس از لشکرکشی های سال های ۷۱۷ و ۷۱۹ ه. ق. در ربیع الاول ۷۱۹ بر خود گذارد^۱، تاچه حد مغولی است ، چه این کلمات در آن زمان کاملاً در ایران متداول شده بود^۲.

این تغییر تدریجی در نحوه نام گذاری نشان می دهد، که چگونه اسلام و آداب و رسوم ترکان و ایرانیان در میان مغولان رسوخ کرد ، و رفته رفته فرهنگ ، دین و زبان این قوم را در خود حل نمود .

۲- درباره لغت

۱- حافظ ابرو ۳۵ ج ۱ خواندمیر ج ۷۱، ۳ - Barthold, Ani 139

بهادر دك ، رشیدالدین/ کاترمر ج ۱ : ۳۰۷ ، حاشیه ۱۰۶ .

رابطه مغولان با ادیان

مسیحیت

فرمانروایان مغول هیچ‌گاه نکوشیدند، که دین خاصی را بر رعایای خود تحمیل کنند (صرفنظر از تعقیب و آزار مسیحیان بعد از سال ۶۹۵ ه. ق.) و این رفتار در تحولات گوناگون قلمرو فرمانروایان مغول تأثیر فراوان داشته است. بداین ترتیب از تصادم‌های مذهبی و خونریزی جلوگیری شد. سرانجام فاتحان مغول خود را ناگزیر دیدند، یکی از ادیان جهانی قلمرو خود را بپذیرند، و پذیرش يك دین غیر مغولی موجب نابودی آداب و رسوم مغولی شد. تنها در روسیه، یعنی آنجا که خانهای دشت قپچاق به‌دینی جز دین اکثریت رعایای خود گرویدند، مغولان توانستند موجودیت و فرهنگ قومی خود را حفظ کنند، اگرچه این فرهنگ از نفوذ آداب و رسوم ترکانی که گروه کثیر سپاهیان خان را تشکیل می‌دادند، مصون نماند.

رفتار فرمانروایان مغول معلول دستور چنگیزخان مبنی بر این بود، که به تمام ادیان آزادی داده شود، و روحانیان آن از پرداخت مالیات معاف یعنی از یکی از امتیازات مهم اشراف مغول^۱ برخوردار گردند^۲. برای چنگیزخان - و جانشین وی

۱- میرخواند ج ۵ : ۶۱ تأکید می‌کند، قویلائی نیز در قراقورم معافیت مالیاتی روحانیان را تأیید کرده است. درمورد این فصل ر. ک. : Berthold Spuler : Die Mongolen und das

اوکتای - که شمنی بودند ، ادیان جهانی یکسان بود ، و نیز آنان تعصبی نداشتند ، که دین خود را به دیگران تحمیل کنند . چنانچه چنگیز خان می خواست به یکی از ادیان جهانی بگردد ، به احتمال قوی دین بودا را می پذیرفت ؛ اما این گزارش که وی به مسیحیت تمایل داشته است ، صحیح نیست^۱ . متناسب با این زمینه فکری و روش قآن های نخستین ، در قراقورم در کنار دو مسجد و يك کلیسائی که وجود داشت ، معابد بودائی ساخته شد^۲ .

مدتها پیش از بنیان گذاری امپراطوری مغول مسیحیت با جهان مغول تماس یافته و قرن ها قبل از ظهور چنگیز برخی از قبایل مغول چون کرایت به این دین گرویده بودند^۳ . رواج دین مسیح در میان مغولان نتیجه کوشش میسیون های مذهبی نسطوریان بود ، که پس از تشکیل جمعیت خود (۴۳۱ م) به سوی مشرق پیش رفته بودند . اما این اقوام مسیحی از سیاستی مخصوص پیروی نمی کردند و لذا به عنوان يك عامل سیاسی در مغولستان به حساب نمی آمدند . به همین جهت وضع خاص مذهبی آنان برای چنگیز خان ، که سرگرم سیاست بود ، مشکلی ایجاد نمی کرد .

در دوران زمامداری کیوک رابطه خان با مسیحیت به شکل دیگر درآمد . او تحت تأثیر وزیران مسیحی خود چینگای و قداق نویان^۴ نسبت به دین مسیح ابراز تمایل شدید می کرد^۵ ، و همین رفتار وی موجب این تصور ناصحیح شده است^۶ ، که کیوک این

Christentum, in : Internationale Kirchliche Zeitschrift XXVIII (1938), S. —

156 - 175 . ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۱۲ ص ب ؛ ابوالفرج ۴۵۹ ؛

Matthaeus Parisiensis VI, 112 f. - Pelliot, Papes b 255

۱- از جمله ابوالفرج ۴۰۱ ص ب . - رك : 630 - 632 : Ohsson II 272 Nau

۲- W. v. Rubruck/Wyngaert 285f. ۳- رك : 620 - 631 : Pelliot, Chrétiens

633-635 ۴- جوبنی ج ۱ : ۲۱۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۴ ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 125 ؛

۵- جوبنی Pelliot. Chrétiens 628f. ؛ Nau 272 ؛ Malachias 18, 80, Anm. 35

ج ۱ : ۲۰۰ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۴۹ ، ۲۵۵ ص ب . ۶- رك : Bar Hebraeus 481 ؛

Pelliot, Papes c 32

دین را پذیرفته است. پیوسته چهارتن کشیش در محضر وی حضور داشتند^۱، و نیز دستور داده بود، که در تربیت کشیشان بکوشند^۲. به این ترتیب جای تعجب نیست، که مسیحیان از کشورهای اسلامی و حتی روسیه دسته دسته به اردوی قاآن روانه شدند^۳. در مشرق زمین میان پیروان ستم‌دیده این دین امید ریشه دوانید، و مغرب زمین نیز از نو متوجه خاور شد.

منکو، که وزیری نسطوری به نام بلغار، مادر و همسرانی مسیحی داشت، - و حتی یکی از پسرانش را غسل تعمید داده بودند^۴ - نیز بی آنکه علاقه و بستگی درونی نسبت به مسیحیت داشته باشد، با پیروان این دین مدارای فوق‌العاده معمول می‌داشت. ویلهلم فن روبروک با تیزی خاصی که داشته، به این موضوع پی برده است. به این جهت وی می‌نویسد، که تصور عده‌ای که می‌پندارند منکو به مسیح ایمان آورده است، و از پیروان ادیان دیگر برای حفظ ظاهر حمایت می‌کند، ناصحیح است^۵.

منکو نیز چون فرمانروایان پیشین با هیچ‌یک از ادیان جهانی رابطه درونی نداشت. شاید بتوان گفت، که وی به دین شمنی تا حدی ایمان داشته است. چادر شمن‌ها در جوار خیمه وی قرار داشت. او در مورد ادیان دیگر فرمان مدارای چنگیزی^۶ و معافیت روحانیان آن ادیان را از پرداخت مالیات تأیید می‌کرد. تنها رایین‌های یهود^۷، که چنگیز خان نامی از آنها نبرده بود، از این دستور مستثنی بودند.

روحانیان تمام ادیان ناظر بر احوال فرمانروا بودند: منکو فرمان داده بود،

۱ - به روایت رشیدالدین/بلوше ج ۲: ۲۵۴. ۲ - جوینی ج ۱: ۲۱۴؛ میرخواند ج ۵: ۵۴.

۳ - جوینی ج ۱: ۲۱۴؛ رشیدالدین/بلوше ج ۲: ۲۴۹؛ میرخواند ج ۵: ۵۴؛

Bar Hebraeus 481 ۴ - به روایت W. v. Rubruck/Wyngaert 263 نخستین پسر

وی. ر. صفحات ۲۵۹ ص ۲۶۴، ۲۷۲ همین کتاب. ۵ - W. v. Rubruck/Wyngaert 256

۶ - Zyriak 462f. اشاره می‌کند که به این دستور - لااقل در ارمنستان - عمل می‌شد.

۷ - جوینی ج ۳: ۳۰ ص ۳۰؛ رشیدالدین/بلوше ج ۲: ۳۱۲ (بدون ذکر اینکه یهود مستثنی

بوده‌اند)؛ میرخواند ج ۵: ۵۶؛ Bar Hebraeus 489؛ K^cart^elis chovreba I 387

که تمام روحانیان برای وی نماز گزارند، و طعام‌های او را تبرک کنند.^۱ او نیز گاه به همراهی یکی از همسران مسیحی‌اش در مراسم دعای مسیحیان شرکت می‌کرد،^۲ و گاه با مسلمانان نماز می‌گزارد. گذشته از آن منکو دستور داده بود، که میان پیروان ادیان گوناگون جلسات بحث ترتیب یابد، بی آنکه نتیجه این مباحثات در زندگی روزمره مردم اثری داشته باشد. ویلهلم فن روبروک در یکی از این جلسات مباحثه شرکت داشته است.^۳ منکو با بیان این جملات جلسه را ختم کرد: «همانطور که دست دارای انگشتان گوناگون است، خداوند نیز به افراد بشر راه‌های مختلف نموده است، تا سعادت‌مند شوند. او به مسیحیان کتاب مقدس را اعطاء فرموده است»^۴. جلسات مباحثه در دربار چنگیز خان^۵ و قوبیلای، که روحانیان مسیحی و یهود را با دانشمندان چینی و نمایندگان ادیان دیگر روبرو می‌ساختند، همین گونه پایان می‌یافت.^۶ قوبیلای، که بودائی بود، در برابر پیروان ادیان دیگر چون پیشینیانش طریق مدارا پیش گرفته بود. وی تنها تحت نفوذ عیسی کلمچی نسطوری گاه‌گاه به مسلمانان سختگیری می‌کرد.^۷ با این همه روایت می‌شود، که وی دستور داد گذشته از متون بودائی، انجیل، قرآن و تورات را نیز به زبان مغولی ترجمه کنند.^۸

ویلهلم فن روبروک تصویر کم‌نظیری از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان مختلف در دربار فرمانروایان مغول برای ما نقش می‌کند. قآن سه کرات در مجالس عبادت مسیحیان شرکت می‌کرد. راهبان مسیحی يك هفته پیش از عید پاك در روز یکشنبه به حضور او رفتند، تا دعایش کنند و روز بعد برایش نان تبرک شده آوردند. منکو

۲- Rubruck/Wyngaert 259

۱- Rubruck/Wyngaert 256, 262

۴- Rubruck/Wyngaert 298

۳- Rubruck/Wyngaert 292

۵- Bar Hebraeus 412 ۶- میرخواند ج ۵ : ۶۵ ۷- درباره عیسی کلمچی رك:

۸- میرخواند ج ۵ : ۶۵ ۵14 Bar Hebraeus ۶39f. Pelliot, Chrétiens

۹- W. v. Rubruck/Wyngaert 278

خود از آن نان خورد و سپس به فرزندش و برادرش اریق بوکا نیز داد.^۱ يك بار نیز به دست خود عود را در ظرف مخصوص برافروخت، و دستور داد، تا کشیشان نسطوری او را با دود آن تبرک کنند^۲، و به دست خود به آنان جام شراب داد. وی همچنین به يك کشیش ارمنی به عوض کلیسائی که مسلمانان ویران کرده بودند، صلیب زرین اعطاء کرد^۳. او به یکی از راهبان مسیحی که همسرش را معالجه کرده بود، علی رغم میل مسلمانان اجازه داد که صلیبی را در سراسر اردوی او بچرخاند^۴. این وقایع حاکی از آن است، که در قراقورم گروه کثیری مسیحی زندگی می کرد: علاوه بر نسطوری های بومی، مجارها، خزری ها، روس ها، گرجی ها، ارمنه و حتی عده ای فرانسوی که سرپرستی مذهبی آنان را کشیشان نسطوری به عهده داشتند^۵. منکو مسیحیان را گرامی می داشت، و به آنان اجازه داد که در برابر وی فقط تعظیم کنند و دیگر به خاک نیافتند^۶. تنها يك بار از میخائیل یکی از پادشاهان روسیه خواستند که به آداب مذهبی مغولی تن در دهد، و چون وی از این کار سرباز زد، او را کشتند^۷.

تصویری که ویلهلم فن روبروک برای ما به جای گذاشته است، با وجود تنوع يك جانبه است، چه او به زندگی پیروان مذاهب دیگر کمتر اشاره می کند، اما به حق باید پنداشت، که پیروان مذاهب دیگر دارای حقوق و آزادی های مشابهی بوده اند و به این ترتیب تصویر کامل از اوضاع آن زمان به دست می آید.

ناگفته نماند، که این رفتار مسالمت آمیز مخصوص فرمانروایان شمنی و بودائی بود^۸. زنان مسیحی خانواده خان و همچنین خان های مسلمان در زمان های بعد صمیمانه و با جدیت برای ترویج دین خود کوشش می کردند.

۱- Rubruck/Wyngaert 279 ۲- Rubruck/Wyngaert 262 ۳- Rubruck/

Wyngaert 264 ۴- Rubruck/Wyngaert 267f. ۵- Rubruck/Wyngaert 280

۶- J. P. Carpini/Wyngaert 39 ۷- Carpini/Wyngaert 38 ۸- زنان

بودائی خانواده خان نیز رفتاری مشابه داشتند، وصاف/هامر ج ۱، ۲۹.

مدارای مذهبی مغولان هنگام برخورد آنان با اجتماعات مسیحی در خاور نزدیک بی‌اثر نبوده است. این نوع برخوردها برای نخستین بار در سال‌های ۱۲۴۲ و ۱۲۴۴ م صورت گرفت، یعنی هنگامی که مغولان بر قفقاز و آسیای صغیر دست یافتند. تکفور حاتم اول پادشاه ارمنستان صغری به خاطر دشمنی دیرینه‌اش با سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به مغولان پیوست. برعکس ارامنه قفقاز و گرجیان به این سادگی تسلیم نشدند. این ایستادگی را می‌توان معلول ابهامی دانست، که در رفتار سیاسی و مذهبی مغولان موجود بود، چه آنان با مسلمانان و مسیحیان به یک اندازه سختگیری می‌کردند، به‌طوری‌که در قفقاز گروه‌های کثیری از مسیحیان را اسیر کردند^۱ و تکفور حاتم در سال ۱۲۵۴ م. که به قراقورم مسافرت کرد^۲، ناگزیر شد با پرداخت مبلغی هنگفت این‌عهده را آزاد کند. از سوی دیگر در مورد جمع‌آوری مالیات بسیار اعمال غرض می‌شد و همکار ارغون بدنام قراغا در این مورد بی‌تقصیر نبوده است^۳. این اجحافات موجب شد، که مسیحیان و مسلمانان مشترکاً، از جمله در سال ۱۲۴۳ م. در ملطیه به سرداری اسقف آنجا، بر علیه مغولان شورش کنند^۴.

کیوک با علاقه‌ای که به دین مسیح داشت، خود را ناگزیر به تغییر این وضع می‌دید. او حتی یک بار ایلچیکتای را برای نظارت در کار حاکم قفقاز فرستاد و ایلچیکتای آن‌چنان به نفع مسیحیان عمل کرد، که در مغرب زمین گمان می‌رفت که او خود مسیحی است^۵. از آن گذشته یک راهب شامی را که سیمون ربان اقا نام داشت، و در دربار قاآن حذاقت خود را در معالجه بیماران نشان داده بود^۶، به همراهی سپاهیان مغول فرستاده شد. او بطرزی شگفت‌آور به پشتیبانی از هم‌کیشان خود برخاست، و از هر نوع

۱ — Zyriak 255 - 257; Bar Hebraeus 492, 510 — ۲ Vartan 293

۳ — Camčean/Klaproth 208 — ۴ Bar Hebraeus 477 — ۵ کاردینال Odo

در نامه‌اش به لوئی نهم این‌طور نوشته است: Rubruck/Risch 3; Pelliot, Papes c 34

۶ — Bar Hebraeus, Kirchg. II 761; Matthaeus Parisiensis VI 112 - 115

تعدی و تجاوز نسبت به آنان جلوگیری کرد.^۱ سیمون با اختیارات تامی که از قآن دریافت داشته بود، حتی دستور داد تا در شهرهایی که سکنه آن مسلمانان متعصب بودند، چون تبریز و نخجوان کلیسا بسازند، و در آن سامان ناقوس‌ها باریگر به صدا درآمد.^۲ در این موقع نرسس سوم (۱۲۶۱/۶۲ - ۱۲۳۵ م.)^۳ جاثلیق کلیسای ارامنه با در دست داشتن فرمان دولتی توانست دوباره به منطقه تحت نظر خود سفر کند.^۴ بدین گونه سیمون مدتی طولانی منشأ اعمال خیر بود. او سال‌ها مورد محبت ایلخان بود، تا آن که سرانجام به سال ۱۲۶۵ م. در بین النهرین به صومعه‌ای درآمد.^۵ منابع تاریخی مسلمانان برخلاف منابع مسیحی و چینی در مورد کارهای وی سکوت می‌کنند.^۶

تجدید فرامین مداراجوئی چنگیز خان از جانب منکو بی شک کار سیمون را آسان کرد، با این همه گاه‌گاه مسیحیان مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته‌اند: در سال ۱۲۶۱ م. می‌خواستند یکی از امیران ارمنی را به پذیرش اسلام مجبور کنند، و چون او ایستادگی می‌کرد به قتل رسید.^۷ تردید نیست که این تجاوزات بی اطلاع خان مغول و به دست افراد مغرض انجام می‌شده است، و همین مداراجوئی خان‌های مغول بود، که دگرگونی عمیقی در رفتار ارمنیان و گرجیان ایجاد کرد. آنان - صرف نظر از شورش‌های پراکنده - در جنگ با خاندشت قپچاق، سلاطین سلجوقی، مصریان و بالاخره در فرونشاندن شورش‌های داخلی وفاداران دوشادوش مغولان می‌جنگیدند. این وفاداری در برابر مغولان در نوشته‌های آنان نیز منعکس شده است.^۸ وفاداری آنان آن چنان بود که حتی غازان به گرجیان اجازه می‌داد در جنگ پیشاپیش صفوف سپاه، صلیبی را حمل کنند.^۹

۱ - Zyriak 438, Anm. 2 ۳ Zyriak 254 ۲ Vartan 284f. , Malachias 12 ۱

۴ - Zyriak 439f. ۵ Bar Hebraeus, Kirchg. II 761 - 769 ۶ رک : ۷ - Zyriak 502 ۸ Ožavachov 1483 ۹ - Pachymeres II 457 ۹ K^eart^elis chovreba سراسر

رابطه ایلخانان با مسیحیت

چون حملات هلاکو پیروزی‌های درخشانی را میسر ساخت، ناگزیر رابطه دستگاه دولتی مغولان با مسیحیت دستخوش دگرگونی عمیقی شد. در سراسر خاور نزدیک اجتماعات مسیحی متشکل در میان ساکنان مسلمان تشکیل شده بود. این مسیحیان در زندگی اجتماعی و وظائف نسبتاً مهمی را به عهده داشتند، و به این ترتیب رابطه آنان با فرمانروای مغولان از نظر سیاسی نمی‌توانست بی‌اهمیت و یکسان باشد. ایلخانان ناگزیر بودند این اجتماعات را به عنوان یک عامل سیاسی مورد توجه قرار دهند. و این وضع برخلاف موقعیت مسیحیان در مغولستان و آسیای مرکزی کاملاً تازه‌گی داشت. در این هنگام در میان مسیحیان خاور نزدیک تفرقه افتاده بود. از قرن پنجم و ششم میلادی یعنی از هنگامی که میان مسیحیان نفاق افتاده بود، بیش از همه دستجات کلیساهای یعقوبیان (سوریه غربی) و نسطوری‌ها (سوریه شرقی) هر یک با مقررات مخصوص به خود نضج گرفتند. این دو کلیسا در زیر فشار مسلمانان طول قرن‌ها اختلاف خود را لا اقل از نظر خارجی مستور می‌داشتند، و در این موقع فرهنگ و ادبیات آن سامان جانی تازه یافته بود، که به نام «تجدید حیات ادبی و هنری سوریه» معروف شده است. در قرن سیزدهم میلادی میان این دو کلیسا همکاری نزدیک و بسیار دوستانه وجود داشت و بزرگان آنها با احترام از یکدیگر یاد می‌کردند. از جمله این که هر دو کلیسا مشترکاً در مرگ ابوالفرج^۱ و سایر بزرگان کلیسا خود را سهیم می‌دانستند. به یقین می‌توان گفت، که میان این دو کلیسا دیگر خصومتی وجود نداشت، و به همین سبب نیز کاری نکردند، که موجب شود مغولان یکی را بر دیگری ترجیح دهند (اگرچه کلیسای نسطوری چون پیروان بیشتری داشت، نفوذ بیشتر یافت). و چون در این جا

صحبت از حیات روحانی و اصول عقاید جوامع دینی نیست ، می توان عموماً دربارهٔ رابطهٔ ایلخانان با تمام کلیساها صحبت کرد. مغولان تمام مسیحیان را یکسان می دانستند ، همانطور که کیوک در مکتوبی به لوئی یازده پادشاه فرانسه این نکته را تأکید کرده است^۱ . در لشکرکشی هلاکو به خاور نزدیک حکومت های مسلمان بودند ، که با مغولان به مقابله برخاستند - قفقاز قبلاً تصرف شده بود - : اسماعیلیه ، خلفای بغداد ، حکومت های محلی ایوبیان در شمال بین النهرین و شمال سوریه . حتی پس از غلبه بر این حکومت ها نیز در لنی اسلامی دشمن اصلی ایلخانان ماند: مصر . مملوکان هیچ گاه از مغولان يك سره شکست نخوردند و به این سبب مسلمانان سوریه و آسیای صغیر پیوسته امیدوار بودند ، که با کمک مصر - یعنی يك دولت اسلامی - بتوانند دوباره استقلال از دست رفته خود را بازیابند ، و به همین سبب است ، که پیوسته حملات سپاهیان مملوک شورش مسلمانان این مناطق را به دنبال داشت .

به این ترتیب کاملاً طبیعی است ، که مغولان به مسیحیان روی خوش نشان دادند ، و به آنان آزادی هایی اعطاء کردند ، که در طی قرن ها از آن محروم بوده اند ، تا به این ترتیب پیوند مسیحیان را با خود محکم تر کند . نیز بدیهی است ، که مسیحیان مشرق - زمین در این شرایط ، و با توجه به گسترشی که دین مسیح در زمان زمامداری مغولان یافته بود ، امیدوار بودند ، که بتوانند ایلخانان را مؤمن به دین مسیح کنند . لذا امید از يك سو و حسابگری سیاسی از سوی دیگر موجب اتحادی شد ، که در طول ده ها سال رضایت بخش بود . از آن گذشته دین بودا در نظر مسلمانان دینی چند خدائی بود ، و به این سبب قاطبهٔ مسلمانان ایلخانان بودائی را کفرانی نفرت انگیز می دانستند ، و بالاخره فرمانروایان ایران زمین با طرز تفکر سیاسی و مذهبی ئی که داشتند متمایل بودند ، که با دول مسیحی مغرب زمین برای سرکوبی مصریان متحد شوند . اتفاقاً در

همین زمان بود، که سلاطین مملوک قصد داشتند آخرین پایگاه‌های دول مسیحی مغرب‌زمین را در خاور نزدیک به تصرف خود درآورند. سپاهیان محافظ قلاع و شهرهای مسیحی بستگان ایلخانان بودائی را نزد خویش می‌پذیرفتند^۱، و رسولان بسیاری میان اروپا و اردوی ایلخانان رفت و آمد داشتند، که بعداً دربارهٔ آن بیشتر سخن خواهیم گفت.

چون هلاکو به قصد تسخیر قلاع اسماعیلیه حرکت کرد، تکفور حاتم اول پادشاه ارمنستان صغری نزد منکو شتافت، تا اتحاد با قآن را تجدید کند (۶۵۲ ه. ق.). و به این ترتیب کشورش را از حملهٔ سپاهیان مغول مصون دارد. قآن به شاه ارمنستان امتیازات بسیار ارزنده‌ای داد، و از جمله کلیسا را در قلمرو وی نیز از پرداخت مالیات معاف کرد^۲. شاه ارمنستان ضمناً متعهد شد، که سپاهیان ارمنی را در اختیار هلاکو قرار دهد. هیتونوس گزارش می‌دهد، که تکفور در محضر منکو ابراز امیدواری کرده‌است، که سپاهیان مغول به بغداد حمله کنند، و قآن روی موافق نشان داده‌است (چون این حمله به هر حال مورد نظر هلاکو بود) اما در مورد گزارش‌های این مورخ^۳ باید بسیار محتاط بود.

مدت کوتاهی پس از سفر تکفور مقر خلیفه به دست مغولان افتاد (۴ صفر ۶۵۶) و بدین گونه فرصت مناسب برای همکاری مسیحیان سوریه و مغولان فرا رسیده بود. وضع روحی مسیحیان را از گزارش‌هایی که به ما رسیده‌است، می‌توان دریافت، چون خلیفه ابن دنها روحانی نسطوری را در سال ۱۲۵۶ م. جاثلیق کلیسای نسطوری کرد، مخالفان این روحانی به این بهانه که وی با مغولان ارتباط دارد، و دوبرابر مبلغی را که به خلیفه جهت انتصاب به این سمت پرداخته‌است، از خان مغول خواهد گرفت^۴، با

۱- مفضل ج ۱: ۳۷۲. ۲- Maslatrie I 346f.; Haytonus 297; Zyriak 467.

۳- Dardel 11 f.; Haytonus 297f. Röhrich, Regesta 419f., Nr. 1211.

۴- Bar Hebraeus, Kirchg. III 423 f.

انتصاب وی به مخالفت پرداختند، و از آن جلوگیری کردند. چون لحظات واپسین زندگی خلیفه فرا رسید، او وزیرانش را به همراهی جاثلیق کلیسای نسطوری نژدهلاکو فرستاد، به این امید که این پیشوا بتواند نظر خان مغول را تغییر دهد.^۱ چون بغداد سقوط کرد، مسیحیان آنجا تحت حمایت روحانیان در کلیسای بزرگ شهر اجتماع کردند، و اگرچه در بغداد قتل و غارت فراوان شد، اما این عده و مسلمانانی که به آنان پناه برده بودند^۲، از هر گونه آسیبی مصون ماندند. در این هنگام حتی خان مغول نیز نتوانسته بود، به وعده‌های خود وفا و جان قضا، علما، شیوخ و اعقاب حضرت علی (ع) را حفظ کند.^۳ بدیهی است که برخی از مسیحیان در معا بر به قتل رسیدند، اما فرمانروای مغول نشان داد، که اعتماد مسیحیان به وی و به خصوص به همسر او دقوز خاتون که يك نسطوری مؤمن بود، به جا بوده است.^۴

آیا در این صورت منطقی نبود، که مسیحیان مغولان را ناجی خود بدانند، و چون سپاهیان مغول به سال ۱۲۶۰ م. به دمشق وارد شدند، مسیحیان آن شهر از آنان با فریادهای شادی استقبال کنند؟ مسیحیان در این هنگام می‌توانستند با صلیب‌های افراشته از معا بر شهر بگذرند، و حتی روایت می‌شود، که به مسلمانان شراب پاشیده‌اند. کیوک پیش از آن وعده داده بود، که کلیساهای ویران شده را از نو بسازد.^۵ در این موقع زمان مناسب برای آن که مغولان باین نوع وعده‌ها وفا کنند، فرا رسیده بود.

بدیهی است که این رفتار مسیحیان در روحیه مسلمانان بی‌اثر نبود. چون سپاهیان مغول در سپتامبر ۱۲۳۱ م. جلال‌الدین خوارزمشاه را تا دیار بکر تعقیب کردند، عیسویان مورد تعرض مسلمانان قرار گرفتند، و حتی سراسقف کلیسای یعقوبی مشرق در

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۸۲. ۲- ابن فوطی ۳۳۹؛ Bar Hebraeus 505

۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۳۸، ۲۸۲. ۴- Bar Hebraeus 491, 509؛ ابوالفرج

۴۶۱؛ 33 Malachias؛ 291 Vartan؛ 12 Batton ۵- ۱۲

آن میان کشته شد.^۱ چون طرفداران خلیفه مقتول به سال ۱۲۵۸ م. به بغداد حمله کردند، بدیهی بود، که نخست مسیحیان را قتل عام خواهند کرد^۲، و هنگامی که سپاهیان مصر بر دمشق دست یافتند، مسیحیان آن شهر بار دیگر به سرنوشتی مشابه آن چه در بغداد گذشته بود، دچار شدند.^۳ در دره نیل نیز خشم مسلمانان بر علیه مسیحیان از نو دامن گرفت: الملك الظهير سلطان مصر در سال ۶۶۳ ه. ق. به این بهانه که قبطیان موجب آتش سوزی شده اند، گروهی از آنان را گردن زد^۴. در شهرهای سرحدی سوریه و آسیای صغیر انتقام جوئی کاملاً متداول بود. چون الملك الظهير در سال ۱۲۷۷ م. بسیاری از مسیحیان آسیای صغیر را به این دلیل، که آنان فرمانروای مغولان را تقویت کرده اند، کشت^۵، اباقا نیز عده کثیری از مسلمانان قیصریه را به قتل رساند، چون آنان با آغوش باز از سلطان مملوك استقبال کرده بودند.^۶

هلاکو نه تنها به مسیحیان اجازه داد، که ناقوس های کلیسا را به صدا در آورند^۷، - حتی که در کشورهای مسلمان تا آن هنگام از آنان سلب شده بود - بلکه در مراسم عبادت آنان نیز شرکت می کرد، به خصوص در کلیساهائیکه به فرمان همسر او، قوز-خاتون ساخته شده بود^۸، و حتی با بسیاری از روحانیون عالیه قدر روابط دوستانه داشت. او همچنین فرمان داد، تا در سال ۱۲۵۸ م. در بغداد کلیسائی در اختیار مکیکا جاثلیق نسطوری بگذارند، که در آن برای این پیشوای مسیحی و اعقاب وی دعا شود^۹. هلاکو ضمناً قصر دوات دار کوچک را که در کنار رود دجله واقع بود، به این پیشوا داد تا در آن مسکن کند^{۱۰}، و نیز به مسیحیان اجازه داد که به جای سجده در برابر او

۱ - Bar Hebraeus, Kirchg. III 405 ۲ - جوزجانی ۴۳۳. ۳ - مقریزی/

کاترمر ج ۱ : ۱۰۸. ۴ - ابن ایاس ج ۱ : ۱۰۴. ۵ - مفضل ج ۲ : ۴۳۱.

۶ - مقریزی/ کاترمر ج ۱ : ۲ : ۱۴۵؛ مفضل ج ۲ : ۴۳۶ ص ب. ۷ - çamčean/

۸ - Klaproth 292 Tašitâ 90 f. ۹ - Tašitâ 114 ۱۰ - Maris, Amri

et Slibae . . . II 120 f. ابن فوطی ۴۸۴؛ عمری/ قسطنطنیه ۶۶؛ Tašitâ 33

فقط تعظیم کنند. و فرمان داد، تا کشیشان ارمنی، گرجی و شاهی مراسم عبادت انجام دهند و شراب او را تبرک کنند^۱.

نتیجه ارتباط نزدیک فرمانروای مغول با مسیحیان برای کلیساهای آن سامان پیوسته مفید نبود؛ هلاکو به سبب رفتارش به زودی به عنوان حامی مسیحیان شناخته شد. علت دیگر این وضع فقدان انضباط داخلی کلیسا بود. اگرچه ویلهلم فن روبرک گزارش می دهد، که نسطوری ها وضعی از هم گسسته داشتند^۲ و ما مثلاً می بینیم، که آنان رسوم خرافی پیشگوئی را محترم می شمردند^۳، اما نباید این دآوری را در مورد کلیه شوون آسیای غربی، که بر پایه فرهنگ قومی با سابقه ای استوار بود، تعمیم داد. ما نباید در قضاوت سختگیری کنیم، به خصوص وقتی می بینیم، که حتی امرزیه نیز در مغرب زمین از این نظر چه امکاناتی وجود دارد.

خطای اصلی کلیسای سوریه کشمکش های شخصی و بی احترامی نسبت به بزرگان روحانی بوده است. گفته می شود، که یک بار چون یکی از مطران ها می خواست وارد صومعه ای شود، او را به سختی استهزاء کردند، و از او خواستند، که حرکات بسیار زننده ای انجام دهد^۴. راهبان در حین عبادت به خنده و تفریح می پرداختند^۵، و حتی یک بار در سال ۱۲۶۱ م. مخالفان مطران دیونیس او را در حین عبادت در صومعه ابن صوما کشتند^۶. در این گونه موارد هلاکو ناگزیر بود، که دستور رسیدگی دهد و با ابراز لطف خاص اغلب مسیحیان را مأمور این گونه رسیدگی ها می کرد^۷. سرانجام چون یکی از راهبان ارمنی در اردوی ایلخان دست به دزدی زد، سه تنه آن راهب را کشتند، بلکه به راهبان دیگر اجازه اقامت در اردوی ایلخان داده نشد^۸.

W. v. Rubruck/ —۳

Bar Hebraeus, —۵

Bar Hebraeus, —۷

W. v. Rubruck/Wyngaert 237 —۲

Bar Hebraeus, Kirchg. III 419 —۴

Bar Hebraeus, Kirchg. II 741 —۶

Bar Hebraeus, Kirchg. II 755 —۸

Vartan 301 f. —۱

Wyngaert 285

Kirchg. III 421

Kirchg. II 741

حسدورزی آباء کلیسا با یکدیگر و اختلاف نظر در هنگام انتصاب پیشوا و بالاخره توسل به فرمانروای غیر مسیحی به منظور اعمال نفوذ، وجهه کلیسا را سخت به خطر انداخته بود.

پیش از این تاریخ نیز وضع طور دیگری نبوده است. سلطان دمشق با موافقت فرمانروای سلجوق و بایجو حاکم مغول به سال ۱۲۵۳ م. یوحنا بن معدنی را به عنوان «مطران تعیین کرد»^۱، اما او نتوانست پیش از مرگ رقیبش - یعنی دیونیس که قبلاً از او صحبت شد - نفوذی به دست آورد. در سال ۱۲۵۶ م. خلیفه از اختلاف موجود در مجلس انتخاب جاثلیق کلیسای نسطوری استفاده کرد، و میکای دوم را بر رقیبش ابن دنبا مقدم شمرد^۲. پیش آمدهائی شبیه آن چه گذشت، نادر نبوده است. وجه مشترك میان تمام این اتفاقات آن است، که آباء کلیسا می کوشیدند، تا با پرداخت رشوه به فرمانروای مسلمان موقعیت خود را تحکیم کنند.

در دوران زمامداری هلاکو نیز این وضع ادامه یافت. به یقین نمی توان گفت، که آیا ابوالفرج، که ذکر از پول نمی کند، تنها خواسته است آبروی دولتی را که در تحت لوای آن می زیسته است حفظ کند، و یا این که هلاکو واقعاً در تصمیماتی که می گرفته، تنها به مصالح سیاسی توجه داشته است. اما ستیزه جوئی و رقابت هم چنان ادامه داشت. بدینگونه ابوالفرج و روحانیان دیگر پس از مرگ یوحنا بار معدنی به سال ۱۲۶۳ م. مانع آن شدند، که اسقف تئودر قوپلیضا به مطرانی انتخاب شود، و به جای او ایگناز سوم را به این مقام رساندند. ایگناز از هلاکو فرمانی گرفت، که ابقا نیز بعداً آن را تأیید کرد^۳. آباء زیرک کلیسا از سوی دیگر نیز با اتکاء به نیروهای محلی می کوشیدند قدرت خود را افزایش دهند. مثلاً یوحنا بار معدنی در سال ۱۲۶۱ م.

۱ - Bar Hebraeus, Kirchg. II 707, 711 - 721

۲ - Bar Hebraeus, Kirchg. II 755f., 759f. III 423 f.

نظارت بر تمام حوزه‌های کلیسایی و صومعه‌های متعدد آسیای صغیر را از سلطان سلجوق به دست آورد.^۱ در دوران افول قدرت ایلخانان حتی اتفاق می افتاد ، که چون مغولان یکی از روحانیان را پیشوای کلیسایی می کردند، رقیب او نزد یکی از سلاطین کشورهای همسایه می رفت ، تا به یاری آن سلطان او نیز به همان سمت منصوب گردد.^۲ حتی کار به جایی رسید ، که احمد ایلخان مسلمان در سال ۱۲۸۲ م. با آن که کلیسای نسطوری مطرانی داشت ، که مورد تأیید وی قرار گرفته بود، ایگناز چهارم را نیز به این سمت منصوب داشت .

خبری در دست نیست، که آیا مسیحیان متوجه این وضع ناهنجار بوده اند یا نه. ابوالفرج تنها یکبار گزارش می دهد ، که به سال ۱۲۶۸ م. ایگناز سوم مطران کلیسای یعقوبی را از مراجعه به «هونها و بربرها» برای رتق و فتق امور کلیسا بر حذر داشته است . به نظر ابوالفرج اختلاف میان مسیحیان نباید توسط خود ایشان حل می شد.^۳ به هر حال نوشتن چنین مطلبی در زمان حکومت مغولان نشانه دلیریت .

آخرین ایلخانان مسلمان به این قناعت می کردند، که در ازای پولی که به آنان پرداخت می شد ، فرمان صادر کنند. اما هلاکو با توجه به وضع خاص خود را محق می دانست ، که به دلخواه خویش در اداره امور کلیسا - و نه اصول دینی - دخالت کند . او از جمله روابط حقوقی و شخصی را از برخی کلیساها سلب می کرد ، و بعضی را مورد حمایت قرار می داد ، و نیز رأساً فرمان تاسیس دیر می داد ، بی آن که این فرمان ها لغو ناپذیر باشد. او حتی یکی از مأموران خود را برای نظارت در کار جاثلیق کلیسای گرجستان به آنجا فرستاد.^۴

این رابطه و بستگی نزدیک مسیحیان با دولت موجب می شد، که گاه گاه آنان

۲ - Bar Hebraeus, Kirchg. II 785f.

۱ - Bar Hebraeus, Kirchg. II 743

۴ - Kart'elis chovreha I 380

۳ - Bar Hebraeus, Kirchg. III 439 f.

به کارهای خاص و مهم دولتی گمارده شدند، هم‌چنان که این امر در کشورهای دیگر نیز پیش آمده است. مغولان سرگیوس اسقف، ارمنستان را در سال ۱۲۵۹ م. مأمور ادارهٔ ارزنجان کردند^۱، و از سال ۶۶۶ ه. ق. حکومت موصل را به شخصی مسعود نام سپردند. مسعود و همکار متنفذش یشمود هر دو مسیحی بوده‌اند^۲.

با وجود این طرز فکر ایلخان، مأموران عالی رتبهٔ دولت، حتی هنگامیکه خود مسیحی نبودند، از این دین حمایت می‌کردند و تجاوزات مسلمانان را به این دین دفع می‌نمودند. روایت می‌شود، که مسلمانان، مسیحیان جوان را در سال ۱۲۶۰ م. به قبول اسلام مجبور کرده بودند. در این هنگام یکی از مأموران عالی رتبه از آنان خواست، که دوباره مسیحی شوند، اما آن‌ها خود دیگر متمایل به تغییر دین نبودند، یا به این سبب که آزادانه دین اسلام را پذیرفته بودند (چنانچه جوزجانی مررخ مسلمان گزارش می‌دهد)، و یا آن‌که از انتقام‌جوئی مسلمانان محیط خود می‌ترسیدند. به هر حال آنان را به خاطر تمردشان کشتند. حتی برکه، خان دشت قپچاق، که خود نیز مسلمان بود، هر نوع اعتراضی را به این عمل بی‌فایده دید، و تنها توصیه کرد، که با حمله به مسیحیان و قتل آنان انتقام مسلمانان مقتول را بگیرند^۳.

پیش آمده‌های مشابه با آن‌چه که گذشت، در نقاط دیگر قلمرو ایلخان نیز رخ داده است: جوینی حاکم معروف بین‌النهرین که خود مسلمان بود، چون دید که به‌مکیکا جاثلیق کلیسای نسطوری تجاوز شده‌است، دستور داد، که شورشیان را اسیر کنند و به قتل برسانند (سال ۶۶۳ ه. ق.)^۴. وی با این کار خود خشم مسلمانان را برانگیخت، به‌طوری‌که یکی از آنان در ۲۵ جمادی‌الثانی ۶۶۸ در مسجد بغداد قصد جان او را کرد^۵. در سال ۱۲۷۴ م. حاکم شهر موصل می‌خواست، راهبی را که به خاطر زنی

۱- Bar Hebraeus, Kirchg. II 733 - ابن فوطی ۳۶۱، 40 Tašitâ؛

۲- جوزجانی ۴۴۸ ص ب. 554, Bar Hebraeus 525؛ عمری/کاتمر ۳۲۱.

۳- ابن فوطی ۳۵۴. ۴- ابن فوطی ۳۶۶.

به اسلام گرویده بود، به قتل برساند، و تنها حمله دسته جمعی مسلمانان توانست، جان این راهب را نجات دهد. مردم این بار نیز به مسیحیان درحالی که دسته راه انداخته بودند^۱، حمله کردند و تنها در سایه حمایت سپاهیان مغول بود، که مسیحیان از حملات بعدی مصون ماندند^۲. شاید حاکم موصل در آن هنگام مسیحی بوده است، اما ما نام او را نمی دانیم^۳.

تمام این پیش آمدها حکایت از دگرگونی عمیق به نفع مسیحیان در خاور نزدیک می کرد، و تنها فرمانروائی مغولان و به خصوص هلاکو موجب این تغییر عمیق شده بود. به این ترتیب دقوزخاتون همسر او پس از مرگ ایلخان به خود اجازه داد، که از روحانیان مسیحی بخواهد تا برای آمرزش وی دعا بخوانند؛ اما ارمنیان این خواهش را رد کردند، با این استدلال که متوفی مسیحی نبوده است^۴، با آنکه مطران کلیسای ارامنه در سال ۱۲۵۹م. این فرمانروا را دعا کرده بود^۵. اما عیسویان سوریه، که هم چون دقوزخاتون نسطوری بودند، کار را به جایی رساندند، که برای آمرزش و آرامش روح ایلخان بودائی حامی خود مراسم دعا تشکیل دادند^۶، همان عیسویانی که آرزو کرده بودند، روح منکو قاآن به ارواح قدیسین پیوندند^۷.

رابطه اباقا با مسیحیان مانند پدرش صمیمانه نبوده است. اباقا گاه گاه در جشن های مذهبی شرکت کرده است، از جمله یک بار پیش از مرگش به سال ۱۲۸۲ م. در جشن عید پاک در همدان حاضر شد^۸. همسرش مریم که دختر نامشروع میخائیل هشتم امپراتور قسطنطنیه بود، به هیچ وجه نفوذ دقوزخاتون را نداشت. همسر هلاکو توانسته بود، پیش از مرگش (اوت ۱۲۶۵ م) فرمان تأیید دنیای دوم حنائلیق کلیسای نسطوری را بگیرد، چون همسر ایلخان می پنداشت که مکیککا او را به جانشینی خود انتخاب

۱- Bar Hebraeus 528f. ۲- Bar Hebraeus 549f. ۳- درباره اوضاع آن

زمان رک: M. Streck in EI, II 557 ۴- Vartan 308 ۵- Vartan 293

۶- Vartan 308 ۷- Tašitâ 117 ۸- ابوالعزیز ۵۰۵.

آورده است.^۱ همین دنیا بود، که خلیفه عباسی در سال ۱۲۶۵ م. پیشوائی او را به خاطر وستی‌اش با مغولان تأیید نکرد.

از يك نظر اباقا - و ارغون - حتی از هلاکو نیز پافراتر نهادند و فرمان ضرب سکه‌هایی را دادند، که بر روی آن عبارت: « به نام پدر و پسر و روح القدس » و علامت صلیب نقش شده بود.^۲ مریم همسر اباقا هم‌چنان پیرو کلیسای ارتدوکس یونان ماند. او عبادتگاه قابل حملی با خود آورده بود، و برای تزئین کلیسای یونانی تبریز دستور داد، تا نقاشانی از قسطنطنیه بدان شهر بیایند، و ابوالفرج نیز از وجود همین نقاشان در خدمت کلیسای یعقوبیان استفاده کرده است.^۳ انتصاب اسقف‌های نسطوری برای مناطق خاوری (تبریز، طوس و چین) هم‌چنان ادامه داشت.^۴

بدین گونه سال‌های بعد برای مسیحیان به آرامی گذشت، از یکسو بدون تشنج‌های شدید، و از سوی دیگر بدون رابطه معنوی با دربار ایلخان. ولی امید مسیحیان به اینکه روزی ایلخان به دین مسیح پیوندد، رفته رفته به نومیدی مبدل گشت. این امید تاحدی موجه بود، چه دوتن از کودکان مغول را که بعداً به مقام ایلخانی رسیدند، در سنین جوانی غسل تعمید دادند - بی شك با موافقت پدرانشان.

در سال ۱۲۸۱ م. برای کلیسای نسطوری موقعیتی بسیار مناسب دست داد تا نفوذ خود را در دربار ایلخان دوباره زنده کند. در چندین سال پیش از این تاریخ قویلای، مارکوس نامی را که راهب مغولی جوانی بود، همراه معلمش به نام ابن صوما به زیارت اماکن مقدسه در اورشلیم فرستاد^۵، و اباقا به این سبب برای آنان دستور صدور گذرنامه داد.^۶ این زیارت به سبب اوضاع سیاسی ممکن نبود، اما بازگشت به وطن نیز

۱ - Bar Hebraeus, Kirchg. III 439 - ۲ - Türk. Kat. III, Nr. 34, S. 33

۳ - Bar Hebraeus, Kirchg. III 461f. - ۴ - Pachymeres I 174

۵ - Bar Habraeus, Kirchg. III 451 ; Tašitâ 42-86 - ۵ - Kirchg. III 443, 445, 449

۶ - Bar Hebraeus, Kirchg. III 25

برای این دونفر میسر نگردید، به این جهت آن‌ها ناگزیر در دربار دنیهای دوم جاثلیق کلیسای نسطوری ماندند. و این جاثلیق مارکوس ۳۴ ساله را مطران کلیسای نسطوری در چین شمالی کرد. چون جاثلیق دنیها یک سال بعد درگذشت، اسقفان، بزرگان، علماء و اطباء مارکوس را در ژوئیۀ ۱۲۸۱ در تیسفون به مقام جاثلیقی کلیسای نسطوری انتخاب کردند.^۱ او به خود لقب جبلهای سوم (۱۳۱۷-۱۲۸۱ م.) داد^۲، و با آن که معلومات عمیقی نداشت، و زبان‌های عربی و سریانی را به خوبی نمی‌دانست، با این همه او را برای مقام جاثلیقی مناسب‌تر از دیگران تشخیص داده بودند، «چه تنها او بود، که آداب و رسوم و زبان قوم مغول را می‌دانست»^۳. این پیشوا دیگر هیچ‌گاه وطنش را ندید.

اباقا، هم وطن خود را، که به چنین مقام بلندی رسیده بود، به گرمی پذیرفت و بلافاصله انتخاب او را تأیید کرد، و هنگام وداع به وی دست داد - مغولان برای این کار اهمیت فراوان قائل بودند^۴ - و برای دوران پیشوائیش آرزوی موفقیت کرد^۵. اباقا به حق انتخاب مارکوس را نشانه احترام به قوم مغول می‌دیده، و می‌خواست این ادای احترام را به طرز شایسته‌ای پاسخ گوید. به این ترتیب کلیسای نسطوری باردیگر با دربار ایلخان ارتباط نزدیک یافت، و جبلهای سوم - در طول پیشوائی او هفت ایلخان بر تخت فرمانروائی مغولان در ایران جلوس کردند - توانست به هم‌کیشانش خود خدمات ارزنده‌ای بکند. او به کرات به اردوی ایلخان رفت، و بسیاری از مسائل را در مذاکره با ایلخانان حل کرد. چون او در زمستان ۶۸۰ ه. ق. به دیدار اباقا رفت، ایلخان ۳۰۰۰۰ دینار برای پرداخت مخارج کلیسای نسطوری حواله داد، اما به سبب مرگش این مبلغ پرداخت نشد^۶.

۱ - Tašitâ 28f. ، ۲ - Bar Hebraeus 578 ، ۳ - Bar Hebraeus Kirchg. III 451f. ، ۴ - W. v. Rubruck/Wyngaert 252 ، ۵ - Siouffi 92f. ، ۶ - Tašitâ 38f.

۳ - Tašitâ 33f. ، ۴ - W. v. Rubruck/Wyngaert 252 ، ۵ - Siouffi 92f. ، ۶ - Tašitâ 38f.

۵ - Siouffi 92f. ، ۶ - Tašitâ 38f.

در دوران فرمانروائی احمد برادر اباقا، که به اسلام گرویده بود، مسیحیان در دربار نفوذ نداشتند. او می‌کوشید از اشاعهٔ مسیحیت جلوگیری کند^۱، و به همین سبب فرمان داد، تا از کلیساها، مساجد بسازند^۲ و دیگر حق طبابت اطبای مسیحی و یهودی را از درآمد اوقاف مسلمانان نپرداخت. ایلخان در سایهٔ تغییر دین توانسته بود، با سلاطین مملوک رابطه‌ای قابل تحمل به وجود آورد، اما به روایت ابوالفرج احمد در دین خود آنقدرها متعصب نبود^۳. اگرچه احتمال می‌رود، که چون ابوالفرج را در دربار ایلخان به گرمی پذیرفتند^۴ و به وی آنقدر مهربانی نمودند، که او ایلخان را دعا کرد و برایش نماز خواند، این طور اظهار نظر کرده باشد. در زمان فرمانروائی احمد جبلهای سوم را به اتهام شرکت در توطئه‌ای محاکمه کردند، اما او آزاد شد^۵. این واقعه خود نشانهٔ آن است، که اوضاع تا چه اندازه تغییر کرده بود.

فرمانروائی احمد فقط دو سال دوام یافت، و جانشین وی ارغون که بودائی و دشمن مسلمانان بود، در برابر مسیحیان رفتار پدرش اباقا را پیش گرفت. می‌گویند ارغون در زمان جنگ سلف خود را، به خاطر آن که در جوانی پیرو مسیحیت بوده است، مورد سرزنش قرار داده است^۶. اربلیان گزارش می‌دهد، که مسیحیان در سال ۱۲۸۳ م. در حالی که ارغون دچار وضع بحرانی‌ای شده بود، به کمک او شتافتند. از این گزارش می‌توان رابطهٔ ایلخان را با پیروان مسیح به خوبی دریافت^۷.

در زمان سلطنت ارغون، که جبلهای سوم در سال ۱۲۸۵ م. «طبق وظیفهٔ مسیحیان در مورد به رسمیت شناختن فرمانروای دنیوی» او را تعظیم و تکریم کرد^۸، آخرین دوران خوشبختی مسیحیان مشرق‌زمین آغاز شد. ایلخان فرمان داد، در نزدیکی

۱- Tašitâ 41 — ۲ Haytonus 312f.؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۲۵ ص ب.

۳- Bar Hebraeus 548؛ ابوالفرج ۵۰۶. — ۴ رك: مفضل ج ۲: ۴۹۹. — ۵ Bar Hebraeus.

Kirchg. III 453 — ۵ Tašitâ 41, 43 — ۶ Blochet, Intr. 229 nach Haytonus.

۷- Orbelian/Brosset 238 — ۸ Tašitâ 45.

خیمه‌وی کلیسایی بسازند، و در آن جا مرتباً مراسم دعا برپا باشد، و ناقوس‌های آن را به صدا درآورند، و در موقع افتتاح این کلیسا وی به گرمی از جاثلیق نسطوریان پذیرائی کرد، و برای ادای احترام شخصاً به او جام شراب داد. ابن صوما، که هم سفر جبلها بود، اسقف کلیسای اردوگاه ایلخان شد^۱. ارغون طبیق گزارش سفیرش بیس کارلو به سال ۱۲۸۹ م. در مراسم دعای عید پاک شرکت جست^۲ است؛ اما ممکن است این گزارش ناصحیح و به خاطر منظورهای سیاسی بوده باشد^۳. بهر حال رفتار او نسبت به مسیحیان آن چنان روشن و صمیمانه بوده است، که حتی یاغی سرود کلیسایی تصنیف شد، که مسیحیان در آن برای سلامت ارغون دعا می کردند. دوستی ارغون و جبلهای سوم به آن پایه رسید، که مغولان غیر مسیحی نیز خواهان میانجی گری او نزد ایلخان بودند^۴. ارغون دستور داد، اسقفانی را که بر علیه پیشوای کلیسای نسطوری قیام کرده بودند، به قتل برسانند. اما ایلخان با وساطت جبلها از قتل آنان چشم پوشید^۵.

با تمام این اوصاف علت رفتار ارغون را نباید در تمایل مذهبی یعنی علاقه او نسبت به مسیحیت - آن طور که شرح حال جبلهای سوم توصیف می کند^۵ - بلکه در اوضاع و شرایط سیاست خارجی جست، و به همین سبب است، که او به کرات رفتار دوستانه اش را با مسیحیان به شاهان مغرب زمین خبر می داد، از جمله معافیت مسیحیان را از پرداخت جزیه به اطلاع آنان رساند، و به همین دلیل است، که او ابن صوما و بیس کارلو را به مغرب زمین اعزام داشت. او می خواست این طور وانمود کند، که به زودی به دین مسیح می گردد و امکان اتحادش با کشورهای مغرب زمین کاملاً فراهم خواهد گردید. این رابطه در دوران سلطنت گیخاتو نیز ادامه یافت، بی آن که این ایلخان چون

۱ - Tašitâ 86f. ۲ - Rémusat, Rel. a 431f. (Assemani, Bibl. or. II 256 ; ۳ - Cod. syr. 345 der Pariser National Bibl. , ۴ - Tašitâ 46

Mosheim, Anh. S. 67f. 3 - Mufddal I 372 , Anm . ۵ - Tašitâ 47f., 86

برادرش در برابر مسلمانان رفتار خصومت آمیز پیش گیرد. گینخاتو چون در سال ۱۲۹۲ م. بیمار شد، روحانیان مسیحی، مسلمان، یهودی و بودائی را به بالین خود خواند.^۱ او به مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم مرگ مریم (۱۵ اوت ۱۲۹۱) و مراسم عشاء ربانی به کلیسایی که به فرمان دقوز خاتون ساخته شده بود^۲، می‌رفت و در تابستان سال بعد با جبه‌های سوم در قصر او در مراغه ملاقات کرد^۳. ایلخان در این ملاقات به او هدایای نفیسی اعطاء کرد، و اجازه داد که کلیساهای تازه بسازد، و فرمان جدیدی در مورد تأیید او صادر کرد^۴.

اما در سال ۱۲۹۵ م. تغییرات ناگهانی رخ داد و آرزوهای مسیحیان به یأس مبدل گردید. کوشش بایدو برای مقابله و مخالفت با اسلام موجب شد، که مارکوپولو^۵ و هیتونوس^۶ بپندارند که اومسیحی است. به هر حال او با عالم مسیحیت تا آن جا سرآشتی داشت، که جبران زیان‌هایی را که سپاهیان او به صومعه ماربنام در سوریه وارد کرده بودند جبران کند^۷. اما سیر تاریخ خواسته او را تحت الشعاع قرار داد، و با جلوس غازان بر تخت سلطنت، اسلام پیروزی نهائی یافت. مسیحیت در این هنگام به وضعی بازگشت، که در زمان سلطنت فرمانروایان مسلمان در قرون گذشته داشت. تنها وجهه جبه‌ها بود، که در بیست سال پس از این تاریخ نیز هنوز وضع او را تاحدی امیدبخش می‌کرد. غازان از وقتی که در برابر بایدو علم مخالفت برافراشت، فرمان چپاول معابد بودائی و کلیساهای مسیحی را داده بود^۸، و نوروز مشاور او نیز تا این موقع در سیستان به سرکوبی غیرمسلمانان پرداخته بود^۹. غازان از روز جلوس بر تخت سلطنت جزیه را

۱- Tašitâ 90 ؛ وصاف/بمیعی ۲۶۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۹ ؛ رشیدالدین/وین ۲۲۴ .

۲- Tašitâ 91 Tašitâ 93 ۳- Tašitâ 91, 92, 93, 97 ۴-

۵- Marco Polo/Pautier II 749 ۶- Haytonus 315 ۷- کتیبه سربانی

صومعه آنجا رك ؛ Pegnon 135 - 137, Nr. 76 ۸- Orbelien/Brosset 261 ؛

میرخواند ج ۵ : ۱۱۵ . ۹- میرخواند ج ۵ : ۱۱۳ .

برای مسیحیان و یهودیان دوباره مقرر کرد^۱، و فرمان تخریب معابد مسیحی، یهودی و بودائی را داد. مغولان برخی از این معابد را به شکل مسجد درآوردند^۲. ساکنان مسلمان نیز که پس از ده‌ها سال فشار اینک احساس آزادی می‌کردند^۳، به تعقیب مسیحیان پرداختند، کلیساهای تبریز و اردبیل ویران شد. مردم مسیحی که با زناز و یهودی‌ها که با پارچه‌ی زرد رنگ به‌طور عامه مشخص شده بودند^۴، حتی جرأت نداشتند، در معابر ظاهر شوند. بدیهی است که با پرداخت رشوه به‌مأموران جلوگیری از برخی از خراب‌کاری‌ها ممکن بود^۵.

علاوه بر آن برخی از مسیحیان را سخت شکنجه می‌دادند. می‌گویند جبل‌های سوم جاثلیق کلیسای نسطوری را از پا آویختند، تا بدین‌گونه او را به بازگشت از مسیحیت وادارند^۶، اما چون او ایستادگی کرد، مبلغ ۲۰۰۰۰ دینار از او مطالبه کردند. او گریخت و خود را پنهان کرد. یکی از شاهزادگان مسیحی حامی او شد^۷. ساکنان شهر مراغه ناگزیر بودند، پس از فرار او ۳۶۰۰۰ دینار کفاره بپردازند^۸. رفته رفته آزار و تجاوز به درجه‌ای رسید که غازان ناگزیر شد آن را متوقف کند. در این میان جبل‌های سوم موفق شده بود با او مذاکره کند (رمضان ۶۹۵)، و تکفور حاتم دوم پادشاه ارمنستان صغری که اعلام فرمان برداری از غازان کرده بود، به شفاعت هم‌کیشان خود برخاست. بدین‌گونه فرمانی صادر شد، و برای کسانی که به کلیساهای مسیحی آسیب می‌رساندند، مجازات تعیین گردید. از آن پس فقط تخریب معابد بودائی هنوز مجاز بود^۹. بدین ترتیب از برخورد دو گروه دینی ساکنان

۱- میرخواند ج ۵: ۱۱۵؛ خواندمیر ج ۳: ۵۱؛ ابن فوطی ۴۸۳ ص؛ Tašitâ 111.

۲- رشیدالدین/وین ۲۸۴ ر؛ و صاف/بمبئی ۳۲۴؛ Bar Hebraeus 595؛ ۳- Bar Hebraeus 593f.

۴- ابن فوطی ۴۸۳. ۵- Bar Hebraeus 595f. ۶- Kartlis chovreba I.

۷- Tašitâ 100f. ۴۳۰ ۸- Tašitâ 108, 120 ۷- Tašitâ 109 ۸-

۹- Tašitâ 115؛ Bar Hebraeus 595؛ Orbelian/Brosset 262.

اردبیل جلوگیری به عمل آمد.^۱

غازان برای جبران خسارات وارده ۵۰۰۰ دینار در اختیار جاثلیق کلیسای نستوری گذارد؛ اما این مبلغ ناچیز کافی نبود، که کلیساهای ویران شده و مقر اسقفان را در بغداد، مراغه، تبریز و همدان^۲ تعمیر کنند. تنها قسمتی از اشیاء چپاول شده را بازگرداندند^۳، چه همان طور که انتظار می رفت، بیشتر این اشیاء مفقودالاثر شده بود. این خبر که غازان طی فرمانی ترك يكدین و گرویدن به دین دیگر را ممنوع کرده است، بی تردید ساخته مسیحیان است^۴؛ چه در موقعی که گروه های کثیر به دین اسلام می پیوستند، صدور چنین فرمانی غیر ممکن به نظر می رسد. به احتمال قوی این خبر را به آن جهت شایع کردند، که از تغییر دین مسیحیان جلوگیری کنند، و این خبر به این ترتیب وارد منابع تاریخی شده است.

صرف نظر از درخواست های جبلها و تکفور حاتم دوم ملاحظات دیگری هم غازان را وادار به تغییر رویه کرده است. ایلخان متوجه گشت - به خصوص پس از سقوط نوروز^۵ - که تنها تغییر سیاست مذهبی می تواند روابط او را با کشورهای مغرب زمین حفظ کند. برقراری آرامش و فرمان به اجرای دقیق قوانین صادره برای این منظور بوده است. چون گروهی در سال ۶۹۶ ه. ق. در تبریز دست به تاراج کلیسا زدند، غازان فرمان مجازات آنان را صادر کرد^۶. ایلخان هم چنین دستوری را که پس از فتح دمشق در سال ۶۹۹ ه. ق. صادر کرده بود، و طبق آن مسیحیان و یهودانی که جزیه می پرداختند، از هر گونه آسیبی مصون بودند، به اعتبار خود باقی گذارد^۷. این اقدامات، و نیز تجاوز سپاهیان مغول به برخی از مساجد، علاوه بر ایجاد امید در مسیحیان مشرق زمین، موجب

۱- Tašitâ 129 ۲- Tašitâ 127 ۳- Tašitâ 120 ۴- Tašitâ 111 f.

۵- K'art'lis chovreba I 430f. معتقد است، که این واقعه در سیاست دینی غازان مؤثر بوده

است. ۶- رشیدالدین/وین ۲۶۶. ۷- مفضل ج ۲: ۶۶۴؛ مقریزی/کاترمر ج ۲: ۲۰۲

۲، ۱۵۲، حاشیه.

شد که یعقوب دوم پادشاه کاتالون پیروزی‌های غازان را در سوریه^۱ به او تبریک گوید و شاید قیام قبطیان نیز در سال ۷۰۰ ه. ق. در قاهره با این جریان بی‌ارتباط نبوده است.^۲ اما غازان در واقع در اصول سیاست دینی خود تغییری نداد. اگرچه ظاهراً در سال ۶۹۶ ه. ق. دستور داد، تا تسهیلاتی در پرداخت جزیه برای مسیحیان فراهم گردد^۳، ولی الجایتو جزیه را دوباره مقرر کرد^۴، اما پس از دو سال کشیشان را از پرداخت آن معاف داشت^۵. او حتی گاه‌گاه دیرهای مسیحی را از پرداخت مالیات معاف می‌کرد^۶، و درآمد شهر اربل را در اختیار جاثلیق کلیسای نسطوری گذارد^۷.

الجایتو به تحریک دائی‌اش ارنجن موافقت نکرد، که مسلمانان در تبریز کلیسایی را به شکل مسجد درآورند^۸. او برعکس موافقت کرد، که در سال ۷۰۷ ه. ق. مردم ارمنستان^۹ و گرجستان^{۱۰} را به قبول اسلام مجبور کنند. مسیحیان دو سال بعد بار دیگر تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند^{۱۱}، و به روایت مورخین نسطوری خود در این شکنجه‌های که به آنان وارد می‌آمد، بی‌تقصیر نبوده‌اند^{۱۲}. الجایتو دیگر به گفته‌های جبل‌های سوم ترتیب اثر نمی‌داد. اگرچه ایلخان جاثلیق نسطوری را به حضور پذیرفت، اما با او صحبت نکرد، و به این ترتیب جبل‌ها نتوانست شکایت‌های خود را به اطلاع ایلخان برساند^{۱۳}. پیشوای نسطوری تنها به کمک امیر چوپان و چندتن از سرداران دیگر توانست تسهیلاتی فراهم کند^{۱۴}. مسیحیان در دوران زمام‌داری الجایتو، یعنی ایلخانی که در کودکی غسل تعمیدش داده بودند، از هر گونه آزادی مذهبی قطع امید کردند. اگرچه روایت می‌شود، که ایلخان مبلغ ۵۰۰۰ دینار و چند دهکده را در نزدیکی بغداد

۱- Soranzo 333 ۲- مقریزی/کاتمر ج ۲ : ۲۷۷ ۳- Tašitâ 111
۴- Tašitâ 150 ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۹۵ ۵- Tašitâ 153 ۶- Tašitâ 151f
۷- Tašitâ 153 ۸- Tašitâ 149 ۹- مقریزی/کاتمر ج ۲ : ۲۷۹
۱۰- Tamarati 438 ؛ K'art'lis chovreba (Brosset) I 639 ۱۱- Tašitâ 154-201
۱۲- Tašitâ 153 f. ۱۳- Tašitâ 202 ۱۴- Tašitâ 201 - 203

به جبلهای سوم بخشید^۱، اما اگرهم درصحت این روایت شك نکنیم، باید این بخشش را نشانه لطف ایلخان به يك هموطن مغولی خود دانست.

جبلهای سوم کمی پس از جلوس ابوسعید بر تخت سلطنت در ۷ رمضان ۷۱۷ درگذشت^۲. باین ترتیب مسیحیت آخرین حامی خود را از دست داد، و در طول قرن‌ها دیگر هیچ نوع اهمیت سیاسی نیافت. در این موقع صدسال از نخستین حملات مغول به آسیای مرکزی و خاور نزدیک می‌گذشت.

از آن پس دیگر به ندرت اخبار مربوط به مسیحیان به دست ما می‌رسد. ابوسعید برخلاف وعده‌ای که به شاهان مغرب زمین داده بود^۳، فرمان تخریب کلیساهای مسیحی را داد^۴: اروپا دیگر برای فرمانروایان ایران در آن زمان اهمیتی نداشت، و به این ترتیب رعایت خواست‌های مسیحیان اروپا بی‌مورد بود. علی پادشاه پس از نابود کردن ارپه‌خان و نشان دادن موسی‌خان بر تخت سلطنت، در سال ۷۳۶ ه. ق. به تعقیب مسیحیان پرداخت، و اگرچه در این هنگام اسقف اعظم ارمنستان^۵ وساطت کرد، اما در واقع مرگ فرمانروا بود، که موجب قطع تجاوز به مسیحیان شد.

در این موقع لحظه زوال فرمانروائی ایلخانان فرا رسیده بود. مناطق قفقاز و بین‌النهرین مستقل شدند، و در مناطق اصلی ایران زمین - صرف نظر از آذربایجان - که داوطلبان سلطنت بر سر آن بایکدیگر ستیزه‌جوئی می‌کردند، تعداد معدودی از مسیحیان ساکن بودند، که سرنوشت آنان در ابهام تاریخ محو می‌شود.

ارتباط ایلخانان با کشورهای مسیحی مغرب زمین

رابطه فرمانروایان مغول ایران را با مغرب زمین در این جا از آن نظر مورد

Krause, Ostasien I 374 - ۳

Siouffi 94 - ۲

Tağîfâ 204 - ۱

Hist. Crois., Doc. Anm. I 468 - ۵

Browne, Lit. Hist. III 58 - ۴

مطالعه قرار می‌دهیم، که علل مذهبی موجب واقعی پدید آمدن این رابطه بوده است. بدین گونه است، که ایلخانان مسیحیان ساکن قلمرو خود را چندین بار از آسیب حوادث مصون داشتند، و نیز امکان آن به وجود آمد، که اروپائیان برای تبلیغ دین مسیح به قلمرو ایلخانان مسافرت کنند، و مدتی طولانی در آن سامان به سر برند. به هر حال از نظر کشورهای مغرب‌زمین موجبات دینی بوده‌اند، که این گونه روابط را ایجاد می‌کرده‌اند.

از سوی دیگر اگرچه به صلاح ایلخانان و شاهان مغرب‌زمین بود، که در برابر مصر، که خاندشت قیچاق و فرمانروای ماوراءالنهر و نیز فرمانروای سیسیل و فرمانروای کاتالون اغلب با آن متحد می‌شدند، هم‌داستان شوند، اما این همکاری سیاسی هیچ‌گاه تحقق نیافت. بدین گونه ناگزیر باید این روابط را با توجه به نتایج مشهود آن، تنها از دریچه دین مورد مطالعه قرار داد.

پیشروی مردم مغرب‌زمین به سوی مشرق در ادوار مختلف یکسان صورت نگرفته است. بدین ترتیب دیده می‌شود، که متناوباً ایلخانان و پادشاهان مغرب‌زمین در ایجاد روابط با طرف مقابل می‌کوشیدند، بی آنکه این کوشش‌ها پیوسته هم‌زمان با یکدیگر باشد؛ گوئی که اروپائیان هر بار که نقشه‌های خود را در شرق نقش بر آب می‌دیدند، مدتی وقت صرف می‌کردند، تا بتوانند نیروی تازه برای مساعی جدید بیابند. بدیهی است که طرز فکر اشخاصی که مأمور برقراری روابط بوده‌اند، در چگونگی آن روابط بسیار مؤثر بوده است. باید دانست که کوشش واقعی در این زمینه از طرف مغرب‌زمین به عمل می‌آمد. به ندرت اتفاق افتاده است، که ایلخانان خود در برقراری اتحاد با کشورهای مغرب‌زمین پیش قدم شوند (مانند ارغون). در سال‌های ۶۵۴-۶۴۲، ۶۸۱-۶۷۲، ۶۹۰-۶۸۴ و ۷۴۰-۷۱۶ ه. ق. بیش از دوره‌های دیگر برای برقراری ارتباط با شاهان مغول ایران کوشش شده است. در دوره‌هایی جز از آن چه گذشت، مساعی غازان

و الجایتو برای ایجاد روابط با مغرب زمین به چشم می خورد. از میان طرفداران رابطه نزدیک با مشرق زمین باید چهارتن از پاپ ها یعنی اینوسنت چهارم (۱۲۵۴-۱۲۴۳ م.)، گرگور دهم (۱۲۷۶-۱۲۷۱ م.)، نیکلای چهارم (۱۲۹۲-۱۲۸۸ م.) و ژان بیست و دوم (۱۳۳۴-۱۳۱۶ م.) و نیز لوئی نهم پادشاه فرانسه (۱۲۷۰-۱۲۲۶ م.) و تا حدی نیز ادوارد اول (۱۳۰۷-۱۲۷۲ م.) پادشاه انگلستان را نام برد. اما علاوه بر روحانیان فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی و پرتغالی، روحانیان آلمانی و لهستانی نیز برای برقراری این گونه روابط کوشش فراوان کرده اند.

موضوعی که در این جا از آن صحبت می شود، برای تاریخ فرمانروائی مغولان در ایران دارای اهمیت محدود است، و تا کنون چندین بار به تفصیل درباره آن صحبت شده است.^۱ بدین گونه کافی است، که در این جا به اختصار وقایع مهم را نام ببریم. سقوط دولت مستقل روسیه در سال ۱۲۴۰ م. و پیشرفت مغولان تا دروازه های اروپای مرکزی در سال ۱۲۴۱ م. با وجود استمدادهای پیشین شاهان گرجستان و شاهان مسلمان^۲ مشرق زمین برای نخستین بار مغرب زمین را متوجه خطری نمود، که آنان را تهدید می کرد. به این سبب پاپ اینوسنت چهارم در ۱۲۴۵ م. مجمع عمومی کلیسارا در لیون تشکیل داد، و با آباء کلیسا به مشورت پرداخت، که چگونه می توان با مغولان مقابله کرد، و بالاتر از آن چطور می توان مغولان را پیرو دین مسیح نمود، و سپس آنان را بر علیه مسلمانان شوراند، تا بدین ترتیب خطر ریشه کن شود.

اروپائیان تا آن هنگام اطلاعات دقیقی درباره این قوم بیگانه آسیائی، که آنان را به جای تاتارها، تاتار می نامیدند، نداشتند. اطلاعاتی که فراریان از جمله پتر اسقف روس می دادند، کافی نبود، و به گزارش های سفیران مغول نیز به حق نمی توان اعتماد

داشت. ژوئن ویل^۱ مورخ فرانسوی گزارش می‌دهد، که مغولان خود را در برابر مسیحیان، مسیحی و در برابر مسلمانان، مسلمان قلم‌داد می‌کردند. آن چه اهمیت خاص داشت، این بود که آیا قآن واقعاً آن‌طور که فرستادگان ادعا می‌کردند، مسیحی بود یا نه؟ پاسخ صحیح این سؤال می‌توانست، صرف‌نظر از تمام منافع دیگر، مسئله‌ای را که از يك قرن پیش از آن افکار را در مغرب‌زمین به خود مشغول داشته بود، حل کند.

در آن روزگار شایع شده بود، که شاهی مقتدر که نامش کشیش یوحنا و مسیحی است، در مشرق‌زمین ظهور کرده است و رسالت دارد، که با کمک و یا بی‌کمک شاهان مغرب‌زمین اسلام را ریشه‌کن کند و مشرق‌زمین را برای رسوخ دین مسیح آماده نماید. آیا سپاهیان مغول فرستادگان این شاه بودند، و آیا قآن یکی از اعقاب یوحنا بود؟ آیا ممکن بود، که هدف جنگ‌های صلیبی در این موقع تحقق یابد؟ مغرب‌زمین با علاقه فراوان خواهان پاسخ این سؤالات بود، و در این موقع اطلاعاتی به دست آورد: کشیش یوحنا به آن‌صورتی که اروپائیان او را برای خورد مجسم می‌کردند، هیچ‌گاه نزیسته است. فرمانروای مغول به دین مسیح متدین نبوده است. اروپائیان نتوانستند این خبر را واقعی تلقی کنند، بدین‌گونه کشیش یوحنا در قرن‌های بعد نیز در افکار آنان کاملاً ناپدید نشده است.

چنانچه مغولان سپاهیان کشیش یوحنا نبودند، و چنانچه او خود نیز به‌صورتی که اروپائیان او را برای خورد مجسم می‌کردند، وجود نداشته است^۲، به این ترتیب وظیفه تازه این بود، که سلاطین مغول را به دین مسیح پای‌بند کنند، و به این ترتیب کشیش یوحنا را خود بسازند.

پاپ برای انجام این دو وظیفه در میان اعضاء گروه سیلغین که تازه تشکیل یافته بود،

۱- Joinville 266 ۲- رك : Kaf. arov. 24f. : Pelliot, Chrétiens 535 - 633

Röhrich, Regesta 302f. , Nr. 1147 ; Cordier, Christianisme 56, 58

مددکاران بسیار ارزنده‌ای یافت. بدین گونه اینوسنت چهارم با موافقت لوئی نهم پادشاه فرانسه ژان پلانوکارپینی، انسلم، لورنس پرتغالی، آندره لونگ ژومو و ویلهلم فن روبروک را به حضور قآن باتو، فرمانروای روسیه و حکام آسیای صغیر فرستاد.^۱

این مبلغین توانستند چند نفر را غسل تعمید دهند، اما موفق نشدند در بایجو^۲، کیوک و به خصوص منکو تأثیر مطلوب به جای گذارند. اما ره آورد این فرستادگان درباره کسب اطلاعات عمومی از مغولان بیشتر شایان توجه بود. نوشته‌های ژان پلانوکارپینی و ویلهلم فن روبروک هنوز نیز منابع بسیار ارزنده‌ای برای اطلاع یافتن از زندگی، دین، عادات، وضع دولت و وسائل جنگی مغولان است. بدیهی است که قآن‌ها حضور این سفرا، و هدایائی را که همراه آورده بودند، نشانه فرمان برداری شاهان آنان می‌دانستند.^۳ و این موضوع در پاسخ‌هایی که به دربار شاهان مغرب‌زمین فرستاده می‌شد، و در آن از همکاری با این شاهان استقبال می‌گردید، به خوبی هویدا است.^۴ لوئی نهم به این سبب خود را ناگزیر دید تا روابط موجود را قطع کند.^۵

شایسته نیست که در این جا به بحث در باره جزئیات این مذاکرات بپردازیم. با لشکرکشی هلاکو - که وی نیز از طرف پاپ به قبول مسیحیت دعوت شده بود - نخستین دوره روابط مغولان با مغرب‌زمین پایان می‌یابد.

گرگور دهم توانست باردیگر روابط قطع شده را برقرار کند^۶، اگرچه اباقا در

۱ - Pelliot, Papes ; Vat 125 - 136 ; Altaner 124 - 138 ; Uminski 25 - 74
 ۲ - Golubovich I 190 - 213 ; Rémusat, Mém. a 419ff. ; Ohsson II 207 - 244
 ۳ - Aszelin 230 , 232 - ۲ Batton 13f. ; W - V. Rubruck/Risch 3
 Rémusat, Mém.a. 437ff. ; Pelliot, Papes c 35f. - ۳ Vincent de Beauvais 1300
 ۴ - Nangis, Vita 358 - 360 ; Zyriak 258, 268, 270 ; Joinville 74 - ۴
 ۵ - Raynaldus XIV, 1260, Nr. 29f. - ۶ W. V. Rubruck/Wyngaert 232 - ۵
 ۷ - Bréhier, L'église et l' Orient ; Montgomery 5-11 - ۷ Mosheim, Anh. Nr. 19, S. 7

سال ۶۶۵ ه. ق. پیروزی پاپ را بر سلطان سیسیل^۱ به او تبریک گفته بود، و دو سال بعد سفیری به دربار یعقوب اول پادشاه آراگن (۱۲۷۶-۱۲۸۴ م.) فرستاد^۲، اما در دومین مجلس شورا با کلیسای (لیون) در سال ۱۲۷۴ م. بود، که دوباره صحبت از همکاری به میان آمد. در آن جا سفیران مغول حاضر بودند و آنان را غسل تعمید دادند، و وسیله آنان بار دیگر اباقا را به پذیرش مسیحیت دعوت کردند^۳. اما مرگ گورگور دهم و نافرجامی کوشش او برای دنبال کردن جنگ های صلیبی مانع پیروزی آشکار گردید. جانشینان او هر یک مدتی کوتاه زمام امور کلیسا را به دست داشتند، و پاپ نیکلای سوم (۱۲۷۷-۱۲۸۰ م) تنها قناعت کرد که تبلیغ دین مسیح را در آسیا به راهبان بسپارد، و اباقا را از نوبه پذیرش دین مسیح دعوت کند^۴. احمد این پیروزی ها را نابود کرد و دستور قتل گروهی از این راهبان را داد^۵، اما نیکلای چهارم با توجه به وضع اسف انگیز طرابلس و اکن^۶ دژهای استوار مسیحیت در مشرق زمین، و آمادگی ارغون به برقراری اتحاد با دول مغرب زمین و به این امید که وی به دین مسیح بگردد، دوباره به سوی مشرق متوجه شد. ارغون پس از آن که در سال ۶۸۴ ه. ق. سفیرانی به دربار پاپ فرستاده بود، در سال ۶۸۶ ه. ق. ابن صوما و سپس در سال های ۶۸۹ و ۶۹۰ ه. ق. بیس کارلو از اهالی ژنوا را، که در دربار ایلخان به خدمت اشتغال داشت، با مکتوب هایی برای پاپ و شاهان فرانسه و انگلیس^۷ به اروپا

۱- Mosheim, Anh. Nr. 19, S. 70 ; Raynaldus XIV, 1267, Nr. 70, 71

۲- Raynaldus XIV, 1274, Nr. 22, 23 — Rémusat, Mém. b. 349

Mosheim, Anh. Nr. 20, S. 74 f. ; Wadding IV, 1275, S. 416 f.

۴- Wadding V 36 f. ; Raynaldus XIV, 1278, Nr. 18, S. 282

۵- Haytonus, Kap. 38 ; Wadding V 128 — Mosheim, Anh. Nr. 21, S. 72-76

۶- Heyd, Studien 318 ; Orbelian/St. Martin II 164 — ابن فوطی ۴۷۰.

۷- Chabot, Notes 568-578, ; Golubovich II 432-437 ; Soranzo 258ff., 281f. —

575 - 592 ; Rymer Act. II 429 ; Röhricht, Regesta 380, Nr. 1456 ;

Pauthier, Rel. Pol de la Chine 31-36 ; — Rémusat, Mém. b 363, 428-432

Maslatie I 501f. ; Turner 48 - 50 ; Soranzo 284

فرستاد. ایلخان در این نامه‌ها اظهار امیدواری کرده بود، که حمله مشترکی از جانب اروپائیان و ایران به مصر انجام شود. پاپ نیکلای چهارم از دیدن این صوما و این که ایلخان سفیری مسیحی نزد او فرستاده است، بسیار خوشحال شد، و گزارش‌های این کشیش را دربارهٔ جامعهٔ مسیحیت در مشرق زمین و این که حملات ارغون به مصر به منظور تحکیم اصول جامعهٔ مسیحیت انجام می‌شود، و ایلخان قصد دارد پس از تصرف بیت المقدس مسیحی گردد^۱، مورد توجه بسیار قرارداد. پاپ از ابراز لطف ارغون سپاس گزاری کرد^۲، و قصد او را برای گرویدن به دین مسیح ستود^۳ و در عین حال به شاهزادگان مسیحی توصیه کرد، که در ایمان شان استوار باشند^۴. در مشرق زمین ظاهراً نتیجهٔ این مذاکرات را به عنوان پیمان اتحاد تلقی کردند^۵.

این بار نیز مرگ نیکلای چهارم موجب قطع روابط شد. اما در این موقع فکر همکاری با کشورهای اروپائی در دربار ایلخان قوت یافته بود. غازان و الجایتو با مهارت کامل دین حقیقی خود را در برابر مغربزمین آن گونه پنهان می‌داشتند، که حتی تصور می‌رفت آنان مسیحی هستند^۶ و یا حداقل آنان را پشتیبان ترویج دین مسیح می‌دانستند. اگرچه برخی از عوامل چنین گمانی را موجه می‌ساخت، با این همه انتظار می‌رفت، که زمامداران اروپا با دقت بیشتری وضع متحدین خود را مطالعه کنند. در آن موقع چه چیز می‌توانست برای قضاوت وضع واقعی مشرق زمین مناسب‌تر و معتبرتر از گزارش‌های ناظران اوضاع باشد. اروپائیان آثار ژان پلانوکارپینی و ویلهلم فن روبروک را کهنه و به این سبب از درجه اعتبار ساقط می‌دانستند - در حالی که

۱ - Mosheim, Anh. Nr. 27, S. 89; Wadding V 170f.; Raynaldus XIV, 1288, Nr. 36

۲ - Röhricht, Regesta 388f., Nr. 1491; Mosheim, Anh. Nr. 27, S. 89

۳ - Röhricht, Regesta 384f., Nr. 1375; Raynaldus XIV, 1288, Nr. 36

۴ - Golubovich II 439; Mosheim, Anh. Nr. 28, S. 89f.; Wadding V 170f.

۵ - رک: 3 Anm. Pelliot, Papes b. 241, Bar Hebraeus 578; Chronique

de St. - Denys, Philippe le Bel, Kap. 49.

چنین تصویری به واقعیت نزدیک نبود - و به این سبب کتابی تازه را مدنظر قرار دادند، که آن را قابل اعتماد می دانستند. یکی از شاهزادگان ارمنستان صغری به نام هیتونوس که به مغرب زمین گریخته بود، کتابی به نام «تاریخ سرزمین های شرقی» تألیف کرد. اروپائیان گمان می بردند، که او کاملاً بر امور مشرق زمین واقف است، و به گزارش های او در هنگام قضاوت درباره این اوضاع استناد می کردند. با این همه این اثر بسیار مغرضانه و پر از گزارش های ناصحیح بود. گفته های مبالغه آسین درباره وطنش^۱ در برابر تحریف های عمدی او ناچیز است. هیتونوس زیاده روی را به آن جا می رساند، که می نویسد غازان به آن نیت به سوریه حمله کرده است که «سرزمین مقدس را از وجود زندیقان (مسلمانان) پاک کند، و مسیحیت را در آن سامان برپا سازد»^۲.

در این صورت آیا تعجب آور است، که پاپ در سال ۷۰۱ ه. ق. بیس کارلو^۳ سفیر ایران را پذیرفت، و پاپ کلمانس پنجم (۱۳۱۴-۱۳۰۵ م) در سال ۷۰۵ ه. ق. الجایتو را به پذیرش حقیقت و پای بند بودن به آن در اعمال و رفتار دعوت کرد؟^۴. توماس ایل-دوچی سفیر الجایتو عملاً پندار نادرست اروپائیان را درباره دین ولی نعمت خود تأیید کرد. یعقوب دوم پادشاه آراگن بر پایه همین اطلاعات غلط بود، که در سال ۶۹۹ ه. ق. به غازان پیشنهاد کمک لشکری داد، و ادوارد دوم پادشاه انگلستان (۱۳۲۷-۱۳۰۷ م) در پاسخش به الجایتو، که در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۷۰۷ برای ایلخان فرستاد، خواست که وی سرزمین مقدس را از وجود کافران پاک کند^۵، در حالی که الجایتو خود را آن قدر مسلمان می دانست، که مصریان را بدخاطر تزلزل در حفظ

۱- Haytonus 309f., 314 - ۲ Haytonus 321 - ۳ Rémusat, Mém 388

۴- نام مؤرخ اول مارس ۱۳۰۶ : Turner 50f. : Rymer II 918f. : Soranzo 337

Mosheim, Anh. Nr. 51, S. 128 - 130 : Raynaldus XV, 1306, Nr. 30, S. 37

۵- مکتوب الجایتو که به تاریخ ژوئن ۱۳۰۵ در دشت میان نگاشته شد :

Soranzo 351f. : Rymer I, 4, 193 : Rémusat, Mém. b. 392ff., 433 - 438

Kramers in EI, III 1053

اصول اسلام سرزنش می کرد ، وهم او بود ، که در سال ۷۱۴ ه. ق. فرمان قتل سه تن از راهبان را در تبریز و ارزنجان داد^۱. اما با توجه به اشتباهی که از کوتو سرزده و حمله هلاکو را به سوریه (سال ۶۵۸ مطابق با ۱۲۶۰ م) معلول توصیه پاپ اینوسنت چهارم (متوفی ۱۲۵۴ م) می داند^۲، دیگر تعجب آور نیست ، که مردم آن زمان تا آن اندازه در قضاوت وضع مشرق زمین اشتباه کرده باشند .

رفته رفته پاپ ها نیز یهودگی هر نوع کوشش را برای تدین ایلخانان به دین مسیح دریافتند ، و اگر چه پاپ ژان بیست و دوم ابوسعید را در سال ۷۲۲ ه. ق. بار دیگر به قبول مسیحیت^۳ و کمک به شاه ارمنستان صغری در برابر ترکان دعوت کرد^۴، اما در واقع به اعزام مبلغین برای اشاعه دین مسیح در میان عامه مردم قناعت نمود .

اعزام مبلغین تا این هنگام رویهم رفته در درجه دوم اهمیت قرار داشت . راهبانی که به شرق سفر می کردند ، توانسته بودند گروه بسیار قلیلی را غسل تعمید دهند و کوشش آنان نیز برای آن که مسیحیان مشرق زمین پیشوائی عالی پاپ را بپذیرند نتایج زود گذر داشت . کلیسای ارمنستان صغری پس از مذاکرات فراوان سرانجام در سال ۶۶۰ ه. ق. پیشوائی عالی پاپ را پذیرفت ، اما به زودی این ارتباط قطع گردید ، و کلیسای ارمنستان صغری همان رویه پیشین و ملی خود را پیش گرفت . کوششی که پاپ گرگور دهم در سال ۱۲۷۴ م. در لیون به خاطر اتحاد با کلیسای یونان به عمل آورد ، چندان موفقیت آمیز نبود ، اما از هنگامی که نیکلای چهارم زمام امور کلیسای کاتولیک را به دست گرفت ، با جدیت بیشتری به این امر پرداخت و واعظان بسیاری به مشرق زمین اعزام داشت . ریکول دوس در سال ۶۹۹ ه. ق. در بغداد ، موصل و شهرهای دیگر به خصوص

۱ - رک : Golubovich III, S. 182, Nr. 48 und S. 183f. Nr. 49 und 50. Bihl und Moule (Arch. Tranc. Hist. a 104f.) ;

۲ - Couto V, 2, 379

۳ - مکتوب ۴ ژوئیه ۱۳۲۲ : Raynaldus XV, 1322, Nr. 41, S. 239

۴ - Mosheim, Anh. Nr. 60, S. 144f.

برای نسطوری‌ها و یعقوبیان موعظه کرد^۱ و پاپ در تاریخ ۱۲ شوال ۷۰۳ برای جبل‌های سوم جاثلیق کلیسای نسطوری دعا کرد^۲. بدیهی است که این توجه پاپ به پیشوای کلیسای نسطوری به خاطر احساس بستگی و اتحادی است، که در آن هنگام در دربار پاپ وجود داشته است. اما این که جبل‌ها اتحاد کلیسای نسطوری را با کلیسای کاتولیک اعلام داشته است، همان‌طور که موزه‌هایم اشاره می‌کند^۳، گزارشی جعلی است.

ژان بیست و دوم در سال ۷۱۷ ه. ق. با موافقت ضمنی مغولان و به خصوص چوپان^۴ سلسله مراتب کلیسائی در خاور نزدیک به وجود آورد. او نخست فرانس پروگیا و سپس ویلهلم فن آدا را اسقف اعظم سلطانیه کرد^۵، و چندین حوزه اسقفی (تبریز، تفلیس، سیواس در آسیای صغیر، سواستوپل و مشهد، گروه‌های تبلیغ در هندوستان و حوزه‌های دیگر که اطلاعات دقیقی درباره چگونگی آن در دست نیست. علاوه بر آن مراغه در (سال ۷۱۹ ه. ق.) تحت نظر آنان قرار داد^۶، بی آن که اسقف‌های منصوب شده بتوانند فعالیت روحانی واقعی آغاز کنند. تعداد کاتولیک‌های این منطقه نسبتاً کم بوده است. ژرژ پنجم پادشاه گرجستان نیز، که پاپ او را در سال ۱۳۲۱ م. به اطاعت از رم دعوت کرد، از اتحاد با کلیسای کاتولیک سر باز زد^۷. تعدادی که ژردان کاتالانی گزارش می‌دهد، بی شک بیشتر از تعداد واقعی کاتولیک‌هاست. او می‌نویسد^۸ که در تبریز ۱۰۰۰ نفر و در سلطانیه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر کاتولیک سکنی داشتند. او به خصوص گزارش می‌دهد،

۱- سفرنامه Ricoldus ؛ Heyd, Studien 321 ؛ Mosheim, Anh. Nr. 43, S. ۲-
 ۲- Mosheim 92 ؛ Raynaldus XIV, 1304, Nr. 23, S. 589 ؛ 110 - 114
 ۳- Mosheim 92 ؛ Heyd, Studien 322 ؛ نامه تشکر ژان بیست و دوم به چوپان ؛ Mosheim, Anh. ؛
 ۴- Mosheim, Anh. Nr. 53, S. 132f. ؛ Raynaldus XI, ۵- Nr. 56, S. 135f.
 ۵- Eubel 184-187 ؛ Soranzo 514-519 ؛ Eubel 191-195 ؛ 1318, Nr. 1, S. 168 ؛ ۶- رک ؛
 ۷- Heyd, Studien 323f. ؛ Vat 117-123, 148-152 ؛ Krause, Ostasien I 374
 ۸- Mosheim, Anh. Nr. 59, S. 141-144 ؛ Raynaldus XV, 1321, Nr. 8, S. 213
 ۹- Jordanus 8f. ؛ درباره فقر مسیحیان مشرق زمین رک ؛ Golubovich III 424-452
 Nr. 128

که ۱۰۰۰ تن کاتولیک در اور واقع در کلد (موطن ابراهیم) می‌زیستند ، اما توجه به این نکته که این شهر مدت‌ها پیش از آن نابود شده بود ، مارا به گزارش‌های دیگر این نویسنده نیز مشکوک می‌کند .

از آن گذشته روایت می‌شود، که در سال ۱۳۲۹ م. متجاوز از دوازده دیر مسیحی وجود داشته است^۱. زوال دولت مغولان موجب شد، که این مؤسسات از حمایت دولت محروم شوند و به‌ویرانی گرایند . در مناطق دیگر تحت نفوذ مغولان نیز مؤسسات دینی ، که سازمان‌های مغرب‌زمین بنیان‌گذاری کرده بودند ، در هرج و مرج زمان از بین رفت . در سال ۱۳۳۹ م. گروهی از راهبان در آلمالیغ واقع در ماوراءالنهر بی‌رحمانه به‌قتل رسیدند^۲، اما این کشتار مانع کوشش‌های سال بعد نشد^۳، و حتی در چین ، که بزرگترین پیروزی نصیب مبلغان شده است^۴، نیز مؤسسه‌ای پایدار نماند . طاعون سال ۷۴۹ هـ. ق. بقایای سازمان‌های مسیحی را در خاورمیانه و خاور نزدیک از بین برد ، و فرستادگان پاپ پس از قرن‌ها توانستند بار دیگر کوشش‌های قرن‌های هفتم و هشتم هجری را دنبال کنند .

اسلام

سپاهیان چنگیز در حمله خود به‌خاور میانه و ایران با مردمی روبرو شدند ، که مسلمان بودند ، و تا آن‌هنگام تحت فرمانروائی سلاطین مسلمان زندگی می‌کردند، و به‌همین جهت مغولان را دشمن مملکت و دین خود می‌دانستند . شکاف میان سنی‌ها (با مکاتب فقهی گوناگون آن) و شیعیان در آغاز چندان اهمیتی نداشت . در زمان

۱- Altaner 225-229 ؛ Heyd, Studien 323 ؛ Wadding VI, Nr. 12, VII 353-359

Golubovich II 72, 262, 265-267, III 350-366, Nr. 107 ؛ Soranzo 503

۲- Wyngaert 510-511 ۳- Johann von Marignola/Wyngaert 527

۴- Soranzo 538-542 ؛ Eubel 171-180 ؛ Devéria, Notes 399-428

هلاکو بود، که شیعیان راه دیگری پیش گرفتند، و حاضر به همکاری با مغولان شدند. در این باره بعداً بیشتر سخن خواهیم گفت. در حال حاضر آن چه می گوئیم، بیشتر در باره سنیان است.

قانون چنگیز خان به مسلمانان نیز، هم چون پیروان ادیان دیگر، آزادی می داد.^۱ خان های مغول با مدارای دینی که در پیش گرفته بودند، هیچ گاه دسته خاصی را بر دیگران برتری نمی دادند و به ندرت شنیده می شود، که مغولان مستقیماً در اختلاف میان مذاهب دخالت کرده باشند. رفتار جبهه که در سال ۱۲۶۷ ه. ق. به تحریک شافعیان ری به سرکوبی حنفیان برخاست،^۲ رویهم رفته یک کار استثنائی است. اما کلاً اتفاق افتاده است، که سپاهیان به ظلم و تعدی پرداخته اند، به خصوص هنگامی که سپاهیان سنی بر شیعیان دست می یافتند، همان گونه که هنگام ورود جبه به قم گذشت.^۳ البته باید گفت، که این پیش آمدها اجتناب ناپذیر بود.

همان طور که در مورد مسیحیان گفته شد، فرمانروایان مغول با گذشت زمان و بر پایه فکر سیاسی نسبت به پیروان حضرت محمد (ص) رویه ای خاص پیش گرفتند. فاتحان مغول در آغاز رفتار ثابتی نداشتند. هم زمان با مدارا در برابر مسلمانان، همان طور که در مورد حفظ مسجد بخارا^۴ و منازل روحانیان مسلمان در سمرقند^۵ پیش آمده بود، دستوراتی صادر می گشت، که دشمنی خان های مغول را با مسلمانان هویدا می ساخت.^۶ ترتیباتی را که گوچلوک مسیحی بر ضد مسلمانان داده بود، ملغی کردند، و سپاهیان را که این امیر مسیحی در منازل مسلمانان جای داده بود، اخراج کردند.^۷ اوکتای به سختی مراقبت می کرد، که به مسلمانان اجحافی نشود. یکی از این غوریان را، که می خواست مسلمانی را به خاطر قرضش مجبور به پذیرش دین بودا کند، به فرمان او دستگیر کردند و کشتند.

۱- جونی ج ۱ : ۱۸ ص ب؛ میرخواند/لانگله ۲۲۱. ۲- میرخواند/یوبرت ۱۲۷. ۳- میرخواند/یوبرت ۱۲۷. ۴- جونی ج ۱ : ۸۲؛ ابوالفرج ۴۰۸. ۵- ابوالفرج ۴۰۸ Barthold 413. ۶- رک : ابن بطوطه ج ۳ : ۵۶. ۷- جونی ج ۱ : ۵۰.

مسلمان مقروض وارث دارائی طلبکار شد، و گذشته از آن هدایائی هم دریافت داشت.^۱ بدخواهی را که مدعی بود، چنگیز خان را به خواب دیده است، و خان مغول از وی خواسته است، پسرش اوکتای را به نابود کردن مسلمانان تشویق کند، به دستور اوکتای قاآن بی گفتگو کشته شد.^۲

اما از سوی دیگر مغولان دست به کارهایی می زدند، که لاجرم موجب تمکد خاطر مسلمانان می شد. آنان از جمله در مسجد بخارا اسبهای خود را بستند، و برای آن که جای بیشتری به دست آورند، نسخ خطی قرآن را از مسجد خارج کردند،^۳ و نیز در مرو و شهرهای دیگر به ویرانی مساجد و مقابر پرداختند.^۴ ممکن است که این اعمال اضطراباً و بدون دستور مافوق و یا حتی برخلاف آن انجام شده باشد، با این همه اثر بدی در مسلمانان باقی می گذارد، به این ترتیب از آغاز غیرممکن بود، که میان مسلمانان و مغولان رابطه اعتمادآمیز برقرار شود، و حتی طرح تعالیم پیامبر اسلام نیز در محضر چنگیز خان^۵ نمی توانست این وضع را تغییر دهد.

از آن گذشته برخی از دستورات دینی مسلمانان با جهان بینی مغولان سازگار نبود: مثلاً مغولان دستور دادند، که گردن گوسفند را نبرند،^۶ بلکه هنگام کشتار آن را نخست خفه کنند. به این سبب مسلمانان مدتی طولانی از خوردن گوشت گوسفند صرف نظر کردند. و نیز در مورد طهارت و وضو میان آنان با مغولان، که آلوده کردن آب را ممنوع کرده بودند، اختلاف بروز کرد،^۷ در این مورد سرانجام دودسته مخالف سازش کردند. اوکتای باخوی مداراجویش از متعصبانی (برادرش نیز از آنان بود)^۸ که

۱- جویی ج ۱ : ۱۷۹ ؛ رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۷۵ ص ب . ۲- جویی ج ۱ : ۱۸۱ .
 ۳- جویی ج ۱ : ۸۰ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۱ . ۴- جویی ج ۱ : ۱۲۷ .
 ۵- میرخواند/یوبرت ۱۶۷ ص ب . ۶- میرخواند ج ۵ : ۴۳ . ۷- جویی ج ۱ : ۱۶۱ ص ب ؛ رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۶۱ ؛ جوزجانی ۳۸۱ ص ب ، ۳۹۹-۳۹۷ . ۸- وی احساس وظیفه می کرد ، چه چنگیز خان او را مأمور اجراء قوانین خود کرده بود ؛ جویی ج ۱ : ۲۹ ؛ رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۱۷۸ ؛ ابوالفرج ۳۹۵ ؛ Bar Hebraeus 410

معتقد به پیروی دقیق از تعالیم مغولی بودند، بسا مشکلات بزرگی روبرو بود.^۱ به هر حال مردم آن چنان حساسیت داشتند، که چون طیبی به نام محمود ترابی (از تراب در نزدیکی بخارا) ادعا کرد، که با پریان ارتباط دارد، انبوه مردم به او روی آوردند، و او توانست بر بخارا غلبه کند؛ و در این نبرد به خصوص دهقانان و پیشه‌وران تنگدست از او پشتیبانی کردند. برای سرکوبی او لازم بود، که سپاهی به بخارا فرستاده شود. محمود ترابی در این جنگ به دست مغولان کشته شد.^۲

چون کیوک که به مسیحیت متمایل بود، بر تخت سلطنت نشست، وضع مسلمانان بحرانی‌تر شد. با توجه به فشاری که در طول قرن‌ها مسلمانان به اطرافیان غیرمسلمان خود وارد آورده بودند، انتظار نمی‌رفت، که در این هنگام صاحب‌منصبان مسیحی و یا متمایل به مسیحیت در برابر پیروان محمد (ص) راه گذاشت و مدارا را پیش گیرند. سرقوینی-بیکي مادر منکو به پیروان محمد (ص) اجازه داد مسجدی بسازند، و به شیخ سیف‌الدین باخرزی میدان فعالیت داد.^۳ اما کیوک همان‌طور که انتظار می‌رفت، رفتار خصمانه‌ای در برابر مسلمانان پیش گرفت.^۴ سنیان در دوران زمان‌داری او بی‌تردید با مشکلات فراوانی روبرو بوده‌اند،^۵ اما تصور نمی‌رود که مسیحیان برای نابودی مسلمانان با طرح و نقشه عمل می‌کردند، و میرخواند نیز چنین خبر را با احتیاط و تردید تلقی می‌کند.^۶

منکو در برابر اسلام رویه محتاطانه‌تری پیش گرفت. او در مراسم نماز مسلمانان شرکت می‌کرد^۷ و برای بنای مدرسه‌ای در بخارا^۸ پول و زمین در اختیار مسلمانان گذارد، و حتی عمادالدوله^۹ را مأمور کرد، که در دیوان به‌امور مربوط به مسلمانان رسیدگی

۱- جویی ج ۱: ۱۹۱-۱۵۸ و جوزجانی ۳۸۷-۳۸۰ مواردی را نقل می‌کنند. ۲- جویی ج ۱: ۹۱-۸۵؛ میرخواند ج ۵: ۶۸؛ خواندمیر/دفرمی B ۶۸-۶۴. ۳- میرخواند ج ۵: ۵۴؛ ريك: Barthold in EI, I 814. ۴- جوزجانی ۴۰۳-۴۰۱؛ میرخواند ج ۵: ۵۴. ۵- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۴۹؛ ۲۵۴؛ ۲۷۳. ۶- میرخواند ج ۵: ۵۴. ۷- جویی ج ۳: ۳۱ ص ب؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۳۱۴. ۸- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۷۳ ص ب. ۹- جویی ج ۳: ۳۴ ص ب.

کند. جوزجانی که مسلمانی بسیار متدین بود طرز رفتار منکو را آن چنان مساعد یافت، که وقتی شنید منکو «تشهد را بر زبان رانده است»^۱، این خبر را باور کرد. این که مسیحیان نیز گاه گاه پنداشته‌اند، که منکو مسیحی است، نشان می‌دهد، که وی تا چه اندازه بی طرفانه با ادیان مختلف روبرو می‌شده است. چون ایدی قوت پادشاه قبیلهٔ ایغور می‌خواست در شوال ۶۵۷ گروهی از پیروان محمد(ص) را در بش بلیغ به قتل برساند، منکو از آنان حمایت کرد. منکو نه تنها از این قتل عام جلوگیری کرد، بلکه در همان هنگام فرمان قتل ایدی قوت را هم داد^۲. تعقیب اسماعیلیان را، که پس از سقوط الموت انجام شد^۳، نباید يك عمل دشمنانه بر ضد مسلمانان دانست، چه آنان خود نیز از این کار خوشحال بوده‌اند.

پایه گذاری سلطنت ایلخانان در طی ده‌ها سال در رابطهٔ اسلام با دولت مؤثر بود. از یکسو جنگ با خلیفه، که هلاکو وی را از نظر مذهبی بسیار خطرناک می‌دانست^۴، و از سوی دیگر گرویدن این فرمانروا و قآآن به دین بودا، موجب شد که بزرگان مغول تقریباً یکسره رویه‌ای خصمانه در برابر مسلمانان پیش گیرند. قویای منع گردن زدن گوسفند را تأیید کرد^۵، و ابقا صرفاً به خاطر دشمنی با اسلام، جوینی وزیر را به خوردن گوشت خوک وادار نمود^۶.

ایلخانان نمی‌توانستند امیدوار باشند، که با این اعمال و نیز بستن مساجد و ضبط اموال آن و حتی فشار فکری پایهٔ اسلام را در ایران متزلزل کنند، اما سیاست آنان امکان اشاعهٔ تعالیم پیامبر اسلام را در میان مغولان از بین برد. با وجود تمام این بحران‌ها، ظاهراً وقتی کار به نبرد خونین کشیده است، که ساکنان مسلمان قلمرو ایلخانان شتاب زده به متجاوزان مصری پیوسته‌اند^۷.

۱- جوزجانی ۴۱۱. ۲- جوینی ج ۳: ۲۵؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۳۰۴ ص ب؛ مستوفی ۵۷۷؛ میرخواند ج ۵: ۵۶. ۳- ابوالفرج ۴۶۵. ۴- وصاف/هامر ج ۱: ۷۸. ۵- میرخواند ج ۵: ۶۴. ۶- وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۴. ۷- از جمله به سال ۱۲۷۷ م. در قیصریه.

احمد تا حدی زیانی را که برادرش اباقا به مسلمانان وارد آورده بود، جبران کرد. او قسمت اعظم زمین‌های ضبط شده را پس داد؛ مساجد و مدارس از نو بنا کرد؛^۱ کار سفر به اماکن مقدسه را تسهیل نمود^۲ و بخشی از درآمدها اوقاف را، که تا آن هنگام به عنوان مواجب به اطبای مسیحی و یهودی داده می‌شد^۳، به تومیه جوینی وزیر، وقف کعبه کرد.^۴

اگرچه ارغون يك بودائی متعصب بود، اما نمی‌توانست تمام فرمان‌های سلفش را ملغی کند، و به این ترتیب همان‌طور که در سال ۶۸۹ ه. ق. اجازه داد، که مسلمانان در ماه رمضان چهار منبر در تبریز برپا کنند^۵، گاه‌گاه خود را ناگزیر از سازگاری با مسلمانان می‌دید. اما ارغون رفته رفته تحت تأثیر وزیر یهودیش سعدالدوله، که پس از مدتی موافقت و سازگاری با مسلمانان (از جمله هنگام سفر آذان به عتبات عالیات)^۶، به دشمنی با آن‌ها برخاسته بود، قرار گرفت و به سختگیری با مسلمانان پرداخت. سعدالدوله تا آن‌جا خویشاوندان خود را در امور دیوانی وارد کرد، که دیگر به مسلمانان اجازه نمی‌داد به امور مهم دولت اشتغال ورزند^۷، و این کار آن‌چنان خشم مردم را بر علیه او برانگیخت، که سرانجام او را کشتند^۸. گیخان و بسایدو^۹ هیچ يك چون ارغون دشمن اسلام نبودند، اما در این هنگام سازگاری و مدارا دیگر کافی نبود، و بدین گونه غازان که بر قراری آزادی مسلمانان را در امور دینی بر درفش‌هایش نوشت^{۱۰}، و خود شخصاً به دین پیامبر اسلام گروید، به آسانی بر دشمنش غالب آمد.

غازان قاضیان و دانشمندان^{۱۱} مسلمان و گروه‌های مذهبی دیگر را از پرداخت

۱- وصاف/هامر ج ۱: ۲۱۸، ۲۲۵ ص ب. ۲- میرخواند ج ۵: ۹۹. ۳- وصاف/هامر ج ۱: ۲۲۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۹۹. ۴- مفضل ج ۲: ۵۰۵. ۵- رشیدالدین/وین ۲۴۰ ج. ۶- میرخواند ج ۵: ۱۰۵. ۷- میرخواند ج ۵: ۱۰۵. ۸- Bar Hebraeus 575. ۹- میرخواند ج ۵: ۱۱۲. ۱۰- میرخواند ج ۵: ۱۱۵. ۱۱- رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج.

مالیات معاف کرد، و آن‌چنان برای رونق و ترویج دین وقت و نیرو صرف کرد، که پس از ۹ سال سلطنت هنگام مرگش یقین داشت، که مردم ایران را قطعاً به‌دینی که پیش از تسلط مغولان داشته‌اند، بازگردانیده است.^۱ با این همه در بستر مرگ به بزرگان و اشراف مملکت پند داد، که در ایمان به‌دین تازه پایدار باشند.^۲

در این هنگام می‌بایست کشمکش میان نیروی دولت و اسلام - با وجود تقسیم اهل سنت به چهار مکتب فقهی (مذاهب) - پایان یابد، اما وجود سنیان و شیعیان، که با یکدیگر در حال مبارزه بودند، مانع به وجود آمدن چنین آرامشی می‌شد. هنگامی که غازان به اهل سنت پیوست، هنوز نیز در نظر شیعیان دارای ایمان دیگری بود، و برخورد ایلخان با این جامعه مذهبی اجتناب‌ناپذیر بود. تشیع که خود نیز به فرق گوناگون تقسیم می‌شود، در آن هنگام در ایران به صورت شیعه اثنی عشری، که پس از پیغمبر به امامت دوازده تن از اخلاف او قائل است، رواج داشت.^۳ خلفا، که جمله سنی بودند، پیوسته به سرکوبی شیعیان می‌پرداختند، و بدین ترتیب عکس-العمل شیعیان در برابر هلاکو با واکنش سنیان تفاوت داشت. می‌توان گفت، که وضع آنان تا حدی شبیه وضع مسیحیان بود، و واقعاً میان این دو جامعه مذهبی روابطی وجود داشت، از جمله گروهی از مسیحیان بغداد، که سخت تحت فشار قرار گرفته بودند، توانستند به خانه راضی‌الدین تائوسی که از اجلهٔ اعقاب حضرت علی (ع) بود، پناهنده شوند.^۴

چون شیعیان - به خصوص هنگامی که مقامات دولت آنان را سرکوبی می‌کردند - به فعالیت‌های نیمه پنهانی دست می‌زدند، به این سبب اطلاعات دقیق و پیوسته‌ای از چگونگی فعالیت آنان در دست نیست. تنها اعضاء برجستهٔ جامعهٔ شیعه در زمرهٔ

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۱۵ . ۲- وصاف/بمشی ۴۵۷؛ کاشانی ۹ ج، ۱۰ ر. ۳- رك:

Strothmann in EI, IV 376 - 385 ۴- Bar Hebraeus 376 : ابن فوطی ۳۵۴ .

اطرافیان ایلخانان به چشم می‌خورند. در دوران زمام‌داری هلاکو نصیرالدین طوسی دانشمند شهیر نقش واسطه را میان شیعیان و ایلخان به عهده داشت.^۱ نصیرالدین که چندی اسیر اسماعیلیان بود و از طرف آنان نزد هلاکو فرستاده شد، رفته رفته نزد ایلخان نفوذ زیادی یافت و توانست میان او و شیعیان روابط حسنه برقرار کند. وجود این روابط دوستانه موجب شد، که شهر الحله واقع در بین‌النهرین، که اغلب ساکنان آن شیعه بودند، در سال ۶۵۸ ه. ق. خود تسلیم هلاکو شود.^۲ و نیز در سایه این روابط نیکو، ایلخان دستور داد، که عتبات عالیات شیعیان از هر گونه صدمه‌ای محفوظ بماند،^۳ شرایط مناسب برای فعالیت دانشمندان شیعه به وجود آید.^۴ و اوقاف شیعیان، که سنیان قبلاً آن را ضبط کرده بودند، به آنان پس داده شود.^۵ نصیرالدین طوسی، که در زمان سلطنت اباقا رصدخانه معروف مراغه را ساخت - شهرت این رصدخانه از راه امپراطوری روم شرقی به اروپا رسیده است -^۶ در سراسر زندگی‌اش دست از حمایت هم‌کیشان خود نکشید.

پس از مرگ طوسی دیگر نزد ایلخانانی که بودائی و یا متمایل به دین بودا بوده‌اند، کمتر صحبت از تشیع پیش می‌آید، و تنها غازان است، که بار دیگر به این جامعه مذهبی توجه خاص مبذول می‌دارد. او اعقاب حضرت علی (ع) را از پرداخت مالیات معاف کرد،^۷ و به تزیین اماکن متبرکه شیعیان، که خود نیز به زیارت آن می‌رفت، پرداخت. شایان توجه است، که امیر مولای سردار مغول اهالی دمشق را، به علت آن که در قتل

۱- وصاف/هامر ج ۱ : ۵۹ ؛ ابن فوطی ۳۲۷ . ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۳۱۰ ؛

وصاف/هامر ج ۱ : ۵۶ ؛ ابن فوطی ۳۳۰ ؛ ابوالفدا ج ۴ : ۵۵۱ . رک: Strothmann 42-46

۳- مرقد علی علیه السلام وسیله صدف مغول محافظت می‌شد (وصاف/هامر ج ۱ : ۱۱۸) .

۴- ابن فوطی ۳۳۰ ؛ Strothmann 47f . ۵- ابن فوطی ۳۵۰ ، ۳۷۵ ؛

Strothmann 49 . ۶- رک: Strothmann . ۷- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۵۶ ؛

۲۵۷ ، حاشیه ۸۵ . ۸- کربلا : رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ۱ ؛ ابن فوطی ۴۹۳ ، ۴۹۷ ؛

حمدالله ج ۱ : ۳۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۳ .

حسین بن علی بن ابیطالب (ع) سپیم بوده‌اند، سرزنش می‌کند^۱ (اهالی دمشق این تهمت را بلافاصله رد کردند) و این خود نشان می‌دهد، که غازان سنی متعصبی نبوده است. چون الجایتو، که در آغاز سلطنتش دستور قتل یکی از واعظان تندرو شیعه را داده بود^۲، در حدود سال ۷۰۰ ه. ق. خود به این جامعه مذهبی پیوست، کوشید تا به رسم شیعیان اهل سنت را تحت فشار قرار دهد، و به همین سبب در بغداد، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر با مقاومت سرسختانه‌ای روبرو شد^۳، و نتوانست در مدت کوتاهی که از زندگیش باقی مانده بود، آن را درهم شکند.

الجایتو با انتصاب سید تاج‌الدین ابوالفضل محمد به منصب نقابت شیعیان در بین‌النهرین، ری، خراسان و بقیه مناطق ایران مستقیماً در اداره امور جامعه مذهبی شیعیان دخالت کرد. تاج‌الدین در این منصب اختیار داشت، که اصالت گفته کسانی را که خود را از اعاقب حضرت علی (ع) می‌شمردند، بررسی کند، و اوقاف را اداره نماید، و همچنین منافع جامعه شیعیان اثنی عشری را در برابر تشکیلات دولتی محفوظ بدارد^۴؛ به این ترتیب وظایفی مشابه تکالیفی که پیشوایان جوامع مسیحی داشتند، به عهده او محول شده بود. اما پس از مدتی میان ایلخان و او اختلاف در گرفت، و سرانجام منجر به قتل او شد.

با جلوس ابوسعید بر تخت ایلخانی در سال ۷۱۶ ه. ق. دوباره فرمانروائی سنی زمام امور را به دست گرفت، و در نتیجه کمک دولت به شیعیان و نیز دخالت مستقیم در کار آنان پایان یافت. از آن پس شیعیان و سنیان در کنار یکدیگر در ایران می‌زیستند.

۱- مفضل ج ۲: ۶۶۸. ۲- Browne, Lit. Hist. III 50; Strothmann 86؛ و صاف/

بمبئی ۵۰۷ ص ب. ۳- ابن بطوطه ج ۲: ۶۱-۵۸. - رك: کاشانی ۶۴ ر، ۶۸ ر.

به روایت کاشانی ۶۴ ر، رشیدالدین الجایتو را پیش از آنکه شیعه شود، متوجه ساخته بود، که در آن زمان بیشتر سکنه ایران سنی بوده‌اند. ۴- در بسیاری از شهرها افرادی به نقابت گماشته

شده بودند، و يك تن با عنوان نقیب‌النقباء در رأس آنان قرار داشت. رك: Strothmann 91-94

اطلاع دقیقی در دست نیست، که فعالیت الجایتو تا چه اندازه موجب گسترش تشیع را در ایران فراهم آورده است. دو قرن پس از آن جنگ میان شیعیان و اهل سنت به نفع شیعیان در ایران پایان یافت.

دین یهود

سر نوشت جامعه‌های یهودی برخلاف پیروان ادیان دیگر (مغولان متوجه اختلاف نژادی نبوده‌اند) تحت تأثیر عوامل سیاسی نبود، بلکه تنها فعالیت یهودیانی که در خدمت دولت وجهه‌ای کسب کرده بودند و نظر مردم نسبت به آنان، نحوه رفتار مغولان را بایهودیان تعیین می‌کرد. درباره تراکم جامعه‌های یهودی در قلمرو ایلخانان اطلاعات دقیقی نداریم. توده یهودیان بی‌تردید در بین‌النهرین ساکن بوده‌است، جائی که آن‌ها از دیرباز برای خود اجتماعاتی تشکیل داده بودند. در سال ۶۴۵ ه. ق. در موصل، بغداد^۱ و شهرهای دیگر معابد متعدد یهود وجود داشت. جامعه‌های یهود رویهم‌رفته به‌خوبی طوفان حمله مغولان را تحمل کرده‌اند.^۲ اگرچه منکوح نسبت به‌خاکام‌های یهودی در برابر روحانیان دیگر بی‌توجهی کرده بود، اما ایلخانان با قوم یهود، که آنان را دشمن مسلمانان می‌دانستند، در آغاز رابطه دوست‌نه داشتند.^۳ نمی‌توان دقیقاً گفت، که تعداد یهودیان نسبت به‌ساکنان هر محل چقدر بوده‌است: ویلهلم فن روبروک از گروه‌کثیر^۴ و زردان از تعداد قلیل سخن می‌گویند.^۵ منظور زردان در گزارشش وضع سراسر ایران است، در حالی که ویلهلم، هلاکورا در لشکرکشی‌اش به مناطق غربی ایران و بین‌النهرین همراهی می‌کرده، و گزارشش متوجه این صفحات بوده‌است و به این ترتیب

۱ - Eisenstein 71 nach Jakob von Paris ۲ - Fischel 115 - 117 . رک :

فزونینی ج ۲ : ۲۸۸ ؛ درباره وضع یهودیان به‌منابعی که در Fischel 126 - 136 نقل شده است،

مراجعه گردد ؛ ابن فوطی ۴۴۰ . ۳ - مفضل ج ۱ : ۳۹۳ ص ۴ . W. V. Rubruck/

Jordanus 9 - ۵ Wyngaert 319

شاید نتوان گزارش این دو را با یکدیگر مقایسه کرد .

وجود سعدالدوله یهودی وزیر من غیر مستقیم در وضع یهود در دوران فرمانروائی مغولان تأثیر فراوان یافت . سعدالدوله مانند بسیاری از یهودیان طبیب بود و این طبیبان یهودی چنان چه در دربار نفوذی می یافتند ، می کوشیدند تا فرمانروا را از صدور فرمان هائی که به ضرر هم نژادان و هم کیشانشان تمام می شد ، بازدارند . سعدالدوله همواره با یهودیان احساس پیوستگی می کرد ، و چون به مقام و منصب رسید ، درباره خویشاوندان و هم نژادانش به طرز بسیار زنده ای تبعیض قائل می شد^۱ . در دوران حکومت او در بغداد (سال ۶۸۷ هـ . ق .) عده کثیری یهودی از تفلیس به بغداد آمدند ، و چون می پنداشتند ، که دوره سروری آنان فرا رسیده است ، مردم بین النهرین را آن چنان غارت کردند ، که در مدت کوتاهی شورش برپا شد و مردم دکان های یهودیان را چپاول کردند ، بطوری که ارغون خود ناگزیر شد ، که دست یهودیان را تا حدی کوتاه کند^۲ . با این همه سعدالدوله بی شرمانه و آشکارا منافعی را ، که دوران حکومت او برای بستگان و هم کیشانش به دنبال داشت ، می ستود^۳ . کار این وزیر یهودی به آنجا رسید ، که میرخواند می نویسد : « اگر نه شاهزادگان یعنی گیخاتو و غازان در ولایات روم و خراسان بودندی آن دو طرف را نیز به دو کس از جهال اقربای خود دادی »^۴ . حتی ابوالفرج نیز ، که اصل و نسبش یهودی بود ، اما دیگر با آنان رابطه ای نداشت ، یأس و فلاکتی را که در آن هنگام بر مردم چیره شده بود ، یادآور می شود^۵ . سعدالدوله پا را از این حد نیز فراتر نهاد و رسماً دخالت مسلمانان را در مناصب عالی ممنوع کرد . این رفتار او آن چنان خشم مردم را برانگیخت ، که آیات ضد یهودیان را از قرآن شاهد آوردند و پیش از آن که ایلخان ارغون بمیرد ، اطرافیان او را واداشتند ، که سعدالدوله وزیر را

۱- رشیدالدین/وین ۲۳۹ ص ب ؛ ابن فوطی ۴۷۴ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۴۳ - Fischel 103-108 ؛
 غنیمه ۱۵۲ - ۱۴۱ . ۲- ابن فوطی ۴۵۵ . ۳- ابن فوطی ۴۵۷ . ۴- میرخواند
 ج ۵ : ۱۰۵ . ۵- Bar Hebraeus 580 ۶- ابن فوطی ۴۷۱ .

در ۳ ربیع الاول ۶۹۰ بکشند.^۱

مرگ او آتش کینه مردم را فرو ننشاند. گروهی شایع کردند، که یهودیان ارغون را مسموم کرده اند.^۲ این خبر در واقع ناصحیح بود، چه از یکسو یهودیان می بایست به سلطنت ایلخانی، که تا این اندازه نسبت به آنان محبت می کرد، علاقه داشته باشند، و از سوی دیگر می دانیم، که ارغون به توصیه یاکمر تاض هندی به تمرین های طول عمر پرداخته و همین تمرین ها موجب اصلی مرگ وی بوده است. مردم مسلمان هم که نمی توانستند در مرگ فرمانروائی، که موجب این همه فلاکت بوده است، سوگوار باشند. به این ترتیب دیده می شود، که این شایعه تنها دست آویزی برای سرکوبی یهودیان بوده است، و نفرت مردم را از آنان نمی توان معلول شایعه قتل ارغون دانست، بلکه علت اصلی عواملی بوده است، که به نظر مردم به تنهایی اجازه سرکوبی یهودیان را نمی داده است.

به هر حال این جریانات منجر به تعقیب سرسختانه یهودیان شد، و زجر و آزار آنان مدت ها دوام داشت.^۳ در شیراز، که ظاهراً گروه کثیری یهودی در اطراف آن می زیسته اند و یعقوب پاریسی جهانگرد یهودی نیز از آن یاد می کند^۴، در این گیرودار آتش سوزی شد و مردم تقصیر را به گردن یهودیان انداختند. در نتیجه یهودیان این منطقه مدتی طولانی مورد تجاوز و ستم قرار گرفتند^۵، و اتابک ارستان نیز در این جریان دخالت داشت.^۶

مردم می پنداشتند، که یکی دیگر از وزرای ایلخانان یعنی رشیدالدین فضل الله مورخ شهر نیز اصل و نسب یهودی دارد. او در بزرگسالی به اسلام گروید، و در سایه

۱- ابن فوطی ۴۶۴؛ Fischel 90 - 114 ۲- مقفیل ج ۲؛ ۵۵۰. ۳- وصاف/

بمبئی ۲۴۹؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۰۸؛ ابن فوطی ۴۶۵. ۴- Eisenstein 71 links

۵- وصاف/بمبئی ۲۴۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۰۸. ۶- Fischel 115 - 117. ۷- وصاف/بمبئی ۲۵۳.

طباطبایش در دربار وجهه‌ای یافت (لقب الطیب را به همین سبب به وی داده‌اند). مخالفان برای سرنگون کردنش به وی تهمت زدند، که هنوز پنهانی متدین به دین موسی است^۱. تعداد کسانی که در آن روزگار ظاهراً به اسلام ایمان می‌آوردند، کم نبود^۲ و به همین سبب مسلمانان به افراد مشکوک تکلیف می‌کردند غذائی را که از گوشت شتر و شیر ترشیده تهیه شده، و طبق آیات ۲۵ و ۲۶ از سفر خروج (سی و چهار) خوردن آن برای یهودیان ممنوع بود بخورند^۳. از آن گذشته بدخواهان رشیدالدین می‌گفتند که او با «جهودکی» ارتباط دارد و نامه‌هایی «به خط رمز» با وی رد و بدل می‌کنند^۴. در واقع نجیب‌الدوله و همسر سعدالدوله وزیر، شاکیان اصلی که هر دو در اصل یهودی بودند و بعدها به اسلام گرویدند، این «جهودک» را با رشوه برای انجام مقاصد پلید خود خریده بودند. ایندو آن یهودی را به خدمت رشیدالدین فرستادند، و او توانست در مدت کوتاهی اعتماد وزیر را نسبت به خود جلب کند. منظور آنان از «خط رمز» چیزی جز حروف عبری نمی‌باشد، و تردید نیست، که مردم اتهامی را که اینان به رشیدالدین نسبت می‌دادند، قابل قبول می‌دانستند و به این سبب می‌توان گفت، که مردم نیز رشیدالدین را یهودی می‌پنداشته‌اند، چه در غیر این صورت آنان قبول نمی‌کردند، که رشیدالدین بتواند به خط عبری نامه بنویسد. پس از مرگ رشیدالدین سر او را به عنوان سریک یهودی از معابر گذرانده و مردم محله‌ای را که به فرمان او در تبریز ساخته شده و به «ربع رشیدی» شهرت یافته بود، ویران کردند و صدسال بعد میران‌شاه پسردیوانه تیمور فرمان داد، تاجنازه او را به گورستان یهودیان منتقل کنند^۵. ابن بطوطه^۶ نیز او را یهودی می‌نامد، و کلاشانی رشیدالدین را سرزنش می‌کند، که تاریخی

۱- کلاشانی ۸۲ ج. ۲- کلاشانی ۳۴ ج. ۳- کلاشانی ۳۴ ج. ۴- کلاشانی ۸۷ ر

تا ۸۸ ج. ۵- مقریزی: کتاب السلوک که در رشیدالدین/کاترمر ج ۱: XLIII آمده است.

۶- تمام منابع مربوط به این واقعه در مقدمه رشیدالدین/کاترمر نقل شده است.

۷- ابن بطوطه ج ۲: ۱۱۶.

را که او خود تألیف کرده ، رشیدالدین به شیوه « یهود » دزدیده و به خودش نسبت داده است^۱.

این سؤال کراراً پیش آمده است ، که آیا می توان به شایعات تعلق رشیدالدین به قوم یهود اعتماد کرد یا نه ؟ . صرف نظر از این که تعداد کثیری از منابع او را یهودی می دانند ، و برخی از اتفاقات در جریان محاکمه او نیز صحت این خبر را تأیید می کند ، باز می بینیم ، که رشیدالدین در اثر تاریخی خود هنگامی که از یهودیان صحبت به میان می آورد ، اخبار ناگوار را مسکوت می گذارد^۲. رشیدالدین برخلاف ابوالفرج ، که رابطه اش را با یهودیان قطع کرده بود ، از این که خانها در زمان منکو به دستور قاآن ناگزیر از پرداخت مالیات بوده اند ، ذکری نمی کند و تعلق سعدالدوله وزیر را نیز به قوم یهود ناگفته می گذارد. این نشانه های درونی که بر افراد ناوارد پنهان می ماند - چه کسی که تاریخ او را به خواند ، به آسانی توجه به این نکات نخواهد کرد - با توجه به آنچه که گذشت ، این طور جلوه می دهد ، که رشیدالدین واقعاً یهودی بوده است . این وزیر حداقل در مجامع عمومی از منافع یهودیان دفاع نمی کرد ؛ در دوران وزارت او بود ، که الجایتو در سال ۷۱۰ هـ . ق. مقبره ذوالکفل پیغمبر یهود را که در شمال کوفه واقع بود ، ضبط کرد و اداره آن را به مسلمانان سپرد^۳.

قتل رشیدالدین یهودیان را از اشتغال به مشاغل دولتی برای همیشه محروم نکرد. نه تنها غیاث الدین محمد پسرش ، که از کودکی مسلمان بود (در دوران سلطنت ابوسعید یعنی ایلخانی که دستور قتل پدرش را داده بود) ، وزیر شد ، بلکه منصور بن ابی الهارون

۱- کاشانی ۳۷ ج . ۲- از جمله رشیدالدین / وین ۳۱۸ ر و ج درباره خرید و فروش اسلحه و تقلبهائی که معمول می داشتند . ۳- حمدالله ج ۱ : ۳۲ ص ب .

که در بزرگسالی به دین اسلام گرویده و سدیدالدوله لقب یافته بود ، نیز توانست در پایان فرمانروائی ابوسعید نفوذ فراوان یابد . در آن موقع یهودیان بغداد دسته دسته دین اسلام را می پذیرفتند^۱ .

۱- دك : Walter Fischel : Beiträge zur Geschichte der Juden Baghdads im islamischen Mittelalter, in : Monatsschrift f. Gesch . und Wiss d. Judentums 81, S. 418 - 422

اوضاع دولت

فرمانروا

خاندان سلطنتی ایلخانان

اخلاف هلاکو تا سال ۷۳۶ ه. ق. تنها خاندانی را تشکیل می داد، که فرمانروائی ایران را به ارث می برد. سرزمین ایران و نیز ممالک وابسته به ایلخانان (اولوس ارگن، یانتغ) میراث این خاندان بود^۱. فرمانروایان شخصاً نمی توانستند افرادی را که عضو این خاندان نبودند، جانشین خود کنند ، به این سبب احمد ایلخان مسلمان برای حفظ دین اسلام در سال ۶۸۱ ه. ق. تصمیم گرفت تمام شاهزادگان این خاندان را به قتل رساند^۲، و به این ترتیب از فرمانروائی آنان که همه بودائی و یا مسیحی بودند، جلوگیری کند. احمد نتوانست نقشه خود را عملی کند . در واقع قتل شاهزادگان چندان نامأنوس نبود^۳، و الافرنك آشوبگر در سال ۷۰۳ ه. ق. تنها به خاطر جوانی و خدمات پدرش و نه به سبب تعلقش به خاندان سلطنت ، از مجازات مرگ رست. چه غازان ، که شورش الافرنك برای متزلزل ساختن بساط حکومت وی صورت گرفته بود ، در سال ۶۹۵ ه. ق.

۱- جویی ج ۱: ۳۰ ص ب ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 98f. ۲- وصف/هامر ج ۱: ۲۷۰ ؛ Tašitâ 44 ۳- W. V. Rubruck/Risch 143f.

بی محابا پس از درهم شکستن شورش امیران فرمان قتل پنج تن از شاهزادگان را داد.^۱

دختران خانواده سلطنتی را همان گونه که در ترکیه متداول بوده است، به عقد بزرگان متنفذ درمی آوردند. امیر چوپان سردار نیرومند در سال ۷۱۹ ه. ق. ساتی بك خواهر ابوسعید را (که بعداً به مقام فرمانروائی رسید)، به عقد خود درآورد،^۲ و بعداً ارپه خان برای تحکیم موقعیت خود در سال ۷۳۶ ه. ق. با همین ساتی بك ازدواج کرد.^۳

ارپه خان که در اصل، نسبش به چنگیز خان می رسید، و نه به هلاکو، می ترسید که در فرمانروائی رقیبی پیدا کند، و به همین علت چون احتمال می داد، که امیر محمود شاه اینجو یکی از اخلاف هلاکورا نزد خود پناه داده است، فرمان قتل این امیر را داد.^۴

او می پنداشت که این خلف هلاکو می تواند طرفدارانی گرد خویش جمع کند، و برای وی ایجاد خطر نماید. همین گونه حسن بزرگ برای آن که طرفداران بیشتری به دست آورد، دلشاد خاتون بیوه ابوسعید را، که یکی از اعضاء خاندان سلطنت بود، به عقد خود درآورد^۵ و سرانجام ساتی بك خواهر ابوسعید در سال ۷۳۹ ه. ق. به علت نبودن مرد شایسته ای از خاندان ایلخانان برای جلوس بر تخت سلطنت، به فرمانروائی برگزیده شد. فرمانروایان بعد تاهنگام زوال سلطنت ایلخانان از اعقاب چنگیز خان و یا لااقل برادرش اوتگین بودند.^۶

فرمانروایان پیش از قبول اسلام و پس از آن در انتخاب همسر از دستورات مشخصی تبعیت نمی کردند. تعداد همسران و معشوقه های آنان اغلب زیاد بود: چنگیز خان دارای پنج همسر و گروهی معشوقه بود، که پیوسته چند تن از آن هارا به همراه داشت.^۷

۱- خواندمیر ج ۳ : ۵۱ . ۲- خواندمیر ج ۳ : ۷۱ ؛ برای موارد دیگر رك : كاشانی ۲۹ ر ، ۳۰ ر ، ۱۰۲ ر . ۳- خواندمیر ج ۳ : ۷۷ . ۴- خواندمیر ج ۳ : ۷۷ . ۵- حافظ ابرو ۵۶ ج ؛ ابن بطوطه ۲ : ۱۲۳ ؛ قلقشندی ۵۵۲ . ۶- حافظ ابرو ۵۶ ص ب . ۷- Bretschneider, Med. Res. I 43f. ۲۹۲ : ۷ . Üan - ts au pi - si 273 ج ۱ : ۲۴ ؛ جوینی ج ۵ : ۱۸ .

هنگامی که او کتای بر تخت سلطنت جلوس می کرد، چهار دختر به کره به حضور او آوردند.^۱ او صرف نظر از همسرانش ۶۰ معشوقه داشته است.^۲

اما همسران اصلی (خاتون، بکی) لاقال تا هنگام پذیرش اسلام تنها زنانی بودند، که به خانواده های بزرگ و اشرافی مغول تعلق داشتند. مغولان برای تعلق به خانواده اشراف اهمیت فراوان قائل می شدند.^۳ چنگیز خان خود نیز در دوران جوانی به خواستگاری نزد بزرگان اویرات رفت، و همسری از خانواده ایشان اختیار کرد.^۴ او فرمان داد که فرزندان همسران اصلی خود را از خانواده های اشرافی اویرات و نایمان انتخاب کنند^۵، و در عمل قبیله مسیحی کرایت نیز، که سر قویته یکی^۶ مادر منکو و دقوز خاتون همسر هلاکونیز از آن قبیله هستند، به دو خاندان اشرافی مذکور اضافه شد. بعدها اغلب ایلخانان با شاهزادگان خاندان قآن چین ازدواج می کردند. شاهزاده بولقان، که خود از این خاندان بود، در هنگام مرگ از شوهرش ارغون خواست که همسر تازه خود را از خاندان فرمانروای مغول در چین انتخاب کند. می گویند که ارغون این درخواست همسرش را پذیرفت.^۷ مارکوپولو در سال ۱۲۷۳ ه. ق. به همراهی یکی از شاهزادگان، که بعداً به عقد غازان درآمد، به آنجا سفر کرد.

فرزندان همسر سوگلی فرمانروا معمولاً در برابر فرزندان دیگر موقعیت خاص داشته اند و اغلب جانشین پدر شده اند.^۸ اگر چه فرمانروایان گاه گاه دخترانی را از خانواده های غیر اشرافی و یا دختران شاهان خارجی به عقد خود در می آوردند، اما فرزندان این همسران نقش مهمی را به عهده نداشتند. علل اصلی این نوع پیوندها،

۱- جونی ج ۱: ۱۴۹؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۱۶؛ Bar Hebraeus 456؛ ابوالفرج ۴۲۸؛
میرخواند ج ۵: ۵۳. ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳. ۳- Üan-ts an pi - si/

Palladius 30, 168, 178 ۴- Haenisch 49, 32؛ جونی ج ۲: ۲۴۲.

۵- جونی ج ۲: ۲۴۲. Marco Polo/Yule I 358 ۶- جونی ج ۳: ۲۹؛

Gaubil 109 ۷- Marco Polo/Lemke 59 - 61 ۸- جونی ج ۱: ۲۹؛

J. P. Carpini/Wyngaert 50

همان طور که در مورد ازدواج اباقا با مریم دختر امپراطور بیزانس دیده شد، عوامل سیاسی بوده است. به کرات دو طرف قرار پیوندها را می گذاشتند، بی آن که واقعاً زناشوئی صورت گیرد. پادشاه چین شمالی (از خاندان التون خان) می خواست در سال ۶۱۲ ه. ق. دخترش را به عقد چنگیز خان درآورد، و بدین وسیله از آسیب حملات وی مصون بماند.^۱ و آندرونیک دوم امپراطور روم شرقی به غازان پیشنهاد کرد، که او از راه ازدواج با یکی از شاهزادگان یونانی موجبات تحکیم پیمان طرح شده را فراهم آورد.^۲ ابوسعید می خواست صلح و دوستی با مصر را به وسیله زناشوئی با دختر الملک-الناصر پایدار نماید.^۳

همان طور که در مورد فرمانروایان موقت و ازدواجشان با شاهزادگان خاندان هلاکو به منظور تحکیم موقعیت گفته شد^۴، شاهزادگان خاندان ایلخانان از سوی دیگر با دختران شاهان دست نشاند، که می رفتند وارث پدر گردند، ازدواج می کردند، تا قلمرو آنان را به کشور ایلخانان ملحق کنند. به نظر مغولان از راه ازدواج حقوق وراثت به وجود می آمد و به همین سبب بود، که منکو تیمور برادر اباقا در سال ۱۲۷۲ م. آبش شاهدخت فارسی را به عقد خود درآورد. فارس واقعاً در سال ۶۸۳ ه. ق. جزء قلمرو مغولان شد.

اما فرمانروایان مغول گاه گاه نیز، بدون این گونه ملاحظات، با دختران شاهان دست نشاند ازدواج می کردند: زناشوئی سونج خاتون دختر براق حاجب زمامدار کرمان با جغتای^۵، پادشاه خاتون دختر قطب الدین زمامدار کرمان با اباقا و سپس گیخاتو و

۱- رشیدالدین/برزین d ۳۵ ص ب؛ میرخواند ج ۱۸:۵. ۲- رشیدالدین/وین ۲۷۲؛

Pachymeres II 402 ۳- ابوالفدا ج ۳۸۲:۵ ص ب. ۴- این امر در ماوراءالنهر

نیز متداول بوده است؛ الغوئی می خواست در سال ۱۲۶۰ م. با مادر مبارک شاه ازدواج کند؛

وصاف/هامر ج ۱: ۲۸. ۵- مستوفی ج ۱: ۵۲۹. ۶- مستوفی ج ۱: ۵۳۰، ۵۳۲؛

وصاف/بمبئی ۲۹۱.

سرانجام خواهر دمتریوس دوم پادشاه گرجستان با یکی از پسران ارغون^۱ را می‌توان به‌عنوان مثال ذکر کرد .

ابوسعید به‌ازدواج با بغداد خاتون علاقه فراوان داشت ، اما پدر بغداد خاتون با این زناشوئی موافق نبود ، چون می‌بایست که دخترش از شوهر خود حسن بزرگ جدا شود . سرانجام ابوسعید پس از قتل امیر چوپیان دختر او بغداد خاتون را به‌زنی گرفت .

اتحاد اصلی اعضاء خاندان سلطنتی در حوزه‌های مختلف قلمرو مغولان ، که به آنان فرصت می‌داد در حوزه‌های دیگر نیز اداره امور را به‌عهده گیرند ، در ایران به‌زودی از بین رفت . چنین اتحادی با وقوع جنگ میان ایلخانان و خاندان قپچاق و نیز بروز اختلاف با ماوراءالنهر دیگر غیرممکن می‌نمود . ابقا نسبت به نیکودار برادر براق فرمانروای ماوراءالنهر ، که در خدمت ایلخانان بود ، در هنگام حمله به ماوراءالنهر در سال ۶۶۶ هـ . ق. آن چنان شک برد ، که نیکودار ناگزیر به گرجستان گریخت و در برابر ایلخانان ستیزه‌جوئی آغاز کرد . او آخرین شاهزاده ماوراءالنهر بوده است ، که در خدمت ایلخانان بود . میان ایلخانان با خان‌های چین به‌علت فاصله مکانی ارتباطی وجود نداشت . اما برعکس میان خان چین و زمامداران مغولستان و نیز خان‌های ماوراءالنهر ، که همگی تا اندازه‌ای تحت نفوذ قآن قرار داشتند ، مدت‌ها روابط نزدیک وجود داشت^۲ .

انتخاب فرمانروا

منصب فرمانروائی در قلمرو مغولان و نیز در دولت ایلخانان موروثی بود . به این

۱- Kart'lis chovreba I 413 — ۲- وصاف/عالم ج ۱ : ۱۴۳ . ۳- رك :

Üan - ss 1312, 1315, 1332 bei Bretschneider, Not 179

معنی که در شرایط عادی پسر جانشین پدر می‌شد. تمام پسرانی که مادران هم‌پایه داشتند، از حقوق متساوی برخوردار بودند. این تساوی حقوق گاه‌گاه ایجاد اشکال می‌کرد و نیز وجود نوه‌ای که پدرش یعنی بزرگترین پسر فرمانروا پیش از خود او مرده بود، مزید بر علت می‌شد. در دوران‌های بعد چنگیز خان را، که حقوق باتو پسر توشی بزرگترین فرزندش را به رسمیت شناخت، سرمشق قرار دادند و این نوادگان از حقوق مساوی برخوردار بودند، و گاه‌گاه در هنگام انتخاب فرمانروا به‌عم خود تفوق می‌یافتند. بدین گونه است، که چنگیز خان با موافقت جغتای نواده او قراها لاکورا، بدون توجه به قرا اغل^۱ فرزند جغتای، به فرمانروائی گمارد. و او کتای نیز نواده‌اش سیرامون^۲ را به جانشینی خود توصیه کرد و نیز به همین گونه است، که پس از مرگ قوییلای در سال ۱۲۹۴ م. نواده‌اش تیمور جانشین او شد.^۳

مقررات مشخصی برای تعیین جانشین فرمانروا وجود نداشت. این که احمد در برابر برادرزاده‌اش ارغون ادعا می‌کرد، که بزرگترین پسر هلاکو (البته منظور زنده‌هاست) بیش از دیگران حق جانشینی وی را دارد، استنباطی نارواست.^۴ این نوع استدلال به‌خصوص در مورد احمد کاملاً بی‌معنی بود. اما منکو نیز، که به شیوه متداول در رسیدن ارث به فرزند کوچک‌تر استناد می‌کرد و آن را در مورد جانشینی سلطنت نیز معتبر می‌دانست، در اشتباه بود. اومی خواست بدین وسیله ثابت کند که پدرش تولی، کوچک‌ترین فرزند چنگیز خان، بیش از دیگران حق جانشینی خان مغول را داشته‌است، بی‌توجه به این که منکو خود بزرگترین پسر تولی بود. برای تعیین فرمانروا در میان اعقاب چنگیز خان «یعنی از خاندان زرین» (آلتون ارغ) دو امکان وجود داشت: انتصاب به وسیله فرمانروای پیشین، به شرطی که پس از مرگ او این انتصاب را به رسمیت

۱- جوینی ج ۱: ۲۱۰. ۲- جوینی ج ۱: ۲۰۶؛ رشیدالدین/بلوچه ۲: ۱۳۴؛
 Mailla IX 247 ۳- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۵۸۹ ص ب. ۴- مقریزی/کاترمر
 ج ۲: ۱۵۹.

بشناسند، و نیز انتخاب. چنگیز خان سومین پسر خود اوکتای را در سال ۶۲۴ ه. ق. به جانشینی خود برگزید^۱، و به پسران دیگر خود دستور داد، که با خان آینده متحد باشند^۲. هلاکو در سال ۶۶۱ ه. ق. اباقا بزرگترین فرزندش را وارث تخت سلطنت کرد^۳ و غازان برادرش الجایتو را در سال ۶۶۹ ه. ق. به جانشینی برگزید^۴. این سه تن اخیر چون در کار فرمانروائی معارضی نداشتند، بی اشکال زمام امور را بدست گرفتند. حتی در مواردی که نتیجه قبلاً معین نبود، قوزیلتای تشکیل می شد^۵. منظور از این کار ظاهراً حفظ تشریفاتی بود، که برای انتخاب خان پیش بینی گردیده بود^۶. شاهزاده‌ای که نامزد خانی بود، در آغاز از پذیرفتن این منصب سرباز می زد، و این کار طبق آداب و رسوم متداول انجام می شد^۷، بی آن که بتوان مخالفت او را جدی گرفت. رؤسای قبایل مغول و صاحب منصبان متنفذ دولت حق انتخاب داشتند. در مورد شرکت در انتخابات - بی آنکه رسماً تکلیف شده باشد - نظر خود افراد دخالت داشته است. زنان نیز در مراسم انتخابات شرکت داشتند، هم چون انتخابات سال‌های ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۴۹، ۷۳۶ ه. ق. اما تصور می رود، که نظر آنان چندان اهمیت نداشته است. انبوه مغولان و رعایای دیگر و نیز فرستادگان کشورهای خارجی و شاهان دست نشانده به عنوان تماشاچی در مراسم انتخابات شرکت می کردند^{۱۲}.

- ۱- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۱۸؛ ابوالفرج ۳۹۵، ۳۲۷؛ میرخواند/یوبرت ۱۷۲ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۴۳؛ Huth II 28f.؛ Haytonus 289؛ ج ۳: ۲۷.
- ۲- ج ۳: ۲۷.
- ۳- خواندمیر ج ۳: ۳۷. ۴- رشیدالدین/وین ۲۷۶؛ رشیدالدین/کاتمر ج ۱: ۱۰؛ و صاف/بمبئی ۴۶۷؛ کاشانی ۸، ۱۰؛ مفضل ج ۳: ۹۳؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۵؛ خواندمیر ج ۳: ۵۴. ۵- ۱۲۲۹ م؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۱۵ ص ب؛ ابوالفرج ۴۲۸؛ J. P. Carpini/Wyngaert 69؛ ۱۲۴۶ م؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۴۲ ص ب؛ ابوالفرج ۴۴۸؛ میرخواند ج ۵: ۵۳. ۶- پیش از چنگیز نیز خان از طرف افراد قبیله تعیین می شد؛ Haenisch 49؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۴۴؛ Bar Hebraeus 481؛ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر. ۹- میرخواند ج ۵: ۱۰۲. ۱۰- میرخواند ج ۵: ۱۱۲.
- ۱۱- میرخواند ج ۵: ۱۵۹. ۱۲- تعداد ۳۰۰۰ نفر که Benedikt v. Polen/Wyngaert 139 روایت می کند، بی شک مبالغه آمیز است.

در قوریلتای پیوسته شاهزاده‌ای که نامزد فرمانروائی بود، انتخاب نمی‌شد، بلکه گاه‌گاه انتخاب‌کنندگان خود درمورد یکی از شاهزادگان دیگر توافق می‌کردند. در سال ۶۸۱ ه. ق. ارغون فرزند اباقای متوفی، که از جانب پدر نامزد ایلخانی بود^۱، انتخاب نشد، بلکه احمد برادر اباقا را انتخاب کردند^۲. شاید عوامل مذهبی در این میان بی‌تأثیر نبوده‌است. قوییلای نیز به‌طرز مشابه در سال ۱۲۵۹ م. توانست به‌منصب قاآنی برسد، با آن‌که منکو آشکارا اریق‌بوکا را برای جانشینی خود در نظر گرفته بود^۳. جنگی طولانی در این هنگام کشمکش‌ها را به‌نفع قوییلای پایان داد. در قوریلتای ۶۶۳ ه. ق. پس از مرگ هلاکو نیز شاهزادگان و بزرگان از آغاز مجلس انتخاب مصمم نبودند، که آیا دستور هلاکو را در مورد جانشینی پسرش اباقا اجراء کنند یا نه؟ پیش از آن‌که اباقا به‌محل قوریلتای وارد شود، یشموت برادر هلاکو برای رسیدن به‌مقام ایلخانی کوشش می‌کرد. اما قوریلتای در نتیجهٔ مساعی نصیرالدین طوسی سرانجام اباقا را انتخاب کرد^۴.

وضع در سال ۶۹۰ ه. ق. پس از مرگ ارغون، یعنی موقعی که سه‌تن داوطلب ایلخانی شده بودند، بسیار دشوار بود - انتخاب‌کنندگان غازان پسر ایلخان متوفی را که ۲۱ ساله و شاید خیلی جوان بود، نادیده گرفتند (چون برخلاف وضعی که در هنگام انتخاب ابوسعید با آن روبرو بودند، یعنی انتخاب فرزند ایلخان متوفی تنها امکان نبود). در این انتخاب سرعت‌ورود نامزدان ایلخانی به‌محل قوریلتای بسیار مؤثر بوده است. گیخاتو که در واقع اصلاً مورد نظر نبود، چون پیش از نامزدان دیگر وارد قوریلتای شد، حضور او انتخاب‌کنندگان را واداشت، که به‌نفع وی رأی دهند^۵.

۱- ابن فوطی ۴۱۶. ۲- رشیدالدین/وین ۲۲۷ ج ص ب؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۱۷؛ Bar Hebraeus 548؛ ابوالفرج ۵۰۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۹۷ ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۳۷. ۳- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳۱۹، ۳۵۰؛ Bar Hebraeus 514؛ Zyriak 487؛ میرخواند ج ۵: ۶۰. ۴- Bar Hebraeus 521؛ میرخواند ج ۵: ۸۲. ۵- رشیدالدین/وین ۲۴۱ ج؛ وصاف/بمبئی ۲۵۹؛ Bar Hebraeus 577؛ مفضل ج ۲: ۵۵۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۸؛ خواندمیر ج ۳: ۴۶.

بزرگان قوم در این گونه موارد خود را موظف می‌دانستند، که در برابر مردم
موجبی برای انتخابی که شده است، ذکر کنند و به این ترتیب جنبه غرض‌ورزی و تصادف
را در تصمیم خود روپوشی نمایند. بزرگان در این توضیحات گاه گاه با استعمال عبارات
معمولی - هوش سرشار و غیره^۱ - فراتر می‌نهادند، و مدعی می‌شدند، که مثلاً انتخاب
شده قوانین چنگیزخان یعنی یاسا را به‌خوبی می‌شناسد^۲. این گونه توضیحات در واقع
هیچ گونه ارزشی نداشت، به‌خصوص در سال ۶۵۰ ه. ق. که بزرگان قوم سرگرم دفاع
از انتخاب منکو به‌جای اعقاب او کتای بودند، با فصاحت و بلاغت چنین توضیحاتی
را بیان می‌کردند. ما نمی‌خواهیم در ذکاوت منکو تردید کنیم، اما علت اصلی این
انتخاب را باید در شرایط دشوار و پیچیده‌ای جستجو کرد. باتو، که او را به‌عنوان
مسن‌ترین مرد خاندان انتخاب کرده بودند، قآانی را رد کرد و قوریلتای را متوجه
منکو ساخت^۳. این توضیح باتو اتفاقی نبود، بلکه قبلاً آن را پیش‌بینی کرده بودند.
منکو در يك جلسه مباحثه این‌طور استدلال کرده بود، که قورا کینا خاتون نیز به‌نفع
پسرش دستورات او کتای را زیر پا نهاده است، و نتیجه گرفته بود، که در آن موقع
باید میراث «طبق حقوق مغول» به‌جوان‌ترین پسر برسد^۴. توطئه‌ای که بر علیه منکو
صورت گرفت، نشان داد که عموم بزرگان به‌هیچ‌وجه با این نتیجه‌گیری موافق نبودند،
ولذا طرفداران منکو در آن موقع به‌دفاع از انتخاب ولای نعمت خود پرداختند. قیدو
نواده او کتای نیز در سال ۱۲۶۰ م. در برابر قوییلای دست به‌مبارزه مسلحانه زد^۵ تا
میراث خود را باز یابد. پس از این مبارزه میراث قآانی دیگر در خانواده جوان‌ترین

۱- از جمله در هنگام انتخاب اباقا: Bar Hebraeus 514 رک: رشیدالدین/بلوשה

۲- ۵۸۹ ص ب. ۳- در انتخاب مقدماتی نیز باتو به‌نفع منکو رأی داده بود: رشیدالدین/

بلوשה ج ۲: ۲۷۷ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۵۴ ص ب. رک: جی‌وینی ج ۳: ۸. رک:

۴- رشیدالدین/بلوשה ج ۲: ۲۷۶ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۵۴ Barthold in EI, I 710

ص ب. ۵- وصاف/هامر ج ۱: ۱۳۳.

فرزند چنگیز باقی ماند .

قیام مسلحانه یکی از شاهزادگان برای نابودی فرمانروای انتخاب شده در مقررات دولت پیش بینی نشده بود، و به این ترتیب دو بار پسران فرمانروا، که در قوریلتای به جای پدر انتخاب نشده بودند، توانستند به مقام ایلخانی برسند. عکس العمل بزرگان در این گونه موارد یکسان نبود: ایلخانی ارغون در ۷ جمادی الاول ۶۸۳ طی تشریفات رسمی انتخاب تأیید گردید^۱، در حالی که غازان بلافاصله پس از پیروزی بر بایدو، که او نیز انتخاب شده بود^۲، دستور داد تا بزرگان بر فرمانش گردن نهند^۳.

در قلمرو قاآن گاه گاه نیز « به رسم مغولان »^۴ فرمانروائی را به زنان واگذار می کردند، و در این صورت همسر اصلی متوفی که فرزندان حق فرمانروائی داشتند، سر رشته امور را به دست می گرفت. پس از آن که باتو « به خاطر کبر سن »^۵ از قاآنی صرف نظر کرد، همسر او کتای از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۶ م. سر رشته امور قلمرو مغولان را به دست داشت^۶. پسرش^۷ که در سال ۱۲۴۶ م. به مقام قاآنی رسید، در این مدت مشاور او بود. اغل غایمیش بیوه کیوک و وضع دشواری داشت، چه باتو، که موافقتی با شوهر او نداشت، در این هنگام خود رأیانه به اداره امور منطقه تحت نفوذش پرداخت^۸، اما در مجلسی که از شاهزادگان تشکیل شده بود، زمامداری او تأیید شد، و چینگای وزیر را مشاور او کردند^۹. با این همه شاهزاده سیرامون نیز، که می پنداشت دوران سروریش فرا رسیده است، قائم مقامی تعیین کرد^{۱۰}. در نتیجه این هرج و مرج کارهای اغل غایمیش تا آن اندازه مورد مخالفت قرار گرفت، که منکو سرانجام دستور قتل او را داد.

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۰۲ ص ب؛ و صاف/هامر ج ۱ : ۲۸۰؛ ابوالفرج ۵۲۰. ۲- و صاف/

بمیعی ۲۸۲ ص ب؛ Bar Hebraeus 587f.؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۲. ۳- خواندمیر

ج ۳ : ۵۱. ۴- میرخواند ج ۵ : ۵۲. ۵- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۱۳۴.

۶- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۲۳۲؛ مستوفی ج ۱ : ۵۷۸. ۷- جوینی ج ۱ : ۲۰۳ ص ب.

۸- جوینی ج ۱ : ۲۱۷. ۹- جوینی ج ۱ : ۲۱۸ ص ب. ۱۰- جوینی ج ۳ : ۷.

همان گونه که زنان در دربار قآن سررشتهٔ امور را به دست می گرفتند، در دارالحکومهٔ ایالات نیز گاه گاه زنان جانشین مردان می شدند چون جورماغون حاکم قفقاز بیمار شد، همسرش مدتی ادارهٔ امور را به دست داشت.

اگرچه پس از تقسیم قلمرو قآن به چندین منطقه نسبتاً مجزا فعالیت زنان بسیار محدود گشت، اما دست آنان هیچ گاه کاملاً کوتاه نشد. در ماوراءالنهر پس از مرگ قراهاکو^۱ همسرش زمام امور را به دست گرفت، و چون تیمور قآن در سال ۱۳۰۰ م. بیمار گشت، همسر او به کمک وزیری تا هنگام مرگ تیمور به ادارهٔ امور پرداخت.^۲ در ایران چون هرج و مرج حکمفرما گشت، زنی به منصب فرمانروائی رسید. سانی بک خواهر ابوسعید در هرج و مرج ناشی از رقابت گروهی جاه طلب در سال ۷۳۴ ه. ق. بر تخت فرمانروائی نشست، اما سلطنتش دوامی نیافت، چون وضع دشوار آن روزگار به دست نیرومندی نیازمند بود. بزرگان در سال ۷۳۶ ه. ق. نیز ظاهراً به همین سبب فرمانروائی نوزاد ابوسعید را، که دختری بود، نپذیرفتند، چه در این صورت دوران غرض ورزی وزیران و درباریان آغاز می گشت. بدیهی است چنان چه نوزاد پسری بود، قاطبهٔ وزراء و بزرگان به ایلخانی او رأی می دادند.^۳

انتخاب و بیعت

ژان پلانوکارپینی، که در مراسم انتخاب کیوک حضور داشت، تشریفات آن را به طرز بسیار روشنی توضیح می دهد - منابع تاریخی شرقی نیز جریان این انتخاب را بدون ذکر نام گزارش داده اند.

انتخاب درخیمه ای انجام شد، که در آن دوهزار تن از شاهزادگان، امیران و بزرگانی که حق انتخاب داشتند، حاضر بودند. انتخاب کنندگان در چهار روزی که

۲- مستوفی ج ۱: ۵۷۷؛ خواندمیر/دفرمری

۱- Malachias 11, Zyriak 243, 439

۴- حافظ ابرو ۵۴ د.

۳- میرخواند ج ۵: ۶۷. ۷۲ a

تشریفات طول می کشید ، لباس های رنگارنگ و فاخر می پوشیدند^۱.

دور خیمه دیواری بنا شده بود و دارای دو دروازه بود ، که یکی از آن ها به فرمانروا اختصاص داشت و دروازه دیگر ، که برای همگان در نظر گرفته شده بود ، وسیله پاسدارانی مراقبت می شد . چنانچه کسی بناحق وارد این محوطه می گردید ، مستوجب مجازات بود . انبوه مغولان در خارج از این محوطه انتظار نتیجه مشاوره را می کشیدند. اما از فرستادگان کشورهای خارجی در درون آن محوطه پذیرائی می کردند. انتخاب مخفیانه صورت گرفت . به طوری که ژان گزارش می دهد ، نتیجه این انتخاب پیش از آن هنوز معلوم نبود . اما احترامات خاصی که در آن میان برای کیوک قائل می شدند - خواندن آواز هنگامی که از خیمه خارج می شد و حرکت نیزه داران پیشاپیش او - نشان می داد ، که احتمال انتخاب او بیش از دیگران است^۲.

جریان انتخاب اغلب به همین ترتیب بوده است ، و نیز تشریفات که پس از آن انجام می شد ، رویهم رفته در معرض تغییرات جدید قرار نداشت . اما از انتخاباتی که در زمان های بعد انجام شده است ، دیگر گزارش های جامعی چون انتخاب کیوک به دست ما نرسیده است .

محل تشکیل قوریلتای دراصل در گنگ نغور^۳ و سپس در کنار رود انون و کرولان بود^۴. اگرچه باتو محل تشکیل قوریلتای را پس از مرگ کیوک ، کنار سواحل ولگا پیشنهاد کرده بود^۵ ، با این همه این مجلس انتخاب در همین محل تشکیل گردید . اما

۱ - نوشته Benedikt v. Polen/Wyngaert 139 با J. P. Carpini/Wyngaert 117 در

مورد رنگ لباسها اختلاف دارد . ۲ - Vincent de Beauvais XXXI, Kap 32 ؛

J. P. Carpini/Wyngaert 117f. ۳ - رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۲۴۱ ؛ رشیدالدین/

کاترمر ج ۱ : ۱۱۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۵ ؛ رك ؛ Altan Tobči 148 ؛ Hyazinth 299 ؛

۴ - درمورد اوکتای ؛ Hyazinth 149f. ؛ Altan Tobči 148 . - درمورد منکو ؛ رشیدالدین/

بلوשה ج ۲ : ۱۳۶ ؛ Hyazinth 305 ؛ Altan Tobči 148 ۵ - رشیدالدین/بلوשה

ج ۲ : ۲۲۵ ، ۲۷۴ .

قویای درکعای پین قو^۱ انتخاب شد ، چه در آن موقع مغولستان در قلمرو اریق بوکا قرار داشت .

در دوره ایلخانان محل مخصوصی برای تشکیل قوریلتای پیش بینی نشده بود . بزرگان یا در محل وفات فرمانروا گرد می آمدند و یا آن که در تبریز پایتخت مملکت و یا - به خصوص هنگامی که ایلخان با اعمال زور به این منصب دست یسافته بود - در محل پیروزی او .

پس از مراسم انتخاب، تشریفات بیعت با فرمانروای جدید انجام می شد و چون مغولان شمنی بودند، این تشریفات را به صورت جشنی مذهبی در می آوردند. این جشن در قلمرو ایلخانان نیز باقی ماند . برای بیعت تشریفات خاصی تعیین شده بود . وقتی در منابع تاریخی می خوانیم ، که بزرگان « به طریق متداول » فرمان برداری خود را نسبت به خان جدید ابراز داشته اند ، منظور انجام همین تشریفات است .^۲

پس از پایان انتخاب، بزرگان کلاه خود را بر می داشتند ، و کمرهای خود را باز می کردند و بر روی شانه خویش قرار می دادند . با این تشریفات ، که در برابر خیمه زرین بیعت انجام می شد، آنان انتخاب شده را به عنوان سرور خود مورد احترام قرار می دادند . سپس بستگان نزدیک خان جدید ، که در کنار او جای داشتند (در مورد اوکتای مثلاً برادرش جغتای و عمش اوتکین^۴) ، او را بر روی تختی^۵ که چهار بالش به نشانه چهار جهت اصلی بر آن قرار داشت^۶ ، در حالی که دست هایش را در دست گرفته بودند ، جای می دادند . این که هنگام راهنمایی شخص ، راهنمایان دست های او را

۱- رشیدالدین/بلوچه ۳۹۱ . ۲- ۱۲۲۹م: میرخوانده ج ۵ : ۴۳ ؛ Hyazinth 149 .

۱۲۴۶ م : Bar Hebraeus 481 ؛ میرخوانده ج ۵ : ۵۳ . ۱۲۵۱ م : Bar Hebraeus 488 .

ابوالفرج ۴۵۷ ؛ میرخوانده ج ۵ : ۵۵ . ۱۲۵۹ م : رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۳۹۱ .

۳- Vincent de Beauvais 269f. ۴- به روایت رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۱۶ و ابوالقاسی

۱۳۷ تولى برادر اوكتای . ۵- رك : J. P. Carpini/Wyngaert 120f., 139f. .

۶- جویی ج ۵ : ۱۴۷ ؛ Bar Hebraeus 459 .

به دست بگیرند ، یک رسم دیرینه ترکی و مغولی بود ، که تا امروزه نیز در میان ترکان سبیری باقی مانده است^۱ . و در امپراطوری عثمانی نیز در هنگام پذیرش سفرا متداول بوده^۲ ، و موجب سوء تفاهم‌هایی شده است . منظور از این نوع احترام این بود ، که با گرفتن دست شخص قدم برداشتن را براو آسان کنند .

خان جدید با بزرگان قوم به طرز رسمی سخن می گفت^۳ ، و سپس از دست یکی از بزرگان مغول ، که اغلب شاهزاده‌ای بود ، جام شادباش را می گرفت ، - او کتای این جام را از دست برادرش تولی ، که به جای خود ، وی را برای منصب قاآنی پیشنهاد کرده بود ، گرفت - . تمام حاضران نه بار و (به روایت دیگر هفت بار)^۴ تعظیم می کردند^۵ . نماز سه گانه در پیشگاه خورشید این تشریفات مذهبی را پایان می داد^۶ . پس از این تشریفات مراسم جشن سه روزه‌ای ترتیب می یافت ، و فرمانروای جدید خود به پذیرائی از میهمانان می پرداخت ، و به آنان پول و هدایای فراوان اعطاء می کرد . در این هنگام معمولاً قسمت بزرگی از خزانه دولت به باد می رفت^۷ .

حتی پس از آن که ایلخانان دین بودا و اسلام را پذیرفتند ، مراسم این جشن را ، تا آن جا که صرفاً به دین شمن‌ها بستگی نداشت ، حفظ کردند . تشریفات قرار دادن فرمانروای جدید بر روی ماهوت سفید ، برهنه کردن سر ، باز کردن کمر و تعظیم حتی

۱- رك : W. Radloff : Die Sprache der türk. Stämme . . . , I Abt., 2. Teil, ۱۸۲ .

۲- B. Spuler : Die europäische Diplomatie — St. Petersburg 1868, S. 45

۳- Vincent de Beauvais 1296f. — 1935, S. 190 ۴- به روایت 459 Bar Hebraeus

۵- رك : رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۱۸۲ . ۶- ۱۲۲۹ م : جوینی ج ۱ : ۱۴۷ ص ب ؛

رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۱۶ ص ب ؛ 459 Bar Hebraeus ؛ ابوالفرج ۴۲۸ : ۱۲۴۶ م ؛

جوینی ج ۱ : ۲۰۷ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۴۵ ؛ J. P. Carpini/ 481 Bar Hebraeus

Wyngaert 119 . — ۱ ژوئیه ۱۲۵۱ م (نخستین انتخاب منکو) : جوینی ج ۳ : ۱۴ ؛

رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۷۸ ؛ ابوالفرج ۴۵۸ ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۵ . — ۱۲۵۲ م (انتخاب

نهایی منکو) : رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۸۳ . — ۱۲۵۹ م (قوبیلای) : وصاف/هامر ج ۱ : ۳۵ .

۷- گذشته از منابعی که در حاشیه پیشین گفته شد ، رك : J. P. Carpini/Wyngaert 119

در سال‌های ۶۸۱ ه. ق. در برابر احمد^۱، ۶۸۳ ه. ق. در برابر ارتقون^۲ و ۷۰۳ ه. ق. در برابر الجایتو^۳ (و نیز ۶۹۳ ه. ق. در چین)^۴ انجام شد. تاختی که فرمانروای جدید بر آن جلوس می‌کرد، و در مراسم جشن^۵ پس از انتخاب نیز بر روی آن می‌نشست، در تبریز نگاهداری می‌شد، اما در صورت لزوم (مثلاً در مورد بایندو در سال ۶۹۴ ه. ق.) به محل دیگری حمل می‌گردید^۶. کلاه مرصعی که ایلخانان در هنگام جلوس بر تخت سلطنت به سر می‌گذاشتند، نیز به ایلخانان بعدی به ارث می‌رسیده است^۷.

بیعت به صورت بازکردن کمر و قراردادن آن بر روی شانه در دوران مغول نزد پادشاهان دست‌نشانده ایرانی نیز دیده می‌شود؛ حتی بزرگان لرستان در سال ۱۲۳۰ م. به این ترتیب با سرور خود اتابک ابوبکر بیعت کردند^۸.

مراسم جشن و سرور ظاهراً هیچ نوع رنگ مذهبی نداشته است. به این ترتیب ایلخانان هم‌چنان این گونه جشن‌ها را ترتیب می‌دادند. در دوران زمامداری غازان نیز هم‌چون عصر قاآنی منکو^۹ روز تولد^{۱۰} شاهزادگان و با افتتاح بناهای نورا^{۱۱}، با انجام مراسمی جشن می‌گرفتند. این جشن‌ها گاه‌گاه آن‌چنان مفصل بود، که به جشن بیعت شباهت داشت: منکو در یکی از این جشن‌ها، که چهار روز طول کشید، فرمان داد تا هر روز خلعت‌های تازه‌ای به حاضران بدهند^{۱۲}، و غازان فرمان داد، تا برای این منظور خیمه‌گاه و تختی زرین بسازند^{۱۳}.

- ۱- رشیدالدین/وین ۲۲۸ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۲۳۵ ر. ۳- حافظ‌ابرو ۲ ج؛ کاشانی ۱۷ ج. ۴- میرخواند ج ۵: ۶۵. ۵- ۱۲۸۲ م؛ و صاف/هامر ج ۱: ۲۱۸ ص ب؛ ۱۲۸۴ م؛ رشیدالدین/وین ۲۳۵ ر؛ ۱۲۹۵ م (بایندو)؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲؛ ۱۳۰۴ م؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶، ۱۴۳. ۶- Bar Hebraeus 588. ۷- حافظ‌ابرو ۵۳ ر. نیز به چنین کلاهی اشاره می‌کند. ۸- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۶. ۹- W. v. Rubruck/ Wyngaert 305 - 307. ۱۰- رشیدالدین/وین ۲۷۵ ر. ۱۱- و صاف/بمبئی ۵۴۲. ۱۲- W. v. Rubruck/Wyngaert 305f. ر. ک؛ رشیدالدین/بلوشه ۲۸۵ ص ب. ۱۳- رشیدالدین/وین ۲۷۱ ر.

رابطه ایلخانان با قآن

هلاکو از جانب منکو مأموریت یافته بود، که ایران و کشورهای غربی آسیا را تصرف نماید، و ضمیمه قلمرو مغولان کند. او مأمور بود که در این مناطق به عنوان نماینده قآن (داروغه) فرمانروائی کند.^۱ هلاکو دومین پسرش جو مغور را به عنوان وثیقه وفاداریش نزد منکو باقی گذارد.^۲ این موقعیت او که در عناوینش بر روی سکه ها نیز دیده می شود - بر روی سکه نخست نام منکو^۳ برادر هلاکو ضرب می شده است - ایجاب می کرد، که وی دو پنجم غنائم جنگی را که به دست می آورد، تسلیم قآن کند.^۴ مناطق تسخیر شده به هلاکو و اعقاب او بخشیده شده بود، و قآن وظیفه داشت، این اصل را مراعات کند. او تنها در هنگام بروز مشکلات اجازه دخالت داشت. با این همه لازم بود، که سلطنت ایلخانان از طرف قآن تأیید شود - و این جریان تا هنگام مرگ قوبیلای به سال ۶۹۳ ه. ق. ادامه داشت. اباقا تا هنگامی که خبر تأیید سلطنت او از چین نرسید، بر تخت سلطنت رسماً جلوس نکرد. او پس از ورود فرستاده قآن در ۱۰ ربیع الثانی ۶۶۹ در مجلس قوریلتای فرمانروائی را پذیرفت.^۵ پیش از آن بر روی یک کرسی معمولی نشسته بود.^۶ به فرستادگان قآن هدایای فراوان داده شد، و انکیانو حاکم فارس را به همراهی ایشان نزد قآن اعزام داشت.^۷

قوبیلای ناگیر بود، که درباره ستیزه ای که در سال ۶۸۱ ه. ق. در ایران در گرفته بود، اظهار نظر کند. به روایت هیتونوس^۸ - که نمی توان به آن زیاد اعتماد داشت -

۱ - Frähn, II - chan 483 ۲ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۹۸ ۳ - Türk. Kat.

۴ - رشیدالدین/ III, Nr. 7, S. 8 u. Nr. 9ff., S. 13 ff. Brit. Kat. VI, S. 8f.

کاترمر ج ۱ : ۳۱۸؛ مفضل ج ۱ : ۴۴۵. ۵ - رشیدالدین/وین ۲۱۴ ر و ج؛ و صاف/هامر ج ۱ : ۱۰۲؛

Haytonus 305؛ میرخواند ج ۵ : ۸۲. ۶ - رشیدالدین/وین ۲۲۱ ج؛ رشیدالدین/

بلوشه ج ۲ : ۴۳۳؛ میرخواند ج ۵ : ۹۲. ۷ - و صاف/هامر ۱۹۵. ۸ - Haytonus 313

ارغون از احمد، که دین اسلام را پذیرفته و «رویه پدرانش را ترك گفته بود»، نزد قآن شکایت برد. جبلهای سوم جائلیق کلیسای نسطوری نیز، که خود مغول بود، و قوبیلای او را به مغرب فرستاده بود، ظاهراً از رفتار احمد کتباً نزد قآن شکایت کرده است. او به هر حال خود می نویسد، که چنین اقدامی به او و این سوم نسبت داده شده است.^۱ این گزارش هیتونوس را، که قوبیلای احمد مسلمان را به جنگ تهدید کرده است^۲، نمی توان باور کرد، ولی می توان پذیرفت، که قوبیلای از تغییر دین احمد بسیار خشمناک شده است.

ارغون در ۲۷ ذیحجه ۶۸۴ تأیید فرمانروایش را طی پیامی رسمی دریافت داشت و سپس در ۱۰ صفر ۶۸۵ رسماً بر تخت ایلخانی جلوس کرد.^۳ چینگ سانگ پولاد در آن موقع نماینده دائمی قآن در دربار ایران بود، و در سرای منصوریه در ازان مستقر گردیده بود و تا روز مرگش (۲۸ ذیحجه ۷۱۲) در مغرب ماند.^۴ او پیوسته چند تن منشی و مأمور در ملازمت خود داشت. بلوشه^۵ می پندارد، که این نماینده - در حقیقت به نام قآن - سلطنت غازان و الجایتو را رأساً تأیید کرده است، چه در مورد این فرمانروایان پیام تأیید مستقیم از چین واصل نگردیده است. اما گمان نمی رود، که این دو فرمانروا برای این که سلطنتشان از جانب تیمور تأیید گردد، ارزشی قائل بودند. هر چند آنان بلافاصله بر تخت سلطنت جلوس کردند، و رویهم رفته رفتار ایشان این تصور را تأیید می کرد، اما با این همه نباید گمان کرد که روابط حسنه میان ایلخانان و دربار قآن قطع شده بود. این که حضور پولاد را بتوان به عنوان تأیید قآن در هنگام جلوس بر تخت سلطنت تلقی نمود، مشکوک است، چه با این که او در دربار گیخاتو نیز حضور داشت، این ایلخان پیش از دریافت تأیید نامه از چین بر تخت سلطنت

۱- Tašitâ 41 f. ۲- Haytonus 313 ۳- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج ۱؛ Haytonus 314

۴- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ج ۱؛ کاشانی ۹۸ ر. - رک Olson IV 13؛ Blochet, Intr. 230

۵- Blochet, Int. 231

نشست^۱ (۱۲ رجب ۶۹۱ در الطاغ).

وضع در هنگام جلوس غازان بر تخت ایلخانی دگرگون شد. قویلای قاآن عم بزرگ او در سال ۶۹۳ ه. ق. مرده بود، و با پیکر وی آخرین قاآنی را که ناظر به احوال سراسر قلمرو مغولان بود، به خاک سپردند. دشت قیچاق ۳۵ سال پیش از این تاریخ در نتیجه اختلاف میان اریق بوکا و قویلای مستقل شده بود. اگرچه شاهزادگان آن سامان - مانند فرمانروایان ایران - از آن پس نیز خود را عضو خاندان امپراطور چین می دانستند. غازان فرمان داد، تا بر روی سکه کلمات «تنگری کوچوندور» یعنی «با تأییدات خداوند متعال»^۲ نقش کنند. پیشینیان او به جای این کلمات «قاآن العظیم» را به عنوان نشانه سروری قاآن نقش می کردند. غازان با تغییر دین استقلال خود را هویدا ساخت.

با این همه رابطه او با دربار دایندو دوستانه ماند. جانشینان ناقابل قویلای نیز به هیچ وجه نمی توانستند بازور نظرات خویش را برایلخان بقبولانند. تیمور به غازان لقب «شاه صلح گستر سرزمین های غرب»^۳ داد، و الجایتو نشان جدیدی از چین دریافت داشت، که با آن از جمله مکتوب خود را به فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه در سال ۷۰۵ ه. ق. تزئین کرد. این مکتوب، صلح میان قاآن و فرمانروایان ماوراءالنهر را، که در حکم اتحاد امپراطوری مغول پس از ده ها سال جنگ بود، بشارت می داد.^۴ استقلال ایران آشکارا به عنوان قطع روابط با دربار قاآن تلقی نمی شد، بلکه قاآن در سال ۷۱۱ ه. ق. جلوس خود را بر تخت سلطنت توسط ایور بالی بات به الجایتو خبر داد^۵، و در سال ۷۱۴ ه. ق. یکی از شاهزادگان را به عنوان همسر آینده ایلخان به سوی دربار

۱ - رشیدالدین/وین ۲۴۴ ر، Bar Hebraeus 578. — ۲ Brit. Kat., VI, XLIII f.

۳ — Jacquet, Notice 344 Üan - si, Kap. 16, S. 1 und Kap. 108, S. 7 bei

۴ Blochet 231 — و صاف/بمبئی ۴۷۶ ص ب. — ۵ Üan - si 1312 bei Bretschneider,

Not. 178

او اعزام کرد ، اما این شاهزاده در راه دستگیر شد^۱.

فرمانروایان ایران نیز به حفظ روابط دوستانه با قآن علاقمند بودند . غازان در سال ۶۹۷ هـ . ق. معظم فخرالدین احمد و تنای را به دربار قآن به چین فرستاد . آنان هدایا و ۱۰ تومان طلا با خود بردند ، تا با آن مبلغ اشیائی را خریداری کنند . تیمور در دایو آنان را به گرمی پذیرفت . این دوتن مدت چهار سال در چین ماندند ، و نیز سهمیه ایلخانان از محصولات کارگاه‌های ابریشم قآن ، که از زمان لشکرکشی هلاکو در سال ۶۵۱ هـ . ق. به بعد داده نشده بود ، در اختیار آنان گذارده شد . فخرالدین با قایق‌های بادی چینی در پایان سال ۷۰۴ هـ . ق. از راه دریا بازگشت^۲ . الجایتو در سال‌های ۷۰۵ و ۷۱۲ هـ . ق. سفیرانی به چین فرستاد . گروه نخست برای عرض پاسخ به پیام قآن ، که ضمیمه نشان برای ایلخان فرستاده شده بود ، به دربار قآن رفت^۳ . در منابع ذکری از این نیست ، که به ابوسعید نیز از جانب قآن نشان اعطاء شده باشد و او حقیقتاً در سال ۷۲۰ هـ . ق. هنوز نشان پدرش را به کار می برده است^۴ . قآن با توجه به این روابط صمیمانه به الجایتو و ابوسعید لقب پادشاه کوآن‌پین را اعطاء کرد^۵ ، و در نتیجه يك منبع اروپائی^۶ ، که جریان‌ات را بیشتر از دید چینی‌ها می دیده است ، ابوسعید را به عنوان نایب قآن معرفی می کند . طبق گزارش این کتاب فرمانروای ایران هنوز سالیانه قافله‌هایی از شتر و بازهای شکاری و سنگ‌های گران‌بها به دربار قآن می فرستاده است . به همین مناسبت نیز قآن در سال ۷۱۶ هـ . ق. رسماً چوپان را امیرالامرا کرد^۷ و امیر چوپان پس از سقوطش بیهوده کوشید ، تا امپراطور چین را به وساطت برانگیزد^۸ . ذکر نام فرمانروایان موقت در دوران زوال فرمانروائی ایلخانان در منابع تاریخی چینی

۱- Blochet, Intr. 235 ؛ کاشانی ۱۱۵ ر و ج . ۲- وصف/بمبئی ۵۰۷ - ۵۰۵ .

۳- وصف/بمبئی ۴۷۶ ص ب ؛ کاشانی ۲۱ ج . ۴- Pelliot, Doc. Teh. 44 .

۵- Üan - si 107 ؛ Blochet, Intr. 237 . ۶- Jaquet, Etat de la Chine .

۷- حافظ ابرو ۲۲ ر . - Blochet, Intr. 236 . ۸- Blochet, Intr. 236 .

نشان می‌دهد، که تحول ایران حتی در این دوران تاچه حد مورد علاقهٔ دربار دایود بوده است. چینی‌ها تا پایان سلطنت مغولان در ایران به خطا مدعی بودند، که ایلخان نماینده و نایب قآن است.

القاب فرمانروایان

لقبی که به نخستین فرمانروای قلمرو مغولان تموچین در قوریلتای سال ۱۲۰۶- به روایت منابع به پیشنهاد مردی که الهام الهی را پذیرفته بود^۱ - داده شد، یعنی چنگیز خان برای خود وی محفوظ ماند. در مشرق زمین این لقب را به معنی «خان بزرگ» تلقی می‌کردند^۲. پل‌پلیو کلمهٔ چنگیز را مشتق از «دنگیز» دریا می‌داند^۳ (هم‌چون لقب تبتی دلائیی لاما مساوی با کشیش اقیانوس)، اما این لقب هنوز نیز کاملاً توجیه نشده است.

برای جانشینانش عنوان قآن که در معنی برتر از خان است، به کار رفت^۴. در منابع به جای نام اوکتای فقط لقب او را به کار می‌بردند^۵، و این لقب پس از اوکتای نیز برای خان‌های بزرگ باقی ماند. شاهزادگان نسبی از دو نسل پس از چنگیز خان کلمهٔ «اوغل» (پسر) را به نام خود اضافه می‌کردند^۶.

بر روی سکه‌های فرمانروایان ایران نام خان بزرگ با کلمهٔ قآن و اغلب قآن-الاعظم دیده می‌شود^۷. تا سال ۶۹۴ ه. ق. این عنوان بر روی سکه‌ها نقش می‌گردید، و این نشانهٔ شناسائی فرمانروائی قآن در ایران است. اما لقب فرمانروایان ایران

۱- ابوالفرج ۳۹۵؛ میرخواند/لانگله ۲۰۴ - ۲۰۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۷.
 ۲- رشیدالدین/برزین d ۱۱ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۷. ۳- Pelliot, Papes a 24.
 ۴- رشیدالدین/برزین b ۲۱۲. ۵- دربارهٔ این عنوان ریک؛ رشیدالدین/کاتمر ج ۱: ۱۰، حاشیه ۱۰. ۶- جویی ج ۱: ۱۴۷؛ Bar Hebraeus 459. - همگان موطف بودند، این عنوان را بکار برند؛ میرخواند/لانگله ۲۱۹ ص ب. ۷- ابن بطوطه ج ۳: ۳۹؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۱۸۹، حاشیه e. Brit. Kat. VI, S. 7؛ Türk. Kat. - ۷
 III, S. 6 und 19

یکسان نبوده است. هلاکو خود را در دوران زمامداری «منکو خان» و در زمان قویلی ایلیخان «المعظم» می نامید.^۱

اباقا در آغاز تنها لقب عم خود را که «قآن العادل» بود^۲، بر روی سکه ها نقش می کرد. اما پس از مدتی کلمه ایلیخان نیز بر روی سکه ها دیده شد^۳. فرمانروایان بعد نیز تا سال ۶۹۴ ه. ق. این لقب را به کار می بردند. در دوران زمامداری گیخاتو و بایدو این لقب به خط مغولی روی سکه ها منقوش می شد.

غازان برای نخستین بار لقب قآن را برای خود به کار برد^۴ و به این ترتیب اراده استقلال طلبی خود را هویدا ساخت. او بر روی برخی از سکه ها عنوان «سلطان الاعظم غازان سلطان محمود»^۵ را بکار می برد، عبارت «به تأیید خداوند متعال» بر آن اضافه شد، که این خود نیز نشانه استقلال است. الجایتو برای نخستین بار القاب متداول و طولانی شرقی را به کار برد، که بر روی سکه ها به صورت مختلف دیده می شود.^۶

ابوسعید از به کار بردن آن القاب مفصل خودداری کرد: «خود را «السلطان الاعظم ابوسعید بهادرخان» می نامید^۷. نام بهادرخان را او در سال ۷۱۷ ه. ق. برای خویشان انتخاب کرد. حکام پس از سال ۷۳۵ ه. ق. عنوان سلطان را بی اضافات برای خود به کار برده اند^۸. کلمه سلطان چون عنوان معمولی، و نه مانند لقب، پیش از غازان نیز برای فرمانروایان دیگر و حتی برای چنگیزخان به کار رفته است^۹، حتی ساتی بك نیز لقب دیگری نداشته است^{۱۰}.

۱- Brit. Kat. VI, S. 10ff., S. 22ff., S. 56ff. ; Drouin 507ff. — ۲- مثلاً

Brit. Kat., — ۴ Brit. Kat. VI, S. 20, Nr. 51 — ۳ Brit. Kat. VI, S. 17

Türk. Kat. — ۶ Brit. Kat. VI, S. 34, Nr. 89 — ۵ S. 42f., Nr. 122

Brit. Kat. VI, — ۷ III, S. 63 Nr. 73ff. ; Brit. Kat. VI, S. 44; Nr. 126ff.

Türk. Kat. III, S. 180, Nr. 327 ; Brit. Kat. VI, — ۸ S. 62ff., Nr. 17ff.

Türk. Kat. III, S. 187, Nr. 360 ; Brit. Kat. — نوشیروان S. 107, Nr. 319ff.

Brit. Kat. VI, S. — ۱۰ — ۹ مثلاً میرخواند/یوبرت ۱۷۳ VI, S. 115, Nr. 343

103, Nr. 301 ; Türk. Kat. III, S. 165, Nr. 316f.

ایلخانان القاب شاهان خارجی را معمولاً حذف می کردند^۱، چه ذکر آن را دون شأن خود می دانستند. با قطعیت نمی توان گفت، که اطلاعاتی که از دیوان مصر^۲ درباره نحوه مکاتبات ایران به دست می آوریم، تا چه اندازه با حقیقت مطابقت دارد. بی تردید منشیان دیوان مصر القاب شاهان ایران را با توجه به وضع سیاسی موجود و به منظور حفظ منافع مصر انتخاب می کردند.

نشان فرمانروایان ایران - وهم چنین ماوراءالنهر^۳ - طبل، علم، سنجاق و چتر بود. از آن گذشته به کار بردن تمغا^۴ (مهر سلطنتی) و نیز التزام رکاب نیزه داران و پرچم داران، که به کلاه خویش پری زده بودند، و بالاخره نوازندگی نوبه (دسته موسیقی دربار) از حقوق خاص فرمانروا بود^۵. المفضل گزارش می دهد، که فرمانروای ماوراءالنهر علاوه بر پرچم خود پرچم مصر را نیز با خود حرکت می داده است - اما این گزارش ظاهراً خالی از خطا نیست^۶. اما باید گفت، که این کار در دوره اتحاد و اتفاق صمیمانه، همان طور که اعطای پرچم مصر به خان دشت قپچاق نشان می دهد، غیرممکن نبوده است^۷. به ندرت به افرادی که عضو خانواده خان نبودند، اجازه داده می شد، که نشان های سلطنتی را به کار ببرند. در این صورت آن ها مجاز بودند، که افراد مسلح و رکاب دار مخصوص در التزام داشته باشند^۸.

مأموران دربار و اشراف اردوی فرمانروا

چنگیز خان مناصب اردوی خان بزرگ را در دوران کشورگشائی تعیین کرد و ظاهراً این مناصب در دوره ایلخانان نیز باقی مانده است. تموچین مناصب زیرین را، که

۱ - مفضل ج ۲ : ۴۳۶ . ۲ - قلقشندی ج ۷ : ۲۸۰-۲۶۵ : Tiesenhausen I 226f.

۳ - مفضل ج ۱ : ۳۶۸ ، حاشیه ۱ . ۴ - میرخواند ج ۵ : ۱۴۱ . ۵ - رشیدالدین /

کاترمر ج ۱ : ۴۱۸ . ۶ - مفضل ج ۱ : ۳۶۸ ، حاشیه ۱ . ۷ - مفضل ج ۳ : ۱۲۵ ،

حاشیه ۳ . ۸ - مفضل ج ۲ : ۵۲۶ .

برخی از آن‌ها ریشه‌های مغولی و ترکی دارد، ترتیب داد سه تن بکاول و باورچی (مزه‌کننده غذا و سفره‌چین) که مأمور نظارت در مطبخ خان بودند^۱. فرمانروایان مغول علاقه داشتند، که با چند تن از وزراء و اطرافیان خود غذا صرف کنند و نیز برای گروهی دیگر از مطبخ خود غذا بفرستند^۲.

دو تن اختچی (مراقب چراگاه گوسفندان) که یکی از آنان بل‌گوتای برادر چنگیز خان بود، علاوه بر آن سه تن مراقب چراگاه اسبان.

یک تن یورتچی (مراقب یورت خان)^۳ و یک تن چربی (رئیس خدمه که به عربی حاجب گفته می‌شود). چهار تن شمشیردار بدرباست چوچی فسر برادر چنگیز خان؛ چهار تن خولاویرا (زوبین‌های نزدیک و دور) که ظاهراً پیام‌رسان دولت بودند^۴ و دو تن مأمور تشریفات که منصبی بسیار برجسته بود^۵.

چهار تن تیرانداز، که در زمان‌های بعد به شکل گروه محافظان درآمدند. چنگیز خان نحوه این گروه را دوبار تغییر داد. در سال ۵۹۹ ه. ق. هفتاد تن کشیک‌چی برای روز و هشتاد تن برای شب انتخاب می‌شدند^۶. برای این گروه تیراندازان (قورچی)، سفره‌اندازان و مراقبان اسبان باربر و چهارپایان اضافه می‌شدند. علاوه بر آن شش تن چربی (رئیس خدمه) و هزار تن سپاهی به عنوان واحد ویژه تمرچین وجود داشت^۷. در سال ۶۰۲ ه. ق. خان مغول این تعداد را بالا برد. از آن پس ۱۰۰۰ تن کشیک‌چی روز (ترقاود) و ۱۰۰۰ تن کشیک‌چی شب (کبه‌ود) که به چهار دسته تقسیم می‌شدند، و هر دسته سه روز کشیک می‌دادند، وجود داشت. سپاهیان کشیک‌چی را این‌طور انتخاب می‌کردند،

۱- رشیدالدین/برزین ۱۷۶ a، ۲۳۴ b، ۲۱۰ c. ۲- میری/فلسطینیه ۷۰ ر؛ قلعشندی

۳- رشیدالدین/برزین ۱۷۵ a، ۲۱۳، ۲۳۴ b، ۲۸۳. ۴- ۴۲۷، ۴۳

۵- رشیدالدین/برزین ۱۶۳ a، ۱۷۱ b، ۱۹۰

۶- Üan-ts au pi-si/Palladius 62؛ Barthold, Turk. 382f.؛ ۲۵۵-۲۵۷ c، ۲۷۱، ۱۹۰

۷- Barthold, Turk. 383, Ann. 6 : Üan - ts au pi - si/Palladius 102f.

۸- Vladimircov, Obšč. stroj 90؛ Barthold, Turk. 383f.

که پسران هر امیر هزار با ۱۰ تن و پسران هر امیر صد با سه تن از دوستانش به کشیک گمارده می شدند. این سپاهیان موظف بودند، که هر کس را شب در نزدیکی خیمه خان بزرگ ببینند، دستگیر کنند. سپاه مخصوص نیز تعدادش به ۶۰۰۰ تن بالغ می گردید.^۱ برخلاف روشنی وضع در دوران چنگیز خان، چگونگی مناصب در زمان فرمانروایان بعد و به خصوص ایلخانان تقریباً مبهم است. با این همه می دانیم، که مناصب زیرین وجود داشته است، و این مناصب اغلب با آنچه چنگیز خان به وجود آورد، مطابقت دارد: خزانه دار سلطنتی^۲، قاضی سلطنتی، شمشیردار، میرشکار سلطنتی، رئیس سفره خانه و آبدار باشی^۳، باورچی و بکاول، خپچی (لباس دار و کفش دار سلطنتی)، سکورچی^۴ (چتردار) اوچی (پاس داران خیمه خان)، مراقب آغل^۵ و بالاخره قورچی (پاسداران شخصی خان) که به تیر و کمان مسلح بودند.^۶

علاوه بر مأموران دربار معمولاً گروه کثیری از اشراف محلی در التزام رکاب فرمانروا - و در آغاز جهان گشائی مغولان حتی در التزام متنفذین - بودند. بالاترین دسته اشراف را شاهزادگان خاندان سلطنت و رؤسای قبایل و اعقاب آنها (که لقب بك و در ایران لقب امیر داشتند)^۷ تشکیل می دادند، و پس از آنان نویانها^۸، یعنی اشراف سپاهی قرار می گرفتند. در دوران فرمانروائی چنگیز خان جوان ترین پسر او، تولی^۹، که ضمناً مددکارش در امور سپاهی نیز بود، لقب «نویان بزرگ»^{۱۰} را داشت.

۱ - Üan - ts au pi - si/Palladius IV 125, 130, 231; Barthold, Turk. 384

۲ - جوینی ج ۱: ۱۷۶؛ Bar Hebraeus 414 ۳ - رك: وصف/هامر ج ۱: ۲۲۶؛

۴ - K'art'lis chovreba I 379 Hammer II 158; Ohsson IV 433 - 440.

۵ - رك: میرخواند ج ۵: ۱۰۶. ۶ - رك: جوینی ج ۱: ۱۸۲؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۲؛

۷ - رشیدالدین/برزین ج ۶۰، Barthold, Turk. 384f.; Orbelian/Brosset 259f.

۸ - رشیدالدین/برزین ج ۱۶۶. ۹ - رك: Vladimircoy, Obšč. stroj 49 - 51

۱۰ - رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۷۳، حاشیه f؛ Bretschneider

۹ - جوینی ج ۱: ۲۹. ۱۰ - رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۷۳، حاشیه f؛ Med. Res. II 16؛

گفته می شد: جوینی ج ۱: ۱۴۶؛ رشیدالدین/برزین ج ۷۷: ۱۱۱؛ Bar Hebraeus 459

باید گفت ، که وظائف اصلی این همراهان فرمانروا در ایران رفتندرفته تغییر یافت ، و آنان سرانجام « اشراف درباری » شدند ، و بهافرادی که مورد اعتماد خاص فرمانروا بودند ، لقب ایناق داده می شد^۱.

ترخان هانیز ، که ازپرداخت مالیات معاف بودند ، گروهی از اشراف را تشکیل می دادند^۲. آنها اجازه داشتند غنائم جنگی را برای خویش نگاهدارند و همه وقت بی خبر داخل خیمه فرمانروا شوند ، و نه بار جنایتی را که مستوجب مرگ بود ، مرتکب شوند ، بی آنکه مجازات گردند. این ترخان ها حق داشتند با دختران خانواده خاندان سلطنت ازدواج کنند ، و در جشن هادرکنار شاهزادگان و زنان خاندان خان برکسی های مخصوص جای می گرفتند^۳. سلسله مراتب - حتی برای صاحب منصبان دربار - دقیقاً معین شده بود^۴.

ترخان ها از آن جا وارد طبقه اشراف شدند^۵؛ که سه تن از آنان توطئه ای را که برضد چنگیزخان طرح شده بود ، به موقع کشف کردند ، و خان مغول این حقوق خاص را به آن سه تن اعطاء کرد . این مقام بعدها نیز بدبرخی از ملازمان ، به سبب خدمات ارزنده ای که انجام می دادند ، اعطاء می شد^۶. هم چنین روحانیان برخی از ادیان ، به استثنای خاخام های یهود ، از زمان منکو در زمره طبقات اشراف درآمدند و موقعیتی مشابه یافتند .

فرمانروا قوانین و فرمان های خود را خطاب به این اطرافیان ، که عبارت از صاحب منصبان دربار و اشراف ، سرداران تا امیران صده ، مأموران دیوانی و منشیان باشند ، صادر می کرد . در پایان این طبقات توده رعایا ذکر می شد ، که ناگزیر بودند

۱ - Vladimircov, Obšč. 93f. ۲ - ابوالفرج ۳۹۵. ۳ - جونی ج ۱ : ۲۷۱

رشیدالدین/برزین c ۵۵ : Bar Hebraeus 409f. : ۵۵ : ۱۳. ۴ - رك

رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۸۵ ص ب. ۵ - جونی ج ۱ : ۲۸. ۶ - منکو به مناسبت

توطئه شاهزادگان و فرونشاندن آن : میرخواند ج ۵ : ۵۶.

از آن قوانین و فرمان‌ها اطلاع حاصل کنند.^۱ این رعایا به دو دسته اوناقان بوغل و اوتله بوغل تقسیم می‌شدند. دسته نخست در خدمت ارباب خود بودند، و چون ارباب کوچ می‌کرد، آنان نیز اجباراً کوچ می‌کردند. و دسته دوم از نظر انسانی و از نظر اقتصادی متعلق به ارباب بودند، به طوری که او حتی مالک جان آنان نیز بود. اسیران جنگی نیز جزء دسته نخست بودند. ارباب می‌توانست رعایای خود را آزاد کند. رعیت آزاد شده را در اصل در خان می‌نامیدند.^۲

۱- جوینی ج ۱، ۲۰۹؛ رشیدالدین/وین ۲۹۳ ج ص ب؛ ۳۰۲.
 ۲- Vladimircov Obšč. stroj 64 - 70

دستگاه کشوری ایران و ممالك تا به

دوران قآنها

در زمان لشکرکشی های چنگیز خان نواحی غربی قلمرو مغولان آن چنان آشفته، و وضع تقسیم قدرت آن قدر مبهم بود، که نمی توان پذیرفت دستگاه واقعی کشوری در این سرزمین ها بنا نهاده شده باشد. توجه او منحصراً معطوف به مغولان یعنی رعایای مستقیمش بود، و تکالیفی که به عهده فرزندانش محول می کرد، رویهم رفته شامل زندگی مغولان می گردید و نیز این که چنگیز خان به فرزندان و بستگانش در قلمرو خود اداره مناطقی را محول می کرد، بیشتر به خاطر آن بود، که آنان را سرگرم امور عالی دولت کرده باشد، تا آن که آسایش و منافع رعایا را در نظر بگیرد^۱. در ایران نمایندگان قدرت عالی دولت، حکام بودند، که مسئولیت اداره ایالتی را به عهده داشتند، و شحنة ها، که به فرماندهی شهرها گمارده می شدند؛ به موازات آنان باساقان مأمور جمع آوری مالیات بودند. امیران سپاه گاه گاه به باسقاقی گمارده می شدند^۲. موقعیت و وظائف آنان

۱- رك : ميرخواند ج ۵ : ۱۹ . ۲- رك : رشيد الدين/برزين a ۱۳۰ ، b ۱۶۸ ، d ۹

ص ب، ۱۱۲ ص ب، رشيد الدين/بلوشه ج ۲ : ۳ ، ۱۳۱ ، ابوالفرج ج ۳۹۵ ص ب، ميرخواند ج ۵ : ۲۰۵ .

۳- Blochet, Intr. 78 ; Barthold, Turk. 461 . رشيد الدين/بلوشه ج ۲ : ۲۷۵ .

ميرخواند/يوبرت ۱۱۷ ، ۱۳۱ ، ۱۵۸ ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 326 . ۵- رك :

ميرخواند/يوبرت ۱۴۸ .

در آن هنگام ظاهراً مانند دوران‌های بعد هنوز کاملاً تعیین نگردیده بود .
چنگیزخان در مغولستان و کشورهای همسایه آن (ترکستان ، ماوراءالنهر)
دستگاه کشوری به وجود آورد ، که در دوره زمامداری او و نخستین جانشینانش
فقط به همین مناطق محدود می گردید . بنیان گذار فرمانروائی مغولان در
هنگام تشکیل این دستگاه کشوری عمداً از سرمشق‌های بیگانه استفاده می کرد ، و
صاحب منصبان کشورهای تصرف شده را به کار می گمارد . او در آغاز از اعضاء قوم ایغور
استفاده می کرد . چنگیزخان در سال ۶۰۲ هـ . ق . تشون نامی را از این قوم که قبلاً
در خدمت مغولان نایمان بوده است ، به تشکیل دستگاه دولتی گمارد^۱ . در همان زمان
نیز گروهی از روحانیان بودائی وارد دستگاه دولت شدند ، که به زبان هندی لقب آنان
بخشی و به زبان چینی تایشی بود^۲ .

چینی ها به خصوص بعد از سال ۶۱۱ هـ . ق . که قلمرو آلتون خان به تصرف چنگیز
درآمد ، در سازمان دستگاه کشوری چنگیزخان سهیم بوده اند . در همین موقع بود
که چنگیزخان برجسته ترین همکار خود یلوتسو تسعای ، یکی از اخلاف خاندان لیائو
را که از ۹۱۶ تا ۱۱۲۵ م . در چین شمالی سلطنت کرده بود ، یافت . این شاهزاده چینی
در تحول قلمرو مغولان بزرگترین نفوذ را داشت و در دوران زمامداری او کتای نیز
یکی از متنفذترین مشاوران قآن بود . بدیهی است که علاقه او بیش از هر چیز متوجه
میهنش بود ، و می کوشید تا مغولان فرهنگ چینی را فراگیرند .

او کتای که بیشتر اوقاتش را در قراقورم و حومه آن می گذراند^۳ ، قلمرو خود را
در سال ۶۲۶ هـ . ق . به ده ایالت تقسیم کرد^۴ ، اما دیگر به اداره این ایالات زیاد توجهی

۱ - Rémusat, Nouv. Mém. II 61 ; Barthold, Turk. 387 ; Bretschneider, Med. —

رك : 57 ; J. P. Carpini/Wyngaert Res. I 67 ; ۲ - رشیدالدین/برزین ۱۴۳ ،

۱۹۰ b ، ۱۳۸ d ، Barthold 388, 391 ; ۳ - رشیدالدین/بلوشه ج ۲ ، ۴۸ ص ب ؛ در

باره موقع جغرافیائی قراقورم رك : 263 - 266 N. Jadrincev ۴ - رك : Marco Polo/

Pauthier XCVI

نداشت ، و وقتش را به شکار و باده گساری می گذراند. با این همه جغتای را که سرشار از افکار کهن مغولی بود، در اجرای قوانین مغولی به طرز بی سخت گیرانه و ناسازگارانه ممانعت می کرد . او در سال ۶۳۳ ه. ق. در دالان دبای قوریلتای تشکیل داد، که تمام بزرگان در آن شرکت داشتند^۱ و در آن مجلس شور به مشورت درباره امور دولت پرداختند^۲. از آن پس نیز قوریلتای به فرمان قآن در موارد ضروری برای بحث در مورد مسائل حیاتی مملکت تشکیل می گردید . قوریلتای تنها در هنگام انتخاب فرمانروا خود به خود تشکیل می شد .

اصولی که چنگیز خان برای اداره امور دولت طرح ریزی کرده بود ، در زمان اوکتای نیز به قوت خود باقی ماند ، اما در دوران زمان داری توراکینا و ندیمه او فاطمه^۳ هرج و مرج شدیدی در امور دولت حکمفرما گردید . ییلو تسو تسعای در سال ۱۲۴۳ م. درگذشت . او آن صبی روایت می کند ، که وضع نابسامان دولت و اندوه ناشی از آن موجب مرگ وی بوده است^۴. کیوک و وزیرانش در دو سال فرمانروائی او نتوانستند تمام زیان هائی را که وارد آمده بود ، جبران کنند . کیوک که بیشتر وقت خود را در سرزمین نایمان ها می گذراند ، و علاوه بر آن معمولاً بیمار بود ، اداره امور قلمرو مغولان را پس از مرگش به همسرش اغول غایمیش^۵ واگذار کرد . و در سال ۶۴۹ ه. ق. بود، که سرانجام با جلوس منکو بر تخت قآنی فرمانروائی مقتدر سر رشته امور دولت را به دست گرفت . او تا سال ۶۵۴ ه. ق. در قراقورم مستقر بود^۶، و از آن پس مقر خود را به کیپین فو منتقل کرد ، و به امور داخلی دستگاه کشوری و به خصوص ضبط

۱- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۴۳ . ۲- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۴۲ . ۳- رشیدالدین/

بلوچه ج ۲ : ۳۱۰ . ۴- Bretschneider, Med. Res. I 9f. ; Hyazinth 106f., 296

Bretschneider, Notes on China 70 ; Schmidt, — 5 Mailla IX 240 ; Gaubil 102

۶- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۲۷۲ . Wilhelm 231 ; W. v. Rubruck/Wyngaert 240

۷- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۲۸۳ .

مالیات نظم تازه‌ای بخشید، و نیز در سیاست خارجی دست به اقدامات جدید زد، و از جمله در نتیجه یکی از همین تصمیمات او بود، که قلمرو ایلخانان در ایران زمین به وجود آمد.

منکو امیر ازغون حاکم را در اداره امور دخالت داد.^۱ ارغون حاکم را که مردی مقتدر بود، می‌توان از نظر سیاست‌مداری بایلو تسو تسعای مقایسه کرد. دشواری‌هایی که فرمانروای جدید با آن روبرو بود، او را وادار کرد، که امتیازهای خاصی را که فاطمه به کسانی اعطاء کرده بود، از نو لغو کند.^۲

در نواحی غربی قلمرو در آن هنگام هرج و مرج حکمفرما بود. قفقاز تا پنجوان و نواحی تصرف شده آسیای صغیر تحت حکومت جورماغون، و سپس بایجو قرار داشت.^۳ مناطق دیگر از جمله خراسان، مازندران و آذربایجان و ظاهراً نیز عراق عجم، لرستان، کرمان، فارس و نواحی سرحدی هند، حکام مخصوص داشت.^۴ نواحی شرقی قلمرو نیز تحت حکومت محمود یلواج قرار داشت.^۵ ناگفته نماند، که جغتای به کرات برای این حاکم ایجاد دشواری کرده است.^۶

جنگ و جسدال دائم در ایالات ایران حاکم آن سرزمین شرف‌الدین خوارزمی را مجبور ساخت، که منطقه تحت نفوذ خود را به دو ناحیه تقسیم کند، و نوابی بالقب «ملك» در رأس آن قرار دهد.^۷ از آن گذشته شاهزادگان هر يك نماینده‌ای به دارالحکومه شرف‌الدین فرستاده بودند،^۸ که وجود آنان بی‌تردید موجب دشواری کار این حاکم بود. ارغون پس از کوشش فراوان، و نیز به خصوص بعد از مرگ رقیب اصلی‌اش،

۱- رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۳۰۹. ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۳۱۱. ۳- رشیدالدین/

بلوشه ج ۲، ۳۹، Zyriak 252f.؛ Malachias 13. ۴- رك: جوینی ج ۳، ۲۹؛

رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۸۵، ص ۳۰۹، ص ۳۰۹، K^eart^elis chovreba I 379f. ۵- رشیدالدین/

بلوشه ج ۲، ۳۹، ۸۵، ص ۲۳۵؛ ابوالفرج ۴۴۹. ۴۵۹؛ میرخواند ج ۵، ۴۴.

۶- رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۱۹۶. ۷- جوینی ج ۲، ۲۲۳. ۸- جوینی ج ۲، ۲۲۳.

توانست آرامش را در آن ناحیه تا حدی دوباره برقرار کند. درباره دستگاه کشوری ارغون اطلاعات دقیقی در دست نیست. منکو در آغاز فرمانرواییش این منطقه و نیز کشور گشائی در مغرب را به برادرش هلاکوسپرد. به وجود آمدن فرمانروائی جدید، تجدید نظر کامل در دستگاه کشوری را ضروری می ساخت.

عصر ایلخانان

وزیر ممالك

گذشته از قوریلتای که از اشراف و صاحب منصبان برجسته^۱ تشکیل می شد، برای اداره دستگاه کشوری وزیر ممالك به ایلخان کمک می کرد. چون او نماینده فرمانروا بود، عنوان «نایب» را برای خود به کار می برد^۲. گاه گاه در کنار او شخصیت دیگری به چشم می خورد، که هم چنین به عنوان «نایب» خوانده می شود^۳؛ در این مورد ظاهراً او نیابت وزیر ممالك را به عهده دارد. اما آشکارا رسم بر این بوده است، که تنها يك تن در رأس تمام امور دستگاه کشوری ممالك قرار داشته باشد. انتصاب صاحب منصبان جدید و تأیید آنان نیز یکی از وظایف وی بود. گاه گاه اداره امور مالی از وظایف وزیر ممالك جدا می گردید^۴. وزیر ممالك یا وزیر اعظم چنان چه اداره امور مالی را به عهده داشت، و نیز افراد دیگری که به اداره این امور منصوب می شدند، عنوان «صاحب دیوان» را به کار می بردند. از يك سو نبودن آثاری که درباره قانون اصلی قلمرو ایلخانان نگاشته شده باشد، و از سوی دیگر عدم یکنواختی در اداره امور عالی دولت متأسفانه اجازه نمی دهد، که به نحوه تقسیم وظائف در برجسته ترین امور دولت به طور روشن پی ببریم.

۱- Vladimircov, Obšč. stroj 79f. — ۲- ترجمه جمال الدین دستگردانی (وصاف/ بمبئی ۳۲۷)؛ رشیدالدین (میرخواند ج ۵: ۱۲۰، ۱۴۳؛ وصاف/ بمبئی ۳۴۷)؛ تاج الدین علی شاه (کشافی ۸۲ ج). — ۳- سونجاق تویان در سال ۱۲۶۵ م. در کنار جوینی به نیابت می رسد؛ میرخواند ج ۹۸: ۵ ص ب (مسئولیت اداره امور فارس مستقیماً به عهده وی بود؛ وصاف/ هامر ج ۱: ۱۰۸). — ۴- رک: صورت امامی وزراء و صاحبان دیوان.

مغولان خود از شیوه‌های ثابت و یکنواخت تبعیت نمی‌کردند.

این تزلزل به‌خصوص با توجه به‌این امر مشهود می‌گردد، که در طی سال‌های طولانی تقسیم قدرت برجسته دولت صورت می‌گرفت، اما بالاخره هر بار سرانجام به‌این نتیجه می‌رسیدند، که این تقسیم غیرممکن است. مجدالدین یزدی با عنوان مشرف الممالك از سال ۶۹۶ ه. ق. به مدت چند سال دوشادوش جوینی مشغول کار بود^۱. برجسته‌ترین و واضح‌ترین نمونه برای دوئیت در اداره امور عالی دولت در سال‌های ۶۹۹ تا ۷۱۸ ه. ق. دیده می‌شود. غازان که می‌پنداشت نمی‌تواند از مشاوره با رشیدالدین صرف‌نظر کند، او را نیز در کنار سعدالدین به عنوان وزیر ممالك منصوب کرد. پس از توافق مقدماتی، کار میان این دو سرانجام به نزاع کشید، نزاعی که با قتل سعدالدین پایان یافت. در این هنگام الجایتو به توصیه رشیدالدین، تساج‌الدین علیشاه را همکار وی ساخت، اما رشیدالدین به زودی از توصیه خویش پشیمان شد. علیشاه که می‌خواست همکاری را از میان بردارد، و برجسته‌ترین منصب را به تنهایی در دست داشته باشد، نزد فرمانروا بر علیه رشیدالدین به سعایت پرداخت. آنچه بیش از همه ایجاد دشواری می‌کرد این بود که هیچ‌یک از این دو نمی‌خواست مسئولیت امور مالی مملکت را به عهده داشته باشد^۲.

الجایتو می‌پنداشت، که نمی‌تواند از هیچ‌یک از آن دو صرف‌نظر کند، و به این جهت پس از کوشش‌های بیهوده برای آشتی دادن آنان به منظور حفظ وضع موجود به اقدامات ماجر اجویانه‌ای دست زد. مغولان می‌پنداشتند، که وحدت قدرت برجسته دولت برای تمام شئون دستگاه کشوری ضروری نیست. برای از میان بردن مشکل موجود الجایتو سه امکان می‌دید: یا آن که علیشاه و رشیدالدین متناوباً یکی پس از دیگری اداره

۱- رشیدالدین/وین ۲۲۵، ۲۲۸، ص ۲۲۸؛ و صاف، هامر ج ۱: ۱۸۷-۱۸۵، ۱۹۳، ص ۱۹۳.

۲- کاشانی ۱۲۶، ۱۲۹، ر.

امور دولت را به عهده داشته باشند ، یا آن که مسئولیت آنان از یکدیگر مجزا گردد ، به این معنی که رشیدالدین امور وزارت و علیشاه اداره امور قضائی و لشکری را به عهده داشته باشد^۱ (در مورد اداره امور مالی هیچ گونه توافقی حاصل نمی شد) و یا بالاخره ایران را به دو بخش تقسیم کنند . در این صورت الجایتو معتقد بود ، که امور عراق عجم ، فارس ، کرمان ، شبانکاره و لرستان کوچک از کناره رود میان در آذربایجان تا حدود خراسان به رشیدالدین واگذار شود (خراسان می بایست همچنان تحت حکومت ابوسعید و سرپرستی او باقی بماند) ، اما علیشاه مسئولیت بخش غربی مملکت ، یعنی آذربایجان ، دیار بکر و دیار ربیع ، موغان ، آران ، بغداد ، واسط ، حله و کوفه را به عهده بگیرد^۲ . شرایط خاص زمانی اجازه نمی داد ، که هیچ یک از این پیشنهادات عملی گردد . این وضع نشان می داد ، که عملاً باید يك تن در رأس اداره امور قرار گیرد ، و تمام مسئولیت را به عهده داشته باشد . اما الجایتو نمی توانست در این باره تصمیمی بگیرد . در دوران ایلخانی ابوسعید بود ، که مشکل با قتل رشیدالدین در سال ۷۱۸ هـ . ق . حل شد^۳ .

بدین گونه سرانجام مسئله به شیوه مغولی حل شد : تمام وزراء ممالك ایلخانان سرانجام به قتل رسیده اند ، بجز تاج الدین علیشاه که در سال ۷۲۴ هـ . ق . مرد ، در حالی که پیش از مرگش فرمانروا به دیدن او رفته بود^۴ .

وحدت در اداره امور دولت - صرف نظر از دوران های زودگذر و گاه گاه تجزیه امور مالی - از این پس محفوظ ماند ، بی آنکه فرمانروایان بتوانند ثباتی در وضع متصدیان برجسته ترین امور دولت به وجود آورند . این وضع خود یکی از موجبات زوال سلطنت ایلخانان بود .

میان اختیارات فرمانروا و وزیر ممالك به معنی صحیح کلمه حدودی تعیین نگردیده -

۱- وصاف/بمبئی ۶۱۴ . ۲- کاشانی ۱۲۶ چ تا ۱۲۹ ر ؛ حافظ ابرو ۱۹ چ ص ب .
 ۳- کاشانی ۱۲۶ چ تا ۱۲۹ ر ؛ رشیدالدین/کاترمر XXXII ff . ۴- حافظ ابرو ۴۰ چ ص ب .

بود. در هر مورد ایلخان و یا وزیر، متناسب با شخصیت خود، در اداره امور دولت نفوذ می یافتند. در دوران زمامداری ارغون و گیخاتو - صرف نظر از زمان جوانی ابوسعید - بیش از عهد تمام ایلخانان دیگر زمام امور به دست وزیران بود. میرخواند^۱ درباره بغا وزیر ارغون می گوید: «و فرمود تا چندان زر بر سر او ریختند که در آن میان ناپدید شد و کلیات و جزئیات امور مملکت را به حسن کفایت او وا گذاشت». در زمان وزارت سعدالدوله نیز امر به همین منوال بوده است. وصاف نیز از نفوذ فوق العاده وزیران در دوران گیخاتو سخن می گوید^۲. این که مورخین صراحتاً از نفوذ وزیران در زمان این دو ایلخان صحبت می کنند، نشانه آن است، که وضع در مورد سایر ایلخان ها طور دیگر بوده است، همان نتیجه ای که از ملاحظه دقیق تاریخ نیز به دست می آید.

صورت اسامی وزیران ممالک

۱۲۶۳ - ۱۲۶۰ م: سیف الدین بیتکچی (رشیدالدین/ کاتمر ج ۱: ۴۰۲؛ میرخواند ج ۵: ۸۱).

۶۶۱ تا ۵ شعبان ۶۸۳ (مقتول): شمس الدین محمد جوینی وزیر و صاحب دیوان (رشیدالدین/ کاتمر ج ۱: ۴۰۲؛ میرخواند ج ۵: ۸۱). - در دوران زمامداری اباقا نیز وزیر بوده است: وصاف/ هامر ج ۱: ۱۰۸، ۲۲۵؛ رشیدالدین/ وین ۲۱۴ ج ۵: ۱۰۳. - مرگ او: وصاف/ هامر ج ۱: ۲۸۹ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳).

از ۱۲۶۵ م: سونجاق نویان، «نایب» جوینی (به خصوص برای رسیدگی به امور فارس) (وصاف/ هامر ج ۱: ۱۰۸؛ میرخواند ج ۵: ۹۸ ص ب - در سال ۶۸۱ تأیید شده است: وصاف/ هامر ج ۱: ۲۲۵).

۱- میرخواند ج ۵: ۱۰۵ ص ب. ۲- وصاف/ بمبئی ۲۶۲، ۲۶۸؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۰.

۱۲۸۱-۱۲۸۲ م: مجدالملک یزدی، خزانه دار و مشرف الممالک (میرخواند ج ۵: ۹۵).
 ۳ رجب ۶۸۳ تا ۶۸۷ ه. ق: امیر بغا (رشیدالدین / وین ۳۲۵ ج: ۱؛ و صاف / بمبئی ۲۲۹، میرخواند ج ۵: ۱۰۱، ۱۰۳). - به او این امتیاز فوق العاده داده می شود، که تنها در هنگامی که جنایتی سخت مرتکب شود، او را به محاکمه بکشند، و گرنه ارغون خود می بایست تصمیم بگیرد. فرمان های او هم چون فرامین ایلخان معتبر بود (یرلیغ) (میرخواند ج ۵: ۱۰۵، ۱۰۷).

از سال ۱۲۸۴ م: فخرالدین مستوفی، «نایب» (میرخواند ج ۵: ۱۰۵).
 ۶۸۶ تا یکم ذی قعدة ۶۸۹: سعدالدوله بن الصفی که یهودی بود.

۱۲۹۱-۱۲۹۲ م: سیک پور نوین وزیر که در دوران غیبت گیشا تو در آسیای صغیر اختیارات تام داشته است، اما پس از آن به خاطر تجاوزاتش او را از مقام وزارت خلع کردند (رشیدالدین / وین ۲۴۴ ر، و صاف / بمبئی ۲۶۰، ۲۶۲؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۹). از آن پس او فقط نایب امیر الامرا بود (رشیدالدین / وین ۲۴۵ ر؛ و صاف / بمبئی ۲۴۵).

۷ ذی حجة ۶۹۱ تا ۶۹۴ ه. ق: صدرالدین احمد خالیدی (که او را به اعتبار محل تولدش زنجانی نیز می نامند) وزیر و صاحب دیوان («الچاوی» مساوی است با سازنده اسکناس) (رشیدالدین / وین ۲۴۴ ج: ۱؛ و صاف / بمبئی ۲۶۲، ۲۶۴ ص ب؛ ابن فوطی ۴۷۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۴).

ربیع الثانی تا ذی حجة ۶۹۴: جمال الدین دستگردانی، وزیر و «نایب» (مستوفی ج ۱: ۵۹۱؛ و صاف / بمبئی ۲۸۴؛ ابن فوطی ۴۸۲؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲).
 جمال الدین پیش از آن که وزیر شود، در بین انبیرین تحت نظر سعدالدوله و برادران وی کاتب بوده است. ابن فوطی ۴۵۸، ۴۶۳.

محرم ۶۹۵ تا ۶۹۷ ه. ق: نوروز، امیر الامرا و درعین حال «نایب» (مستوفی ج ۱: ۵۹۱، ابوالفدا ج ۵: ۱۲۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۳) و نیز عهده دار امور

عالیہ دینی (وصاف/ بمبئی ۳۲۷؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۶) .

۱۲۶۵-۱۲۶۶م (مقتول) : حاجی بك ، متصدی امور دیوان و مہر دار (وصاف/ بمبئی ۳۲۷؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۶) .

رمضان تا ۱۰ ذیقعدہ ۶۹۵ (مقتول) : جمال الدین دستگردانی (بار دوم) (مستوفی ج ۱ : ۵۹۲؛ رشیدالدین/ وین ۲۶۲ ج ۱؛ وصاف/ بمبئی ۳۲۷؛ ابن فوطی ۴۹۲؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۴؛ ۱۱۶ ص ب؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۱) .

محرم ۶۹۶ تا ۱۹ رجب ۶۹۷ (مقتول) : صدرالدین زنجانی (یا خالیدی) (بار دوم) وزیر (رشیدالدین/ وین ۲۶۵ ر؛ ابن فوطی ۴۹۵؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۷؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۱ ص ب، رشیدالدین/ کاترمر ج ۱ : VIII) .

ذیحجہ ۶۹۷ (؟) تا ۱۱ شوال ۷۱۱ (مقتول) : سعدالدین السامی (کاشانی ۸۳ ج تا ۸۶؛ رشیدالدین/ وین ۲۶۶ ر؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۰) ، - در ۲۷ ذیقعدہ ۷۰۰ بہوی اختیارات تام دادہ شد، و نشان دولت و مقام صاحب دیوانی بہ او واگذار گردید (رشیدالدین/ وین ۲۷۰ ر) . - الجایتو در سال ۷۰۳ھ ق. او را در مقام خود باقی گذارد : (وصاف/ بمبئی ۴۷۰ ص ب؛ رشیدالدین/ کاترمر ج ۱، XIII) - قتل او بہ سال ۷۱۱ھ ق. : وصاف/ بمبئی ۵۳۷؛ حافظ ابرو ۱۴ ج ص ب .

۶۹۹ تا ۷ جمادی الاول ۷۱۸ : رشیدالدین (کاشانی او را اغلب رشیدالدولہ می نامد) فضل اللہ ، «صاحب دیوان» (میرخواند ج ۵ : ۱۲۰، ۱۴۳) و «نایب» (وصاف/ بمبئی ۳۴۷) (وصاف/ بمبئی ۵۴۰؛ السقاعی در حاشیہ شماره ۱ از صفحہ ۵۰ مقدمہ بلوشہ) .

۲ ذیحجہ ۷۱۱ تا پایان ۷۲۴ : تاج الدین علیشاہ وزیر و «نایب» (کاشانی ۸۲ ج ، ۹۱ ر؛ وصاف/ بمبئی ۶۱۴؛ حافظ ابرو ۲۲ ر ، ۴۰ ج؛ میرخواند ج ۵ :

۱۵۱؛ خواندمیر ج ۳: ۶۸؛ ابوالفدا ج ۵: ۳۵۸؛ ص ب؛ رشیدالدین / کاترمر ج ۱: XLVI).

۱۳۲۵-۱۳۲۴ م: عنایت‌الدین محمد و . . . (نامش معلوم نیست) فرزندان علی (حافظ ابرو ۴۰ ج ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۱؛ رشیدالدین / کاترمر ج ۱: XLVI؛ مستوفی ج ۱: ۶۰۶).

۱۳۲۷-۱۳۲۵ م: رکن‌الدین صائن (نام او هم‌چنین نصرت‌الدین عادل گفته می‌شود)، عهده‌دار امور دیوانی، که پیش از آن نایب چوپان امیرالامرا بوده است (حافظ ابرو ۴۰ ج ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۱؛ خواندمیر ج ۳: ۷۲) اگرچه رکن‌الدین با دمشق خواجه پسر چوپان ارتباطی نداشت، اما آن‌دو را بایکدیگر کشتند (حافظ ابرو ۴۶ ر).

۷۲۷ تا ۷۳۷ شوال (مقتول): غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین (حافظ ابرو ۴۵ ر ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۳؛ ابن بطوطه ج ۲: ۱۱۶؛ رشیدالدین / کاترمر ج ۱: XLVII، LII؛ مقدمه بلوشه ص ۴۹، حاشیه ۱).

۷۲۸ هـ. ق. (۸ ماه): علاءالدین محمد (حافظ ابرو ۴۵ ر ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۳) - و سپس خزانه‌دار می‌شود (رشیدالدین / کاترمر ج ۱: XLVII - IL). ۱۳۳۷-۱۳۳۶ م: جمال‌الدین حاجی فرزند تاج‌الدین علیشاه، که علی پادشاه او را منصوب کرد (حافظ ابرو ۵۵ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۷۸) آیا همو برادر غیاث‌الدین است؟

۱۳۳۷-۱۳۳۸ م: شمس‌الدین زکریا، برادر و داماد غیاث‌الدین وزیر حسن بزرگ (حافظ ابرو ۵۸ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۷۹).

۱۳۳۹-۱۳۴۰ م: رکن‌الدین شیخی رشیدی و غیاث‌الدین محمد علیشاه وزرای ساتی بك (حافظ ابرو ۵۹ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۷۹ ص ب).

دبیرخانه دولت

مغولان نیز مانند تمام اقوام دیگر، که دارای دولتی نسبتاً منظم هستند، به زودی پی بردند که باید سازمانی مرکزی برای اداره امور دولت ایجاد نمایند، تا قوانینی را که فرمانروا و اطرافیان او وضع می کنند، پس از تدوین در سراسر قلمرو آنان منتشر نماید، و نیز اسناد مختلف دولتی را صادر کند. چنگیز خان خود به کمک مشاوران ایغوری و چینی اش دبیرخانه دولت را به وجود آورد. در این دبیرخانه در زمان کیوک، و به احتمال قوی حتی زمان اوکتای، گروهی از صاحب منصبان به کار اشتغال داشتند، و آن ها رسماً موظف بودند، که جانب بی طرفی را رعایت کنند.^۱ کیوک بلغای آغارا که نسطوری و قاضی القضاات بود، به ریاست این دبیرخانه گمارد (نویسندگان ایرانی او را رئیس الکتاب خواندند). کیوک صدور امثله و فرمان های قانونی (یرلیغ) را به او واگذار کرد.^۲ منشیان (بیتکچی) و مأموران اداره صندوق، مقومان جواهرات، البسه، پوست و نیز مأموران نظارت در ضرب سکه، تحت نظر او بودند.^۳ طبق گزارش ویلهلم فن روبروک^۴ این صاحب منصبان در دوران زمامداری منکو، به استثنای چندتن، جمله مسلمان بودند. دبیرخانه که مسئول صدور اسناد و احکام سلطنتی (پائزا) بود، به تعداد زبان های رسمی دربار به چند بخش تقسیم می شد: مغولی، فارسی، ایغوری، ختائی، تبتی و تنکوتی.^۵ برای تمام این زبان ها لغت نامه های مخصوص تدوین شده بود.^۶ در مورد نحوه کار این بخش های جداگانه تا سال ۶۹۴ ه. ق. اطلاع دقیقی در دست نداریم.

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 124 — رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳۱۴؛ میرخواند ج ۵: ۵۶. ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۷۹، حاشیه ۴۴؛ Vladimircov، Obšč. stroj 105f.؛ Rjazanovskij، Mongol'skoe Provo 26-29 — رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳۱۶ ص ب؛ ۳- W. v. Rubruck/Wyngaert 245؛ Cordier، Chine II 263. ۴- W. v. Rubruck/Wyngaert 290. ۵- جویی نقل می کند، که مکاتبات به زبان های دیگر نیز نگاشته می شده، بی آنکه آن زبانها را نام برد. ۶- جویی ج ۳: ۳۵.

با این همه از محدود اسنادی که در دست است، این طور برمی آید، که این اسناد به شیوه معین و خاصی انشاء می شده است. از یکنواختی انشاء اسناد، که در ترجمه آن ها نیز مشهود است، می توان نتیجه گرفت، که پیش نویس های دقیق یعنی دفتر پیش نویسی موجود بوده است. متأسفانه، به استثناء دست فرمان هایاتی، تمام اسناد کامل دیگر که موجود است جنبه سیاست خارجی دارد، و به همین سبب تنها درباره این اسناد است، که می توان سخن گفت.

در آغاز اسناد، به پیروی از سرمشق کهن مغولان، جمله «با تأییدات خداوند جاودان» نوشته می شد، و در دوران زمامداری فرمانروایان مسلمان «بسم الله الرحمن الرحیم» اضافه گردید. فرستنده و گیرنده سند و یا مکتوب مختصراً و به سادگی ذکر می گردید: به فرمان فرمانروا به (مثلاً سلطان مصر). نام فرمانروای مغول در دوران کیوک ذکر نمی شد.^۱ اما این نام از سال ۶۷۴ ه. ق. به بعد در اسناد ذکر می گردید. در متن سند مخاطب به صورت سوم شخص می آمد.^۲ نام خداوند و فرمانروا به طور مشهود درشت تر از کلمات دیگر نوشته می شد. کلمه قآن را نیز از سال ۶۷۸ ه. ق. به بعد در اول سطر قرار می دادند. تاریخ در پایان سند و یا مکتوب نوشته می شد.^۳ کاغذ اسناد به پیروی از چینی ها طولانی و باریک بود.^۴ قواعد دقیق برای خوش نویسی و تزئین اسناد موجود نبود، و این امر منشیان مصری را بسیار متعجب می کرد.^۵

ما در مورد قوانین و شیوه کار دبیرخانه دولت تنها از اصولی مطلع هستیم که غازان تدوین کرده است. از نحوه گزارش قلعشندی می توان دریافت، که این اصول به مورد اجرا درآمده است. ایلخان فرمان داد، که اسناد فقط از طرف دبیرخانه صادر گردد،^۶

۱- Pelliot, Papes a 13 - ۲ از جمله مکتوب احمد به سلطان مصر. سلطان مصر نیز در پاسخ خود از ایلخان تقلید می کند: مفضل ج ۲: ۵۱۴-۵۱۵؛ همچنین غازان: مقریزی/کاترمر ج ۲: ۲، ۲۸۹ ص؛ قلعشندی ج ۸: ۷۲-۶۳؛ ابوسعید: Pelliot, Doc. Teh. 37
۳- Pelliot, Papes a 27 - 29 - ۴ مفضل ج ۲: ۵۰۰. ۵- قلعشندی ج ۸: ۶۳
ص، مفضل ج ۲: ۵۰۰. ۶- دك: و صاف/بمبئی ۱۱۸-۱۱۳؛ مقریزی/کاترمر ج ۲: ۱۵۹.۱
نامه احمد به قلاوون. ۶- رشیدالدین/وین ۳۲۸.

چون اسنادی که مربوط به امور داخلی باشد، تقریباً هیچ در دسترشم نیست، لذا نمی توان گفت، که این دستور ایلخان تا چه اندازه مراعات می گردیده است.

دستورات غازان از بسیاری جهات سازمان مغرب زمین را به خاطر ما می آورد: نیازمندی های مشابه، روش های مشابه را ایجاد کرده است. از آن گذشته سازمان دبیرخانه غازانی بی شك متکی بر سرمشق های کهن شرقی است، که آن سرمشق ها نیز به نوبه خود از دبیرخانه امپراطور روم شرقی الهام گرفته است. ناگفته نماند، که سازمان دبیرخانه روم برای تدوین اسناد در کشورهای غربی نیز سرمشق بوده است، اگرچه در هر يك از این کشورها با توجه به وضع خاص آنها انشاء اسناد به شکل معینی درآمده است.

به فرمان غازان با استفاده از قانون الامور سواد سند تدوین می یافت و به سمع فرمانروا می رسید. این دستور بسیار جالب است، که تنها وقتی پیش نویس اسناد را باید برای ایلخان خواند، که وی مست نباشد^۱. پس از رعایت اضافات و تغییراتی که فرمانروا ضروری می دانست، سند پاک نویس شده (بیاض) به ایلخان ارائه می گردید. سپس سند دوباره به دبیرخانه باز می گشت، و تاریخ تأیید فرمانروا و نیز نام دریافت کننده یادداشت می شد. یکی از چهارتن صاحب منصبان عالی رتبه دبیرخانه (که ملقب به «آلچی» بودند) می بایست مهر سیاه خود را (قرا تمغا) بر روی آن بزند، و به این ترتیب پس از آن تاریخ امکان رسیدگی به نحوه صدور آن سند موجود بود. پیش از این تاریخ صاحب منصبان دبیرخانه حتی با عالی ترین نشان دولت، که ال تمغا باشد اسناد را مهر می کردند، اما به کرات از این نشان سوء استفاده شده بود (در مورد نشان ها به صفحات بعد مراجعه شود). در پشت سند به زبان مغولی و یا ترکی صحت آن از طرف دبیرخانه تأیید می شد^۲.

۱- دك: دستورهای اكید چنگیزخان در مورد منع مستی: رشیدالدین/برزین d ۱۸۶ ص ب.

۲- عمری/قسطنطنیه ۷۰ ر.

از آن گذشته دبیرخانه مسئول بود، که اسناد صادر شده را بررسی کند. تا آن موقع اتفاق می افتاد، که منشیان مرتکب تقلب‌هایی می شدند و برای دوتن اسنادی به شکل واحد و یا اشکال مشابه صادر می کردند. به این سبب مقرر گردید، که تمام اسناد و پائزهای صادر شده، پس از شش ماه دوباره به تأیید دبیرخانه برسد. چون دارندگان پائزا بیم داشتند چنانچه آن را به دبیرخانه تسلیم کنند، به سبب گرانی فلز آن به آنان پس ندهند، لذا معمولاً آن را برای خود نگاه می داشتند. بدیهی است که این اسناد از طرف دبیرخانه بر طبق اصول حقوقی مورد بررسی قرار می گرفت، و گرنه تحلیل اسناد به معنی دقیق کلمه وجود نداشت.

یکی از صاحب منصبان دبیرخانه مأمور بود، که تمام فرمان‌ها را در دفتری وارد کند، تا رسیدگی به آنها در آتیه ممکن باشد. برای جلوگیری از تقلب هر سال دفتری نو تدوین می شد، و دفتر سال گذشته را با دقت تمام نگاهداری می کردند.^۱

الواح زرین و یا سیمین، که به زبان مغولی مطالبی بر روی آن حک شده بود و پیش از مغولان در چین متداول بوده است^۲ و پائزا نام داشت، نیز به عنوان سند از طرف دبیرخانه صادر می گردید. سپاهیان و مأموران ایلیخان را گزیر بودند، که دارنده چنین لوحی را به هر کجا که مورد نظر اوست، بدرقه کنند؛ و دستورات او را اطاعت نمایند.^۳ متنی که بر روی پائزا نوشته می شد، با متن نشان سلطنتی شباهت کامل داشت. گاه نیز علامت شیر و خورشید بر روی آن حک می گردید.^۴ این تصویر بر روی سکه‌های غازان، الجایتو و ابوسعید و هم چنین سکه‌های سلجوقی و دشت قیچاق دیده می شود.^۵

۱- رشیدالدین/وین ۳۱۴ ج ۲- رشیدالدین/وین ۲۲۸ ج ۳- ۳۰۱ ر، ۳۰۲ ر و

ج؛ خواندمیر ج ۳، ۶۳؛ Ohsson IV 409 - 416 ج ۳- Orbelian/Brosset 280f.؛

Cordier, Notes 67 ج ۴- تصویر؛ Marco Polo/Yule I nach 352, 354؛ رشیدالدین/

کاترمر ج ۱، ۱۷۷. ۵- وصاف/هامر ج ۱، ۱۸۷؛ وصاف/بیشی ۳۴۰. ۶- رك؛

احمد کسروی؛ تاریخ شیر و خورشید، تهران.

علائم دیگری که ایلخانان، از جمله بر روی مسکوکات به کار می بردند عبارتند از : انسانی که نشسته است، پرنده و خورشید، اسب سوار، ماهی، خرگوش و غیره که برخلاف شیر و خورشید بر روی پائزا دیده نمی شود. ایلخانان به عنوان « تمغا » یعنی نشان مخصوص خود علامت  را، گاه گاه نیز در حالی که ضلع بلندتر در حالت افقی قرار می گرفت^۱، و نیز گاه گاه بر روی سکه ها ستاره داود () را به کار می بردند^۲. این علامت تمغا در اصل داغی بود، که با آن چهارپایان، رمله های ایلخان را نشانده گذاری می کردند. پائزا به صاحب منصبان عالی رتبه دولت، پادشاهان دست نشانده^۳، سفیران خارجی و ایلچیان دولت، آباء کلیسا (از جمله پیشوایان کلیساهای مشرق زمین) و رویهم رفته به تمام کسانی داده می شد، که از حمایت خاص ایلخان برخوردار می شدند. غازان فرمان داد، که دیگر از آن پس همسران ایلخان و شاهزادگان به کسی پائزا ندهند، و صاحب منصبان پس از آن که از کار خود معزول شدند، پائزا را به دبیرخانه بازگردانند. از آن گذشته مقرر کرد، که پائزای صاحب منصبان دولت و ایلچیان تنها آن گاه معتبر باشد، که نام خود آنان بر روی لوحه *حک* گردیده باشد. باید گفت که این الواح به اندازه های گوناگون بود. سلاطین و پادشاهان با اهمیت و نیز برخی از شهنشاهان الواح بزرگتر و گروهی از شهنشاهان و نیز شاهان کم اهمیت الواح کوچکتر دریافت می داشتند. به ما موران خزانه نیز پائزای خزانه، که نقش ماه بر روی آن *حک* شده بود، داده می شد. علاوه بر فرمانروا تنها ما موران مرزی مجاز بودند به ایلچیان عازم دربار پائزای برتری بدهند^۴.

نشان دولت در دوران های اولیه با دورنگ به کار می رفت، یکی رنگ آبی

Berliner — ۲ Frähn. II - chan 485, 491ff. ; Brit. Kat. VI, S. 7, Nr. 5ff. — ۱
Münzkabinett ; Frähn, Rec. S. 182, Nr. 10 ; Brit. Kat. VI, S. 46, Nr. 129, 131 ;
Kartelis chovreba I 361 — ۳ Frähn, II - chan, S. 531, Nr. 203
— ۴ رشیدالدین/وین ۳۱۳ ر و ج. Orbelian/Brosset 310 ; Malachias 81

(كوك تمغا) که موارد آن دقیقاً معلوم نیست^۱، و دیگر نشان معمولی دولت با رنگ قرمز (ال تمغا) . از این گذشته مهرهای معمولی وجود داشت، که در نامه‌ها با رنگ سبز به کار می‌رفت . مأموران بررسی در دبیرخانه تمغائی برنگ مشکمی داشتند .

نشان دولت مستطیل شکل بود. يك بار در دوران غازان خواستند که نشان گرد را متداول کنند ، اما پس از مدت کوتاهی از آن منصرف گشتند^۲. متنی که بر روی این نشان‌ها حك شده بود ، از شش سطر به زبان مغولی تشکیل می‌گرفت، و تقریباً به این شرح بود: « با تأییدات خداوند جاودان و خان اقیانوس و فرمانروای قوم بزرگ مغول این فرمان صادر می‌شود ، و چون به دست ملل تابع رسد ، باید به آن توجه کنند ، و در اجرائش بکوشند^۳ » گذشته از این نشان‌هایی که نوشته چینی داشت ، و ایلخانان تا دوران ابوسعید از قآن‌ها دریافت می‌کردند، در مکتوبات دولتی پادشاهان خارجی به کار می‌رفت و متنی مشابه داشت^۴.

نشان در پایان اسناد و مکتوبات ، و چنانچه به خاطر اطالیه کلام از دو قطعه کاغذ استفاده می‌شد، در محلی که این دو قطعه را به یکدیگر می‌چسبانند، به کار می‌رفت. این نشان را گذشته از اسناد دولتی بر روی پیامی که سفیران می‌دادند^۵ و نیز بر روی مکتوب دعوت شهرها به تسلیم در برابر مغولان ، می‌زدند^۶. نشان زرین دولت در دست وزیر اول بود^۷، تنها او - علاوه بر فرمانروا - پس از آن که صاحب منصبان دبیرخانه در زمان غازان از داشتن این نشان محروم شده بودند ، آن را به کار برد . حکام ایالات می‌بایست از فرمان‌هایی که نشان قرمز بر روی آنها بود، اطاعت کنند^۸. آنان خود نیز نشان‌هایی داشتند ، که گاه‌گاه به صاحب منصبان ایالت می‌دادند^۹.

۱ - Pelliot (فهرست منابع شماره ۲۸۸) ۳۸-۳۵ : رشیدالدین/برزین a ۴۰ ، b ۵۱ ؛

جوزجانی ۴۰۲ . ۲ - خواندمیر ج ۳ : ۵۱ . ۳ - Pelliot, Papes a 24

۴ - Rémusat, Mém. b 374f., 392 ۵ - Pelliot, Papes a 16 : مفضل ج ۲ : ۵۰۰ .

۶ - جویی ج ۱ : ۱۳۶ . ۷ - Jahn 319 : رك : عین خواند ج ۵ : ۱۰۵ .

۹ - رشیدالدین/وین ۳۱۳ ج ۲ : جویی ج ۲ : ۲۲۳ .

غازان در مورد بزرگی و جنس نشان‌هائی که طبقات مختلف به کار می‌بردند، دستوراتی داد. اسناد و مکتوبات مربوط به سلاطین، شاهان و امور مهم دیگر دولت با نشان بزرگ و اسناد و مکتوبات قضات، امامان، شیوخ و غیره با نشان کوچک، که هر دو از سنگ یشم ساخته شده بود، مهر می‌گردید. برای امور کم‌اهمیت‌تر نشانی که از طلا ساخته شده بود، وجود داشت. برای امور لشکری از نشان زرین خاص استفاده می‌شد، که بر روی آن متنی مخصوص حک گردیده بود. برای امور مربوط به خزانه نشان کوچکی از طلا به کار می‌رفت.^۱

صاحب دیوان

در دوران فرمانروائی مغولان در ایران وزیر ممالك معمولاً عهده‌دار امور مالی دولت نیز بوده است. گاه‌گاه این‌طور به نظر می‌رسد، که توجه و علاقه بالاترین صاحب منصب دولت متوجه این قسمت بوده است. اما بعضی اوقات این دواستولیت را از یکدیگر مجزا کرده‌اند: حاجی بك برادر امیرالامراء نوروز متصدی امور دیوان بوده است^۲ و در سال ۷۲۷ ه. ق. علاءالدین، که تا آن موقع وزیر بود، رئیس خزانه مملکت شد^۳، در حالی که همکار او غیاث‌الدین وزیر ممالك ماند.

امور زیرین از وظایف دیوان بوده است: «اداره امور دولت و خاصه امور مالی، افزایش موجودی خزانه، نظارت در امور املاك سلطنتی و کوشش برای حفظ نظم و آرامش در مملکت، اداره امور پست و نظارت در امور ساختمانی، ضرب سکه و رویهم‌رفته تمام اموری که با خزانه مملکت مربوط می‌شود و بالاخره مدیریت اداره اسناد رسمی^۴». شکایات در مورد اجحاف مالیاتی و نیز در مورد زیان‌هائی که پس از لشکرکشی

۱- رشیدالدین/وین ۳۱۲ ج. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۱۶. ۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱، XLVII ۴- وصاف/بمبئی ۳۴۷. - دك: عمری/قسطنطنیه ۶۶ ج.

به بار می آمد ، به حضور او فرستاده می شد^۱. در آمد صاحب دیوان شایان توجه بوده است. جوینی توانسته بود در آمدش را - احتمالاً حتی از راه نامشروع - به سالی ۳۶۰ تومان برساند^۲. کوشش بایدو برای جانشین کردن مقام صاحب دیوانی وسیله مقام وزارت بی نتیجه ماند^۳.

در کنار صاحب دیوان - و ظاهراً واقعی که نظارت در کارهای او ضروری بود ، شخصی با عنوان « مشرف الممالك » به کار گمارده می شد . در بین النهرین نیز این مقام دیده می شود^۴، ولی این که آیا در ایالات دیگر نیز اشخاصی به نام مشرف مشغول کار بوده اند یا نه ، روشن نیست .

برای اداره امور مالی گروهی به عنوان مستوفی مشغول کار بوده اند^۵. این صاحب منصبان ، همان طور که علاء تبریزی و عبدالله^۶ گزارش می دهند، موظف بودند چندین دفتر تنظیم کنند ، اما جزئیات تنظیم این دفاتر معلوم نیست . قسمت های مخصوص برای پرداخت مواجب و رسیدگی به امور اقطاع و بازرگانان^۷ و امور اوقاف^۸ وجود داشته است. بدیهی است، که بخش اخیر تنها در دوران زمام داری فرمانروایان مسلمان موجود بوده است . و همین بخش اداره امور زکوة را نیز بر عهده داشته است . احمد در سال ۶۸۰ هـ. ق. کمال الدین عبدالرحمن الرافعی^۹ را متصدی امور این قسمت کرد. در سال ۶۹۹ هـ. ق. اصیل الدین^{۱۰} (متوفی ۷۱۶) فرزند نصیر الدین طوسی و از سال ۷۰۳ هـ. ق. قتلغ قیا بهاء الدین یعقوب تصدی امور اوقاف را عهده دار بوده اند . گفته می شود ، که بهاء الدین یعقوب کوشیده است ، تا در آمد اوقاف را به مصارف واقعی اش برساند^{۱۱}، اما این امری بوده است، که حتی غازان نیز با کوشش فراوان به انجام آن

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۰۱ . ۲- وصاف/هامر ج ۱ : ۱۱۰ . ۳- وصاف/بمبئی ۲۸۴ .
 ۴- ابن فوطی ۴۴۶ ، ۴۴۸ . ۵- ابن فوطی ۲۵۱ . ۶- رك : فهرست منابع شماره ۳۶ .
 ۷- جوینی ج ۳ : ۳۵ . ۸- رك : میرخواند ج ۵ : ۱۰۹ . ۹- وصاف/هامر ج ۱ :
 ۲۲۵ ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۹ . ۱۰- مقریزی/کاتر ج ۲ : ۱۶۲ . ۱۱- وصاف/
 بمبئی ۴۷۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ .

موفق نشد. گیخاتو نیز، گرچه خود بودائی بود، اما با مسلمانان عداوتی نداشت، ولذا قطب‌الدین ملقب به قطب جهان را که برادر صدرالدین وزیر بود، مأمور تقسیم زکوة و درآمد اوقاف کرد.^۱ اما در دوران زمامداری سایر فرمانروایان بودائی این منصب وجود نداشته است. وزراء و سایر صاحب منصبان برای کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام داده بودند، هدایای نقدی و یا خلعت‌های فاخر از فرمانروا دریافت می‌داشتند، که این از جمله رسوم دیرینه مشرق‌زمین است.^۲

وضع مالی و مخارج دولت

لشکرکشی‌های چنگیزخان و هلاکو به بنیه مالی و زندگی مردم کشورهای که مغولان تصرف کرده بودند، صدمات فراوان وارد آورد. به این سبب فرمانروائی ایلخانان به علت فقر مردم بر پایه‌های متزلزلی قرار گرفته بود، و کوشش‌هایی را که برای بازگرداندن مردم به موطنشان می‌شد، باید برای رفع این نقیصه دانست. از آن گذشته چون هریک از فرمانروایان در هنگام جلوس بر تخت سلطنت مبالغ هنگفتی را به صورت هدایا به اطرافیان می‌داد، خزانه خالی می‌شد، و این امر مشکلات فراوان به بار می‌آورد. در مورد موجودی و بزرگی خزانه دولت، اطلاعات دقیقی در دست نیست. این خزانه در جزیره شاهو در دریاچه ارومیه (نزدیکی سلماس)^۳ جای داشت، و اشیاء قیمتی الموت^۴ نیز در همین خزانه مخفی شده بود. این نوع مخفی‌گاه برای اشیاء گرانبها در محل‌های دیگر نیز، از جمله نزد ترکان آسیای صغیر، وجود داشت.^۵

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۴ ج؛ و صاف/بمبئی ۲۶۶؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۹. ۲- رك: و صاف/هامر ج ۱: ۲۲۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۸، ۱۳۸، Tašitâ 153. ۳- و این محلی است، که هلاکو و اباقا دفن شده‌اند. به روایت منابع مصری این جزیره را به سال ۶۸۱ ه. ق. آب گرفت. ابن فوطی ۴۳۲ نقل می‌کند، که در زمان احمد در جستجوی این گنج برآمدند، و تا حدودی نیز موفق شدند. ۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۱۶. ۵- ابوالفدا، جغرافیا به زبان عربی ۲۰۴.

از آن گذشته تغییر پیاپی ایلخانان پس از سال ۶۸۱ ه. ق. و جنگ‌های داخلی حاصله از آن بنیه مالی کشور را بسیار ضعیف کرد. سرانجام چون گیخاتو نمی‌توانست به اسراف کاریهای خود لگام زند، و طاعون میان احشام دولت شیوع یافت، دولت ورشکست گردید، و تصمیم گرفته شد، که اسکناس متداول گردد.^۲

باید و می‌بایست در این شرایط برای جنگ با غازان پول قرض کند، و غازان ناگزیر بود، که وسیله ندیمش نوروز در سال ۶۹۴ ه. ق. از ثروتمندان تبریز قرضه بگیرد.^۳ غازان تصمیم گرفت، که از هر گونه اسراف جلوگیری کند و برداشت نامشروع پول را از خزانه وسیله صاحب‌منصبان، که تا این هنگام متداول بود، ممنوع کرد.^۴ تمام حواله‌ها می‌بایست به‌صحه شخص ایلخان برسد. او خود سالیانه دوبار به درآمد و مخارج دولت رسیدگی می‌نمود. او گروهی از خواجدها را مأمور نظارت بر جواهرات و البسه و موجودی خزانه دولت کرد. ناظران دو‌صدم از درآمد کلی دولت را دریافت می‌کردند، و رئیس آنان که عنوان خواجه سرای را داشت، ده درصد آن را.^۵

با وجود تدابیر غازان برای افزایش مالیات و بنیه مالی دولت^۶، مخارج لشکری در زمان الجایتو بیش از درآمد بود.^۷ در دوران زمام‌داری ابوسعید وضع بی‌تردید روبه‌بهبود نبود، و پس از مرگ او دیگر وحدت و پیوستگی مالی کشور يك‌سره از میان رفت.

در مورد درآمد و چگونگی مخارج دولت ایلخانان در هنگام بحبوه قدرت آنان اطلاعات جامعی در دست نیست. اما دو اثری که در این زمینه وجود دارد، درباره

۱- میرخواند ج ۵: ۱۱۱. ۲- گیخاتو در دوران بیماریش نیز بخشش‌های بی‌حساب

می‌کرد: وصاف/بمبئی ۲۶۴؛ دك: فهرست منابع شماره ۳۳۵. ۳- وصاف/بمبئی ۲۷۷،

۳۲۶؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۵. ۴- رشیدالدین/وین ۳۲۳؛ خواندمیر ج ۳: ۶۴.

۵- رشیدالدین/وین ۳۲۳ ج تا ۳۲۴ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۶۴؛ Ohsson IV 433-437.

۶- وصاف/بمبئی ۳۳۹ ص ب. ۷- کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر.

مخارج دولت و درآمد مالیاتی اطلاعاتی جزئی به دست می دهد. متأسفانه در تنظیم این کتاب از آن دواثر کاملاً استفاده نشده است. در این آثار اشاراتی وجود دارد، که برخی از نکات را برای ما روشن می کند، مثلاً این که وزیر سعدالدین وعده داد، که درآمد دولت را به مبلغ ۵۰۰ تومان افزایش دهد^۱، و یا آن که درآمد دولت در زمان الجایتو (چه سالی؟) سالیانه ۲۴۳۳ تومان (۱۲۸ میلیون دینار) بوده است.

اما درباره میزان درآمد مالیاتی، در حدود پایان دوران زمامداری ایلخانان با توجه به اثر نفیس حمدالله مستوفی اطلاعات دقیق تری در دست است. در این اثر گاه گاه نیز از میزان درآمدهای پیشین صحبت شده است. اما این گونه اطلاعات که مستوفی به دست می دهد، به دو سبب بی ارزش است: نخست این که مؤلف ذکر نمی کند، که این اطلاعات به کدام زمان مربوط است، و دیگر آن که به نوسان ارزش پول، آن طور که باید توجهی ندارد. او خود معتقد است - و می خواهد این اعتقاد را به خوانندگان نیز منتقل کند - که دوران های پیشین در واقع عصر طلائی ایران بوده است. در این کتاب تنها از درآمد مالیاتی صحبت می شود. در این میان متناً و از برخی از ایالات به تفصیل سخن پیش می آید. مستوفی گاه گاه نیز میزان خراجی را که شاهان دست - نشانده به ایلخان می دادند، ذکر می کند. در هر مورد معلوم نیست، که آیا باسقاقان ایلخان خراج را دریافت می کردند، و یا آن که شاهان دست نشانده خود آن را به ایلخان می پرداختند. اما با توجه به این که میزان خراج ذکر می شود، نحوه پرداخت آن چندان مهم نیست، به خصوص این که این نحوه پرداخت کاملاً یکسان نبوده است.

۲ (درآمد خزانه از سوی دیگر از حقوق گمرک و عوارض راه و نیز مالیات بر درآمد (که میزان آن در گزارش مستوفی مشخص نگردیده است) و نیز از تحویل مواد اولیه «هدایا» تأمین می شد. در مورد میزان این نوع مواد و هدایا و ارزش آنها اطلاعات

دقیقی در دست نیست ، ولذا نمی توان با اطمینان کامل به توضیف دقیق وضع مالی دولت در پایان سلطنت ایلاخانان پرداخت. به این سبب این فصل را ناگزیر ناقص می گذاریم.

وضع پول

متداول ترین واحد مسکوکات در زمان ایلاخانان دینار بود. ارزش این واحد مانند تمام واحدهای پولی دیگر در قرون وسطی در مشرق زمین دستخوش نوسان شدید بود. این نوسان نه تنها در وزن مسکوکات ، بلکه در کیفیت ترکیب آن ها نیز مشهود بود. وزن متداول دینارهای طلا رویهم رفته ۳٫۵ گرم تا ۷ گرم بود^۱. درهم نقره از وزن اصلی اش که ۲٫۴۶ تا ۲٫۵۹ گرم بود ، در زمان ارغون به ۲٫۴۱ و بالاخره در سال ۷۳۳ ه.ق. به ۱٫۴ گرم رسید و نیم درهمی که می بايست ۱٫۲۳ تا ۱٫۳۰ گرم وزن داشته باشد ، بیش از ۱٫۱۸ گرم وزن نداشت. اما کاهش عیار سکه ها برای تجار بیشتر زیان آور بود ، به طوری که این زیان گاه گاه تا بیست درصد می رسید^۲. کاهش وزن و عیار سکه ها و تمهیدات ناروای مالی ، وضع پولی دولت را در ظرف چند سال آن چنان متزلزل کرد ، که گیخا تو تحت نفوذ وزیرش صدرالدین فرار گرفت ، و فرمان داد ، تا اسکناس را رایج کنند^۳. در نحوه چاپ اسکناس تقریباً از سرمشق چینی آن تقلید شد^۴. کاغذ اسکناس مستطیل بود ، که به خط چینی عبارتی روی آن چاپ شده بود ، و نیز تشهد را به خط عربی بر آن افزوده بودند^۵. ارزش این اسکناس ها متناسب با آن چه که در روی آن چاپ شده بود ، از ۵۰۰ تا ۱۰ دینار می رسید. نام چینی حفظ شد و به این ترتیب اسکناس را چاو می نامیدند^۶. پس از رواج اسکناس در ذی قعدة ۶۹۳ مردم موظف

۱- رك: فهرست منابع ۲۹۰ ، ص ۸۹ ، ۹۵ ؛ ولدی ۳ ص ب . ۲- ولدی ۶ ص ب ؛

Blochet, Intr. 133, Anm. 1 ۳- رشیدالدین/وین ۳۰۹ ج . ۴- (فهرست

منابع ۲۳۵) Jahn ۵- رك: Jahn 324f ۶- وصف/بمبئی ۲۷۲ . ۷- رك:

Jordanus 46 ؛ عمری/کاترمر ۲۲۳ ؛ ابن فوطی ۶۷۷ .

بودند، که تمام طلا و نقره‌ای را که داشتند، تحویل خزانه دولت دهند. مجازات سرپیچی از این فرمان مرگ بود.^۱ نمی‌توان گفت، که هدف اصلی از این کار افزایش موجودی خزانه دولت بوده است، چون در شرایط آن روز، دربار حتی نمی‌توانست مخارجش را وسیله سکه‌های فلزی بپردازد، و نیز انحصار تجارت خارجی در دست دولت، که الزاماً به وجود می‌آمد (چه افراد امکان معامله و پرداخت وجهی را به خارجیان نداشتند)، نیز با مشکلات عدیده روبرو می‌شد. دولت بی‌تردید می‌خواست به این وسیله پول تازه را به مردم بقبولاند. در نظر بود، که در دیاربکر و ربیعہ، عراق عرب و عجم، موصل، میافارقین، آذربایجان، کرمان، شیراز و خراسان چاپخانه‌های مخصوص (چاوخانه) ساخته شود. غازان که حاکم خراسان بود، رواج اسکناس را در آن منطقه رد کرد.^۲ مردم تا آن هنگام چنین پولی را نمی‌شناختند، و به این سبب کشور بزودی دستخوش بحران شدیدی شد،^۳ و پس از دو ماه این عمل دولت با شکست قطعی روبرو گردید.^۴

چون غازان فرمانروا شد، خود را ناگزیر دید، که به نظام پولی کشور صورت تازه‌ای دهد، چه علاوه بر بحران وضع مالی مشکل دیگری نیز وجود داشت، که باعث جلوگیری از رونق بازرگانی بود. از آغاز فرمانروائی مغولان به چند تن از شاهان کشورهای دست‌نشانده حق ضرب سکه داده شده بود، و به این سبب انواع مختلف پول در بازار دیده می‌شد. از آن گذشته برخی از این کشورها عیار سکه‌ها را تقلیل داده بودند، به طوری که سکه‌های آسیای صغیر در این موقع فقط حاوی بیست درصد نقره بود. و سرانجام کار به جایی رسید، که در این مسکوکات هیچ نقره یافت نمی‌شد.

غازان در این شرایط به ناچار حق ضرب سکه بعضی از کشورها را لغو کرد، و

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۵ ر و چ؛ وصاف/بمبئی ۲۷۵-۲۷۱؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۱۰ ص ب؛

خواندمیر ج ۳؛ ۴۷ ص ب. ۲- وصاف/بمبئی ۲۷۲؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۱۰ ص ب.

۳- ۳۳۹ - ۳۳۶ Jahn ۴- Bar Hebraeus 583f.

واحد تازه‌ای ساخت^۱، که ظاهراً توانست اعتماد مردم را جلب کند، و حتی زمام‌داران مستقل گیلان نیز این واحد را پذیرفتند. تا آن موقع متداول بود، که در هر کشوری سکه‌های کشور همسایه اعتبار نداشت^۲. دینار جدید که «دینار رایج» خوانده می‌شد^۳، می‌بایست ۲۱۴ گرم وزن داشته باشد. $\frac{1}{4}$ دینار قدیم و شش درهم عباسی (وزن آن سه مثقال) معادل یک دینار جدید بود. واحد سکه‌های *طالک مثقال* بود^۴. سکه‌های جدید می‌بایست از فلز گرانبها ضرب شود، و بر روی آن عباراتی به یکی از انواع خط مغولی، که به فرمان قویلای متداول شده بود، نقش می‌گردید^۵. چون این خط در زندگی روزانه نتوانسته بود جای خط ایغوری را بگیرد و به همین جهت نیز مردم ایران آن را نمی‌شناختند، قلب این نوع سکه‌ها بسیار دشوار بود.

حق ضرب سکه به ضرب‌خانه‌های رسمی اختصاص داشت، و غازان فرمان داده بود، که نحوه کار این ضرب‌خانه‌ها را بررسی کنند^۶ و آن‌ها در مناطقی که خود حق ضرب سکه داشتند، استقرار یافته بود^۷.

غازان فرمان داد، که واحد مسکوکات و واحد مقیاسات در سراسر قلمرو ایلخانان یکسان باشد^۸. با این همه سکه‌های قدیمی کاملاً از بین نرفت، و در کنار دینار و درهم جدید در جریان بود^۹. الجایتو علاوه بر آن دوباره فرمان ضرب سکه‌های تازه را داد، و در دوران ابوسعید وزن درهم به ۳۵۶ گرم رسید^{۱۰}، و این نشانه آن است، که عیار آن در برابر سکه‌های گذشته بسیار پائین آمده بود. به این ترتیب در دوران زمام‌داری

۱- وصاف/بمبئی ۳۴۹ ص ۳۸۶، Pachymeres II 458. ۲- عمری/کاتمر ۲۹۷.

۳- وصاف/بمبئی ۳۴۹ ص ۳۲؛ حمدالله ج ۲: ۳۲، حاشیه ۱، Brit. Kat. V, IX.

۴- يك مثقال = ۴ دینار رایج = ۱۲ مثقال نقره. ۵- Brit. Kat. VI, L, S. 34.

6- Drouin 493؛ ولدی ۴ ص ۴۹۸. ۷- رشیدالدین/وین ۳۰۹ ج ۳ تا ۳۱۰ ج.

۷- وصاف/بمبئی ۳۶۲. ۸- رشیدالدین/وین ۳۰۹ ج ۳. ۹- رشیدالدین/وین ۳۱۰ ج.

تا ۳۱۱ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۶۰ ص ۳۶۳-۳۶۹، Ohsson IV 159-162، Hammer II.

۱۰- عمری/کاتمر ۲۴۴. ۱۱- مفضل ج ۳: ۹۵. ۱۲- ولدی ۱۲.

ایلخانان پس از غازان ارزش درهم نقره در برابر دینار نوسان داشته ، و ده تا بیست درهم نقره هم ارزش با يك دینار بوده است . این رقم در سال ۷۳۵ ه . ق . بالغ بر چهارده بوده است ^۱ .

منابع سریانی هم چنان به واحد « زوز » ، که يك ششم دینار بوده است ، محاسبه می کردند ^۲ .

در قلمرو قآن بالش ، که بالش سرخ نیز نامیده می شده است ^۳ ، به عنوان واحد پول نقش مهمی داشته است . اما در فرمانروائی ایلخانان دیگر به ندرت صحبت از آن پیش می آید . در دوران چنگیز خان این بالش هم ارزش با ۷۵ دینار طلا بود ^۴ . این واحد در چین ادامه یافته است ، اما برای آن به این ترتیب ارزش قائل می شده اند : بالش سرخ مساوی با ۲۰۰ بالش اسکناس ، بالش نقره مساوی با ۲۰ بالش اسکناس و هر بالش مساوی با ۲۰ دینار بوده است ^۵ .

در ایران ارزنده ترین واحد پول تومان بسود ، که در اصل می بایست ارزش ۱۰۰۰۰ دینار داشته باشد ، اما آن نیز دستخوش نوسان های شدید بود . در آمد مالیات و ارقام بزرگ با این واحد سنجیده می شد .

از شمش نقره (یستق) ، که ویلهلم فن روبروک از آن صحبت می کند ^۶ ، در منابع ایرانی ذکری نرفته است ، اما این شمش بی تردید در دشت قپچاق متداول بوده است . نوسان ارزش پول ، نوسان قیمت ها را به دنبال داشته است ، و به این سبب به آسانی نمی توان با مقیاس های امروزی ارزش واقعی پول آن زمان را تشخیص داد ^۷ . منابع

۱ - حمدالله ج ۲ : ۳۲ ، حاشیه ۱ . ۲ - رك : Bar Hebraeus, Kirchg. III 203 .

۳ - رشیدالدین وین ۲۸۲ ج . ۴ - بهروایت میرخواند/لانگله ۲۱۸ ، Tašitâ 38

حاشیه ۱ ، ۷۵ دینار طلا ۵۰۰ مثقال بوده است . ۵ - خواندمیر/دفرمی a ۲۵۱ : حاشیه ۱ ؛

وصاف/هامر ج ۱ : ۴۴ : Jacquet 61 ۶ - W. v. Rubruck/Wyngaert 253

۷ - رك : ولدی ۴ .

تاریخی تنها آنگاه راجع به وضع قیمت‌ها سخن می‌گویند، که شرایط غیرعادی، از جمله گرانی شدید، حکمفرما بوده است، و به این سبب از روی آن گزارش‌ها نمی‌توان وضع و شرایط عادی را دریافت^۱. از آن گذشته بررسی عیار و ارزش فلزها در آن روزگار لازم است، که انجام آن در حال حاضر میسر نیست. و به این سبب از مقایسه ارزش پول آن زمان ایران با پول امروز صرف‌نظر شد.

۱- اطلاعات مفصل درباره قیمت‌ها: ابن فوطی، Bar Hebraeus

وضع مالیات

دوران قآنها

پس از آن که مغولان آسیای مرکزی و قسمت‌های بزرگی از چین را متصرف شدند، به فکر افتادند، که وضع مالیات را منظم کنند و دریافت آن را دیگر، آن‌طور که در آغاز متداول بود، به عهدهٔ چپاول‌کنندگان نگذارند^۱. به این سبب اوکتای در دومین قوریلتنائی که در سال ۱۲۳۶ م. به فرمان او تشکیل شد، فرمان داد تا مالیات بر مستغلات و مالیات بر درآمد وضع گردد، به‌طوری که رعایا می‌بایست يك درصد از احشام و ده درصد از محصول غلات را به دولت تحویل دهند^۲. در مناطق غربی قلمرو مغولان، یعنی در مغرب و جنوب رود جیحون، مالیات از تك تك رعایا و در چین از هر خانواده دریافت می‌شد^۳. درآمد مالیاتی به خزانهٔ دربار اوکتای می‌رسید و بدیهی است که مقداری از این درآمد نیز به صورت مواد خام بود^۴.

زمامداران مناطق غربی و شاهان دست‌نشانده، صاحب‌منصبان مخصوص برای دریافت مالیات در اختیار داشتند. در دربار اوکتای کلبلات و در دربار باتو نوسال

۱ - Gregoras I 40 ۲ - رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۴۲ . - رك : Huth II 31 ،

Hyazinth 149 - ۳ Vladimircov, Obšč. stroj 114 ؛ Bar Hebraeus 412

۴ - رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۸۶ ؛ Vladimircov, Obšč. stroj 115

و در دربار جغتای قیزیل بغای^۱ عهده‌دار این وظیفه بودند. جورماغون نیز در قفقاز اختیارات مخصوص و نیز مأموران مالیاتی داشت.^۲

امیر ارغون حاکم^۳ و محمود یلواج خود نیز مأمور دریافت مالیات بودند. مأموران مخصوص مالیات به این حکام کمک می‌کردند.^۴

آن‌طور که منابع ارمنی روایت می‌کنند: در قفقاز نوعی جزیه متداول بود، که شامل تمام مردانی که بیش از ۱۰ سال داشتند، می‌شد.^۵ این جزیه طبق گزارش زیریاک گنجوی عبارت بود از (دولوریه این‌طور ترجمه می‌کند): ۵۰ کیلو جو، ۲۵ کیلو انگور، ۱ کیلو برنج (!؟)، دو بند طناب و یک سکه نقره، یک تیر و یک نعل.^۶ گذشته از آن برای هر ۲۰ رأس دام می‌بایست یک رأس دام و ۵ سکه نقره به عنوان جزیه به مغولان داده شود.^۷ با اطمینان نمی‌توان گفت، که این گزارش تا چه حد با واقعیت مطابقت دارد. تردید نیست، که مداخلات مفرضانه مأموران جمع‌آوری مالیات در وضع این گونه مقررات بی‌دخالت نبوده است. این نوع اعمال غرض و سودجویی یکی از نشانه‌های بارز دریافت مالیات در دوران نخستین فرمانروایی مغولان است. تحت این شرایط نمی‌توان گفت، که قوانین مالیاتی در حقیقت تا چه اندازه معتبر بوده است. چنان‌چه خانواده‌ای دستور مأموران مالیات را اطاعت نمی‌کرد، اغلب اتفاق می‌افتاد، که لشکریان همراه آن مأموران فرزندان آن خانواده را به‌زور می‌ربودند.

به موجب قانون چنگیزخان روحانیان، اشراف ترخان و کودکان از پرداخت مالیات معاف بودند. در قفقاز - احتمالاً در ایالات دیگر - این دستور به‌طور یکسان

۱- جویی ج ۲: ۲۱۸ ص ب. ۲- جویی ج ۲: ۲۲۰-۲۱۸. ۳- W. v. Rubruck/ ۳. ۴- درباره ارمنستان رک: Zyriak 461. ۵- Orbelian/ ۵. ۶- Zyriak 483f. ۷- Vartan 289; Brosset 140; Zyriak 453.

اجراء نمی شد.^۱ منکو خاخام های یهود را از معافیت مستثنی کرد، و از سال ۶۹۴ ه.ق. به بعد روحانیان مسیحی نیز گاه گاه مجبور به پرداخت مالیات بودند. اما غازان معافیت قضات و دانشمندان مسلمان را رسماً تأیید کرد.^۲ در فارس دستوری که ظاهراً از زمان عمر و علی (ع) خلفای راشدین اجرا می شد، و طبق آن متناسب با خوبی و یا بدی وضع محصول سالیانه، میزان مالیات را تا يك دهم بهای محصول تنزل می دادند، هم چنان معتبر ماند.^۳

در آغاز فرمانروائی منکو به سبب افزایش مخارج دولت لازم بود، که به وضع دریافت مالیات صورتی تازه بخشند، و به این سبب سرشماری تازه ای از مردم به عمل آمد.^۴ و وضع مستغلات کشاورزی از نو تخمین زده شد.^۵ برای این منظور در ایالات خراسان و مازندران، عراق و یزد هیئت هایی تشکیل شد، که در سراسر ایالت مسافرت می کرد.^۶ هیئت تخمین مأمور قفقاز، گرجستان، آذربایجان و اران نخست به حضور باتو، که مستقیماً مسئولیت امور این نواحی را به عهده داشت، رفت. این هیئت در عراق عجم (آیا با هیئت دیگر؟) به کار تخمین مشغول بوده است.^۷ ارغون و یلواج در اجراء این دستور سهم بسزائی داشته اند. شاهزادگان و امراء از امتیازاتی که تا آن هنگام داشتند، محروم شدند.^۸

میزان دریافت مالیات نیز تغییر یافت. تنها مالیاتی که شامل عشایر می شد، مالیات دام (قبچور)^۹ بود. گذشته از آن دستور داده شده بود، که مقدار مالیات پیش بینی شده مرتباً و سالیانه دریافت گردد. اما ضمناً در هنگام دریافت مالیات از زیاده روی و تجاوز و شدت عمل خودداری شود تا رعایا زیاد تحت فشار قرار نگیرند.^{۱۰}

۱- Zyriak 447 - 449 ۲- رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج. ۳- حمدالله ج ۱ : ۱۱۳.
 ۴- جویی ج ۲ : ۲۵۶، ج ۳ : ۳۰. ۵- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۰۹ ص ب.
 ۶- جویی ج ۲ : ۲۵۶، ۲۵۸. ۷- جویی ج ۲ : ۲۵۸. ۸- میرخواند ج ۵ : ۵۶.
 ۹- جویی ج ۲ : ۲۵۳، ص ب؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۴۱. ۱۰- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۳۱۲-۳۱۴.

این مالیات تنها شامل حال مالکانی می‌شد، که رُمهٔ آن‌ها از بیش از ۱۰۰ دام تشکیل شده بوده در این صورت يك درصد از دام‌ها به دولت تعلق داشت. مالکانی که رُمه‌های كوچك‌تر داشتند، از پرداخت مالیات معاف بودند.^۱

علاوه بر این مالیات بر مستغلات (قلان)^۲ و مالیات بر درآمد (تمغا و یا، باج) برای ساکنان شهرها و کسبه^۳ وضع شده بود، که در آغاز عبارت بود از ۱ دینار در برابر هر ۲۴۰ دینار و بعدها از ۱ دینار در برابر هر ۱۲۰ دینار و بالاخره در چین^۴ و ایران جزیه متداول بود، که از ۵۰۰ (برای ثروتمندان) تا ۱ دینار (برای فقرا)^۵ می‌رسید، و حد متوسط سالیانه برای هر ۱۰ نفر ۷۰ دینار از این راه به خزانه دولت تسلیم می‌گردید.^۶

اما بزودی این میزان مالیات به سبب مواجب سپاهیان در لشکرکشی‌های هلاکو به مغرب و نیز مخارج پست دیگر کافی نبود.^۷ جزیه به مبلغ ۱۰ دینار برای ثروتمندان بسیار کم بود، و مقدار مالیات دام نیز با اوضاع آن روز تناسبی نداشت. به این سبب به پیشنهاد ارغون حداکثر میزان جزیه ۵۰۰ دینار شد^۸، و این مقدار بود که می‌توانست تکافوی مخارج دولت را بکند.

عصر ایلخانان: مأموران مالیاتی

برجسته‌ترین مأموران مالیاتی در ایالات نایب‌ها بودند، که تحت نظر صاحب دیوان و یا وزیر ممالك در کنار حکام انجام وظیفه می‌کردند. کاراراً تصور رفته است، که در قلمرو ایلخانان دریافت مالیات را در اداء پرداخت وجه معینی به افراد واگذار-

۱- جویی ج ۳، ۳۱؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۳۱۴. ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۳۴۱، حاشیه e. ۳- رشیدالدین/وین ۲۲۳؛ Barthold, Ani. 153f. ۴- Bar Hebraeus 489؛ ابوالفرج ۴۵۹. ۵- جویی ج ۳، ۳۱. ۶- جویی ج ۲، ۲۵۶. ۷- رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۳۱۳، ص ۳۴۱. ۸- جویی ج ۳، ۳۰. ۹- جویی ج ۲، ۲۶۱.

کردم‌اند؛ اما این تصور صحیح نیست، چه در این صورت لازم می‌بود، که مبلغ مورد نظر برای يك ايالت پیشاپیش به فرمانروا پرداخت گردد، و کسی که این مبلغ را پرداخته است، در آن هنگام شخصاً به اتفاق مأمورانش به ایالت مورد نظر برود، و به مسئولیت شخصی (و احتمالاً به‌میزانی که خود وی، بی‌توجه به قوانین مالیاتی دولت، تعیین کرده است) مالیات دریافت کند.

در واقع مأموران مالیاتی پیوسته نمایندگان دولت بودند، و دولت مرکزی و یا حکومت ایالت آنان را به این سمت منصوب می‌کردند. بدیهی است که این مأموران از هیچ نوع اعمال غرض و سودجوئی روی گردان نبودند. نفع طلبی این مأموران را باید یکی از عیوب اصلی سلطنت ایلخانان دانست. حتی برجسته‌ترین مأموران مالیاتی نیز در مظان نادرستی قرار داشتند، از جمله مجدالملک یزدی صاحب‌دیوان، جوینی و برادر زاده‌اش بهاء‌الدین را متهم می‌کرد، که در اصفهان دست به اختلاس و سایر اعمال ناشایست زده‌اند^۱. مجدالملک که مشرف‌الممالک شد، پی برد، که جوینی گاه‌گاه بیش از حد قانونی مالیات دریافت نموده^۲، و نیز در ثبت مبالغ کم کوتاهی کرده است. اما جوینی با این استدلال که مبلغ ۲۰۰ تومانی که وی تصرف کرده بود، در حقیقت به همسران ایلخان و شاهزادگان و امراء داده‌است، تبرئه گردید^۳. دیده می‌شود، که مصرف درآمدهای مالیاتی حتی به این میزان برای این گونه مخارج جایز به نظر می‌رسیده است.

با توجه به رسم نامنصفانه دیگری، که در آن هنگام مرسوم بود، ریشه‌کن کردن این گونه اختلاس‌ها غیر ممکن بود. منظور از این رسم هدایائی است، که حکام ایالات و حتی وزراء می‌بایست به فرمانروا بدهند. همان اباقائی که جوینی را به محاکمه کشید،

۱- رشیدالدین/وین ۲۲۵ ر؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۸۶ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۹۶.

۲- وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۶ ص ب. ۳- وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۷؛ رشیدالدین/وین ۲۲۵ ر.

به او گفت که انتظار دوچندان هدایا را از او داشته است^۱، و به همین سبب نیز وی را عزل کرد. آیا در این صورت بدیهی نبود، که جوینی یا توجه به این وضع احساس وظیفه می کرد، که اعضاء دیگر خانواده سلطنتی را با هدایای خود دلخوش کند؟

ارغون هنگامی که سعدالدوله را صرفاً، به خاطر وعده او برای بالا بردن مالیات بین النهرین، نخست نایب و صاحب دیوان آن ایالت و سپس عمده دار امور تمام مملکت کرد، این بی توجهی و عدم علاقه ایلخانان را نسبت به سر نوشت مملکت کاملاً هویدا ساخت. ارغون می بایست بداند، که این سعدالدوله نیز مانند پیشینیانش در فکر منافع خویش است و چنانچه بخواهد میزان مالیات را بالا برد، باید جبراً فشار بیشتری به مردم، خاصه به روستائیان، وارد آورد. شکایاتی که پس از اشتغال سعدالدوله به دربار می رسید، در همین زمینه بود. سعدالدوله ضمناً بسیاری از اسناد را خودسرانه و از روی غرض لغو کرد^۲، و از این راه توانست مقداری از زمین ها را از نورهن دهد، و نیز از کسانی که از پرداخت مالیات معاف بودند، دوباره مبالغه مالیات بگیرد.

حکام و سایر مأموران متنفذ ایالات نیز رفتار دیگری نداشتند. جوینی حاکم بین النهرین و مورخ شهر به خطا متهم شد، که ۲۵۰ تومان اختلاس کرده است^۳. با این همه بعید نیست، که او مبالغه کمتری را به نفع خود ضبط کرده باشد. جوینی در ۱ ربیع الاول ۶۸۰ از اتهامات وارده تبرئه و دوباره به کار گمارده شد^۴. در آغاز فرمانروائی غازان نیز چندین تن از صاحب منصبان برجسته دولت محاکمه شدند، چه آنان متهم بودند، که در فارس مبالغه هنگفتی اختلاس کرده اند^۵. این اتهام بی شک چندان ناروا نبود، چون ملک الاسلام جمال الدین، که بعدها حاکم فارس شد و در این محاکمات نیز دخالت داشته است، در سال ۶۹۱ ه. ق. با پرداخت مبالغه شایان توجهی شیراز را از ویرانی

۱- وصاف/هامر ج ۱: ۲۰۳-۲۰۱. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۰۴. ۳- وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۶. ۴- وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۶. ۵- وصاف/بمبئی ۳۳۶ ص ب، ۳۴۰، ۴۰۴ ص ب.

نجات داد.^۱ سعدالدین وزیر نیز در سال ۷۱۱ ه. ق. به اتهام اختلاس به قتل رسید.^۲ تقسیم اداره امور مالیاتی نیز طبق گزارش حمدالله^۳ متناسب با تقسیم بندی سیاسی کشور به ایالات بوده است. گمان می رود، که در ولایات اداره امور مالیاتی نیز به عهده حکام همان ولایات بوده است. در مراکز این ولایات در فواصل زمانی معین، مرکزی برای رسیدگی به امور مالیاتی تشکیل می شد.^۴ در ولایات درآمد مالیاتی ابتدا به صورت پراکنده جمع آوری می شد، سپس به ادارات مالیه و مؤسسات مشابه تحویل داده می شد.^۵ دقیقاً نمی توان گفت، که موجب اصلی این نوع تقسیم بندی چه بوده است.

خراسان، قهستان، قومش، مازندران و طبرستان^۶ از نظر مالیاتی وضع خاصی داشتند، چه درآمد مالیاتی این ایالات جداگانه محاسبه می شد.^۷ شاید منظور این بود، که به ایالت سرحدی، که اغلب تحت حکومت ولیعهد قرار می گرفت، اختیارات بیشتری در امر مصرف درآمد مالیاتی داده شود. اما در این مناطق نیز بی نظمی هائی مشاهده می شد. مأموران دریافت مالیات در خراسان، که اغلب محلی بودند، ماهرانه سالی ۲۰۰۰۰۰ دینار « برای مصارف لشکری » ضبط می کردند. غیاث الدین در سال ۷۲۶ ه. ق. با این عمل مخالفت کرد. او دستور داد، که مخارج ایالت دقیقاً محاسبه گردد و بقیه پول ها به خزانه دولت تسلیم شود. اما وضع خاص و امتیازات خراسان از نظر مالیاتی تا هنگام زوال سلطنت ایلخانان محفوظ ماند.^۸

رفتار مأموران معمولی دولت نیز متناسب با رفتار صاحب منصبان عالی رتبه بود. حتی کار به جائی رسیده بود، که برخی از حکام ده بار و حتی بیست و سه بار مالیات دام را دریافت می داشتند. چون اجحاف مأموران از حد می گذشت، اداره امور مالیاتی دولت فرستادگانی برای رسیدگی اعزام می داشت. در چنین صورتی حاکم به عجله به پیشواز

۱- وصاف/بمبئی ۲۶۹. - رک: کاشانی ۱۰۲ ج ۳ ص ب. ۲- کاشانی ۸۶-۸۳. ۳- حمدالله ج ۱: ۶۷، ۱۱۳. ۴- حمدالله ج ۱: ۶۷. ۵- حمدالله ج ۱: ۱۵۹. ۶- حمدالله ج ۱: ۲۷. ۷- حمدالله ج ۱: ۱۴۷. ۸- ۱۶۱.

این فرستادگان می‌رفت و با پرداخت رشوه آنان را از رسیدگی به وضع منصرف می‌کرد.^۱ بدیهی است، که کارمندان معمولی نیز می‌خواستند از این غنیمت سهمی داشته باشند. در مناطقی که تحت نفوذ مستقیم ایلخان بود، بیتکچیان همراه با واحدهای لشکری به يك يك مناطق می‌رفتند، و با فشار و تعدی مبالغ هنگفتی از مردم ستم‌دیده می‌گرفتند، و بلافاصله بخشی از آن را در جیب خود می‌ریختند. مردم برای حفظ جان خود داوطلبانه مبالغی به عنوان رشوه بدین مأموران ایلخان می‌دادند.^۲ اما حکام ونواب نیز، که از جمله مالیات داوران در سال‌چندین بار به‌زور از مردم می‌گرفتند، مجبور بودند به مأموران زیر دست خود و شهنشاه مبالغی رشوه دهند، تا رفتار آنان در دربار ایلخان افشاء نگردد.^۳

سرزمین‌هایی که هنوز پادشاهان محلی و دست‌نشانده مغولان در آن حکومت می‌کردند، می‌بایست مقداری از مالیات را به عنوان خراج به فرمانروای مغول پرداخت می‌کردند، و در جمع‌آوری مالیات باسقاقان اغلب به آنان «کمک» می‌کردند.

عکس‌العملی که مردم مناطق مختلف در برابر مأموران دریافت مالیات از خود نشان می‌دادند، معمولاً یکسان بود. روستائیان ستم‌دیده و بی‌مناک چون می‌شنیدند، که گروهی برای دریافت مالیات به آن حوالی آمده‌اند، می‌گریختند. آنان هم‌چنین پاسدارانی می‌گماردند، تا به موقع آن‌ها را باخبر کنند. به‌کرات پیش می‌آمد، که مأموران دریافت مالیات در دهکده مردی نمی‌یافتند، و به این سبب زنان را با خود می‌بردند.^۴ اغلب نیز کسی در دهکده دیده نمی‌شد، به این سبب در روستاها به اندازه کافی کشت و کار نمی‌شد، و نتیجه این وضع بالارفتن قیمت‌ها بود.^۵ يك بار حتی اتفاق افتاد، که هیئت دریافت مالیات مرکب از ۱۲ تن یا ۲۰۰ سپاهی ۶ ماه تمام در حرکت

۱- رشیدالدین/وین ۲۹۸ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۲۹۹ ر. ۳- رشیدالدین/وین

۲۹۸ ج. ۴- رشیدالدین/وین ۲۹۹ ج. ۵- و صاف/بمبئی ۳۶۲ ص ب.

۶- مثلاً رک: رشیدالدین/وین ۳۲۷ ر. ۷- و صاف/بمبئی ۳۹۳.

بودند، تا سرانجام توانستند ۱۵۰۰ دینار جمع آوری کنند^۱. زیاده روی ها و اسراف دولت، اسکناس گیخاتو و جنگ های متعدد داخلی مزید بر علت بود. به این ترتیب چون غازان در سال ۶۹۴ ه. ق. بر تخت ایلخانی جلوس کرد، وضع اداره امور مالیاتی را نیز مانند سایر شئون مملکت بحرانی یافت.

اصلاحات غازان

در این موقع اصول قانونی دریافت مالیات ظاهراً هم آن هائی بود، که منکب و وضع کرده بود. اما در این هنگام ایالات و ولایات و یا شهرهائی وجود داشت، که به سبب فقری که گریبان گیر آن شده بود (چپاول مأموران مالیاتی پیشین^۲، حملات دشمنان^۳ و غیره)، برای چند سال^۴ از پرداخت مالیات معاف می گشت.

گذشته از مالیات های قانونی در دوران زمامداری هلاکو و جانشینان او، ظاهراً طبق رسوم آن زمان مبالغ دیگری نیز از مردم گرفته می شد. با اطمینان نمی توان گفت، که فرمانروایانی که بامسیحیان موافق بودند، چند بار و به چه کیفیت آنان را از پرداخت خراج راتب (گزارش حمدالله)^۵ معاف کرده اند. بیشتر مالیات به شکل مواد خام دریافت می شد^۶. این جریان با توجه به وضع اقتصادی ایران در آن زمان اجتناب ناپذیر بود، و درگیلان نیز، که مستقل بود^۷، به همین نحو عمل می شد. نمی توان گفت، که چند درصد مالیات با پول و چند درصد با مواد خام پرداخت می گردیده است. اوربلیان تعداد پرداخت کنندگان مالیات را ۵۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰ تن گزارش می دهد^۸، اگرچه به صحت این گزارش نمی توان کاملاً اعتماد کرد. اما بی تردید از واقعیت چندان دور نیست.

۱- رشیدالدین/وین ۳۰۰ ر و ج، ۳۲۷ ج ص ب؛ و صاف/بمبئی ۶۲۰. ۲- برای حوالی هرات رك: زمجی b ۴۵۶. - حوالی خراسان: میرخواند ج ۵: ۱۵۸. ۳- زمجی c ۵۰۱. ۴- اغلب سه یا چهار سال. ۵- حمدالله ج ۱: ۲۹، ۳۱. ۶- رك: رشیدالدین/وین ۳۰۴ ج. ۷- قزوینی ۲۳۷. ۸- Malachias 83f. : Orbelian/ Brosset 306f.

غازان پی برد ، که وضع موجود را نمی تواند حفظ کند . خزانه دولت خالی بود و برای برطرف کردن این نقیصه می بایستی درآمد دولت از جمله از راه جمع آوری مالیات افزایش یابد .

ایلخان با پشت کار فراوان^۱ به اصلاح وضع مالیات پرداخت . او نخست طبق رسم دیرین فرمان داد ، تا مقدار مالیات را ده درصد اضافه کنند ، و امیدوار بود که کمبود خزانه را از این راه تأمین نماید . در نتیجه مأموران مالیات بر هر ۶ دینار ۵ دینار افزودند و مالیات دام را دو برابر کردند ، و شهر نشینان را ، که در واقع تمغا می پرداختند ، نیز به پرداخت قبچوق واداشتند^۲ . غازان متوجه شد ، که ادامه این طریق به او کمکی نمی کند . پس فرمان داد ، تا مالیات دام را نصف کنند ، و کوشید تا از تجاوز مأموران به مردم جلوگیری به عمل آورد^۳ . فرمان او مبنی بر دریافت مالیات به میزان مذکور در قرآن ، تنها ارزش و اهمیت نظری دارد^۴ . او مالیات هائی را که در دوران هرج و مرج ، از جمله در فارس عقب افتاده بود ، بعداً دریافت کرد^۵ .

برای جلوگیری از غرض ورزی در دریافت مالیات ، غازان فرمان داد ، که مالیات غلات را در اوقات معینی از ۱ تا ۲۲ فروردین و یا از ۱ تا ۲۰ مهر و یا تمام آن را يك جا در نوبت اول دریافت دارند . به طوری که ملاحظه می شود ، این اوقات از روی سال شمسی یعنی از اول بهار و پائیز به مدت ۲۰ روز تعیین شده بود . بدیهی است ، که توجه به سال قمری در مورد دریافت مالیات کشاورزی غیر ممکن بود . برای برخی از انواع غلات در مناطق گرمسیر و سردسیر دستورات خاص وجود داشت . مالیات دهندگان می بایست غلات را به وسیله حیوانات باربر خود به انبارهای دولتی برسانند ، مواجب مأموران ، که در این هنگام عهده دار کار تخمین و تقویم بودند ، کاملاً تعیین شده بود .

۱- رك : رشیدالدین/وین ۲۸۲ ج ص ب . - Ohsson IV 370 - 386 ۲- رك ، ولدی

۲۰ ، Wittek, Ankara 162 ۳- وصاف/بمبئی ۴۳۷-۴۳۹ . ۴- وصاف/بمبئی

۴۷۲ . ۵- وصاف/بمبئی ۳۶۲ ، ۳۶۴ .

غازان از سال ۷۰۰ ه. ق. رسماً برای سال مالی تقویم تازمای از روی سال خورشیدی تدوین کرد^۱، که تا پایان سلطنت ایلخانان به عنوان تقویم غازانی یا خانی معتبر بود. در هر دهکده می بایست لوحی فلزی و یا سنگی نصب گردد، که روی آن میزان مالیات قید می شد^۲. دریافت در مواقع پیش بینی نشده و یا اجحاف مأموران مستوجب مجازات سنگین بود. باید دانست، که فرمان نهائی در این باره در نیمه رجب ۷۰۳، یعنی کمی پیش از مرگ غازان، صادر شد^۳. درآمد مالیاتی (بدون خراسان) در این میان از ۱۷۰۰۰۰۰۰۰ به ۲۱۰۰۰۰۰۰۰ دینار (۱۷۰۰ به ۲۱۰۰ تومان) رسیده بود^۴.

غازان و کشاورزی

غازان در زمینه اصلاح وضع مالیاتی کشور به دستوراتی، که بیشتر جنبه ظاهری داشت و قبلاً ذکر گردید، قناعت نکرد. او سرانجام برای حمایت از روستائیان، که مالیات دهندگان اصلی بودند، دست به کار شد.

ساکنان روستاها نیز مانند شهرنشینان از لشکرکشی های مغولان آسیب دیده بودند^۵. روستاها ویران شده بود، و سرزمین های وسیع بی سکنه مانده بود. با این همه ایلخانان تا این هنگام لازم نمی دیدند، که در این وضع تغییری بدهند^۶.

قآنها در مغولستان، یعنی در نواحی قراقورم می کوشیدند، که به وضع کشاورزی، از راه وارد کردن گیاهان سرزمین های دور دست^۷ و تسهیل حفر چاه^۸، بهبود بخشند، و در هنگام خشک سالی بذر تازه در اختیار روستائیان می گذاردند^۹، و چنانچه

۱- و صاف/بمبئی ۴۰۲. ۲- رشیدالدین/وین ۳۰۴ ر و ج؛ و صاف/بمبئی ۵۶۳؛

خواندمیر ج ۳: ۶۱. ۳- رشیدالدین/وین ۳۰۵ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۵۸. ۴- حمدالله

ج ۱: ۲۷. ۵- رک: رشیدالدین/بلوشه ج ۳۱۲: ۲. ۶- رشیدالدین/وین ۳۲۹ ج.

۷- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۶۸ ص ب. ۸- جویی ج ۱: ۱۸۲؛ Üan - ts au pi - si/

Palladius 158f. ۹- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۷۸.

دام‌های آنان تلف می‌شدند، این زیان را جبران می‌کردند^۱، اما تا این موقع در ایران اثری از چنین اقدامات دیده نمی‌شد^۲. در این جا ضروری بود، که نخست وضع مالکیت روشن شود، و از سودجویانی که با انواع حیل می‌کوشیدند تا ملک دیگران را به‌چنگ آورند، جلوگیری به‌عمل آید، و بدین وسیله زمینه مناسب برای کشاورزی ایجاد گردد. به این منظور در ۳ رجب ۷۰۰ قانونی صادر شد، و حق مالکیت کسانی را که ۳۰ سال صاحب زمینی بودند (حتی زمین وقف)، به‌طور قطع تأیید نمود، و معارضه با آن را ممنوع کرد.

از آن گذشته دفتر ثبت املاک برای سراسر کشور تنظیم یافت، و از هر گونه تقلب باسقاقان و منشیان به این ترتیب جلوگیری شد^۳. به این منظور منشیانی به تمام ولایات فرستاده شدند، تا املاک شخصی و املاک موقوفه را تعیین کنند، و آن‌ها را در دفاتر قانونی ثبت نمایند. برای صدور سند مالکیت دریافت حداکثر نیم دینار مجاز بود، و مجازات صدور اسناد نادرست، حتی چنان چه حکام و باسقاقان به چنین کاری دست می‌زدند، مرگ بود^۴، و کمک به چنین جرمی را با بریدن دست مجازات می‌کردند. در حالی که تا این هنگام فقط در موارد استثنائی مأموران جبهه رسیدگی به ایالات فرستاده می‌شدند^۵، اما از این پس برای هر ایالت یک نفرینکچی، با عنوان ملازم بزرگ، به نظارت دائم در آن ایالت گمارده شد.

اسناد مالکیت با نشان زرین دولت (آلتون تمغا) مهرور شده و حاوی نام مالک و توصیف کامل ملک بود. چنان چه ملکی به فروش می‌رسید، می‌بایست برگی تازه که حاکی از محل و روز معامله و نام مالک پیشین و مالک بعدی بود، به این دفتر اضافه-

۱- جونی ۱: ۱۸۶. ۲- رشیدالدین/وین ۲۰۲: ۲ و ۳. ۳- رشیدالدین/وین

۳۲۸: ۴۱۷-۴۲۰ Ohsson IV. ۴- رشیدالدین/وین ۳۰۱: ۳۲۸، ۳۲۸.

۵- وصاف/هامر ۱: ۲۴۷، ۲۵۰. ۶- رشیدالدین/وین ۳۰۰: ۳ ص ب، ۳۲۸ تا ۳۲۹.

گردد، و دست بردن در اسناد به سختی ممنوع بود.^۱

غازان سرانجام دستگاهی برای ثبت املاک سراسر کشور در تبریز به وجود آورد، و این دستگاه می‌بایستی از نزدیک با دبیرخانه دولت همکاری کند. در این جا تمام دفاتر ثبت قانونی ضبط می‌شد، و به هر ایالت رونوشتی از قسمت مربوط فرستاده می‌گردید، که نزد «مالازم» محفوظ بود. به این ترتیب تقلب غیر ممکن شد، و چنانچه سندی مفقود می‌گردید، با توجه به دفتر اسناد، سند جدیدی صادر می‌شد.^۲

غازان پس از تثبیت وضع مالکیت به بهبود کشاورزی پرداخت. او فرمان داد، تا بذر، آلات کشاورزی، اسب و گاو در اختیار روستائیان قرار گیرد، و چنانچه حاکمی در این زمینه کوتاهی می‌کرد، به سختی تنبیه می‌گردید. به دستور او درآمد مالیاتی دام، و به خصوص گاوهای نر، به مصرف تهیه حیوانات برای این منظور می‌رسید. به این ترتیب از ایالات مختلف از جمله بین‌النهرین و فارس ۲۰۰۰۰ رأس چهار پا جمع‌آوری شد، و علوفه آن از ایالات دیگر چون آسیای صغیر، دیار بکر و آذربایجان تأمین می‌گردید. اگر چه بخشی از مصارف دربار نیز از این راه تأمین می‌شد، اما مأموران خرید دربار هم‌چنان به کار اشتغال داشتند^۳، و بالاخره با تنظیم وضع آبیاری از راه ساخت کاریزهای تازه - تا این هنگام طبق گزارش منابع فقط به دستور جوینی حاکم در نزدیکی کوفه کاریزی ساخته بودند که خرج آن ۱۰۰۰۰۰ دینار بود^۴ - و نیز با حمایت روستائیان در برابر راهزنان موجبات آسایش خاطر آنان فراهم آمد.^۵

تقسیم زمین‌های متروک میان روستائیان که تعدادشان در این هنگام نسبت به دوران پیش از مغول به یک دهم رسیده بود^۶، نیز از کارهای پراهمیت بود. چگونگی پرداخت

۱- رشیدالدین/وین ۳۰۴ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۳۰۳ ج. ۳- وصاف/بمیئی

۳۴۹ ص ب. - رک: Ohsson IV 439f. ; Hammer I 65 - 67, 158f. ۴- وصاف/

هامر ج ۱: ۱۱۸؛ ابن فوطی ۳۶۵؛ کشانی ۱۵۴ ج. ۵- رشیدالدین/وین ۳۳۰ ر؛

خواندمیر ج ۳: ۶۱. ۶- رشیدالدین/وین ۳۰۳ ر.

مال الاجاره این زمین ها، خود روستائیان را به پذیرفتن چنین زمین هایی تشویق می کرد. سال نخست معاف از مالیات بود، و در سال دوم یک سوم از حقوق متداول به دولت پرداخت می گردید. میزان مبلغ پرداختی در سال سوم نسبت به خویی یا بدی زمین طبقه بندی می شد. چنانچه زمین حاصل خیز بود، سه چهارم، و در مورد زمین های متوسط دوسوم و برای زمین های کم حاصل نیمی از مقدار متداول به دولت می رسید. پرداخت تمام مالیات متداول برای سال چهارم پیش بینی شده بود. از تمام روستائیان خواسته می شد، تا آن اندازه که می توانند، کشت و کار خود را توسعه دهند، و چنانچه احیاناً مالک قانونی زمین های متروک پیدا می شد، در این صورت می بایست بر پایه شریعت، طرفین با هم توافق کنند. محصولات زمین هایی که جزء یورت اقوام مغول بود، می بایست نصف گردد، که نیمی از آن به دولت تعلق می گرفت.^۱ به منظور اجراء صحیح این قانون « دیوان خالصات » تأسیس یافت، که با دیوان و اداره ثبت املاک همکاری نزدیک داشت. در ایالات ملازمان مسئول نظارت در تقسیم املاک بودند. « دیوان خالصات » هر دو سال یک بار موظف بود به اوضاع رسیدگی کند.^۲

با صدور این قوانین تا حدی امنیت در روستاها برقرار شد. اسکان به سرعت عملی می شد.^۳ ارزش زمین ها و بناهای کشاورزی ظاهراً به ده برابر رسید. بار دیگر وصول مالیات به صندوق دولت مرتب شد و وضع مالی دولت به طرز بی سابقه ای بهبود یافت.^۴

مرگ ناگهانی غازان در سال ۷۰۳ ه. ق. از تحقق بسیاری از اصلاحات او جلوگیری کرد. فرمانروا در بستر مرگ صریحاً حفظ نظام مالیاتی خود را توصیه کرد،^۵ و الجایتو اعلام نمود، که بر نامه های برادرش را دنبال خواهد کرد. اگرچه الجایتو در آغاز

۱- رك : ولدی ۸ . ۲- رك : خواندمیر ج ۲ : ۶۱ . ۳- رشیدالدین/وین ۳۳۰ ص ۳ . ۴- رشیدالدین/وین ۳۰۸ ر ، ۳۳۰ ج . ۵- رشیدالدین/وین ۳۰۱ ج . ۶- وصاف/بمبئی ۴۶۷ : کشانی ۱۰ ر ۱۰ ج .

۷۰۵ هـ. ق. فرمان داد تا موجبات منع فرار از روستاها را فراهم آورند^۱، اما بزودی بی‌نظمی دیرینه باردیگر خودنمایی کرد: در سال ۷۱۱ هـ. ق. سعدالدین صاحب‌دیوان به‌خاطر اختلاس مبلغ ۳۰۰۰۰۰ دینار دستگیر شد^۲ و در سال مرگ الجایتو سردار یساول به‌زور در خراسان ۳۰۰۰۰۰ و در هرات ۵۰۰۰۰ دینار مالیات اضافی گرفت^۳. منع مأموران از تعدی مالیاتی به‌هیچ‌وجه مفید واقع نگردیده بود، و معافیت مالیاتی نمی‌توانست این نوع زیان‌ها را جبران کند^۴.

در سال‌های نخست سلطنت ابوسعید به‌سبب مجادله متنفذین محلی و بی‌توجهی مالکان به کشاورزی و چپاول روستائیان، که به‌زحمت می‌توانستند شکم خود را سیر کنند^۵، و حملات مخرب غارت‌گرانی که جلوگیری از آنان دیگر میسر نبود، فارس به‌شکل ویرانه‌ای درآمد. وزیر غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین کوشید تا با تقسیم بذر و اعطای زمین به روستائیان^۶ از خرابی اوضاع جلوگیری کند^۷، اما این تدبیرها در هرج-ومرج عمومی آن زمان و نیز به‌سبب اغتشاش در نظام آبیاری دیگر مؤثر نیفتاد^۸.

در این شرایط درآمد مالیاتی به‌سرعت تنزل کرد، و از میزان پیش از حمله مغولان بسیار کمتر شد^۹. میزان درآمد مالیاتی در ۷۳۶ هـ. ق. کمتر از نصف مالیات زمان غازان بود^{۱۰}، و پیش‌آمدهائی که پس از مرگ ابوسعید رخ داد، این کاهش را سریع‌تر کرد.

صورت درآمد مالیاتی قلمرو ایلخانان در سال ۷۳۶ هـ. ق.

آران و موغان: ۳۰۳۰۰۰ دینار (نو؟) پیش از آن در عصر سلطنت ملک‌شاه و غیره

- | | | |
|---------------------|----------------------|--------------------------|
| ۱- و صاف/بمبئی ۵۰۷. | ۲- و صاف/بمبئی ۵۳۸. | ۳- و صاف/بمبئی ۶۲۰؛ زمجی |
| ۴۹۳ c. | ۴- و صاف/بمبئی ۶۳۴. | ۵- و صاف/بمبئی ۶۳۱. |
| ۶۳۳ ص ب. | ۷- حافظ ابرو ۴۵ ج. | ۸- زمجی ۴۹۸ c. |
| ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷. | ۱۰- حمدالله ج ۱: ۲۷. | ۹- حمدالله ج ۱: |

: ۳۰۰۰۰۰۰۰ دینار : حمدالله ج ۱ : ۸۹) .

شیروان : ۱۱۳۰۰۰۰ دینار (در عصر شاهان شیروان ۱۰۰۰۰۰۰۰ دینار : حمدالله ج ۱ : ۹۲) .

بین النهرین : ۳۰۰۰۰۰۰ دینار از محل « خراج راتب » . اما این درآمد به سرعت تنزل می یابد . برای ولایت کوفه دستورات خاصی : حمدالله ج ۱ : ۲۹-۳۱ .

بغداد : ۸۰۰۰۰۰۰ دینار نو می پردازد : حمدالله ج ۱ : ۳۶ . در زمان سعدالدوله این منطقه ۵۰۰ تومان می پردازد : میرخواند ج ۵ : ۱۰۶ - در سال ۷۰۶ هـ . ق .

ولایت کوفه ۴۰ تومان می پردازد : میرخواند ج ۵ : ۱۳۸ .

دیاربکر و دیار ربیعہ : ۹۲۵۰۰۰۰ دینار مالیات (در زمان سلجوقیان : ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ حمدالله ج ۱ : ۱۰۲ رک : گزارش ولدی ۲۶ ص ب) .

عراق عجم : ۳۵۰۰۰۰۰ دینار نو (در زمان سلجوقیان ۲۵۰۰۰۰۰۰۰ دینار : حمدالله ج ۱ : ۴۷ ص ب) .

ارمنستان : ۳۹۰۰۰۰۰ دینار (قبلاً تقریباً ۲۰۰۰۰۰۰۰ دینار : حمدالله ج ۱ : ۱۰۰) (رک : گزارش ولدی ۲۵ ص ب) .

کردستان : ۲۰۱۵۰۰ دینار (قبلاً تقریباً ۲۰۰۰۰۰۰۰ دینار : حمدالله ج ۱ : ۱۰۷) . فارس : ۲۰۸۷۱۰۰۰ دینار راج (در زمان سلجوقیان ۲۰۳۳۵۰۰۰ یعنی کمتر) :

حمدالله ج ۱ : ۱۱۳) . در حدود سال ۷۰۰ هـ . ق . سالیانه ۳۳۳۰۰۰۰۰

دینار (و صاف بمبئی ۳۴۹) . در فارس میزان مالیات میان سال های ۷۰۰

و ۷۳۶ هـ . ق . تغییر قابل توجهی نکرده است - در زمان حسین فرزند چوپان

ظاهراً درآمد مالیاتی روزانه ۱۰۰۰۰۰ درهم نقره بود : ابن بطوطه ج ۲ : ۶۵ .

خراج

بر خلاف مناطقی که مستقیماً جزء قلمرو مغولان بوده شاهان دست نشانده ناگزیر -

بودند سالیانه مبلغ معینی خراج به مغولان بپردازند، و خود اغلب مأمور جمع آوری این خراج می شدند^۱. شاهان دست نشانده بیشتر مایل بودند، که وسیله مأموران خود خراج سالیانه را جمع آوری کنند - حتی به قید نظارت مغولان^۲ - تا آن که مأموران مالیاتی مغول به این کار گمارده شوند. جمع آوری خراج به شرطی به عهده خودشان واگذار می شد، که سروقت آن را به مغولان بپردازند. به این ترتیب شهر ماطیه واقع در آسیای صغیر با تمام قوا در سال ۷۱۴ ه. ق. کوشش می کرد، که امتیاز خود را در زمینه جمع آوری مالیات حفظ کند^۳، و در این مورد به موقعیت زمامدار ماردین^۴ و اتابکان فارس، که آنان نیز چنین حقی را داشتند، استناد می کرد.

در قلمرو این گونه شاهان دست نشانده باسقاقانی مستقر بودند، که ظاهراً وظیفه کمک به شاه را برای دریافت مالیات داشتند، اما در باطن مأمور نظارت در کار او بودند، و به همین سبب نیز محبوبیتی نداشتند. مظفرالدین قتلخ اتابک فارس فرمان داد تا باسقاقان و شحنة مغولی را در مقری که تحت نگهبانی شدید قرار داشت، جای دهند تا آنان به هیچ وجه امکان تماس با رعایا را نداشته باشند^۵. چه حضور این مغولان خود به وجهه فرمانروایان زیان می رساند.

این باسقاقان گاه گاه نیز در مناطقی که تازه به تصرف مغولان درآمده بود، مستقر می شدند، از جمله سال ۶۲۲ ه. ق. در خوارزم^۶، ۶۵۶ ه. ق. در بغداد^۷ و ۶۸۲ ه. ق. در ری^۸. این گروه بی شک در چنین موارد مأموریت زودگذر داشته اند؛ چون وظیفه اصلی باسقاقان اصولاً نظارت بر قلمرو شاهان دست نشانده بود. این وضع کاملاً مشابه با فعالیت آنان در روسیه یعنی کشوری است، که سلاطین محلی آن خود در اصل حق

۱- K^{art}lis chovreba I 375f. ۲- رشیدالدین/وین ۲۲۵؛ K^{art}lis chovreba I 413.

۳- مفضل ج ۳: ۲۴۸. ۴- وصاف/هامر ج ۱: ۹۶. ۵- وصاف/بمیشی ۱۵۷.

۶- جویی ج ۲: ۲۱۸. ۷- وصاف/هامر ج ۱: ۸۰. ۸- رشیدالدین/وین.

۲۳۰ ز.

جمع آوری مالیات را نداشتند. بدین سبب باسقاقان در سال ۶۵۰ ه. ق. به کرمان^۱ و ۶۵۸ ه. ق. به ماردین^۲ رفتند. اما حوزه اصلی مأموریت آنان ظاهراً فارس بوده است، به خصوص از زمانی که آتش به منصب اتابکی برگزیده شد، و بدجای شیراز در اردوی ایلخان مسکن داشت.

باسقاقان در فارس از سال ۶۶۰ ه. ق. در واقع نقش مأموران اداره امور دولت و صاحبان قدرت را به عهده داشته اند. در سال های نخست، پس از مرگ آخرین اتابک، از این گونه مأموران نام برده می شود.^۳ حاکم نیز گاه گاه باسقاقان را منصوب می کرد، از جمله در سال ۶۷۰ ه. ق. اگر چه آنان در واقع مأموران کشوری بودند، و اصولاً مسئولیت های مالی داشتند، اما در هنگام ضرورت وظیفه دفاع از کشور را نیز به عهده می گرفتند، مثلاً دفع حملات لشکریان لر^۴. در فارس تا سال ۶۹۴ ه. ق. باسقاقان به کار اشتغال داشته اند، چون نام آن ها در منابع دیده می شود.

بدیهی است که حتی پیش از این تاریخ نیز کوشش هایی به عمل می آمد، تا سوء استفاده این گونه مأموران مغولی غیر ممکن شود.^۵ تمدنالدین وزیر ناشر اسکناس در سال ۶۹۲ ه. ق. کوشید، تا باسقاقان را تحت نفوذ خود در آورد، و بدین وسیله انتقاد از سیاست مالی خود را متوقف کند، و احتمالاً به غرض ورزی آنان نیز پایان دهد. با سقوط گیخان و تمرکز شدید در دوران زمامداری غازان این گونه سوء استفاده پایان یافت.^۶ جزئیات دریافت مالیات از قلمرو شاهان دست نشانده بر ما روشن نیست؛ اما حمدالله اطلاعاتی از مقدار خراج در پایان دوران زمامداری ابوسعید به دست می دهد.

۱- جوینی ج ۲: ۲۶۰؛ وصاف/بمبئی ۲۸۹. ۲- وصاف/هامر ج ۱: ۹۵ ص.ب.
 ۳- وصاف/بمبئی ۱۸۵؛ میرخواند/مورلی ۴۴. ۴- ذریکوب ۶۵؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۶.
 ۵- وصاف/بمبئی ۲۵۳، ۲۹۴. ۶- رک: وصاف/بمبئی ۲۹۴. ۷- رک: وصاف/بمبئی ۲۶۸. ۸- وصاف/بمبئی ۲۸۰.

صورت خراج قلمرو شاهان دست‌نشانده در سال ۷۳۶ هـ. ق.

ارمنستان صغری: ۳۰۰۰۰۰ دینار: حمدالله^۱ ج: ۱۰۰: ۱۰۰ - تکفور حاتم اول شاه ارمنستان موفق شد، که در سال ۶۵۲ هـ. ق. این مبلغ را کاهش دهد^۱.

گرجستان (و ارمنستان) در سال ۶۲۷ هـ. ق: سکنه باقیمانده تعهد می‌کند، که سالیانه ۴۰۰۰۰۰ هی‌پرپر بپردازد؛ این مبلغ در سال ۶۴۲ هـ. ق. نیز هنوز پرداخت می‌شود^۲. به سرداران مغول نیز خراج مخصوص پرداخت می‌شد: به امیر هزاره ازهر روستا سالیانه يك گوسفند و يك سکه طلا، به امیر تومان دو گوسفند و يك سکه طلا و برای نگهداری اسبان سه سکه نقره^۳.

خلیفه بغداد ۶۵۶-۶۲۹ هـ. ق: روزانه ۴۰ (و یا ۴۰۰) بیزانتی (هی‌پرپر؟) و مقداری پارچه‌های زربفت، مروارید، چندین رأس اسب، شتر و قاطر و غیره^۴.

آسیای صغیر در سال ۶۴۱ هـ. ق: سالیانه ۴۰۰۰۰۰ دینار: مقریزی/بلوشه ۴۸۴. در سال ۶۵۲ تحت زمامداری عزالدین: ۱۲۰۰۰۰۰ هی‌پرپر، ۵۰ بقچه ابریشم، ۵۰ شتر، ۵۰۰۰ قوچ، پذیرائی از سپاهیان مغول در حال عبور^۵.

در سال ۶۷۵ هـ. ق: جوینی تمغا را متداول کرد (رشیدالدین/وین ۲۲۳ ر).

در سال ۷۳۶ هـ. ق: ۳۳۰۰۰۰۰ دینار (از شهرها و امیرنشین‌های ترك): حمدالله ج: ۱: ۹۴ (درآمد مالیاتی در زمان سلجوقیان ۵۱۵۰۰۰۰۰ دینار): عبدالله ۹۳ ر؛ رك: ولدی ۲۵-۲۲.

فارس در ۶۲۵ هـ. ق. و سالهای بعد: سالیانه ۳۰۰۰۰ دینار طلا (که مطابق با کمترین

۱ - W. v. Rubruck/Wyngaert 329 ۲ - J. P. Carpini/Wyngaert 75

۳ - Barthold' Ani. 147؛ K'art'elisi chovreba I 387 ۴ - J. P. Carpini/Wyngaert

۵ - ولدی ۲۹ ص ۷۶؛ Vincent de Bretschneider, Med. Res. II 147

Beauvais, S. 1295؛ Naugis, Chr. 35

درآمد ولایت شیراز بوده است). علاوه بر آن «هدیسه» مروارید و اشیاء گرانبهای دیگر: و صاف/ بمبئی ۱۵۷.

هرات در سال ۷۰۳ ه. ق: به فخرالدین کُرت تکلیف شد، که درآمده سه سال «تمغا» و نیز ضرابخانه را به عنوان خراج بپردازد؛ اما فخرالدین باینکار تن درنداد: میرخواند ج ۵: ۱۳۲.

جزائر خلیج فارس، بخصوص قیس و بحرین: ۴۹۱۳۰۰ دینار: حمدالله ۱: ۱۳۶. شبانکاره: ۲۶۶۱۰۰ دینار: حمدالله ج ۱: ۱۳۸ (قبلاً ۲۰۰۰۰۰۰ دینار). کرمان: ۶۷۶۰۰۰ دینار: حمدالله ج ۱: ۱۳۹ (قبلاً در زمان سلجوقیان ۸۸۰۰۰۰ دینار).

گیلان: ۲۰۰۰۰ دینار: حمدالله ج ۱: ۱۶۲؛ حافظ ابرو ج ۶ (ظاهراً حق عدم تعرضی است، که به مغولان می داده اند).

لرستان بزرگ و کوچک: هر یک ۹۱۰۰۰ دینار (حمدالله ج ۱: ۷۰). اصفهان: ۵۰ تومان.

خوزستان: $۳۲\frac{1}{۴}$ تومان.

(صورت مالیات و خراج دریافتی در Barthold, Ani 147f.)

املاک سلطنتی و اقطاعات

املاک سلطنتی یکی از منابع مهم درآمد دولت را تشکیل می داد^۱. در اکثر موارد نمی دانیم، که این املاک از چه راه به ایلیخان تعلق یافته است. اما رویهمرفته می توان گفت، که زمین های ضبط شده^۲، زمین هایی که مالکان آن گریخته و یا کشته شده بودند، املاک متعلق به شاهانی که مغولان بر آنها غلبه یافته بودند، و نیز املاک

۱- و صاف/ هامر ج ۱: ۱۹۷. ۲- برای منطقه قفقاز ر.ک. Malachias 11f.، Vartan 282f.

وقف که ایلخان آنها را ضبط کرده بود، املاک سلطنتی را تشکیل می داد^۱. درآمد املاک وقف مثلاً برای پرداخت مواجب پزیشان مسیحی و یهودی، صاحب منصبان عالی رتبه و منجمان، یعنی آن چه که در اصل برای آن پیش بینی شده بود، به کار می رفت. احمد برای نخستین بار این کار را ممنوع کرد^۲. شاید منظور و صاف نیز از «اوقاف خاص» همین نوع زمین ها بوده است^۳.

املاک سلطنتی به روایت کاشانی يك سوم از قلمرو ایلخان را تشکیل می داد^۴، و درآمد هنگفتی داشت. امتیازات انحصاری دولت، از جمله صید مروارید در خلیج فارس، نیز بر آن افزوده می شد^۵. با اطمینان نمی توان گفت، که فرمانروایان تا چه اندازه درآمد حرفه های دیگر از جمله استخراج معادن را قبضه کرده بودند. اما تردید نیست، که به هر حال بخشی از این درآمد به خزانه دولت می رسید.

املاک سلطنتی را به زبان مغولی « اینجو » می خواندند، و گاه گاه کلمه خاصه بر آن افزوده می گردید^۶.

برای اداره املاک سلطنتی در فارس (بعد از سال ۶۸۳ ه. ق.)، در خراسان و در بین النهرین که تعداد آن ها شایان توجه بود، مأموران مخصوص گمارده می شدند^۷. درآمد این املاک در صندوق مخصوصی که « تمغا » نام داشت، جمع آوری می شد^۸. چون مالیات شهر نشین ها نیز « تمغا » نام دارد، به این سبب گمان می رود، که میان این دو نوع درآمد رابطه ای موجود بوده است، بی آن که بتوان کیفیت این رابطه را دقیقاً تعیین کرد. گاه گاه اتفاق می افتاد، که درآمد برخی از حوزه های مالیاتی نیز به این

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 69-۲ و صاف/هامر ج ۱ : ۲۲۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵ : ۹۹.

۳- و صاف/بمبئی ۶۳۱. ۴- کاشانی ۸۳ ج تا ۸۶ ر. ۵- و صاف/بمبئی ۳۳۶.

۶- درباره این کلمه رك : حمدالله ج ۱ : ۸۴ ؛ Barthold, Ani. 149f. در این مورد اغلب کلمات « مملکت » و « ملك » نیز بکار می رود. ۷- مثلاً و صاف/هامر ج ۱ : ۱۱۰.

۸- رك : رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ؛ و صاف/هامر ج ۱ : ۱۱۰ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۶ ص ب.

۹- حمدالله ج ۱ : ۳۱، ۱۱۳.

صندوق ریخته می‌شد، و یا آن‌که آن‌را به نسبت مالیات دریافتی از شهر و روستا میان این صندوق و صندوق مالیات دولت تقسیم می‌کردند.^۱ احتمال می‌رود که درآمد حاصله از جزیه را به این صندوق می‌ریختند، چه نام هر دو یکسان است، و نمی‌توان گفت، که صندوق املاک سلطنتی تا چه اندازه تحت نظارت صاحب دیوان بوده است. بی‌تردید طرز فکر ایلخان در این مورد تأثیر فراوان داشته است. در موارد لازم درآمد املاک سلطنتی به مصرف مخارج دولت می‌رسیده است، همان‌گونه که درآمد دولت را در صورت لزوم برای مخارج دربار صرف می‌کردند. اما بی‌تردید این‌طور پیش‌بینی شده بود، که درآمد املاک سلطنتی بیشتر صرف مخارج دربار شود. نمی‌توان تعیین کرد، که آیا محاسبه املاک سلطنتی، آن‌طور که از طرف گیخانو^۲ در سال ۶۹۰ ه. ق. و از طرف غازان^۳ در سال ۶۹۹ ه. ق. در فارس به عمل آمد، موجب تسفیک درآمد میان املاک اختصاصی و املاک دولت بوده است یا نه؟

به هر حال املاک سلطنتی نه تنها به همسران، برادران و پسران ایلخانان به عنوان سیورغات^۴ می‌شد، بلکه آن‌را هم‌چنین به عنوان مواجب و یا پاداش در اختیار صاحب منصبان دولت، سرداران و سپاهیان می‌گذاشتند. یکی از شعب دیوان امور مربوط به این گونه املاک را اداره می‌کرد.^۵ طبق گزارش منابع این گونه اقطاع در اغلب و یا بهتر بگوئیم در تمام ایالات مملکت وجود داشت. اما این نوع املاک در آسیای صغیر^۶، ارمنستان^۷، گرجستان^۸، شیروان^۹، بین‌النهرین^{۱۰}، قزوین^{۱۱}، شوشتر^{۱۲} و خراسان^{۱۳}

۱- رك : حمدالله ج ۱ : ۱۱۳ . ۲- وصاف/هامر ج ۱ : ۱۱۰ : وصاف/بمبئی ۲۶۵ .
 ۳- وصاف/بمبئی ۴۰۵ . ۴- رشیدالدین/وین ۲۵۰ ر ۲۷۵ ج ، Vladimirircov , Obšč. stroj 115f. ۵- Vladimirircov, Obšč. stroj 115 . ۶- مفضل ج ۲ : ۴۰۳ :
 وصاف/بمبئی ۲۶۵ : کشانی ۸۳ ج تا ۸۶ : مفضل ج ۳ : ۲۴۷ . ۷- Camčean/ Klaproth 295 . ۸- Kartlis chovreba I 420 . ۹- حمدالله ج ۱ : ۹۲ .
 ۱۰- رشیدالدین/وین ۲۱۵ ج : مفضل ج ۳ : ۲۱۱ . ۱۱- Bar Hebraeus 591 . ۱۲- کشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر . ۱۳- وصاف/هامر ج ۱ : ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۵۷ .

به‌خصوص نام برده می‌شود .

گذشته از اقطاع‌تازه از زمان پیش از مغولان ، خاصه در قلمرو شاهان دست-نشانده از جمله ارمنستان^۱ و صفحات دیگر ، اقطاعی وجود داشت ، که محفوظ ماند . گذشته از اقطاع‌موروئی^۲ يك صدم از املاك سلطنتی برای «اقطاع موقت» در اختیار بود ، و چون قرارداد منقضی می‌شد ، این زمین‌ها به اشخاص دیگر واگذار می‌گردید . این سرزمین‌ها در این صورت از املاکی که مستقیماً تحت اختیار فرمانروا بود ، جدا می‌شد . در زمینه اقطاع نیز با گذشت زمان گروهی سوداگر سودجو دست به کار شدند . کسانی که از دولت طلبی داشتند با پرداخت پول به حکام و صاحب‌منصبان برات‌هایی برای املاك سلطنتی دریافت می‌کردند . کسانی را که این گونه برات‌ها به آن‌ها داده شده بود ، برات‌دار می‌نامیدند^۳ . با این برات‌ها داد و ستد می‌شد ، و قیمت آن متناسب با درجه مرغوبیت ملك مربوط ترقی و یا تنزل می‌کرد . بسیاری از این برات‌ها نیز بی‌ارزش می‌ماند ، یعنی برات‌دار عملاً بر ملك مورد نظر دست نمی‌یافت ، و به این سبب زیان بسیار می‌کرد . به همین علت است که برات‌داران و مستأجران املاك سلطنتی در سال ۶۹۴ هـ . ق. از پست‌ترین طبقات مردم بودند^۴ .

وضع املاك سلطنتی و اقطاع در آن هنگام متناسب با وضع عمومی کشاورزی بسیار بد بود . غازان تصمیم گرفت ، که این سوداگری را پایان دهد و با این کار دو منظور داشت : اجاره املاك سلطنتی به سپاهیان از يك طرف موجب آبادانی املاك و سرانجام افزایش درآمد مالیاتی مملکت می‌شد ، و از طرف دیگر نیز به جای پرداخت پول به عنوان مواجب به سپاهیان زمین به آن‌ها داده می‌شد . غازان این گونه «مقاطعات» را به‌خصوص از سال ۶۹۷ هـ . ق. ، یعنی پس از آن که دست باسقا قرا از اداره املاك

۱- Zyriak 441 ۲- رشیدالدین/وین ۳۱۹ ج ۳- خواندمیر ج ۳ : ۵۶ .

۴- رشیدالدین/وین ۳۲۰ ر .

سلطنتی کوتاه نمود، در فارس^۱، که آن را به بلوک شاهزاده گانه تقسیم کرده بود، به سپاهیان واگذار کرد^۲. مقاطعه در ۳ سال اول قابل لغو نبود^۳؛ وعه‌ده‌دار می‌بایست قابلیت خود را نشان دهد. این تدبیر در تقسیم اراضی میان روستائیان نیز مراعات می‌گردید. به سپاهیان نیز مانند روستائیان دام و وسائل کشاورزی داده می‌شد؛ اما این وسائل ملك دولت می‌ماند^۴. مقدار مالیات در این مورد نیز دقیقاً تعیین و اعلام شده بود^۵.

برخی از قسمت‌های فارس آن چنان چپاول شده بود، که مأموران اداری آن سامان پیشنهاد کردند، که برای مدت ۷ سال از پرداخت مالیات معاف شوند. اما غازان برای حفظ منافع دولت فقط برای مدت ۳ سال آن مناطق را از دادن مالیات معاف کرد^۶. چون وضع این گونه زمین‌ها از نظر اقتصادی بسیار نامناسب بود، و سپاهیان نیز در امور کشاورزی سر رشته‌ای نداشتند، زمین‌هایی که به آنان به اجاره داده می‌شد و می‌بایست از محل محصول آن مواجب خود را تأمین کنند، دیگر برای این سپاهیان چندان جالب نبود، و با وجود بازرسی‌های پی‌درپی، مأموران بازهم از اجحاف و تعدی در امور مالیاتی دست بر نمی‌داشتند^۷. بدین ترتیب کوشش غازان برای بهره‌برداری از املاک سلطنتی تقریباً بی‌نتیجه ماند، و سعدالدین وزیر در سال ۷۱۰ ه. ق. پیشنهاد کرد، که این مناطق بار دیگر تحت نظر وی قرار گیرد^۸. به این ترتیب فرمان غازان عملاً ملغی می‌شد.

در دوران زمامداری الجایتو و ابوسعید دیگر صحبت از آن نیست، که اقطاع به افراد و حتی شاهزادگان واگذار شود^۹، اگر چه غازان واگذاری اقطاع را به شاهزادگان پذیرفته بود^{۱۰}. سر نوشت این زمین‌ها و رویه‌های رفتن املاک سلطنتی از آن پس تقریباً تاریک

۱- و صاف/ بمبئی ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۹. ۲- رشیدالدین/ وین ۳۲۹ ر. ۳- رشیدالدین/ وین ۲۸۲ ج ص ب. ۴- و صاف/ بمبئی ۳۴۹. ۵- رشیدالدین/ وین ۲۹۸ ج، ۳۰۴ ج. ۶- و صاف/ بمبئی ۳۴۰، ۳۴۹. ۷- و صاف/ بمبئی ۳۵۰. ۸- کاشانی ۸۳ ج تا ۸۶ ر. ۹- حافظ ابرو ۵۷ ر. ۱۰- رشیدالدین/ وین ۳۱۵ ر.

است . تا زوال سلطنت ایلخانان در سال ۷۳۶ هـ . ق . املاک سلطنتی و تعلق آن به ایلخان ظاهراً محفوظ بوده است . اما در هرج و مرج و نابسامانی های آن زمان رفته رفته این گونه حدود از میان رفت .

پایتخت و مقر ایلخانان

شیوه زندگی عشایری مغولان ایجاب می کرد ، که قـاآن تمام مدت سال را در يك مكان نگذراند ، بلکه متناسب با وضع آب و هوا بیلاق و قشلاق کند . اگرچه از زمان هلاکو تبریز و از دوران الجایتو سلطانیه پایتخت قلمرو ایلخانان بود ، اما مقر ایلخان تغییر می کرد . در این جا مقر ایلخانان را به اطلاع خوانندگان می رسانیم ، اگرچه این اطلاع با توجه به وضع منابع نمی تواند کامل باشد .

نام قصر ایلخانان

۶۶۱-۶۶۳ هـ . ق : هلاکو تابستان را در الطاغ ، که در آن قصری ساخته شده است ، می گذراند : میرخواند ج ۵ : ۸۱ ؛ Tašitâ 97 ، Zyriak 506 - وارطان ۲۹۳ تارن را به عنوان محل این قصر ذکر می کند .

محل قشلاق دشت مغان : وارطان ۲۹۳ - میرخواند ج ۵ : ۸۱ از کرانه های زرینه رود سخن می گوید ، و Kart'lis chovreba I 395 از بردوی .

۶۶۳-۶۸۰ هـ . ق : اباقا اغلب تابستان را در تبریز می گذراند ، و از ۶۶۳ هـ . ق . آنرا پایتخت قلمرو خود می کند : میرخواند ج ۵ : ۸۳ ؛ رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ص ب - Tašitâ 35 عموماً از آذربایجان صحبت می کند .

قشلاق اغلب در مازندران : رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ص ب ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۳ .

در سالهای ۶۶۷ و ۶۷۲ هـ . ق . قشلاق در بغداد : ابن فوطی ۳۶۲ ، ۳۷۵ .

در سالهای ۶۷۴ و ۶۷۸ ه. ق. قشلاق در آران : رشیدالدین / وین ۲۲۴ ر ،
 ۲۲۵ ر . در هنگام خطر حمله بر که ، خان دشت قیچاق ، اباقا با سپاهیان
 در شیروان مستقر می شود، و سپاهیان کمکی گرجستان نیز به او می پیوندند.

قشلاق از مهر تا فروردینماه طول می کشد : Kart'elis chovreba ۱۳۹۸
 اباقا در سال ۶۷۵ ه. ق. در اصفهان مستقر می شود: زمجی ب ۴۳۵. او بهار
 ۶۸۱ ه. ق. را در همدان می گذراند .

۶۸۳-۶۹۰ ه. ق: ارغون تابستان را اغلب در قمسیون بین هشت رود و قربان می گذراند:
 و صاف / بمبئی ۲۸۰ .

او در سال ۶۸۷ ه. ق. پس از مدتی بیماری از تبریز به دشت مغان می رود :
 میرخواند ج ۵ : ۱۰۸ . ۱۵ شعبان ۶۸۹ ورود ارغون به اردوگاه قشلاق :
 رشیدالدین / وین ۲۴۰ ر .

۶۹۰ ه. ق: گیخاتو در ری باده گساری می کند : و صاف / بمبئی ۲۶۰ .

قشلاق در قراچال در کنار جیحون یعنی یسورت قدیمی اش ، که به عنوان
 حاکم آسیای صغیر در آنجا مسکن داشته است : رشیدالدین / وین ۲۴۴ ر .
 گیخاتو در تابستان ۶۹۱ ه. ق. میان الطاغ ، تبریز ، مراغه و قرا باغ در حال
 سفر است : رشیدالدین / وین ۲۴۵ ر (با ذکر برنامه روزانه) .

زمستان را در اشکر ، اوجان و مراغه می گذراند: رشیدالدین / وین ۲۴۵ ر.
 ۶۹۵ ه. ق: غازان زمستان را در اردوگاه قشلاق در آران می گذراند: میرخواند ج ۵:

۱۱۵. تابستان همین سال در تبریز : Tašitā 106

۱۸ ذی قعدة ۶۹۵ : حرکت غازان جهت گذراندن زمستان در بغداد و الحله:

رشیدالدین / وین ۲۶۲ ر ؛ ابن فوطی ۴۹۲ ص ب .

۲۰ محرم ۶۹۷ : حرکت غازان از تبریز به سوی اردوگاه قشلاق در آران: رشیدالدین /

- وین ۲۶۵ (Tašitâ 110, 131) از دشت مغان سخن می گوید .
- ۶۹۸ هـ . ق : غازان زمستان را در بین النهرین می گذراند : ابن فوطی ۴۹۷ .
- ۷۰۱ هـ . ق : غازان از الطاغ نزدیکی نخجوان به اردوگاه زمستانی در ارّان می رود : رشیدالدین / وین ۲۷۰ چ .
- ۷۰۲ هـ . ق : اردوگاه تابستانی در قراباغ : رشیدالدین / وین ۲۷۰ چ .
- ۷۰۲ هـ . ق : اردوگاه زمستانی اغلب در اوجان : رشیدالدین / کاترمر ج ۱ : ۲۱ ، حاشیه ۲۷ (بدرایت العمری) .
- ۷۰۴ هـ . ق : البجایتو زمستان این سال (و سالهای بعد) را در دشت مغان می گذراند : کاشانی ۲۱ ر ، ۲۸ چ ، ۳۱ ر ، ۵۶ ر ، ۶۰ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ ؛ هیتونوس ۳۳۷ .
- ۷۰۶ هـ . ق : بنیان گذاری شهر سلطانیه - ایلخان با اینهمه اغلب اوقات را در تبریز ، مراغه ، الطاغ ، همدان و غیره می گذراند : کاشانی ۵۰ ر .
- ۷۱۲-۷۰۹ هـ . ق : قشلاق در بغداد : کاشانی ۵۸ چ ، ۶۷ چ ، ۷۳ چ ، ۸۱ چ ، ۸۹ ر و چ ، ۹۰ چ .
- ۷۱۳ هـ . ق : قشلاق در نیم مردان واقع در مازندران : کاشانی ۱۰۰ چ ؛ حافظ ابرو ۱۵ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۹ .
- ۷۱۴ هـ . ق : قشلاق در بغداد : کاشانی ۱۰۹ چ ، زمجی ۴۹۱ .
- ۷۱۵ هـ . ق : قشلاق در سیاه کوه ارّان : کاشانی ۱۱۴ چ ، ۱۱۶ تا ۱۱۶ چ ، ۱۲۶ چ تا ۱۲۹ ر - در زمانی که البجایتو در بغداد مستقر می شود ، چوپان اغلب در ارّان است : کاشانی ۵۹ چ ، ۹۱ ر .
- ۷۱۶ هـ . ق : و سالهای بعد : ابوسعید تا بستان را در سلطانیه و زمستان را در ارّان می گذراند^۱ .

۷۱۸ هـ. ق: اردوگاه زمستانی ابوسعید در قرا باغ: حافظ ابرو ۵۷ ر.

۷۱۹ هـ. ق: ابوسعید زمستان این سال را نیز در همان محل می گذراند: حافظ ابرو ۳۹ چ.

۷۳۷ هـ. ق: مقر محمد: تبریز: حافظ ابرو ۵۱ ر.

۷۳۸ هـ. ق: اردوگاه زمستانی شیخ حسن: دشت مغان: حافظ ابرو ۵۸ ر.

مأموران طراز دوم دستگاه کشوری

ما اطلاعات زیادی درباره سازمان دستگاه کشوری و مأمورانی که در آن اشتغال داشته اند در دست نداریم. در دیوان، مستوفیان مأمور محاسبات مالیاتی و تمغاچیان مسئول محاسبه مالیات شهرها بودند. گذشته از آن مأموران حسابرسی دیوان را باید نام برد، که قبلاً درباره آنان سخن گفته شد. در مورد دستگاه پست در جای دیگر صحبت خواهیم کرد. نه تنها در دبیرخانه دولت، بلکه در قسمت های دیگر نیز کاتبان (بیتکچی) تحت نظر صاحب منصبان عالی رتبه مشغول کار بوده اند^۱. گاه گاه نیز این طور به نظر می رسد، که يك تن سرمنشی (الغ بیتکچی)^۲ برگروه کاتبان نظارت داشته است. از نخستین دوران فرمانروائی مغولان عضویت در دستگاه دولت موروثی شد. به این سبب دیده می شود، که امراء و حتی وزراء این مناصب را از پدران خود به ارث برده اند. برای نمونه خانواده جویینی، اعقاب رشیدالدین و چوپان را خاطر نشان می سازیم. غازان در آغاز سلطنتش احکام مأموران دولت را مورد بررسی قرار داد^۳، اما برادرش الجایتو اشتغال تمام مأموران را تأیید کرد^۴. همین واقعیت موجب موروثی بودن مناصب دولتی شده است. گذشته از آن رسم بر این بود، که مواجب مأموران

۱- جویینی ج ۱: ۱۶۷. ۲- مثلاً رک: رشیدالدین/وین ۲۳۷ ر. ۳- جویینی ج ۲:

۲۴۴. - گذشته از این صحبت از صاحب منصبان دیگری نیز هست، که وظائف آنان کاملاً

روشن نیست: رک: وصاف/بمبئی ۴۵۶، ۴۶۹؛ رشیدالدین/وین ۳۰۶ ر؛ کاشانی ۸ ج.

۴- رشیدالدین/وین ۳۱۳ ج، ۳۳۲ ر؛ وصاف/بمبئی ۳۶۲. ۵- رشیدالدین/کاترمر

۱ ج: ۳۴.

را از راه واگذاری املاك به آنان می پرداختند. برخی از املاك به طور انحصاری برای طبقه خاصی از مأموران دولت در نظر گرفته شده بود.^۱ در منابع تاریخی کم تر صحبت از مواجب نقد به میان می آید.^۲ این واقعیت نشان می دهد، که منابع تاریخی آن زمان بیشتر به عوامل سیاسی توجه داشته اند، تا اقتصادی. به هر حال از زمان هلاکو اعضاء برخی از خانواده ها پیوسته مناصب مشخصی را به طور موروثی به عهده داشته اند.^۳

۱- قلقشندی ج ۴: ۴۲۴. ۲- وصاف/بمبئی ۳۳۴؛ مقریزی/کاترمر ج ۲: ۲، ۱۶۲.
۳- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۲؛ قلقشندی ج ۴: ۴۲۴.

اداره امور ایالات

اگرچه به كمك كتاب‌های حمدالله مستوفی و قلقشندي (که برای استفاده در بار مصر تدوین یافته است) و برخی آثار دیگر به خوبی بر نحوه تقسیم‌بندی کشوری قلمرو ایلخانان آگاهی می‌یابیم، اما متأسفانه از تعداد صاحب‌منصبان و وظایف محوله به آنان در ایالات مختلف اطلاعی در دست نیست. گزارشات تصادفی منابع تاریخی، که بیشتر جنبه سیاسی دارد، به ما امکان آن را نمی‌دهد، که تصویر کاملی از چگونگی رابطه اداره امور مملکت با یکایک ایالات و نیز اداره امور دستگاه کشوری و دستگاه لشکری برای خود ترسیم کنیم. نوسان در کار برد عناوین گوناگون در منابع تاریخی و این واقعیت، که استعمال این عنوان‌ها اغلب متناسب با خودکار نبوده است، تصویر موجود را مبهم‌تر می‌کند. به این ترتیب بحث درباره این اوضاع الزاماً ناقص خواهد بود، و اغلب بر پایه اشارات و حدسیات بنا خواهد شد.

تقسیم مملکت به ایالات^۱ بر پایه حدود طبیعی و دیرینه استوار بود، که در مناطق کوهستانی، کویر و نواحی کم‌جمعیت طبعاً تعیین دقیق آن حدود دشوار است، اما

۱- وصاف/ بمبئی ۲۸۴؛ حمدالله؛ قلقشندي ج ۴: ۳۹۸-۳۹۳. تغییرات در این زمینه ناچیز بود. مثلاً ابقا در سال ۶۷۲ ه. ق. فرمان داد: تا شوشتر ضمیمه بین‌النهرین شود: ابن‌فوطی ۳۷۶.

مغولان ناگزیر بودند، که عوامل سیاسی و مسئله تأمین خواربار را مورد توجه قرار دهند. کوچ اردوهای مغولی، به خصوص بین مناطق ییلاق و قشلاقی، ضروری می ساخت، که خراسان و مازندران را به عنوان يك واحد تلقی کنند. مناطق سرسبز در سواحل جنوبی بحر خزر گذراندن زمستان را بر انسان ها و دام آسان می ساخت.^۱ میان آذربایجان و آران، دشت مغان و شیروان نیز وضع مشابه این بود. مخاطرات نظامی در صفحات شمال غربی ایجاب می کرد، که آن مناطق را به یکدیگر پیوندند، و به صورت ایالتی درآورند. این نواحی با وجود این خطرات اردوگاه دائمی زمستانی فرمانروا و اطرافیان او و همچنین قشلاق مأموران و سپاهیان مستقر در قفقاز در زمستان بود. این نوع کوچ در مناطق دیگر ایران نیز متداول بود: شمس الدین اتابک لرستان نیز اردوگاه تابستانی و زمستانی داشته است.^۲

گذشته از حوزه تبریز و بین النهرین، که فرمانروایان کراراً اوقات خود را در آن به سر می بردند، خراسان نیز یکی از مراکز قلمرو ایلخانان بود. با توجه به این حقیقت و فاصله زیاد و اهمیت نظامی این ایالت ضروری می نمود، که ولعهد اداره امور این ایالت را به نیابت از طرف فرمانروا^۳ (و لقب «قائم مقام» نیز از همین جا ناشی شده است)^۴ به عهده گیرد. حتی هنگامی که او کودکی بیش نبود، برای حفظ ظاهر به این ایالت فرستاده می شد. وزیران (و هنگامی که ولعهد در سنین کودکی بود مربی او با لقب اتابک) و امیران بسیار، که سرداری سپاهیان و دفع حملات لشکریان ماوراءالنهر را به عهده داشتند، در التزام وی بودند.

نمایندگان ایلخان در ایالات عنوان «حاکم» و گاه نیز عنوان «والی»

۱- رشیدالدین/وین ۲۷۱، ۲۱۳، ۲۴۹ ر؛ میرخواند ج ۵، ۱۴۱؛ مفضل ج ۱، ۵۲۰

صرب، ۲۴۰ Zyriak ۲- میرخواند/مورلی ۶۱. ۳- حافظ ابرو ۱۷ ج؛

میرخواند ج ۵، ۱۴۰. ۴- ابوالفدا ج ۵، ۶۸؛ رشیدالدین/وین ۲۶۲ ج.

داشتند. وظائف نظامی^۱ خصوصاً در مناطق خطرناک و مرزی، به عهده این حکام محول بود. باید خاطر نشان کرد، که برخی از امور کشوری مخصوصاً در پایان عصر فرمانروایی ایلخانان، که جنگ و جدال کم تر وجود داشت، نیز از جمله وظائف آنان بود. حکام به سبب تمرکز شدیدی که در قلمرو ایلخانان وجود داشت، تنها در موارد استثنائی مجاز بودند، که با نیروهای خارجی مذاکره کنند، و گرنه در تمام موارد دیگر می بایستی صریحاً اظهار دارند، که این نوع مذاکرات از اختیارات شخص ایلخان است.^۲ با این همه دربار مصر اغلب وسیله مکاتبه با آنان و نیز با وزیران، شیوخ و غیره تماس حاصل نموده است.^۳

فرمانروا به حکام شمشیر، سنجاق، طبل، خلعت و لوح زرین با سر یک شیر - به عنوان نشان منصب آنان - می داد.^۴

در شرایط خاص، که چگونگی آن بر ما روشن نیست؛ پیش می آمد، که در يك ایالت دو حاکم منصوب شوند. ابقا در سال ۶۶۳ ه. ق. بهاء الدین جوینی را حاکم اصفهان «وقسمت اعظم عراق عجم» کرد، اما در عین حال ملك افتخار الدین قزوینی را به حکومت قزوین و «بخشی از عراق» گمارد.^۵ معمولاً این نواحی به صورت يك واحد اداره می شد. در یزد (که معمولاً جزئی از عراق عجم بود)، در سال ۶۹۰ ه. ق. و نیز در نخبجوان در سال ۷۲۰ ه. ق. حاکمی وجود داشت. باید دانست که این مناطق در سایر مواقع جداگانه اداره نمی شده است.

گذشته از آن دیده می شود، که منصب حکومت گاه گاه به عنوان مقام افتخاری به برخی از اشخاص داده می شد، گو این که در اصل تنها اداره شهری را به عهده داشتند،

۱- رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲، ۲- مفصل ج ۲: ۴۸۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۳۸. ۳- قلقشندی ج ۷: ۲۶۵-۲۶۱، ۲۹۲-۲۹۰. ۴- رك: و صاف/ بمبئی ۴۳۴؛ مفصل ج ۲: ۶۵۱ ص ب؛ رشیدالدین/کاتر ج ۱: ۱۷۶. ۵- رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ۱. ۶- رشیدالدین/وین ۳۰۰ ج ۱. ۷- میرخواند ج ۵: ۱۴۷.

و یا آن که اصولاً هیچ گونه مسئولیت رسمی نداشتند. امیر عزالدین اتابک در سال ۱۲۷۷ م. حاکم ملطیه^۱ و شمس الدین جوینی، پس از آن که از منصب وزارت معزول شده بود، برای آن که از وی استعالتی شده باشد (اضافه بر پولی که به وی داده شد)، حاکم سیواس گردید^۲، و ظاهراً از این هنگام متداول شد، که در شهرها نیز حاکم منصوب شود. گذشته از آن در بین النهرین چندین حاکم وجود داشت، که مسئول اداره امور ولایات کوچک بودند^۳، اما نجیب الدوله، که یکی از صاحب منصبان یهودی دولت بود و در ۱۷ صفر ۷۱۵ در نوبندگان در نزدیکی شیراز با عنوان حاکم مرد، ظاهراً هیچ گونه حکومت رسمی نداشته است^۴.

در مواقع ضروری ظاهراً حاکم خود «حکامی» برای اداره امور ولایات کوچک منصوب می کرد، همان گونه، که تغاچار در سال ۶۹۰ ه. ق. چون گیخاقو آسیای صغیر را ترک کرد تا هنگام انتخاب وی به منصب ایلخانی، عمل نمود^۵.

گذشته از حکام ایالات در شهرها نیز یک فرمانده لشکری با عنوان شحنة وجود داشت. آنان در تبریز^۶ و اصفهان^۷ و طاروم^۸ و نیز به عنوان متصدی امور ولایت در قهستان^۹ و گذشته از آن در پایتخت های شاهان دست نشانده، چون شیراز^{۱۰} در سال ۱۲۲۸ م. شبانکاره^{۱۱} در سال ۱۲۹۶ م. و در لرستان^{۱۲} در سال ۱۲۹۶ م. دیده می شوند. انتصاب این شحنة ها در شهرهایی که تازه به تصرف مغولان درآمده بود، چون بغداد^{۱۳} و الحله^{۱۴} در سال ۱۲۵۸ م. حلب^{۱۵} در سال ۶۵۸ ه. ق. و دمشق^{۱۶} در سال های ۱۲۶۰ و ۱۳۰۰ م. دارای

- ۱- رشیدالدین/وین ۲۲۳ ج. ۲- میرخواند ج ۹۵:۵ ص ب. ۳- ابن فوطی ۴۵۰.
- ۴- کاشانی ۱۲۹ ج. ۵- وصاف/بمبئی ۲۴۹. ۶- رشیدالدین/وین ۲۲۷ ج.
- ۷- وصاف/بمبئی ۲۵۱. ۸- میرخواند ج ۵: ۱۳۱؛ حافظ ابرو ۴ ر. ۹- میرخواند ج ۵: ۱۰۶. ۱۰- وصاف/بمبئی ج ۱: ۱۵۷. ۱۱- وصاف/بمبئی ۴۲۴.
- ۱۲- رشیدالدین/وین ۲۶۲ ج. ۱۳- ابن فوطی ۳۳۱؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۳۸؛ ۳۱۲؛ جوزجانی ۴۳۲ ص ب؛ عزای ۲۰۱ ص ب. ۱۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۱۰؛
- وصاف/هامر ج ۱: ۷۰ ص ب. ۱۵- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۳۸. ۱۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۳۸؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۲.

اهمیت خاص است .

در ایالات به خصوص تا سال ۶۹۴ هـ. ق. حکام اغلب قائم مقامی داشتند، که بهوی عنوان « نایب » داده می شد . این صاحب منصب پیش از هر چیز مسئول امور کشوری ، از جمله مسائل مالیاتی بود^۱ . این که در ایالات « وزیری » وجود داشته باشد، تنها در خراسان و بین النهرین دیده می شود^۲ .

در هر ایالت حفظ نظم و آرامش عمومی از جمله وظائف نایب بود ، اما ظاهراً اکثر « نواب » موفق نشده اند ، که این وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و یا آن که در انجام آن مسامحه کرده اند . در غیر این صورت موفقیت بهاء الدین جوینی ، که در اصفهان « نایب » بود ، در برقراری آرامش این چنان مورد تحسین قرار نمی گرفت^۳ . به « نواب » نیز شبیه نشان هائی که به حکام می دادند ، داده می شد^۴ .

قائم مقام حاکم گاه گاه واقعاً وظیفه داشته است ، که به نمایندگی از طرف حاکم کلیه امور مربوطه را اداره نماید ، از جمله وقتی که حاکم تصدی امور چند ایالت را داشت و خود در یکی از آن ایالات مستقر می گردید ، در این هنگام اختیارات او به نایبش داده می شد . مثلاً در سال ۱۲۶۰ م. سونچاق آغا حاکم بین النهرین و فارس شد - چنین انتصابی نادر نیست - و علاء الدین جوینی به نیابت او در بین النهرین منصوب گردید^۵ .

اما اغلب حاکم و نماینده او هر دو در یک ایالت مشغول به کار بودند ، به خصوص در ایالتی که تحت نفوذ مغولان قرار داشت : در خراسان ، عراق عجم و عرب ، فارس (پس از آن که مستقیماً به قلمرو مغولان ضمیمه شد)^۶ و سوریه (در دوران هائی که در

۱- رشیدالدین/وین ۲۳۶ ر. ۲- رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ۱ : میرخواند ج ۵ : ۱۵۷ ص ۱

۳- وی به سبب سختگیریش مورد سرزنش نیز قرار گرفته است ، وصاف/هامر ج ۱ : ۱۳۱-۱۲۱ .

۴- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱۵۷ ، ۲- رشیدالدین/وین ۲۱۴ ج ۱ : ۶- میرخواند

ج ۵ : ۱۰۷ .

تصرف مغولان بود). در آسیای صغیر نیز، که عملاً از سلطهٔ سلاطین سلجوقی خارج شده بود، برای حفظ نظم و آرامش، وجود یک صاحب منصب کشوری بسیار ضروری می نمود، به همین جهت است، که در این منطقه از «نواب» بسیار صحبت می شود. در آسیای صغیر^۱ ظاهراً چندین نایب وجود داشته است. تردید نیست، که در این سامان میان سلاطین سلجوقی و مغولان کشاکش زیاد وجود داشت^۲، و در نتیجه امور دولت معطل می ماند، و به همین سبب چندتن نایب برای ادارهٔ این گونه امور گمارده می شدند.

اما در گرجستان، ارمنستان، دیار بکر (در زمان فرمانروائی سلاطین هارالدین)، کرمان، لرستان و فارس (تا هنگامی که دولتی مستقل در آن جا بود)، صحبتی از این نوع صاحب منصبان نیست. در این کشورها دولت محلی نظم و آرامش را حفظ می کرد، و به این ترتیب حاکم به عنوان فرمانده لشکری کافی بود. گذشته از آن در آذربایجان که مقر سلطنت ایلخانان بود و اران، که یک حوزهٔ لشکری بود و فرمانروا اغلب در آن جا می زیست، به وجود این گونه مأموران نیازی نبود.

با توجه به این که نواب اغلب از میان افراد خانواده های ایرانی که در دستگاه دولت اشتغال داشتند - و نه از اشراف مغول - انتخاب می شدند، و نیز این که جوینی نایب بین النهرین عنوان «صاحب دیوان» را نیز داشت^۳، دیده می شود که این مأموران بیشتر وظائف کشوری داشته اند. جوینی به این ترتیب متصدی ادارهٔ امور مالیاتی و رویهم رفته تمام امور کشوری بوده است. سعدالدوله نیز، که بعدها به وزارت رسید، مدتی این منصب را به عهده داشت. تنها در بین النهرین است، که ما به این موضوع برمی خوریم. ناگفته نماند، که در این ایالت شخصیت های برجسته ای به این منصب گمارده می شدند، و با در دست داشتن گزارش های این فوطی اطلاعات ما تا سال ۱۳۰۰ م.

۱- عمری/تشنر ۳۱. ۲- عمری/تشنر ۲۸. ۳- مفضل ج ۲، ۴۸۰.

درباره وضع آن ایالت کامل است. با ملاحظه این گزارش ها پی می بریم ، که در نحوه اداره امور بین النهرین تغییرات شدید رخ نداده است . به خصوص سازمان های کوچک کشوری در صفحات جنوبی ایالت مدت ها محفوظ ماند .

چون فرمانروائی جدید بر تخت ایلخانی می نشست - به هر حال تا سال ۶۹۴ ه.ق. - « نواب » نیز مانند حکام تغییر می یافتند ، خصوصاً وقتی که فرمانروای جدید با سلف خود دشمنی داشت^۱ . ناگفته نماند ، که گروهی از این صاحب منصبان و یا فرزندان آنان بعدها دوباره به کارگمارده می شدند . موروثی نبودن مناصب دولتی در این مورد بی تأثیر نبوده است .

در دوران زمامداری غازان و جانشینان او منصب نیابت تقریباً از بین رفت . به هر حال از آن پس دیگر سخنی از « نواب » نیست . ظاهراً حکام وظائف آنان را نیز خود به عهده گرفته اند . باسقاقان نیز ، که در مسائل مالیاتی قلمرو شاهان دست نشانده دارای نفوذ و قدرت فراوان بودند ، پس از غازان دیگر به چشم نمی خورند .

همان طور که گذشت ، درباره مسئولیت و نحوه کار صاحب منصبان برجسته ایالات اطلاعاتی در دست داریم ، اما منابع تاریخی از مأموران دیگر ایالات هیچ گونه گزارشی نمی دهند ، و لذا در این مورد تاریکی و ابهام حکم فرما است .

صورت حکام و نواب ایالات ایران در دوران فرمانروائی مغولان

چنین صورتی با توجه به کیفیت تاریخی ، به خصوص در مورد ایالاتی که از نظر سیاسی اهمیت کمتری داشته اند ، نمی تواند کامل باشد .

حکام خراسان

۱۲۵۶م: نصیرالدین طوسی از طرف هلاکو به اداره امور طوس گمارده می شود (رشیدالدین /

۱- رك: ابن فوطی ۳۳۱ ص ب ، ۳۳۸ ، ۳۴۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۸ ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۰ .

۲- رك: میرخواند ج ۵ : ۱۰۹ ، ۱۱۹ .

کاترمر ج ۱ : ۱۷۴ ص ب) .

۱۲۶۳ م : هلاکو حکومت خراسان و عراق را به اباقا واگذار می کند (رشیدالدین /

کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۳۷) .

۱۲۶۵ م : تبشین (بندروایت رشیدالدین : تبشین) اغل برادر اباقا حاکم می شود

(رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ؛ وصاف / هامر ج ۱ : ۱۰۷ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۳) -

پس از حمله براق ، در سال ۶۶۷ ه . ق . دوباره منصوب می شود . (وصاف /

هامر ج ۱ : ۱۵۰) .

۱۲۶۵ م : عزالدین طاهر نایب می شود (بهروایت رشیدالدین : وزیر) (رشیدالدین /

وین ۲۱۴ چ ، میرخواند ج ۵ : ۹۳) .

۱۲۷۰ م : خواجه وجیه الدین زنگی به نیابت می رسد (بهروایت میرخواند : وزارت)

رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۳) .

۱۲۷۲ م : یسودار حاکم است (رشیدالدین / وین ۲۲۲ ر) .

۱۲۷۲ م : ارغون حاکم است (حافظ ابرو ۱۷ چ) .

۱۲۸۲ م : وجیه الدین پس از پرداخت ۵۰۰ تومان به عنوان جریمه اختلاس بار دیگر

از طرف ارغون (شاهزاده) به نیابت گمارده شد (وصاف / هامر ج ۱ : ۲۵۳ ؛

میرخواند ج ۵ : ۱۰۰ فقط اختلاس او را ذکر می کند) .

۱۲۸۴ م : غازان و درکنار وی الجایتو (بهروایت ابوالفدا ج ۵ : ۶۸ و مقریزی / کاترمر

ج ۲ : ۱ ، ۶۱) از جانب ارغون « قسائم مقام » می شوند ؛ سرپرست آنان

(اتابک) : نوروز (رشیدالدین / وین ۲۳۵ چ ، ۲۴۸ چ ، ابوالفدا ج ۵ :

۶۸ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۳) .

۱۲۹۱ م : شاهزاده ایداجو از جانب گیخاتو به حکومت گمارده می شود ، و ۱۰۰۰۰ ر

سپاهی درملازم وی به خراسان فرستاده می شود (رشیدالدین / وین ۲۴۴ ر ؛

وصاف/ بمبئی ۲۶۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳). او در سال بعد به اصفهان منتقل می شود (رشیدالدین/ وین ۲۵۳ ج).

۱۲۹۱ م: غازان با وجود ایداجو در خراسان می ماند، تنها آنکه علیه بایدو قیام کند (ابوالفدا ج ۵: ۱۲۲ ص ب). در حین مذاکرات بایدو می کوشد، تا نفوذ غازان را به خراسان و برخی از املاک سلطنتی در بین النهرین و فارس محدود کند (وصاف/ بمبئی ۳۱۸).

۱۲۹۵ م: تولدای، توکال حاکم را (که ظاهراً غازان به جای خود گمارده بود)، متواری می کند. توکال به گرجستان می گریزد، و در آنجا کشته می شود (وصاف/ بمبئی ۳۲۵).

۱۲۹۶ م: نوروز موقتاً حاکم می شود؛ نایب او نظام الدین یحیی است (رشیدالدین/ وین ۲۶۲؛ وصاف/ بمبئی ۳۲۶ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۵).

۱۲۹۷ م: الجایتو قائم مقام می شود (رشیدالدین/ وین ۲۶۲ ج).
۱۲۹۹/۱۳۰۰ م: در زمستان این سال و سالهای بعد الجایتو به دربار غازان می آید، و بهار به خراسان باز می گردد (رشیدالدین/ وین ۲۶۷ ر، ۲۶۹ ر).

۱۳۰۴ م: دانشمند بهادر، حاکم و سردار سپاهیان مغول (حافظ ابرو ۱ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۶).

۱۳۰۶ م: پس از قتل دانشمند فرزندش یساول حاکم و امیرالامراء می شود (میرخواند ج ۵: ۱۳۸). چند تن امیر از جمله: بوجای، بهرامشاه، محمد تولدای در خدمت او بودند (میرخواند ج ۵: ۱۳۹).

۱۳۰۶/۷ م: پس از قتل علی بن ناصرالدین (زامدار سیستان) قهستان که زیر نظر وی بود، ضمیمه خراسان می شود (کاشانی ۳۷ ر).

۱۳۱۴ م: حمید محمد شاه حاکم طوس کشته می شود (وصاف/ بمبئی ۶۱۰).
 ۱۳۱۳/۱۴ م: ابوسعید به حکومت منصوب می شود، امیران سونج و الغو سرپرست او هستند (وصاف/ بمبئی ۶۱۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۰؛ خواندمیر ج ۳: ۶۷).
 ۱۳۱۶ م: سونج پس از حرکت ابوسعید به طرف سلطانیة موقتاً حاکم می شود (ابوالفدا ج ۵: ۳۱۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۲). - امیران دیگر نیز چون ازن قتلغ در خراسان بودند (حافظ ابرو ۲۲ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۴۲ ص ب؛ ۱۴۵).
 ۱۳۱۸ م: امیر ازن قتلغ احضار و امیر حسین گورگان «والی» می شود (میرخواند ج ۵: ۱۵۰، حافظ ابرو ۳۰ ر).
 ۱۳۲۳ م: حسین درمی گذرد (میرخواند ج ۵: ۱۵۰).
 ۱۳۲۷ م: پس از سقوط چوپان نارین تغای به امارت گمارده می شود (میرخواند ج ۵: ۱۵۷).
 ۱۳۲۹ م (تقریباً): پس از قتل نارین تغای خواجه علاءالدین محمد به وزارت می رسد. شیخ علی امیر سپاهیان است. (میرخواند ج ۵: ۱۵۸). او در سال ۷۳۷ ه. ق. نیز هنوز این منصب را داشته است (حافظ ابرو ۵۷ ر).

حکام کرمان

۱۲۷۰-۱۲۶ م: ارغون حاکم کرمان می شود (میرخواند ج ۵: ۹۰؛ او در التزام اباقا در جنگ با براق فرمانروای ماوراءالنهر شرکت دارد).
 ۱۲۹۵ م: شاهزاده حسین کردوچین (به روایت وصاف: کردچین) پس از قتل پادشاه خاتون از جانب بایدو حاکم می شود (وصاف/ بمبئی ۲۸۴؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۲).
 ۱۲۹۹ م: فخرالدین هروی، وزیر زمامدار کرمان و ظاهراً حاکم.

- ۱۳۰۰ م : صدرالدین ابهری به حکومت منصوب می شود (مستوفی ج ۱ : ۵۳۴).
- ۱۳۰۵ م : کرمان مستقیماً جزو قلمرو مغولان می شود و ناصرالدین محمد بن برهان در ۲۵ رمضان ۷۰۴ به سمت حاکم منصوب می گردد (کاشانی ۳۰ ر و چ ؛ مستوفی ج ۱ : ۵۴۱).
- ۱۳۱۴ م : خواجه علاءالدین هندو حاکم کرمان و نواحی ساحلی می شود (کاشانی ۱۲۰ ر و چ).
- ۱۳۱۸ م : ناصرالدین غوری بن شهاب الدین از طرف چوپان بار دیگر حاکم می شود (میرخواند ج ۵ : ۱۴۶).

حکام فارس

- ۱۲۶۳ م : امیر انگیانو مأموریت می یابد که امور دولت را اداره کند (رشیدالدین / کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ؛ زرکوب ۶۵).
- ۱۲۶۴/۶۵ م : کلجه (؟) ، « نایب دیوان اتابکی » به دست انگیانو کشته می شود (وصاف / بمبئی ۱۹۲ ؛ زرکوب ۶۵-۶۳).
- ۱۲۶۵ م : سونجاق نویان به منصب حکومت و نیابت در فارس و بین النهرین منصوب می شود و به نام اتابک آتش امور دولت را به خوبی اداره می کند (رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ؛ وصاف / هامر ج ۱ : ۱۰۸). او در سال ۶۷۰ خود افرادی را به باسقاقی و قضاوت می گمارد (زرکوب ۶۵).
- ۱۲۸۵ م : به سبب قتل عماد علوی حاکم مغول از اتابک آتش بازخواست می شود ، و کسانی که در این قتل سهیم بوده اند ، مجازات می گردند (رشیدالدین / وین ۲۳۶ چ).
- ۱۲۸۷/۸۸ م : امیر جوشی به فرمان سعدالدوله وزیر مرز رسته امور را به دست می گیرد

(رشیدالدین / وین ۲۳۹ چ) .

۱۲۸۸ م : شمس الدین بن مجدالدوله یکی از اقوام سعدالدوله وزیر یهودی به حکومت گمارده می شود (رشیدالدین / وین ۲۳۹ چ) .

۱۲۸۸ م : حسام الدین قزوینی به سمت « نایب » بدشیراز فرستاده می شود ، و وی وضع آنجا را به دربار گزارش میدهد . (میرخواند ج ۵ : ۱۰۷) .

۱۲۹۴ م : عزالدین مظفر و قرمیشی در فارس مستقر می شوند . آنها یکسال بعد از طرف بایدو معزول می گردند . عزالدین به سبب توطئه ای که علیه حاکم طرح کرده بود ، در پایان سال ۶۹۵ ه . ق . کشته می شود (رشیدالدین / وین ۲۶۲ چ ؛ کاشانی ۱۰۲ چ) . - در این هنگام ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم بن محمد الطیبی به منصب حکومت می رسد (وصاف / بمبئی ۲۶۸ ، ۴۰۴ ص ب : کاشانی ۱۰۴ چ ، ۱۰۵ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۴) [در کتاب کاشانی ۱۰۵ ص صحبت از ملک فخرالدین احمد بن ابراهیم الطیبی است ، که ظاهراً پیش از جمال الدین در آن صفحات بوده است] . - اداره امور مقاطعات در عین حال به ابراهیم واگذار می شود و به همین سبب به وی لقب اینجو داده شده است . (وصاف / بمبئی ۲۸۴) . - او در سال ۶۹۷ ه . ق . در باره کارهایش به غازان گزارش میدهد (وصاف / بمبئی ۳۴۸) . (رشیدالدین / وین ۲۸۴ گزارش میدهد ، که قیچاق اغل از جانب بایدو به حکومت فارس و شبانکاره منصوب شده است ، اما میرخواند ج ۵ : ۱۱۲ تنها شبانکاره را به عنوان محل مأموریت او ذکر می کند . باین ترتیب گزارش رشیدالدین اشتباه است) .

۱۲۹۵ م : هرقداق از جانب غازان به فارس فرستاده می شود ، و یکسال بعد به دربار ایلخان بازمی گردد (رشیدالدین / وین ۲۶۲ چ ؛ وصاف / بمبئی ۳۲۷ ، ۳۳۰) .

تا ۱۳۱۳ م: عزالدین عبدالعزیز بن جمال الدین ابراهیم سوامی حاکم فارس بود، ویکی از بستگانش پس از قیام او را متواری کرد (کاشانی ۱۰۲ چ).

۱۳۱۳ م: عزالدین قوهکی (بلوچه درص ۳۴ از مقدمه نام او را قوهدی ذکر می کند). سر رشته امور را به دست گرفت (کاشانی ۱۰۲ چ تا ۱۰۳ چ).

۱۳۱۵/۱۶ م: عزالدین مورد تهمت قرار می گیرد، و زین الدین علی عبدالسلام با سپاهی به حکومت فارس فرستاده می شود (کاشانی ۱۰۸ ر و چ). - امیر توقماق که با تاج الدین وزیر دشمنی داشت، علیه زین الدین نزد الجایتو سعایت می کند، و ایلخان فرمان دستگیری زین الدین را میدهد، و در یزد کشته می شود (کاشانی ۱۰۸ چ).

(۴) ۱۳۱۵: هر قداق کشته می شود. الجایتو بسطام ایل را به جانشینی او می گمارد. گروهی از امیران مسئول حفظ مناطق مرزی می شوند، علاء الدین هندو بن سعد وجیه الدین، که قبلاً در دیوان به کار اشتغال داشته است، به وزارت منصوب می شود (وصاف/ بمبئی ۴۶۶، ۶۲۰).

۱۳۲۵ م: فارس از قلمرو ایلخانان جدا می شود.

حکام تبریز

۱۲۶۳ م: ملک صدرالدین (رشیدالدین/ کاتر/ ج ۱: ۴۰۲) (نام او در رشیدالدین/ وین ۲۱۴ چ جزو مأموران کشوری ذکر می گردد).

۱۲۸۹ م: «اشراف تبریز» به ابومنصور مذهب الدوله طبیب و خویشاوند سعد الدوله وزیر داده می شود - امیر قوچان نیز به امارت منصوب می گردد (رشیدالدین/ وین ۲۳۹ چ).

۱۲۹۲ م: قطب الدین حاکم و درعین حال قاضی القضاات (رشیدالدین/ وین ۲۴۴ چ).

حکام عراق عجم

(پایتخت آن همدان)

۱۲۶۵ م : بهاءالدین محمد جوینی (فرزند وزیر) حاکم در عراق عجم و عراق عرب و یزد (وصاف / هامر ج ۱ : ۱۱۷ ؛ ۱۳۱-۱۲۱ : میرخواند ج ۵ : ۸۳ ص ب) متوفی ۶۷۸ ه. ق.

۱۲۹۱ م : علی خواجه عمر شاه سمرقندی حاکم در یزد (رشیدالدین / وین ۳۰۰ ج ، ۳۲۷ ج ص ب) .

۱۲۹۲ م : محمد ایداجو به امارت اصفهان گمارده می شود (؟) (رشیدالدین / وین ۲۵۳ ج) .

۱۲۹۵ م : طولدای از جانب بایدو حاکم می شود (وصاف / بمبئی ۲۸۴ : میرخواند ج ۵ : ۱۱۲) .

۱۳۴۰ م : امیر سیورغان فرزند چوپان و ساتی بك از جانب حسن كوچك به حکومت منصوب می شود - ملك اشرف برادر حسن كوچك عهده دار سرپرستی اوست (خواندمیر ج ۳ : ۸۰) - بهروایت میرخواند ج ۵ : ۱۶۴ اشرف به فارس اعزام می گردد .

حکام بین النهرین

(عراق عرب)

۱۲۵۸ م : نجم الدین ابوجعفر احمد عمران (ملقب به وزیر راستده) والی ولایات شرقی بغداد (از جمله خالص ، بندیجین و جاده خراسان) می گردد - فخرالدین بن الدامغانی (متوفی ۶۵۷ ه. ق .) صاحب دیوان است ، جانشین او : نجم الدین بن المعین (ابن فوطی ۳۳۸) - حاکم ولایات فرات تاج الدین علی

بن الدوامی و پس از مرگ او (ربیع الاول ۶۵۶) پسرش مجدالدین حسین می گردد (ابن فوطی ۳۳۲) .

۱۲۸۵ م : وزیر عزالدین ابوالفضل بن العلقمی (عزای ۲۳۵-۲۱۳) .

قاضی القضاة : نظام الدین عبدالؤمنین بندیکینی (ابن فوطی ۳۳۱ ص ب ؛ رشیدالدین / کاترمر ج ۱ : ۳۰۸) .

۱۲۶۰ م : سونجاق حاکم بین النهرین و فارس می شود .

علاءالدین عظاملک جوینی (مورخ) به سمت نیابت منصوب می گردد ، و به خوبی امور کشوری را اداره می کند (رشیدالدین / کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ؛ رشیدالدین / وین ۲۱۴ ج ؛ ابوالفرج ۴۹۷ ؛ ابن فوطی ۳۳۹ ؛ وصاف / هامر ج ۱ : ۱۱۷ ص ب ؛ مفضل ج ۲ : ۴۸۰ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱ ، ۸۳ ؛ عزای ۳۱۴-۲۳۶) .

۱۲۷۹ م : مجدالملک وزیر نزد اباقا جوینی را متهم می سازد ، که وی در بین النهرین سرگرم جمع آوری طرفداران است و قصد دارد حکومتی مستقل تشکیل دهد ، و نیز اضافه می کند ، که جوینی تاجی به مراتب گران تر از تاج اباقا بر سر می گذارد (میرخواند ج ۵ : ۹۵) .

۱۲۸۱ م : جوینی دستگیر می شود (وصاف / هامر ج ۱ : ۲۱۲ ؛ ابن فوطی ۴۱۵ ص ب) .

۱۲۸۲ م : جوینی بار دیگر منصوب می شود (رشیدالدین / وین ۲۲۹ ؛ وصاف / هامر ج ۱ : ۲۱۹ ، ۲۲۱ ص ب ، ۲۲۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۹۸ ؛ مفضل ج ۲ : ۴۸۰) .

۱۲۸۳ م : جوینی جان می سپارد .

۱۲۸۳ م : شرفالدین هارون برادرزاده متوفی جانشین او می گردد (رشیدالدین / وین ۲۲۹ ج ؛ ابن فوطی ۴۲۸ ؛ عزای ۳۲۳-۳۱۵) . شمس الدین زردیاری نایب است (ابن فوطی ۴۲۹) .

۱۲۸۴ م : شاهزادگان بایندو و جوشکآب از جانب ارغون حاکم بین النهرین و دیار بکر

می شوند (رشیدالدین / وین ۲۳۵ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۳) .

۱۲۸۵ م : امیر اروق از جانب قوریلتای در ۱۱ رجب ۶۸۴ به نیابت منصوب می شود
(رشیدالدین / وین ۲۳۶ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۶ ، عزّای ۳۳۸-۳۲۳) .
۱۲۸۶ م : اروق عزیزالدین الاربلی و مجدالدین اسماعیل بن الیاس را به اداره امور
بین النهرین می گمارد (ابن فوطی ۴۴۸) - نصیرالدین قتلغ شاه نیز در آن
ایالت حکومت دارد (بهروایت ابن فوطی ۴۵۴) .

۱۲۸۷ م : سعدالدوله بن الصفی یهودی به مناسبت گزارشهایی که درباره وضع نابسامان
بین النهرین به ایلخان میدهد (خصوصاً خرابکاریهای اروق و برادرش بغا)
به همراهی اردقایا برای بررسی وضع مالی بین النهرین به آنجا فرستاده می شود
(رشیدالدین / وین ۲۳۶ ج ؛ ابن فوطی ۴۵۱ ، ۴۵۴) - چون سعدالدوله با
ظلم و تعدی فراوان میزان مالیات دریافتی را بالا می برد (عزّای ۳۳۹ ص
ص ب) ، نزد ارغون محبوبیت می یابد .

۱۲۸۹ م : به دستور سعدالدوله شرف الدین السمنانی صاحب دیوان بین النهرین معزول
(ابن فوطی ۴۵۷) و منصور بن علاء الدین صاحب دیوان بغداد کشته می شود
(ابن فوطی ۴۵۹) و نیز فخرالدوله برادر سعدالدوله به نیابت بین النهرین
منصوب می گردد ، و یکی دیگر از برادرانش به نام مهذب الدوله دستیار او
می شود (رشیدالدین / وین ۲۳۹ ج ؛ ابن فوطی ۴۵۸ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۴
ص ب ؛ Fischel 103f) ، اردقایا امیر بغداد می شود (رشیدالدین / وین ۲۳۶ ج) .
اروق و بغا به محاکمه کشیده می شوند (میرخواند ج ۵ : ۱۰۷) .

۱۲۹۱ م : فخرالدوله و مهذب الدوله از مناصب خود معزول می گردند ، و پس از آنکه
آنانرا برای افشاء میزان ثروتشان زجر می دهند ، به قتل می رسند (ابن فوطی
۴۶۴ ص ب) .

- ۱۲۹۲ م : سعدالدین اسدبن علی جکیان (۹) نایب حاکم (ابن فوطی ۴۷۰) .
- ۱۲۹۲ م : قوام‌الملک یکی از عموزادگان قطب‌الدین حاکم می‌شود (رشیدالدین / وین ۲۴۴ چ) - گیخاتو برای ایجاد نظم در امور مالی امیران ساتی و بک تیمور را به آن سامان می‌فرستد (ابن فوطی ۴۶۹) .
- ۱۲۹۴ م : شمس‌الدین محمد ترکستانی وانی بین‌النهرین می‌شود (ابن فوطی ۴۷۵) - او به فرمان بایدو در سال ۶۹۴ هـ . ق . دستگیر و کشته می‌شود (ابن فوطی ۴۸۱ ص ب) .
- ۱۲۹۴ م : امام‌الدین یحیی القزوینی البکری و فخرالدین الرازی العلوی متصدی اداره امور بین‌النهرین می‌شوند (ابن فوطی ۴۷۸ ؛ عزّای ۳۷۳ ص ص ب) - شرف‌الدین السمنانی باردیگر به کار اشتغال دارد، اما در سال ۶۹۵ هـ . ق . معزول و یکسال پس از آن کشته می‌شود (ابن فوطی ۴۹۰) .
- ۱۲۹۵ م : نورالدین عبدالرحمن بن تاشان از جانب بایدو والی و صاحب دیوان می‌شود (ابن فوطی ۴۸۳) .
- ۱۲۹۵ م : جمال‌الدین دستگردانی به اداره امور بین‌النهرین گمارده می‌شود (ابن فوطی ۴۸۴ ؛ عزّای ۳۶۴ ص ص ب) .
- ۱۲۹۵/۹۶ م : پس از مرگ نورالدین برادر وی عمادالدین به نیابت منصوب می‌گردد (ابن فوطی ۴۹۰) .
- ۱۲۹۶ م : غازان امیر تختا را برای برقراری نظم و آرامش در بین‌النهرین به آنجا می‌فرستد (ابن فوطی ۴۹۰ ص ب) .
- ۱۲۹۶/۹۷ م : دستگردانی به قتل می‌رسد، صدرالدین الخالیدی (وزیر پیشین) جانشین وی می‌شود (ابن فوطی ۴۹۲) .
- ۱۲۹۶ م : جلال‌الدین بن رشیدالدوله به حکومت « خطه عراق » منصوب می‌شود

(کاشانی ۱۰۲ چ) .

۱۳۰۸ م : شهاب الدین مبارکشاه به حکومت منصوب و بزودی به سبب تجاوزاتش دوباره معزول می شود (کاشانی ۵۷ ر) .

۱۳۰۸ م : امیر اصیل الدین حاکم بغداد (کاشانی ۵۹ ر) .

۱۳۱۳ م : امیر سونج حاکم (حافظ ابرو ۱۵ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۹) .

۱۳۱۳ م : امیر سلیمان فرزند حسام الدین محمداً متصدی اداره امور ولایات کوفه و دجله با « اعمال و مضافات » آن می شود (میرخواند ج ۵ : ۱۳۸) .

۱۳۱۶ م : حسین بك حاکم می شود (وصاف / بمبئی ۶۲۳) .

۱۳۴۰/۴۱ : تاج الدین شیخ حسن بن حسین مشهور به حسن بزرگ بر بین النهرین غلبه

می کند ، و در آنجا خاندان جالیریان را تشکیل می دهد (Zambaur 253) ؛

ابن بطوطه ج ۲ : ۳۳ ، ۱۲۳) .

حکام دیار بکر و دیار ربیعہ

(پایتخت آن موصل)

۱۲۶۰ م : امیر تودان (رشید الدین / کاترمر ج ۱ : ۴۰۲ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱) .

۱۲۶۵ م : دوریال نویان (رشید الدین / وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۳) .

۱۲۶۷-۱۲۸۰ م : مسعود بن یعقوب اعلم الدین ، حاکم . یشموت وزیر او بود (هردو

مسیحی) ؛ عمری / کاترمر ۳۲۱ . يك ایرانی درباره آنان سعایت کرد ، اما

بزودی کشته شد .

۱۲۸۲ م : مسعود دوباره منصوب می گردد ، و یشموت مدتی پس از آن به قتل می رسد

(Bar Hebraeus 525, 554) .

۱۲۸۴ م : شاهزادگان بایندو و جوشکاب (حاکم در دیار بکر و بغداد) (رشیدالدین /
وین ۲۳۵ ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۳) .

۱۲۸۷ م : امین الدوله ، یکی از برادران سعدالدوله یهودی (رشیدالدین / وین ۲۳۹
ج ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۰۵)^۱ .

۱۲۹۵ م : تغاجار (در دیار بکر و آسیای صغیر) ؛ صدرالدین زنجانی که تا آن هنگام
وزیر بود ، نایب می شود (و صاف / بمبئی ۲۸۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۱۲) .

۱۳۰۲ م : مولای عهده دار امارت دیار بکراست (رشیدالدین / وین ۲۷۱ ج) .
۱۳۰۳ م : نجم الدین (ملقب به ملک منصور) فرمانروای هاردین از جانب غازان عهده دار
امور دیار بکر و دیار ربیع می شود (رشیدالدین / کاترمر ج ۱ : ۳۷۸ ؛ رشیدالدین
وین ۲۷۳ ر) .

۱۳۱۲ م : امیر سونتای حاکم می شود (حافظ ابرو ۱۵ ج) .
۱۳۱۹-۱۳۱۶ م : شاهزاده ارنگن حاکم می شود (حافظ ابرو ۲۲ ر ؛ میرخواند ج ۵ :
۱۴۳ ، ۱۴۷ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۶۸) .

۱۳۱۹ م : امیر سونتای به حکومت گمارده می شود (؟) (میرخواند ج ۵ : ۱۴۸ ؛ ابن
بطوطه ج ۲ : ۳۳) .

۱۳۲۸ م : امیر الفاضل علاءالدین علی بن شمس الدین محمد ملقب به حیدر (آیا حاکم
است ؟) (ابن بطوطه ج ۲ : ۱۳۸) .

حکام ارمنستان

۱۲۴۴ م : ارسلان نویان (نخستین حاکم مغول :)^۲ .

۱۲۵۶ م : جولکان (حاکم ارمنستان و اران) او نسبت به مردم بسیار بد رفتاری می کند ،

اما در همان سال می‌میرد^۱.

۱۲۵۷ م: «میغان» فرزند جولکان.

۱۳۱۶ م: سونتای (میرخواند ج ۵: ۱۴۳). - امیر بوتای برای ضبط ارمنستان

به آنجا می‌رود (حافظ ابرو ۲۲ ر).

۱۳۲۰ م: ضیاءالدین حاکم نخجوان است (میرخواند ج ۵: ۱۴۷).

حکام گرجستان (و مناطق مرزی شمال)

۱۲۶۵ م: شیرامون فرزند جورماغون امیرالامراء (رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ؛

میرخواند ج ۵: ۸۳) - اداره امور کشوری به عهده داود بزرگ و فرزندش

سدون منکوبردی است (رشیدالدین/وین ۲۱۴ چ) - (اینها بسا وجود

دمتریوس دوم پادشاه گرجستان قدرت را به دست داشتند).

۱۲۷۲ م: سدون منکوبردی از جانب اباقا به سرپرستی دمتریوس دوم گمارده می‌شود.

۱۲۸۴ م: شاهزاده اجای، عم ارغون، حاکم می‌شود (رشیدالدین/وین ۲۳۵ چ)^۲؛

امیر قتلغ شاه (در سایر اوقات در آسیای صغیر اقامت داشت) از جانب غازان

با سمت امیرالامراء به گرجستان فرستاده می‌شود، تا نیروهای امدادی را

در جنگ سوریه رهبری کند (رشیدالدین/وین ۲۷۱ چ).

۱۳۱۶ م: شاهزاده ارنجن حاکم در دیار بکر و گرجستان (وصاف/بمبئی ۶۲۳).

حکام و سرداران اران و آذربایجان (در بندر مغان و نیز تبریز)

۱۲۶۳ م: یشموت برادر اباقا حاکم این مناطق می‌شود (رشیدالدین/کاتمر ج ۱:

۴۰۲؛ میرخواند ج ۵: ۸۱).

۱۲۶۵م: اباقا حکومت یشموت را تأیید می کند (رشیدالدین / وین ۲۱۴ چ ؛ میرخواند ج ۵: ۸۳)؛ مذهب الدوله منصور یهودی در کار حکومت با او همکاری می کند.
۱۲۸۷ م: لیسیدین ابی ربیع از جانب سعدالدوله یهودی منصوب می شود (میرخواند ج ۵: ۱۰۵).

۱۲۹۸م: امیر نورین به منظور محافظت از دربند بداران 'تزام می شود (رشیدالدین / وین ۲۶۶ چ) - در سال ۷۰۱ ه. ق. نیز هنوز فرمانده آن منطقه است .
(رشیدالدین / وین ۲۷۱ چ) .

۱۳۱۳ م: امیر حسین (میرخواند ج ۵: ۱۳۹) .
۱۳۱۳ م: فخرالدین احمد تبریزی متصدی امور اران و آذربایجان می شود (کاشانی ۱۰۲ چ) .

۱۳۱۴م: امیر جوانبخت برای حفاظت دربند بهشیروان و اران اعزام می شود (وصاف بمبئی ۶۱۰) .

حکام و سرداران آسیای صغیر

۱۲۶۰-۱۲۷۷ م: معین الدین پروانه نایب مغولان و حکمران سینوب ، سامسون و جانیک (رشیدالدین / کاترمر ج ۱: ۳۰۲ ؛ وصاف / هامر ج ۱: ۱۷۵ ص ب؛ میرخواند ج ۵: ۸۱) .

۱۲۶۵ م: ایلکان نویان و بهادر بن سونجاق (جد چوپان) به حکومت و نگهداری آسیای صغیر منصوب می شوند (میرخواند ج ۵: ۸۳) .

۱۲۷۲/۷۳ م: امین الدین میخائیل نایب قویله است (مفضل ج ۲: ۳۷۹) .
۱۲۷۴/۷۵ م: اجای حاکم و برادر اباقا با معین الدین پروانه مخالفت آغاز می کند، و بازخوانده می شود (مفضل ج ۲: ۳۹۰ ص ب) .

۱۲۷۵ م: تغای جانشین اجای و مأمور نظارت در کارهای پروانه می‌شود. او با پشتیبانی اباقا اموال عمومی را ضبط و پروانه را مجبور می‌کند، که در مقر وی به حضورش آید (مفضل ج ۲: ۳۹۱ ص ب، ۴۰۸).

۱۲۷۷ م: قونغورتای پس از غلبه بر مصریان و قتل پروانه از جانب برادرش اباقا به حکومت منصوب می‌شود. - شمس‌الدین جوینی «صاحب‌دیوان» می‌شود، تا مناطق ویران را آباد کند، و به وضع مالیات سر و صورتی دهد. (رشیدالدین/وین ۲۲۳ ر؛ مفضل ج ۲: ۳۸۸؛ ولدی ۱۸).

۱۲۸۴ م: گیخاتو و شاهزاده هولاجو با ده هزار سپاهی به حکومت و فرماندهی منصوب می‌شوند (رشیدالدین/وین ۲۳۵ ج؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۳).

۱۲۹۱ م: تغاجار حاکم می‌شود.

۱۲۹۵ م: حکومت تغاجار در آسیای صغیر و دیاربکر نخست تأیید می‌شود (وصاف/بمبئی ۲۸۴، ۳۲۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۶، ۱۲۰)، اما چندی پس از آن به قتل می‌رسد (وصاف/بمبئی ۳۲۷). - صدرالدین زنجانی وزیر پیشین نایب می‌شود (وصاف/بمبئی ۳۲۰؛ میرخواند ج ۵: ۱۱۴).

۱۲۹۶ م: پس از قتل تغاجار نویان (رشیدالدین/وین ۲۶۰ ر، ۲۶۲ ر و ج) بالتو در آسیای صغیر قیام می‌کند، اما قتلغ‌شاه با ۳۰۰۰۰ تن سپاهی این شورش را درهم می‌شکند (رشیدالدین/وین ۲۶۲ ر و ج) بالتو در ۲۴ ذیحجه ۶۹۶ در تبریز کشته می‌شود. (رشیدالدین/وین ۲۶۵ ر).

۱۲۹۷ م: سولامیش امیرالامراء می‌شود، و علیه‌غازان بامصریان متحد می‌شود، اما در بهار ۶۹۸ ه. ق. از قتلغ‌شاه شکست می‌خورد. (رشیدالدین/وین ۲۶۶ ج ص ب).

۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ م: قتلغ‌شاه؟؟

از ۱۳۰۵ م : شاهزاده ارنجن (کاشانی ۳۱ ر ، ۱۱۰ ر : حافظ ابرو ۱۵ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۳۹) .

۱۳۱۶ م : تیمورتاش فرزند چوپان حاکم می شود (حافظ ابرو ۲۲ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۴۳ ، ۱۵۶ ؛ خواندمیر ج ۳ : ۶۸) جلال الدین فرزند رشیدالدین به « صاحب دیوانی » منصوب می گردد . (میرخواند ج ۵ : ۱۴۳ ؛ رشیدالدین / کاترمر ج ۱ ، XXXVI) .

۱۳۲۱ م : تیمورتاش دعوی مهدویت می کند ، و دستور می دهد ، که به نام وی خطبه بخوانند و سکه ضرب کنند ، اما سرانجام به مصر می گریزد و در آنجا کشته می شود (حافظ ابرو ۴۰ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۰) .

۱۳۲۸-۱۳۳۶ م : سیف الدین ، که یکی از نواینها بود ، در سیواس حاکم می شود . او نخست با ابوسعید و بعد با حسن کوچاک بیعت می کند . سپس به وساطت سراج الدین قاضی قیصریه ، با سلطان مصر ارتباط برقرار می نماید ، و چون حکمرانی او از جانب سلطان مصر تأیید می گردد ، دستور می دهد ، که به نام سلطان مصر خطبه بخوانند (عمری / تشریح ۲۸) اما وی پس از مرگ الناصر ، و هرج و مرجی که بر مصر حکمفرما شده بود ، در حدود سال ۷۴۱ ادعای استقلال می کند ، و بر روی سکه ها و کتیبه ها لقب « السلطان العادل علاء الدین بر خود می گذارد (ابن خلدون ج ۵ : ۵۶۰ ص ۱۰۰ ب) . او حسن کوچاک را شکست می دهد ؛ ارتنا تا مرگ وی به سال ۷۵۲ ه . ق . مستقل می ماند ، و پس از او به پسرانش می رسد .

۱۳۳۰ م : امیر دولتشاه به حکومت منصوب می شود ، اما در راه می میرد . (حافظ ابرو ۵۱ چ ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۸) .

۱۳۳۵-۱۳۳۱ م: شیخ حسن بزرگ در حقیقت زمام امور آسیای صغیر را به دست دارد، اگر چه رسماً حکومت آن صفحات به او واگذار نشده است (حافظ ابرو ۵۱ ج، ۵۶ ر؛ میرخواند ج ۵: ۱۵۸؛ خواندمیر ج ۳: ۷۵). - مسعود شاه نائب است (میرخواند ج ۵: ۱۵۹).

حکام و سرداران سوریه

(در هنگام تسلط بر آن سرزمین)

۱۲۵۹/۶۰ م: فخرالدین ساقی (به روایت میرخواند سماقی) حاکم حلب و توکال بخشی «شحنه» می شوند - مردم حلب (ظاهراً به حق) از فخرالدین شکایت می کنند، و لذا او کشته می شود.

۱۲۶۰ م: زین الدین حافظی جانشین او می شود (رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۳۸؛ میرخواند ج ۵: ۲۷؛ در اینجا گفته می شود، که فخرالدین شحنه بوده است).

۱۲۶۰ م: تقلید دمشق به ابن زکی داده می شود. تا این موقع الملك الناصر ایوبی در آنجا فرمانروا بوده است. - قاضی کمال الدین عمر تفلیسی «نائب الحکم» می شود؛ علاء الدین جاشی، جمال الدین قرقای قزوینی و شمس الدین قومی سه تن ایرانی دستیار او بودند (رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۳۸؛ مقریزی ج ۱: ۹۷، ۱).

۱۲۶۰ م: الملك الناصر تا این موقع فرمانروای دمشق بود، یکروز پس از نبرد عین جالوت طبق وعده قبلی به حکومت منصوب می شود. اما پس از وصول خبر شکست مغولان به تصور اینکه او خیانت کرده است، تعقیب و کشته می شود. (رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۵۶-۳۵۲).

۱۲۶۰ م: امیران کیدبوقا و بیدرا فرمانده لشکری در دمشق می شوند (مقریزی/

کاترمر ج ۱: ۱، ۱۲۱؛ ابوالفدا ج ۴: ۵۹۴).

۱۳۰۰ م: سیف‌الدین قپچاق حاکم یا (و؟) نائب (مقریزی/ کاترمر ج ۲: ۲، ۱۶۳) دمشق می‌شود (او قبلاً از جانب مصریان حاکم بوده، اما بعداً بدمغولان پیوسته است.) (مفضل ج ۲: ۶۴۷، ۶۶۰ حاشیه ۱؛ ابن فوطی ۵۰۳؛ ابن ایاس ج ۱: ۱۴۱. - فرمان حکومت او: مفضل ج ۲: ۶۴۸). - امیر قتلغ‌شاه «شحنه» می‌شود (ابن ایاس ج ۱: ۱۴۱؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۲). صرف‌نظر از قسمت‌هایی که تحت نظر قپچاق بود (یعنی دمشق، بعلبک، حمص، سواحل حلب، عجلون، الرحبه، العریش ناسا(مقد) ، به‌سایر ولایت اجازه داده شد، که قضات و کاتبان را خود انتخاب کنند) (مفضل ج ۲: ۶۵۱ ص ب؛ مقریزی/ کاترمر ج ۲: ۲، ۱۵۶، ۱۵۶ حاشیه، ۱۵۷ حاشیه).

۱۳۰۰ م: قپچاق رسماً اداره امور را در دمشق به‌دست می‌گیرد - ناصرالدین یحیی بن جلال‌الدین وزیر او می‌شود (مقریزی ج ۲: ۲، ۱۶۲ ص ب) در همین هنگام بکتیمور سلاحدار نایب در حلب، حمات و حمص و امیرالبگی (؟) نایب در صفد، طرابلس و سواحل می‌شوند. (مقریزی ج ۲: ۲، ۱۶۲ ص ب). ۱۳۰۰ م: مغولان دمشق را ترك می‌کنند (مفضل ج ۲: ۶۵۹). - قپچاق بار دیگر به‌خدمت مصریان درمی‌آید.

وضع قلمرو شاهان دست‌نشانده

چنان‌چه یکی از شاهان محلی خود تسلیم مغولان می‌شد، آنان طی يك قرارداد کتبی فرمانروائی سرزمین او را به‌وی واگذار می‌کردند، و به‌همین سبب است، که برخی از خاندان‌های شاهان محلی ایران در سراسر و یا قسمتی از دوران فرمانروائی

ایلخانان باقی مانده‌اند. اما چنانچه یکی از شاهان در برابر مغولان مقاومت می‌کرد، چون مغلوب آنان می‌شد، آنها او را از میان برمی‌داشتند. اما وضع شاهان گرجی، که در برابر مهاجمین مقاومت بسیار کردند و نیز چندین بار علیه آنها قیام نمودند، با این همه مغولان فرمانروائی گرجستان را به آنان واگذار کردند، استثنائی بود. ناگفته نماند، که مغولان هیچ‌گاه نتوانستند بر گرجستان یکسره مسلط شوند. ولی چون مغولان در سال ۱۲۶۰ م. بر میافارقین دست یافتند، عبدالله امیر آخور دربار سلطان الملك الاشرف فرمانروای آن سامان را به‌جای او نشاندند^۱. قلمرو این‌گونه شاهان معمولاً به‌طور مستقیم جزء قلمرو ایلخانان می‌شد.

ادارهٔ امور داخلی قلمرو شاهان دست‌نشانده به‌خود آنان واگذار می‌شد، و مغولان در شرایط عادی هیچ‌گاه در این‌گونه امور دخالت نمی‌کردند، تنها در هنگام دریافت خراج باسقاقان شرکت داشتند، گرچه دریافت مالیات عموماً به‌عهدهٔ خود شاهان بود. فرمانروای فارس مثلاً توانست از ارتباط مأموران مغول با مردم جلوگیری کند. این خود نشان می‌دهد، که مغولان مأموریت داشتند، در کارپادشاه نظارت کنند، و هیچ‌گونه مسئولیت مستقیمی دربارهٔ مردم نداشتند، چه‌درغیراین‌صورت در برابر رفتار فرمانروای فارس ابراز عدم رضایت می‌کردند. در این شرایط خراج دریافتی در فارس نیز چندان رضایت‌بخش نبود، و معمولاً از مسافرت‌های نامطلوب بزرگان مغول^۲ نیز در آن سرزمین ممانعت می‌گردید^۳.

شاهان دست‌نشانده، صرف‌نظر از وظیفهٔ پرداخت خراج، موظف بودند به‌مغولان کمک لشکری دهند^۴. علاوه بر سپاهیان ترك و چینی، لشکریان گرجی نیز در همکاری با مغولان شهرت فراوان یافتند^۵. هم‌چنین از سپاهیان ارمنی - ارمنستان صغری - بارها

۱ - Bar Hebraeus 511 ۲ - J. P. Carpini/Wyngaert 86f. ۳ - J. P. Carpini/ ۴ - Wyngaert 84f. ۵ - K^cart^lis ۱۵ : Malachias 15 . ۷۷ : ۵۵ .
chovreba I 363, 371

در منابع صحبت می‌شود^۱، اما لشکریان فارس و هرات قنات‌ها را جز در سرزمین‌های خود در نقاط دیگر کمتر فعالیت داشتند.

شاهان محلی و دست‌نشانده تحت حمایت ایلات بودند. در هنگام تأیید آنان به آن‌ها پایزا داده می‌شد^۲. وقتی میان چند تن از فرمانروایان اختلاف در می‌گرفت، مثلاً در آسیای صغیر، هرات و لرستان، ایلاتخانان یا آن که از یکی از فرمانروایان جانب‌داری می‌کردند و یا - از جمله گرجستان - چند فرمانروا در یک زمان منصوب می‌کردند، تا آسان‌تر بر آنان مسلط باشند. به‌زمام‌داران بسیار با وفای ماردین حتی منصب حکومت دیار بکر داده شد.

به شاهان دست‌نشانده امتیازات سلاطین مستقل داده می‌شد. برخی از شاهان حتی خود سکه ضرب می‌کردند، مثلاً در ارمنستان، آسیای صغیر، ماردین، گرجستان و فارس^۳. از دربار زمام‌دار یزد از این دوره متأسفانه سکه‌ای به دست نیامده است، اما در هرات و کرمان پیوسته سکه‌های مغولی در جریان بوده است^۴. غازان به‌منظور ایجاد سکه‌ای واحد برای تمام قلمرو ایلاتخانان، و نیز به‌منظور ایجاد تمرکز مالی، این امتیاز را لغو کرد^۵.

۱- Malachias 15 — ۲- رشیدالدین/بنو شه ج ۳: ۵۳ ص ب؛ وصاف/هامر ج ۱: ۱۶۳

۳- رشیدالدین/وین ۳۰۹ ج . — سکه آبی از سال ۶۷۶: Brit. Kat. X, S. CLIX

۴- Brit. Kat. X, S. 84, Nr. 6 a — ۵- Brit. Kat. V, S. CLIX, 98

پذیرش و اعزام سفرا

سفرای خارجی در ایران

پذیرش سفرا نزد مغولان از اختیارات انحصاری فرمانروا نبود. شاهزادگان و وزراء نیز مجاز بودند، که سفرای خارجی را به حضور بپذیرند، اما این اختیار ظاهراً هیچ گاه به حکام داده نمی شد.

بدین گونه ابوسعید دردوران زمامداری پدرش و با اجازه او با یساور فرمانروای ماوراءالنهر درباره ورودش به خراسان مذاکره کرد^۱، و نیز امیر چوپان ندیم ابوسعید سفرای سلطان مصر، پاپ ژان بیست و دوم و قآن را به حضور پذیرفت^۲.

چنانچه پیام صریحاً خطاب به فرمانروا بود، در این صورت می بایستی به هر حال به حضور او فرستاده شود. باتو سفرای پاپ را به قاقورم فرستاد، و ایلچکتهای جاکم قفقاز آندریاس لونگک ژومو را به حضور نپذیرفت^۳.

دردوران ایلخانان نیز حکام همین گونه رفتار کرده اند: آنها از پذیرش سفرای مصر و نیز مذاکره با بزرگان مملوک که به ایران پناه آورده بودند، خودداری می کردند^۴.

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۴۱ . ۲- Blochet, Intr. 235 ۳- Batton 17f.

۴- وصاف/هامر ج ۱ : ۲۰۹ .

مگر آن که رسماً - همان طور که درباره شاهزاده ابوسعید گفته شد - از جانب ایلخان در این باره مأموریت داشتند .

ناگفته نماند ، که در دوران قآن ها ، یعنی هنگامی که حکام مناطق غربی تا حدی استقلال عمل داشتند ، وضع طور دیگر بود . در آن موقع بایجو می توانست پیام هائی را که به او خطاب شده بود ، بپذیرد ، اما احتمال می رود که وی ورود سیمون و آسلین سفرای پاپ را به کیوک گزارش داده باشد . ارغون نیز در سال ۶۴۱ هـ . ق . با فرستادگان سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و امرای ایوبی شمال سوریه (که تا آن موقع مغلوب مغولان نگردیده بودند) ، مذاکره کرده است .

معمولاً مردان به عنوان سفیر اعزام می شدند ، تنها داود پنجم پادشاه گرجستان يك بار زنان را نیز به چنین مأموریتی فرستاد .^۱

مغولان عدم تعرض به سفرا را - برخلاف بسیاری از شاهان مشرق زمین در آن زمان - وظیفه ای مقدس می دانستند ، تنها در هنگامی که به فرستادگان آنان در خارجه تعرض شده بود ، آنان از این وظیفه مقدس عدول می کردند . حتی بایجو نیز ، که نخست قصد قتل سفرای پاپ را داشت ، با توجه به عواقب آن از این کار صرف نظر کرد .^۲

مغولان حتی برای ایلچیان و مبلغین دینی ، که هیچ گونه ادعای سفارت نداشتند ، حقوق مخصوص سفرا را قائل می شدند (چون و بلهلم فن روبروك) ، و آن ها در این صورت با وسائل دولتی مسافرت می کردند ، و بزرگان مناطقی که آن ها از آن عبور می کردند ، موظف بودند از آنان پذیرائی کنند .^۳ به این سبب هنگامی که منکو فرمان داد ، که از ارمنستان صغری سفرا عبور نکنند ،^۴ این فرمان امتیاز خاصی بود ، که

۱- جونی ج ۲ : ۲۴۴ . ۲- Kartlis chovreba I 432 . ۳- Aszelin

234-262 = Vincent de Beauvais 1299, 1301-1305 ; Raynaldus XIII, 1247, W. v. Rubruck/Risch 139f., 311ff. ۴- Nr. 82 ; Mosheim, Anh. Nr. 9, S. 42

۵- J. P. Carpini/Wyngaert 68 W. v. Rubruck/Wyngaert 329

به خاطر تکفور حاتم اول صادر کرد. قآن به این ترتیب پادشاه ارمنستان را از مخارج و گرفتاری‌های فراوان نجات داد. برای سفر در طول راه آواز خوانده می‌شد، و به این ترتیب به آنان ادای احترام می‌گردید.^۱

با توجه به گزارش‌های ژان پلانوکاپینی و ویلهلم فن روبروک درباره تشریفات که در هنگام حضور سفر در دربار مراعات آن ضروری بود، اطلاع کافی در دست داریم، اما این اطلاعات به دربار قآن محدود است. اما با توجه به یکنواختی آداب و رسوم دیپلماسی نزد اقوام مغول و ترك، حتی پس از انقراض سلطنت ایلخانان، می‌توان با قطعیت گفت، که تشریفات در دربار قآن پس از سال ۱۲۵۸ م. در دربار ایلخانان نیز متداول بوده است. اما پس از آن که ایلخانان دین اسلام را پذیرفتند، بی شک آدابی که جنبه شمنی داشت، و در دربار ایلخانان بودائی باقی مانده بود چون تطهیر وسیله آتش، حذف گردید.

چون سفیر به دربار فرمانروا می‌رسید، او را به خرج دولت در ساختمانی که سفرای دیگر نیز در آن جا مسکن داشتند، جا می‌دادند. اما گاه گاه نیز سفر ناگزیر بودند در خیمه‌های بسیار کوچک و محقر و ناراحت‌سکنی‌گزینند.^۲ در آن جا از نمایندگان دولت‌های خارجی - طبق گزارش ژان و ویلهلم به طور محدود - پذیرائی می‌شد.^۳ ژان می‌نویسد، که غذائی که به چهار نفر داده می‌شد، به زحمت کافی بود، که يك نفر را سیر کند. طعام ویلهلم از گوشت گوسفند (در روزهای عید به مقدار بیشتر)، حریره ارزن و آب‌جو تشکیل می‌شده است.^۴ پس از آن که او نزد منکو از این وضع شکایت برد، شراب، آرد و روغن به‌وی داده شد.^۵

مغولان هیئت‌هایی را که اعضای آن متعدد بود، به سبب مخارجی که به وجود

۱- W. v. Rubruck/Wyngaert 253

۱- W. v. Rubruck/Risch 146f.

۲- J. P. Carpini/Wyngaert 122

۳- J. P. Carpini/Wyngaert 116

۵- W. v. Rubruck/Wyngaert 275

۴- W. v. Rubruck/Wyngaert 257f.

می آمد ، با میل نمی پذیرفتند ، به همین سبب چون تفتغا ، خان دشت قبیچاق ، در سال ۱۳۰۳ م. و یا (۱۳۰۱) هیئتی مرکب از ۳۲۵ تن به حضور غازان فرستاد ، ایلخان به تمسخر گفت ، که این گروه برای فتح مناطق مورد نظر کوچک و به عنوان فرستادگانی برای مذاکره بسیار بزرگ است . برای هر یک از سفرا پنج تن خدمتگذار کافی بوده است^۱ . به همین سبب یکی از هیئت های اعزامی خان ماوراءالنهر در سال ۷۰۴ ه. ق. به حضور الجایتو تنها سیزده تن خدمتگذار همراه داشته است^۲ .

سفرا پس از ورود به قصر خان مغول چندین بار مورد پرسش و جستجو قرار می گرفتند . این رسم خصوصاً در دوران نخست فرمانروائی ایلخانان به شدت معمول بود ، چه در آن هنگام اسماعیلیان برای قتل مخالفان خود از جمله به لباس سفرا درمی آمدند^۳ . این بازجوئی اغلب از طرف وزیر ممالک به عمل می آمد . بلغای نسطوری ، که ظاهراً هیئت های نمایندگی خارجی را پیش از فرمانروا می پذیرفته است ، از ویلهم نیز بازجوئی به عمل آورده است^۴ .

قآن تنها آن گاه سفرا را به حضور می پذیرفت ، که رسماً بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد . کیوک علناً پیش از این از پذیرش ژان پلانو کارپینی خودداری کرد . او سفرا را نزد مادرش توراکینا می فرستاد ، اگر چه توراکینا نیز پیش از فرمانروا مایل نبوده است ، نمایندگان دولت های خارجی را بپذیرد^۵ . اغل غایمیش نیز آندریاس لونگکثومو را به حضور پذیرفته است^۶ . سفرا پس از رسیدن به حضور خان چندین بار در محضر مادر و همسران فرمانروا حاضر می شدند . این رسم در زمان ایلخانان نیز هنوز متداول بود^۷ .

سفرا می بایست پیش از آن که به حضور فرمانروا برسند ، خواسته خود را طی

۱- میرخواند ج ۵ : ۱۲۳ - ۲- میرخواند ج ۵ : ۱۲۷ - ۳- W. v. Rubruck/ ۴- Wyngaert 244f. , 286 W. v. Rubruck/Wyngaert 245 - ۵- J. P. Carpini/ ۶- Wyngaert 116 Pelliot, Papes c 67f. - ۷- کلثانی ۳۴ ر .

نامه‌ای معروض دارند، و آن نامه‌ها را با مکتوب‌هایی که از ولی نعمت خود آورده بودند، به حضور خان مغول تقدیم کنند.^۱ ترجمه نامه‌های سفرای غربی، که به بدلاتین نوشته شده بود، اغلب مشکلات فراوان ایجاد می‌کرد.

سفر پیش از آن که در روز مقرر به حضور قاآن برسند از تشریفاتی که می‌بایست مراعات گردد^۲، از جمله عدم اصابت پا به آستانه در، مطلع می‌شدند. آنان در هنگام رفتن به حضور خان به علل خرافی و به منظور «تطهیر» می‌بایست از میان دو آتش بگذرند. گذشته از آن لباس آنان جستجو می‌شد، که کارد و سلاح‌های دیگر با خود نداشته باشند.^۳ نگهبانانی که زیر بازوی آن‌ها را می‌گرفتند و در عین حال مراقب آنان بودند، به همراه آنان تا محضر خان می‌رفتند. سفر، آن‌طور که رسم بود، می‌بایست جبهه فاخر در هنگام رسیدن به حضور خان به تن کنند. بندیکت سفیر لهستان ظاهراً معنی و مفهوم این کار را به خوبی درک نکرده است.^۴ سفرائی که سوار بر اسب بودند، می‌بایست در فاصله یک تیررس پیش از وصول به خیمه خان از اسب پیاده شوند.^۵ چنانچه سفیری به یکی از وزراء برخورد می‌کرد، هر دو برای ادای احترام به یکدیگر از اسب پیاده می‌شدند.^۶

نحوه پذیرش نمایندگان خارجی طبق گزارش سیاحان یکنواخت نبوده است. گاه گاه به آن‌ها حتی اجازه ورود به خیمه خان داده نمی‌شد.^۷ سفیران کشورهای غربی پیوسته به این افتخار می‌رسیدند، و حتی اجازه داشتند همراهانشان را نیز با خود بیاورند. براق فرمانروای ماوراءالنهر مثلاً، هنگامی که سفرای قیدو در سال ۱۲۶۲م. به حضور او آمدند، از تخت خود به پائین آمد و پیشواز آنان رفت، دست آنان را

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 116, 123 ۲- W. v. Rubruck/Wyngaert 248

۳- J. P. Carpini/Wyngaert 120 ؛ W. v. Rubruck/Wyngaert 249, 261

۴- Benedikt v. Polen/Wyngaert 139 ۵- W. v. Rubruck/Wyngaert 245

۶- رك : خواند میر/دفرمی a ۲۲۰. ۷- J. P. Carpini/Wyngaert 120

فشرد، و درکنار خویش جایشان داد^۱، اما از طرف دیگر مبلغین مسیحی پس از آن که چندبار در برابرش به خاک افتادند (به روایت ژان چهار بار)، می‌بایست به‌خان زیاد نزدیک نشوند، و در فاصله معینی متوقف بمانند^۲. چون مبلغین مسیحی تشریفات سجده را، که مغولان از چینی‌ها گرفته بودند^۳، مخالف دین مسیح می‌دانستند، لذا به آنان اجازه داده شد، که به جای سجده فقط در برابر قآن تعظیم کنند. در این گونه تعدیل تشریفات به منظور احترام خان مغول، تساوی (مثلاً در مورد اعزام سفیر میان فرمانروایان مناطق مختلف قلمرو مغولان) و رویه‌برداری وضع سیاسی موجود میان دو کشور هویدا می‌گردید.

درکنار در غربی خیمه زرین، که سفرا از آن وارد می‌شدند ظرفی از شیر تخمیر شده اسب (قمیس) قرار داشت، و مترجم نیز در کنار آن جای می‌گرفت. سفیر بر روی چهارپایه‌ای می‌نشست، تا وقت شرفیابی فرارسد. در وسط یورت آتشی می‌سوخت. خان بر جایگاه خود نشسته بود، و سائل و نحوه آرایش قالار پذیرائی در قصرها نیز شباهت تام به این خیمه داشت^۴.

در آغاز شرفیابی (چنانچه لازم بود)، ترجمه مکتوبی که سفیر از جانب ولی-نعمت خود آورده برد، وسیله وزیر برای فرمانروا و سایر درباریان خوانده می‌شد^۵. زنان و کودکان، از جمله دختران قآن، نیز به این پیام گوش می‌دادند. پس از آن حاضران برای مدتی سکوت می‌کردند، و فرمانروا در این مدت از جمله دستور می‌داد، تا بازهای شکاری به حضور او بیاورند^۶. او چندان چه مایل بود با سفیران به مذاکره می‌پرداخت. منکو از جمله با ویلهم فن روبروک درباره مسائل مذهبی سخن گفته است^۷.

۱- میرخواند ج ۵ : ۸۶ . ۲- W. v. Rubruck/Wyngaert 249, 279f. ۳- مفضل ج ۳ : ۱۰۴ ، حاشیه ۴ . ۴- W. v. Rubruck/Wyngaert 277 ۵- J. P. Carpini/ Wyngaert 119 ۶- W. v. Rubruck/Wyngaert 249 ۷- W. v. Rubruck/ Wyngaert 250 - 252

کیوک عادت داشت ، که خود مستقیماً با سفیران صحبت نکند ، بلکه منویات خود را وسیله اشخاص دیگری به اطلاع آنان برساند^۱ . رعایا در هنگام استماع سخنان فرمانروا به سجده در می آمدند .

سفیران نه تنها در هنگام ورود به مقر خان مغول و هنگام ترك آن شرفیاب می شدند ، بلکه در آن میان نیز یا به درخواست خود و یا به فرمان خان به حضور وی می رسیدند^۲ . در سایر مواقع کاتبان مسئول برقراری روابط بودند^۳ .

در حین شرفیابی با اغذیه و آشامیدنی ها از نمایندگان کشورهای خارجی پذیرائی می شد^۴ . خان شخصاً برای احترام بر آنان جامی از شیر اسب به آنها تعارف می کرد ، اما آنها در صورت عدم تمایل مجاز بودند ، که از پذیرفتن آن و نیز از نوشیدن آبجو و آشامیدنی های دیگر خودداری کنند (ژان به همین منوال رفتار کرده است)^۵ .

در دوران های بعدی ظاهراً از این نظر تا این درجه مدارا به عمل نمی آمده است . الجایتو تنها به آن سبب از تقصیر عمادالدین السکری سفیر دربار مصر گذشت ، که وی قاضی بود و به این جهت مراعات دستورات مذهبی را بر خود واجب می دانست^۶ . ایلخان احتمالاً این بهانه را پذیرفت ، تا از تیرگی روابط میان دو کشور جلوگیری کند . او برای اثبات این که به سفیر مصر خشنماک نیست ، قرص نانی به وی داد ، و سفیر مملوک پس از سه بار تعظیم از آن نان خورد . سفیری که شرفیاب شده بود ، می بایست پیش از دیگران از آن آشامیدنی بنوشد . در سایر مواقع افرادی که از نظر منصب بایکدیگر مساوی بودند ، هم زمان با یکدیگر از آن می نوشیدند^۷ .

W. v. Rubruck/Wyngaert 279 — ۲

J. P. Carpini/Wyngaert 124 — ۱

Kart'lis chovreba I 384 — ۴

W. v. Rubruck/Wyngaert 292f. — ۳

Üan - ts — ۷

۶ — مفضل ج ۳ : ۱۰۴ .

J. P. Carpini/Wyngaert 117 — ۵

au pi - si/Palladius 156

پذیرائی از رعایای عالیقدر نیز به همین صورت انجام می‌شد. ایلخان دست جاثلیق جبل‌های سوم را فشرد، و او را در کنار خویش جای داد.^۱ در این گونه موارد نیز مسیحیان نیازمند به سجده نبودند.^۲

بسیار متداول بود، که سفرا با خود هدایائی بیاورند.^۳ منکو فقدان این هدایا را در مورد مبلغان دینی، که سفیر سیاسی نبودند، اعماض می‌کرد. اما بایجو از این که فرستاده پاپ هدایائی به حضور وی نداده بود، سخت خشمگین شد.^۴

معابد قابل حمل و خیمه‌های زیبا^۵، پشمک و سنگ‌های شکاری^۶، باز^۷، ابریشم، پارچه‌های ابریشمی، مخمل، پارچه‌های زیبا، که به عنوان سقف از آن‌ها استفاده می‌شد، چتر مرصع^۸، جواهرات^۹، جام‌های گرانیه^{۱۰} و نیز تخت و تاج^{۱۱} به عنوان هدیه به خان مغول داده می‌شد. تقریباً در سال ۱۳۰۱ م. مقداری غلات به عنوان هدیه فرستاد و تعداد دانه‌های آن می‌بایست نشان‌دهنده عدسپاهیان وی باشد. مغولان به این نوع هدیه علاقه فراوان داشتند.^{۱۲} قسمتی از هدایا به زنان دربار خان مغول می‌رسید.

سفرا پس از پایان شرفیابی خیمه و یا قصر خان را ترك می‌کردند، و نگهبانان خان آن‌ها را تا منزلشان بدرقه می‌نمودند. اغلب در هنگامی که نمایندگان کشورهای خارجی در دربار خان مغول حضور داشتند، جشنی ترتیب می‌یافت.^{۱۳} چون روبروك، که يك روحانی بود، نمی‌خواست در این جشن شرکت کند، برای اواز طعام‌های جشن

۱- Tašitâ 36f. ۲- روك: Vartan 301 ۳- و صاف/ بمبئی ۵۰۶؛ جوینی ج ۱: ۲۰۵،

ج ۳: ۳۳؛ رشیدالدین/ بلوشه ۳۱۵؛ میرخواند ج ۵: ۵۶؛ رشیدالدین/ کاترمر ج ۱: ۱۴۹،

Vartan 301 ۴- Vincent de Beauvais 1299 = Aszelin 226 - Batton 15 ۵-

میرخواند/ یوبرت ۱۷۰ ص ب؛ رشیدالدین/ بلوشه ج ۲: ۸۲. ۶- W. v. Rubruck/

Wyngaert 306 ۷- و صاف/ بمبئی ۴۰۱؛ Blochet, Intr. 234؛ Vincent ۸-

de Beauvais 1295؛ رشیدالدین/ کاترمر ج ۱: ۱۵۸؛ J. P. Carpini/Wyngaert 120

۹- Jamčean/Klaproth 212 ۱۰- مفضل ج ۱: ۴۳۲. ۱۱- Zyriak 451f. ۱۲-

۱۲- و صاف/ بمبئی ۴۰۱. ۱۳- میرخواند ج ۵: ۱۲۳.

مقداری به منزلش آوردند.^۱

سفر را در اقامتگاه خود مجاز بودند، که با یکدیگر و یا با آشنایان و حتی با مغولان و نیز با کشیشان مسیحی و راهبان ملاقات کنند. راهبان فرانسیسکن به توصیه منکو دریک جلسه مباحثه با نمایندگان ادیان دیگر شرکت کردند. به هیچ وجه کوشش نمی‌شد، که سفیران را از تماس با مردم منع کنند.

مدت اقامت سفر، لااقل در مورد کسانی که مدت بیشتری مایل به توقف در دربار خان مغول بودند، در هنگام ورود تعیین می‌شد. دست کم در دربار قاآن - بدیهی است، که سفر اگاه‌گاه مدت طولانی‌تری در دربار قاآن می‌ماندند. مثلاً ویلهلم فن روبروک به جای دوماه پنج‌ماه در آن‌جا اقامت داشته است.^۲

سفر هنگام ترک مقر خان مغول نیازمند به‌اجازه فرمانروا بودند.^۳ آنان پیش از این برای تودیع شرفیاب می‌شدند، و در این هنگام پس از مذاکرات طولانی پاسخ پیامی که آورده بودند، به آنان داده می‌شد.^۴ تهیه این پاسخ، به‌خصوص در مورد سفرای مغرب‌زمین، مدتی دراز طول می‌کشید، چه موضوع زبان ایجاد اشکال فراوان می‌کرد. سفر - و اشخاص دیگری که در شرفیابی حضور داشتند - در هنگام خداحافظی هدایائی از جمله خلعت دریافت می‌داشتند.^۵ همسران خان مغول نیز گاه‌گاه به سفر هدایائی می‌دادند.^۶ پانزائی که به سفر ادامه می‌شد، ضامن امنیت آنان در راه بازگشت به کشورشان بود.^۷ قاآن‌ها مایل بودند، که سفرای مغرب‌زمین فرستادگان مغولی را با خود ببرند، چه آنان در این صورت بهتر می‌توانستند مأموریت خود را انجام دهند.^۸ بدیهی است،

W. v. Rubruck/Wyngaert 289f. -۲ W. v. Rubruck/Wyngaert 257f. -۱

W. v. Rubruck/ -۴ Tiesenhansen I 354 ; J. P. Carpini/Wyngaert 126 -۳

Wyngaert 299f, , 332 ; J. P. Carpini/Wyngaert 123 -۵ زمجی b ۴۴۵

W. v. Rubruck/Wyngaert 272 ; -۶ مفضل ج ۳ : ۱۰۴ ؛ وصاف/بمبئی ۴۰۱

J. P. Carpini/ -۸ Polo/lemke 51f. -۷ J. P. Carpini/Wyngaert 126

Wyngaert 125

که این فرستادگان مغولی در نظر شاهان مغرب‌زمین و حتی در دربار خان مغول بیشتر به‌خاطر جاسوسی و جمع‌آوری اخبار اعزام می‌شدند^۱. یکی از فرانسویان که در آن موقع ساکن قراقرم بود، و به‌کار مترجمی اشتغال داشت، این موضوع را تصریح می‌کند^۲. به‌همین سبب راهبان مسیحی از این‌که سفیران مغول را به‌همراه خود ببرند، خودداری می‌کردند، به‌خصوص چنان‌چه برای این سفر در طی راه پیش‌آمد سوئی روی می‌داد، برای آنان نتایج بسیار نامطلوبی به‌بار می‌آورد.

در آن دوران که مغرب‌زمین از وجود و خصوصیات سرزمین‌های ناشناس مطلع می‌شد، کلاه بردارانی نیز به‌غلط نام سفیر بر خود می‌گذاشتند. تقلب بسیاری از آنان از جمله رایموند در سال ۱۲۵۳ م. در دربار قاآن فاش شده است^۳. اما در مورد صحت گفتار مردانی که در دربار لوئی نهم بسا او به‌مذاکره پرداخته بودند، به‌غلط تردید شده است^۴.

در دربار قاآن‌ها و ایلخانان سفرای ممالک خارجی پیوسته در حال رفت و آمد بودند. از تمام کشورهای آسیائی، اروپا و مصر سفرای به‌دربار خان مغول رو می‌آوردند^۵. در فصل تاریخ سیاسی از آن‌ها نام برده شد. بدیهی است که این سفرها تنها برای منظوری خاص مأموریت داشته‌اند. تنها نماینده قاآن است که به‌عنوان سفیر دائم در دربار ایلخانان می‌زیسته است.

اعزام سفرا به‌خارج

در قلمرو ایلخانان تنها فرمانروا اختیار اعزام سفیر به‌خارج را داشته است. امیر چوپان، که خود سفر را به‌حضور می‌پذیرفت و رویهم‌رفته دارای وضع و موقعیتی

۱- W. v. Rubruck/Wyngaert 255 ۲- W. v. Rubruck/Wyngaert 253 - 255

۳- Pelliott, Papes c 13ff. ۴- W. v. Rubruck/ : ۳۳ : ۳ ج۳ : ۳۳ : ۳۳

Wyngaert 306

خاص بود ، از این قاعده کلی مستثنی است : او در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۵ م. سفرائی به مصر فرستاد^۱.

گذشته از سفرای مغول ، کسه به دربار شاهان مغرب‌زمین فرستاده می‌شدند ، و خود را با تشریفات اروپائی سازگار می‌کردند ، ایلخانان بیش از همه با دربار قآن در چین و مصر روابط دیپلماسی داشته‌اند . درباره روابط ایلخانان با قآن ، که بیشتر جنبه حقوقی و یا خویشاوندی داشت ، در جای دیگر صحبت شده‌است . به این ترتیب در این جا فقط از هیئت‌های اعزامی به دربار سلاطین مملوک صحبت می‌شود . یکی از این هیئت‌ها که در سال ۱۲۸۴ م. اعزام گردید ۱۵۰ تن عضو داشت^۲. با آن‌که مغولان خود هیچ‌گاه هیئت‌هائی که تعداد اعضای آن این‌طور زیاد بود ، با میل نمی‌پذیرفتند. با توجه به وضع بحرانی میان دو کشور اعزام سفرا به دربار مملوک با مشکلاتی همراه بود ، حتی در راه برای سفرای مغول ایجاد دشواری می‌شد : اگرچه به‌طور معمول مخارج فرستادگان ایلخان داده می‌شد (در سال ۱۲۸۴ م. روزانه ۱۰۰۰ درهم)^۳، اما در مورد ادای احترامات متداول نسبت به آنان کوتاهی می‌گردید . اگرچه در سال ۱۲۸۴ م. پیش از آن‌که سفیر عبدالرحمن سفر خود را آغاز کند، به‌وی افتخار حمل چتر آفتابی داده شد ، اما پس از آن‌که وی از رود فرات گذشت ، مصریان این افتخار را از او سلب کردند^۴.

چون بیم آن می‌رفت، که در میان مردم ستم‌دیده سوریه از دیدن سفرای مغولی تشنج ایجاد شود، و به منظور جلوگیری از انتشار این خبر که سلطان مملوک با دشمن سرسخت خود مشغول مذاکره است، سفرای مغول حتی المقدور مخفی نگاهداری می‌شدند و فقط در طول شب اجازه مسافرت داشتند^۵.

۱- ابوالفدا ج ۵ : ۳۵۴ ؛ ۳۶۴ . ۲- مفضل ج ۲ : ۵۲۶ . ۳- مفضل ج ۲ : ۵۲۶ .
 ۴- مفضل ج ۲ : ۵۲۶ ص ب . ۵- مفضل ج ۲ : ۵۲۶ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱ ، ۵۲ ص ب ؛ ابن فوطی ۴۲۴ ص ب ، ۴۳۱ .

فرستادگان ایلخان طی تشریفات گوناگون در دربار سلطان مصر پذیرفته می شدند. سفرای احمد، که در سال ۶۸۲ ه. ق. خبر تشریف ایلخان را به دین اسلام به دربار سلطان مملوک برده بودند، و اطمینان می دادند که ایلخان هدف های صلح جویانه را دنبال می کند^۱، مورد بی مهری و شتم قرار گرفتند، و چون خبر مرگ احمد و جانشینی ارغون بودائی به دربار مصر رسید، هدایائی را که قبلاً طبق رسوم دیپلماسی به سفرا داده بودند، پس گرفتند و چون آنان از پس دادن هدایا سر باز زدند، اموال آنان غارت شد و خود آنان را محبوس کردند، تا آن که عبدالرحمن در ۱۸ رمضان ۶۸۳ درگذشت. مدتی پس از آن سایر نمایندگان ایلخان آزاد شدند^۲.

قبلاً نیز الملك الظهير در سال ۶۷۱ ه. ق. با نمایندگان اباقا، که پا از حدود خود فراتر نهاده و از سلطان خواسته بودند که به دربار ایلخان برود، همان طور رفتار نمود. الملك الظهير نیز در مقابل اظهار نظر کرد، که برای برقراری صلح، اباقا باید به دربار وی برود^۳.

اما وضع سفرای غازان - وی تشریف را به اسلام در سال ۶۹۴ ه. ق. اعلام کرده بود^۴ - که در سال ۷۰۰ ه. ق. به دربار سلطان مملوک رفتند - لا اقل طبق گزارش مقریزی - بهتر بود. با آن که مغولان کمی پیش از آن به سوریه حمله کرده و سخت شکست خورده بودند، قاضیان مولانا ناصرالدین علی خواجه تبریزی و کمال الدین بن یونس موصلی با احترام تمام پذیرفته شدند و در روز شرفیابی از میان ۱۰۰۰ تن مشعل دار، که در دوردیف صف کشیده بودند، گذشتند. آنان پس از آن که برای سلامت سلطان مملوک، غازان و امراء نماز گزار شدند^۵، و پس از مذاکرات که در ۱۶ ذیحجه ۷۰۰ صورت گرفت، مکتوب خود را تقدیم کردند^۶. پس از ۶ روز این مکتوب باز و قرائت شد و در همان

۱ - Bar Hebraeus 548f. , 596f. ۲ - مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱ ، ۷۱ ص ب .

۳ - مقریزی/کاترمر ج ۱ : ۲ ، ۱۰۹ ص ب . ۴ - مین خوانده ج ۵ : ۱۲۰ . ۵ - مفضل

ج ۳ : ۴۲ . ۶ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۹۴ ، ۴۸ Tağitā

هنگام نیز سفرای ایلخان هدایای خود را تقدیم کردند ، و سلطان نیز در هنگام بازگشت آنان هدایا و خلعت‌های فاخر به آنان داد^۱. حسام‌الدین از دمیرالمجیری وقاضی عمادالدین بن السکری سفرای مصر نیز به همراه آنان به ایران آمدند^۲.

ایلخان به فرمانروایان خارجی - و نیز میهمانان دربار خود - پول و اسلحه^۳ و جواهرات گوناگون از قبیل زبرجد هندی ، یاقوت و مروارید^۴ و نیز پلنگ‌های شکاری اهدا می‌کرد^۵ - چنگیزخان در سال ۶۱۵ ه. ق. به خوارزمشاه ظروف نقره ، مشک ، یشم ، جام‌های مطلا و خلعت‌هایی که از پشم سبز و سفید بسافته شده بود^۶ ، و بی تردید ارزنده‌ترین چیزی بود ، که وی در اختیار داشت هدیه داد . در مقابل قاآن ایلخانان چه ثروتی داشتند !

۱- مفضل ج ۳ : ۶۵ . ۲- مفضل ج ۳ : ۶۵ ؛ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ر و ج ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱۸۲ ، ص ب . ۳- Tašitâ 48 ۴- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱ ، ۷۱ . ۵- کاشانی ۱۳۶ ر . ۶- میرخواند ج ۵ : ۲۴ .

حقوق

اصول حقوق مغولی

مغولان پیش از چنگیزخان تنها دارای حقوق عرف بودند که - به علت فقدان خط واقعی - تحریر نشده بود.^۱ پس از بنیان گذاری دولتی وسیع و نیرومند، تدوین و تحریر دستورات قانونی ضروری می نمود. به این ترتیب براساس حقوق عرف مغول و فرمان های چنگیزخان با همکاری اوکتای و جغتای کتاب بزرگ قانون « یاسا » (یاساق) به رشته تحریر درآمد. این کتاب با خزانه دولت در یک جا نگاهداری می شد، و در قوریلتهای به عنوان آخرین منبع حقوقی به آن استناد می گردید.^۲ در صحت گزارش مالاخیا^۳، که مغولان معتقد بودند یاسا وسیله یسکی از فرشتگان از جانب خدا الهام شده است، می توان تردید داشت. کتاب قانون حاوی دستوراتی در مورد چگونگی رفتار با کشورهای خارجی، نحوه جنگ، تقسیم بندی سپاهیان^۴ و دستگاه نامه رسانی^۵، مالیات، مسئله وراثت و بالاخره روابط اعضای خانواده با یکدیگر بود.^۶

۱- مقریزی/بلوشه ۳۳۱. ۲- جویی ج ۱ : ۱۷ ص ب : رشیدالدین/برزین d ۱۷۹ ص ب : میرخواند/یوبرت ۱۷۳ : میرخواند/لانگله. - راک : Riasanovsky, Fund. Princ. 25 - 44 ; Vladimircov, Obšč. stroj 10 ; Alinge 119f. ; Rjazanovskij, Mong. Pravo 7 - 23 Malachias 4 - ۳ Alinge 119f. - ۴ Alinge 119f. - ۵ Alinge 119f. - ۶ Alinge 119f.

اما با توجه به این که قدرت برجسته مملکت و تقسیم نهائی حتی در قلمرو ایلخانان به دست فرمانروا بود، هیچ گاه لزوم تدوین روابط فرمانروا و مردم لازم به نظر نمی رسید، و به این جهت مأموران دولت به حق به سفیران شاهزاده ازن بقا در دوران الجایتو که از « یرلیغ » آن شاهزاده صحبت کرده بودند، گفتند که : « یرلیغ از آن خان باشد »^۱.

این که در اروپا گفته شده است^۲، که مغولان هیچ نوع قانونی نداشتند، نشانه بی اطلاعی و محدودیت بینش غربیان بوده است. ریکولدوس^۳ حتی در سال ۱۳۰۰ م. هنوز ادعا می کند، که مغولان تنها دارای « نوعی قوانین طبیعی » هستند.

بدیهی است که قانون گذاری چنگیز خان کاملاً متناسب با مقتضیات زمان وی و در نتیجه پیوسته نیازمند به اصلاح بود. این اصلاح به این ترتیب به عمل می آمد، که پیوسته در اطراف جانشینان چنگیز خان کاتبی حضور داشت، که فرمان های قانونی او را - به طریقی که طبق نوشته رشیدالدین فهم آن دشوار بود - یادداشت می کرد. این فرمان ها پس از مرگ خان جمع آوری و تدوین می شد و به عنوان مکمل کتاب قانون (بلک) نگاهداری می گردید^۴.

با وجود این روش، کتاب قانون، همان طور که چنگیز خان در بستر مرگ خواسته بود^۵، معتبر ماند. مسائل مهم حقوقی در قوریلتهای مورد بحث قرار می گرفت، و حتی اوکتای^۶ نیز که در سال ۶۲۶ ه. ق. تعهد کرده بود دستورات پدرش را محترم شمرد، در سال ۶۳۴ ه. ق. دست به این کار زد^۷. کیوک و منکو نیز تعهد کردند، که

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۷۹ . ۲- Matthaeus Parisiensis, Chr. III 488

۳- Ricoldus 115 رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۱۹۵ ص ب . ۴- Vladimircov, Obšč

stroj 10 ۵- جویی ج ۱ : ۱۴۳ ; Bar Hebraeus 455 ; میرخواند/یوبرت ۱۷۳ .

۶- جویی ج ۱ : ۱۵۶ . ۷- جویی ج ۱ : ۱۴۹ ; رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۱۸ ;

Hyazinth 149 ; ابوالفرج ۴۲۸ ; وصاف/سمعی ۴۵۳ ; میرخواند ج ۵ : ۴۴ .

یاسا و مکمل آن را محترم شمرند.^۱ اما منکو فرامین توراکینا را به شرطی پذیرفت، که آن‌ها را قبلاً بررسی کنند.^۲ ایلخانان نیز یاسا را پایه و اساس رفتار خود قرار دادند.^۳ مغولان در سال ۶۹۴ ه. ق. به آن جهت در برابر گنجیاتو شورش کردند، که «از طریق یاسا منحرف شده است»^۴.

اوکتای از جغتای که می‌خواست با مسلمانان نیز طبق قوانین یاسا عمل نماید، جلوگیری کرد و منکو دستگاهی خاص تحت نظر عمادالدوله برای رسیدگی به امور مسلمانان تشکیل داد، و این دستگاه احتمالاً در مرحله نهائی در مورد مسائل حقوقی اتخاذ تصمیم می‌کرده است. به این ترتیب حقوق هر قوم، لااقل ظاهراً، محفوظ می‌ماند.^۵ وجود دو حقوق در زمان هلاکو، که خسود به گزانت به یاسا استناد می‌کرد و جانشینان وی، دیده می‌شود. سعدالدوله وزیر یهودی ارغون اعتبار حقوق مذهبی (شرع) و حقوق عرف را در مورد مسلمانان تأیید کرد.^۶

چون غازان و بسیاری از مغولان در سال ۶۹۴ ه. ق. به دین اسلام تشریف یافتند، این وضع تغییر کرد. در این هنگام مراعات دستورات شرع برای مسلمانان ضروری بود و غازان می‌کوشید، تا دستوراتی را که در زمینه زندگی روزمره وجود داشت، جمع‌آوری کند و پس از ملاحظه آن‌ها را به صورت کتاب قانون (دستور) تدوین نماید.^۷ اطلاعی در دست نیست، که این کوشش غازان تا چه حد به نتیجه رسیده است.

الجایتو قوانین برادرش و به این ترتیب دستورات او را در زمینه اعتبار شرع تأیید

۱- رك: رشیدالدین/بلوше ۲۴۷؛ جوینی ج ۱: ۲۱۰ عرب؛ میرخواند ج ۵: ۵۳.

۲- رك: جوینی ج ۳: ۳۰، رشیدالدین/بلوше ج ۴: ۳۱۰ ص ب. ۳- میرخواند

ج ۵: ۸۳؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۱۵؛ کاشانی ج ۶۶. ۴- وصاف/بیشی ۲۸۴؛ Bar Hebraeus 584f.

۵- رك: رشیدالدین/بلوше ج ۲: ۶۲؛ خواندمیر/دفتری ج ۵: ۶۲. ۶- جوینی ج ۳: ۳۴

ص ب. ۷- رك: مثلاً ابن فوطی ۳۷۴، ۳۰۵ ص ب. ۸- رشیدالدین/کاترمر ج ۱:

۱۴۰؛ Vartan 307. ۹- میرخواند ج ۵: ۱۰۵؛ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ر.

۱۰- رشیدالدین/وین ۳۱۳ ر.

کرد. واضح است، که ارکان دولت در آن هنگام توجه نداشتند، که برخی از دستورات موجود با یکدیگر سازگار نیست. مثلاً ابوسعید در هنگام جلوس بر تخت سلطنت، از يك سو به یاسا استناد می‌کرد^۱ و از سوی دیگر مراعات دستورات شرع را ضروری می‌شمرد. بدیهی است، که یاسا در عمل رفته رفته قدرت خود را از دست داد و با از بین رفتن آداب و رسوم ملی مغولان از درجه اعتبار ساقط شد.

جرم و مجازات

حقوق جزای مغولان - که منکو صریحاً بدان استناد کرده است^۲ - برای زنان محصنه، دزدی، قتل یکی از مغولان و عدم مراعات برخی از آداب کشتار و طهارت مجازات مرگ را پیش‌بینی می‌کرد^۳. قتل یکی از مسلمانان پرداخت چهل بالش جریمه را ایجاب می‌کرد^۴. کشتار گوسفندان طبق مراسم اسلامی در فضای سر بسته و مخفیانه مجاز بود^۵.

اعدام در ادوار گوناگون در میان مغولان به صورت‌های مختلف دیده می‌شود و نمی‌توان گفت، که به این قوم اختصاص داشته است. گذشته از جدا کردن سر از بدن^۶، محکومین به صورت‌های زیر اعدام می‌شدند: بدن محکوم را به دو یا چند قسمت می‌کردند^۷، قطعاتی از گوشت بدن او را جدami کردند و در دهانش جا می‌دادند^۸ - برای این منظور گاه گاه سنگ هم به کار می‌رفت - محکومین را جلو حیوانات وحشی و سگ‌های درنده می‌انداختند^۹. آن‌ها را آنقدر در آفتاب سوزان نگاه می‌داشتند تا

۱- رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۳۲ ص ب؛ حافظ ابرو ج ۲، وصاف/بمبئی ۴۵۷، ۴۷۰. - رك Pachymeres II 459 ۲- میرخواند ج ۵، ۱۴۳. ۳- میرخواند/لانگله ۲۱۹؛ میرخواند ج ۵، ۴۳؛ Ricoldus 115؛ Zyriak؛ J. P. Carpini/Wyngaert 49f.، 64؛ Annales de Burton 273؛ 249 ۴- میرخواند/لانگله ۲۱۸. ۵- ابوالقاسی ج ۱، ۱۴۱. ۶- وصاف/بمبئی ۵۳۸. ۷- رشیدالدین/وین ۲۲۹؛ K'art'lis؛ chovreba I 373؛ خواندمیر ج ۳، ۵۲؛ حافظ ابرو ج ۲، ۴۶ ر. ۸- جوینی ج ۲، ۲۴۲؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲، ۶۰. ۹- ابن بطوطه ج ۲، ۵۹؛ ص ب.

بدن آن‌ها کرم بگذارد.^۱ محکومین را در آب خفه می‌کردند^۲، می‌سوزاندند^۳ و یا با وارد آوردن ضربت‌هایی به بدن آن‌ها آنان را می‌کشتند. آن‌ها را بر فراز آتشی‌های سوزان می‌آویختند^۴ و یا در درون روغن گداخته فرو می‌بردند^۵. اغلب بستگان محکوم مقتول نیز به قتل می‌رسیدند^۶ و ثروت آنان ضبط می‌شد^۷. در مورد اعضای خانواده سلطنتی کوشش می‌شد، که خون ریخته نشود^۸، ولذا آن‌ها را با بستن زهی به دور گردنشان و یا پیچیدن آن‌ها در فرش خفه می‌کردند^۹. منابع تاریخی با وجود اختلاف گزارش^{۱۰} در این مورد متفق‌القول هستند، که سرخلیفه بغداد را با شمشیر از بدن جدا نکرده‌اند. قتل‌گروگان و بی‌گناهان دیگر برای انتقام‌جوئی از کسانی که مغولان به آنان دست‌رسی نداشتند، همان‌گونه که قویلای دستور قتل‌امرای برادرش اریق‌بوکا را داد^{۱۱}، نیز از مختصات حقوق جزای مغول نبود.

گاه‌گاه نیز برای آن‌که جرم قتل را به گردن دیگری بیاورند، کسی را وادار به قتل شخص مورد نظر می‌کردند. در سال ۱۲۶۰ م. کیدبوقا، یکی از امرای زیردست خود را مجبور کرد، که یکی از سرداران مصری را، که بخشوده شده بود گردن بزند. هلاکو به وساطت همین امیر در اصل سردار مصری را برخلاف میل کیدبوقا بخشوده بود. گزارش هیتونوس^{۱۲} و ریکولدوس^{۱۳} درباره این‌که ایاقا فرمان داده است، که نعش معین‌الدوله پروانه^{۱۴} یکی از زمامداران سلجوقی آسیای صغیر را قطعه قطعه کنند،

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۳۸۸. ۲- Bar Hebraeus 481f.؛ میرخواند ج ۵: ۵۲؛

خواندمیر ج ۳: ۷۷. ۳- میرخواند ج ۵: ۱۴۸. ۴- حافظ ابرو ۳۵ ر.

۵- خواندمیر ج ۳: ۳۵. ۶- جویی ج ۱: ۲۰۲؛ وعاف/بمیعی ۱۴۲؛ میرخواند ج ۵:

۱۰۴؛ ابن بطوطه ج ۲: ۱۲۰ ص ب. ۷- وصاف/هامر ج ۱: ۲۹۱؛ خواندمیر ج ۳:

۷۳. ۸- Ricoldus 115 Polo/Pauthier 248f. ۹- ۱۰- وصاف/هامر ج ۱: ۷۹.

۱۱- میرخواند ج ۵: ۶۰. ۱۲- Haytonus 309 Ricoldus 116. ۱۳-

۱۴- ابوالفرج ۵۰۱ ص ب.

و آن را به عنوان طعام به بزرگان دربارش خورانده است ، افسانه‌ای بیش نیست .
ریکولدوس احتمالاً در این جا اساطیر باستانی را بازگویی کرده است .

اما اغلب پیش آمده است ، که نعش مقتول را قطعه قطعه کنند . گاه گاه سر او را
از تن جدا می کردند و (به عنوان نشان اجرای قتل) برای فرمانروا می فرستادند^۱ ، و
یا بر سر نیزه‌ای می آویختند^۲ ، و یا زیر سم اسبان می افکندند^۳ . این اعمال و نیز فرستادن
قطعات بدن مقتول^۴ به قسمت های مختلف مملکت در نقاط دیگر جهان نیز پیش آمده
است . در دوران فرمانروائی قویلای درچین حتی نعش مردگان را از زیر خاک بیرون
می کشیدند و به دار می آویختند^۵ .

برای شکست در جنگ^۶ ، قتل اشخاصی که تحت حمایت خاص دولت نبودند ،
و نیز برای دزدی های کوچک تنبیهات بدنی وجود داشت . دزدان موظف بودند ، که
نه برابر شیء دزدی شده را پس بدهند^۷ . کسانی که در حین انتخاب فرمانروا به محوطه
ممنوعه پا می گذارند ، مورد اصابت تیرهایی قرار می گرفتند^۸ ، که نوکی کند داشت .
چنانچه مأموران دولت برخلاف شئون مملکت رفتار می کردند ، و یا با قاطبه
بزرگان دولت به ستیزه می پرداختند ، همان طور که در مورد گرگوز حاکم در سال ۱۲۴۰ م.
روی داد^۹ ، از کار منفصل و متناسب با نوع جرمشان محکوم به پرداخت جریمه نقد^{۱۰} و
امثال آن^{۱۱} می شدند .

شاهزادگان و امیران یاغی را تبعید و یا زندانی می کردند : اریق بوکا ناگزیر

-
- ۱- ابن فوطی ۴۸۲ ؛ وصاف/بمبئی ۳۴۳ ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۱۸ ؛ ابن بطوطه ج ۲ ، ۱۲۰ ص ب ؛
خواندمیر ج ۳ ، ۷۴ . ۲- وصاف/بمبئی ۳۳۸ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ۸۱ . ۳- ابن بطوطه
ج ۲ ، ۱۱۹ . ۴- وصاف/هامر ج ۱ ، ۲۲۲ ص ب ؛ فضل ج ۲ ، ۴۱۹ . ۵- میرخواند
ج ۵ ، ۶۴ . ۶- وصاف/بمبئی ۴۱۴ ؛ میرخواند ج ۵ ، ۱۲۵ ، ۱۳۲ ؛ خواندمیر ج ۳ ،
۵۳ ؛ حافظ ابرو ج ۶ . ۷- ابن بطوطه ج ۳ ، ۸۳ . ۸- J. P. Carpini /
Wyngaert 117 . ۹- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ ، ۲۵۷ . ۱۰- وصاف/بمبئی ۲۲۱ .
۱۱- رك : مثلاً فضل ج ۲ ، ۴۱۹ .

بود، که به رسم دیرینه مغولان^۱ در آستانه خیمه برادرش قوبیلای^۲ بایستد، و سپس تبعید شد - احمد نیز پس از تسلط بر ارغون - بعد از نخستین شورش وی - خواهان انجام همین تشریفات بوده است^۳. ابوسعید، اینچو فرمانروای فارس^۴ و امیر حسن^۵ را به حبس محکوم کرد. طبق گزارش منابع، مخالفان سیاسی ابن گاه گاه در قفس های آهنین زندانی می شدند^۶.

فرمان بخشش، که از جانب فرمانروا، از جمله در هنگام جلوس ایلخان تازه بر تخت سلطنت^۷ و یا درمان بیماری فرمانروا^۸ و غیره صادر می شد، می توانست از اجراء هر گونه مجازات جلوگیری کند. دروازه قصر فرمانروا پیوسته برای مجرمان پناهگاهی بود^۹.

یارغو، محاکمه و شیوه کار محکمه

در دربار خان دادگاهی موجود بود، که به اختلافات میان بزرگان مغول رسیدگی می کرد و صاحب منصبان غیر مغولی را نیز در صورت لزوم محاکمه می نمود. این دادگاه مسئول رسیدگی به موضوعاتی بود، که از جانب فرمانروا به عنوان برجسته ترین مقام قضائی به آن محول می شد^{۱۰}. گذشته از آن، شخصیت هایی که در بالا از آن ها نام برده شد، می توانستند به این محکمه مراجعه نمایند و نیز شاهان دست نشانده، چون شاه ارمنستان صغری و اتابک فارس می توانستند از کسانی که امنیت قلمرو آنان را به مخاطره می انداختند، نزد این محکمه شکایت برند^{۱۱}، و از این راه فرمانبرداری خود را در مقابل ایلخان به منصه ظهور برسانند. در واقع آنان خود اختیار قضاوت در چنین

۱- جویی ج ۱، ۱۷۰. ۲- رشیدالدین/یاوشه ج ۲، ۴۶۰؛ میرخواند ج ۵، ۶۲. ۳- وصاف/هامر ج ۱، ۲۶۸. ۴- میرخواند ج ۵، ۱۵۹. ۵- حافظ ابرو ج ۵۲، ۵. ۶- خواندمیر ج ۳، ۸۱. ۷- جویی ج ۱، ۱۴۹؛ مفضل ج ۲، ۵۰۵؛ خواندمیر ج ۳، ۴۷. ۸- میرخواند ج ۵، ۱۰۸؛ وصاف/بسمی ج ۲۶۴. ۹- رشیدالدین/وین ج ۲۷۱، ۱۰. مفضل ج ۲، ۴۰۵-۴۰۳؛ جویی ج ۱، ۲۰۷، ۷۳. ۱۱- Malachias 56-11.

مواردی را داشته‌اند .

طبق یاسای چنگیزی^۱ گذشته از بزرگان و صاحب منصبان دولت ممکن بود ، که شاهان دست‌نشانده را ، که علیه ایلخانان قیام کرده بودند به‌محاکمه کشانند^۲ . شاهزادگان عضوخاندان سلطنت نیز در همین محکمه دولتی محاکمه می‌شدند . در همین یارغو نیز از سفرای خارجی در باره وضع کشورهای همسایه و دشمنان مغول کسب اطلاعات می‌شد^۳ .

اما غازان برای محاکمه سردارانی ، که در جنگ سوریه از ۱۲ ذی‌عقده تا ۱۱ ذی‌حجه ۷۰۲ هـ . ق . شکست خورده بودند ، فرمان داد تا قوریلتای تشکیل گردد^۴ ، چون ظاهراً یارغو برای چنین محاکمه‌ای شایستگی نداشته است .

در یارغو ، یعنی تنها محکمه دستگاه کشوری مغولان^۵ ، که درباره آن اطلاعاتی به‌ما رسیده است ، صاحب‌منصبان خاصی بودند ، که عنوان « یارغوچی » داشتند و اغلب از میان امیران و شاهزادگان مغول انتخاب می‌شدند ، و در هنگام تشکیل محکمه در محلی دور یکدیگر گرد می‌آمدند^۶ .

خان مغول در شرایط معمولی خود دارای برجسته‌ترین منصب قضائی بود . تنها در موارد بسیار حساس‌وی با شاهزادگان دیگر نیز مشورت می‌نمود ، از جمله قوییلای پیش از آن که اریق‌بوکارا در سال ۱۲۶۴ م . محکوم کند ، با هلاکو و برکه ، خاندشت قیپاق مشورت کرد^۷ .

دادگاه درباره موارد اختلافی ، که به‌وی‌ارائه می‌شد ، رأی نهائی صادر می‌کرد

۱- وصاف/بمبئی ۲۱۹ . ۲- کاشانی ۳۰ ر . ۳- W. v. Rubruck/Wyngaert 286
 ۴- رشیدالدین/وین ۲۷۳ ج ؛ وصاف/بمبئی ۴۱۴ ؛ مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۲ ، ۲۰۴ ص ب .
 ۵- صرف‌نظر از دادگاهی که به اختلافات رعایا رسیدگی می‌کرد . ۶- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۹۲ ، ۲۹۵ ص ب ؛ ج ۲ : ۴۲۴ . ۷- جوینی ج ۳ : ۳۴ ؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۹۲ ، ۲۹۵ ص ب ؛ ابن‌فوطی ۳۵۲ ؛ رشیدالدین/وین ۲۲۸ ج ؛ کاشانی ۵۷ ر ؛ وصاف/بمبئی ۵۳۷ .
 ۸- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۴۳۰ ص ب .

و تنها فرمانروا بود، که می توانست رأی محکمه را تغییر دهد. بر پایه شهادت شهود اقامه دعوی می شد (به شرط آن که، آن طور که قزوینی گزارش می دهد، نیروی الهی با ارسال نشانه های خاص از جمله بع بع گوسفند در جریان محاکمه نفوذ نمی نمود).^۱ شاکی می بایست شهودی بیاورد، که گفته آنان ثابت می گردید.^۲ چنان چه صحت اتهام ثابت می شد - خاصه در مورد معاصی کبیره، که اغلب در یارغو مطرح می شد - جان و مال محکوم در اختیار شاکی قرار می گرفت. او می توانست او را آزاد کند و یا بکشد.^۳ اما چنان چه ثابت می شد، که شکایت بی مورد بوده است، در این صورت شاکی به مرگ محکوم می گردید، و نیز اغلب به قتل می رسید.^۴ به ندرت دیده می شود، که یارغو برای رفع اختلافات میان دو نفر میانجی گری کرده باشد. گرگوز وادگو تیمور دوتن از صاحب منصبان مغول را، که میانشان اختلاف در گرفته بود، نخست محکوم کردند، که با یکدیگر زندگی کنند.^۵ با این همه چون این دو آشتی ناپذیر بودند، سرانجام یارغو رأی شدید صادر کرد. در برخی از موارد وکیل مدافع در اختیار متهمان قرار می گرفت.^۶ پس از استقرار مغولان در کشورهای که اسناد کتبی در محاکم آن نقش مهمی را به عهده داشته است، دیگر نتوانستند از کار برد آن در حین محاکمه خودداری کنند. انتصاب قضات غیر مغولی نیز به گسترش نقش اسناد در جریان محاکمه کمک کرد. قوبیلای حقوق دانان چینی را در امور قضائی قلمرو خود شرکت داد.^۷ هلاکو از جمله داود پنجم پادشاه گرجستان و نصیرالدین طوسی را به عنوان «یارغوچی» منصوب کرد.^۸ با توجه به این که این کار خان مغول بیشتر جنبه احترام داشته است، با این همه

۱ - Qazwini, Erdk. bei Schlösser 32 - ۲ - ر.ک. : ابن فوطی ۳۹۹ ص ب ؛ میرخواند

ج ۵ : ۱۴۴ . ۳ - و صاف/هامر ج ۱ : ۲۵۵ : زمیعی ۴۹۰۵ . ۴ - Qazwini, Erdk. bei Schlösser 31

۵ - جوبنی ج ۲ : ۲۳۳ ص ب . ۶ - رشیدالدین/بلوشه

ج ۲ : ۲۹۶ . ۷ - میرخواند ج ۵ : ۶۲ . ۸ - Kart'its chovreba I 548

ابن فوطی ۳۵۱ .

دیده می‌شود، که از آن پس غیر مغولان نیز در محکمه عالی دولتی راه یافته‌اند. با بررسی فرمان‌های غازان و نیز جریان محاکمه رشیدالدین می‌توان پی برد، که اسناد کتبی در جریان محاکمات ایران تاچه اندازه اهمیت یافته بودند.

برای گرفتن اقرار از متهمان از شکنجه آنان خودداری نمی‌شد.^۱

با قطعیت می‌توان گفت، که در این دوران از جریان محاکمه صورت جلسه‌ای تنظیم می‌شده است. برخی از گزارشات مورخان نیز در باره جریان محاکمات بر پایه همین صورت جلسات متکی است. غازان کوشیده است، که با توجه به این صورت جلسات و با جمع‌آوری آن‌ها کتاب قانونی تنظیم نماید. به این سبب می‌توان با اطمینان گفت، که صورت جلسه محاکمات در محکمه دولت بی‌کم و کاست تدوین می‌گردیده است. محاکمات پیوسته به یک صورت انجام نمی‌شده است. گاه گاه یکی از صاحب‌منصبان دولت به سمت یارغوچی مأمور رسیدگی به موضوع مورد اختلاف می‌شد، همان‌طور که در مورد محاکمه وزیر صدرالدین زنجانی در ۱۹ رجب ۶۹۷ ه. ق. روی داد. پس از آن که مقدمتاً موضوع در یارغو مطرح گردید، امیر قتلغ شاه مأموریت یافت، که محاکمه را دنبال کند.^۲ گذشته از آن ممکن بود، که جلسه محاکمه در خارج از اردوی ایلخان تشکیل گردد. تغاچار یارغوچی برای رسیدگی به اتهامات وارده به علاء الدین جوینی در سال ۶۷۹ ه. ق. به بغداد رفت^۳، و سه تن از یارغوچیان در سال ۱۲۸۴ م. مأموریت یافتند، که به شیراز روند و قاتلان عمادالدین را محاکمه کنند و به سزای خود برسانند.^۴ در این گونه موارد رسیدگی به اتهامات در محل وقوع جرم ضروری بود. در موارد خاص، چون شکست شورش پروانه در سال ۶۷۵ ه. ق.، امیران خود

۱- W. v. Rubruck/Wyngaert 303؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۵۵؛ مفضل ج ۲: ۴۱۸؛

میرخواند ج ۵: ۹۵. ۲- رشیدالدین/وین ۲۶۵ ج ص ب. ۳- وصاف/هامر ج ۱:

۲۰۲. ۴- وصاف/بمبئی ۲۱۹ ص ب.

رأساً جلسه محاکمه تشکیل می دادند. آنان در سال ۶۲۵ هـ. ق. صورت جلسه را برای اباقا فرستادند و در آن حکم قتل شورش گر را صادر کرده بودند.^۱

در مورد قیام های علنی - همان طور که چوپان به آن دست زده بود - سردارانی که مأمور شکست قیام می شدند، معمولاً محاکمه و قتل شورش گر را نیز به عهده داشتند. بدیهی است، که مجازات قیام مسلحانه قبلاً تعیین شده بود. در این گونه موارد فرمانی صادر می شد و در آن نام سرداری که مأمور قتل شورش گر بود، ذکر می گردید و پیش از آن که لشکر حرکت کند این فرمان برای سپاهیان خوانده می شد.^۲

قاضیان مغول در چین از تشکیل جلسه محاکمه درباره مردگان در دوران فرمانروائی قویلای امتناع کرده اند. نمی توان گفت، که آیا چنین جلسه هایی در ایران تشکیل شده است یا نه؟

بدیهی است، که اراده فرمانروا و یا وزیر مقتدر بر رأی محاکم تفوق داشته است. خون گروه کثیری از مردم به این ترتیب بدون در دست داشتن موجب قانونی - خصوصاً در هنگامی که فرمانروائی را به زور ساقط می کردند^۳ و فرمانروای دیگری جای وی می نشست - ریخته شده است. در این مورد نیز دولت مغولان با دول دیگر شرقی در آن زمان تفاوتی نداشت.

همان گونه که فرمانروایان مغرضانه در امور قضائی دخالت می کردند، مغولان نیز از هیچ گونه غرض ورزی و دخالت فروگذار نمی کردند. آنان نیز، به اتکاء قدرتی که داشتند، در رأی محاکم دخل و تصرف می نمودند، و در سال های نخست فرمانروائی مغولان هرج و مرج بسیار به وجود می آوردند.

همان طور که رشیدالدین گزارش می دهد، پس از تسلط مغولان بر ایران متداول

۱- مفضل ج ۲: ۴۱۷-۴۱۹ - ۲- میرخواند ج ۵: ۱۴۷ - ۳- رك: رشیدالدین /
وین ۲۳۵ ر و ج .

بود « که مردم در امور قضائی به آنان مراجعه کنند »، یعنی « تصمیم مغرضانه آنان را به عنوان يك اصل حقوقی بپذیرند ». از این راه فعالیت محاکم رسمی متوقف ماند، و تجاوزات عدیده مغولان، که با قدرت و نفوذی که یافته بودند^۱، اجتناب ناپذیر می نمود گیخاتو را بر آن داشت، که قطب الدین زنجان^۲ را به سمت قاضی القضاات منصوب کند. این منصب پیش از آن در دربار ایلخانان وجود نداشت، و همان طور که عنوان آن نشان می دهد، با منصب یارغوچیان، که قضاات دربار بودند، متفاوت است. بدیهی است، که این فرمان در زمان ایلخانی چون گیخاتو چیزی جز ظاهر سازی نبود. مردم ستم دیده پس از آن نیز جرأت نداشتند به محاکم شکایت برند^۳.

غازان که وضع را چنین یافت، اصلاح آن را یکی از تکالیف ضروری شمرد. او به کمک فخرالدین زمامدار هرات به تجدیدنظر در دستگاه قضائی کشور پرداخت^۴. شرف مغولان به اسلام نیز این کار را ضروری می ساخت.

به فرمان ایلخان در سراسر قلمرو وی قضائی به کارگمارده شدند، حتی مأموران برجسته دیوان و صاحب منصبان دولت می بایست در امور قضائی به آنان مراجعه کنند و همگان موظف بودند، که احترام آنان را نگاه دارند. رأی این محاکم مجانی بود^۵. برای آن که قضاات تحت فشار و نفوذ قرار نگیرند، مراجعان اجازه نداشتند، که گروه کثیری همراه خود به دادگاه بیاورند^۶. مالکیت و اسنادی که به مدت ۲۰ یا ۳۰ سال^۷ معتبر بوده است، نمی بایست در این محاکم مورد تردید قرار گیرد. این فرمان در مواقع گوناگون تکرار شده است^۸، و منظور از آن این است، که در مناطق ویران اشخاصی

J. P. Carpini/Wyngaert 46f. — ۱ رشیدالدین/وین ۲۴۴، ۲۹۷ ر؛ و صاف/بمبئی ۲۶۶؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۹. — ۲ رشیدالدین/وین ۲۹۷ ر ص ب. — ۳ رشیدالدین/وین ۲۹۸ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۵۳. — ۴ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج؛ اجمالا و صاف/بمبئی ۳۸۹ ر؛ Ohsson IV 445 - 462. — ۵ جوینی ج ۲: ۲۳۴. — ۶ اطلاعاتی که رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج و ۲۹۲ ج به دست می دهد، یکسان نیست. — ۷ رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج، ۲۹۲ ج، ۲۹۳ ج، ۲۹۴ ج.

سکنی گزینند و از کار دبیرخانه دولت کاسته شود.

شحنه ، علما ، قضات و کاتبان ماهیانه دوبار برای رسیدگی به اختلافات مغولان با یکدیگر یا مغولان و ایرانیان در مسجد اصلی شهر جمع می شدند. این محکمه در واقع محکمه تجدید نظر برای موارد دشوار قضائی بود ، و آراء آن ثبت می شد.^۱

در مناطق دور دست ماهیانه در چند روز محکمه تشکیل می گردید ، و این محاکم وضع مالکیت را ثبت می کردند ، و اسناد مالکیت صادر می نمودند. در این گونه مناطق نایبان قضات به اختلافات ارثی و ملکی ساده رسیدگی می کردند. موارد دشوار در محکمه اصلی ، که معمولاً در شهر تشکیل می گردید ، مطرح می شد.

قانون دیگری که در ۳ رجب ۶۹۹ ه. ق. صادر گردید ، نحوه فروش زمین و املاک دیگر را تعیین می کرد. پیش از آن اتفاق افتاده بود ، که کسی زمینی را بفروشد و پس از مدتی - خود او و یا وارثانش - به استناد سندی تقلبی و یا رونوشتی ، که قبلاً تهیه کرده بود ، دوباره مدعی مالکیت آن زمین شود . چنانچه ۳۰ سال از تاریخ معامله گذشته بود ، که وضع روشن بود. در مورد اسناد دیگر رسیدگی دقیق آن ضروری بود . تنها اسنادی که در صحت آن هیچ گونه تردیدی وجود نداشت ، به رسمیت شناخته می شد.^۲ باید گفت ، که کوشش غازان در مورد تنظیم وضع مالکیت با دستور سطحی کیوک مبنی بر صدور اسناد تازه ، بی آن که ارائه اسناد پیشین ضروری باشد ، تفاوت بسیار داشته است.^۳

قضات در هنگام معامله زمین حضور داشتند و جریان معامله را ثبت می کردند . کسانی را که از آن پس بناحق ، یعنی به استناد سندی تقلبی ، مدعی مالکیت زمینی می شدند ، بر روی خری می نشاندد ، و آنان را در شهر می گرداندد ، و ریش آنان

۱- رشیدالدین/وین ۲۹۱ ج ص ب . ۲- رشیدالدین/وین ۲۹۶ ر . ۳- رشیدالدین/

بلو ش ج ۲ : ۲۴۷ ، ۲۵۴ ؛ میرخواند ج ۵ : ۵۳ .

را می‌زدند . در داد و ستدی که بالغ بر بیش از ۱۰۰ دینار بود ، يك دینار مخارج محکمه و نیم دینار به‌شهودی که اسناد را امضاء کرده بودند ، تعلق می‌گرفت . (اسناد در دبیرخانه دولت صادر می‌شد) . اما چنان‌چه ارزش داد و ستد کمتر از این مبلغ بود ، مخارج صدور سند بالغ بر يك درهم می‌گردید^۱ .

اطلاع دقیق در دست نداریم ، که قوانین غازان در زمان او و جانشینانش تا چه حد مورد اجراء قرار گرفته است . با مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶ هـ . ق . به‌هر حال اجراء نسبی این قوانین نیز متوقف ماند .

ارث

در میان مغولان مسئله ارث به‌طور نسبتاً ساده و خالی از هر گونه خرده‌گیری حل می‌شد .

اصل اساسی حقوق ارث نزد مغولان این بود ، که کوچک‌ترین پسر ، ما ترك پدر را به ارث می‌برد^۲ ، در حالی که بزرگترین پسر وضع خاص و بسیار محترمانه داشت . به‌همین سبب پس از مرگ چنگیز خان این سؤال پیش آمد ، که تولی جوان‌ترین پسر او را به جانشینی خان مغول برگزینند^۳ ؛ اما چون چنگیز خان اوکتای را به عنوان جانشین خود تعیین کرده و به این ترتیب اصل کلی قانون ارث را در مورد جانشینی خود ملغی نموده بود ، لذا این اصل نمی‌توانست در این مورد مؤثر باشد . با این همه تولی قانوناً وارث ما ترك پدر بود ، و قسمتی از سپاهیان چنگیز خان نیز تحت فرماندهی او درآمد^۴ .

۱- رشیدالدین/وین ۲۹۲ ج تا ۲۹۴ ج ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۵ ص ب . ۲- رشیدالدین/

بلوشه ج ۲ : ۲۷۷ . - رك : 47 - 50 Alinge ۳- جویی ج ۱ : ۱۴۶ ؛

۴- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۱۶۰ ؛ ابوالفرج ۴۲۸ ؛ Vladimircov, Bar Hebraeus 459

Obšč. Stroj 111f.

نمی‌توان گفت، که آیا به این ترتیب پسران دیگر متوفی یکسره از مال پدر محروم می‌شده‌اند و آیا نوادگان، در صورتی که پدرشان پیش از پدر بزرگ وفات کرده بود، هنوز وارث پدر بزرگ بودند یا نه؟ بدیهی است، که شیوه متداول در امور دولت را از نظر حقوق ارث نمی‌توان تعمیم داد، و از آن برای زندگی عامه مردم نتایجی گرفت. با این همه این طور به نظر می‌آید، که نوعی تقسیم و واگذاری اشیاء خاص میسر بوده است. چنان که ویلهلم فن روبروک گزارش می‌دهد، که «سیرینا» دختر منکو از زن مسیحی وی دست کم ما ترك مادر خود را به ارث برده است.^۱ چنانچه اموال زنی پس از مرگ به دخترش می‌رسید، می‌توان گفت که برای پسران نیز راه حلی وجود داشته است. نباید فراموش کرد، که احتمالاً در مورد ارث میان فرمانروا و عامه مغولان اختلاف موجود بوده است.

ما ترك مرده‌ای که وارثی نداشت، به فرمانروا تعلق نمی‌گرفت، بلکه به خدمه متوفی و یا بینوایان می‌رسید.^۲ بدین گونه یکی از فرمانروایان ماوراءالنهر ما ترك یکی از بازرگانان ایرانی را پذیرفت با آن که به او اطمینان دادند، که متوفی در وطنش نیز وارثی ندارد، فرمان داد، که آن اموال را به همراهان آن بازرگان دادند.^۳ در منابع تاریخی دستورات دقیقی از جانب فرمانروایان مغول درباره ما ترك مردگان نقل نشده است. بی‌تردید از زمان سلطنت غازان به بعد در این مورد نیز فقه اسلامی تفوق داشته است. در دوران‌های بعد وجود وصیت نامه در منابع تاریخی تأیید می‌شود. غازان خود وصیت نامه‌ای - که مقداری از محتوای آن جنبه سیاسی دارد - به جای گذاشته است.^۴ به آخرین آرزوی امیر چوپان - که او را خائن به دولت می‌دانستند - توجهی نشد.^۵

۱ - W. v. Rubruck/Wyngaert 249 ۲ - جوزینی ج ۱: ۲۵؛ Bar Hebraeus 412

میرخواند/لانگله ۲۲۵؛ میرخواند ج ۵: ۶۷. ۳ - عمری/کاترمر ۲۴۳. ۴ - رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۰. ۵ - میرخواند ج ۵: ۱۵۵؛ خواند میر ج ۳: ۷۴.

زناشوئی

حقوق زناشوئی مغولان مقرر می‌داشت، که عروس خریداری شود^۱ و پس از انعقاد قرارداد زناشوئی او را همراه با نغمه‌های موسیقی به منزل شوهرش بدرقه‌کنند^۲. لااقل در خانواده‌های متمکن دادن جهیزیه کامل به عروس متداول بود^۳. عروس می‌بایست به سن معینی رسیده باشد. او کتای از زناشوئی کودکان که نزد قوم اویرات متداول بود، جلوگیری کرد^۴.

زن پس از ازدواج عضو خانواده مرد می‌شد، و پس از مرگ وی دیگر نمی‌توانست به خانه پدری خود بازگردد^۵. او در این صورت یا به عقد برادر شوهرش در می‌آمد و یا آن که همسریکی از پسران شوهرش، که مادر دیگری داشت، می‌شد^۶. اما برای ازدواج دوباره زن ترتیب مخصوص نیز ممکن بود، از جمله خانواده مرد می‌توانست آن زن را به عقد مرد دیگری در آورد^۷. منکو همسران سلف خود کیوک را میان شاهزادگان تقسیم کرد^۸. گاه‌گاه نیز پسران و سائل ازدواج دوباره مادران خود را فراهم می‌آوردند از جمله چنگیزخان^۹ و ابوسعید^{۱۰}.

بدیهی است که مادرانی که چندین فرزند داشتند، به خصوص چنان‌چه از خانواده خان مغول بودند، می‌توانستند بیوه بمانند^{۱۱}، خصوصاً زمانی که سنی از آنان گذشته بود.

۱- Marco Polo/Lemke 176f. ; J. P. Carpini/Wyngaert 33 - اینکه ابن اثیر ادعا می‌کند، که ازدواج میان مغولان متداول نبوده است، نشانه دشمنی وی با این قوم است. (ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵).
 ۲- Ricoldus 115 - جویی ج ۲ : ۲۰۰ ص ب ؛
 ۳- Üan - ts au pi - si/Palladius 30, 118f. ؛ رشیدالدین/برزین b ۸۰ ؛ Vladimirirov, Ricoldus 115 - Obšč. stroj 56 - رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۸۴ ص ب.
 ۴- Marco Polo/Lemke 176f. ; J.P. Carpini/Wyngaert 33 ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۹۲ ص ب ؛ Bar Hebraeus 491 ؛ Haytonus 337 ؛ Vladimirirov, Obšč stroj 47 ؛
 ۵- Ricoldus 115 - جویی ج ۳ : ۲۸. - رشیدالدین/برزین b ۲۱۲ ؛
 ۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۱۶. - حافظ ابرو ۴۰ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۰.
 ۷- رشیدالدین/بلوشه ج ۲ : ۲۲۳ ؛ Gaubil 111

در خانواده‌های معمولی ممکن بود، که زنان بیوه‌ها، بدجای آن که دوباره به ازدواج دربیایند، درخانه برای انجام کار نگاه دارند.^۱ مغولان گاه‌گاه نیز می‌کوشیدند، که حقوق زناشوئی خود را درمورد ازدواج دوباره به شاهان دست‌نشانده نیز تحمیل کنند. شاهان مسلمان^۲ بی‌اشکال می‌توانستند همسر تازه‌ای به حرمسرای خود بیافزایند، اما این کار برای شاهان مسیحی غیرممکن بود. اما به‌طوری که منابع تاریخی از نخستین دوران فرمانروائی مغولان گزارش می‌دهند، آنان يك بار کوشیدند که همسر زمام‌دار روسی چرنگف را پس از قتل شوهرش به عقد برادر وی دربیایند.^۳

مردان به‌طور نامحدود حق تعدد زوجات داشتند، به‌طوری که برخی از بزرگان مغول پنجاه^۴ و یاصد همسر^۵ داشتند. بدیهی است، که وظایف مالی، که با تعدد زوجات همراه بود، مردان معمولی را وادار به امساك می‌نمود. مردان می‌توانستند به‌دل‌خواه خود نزد همسرانشان بروند^۶، و یا آن که آنان را اصلاً تنها گذارند^۷. مورخان اروپائی از آغاز دوران مغولان گزارش می‌دهند، که زنان مغولی يك مرد عموماً به‌ندرت با یکدیگر نزاع داشتند^۸. فرزندان تمام زن‌ها، به‌خصوص در خانواده‌های معمولی، از نظر حقوقی با یکدیگر یکسان بودند^۹. اما در واقع - خاصه در خانواده خان - کودکان همسران سوگلی بر دیگران برتری داشتند^{۱۰}.

مادر، خواهر تنی و دختر محرم بودند، و ازدواج با آنان ممنوع بود، اما خواهر ناتنی جزء محارم محسوب نمی‌شد^{۱۱}.

زناشوئی گذشته از آن وسیله بسیار مناسبی برای برقراری رابطه میان مغولان

۱- Ricoldus 115 ۲- وصاف/بمبئی ۴۲۴، ۴۳۳ ۳- J. P. Carpini/Wyngaert 39 ۴- خواندمیر/دفرمی ۷۲ a ۵- Üan - ts au pi - si/Palladius 30, 50 رشیدالدین/برزین ۵۴، ۸۱-۷۵، J.P. Carpini/Wyngaert 33، 249، زک، Vladimircov، 48 Obšč. stroj ۶- J. P. Carpini/Wyngaert 50 ۷- خواندمیر ج ۳: ۸۱ ۸- J. P. Carpini/Wyngaert 50 ۹- J. P. Carpini/Wyngaert 50 ۱۰- جونی ج ۱، ۲۹ ۱۱- J. P. Carpini/Wyngaert 33

و بیگانگان بود. خواه هنگامی که خان مغول شاهزادگان خارجی را به زنی می گرفت، و یا وقتی که به شاهان دست نشانده و یا صاحب منصبان و سرداران برجسته - حتی هنگامی که غیر مغولی بودند - خواهران و یا دختران فرمانروا را به زنی می دادند^۱، و یا هنگامی که دشمنان مغلوب و یا امیران پناهنده را دعوت به زناشوئی با زنان مغول می کردند. به این ترتیب خورشاه پیشوای اسماعیلیه در سال ۶۵۴ ه. ق. پس از آن که تسلیم مغولان شد، با یکی از دختران بزرگ زاده مغول ازدواج کرد و در نظر بود^۲، که امیران مصری را که در سال ۶۹۷ ه. ق. به خدمت غازان درآمده بودند، از راه ازدواج با زنان مغول بیشتر به ولی نعمت جدیدشان پیوندند^۳. حتی مادران برخی از فرمانروایان ناگزیر، به سبب برخی از ملاحظات سیاسی، تن به ازدواج اجباری می دادند.

بدیهی است، که مغولان زنان و دختران فرمانروایانی را که مغلوب شده بودند، همه گونه در اختیار داشتند. به این ترتیب جغتای در سال ۶۱۸ ه. ق. زنان حرمسرای جلال الدین را تصاحب کرد، و سپس آنان را میان اطرافیان تقسیم نمود. یکی از دختران شاهزاده خوارزم اجازه یافت، که در سال ۶۵۵ ه. ق. به عقد الملك الصالح فرمانروای موصل درآید^۴.

علاوه بر آن که نامزدی کودکان با یکدیگر وسیله پدران و مادران آنان متداول بود، به رسم چینی ها و همان طور که در یاسا نیز پیش بینی شده بود، چنانچه پیش از آن که این کودکان به عقد یکدیگر در آیند می مردند، پس از مرگ آنان نیز آنها را به ازدواج یکدیگر درمی آوردند، در این صورت قرارداد ازدواج با عروسک و یا تصاویری، که روی کاغذ کشیده بودند، و نشانه نامزدان متوفی بودند، با جهیزیه (خدمه و اسب، حیوانات دیگر، لباس، پول و وسائل خانه) طعمه آتش می شد. پدران و

۱- میرخواند ج ۵، ۱۷؛ Kart'elis chovreba I 425؛ ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۱۶؛

میرخواند ج ۵، ۷۰. ۳- مفضل ج ۲، ۶۰۹؛ رك ابن فوطی ۴۹۸. ۴- جوینی

ج ۲، ۴۰۰ ص ب؛ نسوی ۴۱؛ Bar Hebraeus 499

مادران عروس و داماد در این هنگام خود را با یکدیگر خوریشاوند می دانستند، گوئی که میان فرزندان آنان ازدواج واقعی صورت گرفته است.^۱

زنای مُحْصِنَه میان مردان و زنان مغول، که طبق گزارش مورخین غربی به ندرت رو می داده است^۲، مستوجب مجازات مرگ برای عَرَفین بود^۳. اما این قانون در مورد مردان بی شک در دوران های نخستین و تنها در مورد مردان بی نفوذ اجراء می شده است. بدیهی است، که تجاوز به حرمسرای فرمانروا، آن طور که دمشق خواجه در سال ۷۲۷ هـ. ق. به آن دست زد، در صورت کشف موجب قتل متجاوز می گردید.

لواط با کودکان در میان مغولان بسیار متداول بود. ظاهراً در سال ۱۲۹۹ م. گروهی از این قوم دریکی از مساجد دمشق به لواط پرداخته بودند^۴. اما باید گفت، که این کار مخالفان سرسختی نیز داشته است، همان طور که جغتای لواط را اکیداً ممنوع کرد^۵. ایلخان گیخاتو، که شدیداً به لواط با پسران خردسال دل بستگی داشت^۶، بی شک از این راه نیز خشم مغولان را برانگیخت و سقوط نهائی خود را تسریع کرد^۷.

پس از آن که مغولان دین اسلام را پذیرفتند، حقوق زناشوئی مغولی جای خود را به فقه اسلامی داد. غازان برای طلاق مقررات نازدای وضع کرد و طلاق غرض ورزانه را ممنوع نمود. با وضع این قوانین و دستورات دقیق درباره زناشوئی دوباره^۸، مغولان به رسوم متداول ازدواج در ایران نزدیک شدند و نیز عقر و گردید، که مرد به زن مطلقه مبلغ ۱۹۵ دینار بابت مخارج زندگی وی بپردازد، و به این ترتیب جدائی برای زن از نظر مالی تاحدی قابل تحمل شود^۹.

۱- Polo/Pauthier I 197f. ؛ Marco Polo/Lemke 183f. ۲- Ricoldus 115

۳- Polo/Lemke 176f. ۴- Matthaeus Parisiensis VI 114 ۵- Zyriak 249

۶- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱۶۰ . ۷- رک میرخواند ج ۵ : ۴۳ . ۸- میرخواند ج ۵ : ۴۳

۹- مقریزی/کاترمر ج ۲ : ۱۱۱ ؛ ۱۲۰ : ۱۱۰ . ۱۰- Bar Hebraeus 585

۱۱- ابوالفدا ج ۵ : ۱۰۰ . ۱۲- رشیدالدین/وین ۳۲۱ ر و ج . ۱۳- رشیدالدین/وین ۲۹۲ ر

۱۴- ۳۲۱ ر و ج

همین فرمانروا فحشاء را، که بسیار گسترش یافته بود و حتی در اطراف مساجد، صومعه‌ها، و مدارس علوم دینی نیز خانه‌هایی برای این منظور ترتیب یافته بود، ممنوع کرد و فرمان داد که زنانی را که اجباراً به فحشاء کشیده شده بودند، آزاد کنند و مانع قانونی برای ازدواج آنان به وجود نیاورند.^۱

فرمانروایان خود در مورد زناشوئی کمتر از موارد دیگر پای بند مراعات قوانین بودند. ژان پلانوکاپینی گزارش می‌دهد، که فرمانروا می‌تواند به دلخواه خود هرزنی را که مایل باشد، تصاحب کند.^۲ و مورخان شرقی يك قرن بعد می‌نویسند که در میان اعقاب چنگیز خان این عادات رسوخ کرده بود، که هرزنی را که مایل بودند می‌بایست به آنان داده شود.^۳ ابوسعید در مورد طلاق اجباری بغداد خاتون در نخستین ازدواج او، حقیقتاً به جدّ خود چنگیز خان استناد کرده است.^۴ تغییر دین و صدسال زندگی در فرهنگ ایران نتوانسته بود تغییری در این عادت دیرینه مغولان به وجود آورد. تردید خواندمیر^۵ در صحت این خبر، که ابوسعید نخست بغداد خاتون و سپس برادرزاده او دلشاد خاتون را به عقد خود درآورده است و یادآوری این که این کار طبق موازین فقهی^۶ ممنوع و ابوسعید به دستورات دینی پای بند بوده است، نابجاست. اشتباه مورخ از آن جا ناشی است، که در تخمین بیداری وجدان مذهبی ابوسعید زیاده روی می‌کند.

موقعیت حقوقی و اجتماعی زن

وضع و موقعیت زن نزد مغولان به مراتب آزادانه‌تر از نزد اعراب بوده است. زنان مغول - لااقل تا پایان قرن هفتم - بی حجاب بوده‌اند.^۷ همسران بزرگان مغول، خصوصاً زنان اصلی فرمانروا، برای خویش خیمه اختصاصی داشتند^۸ و می‌توانستند

۱- رشیدالدین/وین ۳۳۳. ۲- J. P. Carpini/Wyngaert 68. ۳- حافظ ابرو ۴۱ ج ۱، میرخواند ج ۵، ۱۵۰. ۴- خواندمیر ج ۳، ۷۲. ۵- خواندمیر ج ۳، ۷۶. ۶- رك، Kremer I 519f. ۷- ابن بطوطه ج ۲، ۶۶ درباره زنان ترك. ۸- Bretschneider, Med. Res. I 57f. Ricoldus 115, J.P. Carpini/Wyngaert 50.

در درون آن آزادانه زندگی کنند. آنان مجاز بودند وسائلی را که در اختیار داشتند، به دلخواه خود به کار برند. زنان نیز می توانستند خیمه‌هایی را که به ارث برده بودند، به دیگران ببخشند.^۱ خیمه‌های همسران فرمانروا، که از نم سفید دوخته شده بود، پیوسته در نزدیکی مقر خان قرار داشت.^۲ پس از آن که یکی از همسران فرمانروا می‌مرد، خیمه او برچیده نمی‌شد، بلکه اگر او فرزندان بالغی داشت^۳ آنان و گرنه زنان دیگر وارث آن خیمه می‌شدند.^۴ پسران فرمانروا نیز اغلب خود خیمه اختصاصی داشتند.^۵

گذشته از خیمه اختصاصی و نیز گاه‌گاه به جای آن به زنان در دوران‌های بعد قسمت‌هایی از املاک سلطنتی واگذار می‌شد.^۶ علاوه بر آن از قدیم متداول بود، که قسمتی از غنائم جنگی به زنان داده شود؛ هلاکو و اباقا نیز این عادت دیرینه را حفظ کرده‌اند. در زمان صلح می‌بایست هدایای نقد جایگزین غنائم جنگی شود. در زمان ارغون و گیخاتو این گونه هدایای نقد آن قدر افزایش یافت، که غازان خود را ناگزیر از تغییراتی در چگونگی آن دید. اداره قرارگاه زنان در این موقع به‌دو تن از امیران واگذار شد، که آنان تنها با اجازه فرمانروا می‌توانستند پول خرج کنند. زنان برای مواقع ضروری مقدار کمی پول در اختیار داشتند. پس از مرگ یکی از همسران فرمانروا املاک تحت اختیار او به عنوان مقاطعة به پسران وی - و در صورتی که او فرزندی نداشت - به پسران زنان دیگر واگذار می‌شد. غازان در مواقع ضروری از صندوق پس‌انداز زنان پول برمی‌داشت. او از جمله يك بار برای پرداخت مخارج

۱- رشیدالدین/بلوکه ج ۲، ۵۶۶. ۲- یکی از آنان مقر فرمانروا را اداره می‌کرد؛

J. P. Carpini/Wyngaert 115 ۳- رشیدالدین/بلوکه ج ۲، ۷-۴؛ Üan - ts au

pi - si/Palladius 337 ۴- پسران مجرد نزد مادر می‌ماندند؛ رشیدالدین/بلوکه ج ۲، ۵۶۶؛

J. P. Carpini/Wyngaert 115 ۵- Vladimircov, Obšč. stroj 55

۶- Vladimircov, Obšč. stroj 55 ۷- میرخواند ج ۵، ۱۰۲.

یکی از جنگ‌هائی که در پیش داشت ، ۱۰۰۰۰۰۰ دینار از این صندوق برداشت^۱. زنان مغول نه تنها وقتی که رسماً نایب السلطنه و یا فرمانروا (سائی بک)^۲ بودند، بلکه حتی در مواقع دیگر نیز در امور دولت دخالت می کردند^۳ و به تناسب شخصیتشان در این راه نفوذ می یافتند. مغولان ظاهراً این نوع دخالت را صحیح می دانستند. زنان خانواده خان نه تنها سفرای خارجی را به حضور می پذیرفتند، بلکه در مراسم گوناگون، از جمله تشریفات انتخاب خان مغول شرکت می کردند. اما این طور به نظر می رسد، که آنان در مجامع عمومی اجازه سخن گفتن و دادن دستور و پند و نصیحت را نداشتند^۴. موقعیت ممتازی، که زنان نزد مغولان داشتند^۵ و در قانونگذاری آنان انعکاس یافته بود، در ایران بی تأثیر نماند. نقشی را که زنی چون ترکان خاتون در فارس به عهده گرفت، و این واقعیت را، که زنی حتی به تابکی فارس رسید، یادآور می شویم (اگرچه در مورد اخیر علاقه مغولان در پیوستن فارس به قلمروشان خود بی تأثیر نبوده است). فاتحان مغول در زندگی روزانه رعایای خود نیز سرمشق قرار گرفتند، و به این ترتیب تغییراتی در زندگی مردم مغلوب محسوس گردید. به هر حال این دگرگونی تا آن درجه بود، که فخرالدین کرت فرمانروای هرات در حدود سال ۱۳۰۰ م. خود را ناگزیر دید، که با صدور قوانینی لزوم حجاب زنان را، که می رفت نقصان یابد، بار دیگر تأکید کند^۶. اما دین اسلام با گذشت زمان در میان مغولان - حداقل در خانواده بزرگان - بی تأثیر نماند.

زن مسئول فراهم آوردن وسائل آسایش شوهر و نیز به فرمان چنگیزخان

۱- رشیدالدین/وین ۳۲۲ چ ص ب ؛ - رك ، Barthold, Vladimircov, Obšč. stroj. 55

Ani 156 ۲- Vladimircov, Obšč. stroj 55, 117 ۳- به روایت ابن بطوطه

چ ۱۲۲، ۲ مکتوبات دارای عنوان «عن امر السلطان و الخواتین» بوده است. ۴- رشیدالدین/

بلوچه چ ۱۹۵، ۲. ۵- رك ، Joinville 266, 268 ؛ Ricoldus 116

۶- زمجی c ۴۷۹.

عهده‌دار نظارت در وضع سلاح و ساز و برگ جنگی او بود.^۱ و هم‌چنین وظیفه داشت، که در تأمین آسایش خانواده و کودکان بکوشد.^۲ او مکلف بود، که لباس‌های پوستین و غیره، کفش، چکمه و اشیاء دیگر چرمی را آماده کند. زنان عهده‌دار بارگیری شترها و هدایت گاری‌ها بودند و رویهم‌رفته در زندگی اقتصادی از جمله دام‌داری سهم‌به‌سزائی داشتند.^۳ زنان متمکن گاه‌گاه در خیمه‌گاه خود جشن‌هایی ترتیب می‌دادند.^۴

اگرچه مردان گذشته از نگاه‌داری گله و به‌خصوص محافظت اسبان و پرداختن به‌شکار مسئول شرکت در لشکرکشی بودند^۵ و نیز گرچه طبق قانونی مقرر گشته بود، که زنان از آسیب جنگ مصون بمانند^۶، با این همه هنگامی که وجود آنان در اردو ضروری نبود (به‌خصوص از نظر تأمین زندگی کودکان)، آنان در لشکرکشی‌ها شرکت داشته‌اند.^۷ حتی همسران فرمانروا نیز شوهر خود را در هنگام بروز جنگ حداقل مدتی بدرقه می‌کردند و این رسم در خاندان ایلخانان نیز باقی ماند.^۸

وضع زنان ظاهراً از نظر حقوق جزا با مردان چندان متفاوت نبوده است. آنان نیز به‌جرم جادوگری، قتل شوهرانشان با زهر و غیره به‌مرگ محکوم می‌شدند و این حکم بیشتر از طریق غرق آنان در آب اجراء می‌شد.

۱- رشیدالدین/برزین ۱۸۳d؛ میرخواند/لانگه ۲۲۳ - ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۲۲.
 ۳- J. P. Carpini/Wyngaert 51 - ۴- میرخواند ج ۵: ۷۰ - ۵- J. P. Carpini/
 Wyngaert 50 - ۶- وصاف/هامر ج ۱: ۲۷۷؛ میرخواند ج ۵: ۱۰۲ - ۷- ابن‌اثیر
 ج ۱۲: ۲۴۷ ذهبی/سوموگی ۱۲۵؛ Joinville 266 - 268؛ Annales de Burton 274
 Ricoldus 116 - ۸- Bar Hebraeus 491؛ ابوالفرج ج ۴۶؛ رشیدالدین/وین ۲۷۲ ج.

دستگاه لشکری

سپاه

چنگیز خان به سپاه^۱ به عنوان حامل جنبش گسترش طلبانه مغولان توجه خاص معطوف می داشت و در تشکیل آن از روی نمونه های دیرینه مغولی شیوه ای پیش گرفت، که برای زمان های بعد، چه در دربار قاآن و چه در دربار خان های دیگر مغول سرمشق گردید.

دسته بندی سپاهیان کاملاً از روی سیستم ده های انجام می گرفت. ۱۰ تن سپاهی (اربن) کوچک ترین واحد سپاه را تشکیل می داد، و در تحت فرماندهی یکی از سپاهیان قرار داشت، که در صورت موفقیت های جنگی ارتقاء می یافت.^۲ گروه های بالاتر از ۱۰۰ تن (یغون) و ۱۰۰۰ تن (منگ گان) تشکیل می شد. ۱۰۰۰۰ تن سپاهی واحدی را تشکیل می داد، که به مناسبت تعداد افراد آن تومان نامیده می شد.^۳ سرداران برجسته پیوسته از میان اطرافیان فرمانروا (نوکور) انتخاب می شدند. سپاهیان که تحت فرماندهی این سرداران قرار می گرفتند، موظف به اطاعت مطلق

۱- 71 - 68 Chara Davan ؛ Ohsson I 386 - 406 ۲- دك: ابوالقازی ج ۱: ۱۳۵؛

رشیدالدین/برزین d ۱۸۱ ، ۱۹۰ ، Polo/Pauthier 254f. ۳- جوینی ج ۱: ۲۳ ص ب؛

M. Parisiensis VI (Addit) 112 ؛ J. P. Carpini/Wyngaert 64f. ، 76f.

از آنان بودند^۱. از نظر سردار، سپاهیان وی تشکیل یک (الوس) می‌دادند^۲. لشکر تقریباً ملك فرمانده^۳ بود، و به همین سبب نیز به پسرانش به ارث می‌رسید^۴.

فرماندهان این واحد، که امیر تومان لقب داشتند، اغلب از بزرگان مغول بودند، که خود ریاست قبیله‌ای را به عهده داشتند، و در این هنگام نیز به آنان کارهای مهم واگذار می‌شد، و آنان به این ترتیب می‌توانستند نفوذ خود را محفوظ بدارند^۵. دم اسب (تق) به عنوان نشان سرداران و بیرق و پرچم‌هایی، که بر روی آن اغلب تصویر بازی دیده می‌شد، به عنوان نشان سپاه به کار می‌رفت^۶.

سپاه مغول در لشکرکشی‌ها به نسبت اهمیت آن از یک یا چندین واحد ۱۰۰۰۰ نفری تشکیل می‌شد، و به رسم چینی‌ها به جناح راست (برون‌غر)، جناح چپ (دساخون‌غر) و بالاخره قلب (قل) تقسیم می‌شد^۷. مجرب‌ترین سرداران فرماندهی این لشکرها را به عهده داشتند. گذشته از آن یکی از سرداران فرماندهی تمام نیروها را (علاوه بر شخص فرمانروا) به عهده داشت. در دوران چنگیز خان این وظیفه به عهده تولی^۸ محول شده بود. در دربار ایلخانان سرداران مشهور به این سمت منصوب می‌شدند، و مغولان آنان را بیگلر بگی^۹ و ایرانیان امیرالامرا یا میر میران می‌نامیدند^{۱۰}.

در تعلیم سپاهیان مغول سختگیری فراوان به عمل می‌آمد. سرباز زدن از دستور فرمانده بسیار نادر و مجازات آن اغلب مرگ بود^{۱۱}. هر يك از سرداران (نویان) موظف بود،

۱- Vladimirircov, Obšč. stroj 91 - 96, 109 - ۲ Vladimirircov, Obšč. stroj 97

۳- رشیدالدین/برزین d ۲۳۱ - ۱۹۴ . Vladimirircov, Obšč. stroj 116 - ۴

۵- رشیدالدین/کاتمر ج ۱، ۱۹۲، ۲۶۴ . Chara Davan 73 - ۶ - ۷ جویی

ج ۱ : ۲۰۸ ; میرخواند ج ۵ ، ۱۳۹ . - تصویر آن : Chara Davan 47 - ۸ - مفضل ج ۱ :

۴۸۹ ، حاشیه ۱ : Chara Davan 72f. ، رك : رشیدالدین/کاتمر ج ۱ : ۲۰۰ ، حاشیه ۵۲ .

۹- Bar Hebraeus 410 ، ابوالفرج ۳۹۵ . ۱۰ - وصف/بمبئی ۲۸۴ : رك : عمری/

قسططنیه ۶۶ ج . ۱۱ - وصف/بمبئی ۲۶۴ ص ۱۲ - ۱۲ - Üan - ts au pi - si/

Palladius 146f. ، نسوی ۵۲ - ۵۰ .

که دستورات مافوق خود را بی کم و کاست اطاعت کند^۱. چنانچه فرمان مبهم بود می بایست نظر فرمانروا خواسته شود^۲. نیروی فوق العاده سپاهیان مغول از جمله معلول همین انضباط بود. سرداران و پسران فرمانروا و نیز شاهزادگان دیگر موظف بودند، که درباره نحوه اجرای وظایفی که به آنان محول شده بود، گزارشی دهند^۳. انتصاب آنان معمولاً از جمله اختیارات شخص فرمانروا و یا خان قبیله بود. تنها در موارد استثنائی سرداران مجاز بودند، که فرماندهان زیر دست خود را شخصاً انتخاب کنند^۴.

سرداران در صورت شکست معمولاً مجازات می شدند و حتی گاه گاه به قتل می رسیدند. چنانچه آنان واحدهای خود را ترك می کردند و یا از میدان کارزار می گریختند، نیز مستوجب مرگ بودند^۵. عدم اطاعت از فرمان احضار، در نخستین و دومین بار با سی تا هفتاد ضربه چوب و در سومین بار با سی و هفت ضربه چوب و تبعید مجازات می شد^۶.

قسمت اعظم سپاهیان مغول سوارکار بودند (مریتوچریک)^۷. با توجه به جغرافیای طبیعی وطن مغولان و مسافت های طولانی، اسب وسیله بسیار ضروری برای نقل مکان بود. جنگجویان حتی در دوران های بعد نیز ناگزیر بودند خود از اسبشان نگاهداری کنند. تنها در صورتی که در هنگام تجهیز و یادرحین جنگ اسب خود را گم می کردند، اسب تازه به آنان داده می شد^۸. در نبردهای چنگیز خان، که زنان نیز در آن شرکت داشتند، تقریباً تمام سپاهیان مغول سوارکار بوده اند.

واحدهای پیاده (یبوغان چریک)^۹ را اسرای جنگی تشکیل می دادند، که از

۱- میرخواند/یوبرت ۱۰۷؛ میرخواند/لانگله ۲۲۳ ص ب؛ Vladimircov, Obšč. stroj

۲- Ricoldus 115, 104, 118f.؛ میرخواند/لانگله ۲۲۴. ۳- جویی ج ۱: ۱۱۱.

۴- Vladimircov, Obšč. stroj 107f. ۵- جویی ج ۱: ۲۴؛ J. P. Carpini/

۶- Wyngaert 77؛ عمری/کاترمر ۲۴۴؛ میرخواند/لانگله ۲۲۴ ص ب؛ Vladimircov, Chara Davan 73

۷- Üan-ts au pi - si/Palladius 111 Obšč. stroj. 116f. ۸- و صاف/بمبئی ۴۱۳.

۹- رك: مفضل ج ۳: ۱۲.

نظر بدنی قدرت شرکت در لشکرکشی را داشته‌اند.^۱ اما در زمان‌های دیگر با اسرای جنگی چنین رفتاری ممکن نبود. سپاهیان^۲ که از قلمرو مغولان جمع‌آوری می‌شدند و نیز واحدهای کمکی شاهان دست‌نشانده، جای این اسراء را می‌گرفتند. تا هنگام تشکیل فرمانروائی ایلخانان ختائیان و چرچ‌ها^۳ و از آن پس نیز ایرانیان که گاه‌گاه به نام «تازیك» صراحتاً از آنان نام برده می‌شود و رویهم‌رفته قسمت اصلی واحدهای مسلمان را تشکیل می‌دادند، در لشکرکشی‌های مغول به عنوان سپاهیان پیاده خدمت می‌کردند.

اما در واحدهای کمکی، که در آن گذشته از آرامنه، گرجی‌ها نیز به‌خاطر دلیریشان که با تهور مشهور مغولان^۴ هم‌ارزش بود، نقش مهمی داشتند^۵ بی‌شک سوارکار نیز موجود بوده است. نخست از جانب مغولان مقرر شد^۶، که ده درصد از مردان سالم گرجی به عنوان سپاهی در اختیار فاتحان قرار گیرند، اما چون در دوران‌های بعدی میان مغولان و گرجیان، که هر دو دشمن اسلام بودند، توافق حاصل شد^۷، تشکیل واحدهای کمکی به عهده شاهان محلی محول گردید. ناگفته نماند، که چون فشار از طرف ایلخانان برای جمع‌آوری سپاهی در گرجستان زیاد شد، عددهای از گرجیان بد قلمرو سلاطین مملوک گریختند و به سپاهیان مملوک پیوستند.^۸

در مورد تعداد سپاهیان مغول اطلاعات دقیقی در دست نیست. گزارش‌هایی که تعداد سپاهیان کمکی کشورهای تحت نظر مغولان را ۱۰۰۰۰۰ و یا بیشتر نقل می‌کنند، بی‌تردید مبالغه‌آمیز است.^۹ رشیدالدین گزارش می‌دهد، که در زمان صلح ۱۲۹۰۰۰

۱ — Vladimircov, Obšč. stroj 102 — ۲ — رشیدالدین/برزین ۲۱۴ a ; Üan-ts au

pi-si/Palladius 223 — ۳ — وصاف/هامر ج ۱ : ۱۳۳ — ۴ — وصاف/هامر ج ۱ : ۲۳۹

Pachymères II 457 . — ۵ — رك : مفضل ج ۲ : ۶۴۰ : مقریزی/کاشانی ج ۲ : ۱۵۱ .

Kartlis chovreba I 387 — ۶ — Chabot 123 : Tašitâ 121 — ۷ — رك :

Barthold, Turk. 404 — ۸ — Kartlis chovreba I 383

سپاهی (قشون) در اختیار خان مغول بود، و در هنگام جنگ به ۱۴۰۰۰۰ تن (چریک) می‌رسید. گفته می‌شود، که در آغاز فرمانروائی اوکتای ۱۵۰۰۰۰ تن در پنج بخش آماده حمله بوده است.^۱ طبق محاسبه بارتلد^۲ در حمله چنگیز خان به قلمرو خوارزمشاه ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ سپاهی (گذشته از لشکریانی که در جبهه‌های دیگر سرگرم جنگ بودند) شرکت داشته‌اند.

سپاهیان هلاکو، که از يك پنجم مجموع سپاهیان قاآن^۳ و نیز واحدهای کمکی شاهان دست‌نشانده^۴ تشکیل می‌شد، در حدود ۷۰۰۰۰ تن^۵ بود و با توجه به تقسیم‌بندی سپاهیان به جبهه‌های مختلف دیده می‌شود، که هلاکو در نبردها گروه‌های محدودی از سپاهیان را به جبهه می‌فرستاد. گزارش‌هایی در این زمینه نیز کراراً به چشم می‌خورد. به هر حال محاسبات نسبتاً دقیقی، که الگيردگرکا^۶ با ارائه دلائل قانع‌کننده درباره تعداد تاتارها به دست داده است، در مورد ایران نیز معتبر است، و به این ترتیب دیده می‌شود، که گزارشات ترك‌ها و تاتارها از یکسو و اروپائیان از سوی دیگر جمله مبالغه‌آمیز است.

در مورد محل توقف سپاهیان مغول اطلاعات جامعی در دست نداریم، اما با قطعیت می‌توان گفت، که در جلگه‌ها اردوگاه‌های مخصوص برای سپاهیان وجود داشته است. اما این سپاهیان طبق رسم دیرینه مغولان اردوگاه تابستانی و زمستانی داشتند^۷ و به این ترتیب ییلاق و قشلاق می‌کردند. محل این اردوگاه‌ها را فرمانروا خود تعیین می‌کرد.^۸ اما برای محافظت برخی از مناطق نیاز دائم به نیروی لشکری بود، از جمله این مناطق

۱- مفضل ج ۳، ۱۲. Barthold, Turk. 404 ۲- ۳- جونی ج ۳، ۳۷؛

رشیدالدین/کاترمر ج ۱، ۱۲۸، ۱۳۰. ۴- رکه؛ رشیدالدین/برزین d ۲۳۰-۲۲۸.

۵- مفضل ج ۳، ۱۲. - عمری/قسطنطنیه ۶۷ در نقل می‌کند، که در زمان ابوسعید تعداد سپاهیان بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ نفر بود، که در هنگام ضرورت به ۳۰۰۰۰۰ تن نیز می‌رسید.

۶- Liszebnosc Tatarow krymskich i ich wojsk, Warschau 1636

۷- Ricoldus 115 ۸- و صاف/بمبئی ۶۲۰.

می‌توان قفقاز، آسیای صغیر، دربند، سرحد فرات و خراسان را نام برد. در فارس و کرمان، که چندین بار دست خوش حملات نیروهای مهاجم، چون نیکوداریسان و قراوناس بود^۱، و باسقاقان به زحمت می‌توانستند در برابر این نیروهای مهاجم مقاومت کنند، ظاهراً نیروهای ضعیف‌تری مستقر بود. غازان فرمان داد، تا نیروهای مستقر در هر منطقه را تقویت کنند، چه تجربه نشان داده بود، که اعزام نیرو به استان‌های مختلف در هنگام لزوم کاری دشوار است^۲. با این همه در هنگامی که نیروهای دشمن به حدود قلمرو ایلخانان حمله می‌کردند، سپاهیان ایلخان از نقاط مختلف برای دفع دشمنان به جنبش درمی‌آمدند. شحنة‌ها، که حکومت شهرها را به عهده داشتند فرمانده اردوگاه‌های سپاهیان نیز بودند.

در کنار این واحدهای ثابت، گروه‌های دیگری نیز وجود داشت، که به سرداران می‌پیوست. مایه و قسمت اعظم این گروه‌ها را اغلب هم‌قبیله‌های سردار تشکیل می‌دادند، که پیوسته با او به محلی که مورد نظر او بود، کوچ می‌کردند. اگرچه وجود این گروه‌ها از دوران فرمانروائی مغولان در منابع تاریخی صریحاً ذکر نمی‌شود، اما در دوران‌های بعد تشکیل این گروه‌ها آن‌چنان متداول بوده است، که ما وجود آن‌ها را در زمان مغولان نیز بی‌تردید می‌پذیریم.

چنان‌چه فرمانده یکی از این گروه‌ها می‌مرد، آن دسته معمولاً باقی می‌ماند، و به ندرت روی داده است، که به یکی دیگر از سرداران دولت و یا سپاهیان خان مغول پیوند، بلکه آن گروه معمولاً دست به غارتگری می‌زد و ویرانی‌های فراوان به بار می‌آورد. سپاهیان جلال‌الدین شاهزادهٔ خوارزم، که پس از مرگ وی به فلسطین رفتند و در آن سامان به چپاول پرداختند، سر مشقی برای قلمرو ایلخانان بود. در ایران به کرات صحبت از دسته‌های سپاه اویراتی است، که در دوران زمام‌داری اباقا و جانشینان

وی اغلب بدنامی فراوان به بار آورده است. به احتمال قوی تصور می‌رود، که این دسته طرفداران ارغون حاکم اویراتی بوده‌اند.^۱ قراوناس که اصل و منشأ آنان معلوم نیست، و نیکوداریان که سپاهیان مخصوص نیکودار شاهزاده آشوبگر بودند، نیز به همان گونه دست به خرابکاری زده‌اند. تقریباً تا سال ۱۳۰۰ م. مردم مناطق مختلف از تجاوزات پی‌درپی این چپاول‌گران به جان آمده بودند. غازان فرمان داد، که غیر مغولان (یعنی آنان که مستقیماً به سپاه ایلخان بستگی نداشتند) خلع سلاح شوند^۲، و وی شاید می‌خواست که از این راه تجاوزات این گروه‌های مزاحم را پایان دهد.

تأمین آذوقه سپاهیان مغول در لشکرکشی‌های نخستین به ایران تقریباً کار ساده‌ای بود، چه با غارت مناطق تسخیر شده^۳ به آسانی خوراک برای جنگجویان به دست می‌آمد. اوکتای، که از جانب چنگیز خان مأمور تهیه مایحتاج سپاهیان بود^۴، در انجام وظیفه خود کمتر به اشکال برخورد کرده است. با این همه دستور داده شده بود، که برای تغذیه سپاهیان هنگام عبور از مناطق ویران شده و یا صحراها گله‌هائی از گاو و گوسفند و نیز مقدار کافی مواد غذائی دیگر و همچنین حیوانات باربر (اسب و شتر) به همراه لشکر برده شود.^۵

اما هلاکو برای لشکرکشی‌های خود پیش‌بینی‌های لازم را به عمل می‌آورد. چراگاه‌هائی که لشکر وی از آن عبور می‌کرد، ضبط می‌شد.^۶ لذا تعجب‌آور نیست، که در دوران‌های بعد تقسیم‌بندی استان‌ها حتی با توجه به عوامل لشکری به عمل می‌آمد، و در دوران زمام‌داری گیخاتوش شخصی مأمور تأمین آذوقه برای سپاهیان کشور شد.^۷ سپاهیان در لشکرکشی سال ۱۲۵۳ م. به مناطق غربی ظاهراً ۱۰۰۰۰ تغار آرد^۸

۱- K'art'lis chovreba I 386؛ ابوالقاسی ج ۱: ۱۶۴. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۲۰.

۳- میرخواند ج ۵: ۷۸. ۴- Bar Hebraeus 410. ۵- میرخواند/یوبرت ۱۰۷.

۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۴. ۷- وصاف/بمبئی ۲۶۶. ۸- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۶. حاشیه ۱۷.

و نیز در لشکرکشی‌های سال‌های ۱۳۰۰ م. و ۱۳۰۳ م. بدسوریه برای هر تن سپاهی دو تا پنج کیسه آذوقه و برای هر پنج تن سپاهی یک شتر به همراه داشتند.^۱ این مقدار می‌بایست برای دوماه تکافو کند.^۲ هر یک از سپاهیان مصر در آن زمان گذشته از مواجب ماهیانه به مبلغ ۵۵ تا ۶۵ دینار ۱۰ اردب گندم و ۱۰ اردب جو دریافت می‌داشت.^۳ گزارش دقیق در این مورد نادر است، و علاوه بر آن چون وزن این واحدها بسیار متغیر بوده است، نمی‌توان از این گزارشات استفاده فراوان برد.

سپاهیان مغول در آغاز مواجبه دریافت نمی‌داشتند،^۴ اما غنائم جنگی، حتی پس از آن که سهمیه قآن را از آن جدا می‌کردند،^۵ آنان را راضی می‌کرد. اما برای امیران تومان سپاه هلاکو مواجب سالیانه به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار تعیین گردید، که بعداً به ۵۰۰۰۰۰ دینار افزایش داده شد. امیران هزاره در اصل ۱۰۰۰ دینار راج (۶۰۰۰ درهم) و فرماندهان واحدهای کوچک‌تر مبالغ کمتری دریافت می‌داشتند.^۶ پس از بنیان‌گذاری سلطنت ایلخانان و پس از شکست عین جالوت در سال ۶۵۸ ه. ق. دیگر پرداخت مواجب به این مبلغ برای هلاکو میسر نبود، به خصوص که وی در این هنگام فقط دو پنجم غنائم را دریافت می‌کرد. بقیه غنائم به دربار قآن و باتو، که بزرگ خاندان مغولان بود، و پس از مرگش به دربار برکه فرستاده می‌شد.^۷ سهمیه‌ای که میان سپاهیان و ایلخان تقسیم می‌شد، به این ترتیب چندین شیایان توجه نبود. غازان که می‌کوشید خود را کاملاً مستقل کند، از تسلیم سهمیه قآن از غنائم جنگی نیز سرباز زد. به طوری که اطلاع می‌یابیم، او سهمیه قآن را در حمص میان سپاهیان خود تقسیم کرد.^۸

۱- وصاف/بمبئی ۴۱۳؛ میرخواند ج ۵: ۱۲۱، ۱۲۵. ۲- وصاف/بمبئی ۴۰۱.
 ۳- ابن ایاس ج ۱: ۱۴۱. ۴- رشیدالدین/وین ۳۱۴ ج ۱؛ خواندمیر ج ۳: ۶۱.
 ۵- Ohsson IV 420 - 429. ۶- Vladimircov, Obšč. stroj 113f. ۷- مفضل ج ۱: ۴۴۵؛ جوزجانی ۴۳۱. ۸- میرخواند قسطنطنیه ۶۷ ر و ج.
 ۱۲۲: ۵ ج

این اوضاع، و نیز لزوم وجود سپاهی دائم، ایلخانان را مجبور کرد، که به سپاهیان معمولی نیز موجب پرداخت کنند. این پرداخت موجب نخست به صورت تسلیم آذوقه به مقدار معین بود. اما این سهمیه‌های ماهیانه بسیار ناچیز بود، و گذشته از آن در زمان گینخاتو به علت سیاست ناصحیح اقتصادی ایلخان و نیز اختلاس فرماندهان بزرگ پرداخت سهمیه آذوقه یکسره متوقف ماند^۱. غازان وارث چنین وضعیتی شد، و در سال ۶۹۹ ه. ق. یکی از اسرای مغولی در پاسخ سؤال سلطان مصر دربارهٔ موجب وی به سلطان چنین گفت: «مغولان به سبب دینار و درهم به خان خود خدمت نمی‌کنند، بلکه آنان با رغبت و داوطلبانه نسبت به او وفادار هستند»^۲. غازان حقیقتاً نخست می‌خواست، که به سپاهیانش موجب نقدی بپردازد، اما این کار آن چنان خزانه دولت را تهی ساخت، که او بزودی از آن صرف نظر کرد.

به این ترتیب غازان تصمیم گرفت، که مزد سپاهیان را از راه واگذاری اقطاعی، که در نزدیکی اردوگاه‌های آنان بود^۳، به آن‌ها بپردازد^۴.

طبق این قانون چنین مقرر گردیده بود: مقاطعات به یک واحد ۱۰۰۰ تنی، که در تحت فرماندهی امیر هزاره قرار دارد، واگذار می‌گردد و آنان در ظرف سه ماه آلات و ادوات کشاورزی، اسب و بذر دریافت می‌دارند^۵. زمین‌ها در دفاتر مخصوص ثبت می‌گردد، و اسناد رسمی مقاطعه صادر می‌شود. تقسیم اراضی در میان سپاهیان به کمک یکی از بیتکچیان انجام می‌شد، و او موظف بود، که افراد شایسته را برای دریافت زمین انتخاب کند. اهداء و فروش زمین‌ها ممنوع بود، و برای جلوگیری از این کار رونوشت اسناد نزد امیر هزاره نگاهداری می‌شد^۶.

۱- رشیدالدین/وین ۳۲۰ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۶۱. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۲۴.
۳- رشیدالدین/وین ۳۱۷ ج؛ خواندمیر ج ۳: ۶۱. ۴- رشیدالدین/وین ۳۱۴ ج ص ب.
۵- رشیدالدین/وین ۳۱۵ ر. - ر: Vladimircov, Obšč. stroj 112. ۶- رشیدالدین/
وین ۳۱۶ ج. - ر: Barthold, Ani. 150f.

پس از مرگ سپاهی زمین به فرزندان متوفی می‌رسید ، و چنانچه وی فرزندی نداشت ، یکی از غلامان و یا سپاهیان مستمند وارث او می‌شدند . چنانچه امیر دهه یا صده می‌دیدند ، که یکی از سپاهیان قابلیت زمین واگذار شده را ندارد، از اوسلب مالکیت می‌کردند . کلیه تغییرات می‌بایستی در دفتر ثبت یادداشت شود و بیتکچیان سالیانه این تغییرات را بررسی می‌کردند و به اطلاع اداره ثبت کل مملکت می‌رساندند^۱ . گذشته از اراضی متروک و ویران ، زمین‌های آباد نیز به سپاهیان واگذار می‌شد، که محصول آن تسلیم فرماندهی سپاه می‌گردید . سپاهیان مجاز نبودند، که به حقوق مالکان این اراضی تجاوز کنند و یا زمین‌های روستائیان همسایه را ضبط نمایند . چنانچه شخص ثالثی مدعی مالکیت بود، طبق موازین قانونی یا او رفتار می‌شد^۲ . - با اطلاعاتی که درباره نتیجه برنامه‌های غازان برای آبادانی مناطق متروک در دست داریم ، باید گفت ، که غازان توانست زمین را جایگزین مواجب کند .

غازان در عین حال کوشش کرد ، که بار دیگر در اداره دستگاه لشکری صحت عمل به وجود آورد . گروهی از صاحب‌منصبان ، که اختلاس آنان ثابت شده بود ، مناصب خود را از دست دادند . با آن‌که در نتیجه مساعی غازان وضع تقسیم آذوقه میان سپاهیان بهبود یافت ، با این همه مبالغ هنگفتی برای خریدهای تازه باقی ماند . مبلغی که برای خرید آذوقه سپاه مصرف می‌شد (با وجود آن که غازان مسلمان بود ، نام شراب نیز هنوز در صورت مواد غذائی دیده می‌شود) ، به یک ششم تا یک هشتم مبلغی رسید ، که تا آن هنگام صرف این کار می‌شد^۳ .

این صرفه‌جوئی به‌غازان اجازه می‌داد ، که سپاهیان را، که تعداد آنان از دوران هلاکو^۴ ثابت مانده بود ، افزایش دهد . ایلخان گذشته از آن، پس از شکست در

۱- رشیدالدین/وین ۳۱۷ ر ؛ خواندمیر ج ۳ : ۶۲ . ۲- رشیدالدین/وین ۳۱۶ ر ؛

خواندمیر ج ۳ : ۶۲ . ۳- رشیدالدین/وین ۳۲۲ ج ؛ ۴- رک ؛ میرخواند ج ۸۱ : ۵۸۱ .

سوریه فرمان جلب سپاهی داد، و این فرمان شامل فارس و بین‌النهرین نیز شد.^۱ نام سپاهیان تازدوارد در طوماری ثبت می‌شد، و از وضع آنان ماهیانه يك بار بازرسی به عمل می‌آمد.^۲ گذشته از آن مالیات دفاعی تازه‌ای وضع شد^۳، که شامل صندوق صرفه‌جوئی زنان خانواده سلطنتی نیز می‌شد.^۴ پس از دوران غازان دیدار اطلاع دقیقی نیز از جزئیات وضع سپاهیان به دست ما نرسیده است. اداره دستگاه لشکری به مجرای گذشته بازگشت؛ کوشش‌های غازان ظاهراً تأثیر عمیقی به جای نگذاشته است.

اسلحه

سلاح‌هایی که مغولان در هنگام حمله به آسیای مرکزی و غربی به کار می‌بردند^۵، از دو عامل مهم حکایت می‌کرد: یکی آن که مغولان مردمی سوارکار بودند، دیگر آن که آنان مقدار ناچیزی آهن در اختیار داشتند. به این ترتیب تیر و کمان سلاح اصلی آنان بود و هر سپاهی مغول لااقل يك - و نیز اغلب دو تاسه - کمان داشت. آنان گاه‌گاه نیز نیزه‌هایی با نوک آهنی و شمشیرهای يك لبه‌ای به کار می‌بردند، که بیشتر برای زخمی کردن و نه قطع کردن بدن دشمنان از آن استفاده می‌شد.^۶ تیرهای مغولان از چوب ساخته شده بود^۷، و در سر آن يك قطعه استخوان (از شاخ و یا قلم حیوانات) و یا آهن^۸ بسیار تیز دولبه قرار داشت. این تیرها به نسبت مسافتی که پرتاب می‌شد، کوتاه و یا بلند بود، و هر سپاهی می‌بایست پیش از آغاز نبرد تعداد کافی از آنها در اختیار داشته باشد.^۹ مغولان نیرومند، تیراندازانی بسیار ماهر بودند،

۱- وصاف/بمبئی ۴۱۴ ص ب. ۲- رشیدالدین/وین ۳۱۷ ج. - ر.ک: وصاف/بمبئی ۳۶۲.

۳- وصاف/بمبئی ۴۱۴ ص ب. ۴- رشیدالدین/وین ۳۲۳ ر. ۵- Howarth

۶- ذهبی/سوموگی ۱۲۵. ۷- ذهبی/ IV 681ff. ; Chara Davan 76ff.

سوموگی ۱۲۵. ۸- جوینی ج ۱ ۱۷۳؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۸۱.

۹- Polo/Pauthier 723 = Polo/Lemke 511

و در سایه تمرین فراوان در این هنر به مرحله استادی رسیدند^۱. نیزه‌ها نیز صرف نظر از نوک آهنی از چوب ساخته می‌شد.

زره مغولان به علت کمبود آهن اغلب از چرم بود؛ گاه گاه نیز پوست حیوانات به منظور محافظت بدن به کار می‌رفت. زره انسان‌ها از چهار قسمت تشکیل می‌شد، که یکی از ران تا گردن و دیگری از پس گردن تا صلب را می‌پوشاند. گذشته از آن قطعات مخصوص دست‌ها و پاها را می‌پوشاند. بر روی برخی از زره‌ها ورقه‌ای از آهن نیز نصب می‌گردید^۲. گزارش ماتیوس پاریزین^۳ که عمداً برای جلوگیری از فرار مغولان به آنان زره پشت نمی‌داده‌اند، در منابع دیگر تأیید نمی‌شود. اصولاً این مورخ در مورد سپاهیان مغول مطالب ناصحیح دیگری نیز ذکر می‌کند. قسمت‌های مختلف زره با بست‌های آهنین با یکدیگر مربوط می‌شد. تنها فرمانروا بود، که زره زنجیری آهنین داشت. مغولان در هنگام باریدن باران شلی به دور بدن خود می‌پیچیدند^۴.

کلاه خود پیوسته از آهن ساخته می‌شد. برای محافظت پشت گردن تکه‌ای چرم به کار می‌رفت و همچنین نوارهای چرمی برای ثبات نگاهداشتن کلاه خود به آن اضافه می‌شد^۵.

مغولان به اسب‌ها نیز زره چرمی می‌پوشاندند، و در اطراف سر آن‌ها صفحه آهنین قرار می‌دادند^۶. آنان سپر خود را از چرم گاو و یا حیوانات دیگر می‌ساختند و یا از فی‌های مخصوص که به هم می‌بافتند^۷.

۱- K'art'lis chovreba I 343 ; J. P. Carpini/Wyngaert 50 ; Matthaeus

Matthaeus IV 76-78 ۲- Parisiensis VI (Addit) 114 ; Polo/lemke 178f.

Matthaeus III 488 ۳- Polo/Lemke 178f. ; W. v. Rubruck/Wyngaert 318

۴- جونی ج ۱ : ۱۵ ; مستوفی ج ۱ : ۵۵۹ . ۵- رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۲۲ .

۶- J. P. Carpini/Wyngaert 77-80 ۷- وصف/هامس ج ۱ : ۱۴۱ ; Mailla IX 167 ;

میرخواند ج ۵ : ۸۷ .

بی تردید پس از آن که مغولان در ایران و کشورهای همسایه آن مستقر شدند ، سلاح های مردم آن نواحی را ، تا آن جا که برایشان مناسب می نمود ، پذیرفتند^۱. به خصوص آنان از آن پس می توانستند سلاح هایی را که به خاطر کمبود آهن از مواد دیگر می ساختند ، از این فلز تهیه کنند . چون بحث در این موضوع مستلزم اطلاعات عمومی درباره سلاح هاست ، لذا ما به سبب عدم توانائی از آن می گذریم .

ادوات محاصره^۲ ، که مغولان از چین با خود آورده بودند - و در لشکرکشی هلاکو در سال ۶۵۱ ه. ق.^۳ نیز استادان چینی هنوز خود مسئول به کار بردن آن بودند - اهمیت فراوان یافت . رفته رفته مردم آسیای غربی و نیز استادان پناهنده مصری با این آلات آشنا شدند^۴. گذشته از آن در دوران زمامداری ایلخانان آلات و ادوات محاصره ، که در مغرب زمین متداول بود و چینی ها آن را نمی شناختند ، معمول گردید^۵. این ادوات به همراهی مخزن نفتی^۶ که در جنگ های تن به تن در درون شهرهائیز به کار می رفت^۷ ، و به دست استادان چینی سپرده شده بود ، مغولان را در برابر دشمنانشان تفوق می بخشید . مغولان گذشته از آن توپ های مخصوص نیز برای محاصره در اختیار داشتند^۸. در منابع تاریخی تعداد این ادوات جنگی به ندرت نقل می شود : هزار تن تیر انداز چینی در خدمت هلاکو بودند^۹؛ الجایتو در سال ۱۳۱۲ م. ۲۵۰۰ رأس شتر برای ۹۰ فلاخن ، ۱۱۰۰۰ تیر آهنی و ۱۰۰۰ قاروره نفت در لشکرکشی به سوریه به همراه داشت^{۱۰}.

ظاهراً کبوتر نامهرسان در آن زمان تنها در میان مصریان متداول بوده است^{۱۱} ،

۱- رك : Haytonus 268 ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲۵، ۲: ابن فوطی ۳۲۵: رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۹۰-۲۸۴، ۳۶۸، ۳۸۴: میرخواند ج ۵: ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۹: «وصاف/بمبئی ۱۸۹. ۳- جویی ج ۳: ۳۷: رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۳۲: میرخواند ج ۵: ۷۰. ۴- مفضل ج ۳: ۲۲۲، ۲۲۳: ۱۲۲. ۵- میرخواند ج ۶۳، ۶۴. ۶- رك : Reinaud und Favé (Nr. 2) 263ff., 283ff.، کاشانی ۴۳ ج ۷. ۷- جویی ج ۱: ۹۶. ۸- خواندمیر ج ۳: ۶۷. ۹- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۸۴ ص.ب. ۱۰- میرخواند ج ۵: ۱۳۹. ۱۱- وصاف/هامر ج ۱: ۱۷۷، ۱۷۸: Bjoerkmann 42

و نیز در مورد حجرالمطر در جای دیگر صحبت شد.

در آغاز جنگجویان خود سلاح‌های خویش را می‌ساختند.^۱ آنان ناگزیر بودند، که خود تمام ادوات ضروری، حتی درفش و سوزن را همیشه به‌همراه داشته باشند.^۲ این رسم در دوران‌های بعد به سبب جنگ‌های پیاپی و استهلاک فراوان آلات و ادوات دیگر پابرجا نمانده به این سبب ابقا کوشید، که خود سلاح میان سپاهیان تقسیم کند. در هر محله‌ای از شهرهای مختلف يك تن قورچی به کارگمارده شد، که سالیانه تعداد معینی سلاح برای مصارف عمومی بسازد. گذشته از آن چندین کارخانه سلاح تحت نظر نواب امراء قورچی وجود داشت. اما مأمورانی که متصدی تقسیم اسلحه و اغلب مغولی یا ایغوری بودند، دست به اختلاس زدند و در نتیجه گروهی متقلب توانستند مبالغه‌ناگفتی پول از خزانه دولت و هم‌چنین اسناد فراوانی از اقطاع دریافت دارند، بی آن‌که جنسی به کارخانه‌های سلاح تحویل داده باشند.^۳ باید گفت که بازار اختلاس و سودجویی به‌منتهای درجه رواج داشت.^۴

بدین گونه هنگامی که غازان سر رشته امور دولت را به دست گرفت، سالیانه ۳۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰ دینار خرج می‌شد، در حالی که فقط مقدار ناچیزی سلاح‌های متوسط به انبار اسلحه دولت تحویل می‌گردید. غازان تعداد سلاح‌هایی را که هریک از شهرها می‌بایست تحویل دهد، تعیین کرد، و يك سازمان نظارت دولتی به وجود آورد، تا به کشمکش‌ها پایان دهد، و لذا میزان تولید بالا رفت. با این همه سلاح سازان می‌کوشیدند، که سلاح‌های ارزنده را در بازار آزاد به فروش رسانند، و فرمانروا موفق نگردید، که این عمل زشت آنان را متوقف کند، اما وی با این همه موفق شد، که بهای اسلحه را تنزل دهد.^۵

۱- ابن اثیر ج ۱۲، ۲۳۶. - دك، میرخواند/یو بی ت ۱۰۷. ۲- میرخواند/لانگله ۲۲۲ ص ب.

۳- رشیدالدین/وین ۳۱۸ ر و ج. دك، Ohsson IV 387-397, 431-433. ۴- دك،

Jahn 322f. ۵- رشیدالدین/وین ۳۲۴ ج ۳ تا ۳۲۵ ج، خواندمیر ج ۳: ۶۲.

شیوه نبرد

مغولان پیش از آن که به کشوری حمله کنند، همان طور که چنگیز خان دستور داده بود^۱، نماینده‌ای نزد زمامدار آن کشور می‌فرستادند، و او را به تسلیم دعوت می‌کردند. چنانچه فرمانروای آن کشور از دستور مغولان اطاعت می‌کرد، به او و کشورش صدمه‌ای نمی‌رسید^۲، اما اگر فرستادگان مغول در کشور و یا شهری به قتل می‌رسیدند - همان طور که به کرات اتفاق می‌افتاد - سرنوشتی شوم به مردم آن کشور روی می‌آورد^۳. در واقع تنها مصریان هستند، که توانستند از آسیب چنین سرنوشتی مصون بمانند. مغولان با این گونه دشمنان به سختی می‌جنگیدند، و پس از وارد آوردن فشار فراوان و از پای - در آوردن دشمن، قسم یاد می‌کردند، که به جان او صدمه‌ای وارد نیاورند، اما هنگامی که کاملاً بر او دست می‌یافتند، این سوگند خود را می‌شکستند^۴.

مغولان در نبردهائی که در دشت‌های وسیع روی می‌داد، قواعدی را که از جمله از چینی‌ها آموخته بودند - چون تمرکز گروه‌کثیری از سپاهیان در یک محل - مراعات می‌کردند^۵. آنان عادت داشتند، که نخست لشکری به جبهه بفرستند، و این لشکر موظف بود، که خاطر دشمن را آشفته کند و سپس لشکر اصلی حمله می‌کرد^۶ و صفوف دشمن را یکسره نابود می‌ساخت. صفوف دشمن با رگبار تیر درسه یا چهار نقطه متشتت و آماده برای پراکنده شدن می‌گردید. چنانچه این حربه مؤثر واقع نمی‌گردید، سپاهیان مغول ظاهراً عقب‌نشینی می‌کردند، و دشمن را که به تعقیب آنان پرداخته بود، یکباره نابود می‌ساختند^۷. آنان به هر حال می‌کوشیدند، که به تیراندازی ادامه دهند، و حتی المقدور از جنگ تن به تن خودداری می‌کردند. چنانچه سپاهی قوی با آنان

۳- رک: Bar Hebraeus 411

۲- جوینی ج ۱: ۶۸.

۱- Bar Hebraeus 411

۶- رک: ابن اثیر ج ۱۲: ۲۴۰.

۵- مفضل ج ۳: ۱۱.

۴- میرخواند ج ۵: ۷۸.

۷- ذهبی/سوموگی ۱۲۵: ابن اثیر ج ۱۲: ۲۲۰.

روبرو می‌شد، آن‌ها از مقابله با آن صرف‌نظر می‌کردند، و با حملات متفرق به اطراف و چپا‌ول‌های متوالی می‌کوشیدند، که آن سپاه را بدو واحدهای کوچک‌تر تقسیم کنند، و در آن صورت آن‌را شکست دهند.

کوشش مغولان پیوسته متوجه این بود، که دشمن را محاصره کنند، و برای این منظور اسرای جنگی را نیز به‌همراه می‌آوردند.^۱ آنان ظاهراً گاه‌گاه مجسمه‌هایی به شکل انسان می‌ساختند، و بر روی اسب می‌نشاندند، تا بدین وسیله تعداد خود را بیش از آن‌چه که در واقع بود، جلوه دهند. الحاق اسرای جنگی نیز به سپاهیان همین تصور را به وجود می‌آورد.^۲ مغولان به دشمنان محاصره شده فرصت می‌دادند، که از محل تحت فشار بگریزند، و در این صورت آنان را يك يك نابود می‌کردند.^۳

مغولان پیروزی‌های درخشان خود را مدیون شیوه حمله و محاصره ناگهانی، خدعه، تحريك و کثرت نفرات و سرانجام مهارتشان در تیراندازی بوده‌اند. دشمنان آنان معمولاً با این شیوه‌های نبرد مأنوس نبودند، اما مملوکان مصر این شیوه‌ها را می‌شناختند، و هم آنان بودند، که مغولان هیچ‌گاه نتوانستند بر آن‌ها پیروز شوند.

روش محاصره استحکامات، که مغولان به کار می‌بردند، نیز برای آسیای مرکزی و غربی تازگی داشت. استفاده از آلات و ادوات محاصره‌ای نازه که سنگ و کنده‌چوب پرتاب می‌کرد، و مخزن‌های نفت^۴ به آنان کمک می‌نمود. با همین وسائل بود، که مغولان بر استحکاماتی نیز که با قدرت فراوان مقاومت می‌کردند، چون سمرقند (۶۱۷ ه. ق.)، ماردین (۶۵۸ ه. ق.) و میافارقین^۵ (۶۵۹-۶۵۸ ه. ق.) دست یافتند. چنان‌چه

۱- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۷ . ۲- در نبرد سمرقند عدد اسراء دوبرابر سپاهیان مغول بود .
 ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۰ . ۳- J. P. Carpini/Wyngaert 80-82 . ۴- قزوینی ج ۲ : ۳۴۵ .
 ۵- جوینی ج ۱ : ۱۰۰ ، ۱۳۹ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۵۴ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۲۹۲ ؛
 ابوالفرج ۴۶۳ ؛ وصاف/هامر ج ۱ : ۶۹ ص ب . ۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۳۶۸ ؛
 ابوالفرج ۴۸۳ .

مغولان شهرهای تصرف شده را یکسره ویران نمی‌کردند^۱، لااقل برج و باروی آن‌را (اگر خود نمی‌خواستند آن برج و بارو را به‌عنوان استحکامات مورد استفاده قرار دهند) خراب می‌کردند^۲. شهرهایی که خود تسلیم می‌شدند، در دوران نخستین جهانگشائی مغولان به‌صفت «خوب» و شهرهای دیگر به‌صفت «بد» موصوف می‌شد^۳.

حفر سنگر و نقب^۴ و نیز اعزام اسرا به‌میدان جنگ برای لشکرهای آسیای غربی کاملاً تازگی داشت. با این همه مغولان گاه‌گاه ناگزیر بودند، که شیوه‌های جنگی دیرینه را در دست یافتن به استحکاماتی، که دلیرانه از آن دفاع می‌شد، به‌کار برند، چون قراردادن نردبان بر دیوارهای شهر^۵ و یا ورود به‌شهر از مجرای آب^۶ و گشودن دروازه. آنان گذشته از این گاه‌گاه خندق‌ها را با سنگ پر می‌کردند، و یا با ایجاد دود غلیظ دید دشمن را محدود می‌ساختند، و یا آن‌که مصنوعاً ایجاد سیل می‌کردند^۷، و نیز در هنگام حمله به شهرهایی که در کنار رود قرار داشت، با بهم‌پیوستن تنه درختان جسمی قایق مانند می‌ساختند، که بر روی آب شناور بود، و سپاهیان روی آن موضع می‌گرفتند.

اسیران

رفتار مغولان با مردم منطقه تصرف شده از نحوه نبرد آنان بیشتر زیان‌وارد می‌آورد. بی‌تردید همین رفتار بود، که نخست موجب ویرانی مناطق وسیع شد، و این ویرانی برای ایلخانان در دوران‌های بعد ایجاد مشکلات فراوانی کرد. خواه

۱- Mailla IX 187f. : J. P. Carpini/Wyngaert 83
 ۲- ابوالفرج ۴۴۰.
 ۳- Barthold, Stuebe 66f. : Barthold, Turk. 443
 ۴- ابن‌اثیر ج ۱۲ : ۲۳۹
 ۵- رک : جویی ج ۱ : ۱۱۳ ; میرخواند/یوبرت ۱۱۶ . ۶- نسوی ج ۱ : ۶۹
 ۶- نسوی ج ۱ : ۴۰ ، ۷۱ : J. P. Carpini/Wyngaert 82 ; رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۷۰ : ۲۸۲
 ۷- میرخواند/یوبرت ۱۱۸ : J. P. Carpini/Wyngaert 83 ; ابن‌اثیر ج ۱۲ : ۲۵۷ ; نسوی ۹۳ : ابوالفرج ۴۱۰ .

انتقامجویی برای قتل سفرا و یا از بین بردن امکان هر گونه شورش در پشت سرفاتحان موجب این ویرانی شده بود، به هر حال سنگدلی مغولان نفرت جهانیان - و حتی مردم مشرق زمین که سرد و گرم روزگار را چشیده بودند - برانگیخت.

چون مغولان بر شهری دست می یافتند، ساکنان آن شهر را مجبور می کردند، که برج و بارو را ترک کنند و در خارج شهر در محلی گرد آیند. در آن جا مردم را از روی جنسیت و سنشان تقسیم بندی می کردند، و از میان مردان: دانشمندان، استادکاران (اُرد) و آنان را که مهارتی دیگر داشتند (از جمله کشاورزان) به عنوان «عنیمت» خاص فرمانروا جدا می کردند، و این مردان «در مشرق» در خدمت خان مغول درآمدند.^۱ مأموران دستگاه کشوری نیز گاه گاه دوباره به کار گمارده شده اند.^۲ سرنوشتی فلاکت بار در انتظار سایر مردم بود: آنان را - پس از افشاء محل دارائیشان - سنگدلانه می کشتند^۳ و نعش آن ها را - که سمباد سردار ارمنستان صغری نیز توده هائی از آن دیده است^۴ - طعمه حیوانات می کردند.^۵ یکی دیگر از امکانات این بود، که آن ها را برای انجام مقاصد جنگی به کار می گماردند. به ندرت پیش آمده است، که مغولان به راندن مردم از شهر اکتفاء کرده باشند.^۶ زنان و کودکان را ظاهراً به بردگی می کشیدند^۷، اما در واقع آنان نیز اغلب به دست مغولان سنگدل جان می سپردند. حتی ترکان خاتون مادر خوارزمشاه نیز، پس از آن که مدتی در شرایط طاقت فرسا در زندان چنگیز خان بود، کشته شد.^۸

مردانی که قدرت نبرد داشتند، چنان چه به بردگی سپاهیان مغول گماشته نمی شدند^۹،

۱ - Bar Hebraeus 411، میرخواند/یوبرت ۱۵۵؛ ذهبی/سومرگی ۱۲۵؛ جونی ج ۱: ۱۰۱؛ ابوالفرج ۴۱۰؛ Vladimircov, Obšč. stroj 115؛ ۲ - میرخواند/یوبرت ۱۵۸. ۳ - جونی ج ۱: ۷۰؛ میرخواند/یوبرت ۱۳۸؛ ابن اثیر ج ۱۲: ۲۵۶؛ ۴ - W.v. Rubruck/ Risch 7. ۵ - میرخواند ج ۵: ۱۰۷؛ جونی ج ۱: ۱۵۳. ۶ - جونی ج ۱: ۶۷. ۷ - Zyriak 212. ۸ - نسوی ۴۰ ص ب. ۹ - میرخواند/یوبرت ۱۵۱؛ جونی ج ۱: ۱۰۲؛ Bar Hebraeus 464؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۷۰؛ J. P. Carpini/Wyngaert 91f.

در حمله آتی به شهرها شرکت می کردند^۱. مغولان مأموریت داشتند، که از گریز آنان جلوگیری کنند^۲. چنانچه آنان قصد گریز داشتند، قتلشان حتمی بود، در حالی که اگر در حمله شرکت می کردند، برای برخی از آنان امید آن می رفت، که از مرگ نجات یابند.

چون یکی از شاهزادگان به خانی انتخاب می شد، در ضمن بخشش مجرمان گروهی از اسراء را نیز آزاد می کرده^۳ هم چنین باز خرید اسرای جنگی ممکن بود^۴، اما نمی دانیم که این کار تا چه اندازه متداول بوده است.

چنگیز خان در اجرای آنچه گذشت، پافشاری می کرد، اما هلاکو می بایست رفتار خود را با اوضاعی که در نتیجه گذشت زمان تغییر یافته بود، سازگار کند. صحیح است، که مردم میافارقین و الموت، که تصرف آن سالها مغولان را به خود مشغول داشته بود، یکسره کشته شدند، اما در بغداد دیده می شود، که با برخی از طبقات مردم، از جمله مسیحیان و شیعیان، رفتار ملایم تری معمول گردید. و چون ایلخان با خان دشت قپچاق به جنگ پرداخت، و در این نبردها گروه کثیری از مغولان به اسارت ایلخان درآمدند، دیگر رفتار دیرینه با اسراء به هیچ وجه ممکن نبود^۵. ناگفته نماند، که در این نبردها نیز گروهی از اسرای برجسته به قتل رسیدند، اما باید دانست که این يك وضع استثنائی بود. وجود اسرای مغولی در ایران، که فروششان نیز مجاز بود، ایجاد دشواری فراوان می کرد. بردگان مغولی در ایرانیان تأثیری به جای می گذاردند، که برای وجهه فاتحان مغول زیان آور بود، به خصوص این امکان بود که یکی از ایرانیان يك نفر مغول را به عنوان برده بخرد. به این سبب غازان

۱- Mathaeus III 487f. ; J. P. Carpini/Wyngaert 83f. ; میرخواند/یوبرت ۱۴۰ :

ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۰ ، ۲۵۵ : نسوی ۵۳ : Ūan - ts au pi - sī/Palladius 224 :

۲- میرخواند/یوبرت ۱۱۸ . ۳- Bar Hebraeus 489 ۴- Zyriak 229 :

۵- رشیدالدین/وین ۳۱۷ ج ص ب .

فرمان داد ، که اسرای مغول تنها به دربار فروخته شوند. بداین ترتیب در مدت کوتاهی تعداد ۱۰۰۰۰۰ تن مغول در اطراف وی گرد آمد ، و او آنان را ظاهراً به محافظت خویش گمارد و نواحی مراغه را به آنان سپرد^۱. غازان به این ترتیب یکی از رسوم دیرینه مغولان را که عبارت از به کار گماردن اسراء و بزرگان در خدمت فرمانروا و بزرگان بود ، متداول کرد^۲.

اسراء همان طور که از دیر باز متداول بوده است ، حتی در عداد سپاهیان ایلخانان درمی آمدند. این که یساور فرمانروای ماوراءالنهر در سال ۱۳۱۳ م. گروهی از سپاهیان را آزاد کرد ، کاری نادر بود. رقیب او کپک او را بعداً به خاطر این عمل صریحاً سرزنش کرده است^۳.

شکار

چنگیز خان لازم می دانست ، که مهارت مغولان را در سواری و تیراندازی با ترتیب دادن شکار گسترش دهد^۴. از این راه آذوقه لازم نیز فراهم می شد ، چون مغولان می خواستند ، که حتی المقدور رمه های آنان محفوظ بماند ، صاحبان اراضی به این ترتیب محصول ارزنده ای از زمین خود به دست می آوردند . چنگیز خان ، توشی پسر خود را میر شکار کرد^۵ و دستورات دقیقی برای شکار صادر نمود^۶. شکار نزد مغولان و ترکان ، همان طور که در قرون وسطی در اروپا بوده است ، سرگرمی بسیار ممتاز بود^۷. یکی از محبوب ترین انواع شکار ، شکار پرندگان و خرگوش با باز بود^۸. اما

۱- خواندمیر ج ۳ : ۶۲ ؛ رك ولدی ۳۹ . ۲- Vladimitcov, Obšč. stroj 64-70
 ۳- میرخواند ج ۵ : ۱۴۰ ص ب . ۴- جویی ج ۱ : ۱۹ : ۲۱ ؛ Bar Hebraeus 411
 ۵- جویی ج ۱ : ۲۹ ؛ Bar Hebraeus 410 Vladimircov, Obšč. stroj 40
 ۶- جویی ج ۱ : ۲۰ ؛ Tiesenhausen I 129 ؛ ۳۹۵
 ۷- میرخواند ج ۵ : ۱۹ . ۸- Haenisch 33, 50 ؛ رشیدالدین / stroj 40f.
 بلوше ج ۲ : ۷۳ ؛ میرخواند ج ۵ : ۶۴ .

مغولان به شکار حیوانات دیگر چون روباه، شغال و خر وحشی نیز می‌رفتند.^۱
انگشت جوانان را در نخستین روز شکار با خون و چربی آغشته می‌ساختند تا بدین وسیله آن روز را تبرک کنند.^۲

چنگیز خان و پسرش اوکتای هر سال در زمستان برای مدت سه ماه به شکار می‌رفتند،^۳ و در این شکار شاهزادگان و بزرگان شرکت داشتند.^۴ شکارگاه چنگیز خان در حدود المالیخ بود.^۵ اوکتای فرمان داد تا برای او در نزدیکی قراقورم یک پارک شکار اختصاصی ترتیب دهند،^۶ و اطراف آن را دیوار کشند. در دوران‌های بعد نیز خان‌های مغول به شکار می‌رفتند،^۷ از جمله در دوران زمام‌داری قوییلای و جانشینانش در چین - اما در حدود سال ۷۱۶ ه. ق. هر چهار یا پنج سال یک بار مراسم شکار برپا می‌گردید.^۸ غازان چند تن تیرانداز ماهر به همراه سفرای خود به دربار قاآن فرستاد تا بدین وسیله موجبات رضایت خاطر او را فراهم آورد.^۹

در دوران فرمانروائی ایلخانان از جمله اباقا^{۱۰}، غازان و الجایتو^{۱۱}، شکار یکی از سرگرمی‌های محبوب فرمانروا بود، اما فصل و زمان معینی برای این کار پیش‌بینی نشده بود. غازان در مورد جمع‌آوری بازها و پلنگ‌های شکاری ترتیبی نو داد و به قوش‌چیان و بارس‌چیان، که مأمور جمع‌آوری آن‌ها بودند، فرمان داد، که دست از تعدی و بیرحمی بردارند و نیز تعداد بازهای شکاری را به ۱۰۰۰ و پلنگ‌ها را به ۳۰۰ محدود کرد، که تنها دارندگان جواز رسمی می‌توانستند این حیوانات را برای

۱- جویی ج ۱: ۲۰؛ Vladimircov, Obšč. stroj 112f. ۲- میرخواند/یوبرت ۱۷۰.
۳- جویی ج ۱: ۱۷۳؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۷۱. ۴- جویی ج ۱: ۱۱۱؛ میرخواند/لانگله ۲۲۷-۲۲۵. ۵- جویی ج ۱: ۲۱. ۶- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۵۰؛
میرخواند ج ۵: ۴۵؛ Üan - ts au pi-si/Palladius 159f.؛ ابوالقاسی ج ۱: ۱۳۹.
۷- Polo/Pauthier 299 - 311. ۸- Oderich v. Portenau/Wyngaert 478f.
۹- وصاف/بمبئی ۵۰۶؛ میرخواند ج ۵: ۴۲ ص ب. ۱۰- رشیدالدین/وین ۲۲۱ ج؛
وصاف/هامر ج ۱: ۱۹۸. ۱۱- رشیدالدین/وین ۲۷۰ ج؛ کاشانی ۱۱۶ ج.

مدتی در اختیار داشته باشند^۱.

یکی دیگر از ورزش‌هایی که نزد مغولان متداول بود، کشتی است. کشتی‌گیران نزد آنان وجهه فوق‌العاده داشتند^۲.

۱- رشیدالدین/وین ۳۲۶ ر تا ۳۲۷ ر، ۳۲۹ ر و ج: خ. وانامیر ج ۳: ۶۲ ص ب. رک: Hammer II 157; Ohsson IV 440 - 445
 ۲- جویینی ج ۱: ۱۸۳ ص ب؛ رشیدالدین/بلوше ۷۸-۸۰؛ K'art'lis chovreba I 389; Üan - ts au pi - si/Palladius 115

سازمان‌های عمومی و زندگی روزمره

پُست

رشد و توسعه دولت مغول بنیان سازمان پُستی را به منظور رد و بدل کردن اخبار گوناگون ضروری می‌ساخت. چنگیز خان در هنگام بنیان‌گذاری سازمان پستی وضع چین و ایران را در این زمینه سرمشق قرار داد، اما باید دانست که دستگاه‌های پستی در آن کشورها و یا لااقل در ایران در هنگام حمله مغولان سخت دچار نابسامانی شده بود. ارتباطات فاتحان مغول رویهم‌رفته از ابداعات خود آنان بوده است، و سازمان آن امروزه نیز اعجاب‌انگیز است.

چنگیز خان فرمان داد، که در کنار جاده‌های مهم قلمرو وی ایستگاه‌های پست (یم)^۱ در فواصلی که سوارکاران معمولاً ظرف يك روز طی می‌کنند، ساخته شود، و افرادی مأمور اداره این ایستگاه‌ها گردند و در هر ایستگاه تعدادی اسب (تا ۲۰ رأس) برای ایلچیان^۲ حاضر باشد. این ایستگاه‌های پستی در هر استان تحت نظر

۱ - W. v. Rubruck/Wyngaert 239؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۳۱۱ a؛ Paul Pelliot :

Sur yam ou jam, «relais postal», in: T'oung Pao XXVII (1930), S. 192-195

۲ - به روایت Bar Hebraeus 412 رویهم‌رفته دوهزار تن. - جوینی ج ۱ : ۲۴؛ Üan - ts :

Vladimircov, Obšč. stroj 58f.؛ au pi - si/Palladius 158f.؛ میرخواند/لانگله ۲۲۵؛

« نایب » و در سراسر مملکت تحت نظر « صاحب دیوان » بود.^۱

او کتای پس از دومین قوریلتهای دستگاه پست را توسعه و فرمان داد، که ایستگاه‌های تقویتی در بین راه بنا گردد، و به منظور برقراری رابطه دائم با شاهزادگان خاندان سلطنت امیری^۲ را متصدی این کار کرد. برای حفظ رابطه میان ختای و قراقورم پست اختصاصی (نارینیم) برای قاقان موجود بود.^۳

اما بزودی از این دستگاه نیز سوء استفاده شد، و منکو خود را ناگزیر دید، که بازرگانان را از استفاده سازمان پست دولت منع کند. این فرمان در دوران زمام‌داری وی اجراء گردید.^۴ او بهایلچیان فرمان داد، که تنها به نقاطی که مأموریت یافته‌اند بروند و در آنجا نیز تنها انتظار دریافت مواجب حقه خود را داشته باشند.^۵ هلاکو نقاطی را که در آن ایستگاه پست وجود داشت، از پرداخت مالیات معاف کرد، اما در مقابل ساکنان آن را موظف نمود، که مخارج ایستگاه‌های پستی را بپردازند، و از رهگذران مغول پذیرائی کنند.^۶ ایلخان می‌کوشید، تا از طریق مساعدت‌های دیگر نیز روابط پستی را گسترش دهد.

جاده‌های پستی در قلمرو ایلخانان رویهم‌رفته جاده‌هایی بود، که مسافران نیز آن را طی می‌کردند، و در دوران‌های پیشین نیز مورد استفاده بوده است.^۷ ایجاد جاده‌های جدید برای ارتباطات پستی تنها در قلمرو قاقان گزارش داده می‌شود.^۸ در دوران فرمانروائی قویلالی در حدود سال ۶۷۹ ه. ق. در سرزمین ایغور و در نزدیکی بش‌بلیغ^۹ و نیز پس از مرگش از حدود غربی سرزمین تنکود تا مغولستان از این نوع

۱- وصاف/بمبئی ۳۴۷. ۲- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۴۲. ۳- رشیدالدین/بلوشه

ج ۲: ۴۹. ۴- J. P. Carpini/Wyngaert 69. ۵- رشیدالدین/بلوشه ج ۱: ۳۱۲.

۶- جوبینی ج ۳: ۳۰؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۳۱۰؛ J. p. Carpini/Wyngaert 68.

۷- Malachias 35. ۸- Portenau/Wyngaert 477. ۹- رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲۴۸.

۱- polo/Pauthier 335 - 341. ۲- Bretschneider, Not. 189, 208.

جاده ساخته شد.^۱

با وجود تمام کوشش‌ها وضع دستگاه پست در فرمانروائی ایلخانسان بهتر از سازمان‌های دیگر نبود: گرچه مبالغ هنگفتی پول صرف این سازمان می‌شد، با این همه وضع آن آشفته بود. در برخی از ایستگاه‌ها حتی ممکن نبود، که دو رأس اسب برای ایلچیان بیاوند. پول‌ها همان‌طور که متداول بود، به جیب مأموران دولت ریخته می‌شد. به این ترتیب ایلچیان ناگزیر بودند، که مواد غذایی و اسب مورد لزوم را به‌زور از مردم بگیرند، و یا آن‌که به‌همراه داشته‌باشند. ایلچیان از این وضع ناراضی نبودند، چه در این صورت فرصت بسیار مناسبی برای غارتگری به آنان داده می‌شد. آن‌ها در طول راه از مناطق ثروتمند می‌گذشتند، و حتی المقدور اموال مردم ستم‌دیده را غارت می‌کردند. در نتیجه جاده‌ها روز به‌روز ویران‌تر شد، و در رساندن اخبار تأخیر فراوان حاصل آمد.

عامل دیگری نیز به تشدید این نابسامانی کمک می‌کرد، به این معنی که با وجود فرامین صریح ایلخان شاهزادگان و همسران ایلخان، سرداران و صاحب‌منصبان دولت، امراء، با سقاقان و حتی مأموران معمولی دولت به‌خود اجازه می‌دادند، که ایلچیان خاصی اعزام دارند، و این ایلچیان طبعاً انتظار داشتند، که با آنان نیز چون ایلچیان فرمانروا رفتار شود. به این ترتیب اتفاق می‌افتاد، که ۱۰۰ یا ۲۰۰ تن ایلچی در آن واحد در نقطه‌ای گرد می‌آمدند، و به‌زور در خانه مردم جای می‌گرفتند و خدمه آن‌ها دست به چپاول و دزدی می‌زدند. به این سبب ورود این ایلچیان به محل موجب وحشت فراوان می‌گردید.

کسب و کار ایلچیان آن‌چنان رونق گرفت، که حتی بزرگان مغول می‌کوشیدند، تا فرزندان خود را نزد شاهزادگان به‌ایلیچگیری بگمارند و مغولان مستمند نیز

درخواست تصدی این شغل را نزد شاهزادگان داشتند^۱. برخی از آنان تمام عمر ایلچی می‌ماندند، و با این سمت ادارهٔ املاک دور دست را به‌عهده می‌گرفتند، و خود به‌جای مالکان، امور آن املاک را اداره می‌کردند^۲. راهزنان نیز با علاقه خود را ایلچی دولت معرفی می‌کردند، و اغلب نیز احکام واقعی را که دزدیده بودند، برای اثبات ادعای خود نشان می‌دادند. ایلچیان دروغی گروه‌هایی تشکیل می‌دادند، و کاروان‌هایی که به‌هندوچین می‌رفتند، چپاول می‌کردند^۳.

در این‌جا نیز غازان بود، که به‌اصلاح وضع موجود همت گمارد. او این دستور دیرینه را تأیید کرد، که ایلچیان فقط از جاده‌های پستی بگذرند، و بر سر راه ایلچی خانه بنا گردد، و در این خانه‌ها از ایلچیان پذیرائی شود^۴. ایلچیان می‌بایست اسب و آذوقهٔ مورد لزوم خود را از مردم بخرند^۵، و بهای آن در این هنگام دو تاسه برابر قیمتی بود، که ایلچیان زورگو تا آن هنگام می‌پرداخته‌اند^۶. باین همه مخارج دولت در زمینهٔ تهیهٔ وسائل لازم برای ایلچیان به‌یت دهم مخارج متداول رسید^۷.

اما چون ایلچیان تا آن موقع به‌جای عبور از جاده‌های پستی راه‌های پرمفعت‌تر را در پیش می‌گرفتند، لذا این جاده‌ها ویران شده بود و غازان می‌بایست در چگونگی دستگاه پست تجدید نظر کلی کند. به فرمان او می‌بایست در تمام جاده‌های مملکت، در فواصل سه فرسنگ^۸، ایستگاه‌هایی کد در هر یک از آن‌ها تا پانزده اسب جای می‌گرفت، ساخته شود. ایلچیان می‌بایست سی تا چهل فرسنگ^۹ در ظرف بیست و چهار ساعت پیمایند. ایلچیان سریع در هر بیست و چهار ساعت شصت فرسنگ را طی می‌کردند.

۱- رشیدالدین/وین ۳۱۹ ج. ۲- رشیدالدین/وین ۳۰۹ ر و ج. ۳- رشیدالدین/

وین ۳۰۶ ج ص ب؛ خواندمیر ج ۳: ۵۸ ص ب، رشیدالدین/وین ۳۳۱ تا ۳۳۲ ر؛ خواندمیر ج ۳: ۵۸ ص ب. ۵- رشیدالدین/

وین ۳۰۸ ر. ۶- رشیدالدین/وین ۳۰۵ ج. ۷- رشیدالدین/وین ۳۲۲ ج.

۸- به روایت وصاف چهار فرسنگ. ۹- به روایت وصاف چهل فرسنگ. - حمدالله ج ۱:

۱۶۹-۱۶۴ بسیاری از این ایستگاه‌ها را که «رباط» نام دارد، ذکر می‌کند.

برای جلوگیری از سوء استفاده به ایلچیان دولت ، که تنها اجازه استفاده از تشکیلات را داشتند ، حکمی با تمغای سبز داده می شد . چنان چه ایلچی به موقع به ایستگاه پست می رسید ، علامت ① ، و چنان چه دیر می رسید علامت ② روی حکم نقش می گردید . چنان چه ایلچی از دستورات سرباز می زد ، به قتل می رسید . تشکیلات پست به اجازه فرمانروا در اختیار شاهزادگان و صاحب منصبان دولت نیز قرار می گرفت^۱ ، و در این صورت ایلچیان آنان نیز مانند ایلچیان دولت از حقوق مشابه برخوردار بودند . حتی در هنگام تعجیل فوق العاده نیز به آنان بیش از چهار اسب داده نمی شد . مواجب مأموران پست افزایش یافت .

تشکیلات پست می بایست طوری باشد ، که اخبار از دورافتاده ترین نقاط مملکت نیز ظرف سه یا چهار روز^۲ به حضور فرمانروا برسد^۳ . اما در واقع حتی این امر در ظرف شش روز نیز میسر نبود ، چه خبر مرگ غازان پس از دوازده روز به خراسان رسید^۴ . بدیهی است ، که اخبار به دربار ایلخانان نیز در مدت کوتاه تر نمی رسیده است .

مسافرت

همان طور که در مورد پست گفته شد ، شبکه راه های مسافرتی در قلمرو مغولان به جاده های کوتاه و محلی موجود پیوست ، اما مغولان هیچ گاه موفق نشدند شبکه معموری بسازند ، و رفت و آمد مسافران را در این شبکه به طور منظم دائر نگاهدارند . در بسیاری از مناطق ، مخصوصاً در نواحی کم سکنه و دشت ها ، اصولاً جاده های آباد و مشخص وجود نداشت . در این گونه مناطق اغلب راه های مالرو رفته رفته به صورت جاده درمی آمد ، اما در مناطق پر جمعیت ، مردم از جاده هایی که کاملاً مشخص-

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : XLII ۲- به روایت وصاف يك هفته . ۳- رشیدالدین/

وین ۳۰۷ ر و ج ؛ وصاف/بمبئی ۳۸۶ ص ب ؛ خواندمیر ج ۳ : ۵۹ . ۴- وصاف/بمبئی ۴۶۲ .

بود، عبور می‌کردند. بدیهی است که جاده‌ها دارای اهمیت نظامی بود، و گاه‌گاه حتی به این جهت به تعمیر آن می‌پرداختند.^۱

پیش از آن که سلطنت ایلخانان در ایران تشکیل شود، جهانگردان در سفرنامه‌های خود و نقشه‌هایی که کشیده‌اند^۲، درباره جاده‌های قلمرو مغول در خارج از ایران اطلاعاتی به ما می‌دهند. در این جاده‌ها به‌طور منظم رفت و آمده می‌شده است. کاروانسارانی نیز هم چون ایلچیان متمایل بودند، که گاه‌گاه از جاده‌های اصلی منحرف شوند، از جمله کاروانسار ویلهلم فن روبروک می‌خواسته است پنج روز پیش از آن که کاروان او به قراقرم برسد، کاروان را در راهی هدایت کند، که پیچیدن آن چهارده روز طول می‌کشیده است «تا بدین وسیله وسعت قلمرو مغول را به او بنمایند».^۳

جاده‌های قلمرو ایلخانان در کتاب حمدالله مستوفی^۴ و برخی نوشته‌های دیگر^۵ به دقت ذکر می‌شوند.^۶ در این آثار به ندرت دیده می‌شود، که ایلخانان به ساختن جاده‌های تازه دست زده باشند. تنها غازان است، که فرمان داد در امتداد رود فرات جاده‌ای ساخته شود.^۷ و گرنه عبور و مرور بر روی همان جاده‌های قدیم انجام می‌گرفت. ظاهراً از این جاده‌ها به خوبی نگهداری نمی‌شد. این وضع نیز احتمالاً موجب شد، که که غازان بپندارد در هنگام ضرورت انتقال سپاهیان به سرعت میسر نیست، و لذا در چگونگی تقسیم نیروهای مسلح خود و تمرکز آنان تجدید نظر کرد.

در تابستان مردم و حتی صاحب‌منصبان دولت و سفراء با اسب مسافرت می‌کردند.

گذشته از آن، به خصوص هنگامی که چندین تن با هم سفر می‌کردند، در درون‌گاری

۱- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۴۶. ۲- Soranzo 19f. ; Bretschneider, Med.

W. v. Rubruck/ ۳۴۲. ۳- Res. II 3-138 ; Devéria, Notes 426

Wyngaert 243 ۴- رك : فهرست منابع ۳۲. ۵- 467 - 470 ، زیریاك ، رك

ابن بطوطه ، Polo ، Conoscimiento ، Portena ، ۶- حمدالله ج ۱ : ۱۸۹-۱۶۳.

۷- وصاف/بمبئی ۴۰۱.

دو چرخه‌ای جای می‌گرفتند^۱، و این نوع گاری در آن زمان بسیار متداول بود، و از جمله ویلهلم فن روبروک نیز با يك چنین وسیله‌ای سفر کرده است. در زمستان سورت‌مه هائی که سگ‌ها آن را می‌کشیدند، از وسائل متداول مسافرت بود^۲. احتمالاً سورت‌مه‌هائی هم وجود داشته است، که وسیله اسب کشیده می‌شد.

در هنگام لشکرکشی از اسب استفاده می‌شد. مغولان برای عبور از رودخانه از پوست حیوانات کیسه‌های بزرگ می‌دوختند و آن را از هوا پر می‌کردند و بر روی آب می‌انداختند. هریک از مغولان اشیاء و اسلحه خود را بر روی یکی از این کیسه‌های شناور قرار می‌داد، و خود با اسبش وارد آب می‌گردید، و کیسه شناور را نیز با خود می‌کشید. مغولان برای جلوگیری از فشار آب تعداد کثیری اسب را وارد بستر رودخانه می‌کردند و این اسبان حصار دفاعی زنده‌ای تشکیل می‌دادند. مملوکان نیز از این شیوه دیرینه آگاهی داشتند^۳. به این ترتیب مغولان بی‌آن که پلی وجود داشته باشد^۴، از رودهای بزرگ صعب‌العبور می‌گذشتند^۵. عشایر بی‌تردید در هنگام کوچ این شیوه عبور از رودخانه را در دوران‌های بعد نیز حفظ کرده‌اند.

هلاکو در لشکرکشی‌هایش این شیوه را دیگر مناسب نمی‌دانست. او فرمان داد، که پل‌هائی ساخته شود^۶. در سال ۶۶۵ ه. ق. نیز که اباقا باخان دشت قپچاق می‌جنگید، بر روی رود جیحون پلی از کشتی‌های کوچک زده شد^۷.

هنگامی که فرمانروا به همراهی ملازمانش از نقطه‌ای به نقطه دیگر سفر می‌کرد، و تمام دربار در التزام رکاب او بود، پیش‌بینی‌های خاص ضرورت می‌یافت. ابن بطوطه

۱- Haenisch 49 ۲- رك : Marco Polo و W. v. Rubruck و J. P. Carpini

۳- وصاف/بمبئی ج ۱ : ۱۷۸ . ۴- میرخواند/یوبرت ۱۰۸ . ۵- ابن‌اثیر ج ۱۲ :

۲۴۱ : Parisiensis III 488 ، J. P. Carpini/Wyngaert 80f. ، Burton 274

۶- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۳۴ ، ۱۴۶ . ۷- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۱۵۲ :

در دوران زمام‌داری ابوسعید در یکی از این سفرها شرکت داشته و آن را مفصلاً توصیف کرده است.^۱ فرمانروا در میان امرای خود حرکت می‌کرد و پرچم‌داران، طبیل‌زنان و نوازندگان شیپور و بردگان همراه آنان در حرکت بودند. گروه نوازندگان دربار از دو دسته ۱۰۰ نفری تشکیل می‌شد، و در هنگام استراحت واحدهای ۱۰ نفری متناوباً می‌نواختند. امرایی که در التزام فرمانروا نبودند، متناسب با درجه و مقام خود با پرچم و طبیل به همراه می‌آمدند. کسانی که دیر می‌آمدند، ۲۵ ضربه شلاق می‌خوردند و نیز کفش‌های آنان را با شن پر می‌کردند و به گردنشان می‌آویختند، و آنان ناگزیر بودند پیاده راه‌پیمائی کنند، و باین ترتیب مجازات می‌شدند.

مغولان صبحگاه حرکت می‌کردند و در ساعات بسیار گرم نیمروز استراحت نمی‌نمودند، و بعد از ظهر دوباره سفر را ادامه می‌دادند. هنگام حرکت نخست‌امیر پیش‌دار براسب می‌نشست، سپس فرمانروا و همسران او بر اسب‌های خود سوار می‌شدند، بعد از آن اثاثیه خانواده خان‌بار می‌شد، و در پایان امراء حرکت می‌کردند.

عموماً سفر آزاد بود، اما گاه‌گاه پس از مرگ خان مغول از جمله کیوک^۲ و هلاکو^۳ مسافرت منع می‌گردید. بدین وسیله از یکسو سوگورازی دولت مجسم می‌گردید، و از سوی دیگر از گسترش سریع خبر مرگ فرمانروا - پیش از آن که جانشینش سر رشته امور را به دست گیرد - جلوگیری می‌شد.

هرج و مرج زمان جنگ و وجود راهزنان، که پس از مرگ هلاکو بار دیگر سر برافراشتند، بیشتر از آن چه گذشت، مانع مسافرت مردم می‌گردید. دسته‌های راهزنان با پیوستن بردگان فراری و روستائیان غارت شده به آنان افزایش می‌یافت، و این دسته‌ها مخفی‌گاههایی در اختیار داشتند. در برخی مناطق حتی اجناسی که آنان

۱- ابن بطوطه ج ۲: ۱۲۸-۱۲۵. ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۲۲۹. ۳- رشیدالدین/

وین ۲۱۳ ج ۵: ۸۲.

دزدیده بودند، به خوبی به فروش می رسید. احتمال می رود، که اقدامات این دسته ها به عنوان نوعی جنگ های محدود ملی علیه متجاوزان مغول به حساب می آمده است. با توجه به این که اعضای این گونه دسته ها از مردم بومی و محلی بوده اند، روشن می شود، که میان آنان و سپاهی که از آن نواحی عبور می کرده است، تفاوت موجود بوده است. اما همراهان برخی از شاهزادگان، که برای برگزاری جشن ها از مردم به زور پول می گرفته اند تا بتوانند مجلس جشن تشکیل دهند، با اینگونه دسته های راهزنان شباهت داشته اند^۱.

غازان علیه این گونه دسته ها نیز قیام کرد. او تمام کسانی را که از راهزنان حمایت می کردند، - صرف نظر از قومیتشان - مقصر دانست و برای آنان نیز چون راهزنان مجازات مرگ تعیین کرد. هم چنین به سرکردگی یکی از امیران، سپاهی که از ۱۰۰۰۰۰ تن تشکیل می شد، مأمور حفظ امنیت جاده ها گردید. در مناطق خطرناک پاسدارانی گمارده شدند، که موظف بودند، با تمام راهزنان آن منطقه بجنگند؛ در غیر این صورت مواجب آنها داده نمی شد. به این وسیله می خواستند از همکاری پاسداران با راهزنان جلوگیری کنند. این پاسداران اجازه داشتند، که در عوض حمایت از مسافران از آنان مبلغ معینی باج بگیرند: برای هر چهار رأس الاغ و هر دو رأس شتر نیم اقچه، تجاوز از این مبلغ به شدت ممنوع شده بود. الواح عدل که حاکی از عوارض تعیین شده بود، در معابر عمومی آویخته شد. در این الواح ضمناً نام سپاهی پاسدار در هر قسمت قید شده بود تا بدین وسیله از دخالت دیگران در امور پاسداری جلوگیری شود.

ساکنان دهات هر منطقه که تا این هنگام از روی رغبت با غارتگران همکاری داشتند، به فرمان غازان چنانچه نمی توانستند امنیت آن منطقه را تضمین کنند، موظف -

بودند که از مسافران در خانه خود پذیرائی کنند و این فرمان موجب جلوگیری از همکاری روستائیان منطقه با غارتگران شد. اما چنان چه منطقه امن بود، مسافران می‌بایست شب را در هوای آزاد بگذرانند.^۱

اطلاعی در دست نیست، که این تمهیدات تا چه اندازه مؤثر افتاده است.

بازرگانی

از دیرباز مغولان به اهمیت بازرگانی برای برطرف کردن نیازمندی‌هایشان و برای فروش فرآورده‌های عشیرهای خود و نیز پوستی که از راه شکار بدست می‌آوردند، پی برده بودند. چنگیزخان برای بازرگانان شرایط بسیار مناسبی تعیین کرد و به آنان امنیت کامل برای کارشان داد^۲، و منکوحتی به منظور جلوگیری از تصادم میان بازرگانان و مراقبان بازار دستور داد جواز پیشه به نام بازرگانان صادر گردد^۳. جنگ باخوارزمشاه نیز در نتیجه کوشش‌هایی که برای برقراری روابط بازرگانی به عمل می‌آمد، درگرفت. چون محصولات کشاورزی مغولستان نمی‌توانست نیازمندی مردم آن سامان را برطرف کند، و نیز آن‌چه که از راه شکار به دست می‌آمد و محصولات دامداری کافی نبود، لذا ورود مواد غذایی اهمیت بسیار یافت. در دوران او کتای (ماهیان) ۵۰۰ گاری مواد غذایی و آشامیدنی وارد می‌گردید^۴ و قویلای چون توانست در نزاع با اریق‌بوکا راه را بر بازرگانان او ببندد، موفق شد. در قراقورم قحطی شد، و اریق‌بوکا ناگزیر گردید دست از جنگ بکشد^۵.

در قراقورم و شهرهای دیگر به این ترتیب بازارهای وسیع برای داد و ستد مواد غذایی (به خصوص ارزن و کشمش)^۶ و دام (به خصوص گاو) و اسب وجود داشت^۷.

۱- رشیدالدین/وین ۳۰۸ تا ۳۰۹؛ خواندمیر ج ۳: ۵۹ ص ۲. Bar Hebraeus 413

میرخواند/لانگله ۲۱۹. ۳- جوینی ج ۳: ۳۳، رشیدالدین/یلوشه ج ۲: ۳۱۶.

۴- میرخواند ج ۵: ۴۵. ۵- میرخواند ج ۵: ۶۰. ۶- جوینی ج ۱: ۱۷۴، ۱۸۵ ص ۱.

۷- W. v. Rubruck/Wyngaert 286

در هنگام تشکیل قوریلتای نیز عده زیادی از کسبه دور یکدیگر گرد می آمدند.^۱ قآن‌ها می‌کوشیدند، که داد و ستد را در میان مغولان نیز تقویت کنند و برای تشویق آنان، سرمایه ضروری اولیه را به آن‌ها هدیه می‌دادند.^۲ اوکتای حتی هنگامی که به او گزارش دادند، که در داد و ستد با هندوستان سود نصیب دشمنان وی می‌شود، با قطع روابط بازرگانی با آن کشور موافقت نکرد. این که گفته شده است، که او نمی‌خواست نسبت به کسی دشمنی کند^۳، بازی با کلمات است. در واقع نیاز به محصولات خارجی بوده است، که اوکتای را در زمینه بازرگانی به مسالمت وادار می‌کرده است.

گذشته از مواد غذایی وارد کردن بازهای شکاری، طاوس، فیل و جامه - لباس‌های ساده و خلعت‌های فاخر - اهمیت داشت. پیش از تسلط مغولان بر بخارا حتی در این شهر کارگاه‌هایی وجود داشت، که به سلیقه مغولان پارچه‌وقالی می‌بافت.^۴ به این ترتیب درباریان چنگیزخان از ارزش واقعی این امتعه اطلاع داشتند، و چنانچه بازرگانان مسلمان قصد گران‌فروشی داشتند، از آنان جلوگیری می‌شد.^۵

فرمانروایان برای حفظ منافع خود بازرگانی را تقویت می‌کردند. کیوک یك بار کوشید، که قیمت‌ها را آن‌طور که به نفع وی بود، تثبیت کند. اما این کوشش با شکست روبرو شد^۶، و منکو بار دیگر در کار بازرگانان تسهیلاتی قائل شد.^۷

چنگیزخان با شرکت شاهزادگان (و احتمالاً بزرگان مغول) نوعی مؤسسه اعتبار بازرگانی ایجاد کرد، که اعضاء آن ثروت خود را در برابر بهره‌ای که به آنان پرداخت می‌شد، قرض می‌دادند.^۸ از این مؤسسه در دوران توراکینا سوء استفاده بسیار -

۱- جویی ج ۱ : ۱۵۶. ۲- ابوالقازی ج ۱ : ۱۴۱ ص ب. ۳- رشیدالدین/بلوשה

ج ۲ : ۶۹ ص ب. ۴- Bretschneider, Med. Res. I 58. ۵- ابوالفرج ۳۹۹ ص ب.

۶- Bar Hebraeus 413f. ابوالفرج ۴۰۰ ص ب. ۷- جویی ج ۱ : ۲۱۴ ص ب. -

رك : Bretschneider, Med. Res. I 58. ۸- جویی ج ۳ : ۳۳ ص ب. ۹- رك :

رشیدالدین/بلوשה ج ۲ : ۶۵ ; رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۳۰۸، حاشیه ۱۰۸؛ ولدی ۱۱ ص ب.

شد، به‌طوری‌که منکو خود را ناگزیر از دخالت دید. همین فرمانروا زیانی را که بازرگانان در نتیجه ناامنی آن دوران دیده بودند، و بر نیم‌میلیون بالش بالغ می‌گردید^۲، جبران کرد، اما به آنان فرمان داد، که از پست دوائی استفاده نکنند^۳.

سیاست حمایت از بازرگانان در دوران سلطنت ایلخانان نیز ادامه یافت. احمد حتی در مکتوبی به قلاوون سلطان مصر، بازرگانان را «رکن مملکت»^۴ نامید. روابط بازرگانی به این ترتیب در تمام جهات توسعه یافت: «دریش فن پرتنه نو، تبریز را از نظر مقدار جنس غنی‌ترین شهر دنیای آن روز می‌نامد»^۵. میان ایران و بسیاری از ممالک دیگر روابط بازرگانی موجود بود. چون در زمان اباقا مرز بین ایران و دشت قپچاق را در حدود دربند به سختی مسدود کردند، تنها کاروان‌های تجارتي اجازه عبور داشتند^۶. ضمناً این پدیده در مشرق زمین بی‌سابقه نبوده است. از طریق بحر خزر نیز روابط بازرگانی با دشت قپچاق و روسیه موجود بود، که مرکز آن در جزیره نیم‌مردان (در مازندران) قرار داشت^۷. تصادفاً در دادوستد با ممالک شمالی بود، که ایلخانان گاه‌گاه متوسل به‌زور می‌شدند، مثلاً هلاکو پس از فتح آذربایجان در سال ۱۲۹۳ م. فرمان داد متصدیان مؤسسات اعتباری بر که را بکشند و خان‌دشت قپچاق نیز در مقابل، فرمان قتل بازرگانان ایرانی را داد^۸. قطع روابط بازرگانی با دشت قپچاق برای ایلخانان چندان اهمیت نداشت، چه آنان می‌توانستند اشیاء مشابه را از ماوراءالنهر و ترکستان وارد کنند.

روابط بازرگانی با مصر در اثر جنگ‌های پی‌درپی، که میان ایران و مصر روی-

۱- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۳۱۰. ۲- میرخواند ج ۵: ۵۶. ۳- رشیدالدین/
بلوچه ج ۲: ۲۱۳؛ میرخواند ج ۵: ۵۶. ۴- مفضل ج ۲: ۵۰۶. ۵- Portenau/
Wyngaert 417؛ Polo/Lemke 83. ۶- میرخواند ج ۵: ۸۵. ۷- حمدالله
ج ۱: ۱۶۰. ۸- وصاف/هامر ج ۱: ۹۸.

می‌داد، صدمه بسیار دید. احمد^۱ و پس از او غازان^۲ کوشش فراوان کرده‌اند - بی آن که توفیق یابند - تا به دادوستد با آن کشور رونقی دهند و از دادن هیچ گونه وعده‌ای به بازرگانان مصری فروگذار نکردند. اما چون کراراً بازرگانان مصری را در بین‌النهرین به تهمت آن که جاسوسی کرده‌اند، کشته بودند^۳، لذا مصریان به این وعده‌ها چندان اعتمادی نداشتند. ناگفته نماند، که بازرگانان مصری در دوران زمامداری ترمه شیرین بود، که اجازه ورود به ماوراءالنهر را یافتند^۴.

تصور نمی‌رود، که غازان - صرف نظر از برقراری امنیت در جاده‌ها - برای گسترش و رونق بازرگانی کوشش فراوان کرده باشد. او به دلایل دینی بهره مؤسسات اعتباراتی را تقلیل داد و حتی در شعبان ۶۹۸ رباخواری را یکسره ممنوع کرد^۵. از آن گذشته در تعیین قیمت‌ها دخالت کرد و فرمان داد تا به دفاتر محاسبات بازرگانان رسیدگی دقیق کنند^۶. در مورد چگونگی قیمت‌ها اطلاع دقیقی در دست نداریم. تنها گاه‌گاه در زمینه گرانی فوق‌العاده اخباری به ما رسیده است. این طور به نظر می‌آید، که دخالت غازان در امور بازرگانی زیانی وارد نیاورد، و در دوران زمامداری الجایتو داد و ستد رونق فراوان یافت^۷. غازان از اجحاف دسته‌های چپاول‌گر و نیز اطرافیان شاهزادگان، که در بازارها برای خود عوارضی وضع می‌کردند و این عوارض را با زور دریافت می‌نمودند، جلوگیری کرد، و این خود شرایط مساعدی برای گسترش بازرگانی ایجاد می‌نمود^۸. حمدالله مستوفی درباره بازرگانی داخلی قلمرو ایلخانان خصوصاً در مورد دوران اخیر سلطنت این خاندان به طور سطحی اطلاعاتی به ما می‌دهد. در اثر حمدالله می‌خوانیم، که کازرون در فارس^۹، ترشیز^{۱۰} در قهستان (و گذشته از آن مرو در ماوراءالنهر)^{۱۱}

۱- Bar Hebraeus 549؛ مفضل ج ۲: ۵۰۶ ص ب. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۲۰.
 ۳- مفضل ج ۲: ۵۰۷. ۴- عمری/کاترمز ۲۳۸. ۵- رشیدالدین/وین ۳۱۹ ج تا ۳۲۱ ر؛ و صاف/بمبئی ۳۴۵. ۶- و صاف/بمبئی ۳۴۴ ص ب. ۷- میرخواند ج ۵: ۱۲۷. ۸- رشیدالدین/وین ۳۳۲ ر تا ۳۳۳ ر. ۹- حمدالله ج ۱: ۱۲۶.
 ۱۰- حمدالله ج ۱: ۱۴۳. ۱۱- حمدالله ج ۱: ۱۵۷.

مراکز بازرگانی شرق بوده‌اند و بادغیس به‌عنوان صادرات پسته شهرت داشته است.^۱ ماهروبان واقع در فارس پارچه‌های کتان صادر می‌کرد^۲، و کون در کنار بحر خزر مرکز معامله گوسفندهائی بود، که از گرگان، طبرستان و شیروان جمع‌آوری می‌شد.^۳ در کرخ، که در شمال بغداد واقع و سکنه آن بیشتر یهودی بود، معامله کغذ، لباس و ابریشم رواج کامل یافت.^۴ خوارزم برده، اسب، بازار پوست، رنگ و میوه صادر می‌کرد.^۵

همین‌اثر درباره بازرگانی خارجی نیز اطلاعات اجمالی در اختیار ما می‌گذارد. شاید این اخبار با توجه به وضع ثابت اقتصادی قلمرو ایلاتان برای تمام دوران سلطنت آنان معتبر باشد.

مواد غذایی، که از ایران صادر می‌شد از جمله صیفی و گوشت خشک خوارزم^۶ و اصفهان^۷ تا به چین و هندوستان می‌رسید؛ قهستان شرقی اسب به هندوستان صادر می‌کرد.^۸ از هندوستان فیل^۹، ادویه، جواهر، مروارید، پارچه‌های زربفت، عاج و اجناس دیگر به‌خصوص از راه هرمز و قیس، که در تجارت هندوستان دارای اهمیت خاصی بودند، به ایران وارد می‌شد.^{۱۰}

روابط بازرگانی با چین به سبب ارتباط خاص ایلاتان با شاهان آن سامان وضع مخصوص داشت، و به این سبب برخی از اجناس به‌خصوص ابریشم، بی‌آن‌که دادوستد واقعی وجود داشته باشد، از چین به ایران می‌رسید^{۱۱}، اما بازرگانان چینی با کشتی گاه‌گاه تا بغداد نیز رفته‌اند.^{۱۲}

۱- حمدالله ج ۱: ۱۵۳. ۲- حمدالله ج ۱: ۱۳۱. ۳- حمدالله ج ۱: ۱۶۳.
 ۴- قزوینی ج ۲: ۲۹۸. ۵- قزوینی ج ۲: ۳۵۲. ۶- ابن بطوطه ج ۳: ۲۱، ۱۵.
 ۷- حمدالله ج ۱: ۴۹. ۸- Polo/Lemke 90: ۱۸۴. ۹- رشیدالدین/
 وین ۳۰۱ ج. ۱۰- Polo/Lemke 100: 133-140 Heyd II. ۱۱- و صاف/
 بمبئی ۵۰۶. ۱۲- مفضل ج ۲: ۶۲۴.

میوه اصفهان به آسیای صغیر فرستاده می شد.^۱ گرجستان جیوه، انواع چوب های ارزنده، حیوانات باربر، لباس، ماهوت، فرش معمولی و پشمی و نیز پارچه های حریر صادر می کرد.^۲ در مورد سوریه گاه گاه صحبت از معامله بردگان است، و این بردگان احتمالاً اسرای جنگی در زد و خورد میان ایلخانان و مملوکان بوده اند.^۳

از ترکستان مشك، پوست سنجاب، سمور، روباه سیاه، خرگوش سفید و نیز بازخاکستری، یشم، اسب و هم چنین برده وارد می شد.^۴

داد و ستد با مغرب زمین دارای اهمیت خاص بود، اما فرمانروایان مغول برای توسعه آن چندان کوششی نمی کردند. مراکز مهم ایتالیا به خصوص بنادر ژن و ونیز در این داد و ستد واسطه بودند. آنان ممالك مسیحی خاور نزدیک یعنی طرابوزان و ارمنستان صغری را که فرمانروایان آن با مغرب زمین روابط بازرگانی داشتند، نیز در این داد و ستد دخالت می دادند. طرابوزان^۵ و ارمنستان صغری از این کار هم بهره اقتصادی می بردند، و هم از نظر سیاسی از جانب کشورهای مسیحی مغرب زمین تقویت می شدند. به این ترتیب قراردادهائی منعقد شد، که برای ونیزی ها سود فراوان داشت.^۶ ایتالیائی ها - از جمله ژنی ها در سال ۷۰۴ ه. ق. در تبریز - خود در ایران نمایندگی بازرگانی تأسیس کردند.^۷ چون اقدامات این بازرگانان برای ایلخانان نیز مفید بود، لذا آن ها می توانستند آزادانه به داد و ستد بپردازند. قلمرو ایلخانان در عین حال نقش واسطه در بازرگانی با خاور دور و هندوستان را به عهده داشت، که مادر این جا به بحث درباره آن نمی پردازیم. درباره این داد و ستد قبلاً مطالب جامعی انتشار یافته است.^۸

۱- حمدالله ج ۱ : ۴۹ . ۲- قزوینی ج ۲ : ۳۴۹ . ۳- رك مفضل ج ۳ : ۳۶ .

۴- قزوینی ج ۲ : ۳۴۹ . ۵- رك : Bratianu, Recherches 174 - 178 .

۶- رك : فهرست منابع ۲۲۴ و ۲۳۵ . ۷- Bratianu, Recherches 178 - 190 .

۸- Heyd, II 64 - 140 .

صنعت و پیشه

منابع تاریخی از محصولات صنعتی، که در بخش بازرگانی برخی از آن‌ها ذکر گردید، اطلاعات ناقصی در اختیار ما می‌گذارد. در نتیجه تقریبی که فرمانروایان مغول از پیشه‌وران می‌کردند، بازار کار آنان رونق کامل داشت.^۱ حتی درباره‌ی غازان روایت می‌شود، که او خود در برخی از صنایع بسیار ماهر بوده است.^۲ بسا اطمینان نمی‌توان گفت، که نوشته‌ی القزوینی درباره‌ی صنایع داخلی ایران تا چه اندازه مربوط به دوران ایلخانان بوده است، اما بی‌تردید مقداری از این اطلاعات به سبب محافظه‌کاری عمومی مردم بی‌شک برای دوران مغول نیز معتبر است.

طبق گزارش القزوینی مناطق مختلف ایران دارای این خصوصیات از نظر صنایع بوده‌اند: در یزد و شیراز پارچه‌های حریر بسیار مرغوب بافته می‌شد. در شیراز گذشته از آن اشیاء ظریف آهنی چون چاقو، نوک نیزه و نعل نیز می‌ساختند.^۳ کرمان نیز اشیاء مشابه تولید می‌کرد: شمشیر، کمان، زین و لگام و نیز زری دوزی روی پارچه‌های ابریشمی توسط زنان.^۴ در شمال ایران از جمله تبریز، گیلان^۵ (پرورش کرم ابریشم) و در طبرستان نیز پارچه‌های ابریشمی بافته می‌شد. در طبرستان و آسیای صغیر پارچه‌های پشمین تولید می‌گردید.^۶ در این ایالات گذشته از آن صنعت چوب رواج داشت. در حالی که طبرستان چوب را صادر می‌کرد و اشیاء ساده‌ی چوبی از جمله تیر می‌ساخت،^۷ در مرکز صنایع ظریف چوب بود و در آنجا اشیاء و ادوات مختلف از جمله شانه‌های بسیار ظریف ساخته می‌شد.^۸ اشیائی که از چوب سخت و پرمقاومت خلع ساخته

۱- Pachymeres II 457 — ۲- رشیدالدین/وین ۲۷۹ ج ۱ Pachymeres II 458

۳- قزوینی ج ۲: ۱۸۷. — رک: عمری/قسطنطنیه ۶۸. — مستوفی ج ۲: ۱۴۰.

۴- Polo/Lemke 94 — ۵- Polo/Lemke 83 — ۶- قزوینی ج ۲: ۲۳۷. — عمری/

کاتمر ۲۹۴، ۲۹۸. — ۸- قزوینی ج ۲: ۲۷۰. — ۹- Viencent de Beauvais 1232

۱۰- قزوینی ج ۲: ۲۷۰. — ۱۱- قزوینی ج ۲: ۲۵۱، ۲۷۰.

می‌شد، دارای ارزش خاص بود. در طرق (۹) در نزدیکی اصفهان^۱ و در جرجانیه^۲ نیز اشیائی از این چوب می‌ساختند. در آن جا ادواتی از آهن و برنز نیز ساخته می‌شد. ظروفی که در کاشان^۳ و طوس (در این جا از سنگی بسیار قیمتی شبیه سنگ فیروزه) ساخته می‌شد، شهرت داشت^۴.

ما در این جا نمی‌خواهیم در باره این اشیاء که برخی از آن‌ها تا امروز هم محفوظ مانده است، از نظر تاریخ هنر صحبت کنیم. اما چون آگاه هستیم، که مغولان صنعت گران و هنرمندان را از مناطق مختلف جمع‌آوری می‌کردند^۵، و در قراقورم نیز بسیاری از صنعت گران چینی ساکن بودند^۶، که آثار آنان به مغرب‌زمین نیز رسیده است، به این جهت تصور می‌رود که صنعت و هنر در قلمرو مغولان از جهات مختلف تحت تأثیر قرار گرفته باشد. اما تعداد صنعت گران فرانسوی و روسی که به آسیا رفته‌اند^۷، آن قدر قلیل بوده است، که نمی‌توان پنداشت صنعت آنان در تکامل سلیقه هنرمندان مشرق‌زمین مؤثر واقع شده باشد.

منابع زیر زمینی

منابع زیرزمینی ایران، که ما توسط حمدالله و برخی نوشته‌های متفرق دیگر اطلاعات جامعی درباره آن داریم، یکی دیگر از منابع ثروت این سرزمین به حساب می‌آید. تصور می‌رود، که معادن در آن زمان - لاقلاً بیشتر آن‌ها - دائر بوده است. گزارش‌هایی که از دوران‌های پیش از تسلط مغولان بر ایران به جا مانده است، نمی‌تواند در این جا مورد استفاده قرار گیرد، چه اهمیت واقعی آن برای اقتصاد دوران مغولان

۱- قزوینی ج ۲: ۲۷۳، ۳۴۹. ۲- قزوینی ج ۲: ۳۴۹. ۳- قزوینی ج ۲: ۲۹۰.

۴- قزوینی ج ۲: ۲۷۵. ۵- J. P. Carpini/Wyngaert 91f. میرخواند ج ۵: ۴۵.

۶- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۴۸. ۷- ابوالقاسی ج ۱: ۱۳۹.

Res I, 90; Rubruck/Wyngaert 286 J. P. Carpini/Wyngaert 122 - ۷.

W. v. Rubruck/Wyngaert 252f.

برما روشن نیست. اگرچه ممکن است، که حمدالله برخی از مواد استخراج شده را ذکر نکرده باشد، اما رویهم‌رفته این‌که وی از معادن دوران‌های پیشین نامی نمی‌برد، نشانه آن است که مواد استخراج شده از آن معادن چندان اهمیتی نداشته است. بدیهی است که از گزارش‌های دوران‌های بعد باید کاملاً صرف‌نظر کرد.^۱

علوم

مغولان تنها علم تاریخ را، که شرح وقایع دوران فرمانروایی آنان را برای آیندگان محفوظ می‌داشت، مستقیماً و قویاً تأیید می‌کردند. اما برخی از فرمانروایان مغول خصوصاً غازان و الجایتو با تاریخ رابطه معنوی داشتند و این رابطه در فرمان آنان به رشیدالدین که وقایع جهانگشایی مغولان و گذشته از آن تاریخ دنیا را با استفاده از تمام منابع موجود تهیه نماید، و نیز در تأیید کار و صاف دیده می‌شود. ما منابع تاریخی جامعی را که دربارهٔ دوران مغولان نگاشته شده است، هدیون این علاقه خان‌های مغول به تاریخ هستیم. در این جا توضیح تاریخ‌نویسی آن زمان را که در جای دیگر ذکر شده است، تکرار نمی‌کنیم.

از این گذشته علاقه علمی فرمانروایان متوجه علوم بود، که امید بهره‌برداری از آن را برای زندگی دنیوی خود داشتند، یعنی نجوم، که به کمک آن برای کردار خود کسب تکلیف می‌کردند، و پزشکی، که با وجود شیوه زندگی ناسالم خود، اغلب دست به دامان آن می‌شدند. این‌که گفته می‌شود منکو، هلاکو^۲ و یا غازان به علوم علاقمند بوده‌اند، یا چاپلوسی است و یا آن‌که گزارش دهندگان انگیزه واقعی رفتار این

۱- رک: نقشه آخر کتاب: در تنظیم آن از حمدالله ج ۱: ۲۰۷-۲۰۸، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، Polo/Lemke.

قزوینی ج ۲: ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ص ۱۶۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ص ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۸۹ و عمری/کاترمر ۲۴۳ ص ۱۳ با استفاده شده است.

۲- ابن فوطی ۳۵۳: میرخواند ج ۵: ۸۱.

ربان انا، سعدالدوله یهودی و رشیدالدین و دیگران نخست به‌عنوان طبیب به‌دربار راه یافته بودند. پزشکان مسلمان (یعنی ایرانی) و پزشکان چینی^۱ که گاه‌گاه (از جمله در دوران هلاکو) به‌دربار دعوت می‌شده‌اند، ظاهراً نفوذ شایان توجهی نداشته‌اند. شکست در معالجه فرمانروا - هم‌چنان‌که در دوران بعد نیز در مشرق‌زمین متداول بوده است - جان معالجه‌کننده را به‌خطر می‌انداخت. به‌این ترتیب جوکی‌های هندی، که با تجویز تمرین‌های مخصوص برای طول عمر، موجب مرگ ارغون شده بودند، زیرکانه به‌گیخاتو گفتند، که علت مرگ ناگهانی برادرش آن بوده‌است، که ایلخان ارغون فرمان قتل گروه کثیری مردم را داده است^۲. گیخاتو با شنیدن این خبر از مجازات جوکی‌ها صرف‌نظر کرد.

از سوی دیگر این واقعیت، که غازان در سنین کودکی و جوانی به‌مدت پنج سال در رشته‌های نجوم، جبر، پزشکی و استخراج معادن تعلیم یافته^۳، خود تا اندازه‌ای معرف علاقه مغولان به‌علوم است. الجایتو تنها در فن جنگجوئی تعلیم یافت^۴.

ظاهراً به‌موسیقی چندان توجهی نمی‌شد^۵. دسته‌های موسیقی به‌آن سبب در دربار تشکیل شده بود، که یکی از نشانه‌های فرمانروائی بود. به‌ندرت در منابع تاریخی ذکر می‌شود، که فرمانروایان به‌نواختن آلات موسیقی پرداخته‌اند. اوکتای ظاهراً فرمان داده بود، که در قراقورم برای او شعر و آواز بخوانند^۶، و الجایتو در اردوگاه قشلاق مجالس موسیقی تشکیل می‌داد^۷، اگرچه رسماً فرمان داده بود، که مردم از پرداختن به‌موسیقی خوداری کنند^۸. اما احمد به‌ضروری که روایت می‌شود، به‌آلات موسیقی بیش از مهارت‌های لشکری علاقمند بوده است^۹. در بساره وضع موسیقی در

۱- میرخواند ج ۵: ۸۲. ۲- میرخواند ج ۵: ۱۱۰. ۳- رشیدالدین/وین ۲۴۷ ج ۲۷۹، ج ۴- کاشانی ۱۲ ر. ۵- Howarth IV b 52 - 55. ۶- میرخواند ج ۵: ۴۵. ۷- وصاف/بمبئی ۵۲۳ ص ب. ۸- وصاف/بمبئی ۴۷۰. ۹- وصاف/هامر ج ۱: ۲۶۹.

زندگی رعایای مغول، ترك و ایرانی در آن زمان اطلاعی به دست ما نرسیده است.

خوراك

خوراك مغولان^۱ در اصل متناسب با زندگی عشیره‌ای آنان از گوشت و شیر تشکیل می‌شد.^۲ گذشته از شیر گاو و گوسفند^۳ شیر اسب نیز اهمیت فراوان داشت.^۴ مغولان این شیر را به صورت تازه و نیز به صورت تخمیر شده (قومیس) می‌آشامیدند^۵، و به صورت اخیر نوشابه مورد علاقه مغولان بود، که در اوقات مختلف مقدار فراوان از آن می‌نوشیدند و سرمست می‌شدند. مغولان شیر را گاه‌گاه نیز برای پختن يك نوع فرنی به کار می‌بردند^۶، و با آن را با گرد گوشت اسب مخلوط می‌کردند.^۷

مغولان هر نوع گوشتی را که به دست می‌آوردند، می‌خوردند: در شکار^۸ بیش از هر چیز دیگر معمولاً گرگ، روباه، سگ، موش، موش صحرائی و مار نصیب آنان می‌شد.^۹ در هنگامی که گوشت حیوانات نام برده کمیاب می‌شد و در روزهای جشن گوشت اسب، خر، گاو و گوسفند زینت بخش سفره مغولان می‌گردید.

همان‌طور که مغولان از خوردن گوشت حیوانات گوناگون ابائی نداشتند، تمام اعضاء قابل خوردن يك حیوان حتی روده‌های آن را نیز می‌خوردند.^{۱۰} گوشت اسب

- ۱- Howorth IV b 51f., 55 - 62 — ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵ : میرخواند/لانگله ۲۲۲.
- ۲- J. P. Carpini/Wyngaert 49 — ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۹ : میرخواند/یوبرت
- ۳- Haytonus 338. Joinville 266 : ۱۰۷ — جویی ج ۱ : ۱۵ : ۲۰۷ : میرخواند
- ۴- W. v. Rubruck/wyngaert 306f. ; Joinville 266 ; Pelliot, Comans 169f. : ۵۵ : ۵۵ ج
- ۵- J.P. Carpini/Wyngaert 49 ; W.v. Rubruck/Wyngaert 275 ; Polo/lemke 180f. —
- ۶- W. v. Rubruck/Wyngaert 267 — J. P. Carpini/Wyngaert 49 —
- ۷- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۳۵ : ذهبی/سوموگی ۱۲۵ : J. P. Carpini/Wyngaert 47f. ;
- ۸- Bar Hebraeus 409 ; K'art'el'is chovreba I 344 ; W. v. Rubruck/Wyngaert ; Matthaeus Parisiensis VI 77 ; Zyriak 228, 248
- ۹- ۱۴۵ : ۱۰ — J. P. Carpini/Wyngaert 47f., 63f. — ابن بطوطه ج ۳ : ۲۴ ;
- Joinville 268

اما آنان در تمام این دوران دست از شیر تخمیر شده برنداشتند^۱. این آشامیدنی به عنوان نوشابه ملی از جمله به سفرای خارجی نیز تعارف می شده است^۲. گذشته از آن آشامیدن شراب که چنگیز خان آن را در مجالس جشن توصیه کرده بود، رفته رفته رایج گردید^۳. این نوشابه نزد فرمانروایان، بزرگان و افراد معمولی مغول اهمیت فوق العاده یافته است^۴. حتی هنگامی که ایلخانان دین اسلام را پذیرفته بودند، از نوشیدن شراب ابائی نداشتند و برخی از آنان به سبب عوارض شراب خواری^۵ و حتی چون ابقا در حالت آشفتگی روحی جان سپرده اند. باید دانست، که ایرانیان نیز از مغولان در این زمینه دست کمی نداشتند^۶. تنها احمد ظاهراً از این وضع عمومی مستثنی بوده است^۷. کوشش های غازان^۸ و ابوسعید^۹ و یا فرمانروایان مسلمان محلی چون فخرالدین کرت^{۱۰} برای مبارزه با شراب خواری بی نتیجه مانده است^{۱۱}.

پوشاک

پوشاک مغولان در دوران های پیش از ظهور چنگیز خان از پوست تشکیل می شد^{۱۲}، اما در دوران چنگیز خان تکامل یافت. باین معنی که آنان از پارچه، لباسی کیسه مانند

- ۱- ابوالفرج ۵۰۳؛ وصاف/بمبئی ۴۷۶، ۶۱۲ ص؛ میرخواند ج ۵: ۹۹؛ کاشانی ۲۳ ج ص.
- ۲- Zyriak 228, 235 — ۳ — Üan-ts au pi-si/Palladius 98, 123؛ رشیدالدین/برزین ۱۲۷-۱۲۵. — ۴- جویی ج ۱: ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۷ ص، ۲۲۹؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۷۷، ۱۸۵، ۲۵۴، ۶۰۵؛ میرخواند ج ۵: ۴۳، ۵۹، ۶۵، ۸۹، ۱۰۲؛ وصاف/بمبئی ۱۱۲، ۲۷۵، ۴۷۶، ۶۱۲ ص؛ زمجی ۴۸۹؛ مفضل ج ۲: ۶۶۷.
- ۵- جویی ج ۱: ۱۸۹؛ Mailla IX 233، Bretschneider, Not. 123؛ Hyazinth 286f.؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲: ۲، ۵۰؛ وصاف/هامر ج ۱: ۲۸، ۱۰۴؛ میرخواند ج ۵: ۴۵، ۶۱، ۹۷. — ۶- Polo/Lemke 91؛ میرخواند/مورلی ۳۶، ۴۰؛ میرخواند ج ۵: ۸۴.
- ۷- وصاف/هامر ج ۱: ۲۲۵؛ میرخواند ج ۵: ۹۹. — ۸- رشیدالدین/وین ۳۲۱ ج؛ وصاف/بمبئی ۳۸۷. — ۹- رك؛ مقریزی/کاترمر ج ۲: ۲، ۱۶۰. — ۱۰- رك؛ Browne, Lit. Hist. III 53. — ۱۱- زمجی c ۴۷۹. — ۱۲- ابن بطوطه ج ۲: ۳۴ ص، ج ۳: ۷۰.
- ۱۲- جویی ج ۱: ۱۵؛ Bar Hebraeus 408؛ رك؛ Howorth IV b 35 - 51.

می‌دوختند و زنان در زیر این لباس شلوار بلند می‌پوشیدند.^۱ آنان این لباس را بر روی شانه راست گره می‌زدند، و در سمت چپ کاملاً آزاد بود. لباس‌های پوستی نیز که بزرگان آن را می‌پوشیدند و در دوخت آن دقت و سلیقه به کار رفته بود،^۲ به همین ترتیب تهیه می‌شد.^۳

مردان کلاهی پوستی بر سر می‌گذازدند و این کلاه در ایران نیز هم‌چنان متداول ماند. غازان احتمالاً تحت نفوذ مذهب بر سر گذاردن عمامه را دستور داد،^۴ اما ظاهراً چندان موفقیتی در این مورد به دست نیاورد.^۵ زنان کلاه‌های بلندی، که از جنس سبد بود، و بر روی آن پارچه می‌کشیدند حتی در دوره ایلخانان نیز بر سر می‌گذازدند.^۶ مردان معمولی و خصوصاً زن‌ها اغلب دستمالی به سر می‌بستند.^۷

از دوران‌های نخستین ورود لباس و پارچه خارجی رایج گردید. لباس‌های خارجی در شکل لباس مغولان بی‌تأثیر نبوده است. داشتن دستمال در جیب از آن موقع میان مغولان متداول گردید.^۸ ثروتمندان در دوران‌های بعد در نحوه پوشیدن لباس راه تجمل را پیش گرفتند. گیخاتو چون اسکناس را رایج کرد، دستور داد، که از پوشیدن پارچه‌های زربفت خودداری شود.^۹ بزرگان در مراسم جشن و سرور هر روز لباسی تازه می‌پوشیدند.^{۱۰} لباس‌های قومی و ملی مغولان رفته‌رفته جای خود را به لباس‌های محلی داد. ما نمی‌توانیم بگوئیم، که لباس‌های محلی تا چه اندازه تحت تأثیر لباس قومی مغولان قرار گرفته است.

۱- J. P. Carpini/Wyngaert 51 — ۲- Polo/Lemke 178 — ۳- J. P. Carpini/

Wyngaert 33f. ر.ک: ابن بطوطه ج ۳: ۳۴. ۴- وصاف/بیهقی ۳۴۴. ۵- ر.ک:

ابن بطوطه ج ۲: ۶۰. ۶- J. P. Carpini/Wyngaert 34f. ؛ Bretschneider, Med. — ۷-

Res. I 89 ؛ Malachias 7 J. P. Carpini/Wyngaert 34f. — ۸- مفضل ج ۳ و

۹۴. ر.ک رشیدالدین/برزین d ۱۸۶. ۹- وصاف/بیهقی ۲۷۲. ۱۰- جویی

ج ۱: ۱۴۷ ؛ Vartan 300f.

مسکن

چادرهای مغولان در زمان چنگیز خان به کمک تیرکی برافراشته می‌شد، و روی آن را سپس با نم می‌پوشاندند. در وسط چادر منفذی برای عبور دود وجود داشت. مدخل چادر به طرف جنوب قرار داشت^۱ و پرده‌ای از نم آن را می‌پوشاند. به مناسبت زندگی عشیره‌ای که قوم مغول داشت، این چادرها طوری ساخته شده بود، که بتوان آن را، بی آن که برهم خورد، بر روی گاری‌هایی که توسط گاو کشیده می‌شد، جای داد. به این صورت مغولان چادر برافراشته را از محلی به محل دیگر نقل می‌کردند^۲. خیمه فرمانروا از پارچه زیبا و نفیس دوخته می‌شد، و در برخی از قسمت‌های آن پارچه‌های زربفت و ورقه‌های طلا نصب می‌گردید^۳.

دیری نیائید، که به فرمان قاآن‌ها برای آنان قصر ساخته شد: اوکتای در قراقرم در قصری مسکن داشت^۴، که دارای دوجناح بود، و جانشینان او نیز در این قصر منزل داشتند. در اطراف این قصر خانه‌های بزرگان ساخته شده بود. در جلو قصر فواره‌ای قرار داشت، که ظاهراً بوشیه، صنعتگر پارسی آن را ساخته بود. در خروجی این قصر نیز به طرف جنوب قرار داشت^۵. گذشته از آن اوکتای مقرر کرده بود، که برایش کوشک‌هایی بسازند.

با وجود بناهای متعدد در مواقع خاص، از جمله در هنگام انتخاب فرمانروای جدید، خیمه برپا می‌گردید و در قلمرو ایلخانان نیز خیمه اهمیت خود را از دست نداد. کوچ دائم میان اردوگاه بیلاق و قشلاق، که از بقایای زندگی عشیره‌ای مغولان بود و درخاندان ایلخانان و قاآن‌های چین نیز باقی ماند^۶، برافراشتن خیمه را ضروری

۱- رک : Vladimircov, Obšč. stroj 41f. ۲- رک : Vladimircov, Obšč. stroj ۴۲-۴۱ ص ب. ۳- رک جونی ۳ : ۴۱ ص ب. ۴- رشیدالدین / 42, 57 ; Polo/Yule I 155 ۵- W. v. Rubruck/Wyngaert 276f. ۶- میرخواند/لانگله بلو ش ج ۲ : ۴۸-۵۰ . ۲۲۷ ص ب ، Ricoldus 115 ، Vladimircov, Obšč. stroj 110f.

می‌کرد. در حدود آغاز قرن هشتم هجری یعنی هم‌زمان با بنیان‌گذاری سلطانیه و رسوخ فرهنگ ایران ظاهراً برافراشتن خیمه کاهش یافته است.

اما پس از آن نیز در هنگام مسافرت نظام‌کهنی که ما از زمان منکو می‌شناسیم به اعتبار خود باقی ماند. در اطراف خیمه فرمانروا خیمه‌های همسران او و خدمه آنان برپا می‌شد. وزراء، منشیان و صاحب‌منتهبان دربار در نزدیکی خیمه‌خان مسکن داشتند. مراسم نماز به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌گردید.^۱

درون چادر در آغاز بسیار ساده تنظیم می‌شد، و در درون آن‌جا برای خواب، آتش، محل برای نشستن افراد و نیز جا برای بت‌ها و اغلب برای چهارپایان وجود داشت. اما تصور می‌رود، که در دوران‌های بعد، به‌خصوص در میان بزرگان، خیمه‌های تجملی متداول شده باشد. در این باره اطلاعات دقیقی در دست نداریم.

شهرسازی

در منابع تاریخی گزارش‌های معدودی دربارهٔ این‌که مغولان استحکامات و قلاع لشکری ساخته باشند، به دست ما می‌رسد (از جمله استحکامات کنار رود جیحون) و به این جهت گمان می‌رود، که آنان استحکاماتی را که تا آن هنگام وجود داشته است، مورد استفاده قرار داده‌اند. اما فرمانروایان مغول در زمینه بنای ساختمان‌های دینی و دنیوی کوشش فراوان به خرج داده‌اند.^۲ مساجد متعددی از دوره مغولان، که نقشه آن قلعه مانند و به شکل هشت گوش است، تا امروز به جای مانده است، و این مساجد خود شاهد کوشش ایلخانان است. ما در این‌جا از بحث دربارهٔ تاریخ هنر و معماری صرف‌نظر می‌کنیم.

۱- رك : ابن بطوطه ج ۲ : ۱۲۸-۱۲۶ . ۲- رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : ۴۰۰ ؛

Malachias 34 ؛ Zyriak 506 ؛ میرخواند ج ۵ : ۸۱ -

گذشته از ساخت مساجد و بناهای دیگر، شهرسازی از دوران‌های نخستین توجه فرمانروایان مغول را به خود جلب کرد. اوکتای فرمان داد که بسیاری از شهرها را، که در زمان چنگیزخان طعمه آتش شده بود،^۱ چون بخارا^۲، هرات^۳، گنجه^۴، ترمذ^۵، و نیشاپور^۶ دوباره بسازند.

در دوران فرمانروائی اباقا شهر بغداد نیز به همت جوینی وزیر دوباره ساخته شد.^۷ این ایلخان به تعمیر شهرهای دیگر نیز که از جنگ‌های سال‌های ۶۱۷ تا ۶۲۰ ه. ق. هنوز ویران بود، همت گمارد.^۸ اما هنگامی که ابن بطوطه به بلخ و مرو رسید، این شهرها مخروبه‌ای بیش نبود.^۹

گذشته از آن شهرهای تازه بنا گردید. قاآن‌ها قراقرم^{۱۰} که به روایت ویلهلم فن روبروک شهر کوچکی بود^{۱۱}، و شهرهای دیگری چون اومول^{۱۲} را ساختند. ایلخانان نخست شهرهای چادری می ساختند، چون شهری که در نزدیکی التاغ و در دشت مغان برپا شده بود، و به طوری که رشیدالدین اشاره می کند^{۱۳}، این شهرها پس از مدتی نابود می شد. اما محله‌هایی که طبق سبک معماری ایران در کنار شهرها ساخته می شد، چون غازانیه، که به فرمان غازان در نزدیکی تبریز ساخته شد^{۱۴}، محکم تر بود. این محلات معمولاً به دست متجاوزان و با اعمال زور ویران می شد، چون ربع رشیدی که به فرمان رشیدالدین وزیر در تبریز بنامد و پس از قتل او ویران گردید.^{۱۵}

۱- میرخواند ج ۵ : ۴۵ . ۲- میرخواند/یوبرت ۱۱۳ . ۳- میرخواند ج ۵ : ۴۵ ;
ابوالقازی ج ۱ : ۱۴۰ . ۴- Zyriak 215f. ۵- ابن بطوطه ج ۳ : ۲۶ ، ۵۷ .
۶- ابن بطوطه ج ۳ : ۶۳ . ۷- ابن بطوطه ج ۳ : ۸۳ . ۸- رشیدالدین/کاترمر
ج ۱ : ۱۸۳ . ۹- ابن بطوطه ج ۳ : ۵۸ ، ۶۳ . ۱۰- جوینی ج ۱ : ۱۶۹ ص ب ،
۱۹۲ : میرخواند ج ۵ : ۴۵ ; ابوالقازی ج ۱ : ۱۳۹ ص ب . ۱۱- W. v. Rubruck/
Bretschneider, Med. Res. II 427 ; Carpini/Wyngaert 54-12 Wyngaert 285f.
۱۳- رشیدالدین/وین ۳۲۹ ص ب . رک عمری/قسطنطنیه ۶۳ ر، ۶۴ ر . ۱۴- وصاف/
بمبئی ۳۸۵-۳۸۲ . رک رشیدالدین/وین ۲۶۲ ر، ۲۶۵ ر ; میرخواند ج ۵ : ۱۳۳ ; عمری/
قسطنطنیه ۶۴ ر . ۱۵- میرخواند ج ۵ : ۱۴۴ ; رک : کاشانی ۷۹ ر و ج .

مهم‌ترین قدم در این سو بنای سلطانیه پایتخت تازه بود، که پس از کوشش‌های ابتدائی ارغون^۱ از سال ۷۰۶ ه. ق. در مدتی نسبتاً کوتاه به فرمان الجایتو ساخته شد^۲. در بنای این شهر معماران متعدد، که از نقاط مختلف فلدر و ایلخانان گرد آمده بودند، شرکت داشتند^۳. الجایتو گذشته از آن فرمان داد تا سلطان آباد در کنار کوه بیستون و سلطان آباد الجایتو در دشت مغان در نزدیکی رود جیحون بنا گردد^۴. ما در این جا به تاریخ معماری و هنر و بحث درباره آثار تاریخی دیگر ایران از این زمان نمی‌پردازیم.

زبان و خصوصیات قومی

دسته‌هایی که تحت فرماندهی چنگیز خان کشور خوارزمشاه را تصرف کردند، و هم‌چنین سپاه‌های بعدی مغول يك واحد قومی و زبانی را تشکیل نمی‌دادند^۵. دو قوم به وضوح قابل تمیز از یکدیگر بودند: مغولان که نقش رهبری به عهده آنان بود، و توده‌های عظیم سپاه را تشکیل می‌دادند^۶، و ترکان. مردم این زمان نیز متذکر این تفاوت بوده‌اند^۷.

گزارش‌هایی که درباره شکل ظاهر مغولان به ما رسیده است، حکایت دارد، که مشخصات نژادی آنان در آن هنگام نیز شباهت تام به زمان حاضر داشته است.

مغولان دارای بدنی قوی، قد متوسط و صورت پهن، چشم‌های مورب، بینی و پیشانی مسطح بودند. ریش آنان کم و توتنگ بود و برای برطرف کردن کمی ریش‌موها را از ته می‌کنند، تا شاید پر پشت شود^۸، چنان‌چه یکی از شاهزادگان که بیش از

۱- رشیدالدین/وین ۲۴۰ ج ۱؛ حمدالله ج ۱؛ ۵۵؛ عمری/قسططنطبه ۶۳ ج ۲. ۲- کاشانی

۳۱ ج تا ۳۲ ج، ۳۳ ص ص؛ وصاف/بمبئی ۴۷۷؛ حافظ‌ابرو ۳ و ج؛ میرخواند ج ۵؛ ۱۲۷.

۳- وصاف/بمبئی ۵۴۱؛ Tašitâ 151 ۴- خواندیس ج ۳؛ ۶۷. ۵- رك؛ جوزجانی

۳۸۷؛ Vladimircov, Obšč. stroj 33ff. ۶- رك؛ رشیدالدین/بلوشه ج ۲؛ ۳۲۲

ص ب، ۳۷۴. ۷- رك؛ ذهبی/سوموگی ۱۲۵؛ کاشانی ۱۲۶ ج تا ۱۲۹ ر؛

Altunian 55-60. ۸- W. v. Rubruck/Wyngaert 163؛ Gombocv 651f.؛ رك؛

معمول ریش داشت ، مورد توجه قرار می گرفت : از جمله ریش چپر پسر قیدو و نواده او کتای که متأسفانه مادر او را نمی شناسیم . او صورتی چون « يك نفر روسی و یا چرکس » داشته است^۱ . گردن و بازوان مغولان دراز ، سینه آنان پهن و پاهای آنان کوتاه بود^۲ .

آنها در مغز سر ، موی خود را طوری می تراشیدند ، که از يك گوش به گوش دیگر کشیده شود و به پهنای دو انگشت بالای پیشانی را نیز می تراشیدند . بقیه موی سر آنان بلند بود ، و از طرف جلو تا روی ابروها می ریخت . موهای بلند عقب سر را می بافتند^۳ .

صرف نظر از لشکرکشی ، اقوام مغولی گاه گاه تحت رهبری امرای خود به سوی مغرب کوچ می کردند^۴ . پس از برچیده شدن بساط ایلخانان دیگر اطلاعی درباره تعداد و سرنوشت آنان در دست نیست .

چنگیزخان گذشته از زبان مادریش که مغولی بود ، به زبان ترکی نیز سخن می گفت^۵ و جانشینان او اگرچه بر زبان های دیگر نیز تسلط داشتند ، اما جملگی به زبان مغولی سخن می گفتند . خط ایغوری را که چنگیزخان برای نوشتن کلمات مغولی متداول کرد^۶ ، و در آغاز گروه معدودی آنها را می شناختند^۷ ، تا امروز باقی مانده است . پعاگسپا راهب تبتی خطی اختراع کرد ، که حروف آن به شکل چهارگوش بود و به نام خود وی نامیده گردید . این خط که قویلای از اشاعه آن حمایت می کرد ، بزودی منسوخ شد^۸ .

۱- رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۹ . ۲- Malachias 7 ; J. P. Carpini/Wyngaert 32f. ۳- J. P. Carpini/Ricoldus 114 ; Zyriak 248 ; Matthaeus Parisiensis III 487f. Wyngaert 33 ۴- رشیدالدین/وین ۳۰۸ ر ، ۳۳۱ ر ؛ میرخواند ج ۵ : ۱۵۸ . ۵- جوینی ج ۱ : ۱۸۱ ؛ رشیدالدین/بلوچه ج ۲ : ۶۴ ؛ میرخواند/لانگله ۲۲۱ ؛ میرخواند/یوبرت ۱۱۲ ؛ ابوالقازی ج ۱ : ۱۴۰ ص ب . ۶- رک : Bretschneider, Med. Res. I 53 . ۷- رک : Huth II 162f. ۸- وصاف/هامر ج ۱ : ۳۷ ؛ رک : ۲۲۷ .

بر روی سکه‌های مغولی قاآن‌ها و ایلخانان، با توجه به این وضع، گذشته از متن عربی متداول متن مغولی نیز به خط ایغوری، که کوتاه بود، ضرب می‌شد.^۱ تنها غازان یک بار فرمان داد، که بر روی سکه‌علائم پعاگسیا نیز ضرب گردد. تمام ایلخانان پس از اباقا این رسم را محفوظ داشته‌اند.^۲ در دوران زمام‌داری غازان و الجایتو نقصان خط مغولی مشهود است، اما این خط در دوره ابوسعید بسیار دیگر رونق می‌گیرد.^۳ حتی آخرین فرمانروایان بی نفوذ مغول بر روی سکه‌هایشان متن مغولی ضرب می‌کردند، اگرچه این متن تنها حاوی نام آنان بود.^۴

اسناد مغولان نیز به زبان مادری ایشان نوشته می‌شد، اما مدتی پس از تشکیل فرمانروائی مغولان نمونه‌های اسناد مسلمانان که به زبان‌های عربی و فارسی نگاشته شده بود، سر مشق مغولان قرار می‌گرفت.^۵ اسناد و نامه‌های ارسالی به ممالک خارجه نیز، حتی به مصر^۶، گاه‌گاه به زبان مغولی تصنیف می‌گردیدند، اما در مورد این کشور مکاتبات به زبان عربی نیز نگاشته می‌شد. مصریان دیوخیانه مخصوصی برای زبان مغولی تشکیل داده بودند، که پناهندگان ایرانی و بردگانی که از دشت قبیچاق به مصر می‌گریختند، در آن به کار اشتغال داشتند^۷، و در نتیجه پیام‌های خود را به دربار خان مغول گاه‌گاه به زبان مغولی تصنیف می‌کردند.^۸

اما چون مکتوب مغولی به مغرب‌زمین از جمله فرانسه^۹، انگلستان و دربار پاپ می‌رسید، ایجاد اشکال می‌کرد. ناگفته نماند، که اغلب ترجمه فارسی و یا لاتین نامه‌ها

۱- ترك : ۲۰۰۰ Berlin Museum ; Brit Kat. VI; Türk. Kat. III : ترك : ۲۰۰۰

۲- Türk. Kat. III, Nr. 25, S. 36 ۳- Kat. III, Nr. 25, S. 23, 25ff.

۴- Brit. Kat. VI, XLVIIff., Türk. Kat. III, Nr. 328 ۵- ترك : جویی ج ۱ :

۱۳۶ : رشیدالدین/وین ۳۱۲ ج ۳۱۸ ج : میرخواند/یوبرت ۱۲۶ ۶- ترك : میرخواند/

لانگله ۲۲۱ ۷- مفضل ج ۳ : ۴۳ : مقریزی/کاترمن ج ۲ : ۱۸۲ ۸- ترك :

میرخواند ج ۵ : ۱۲۴ ۹- Tiesenhausen I 333 : فلتشیدی ج ۷ : ۲۹۴ .

۱۰- W. v. Rubruch/Wyngaert 231

ضمیمه آن بود. چنانچه پیام خان مغول کتباً به لاتین ترجمه نشده بود، شاهان مغرب-زمین ناگزیر بودند، که آن را توسط سفرای مغول به زبان لاتین ترجمه کنند.^۱

برخی از صاحب منصبان دولت - که از اقوام غیر مغولی بودند - زبان مغولی را کمی می آموختند، تا در مذاکره با فرمانروا در هنگام لزوم از اطلاعات خود در آن زبان یاری جویند. مورخین دربار نیز چون رشیدالدین از اطلاعات خود در این زمینه برای تألیف وقایع تاریخی دوران های گذشته استفاده می کردند^۲، اگرچه آنان معمولاً همکاران مغولی در اختیار داشته اند. به همین سبب نیز نسطوری ها جبل های سوم را در سال ۱۲۸۱ م. به عنوان جاثلیق انتخاب کردند، و او حقیقتاً در دربار ایلخانان نفوذ فراوان یافت. ناگفته نماند، که جبل های سوم به علت عدم تسلط بر زبان های عربی و سریانی اغلب مواجه با دشواری می شد. دیونیس مطران یعقوبی، که ظاهراً فقط زبان سریانی می دانست، در سال ۱۲۵۳ م. برای مذاکره با سلطان دمشق از ابوالفرج به عنوان مترجم استمداد طلبید^۳، اما اکثریت مسیحیان تحصیل کرده در آن هنگام گذشته از سریانی زبان عربی نیز می دانستند^۴، اگرچه فقط به زبان سریانی تکلم می کردند. یهودیان برای آن که غیر یهودیان از درك سخنان آن ها عاجز باشند، به زبان عبری (به صورتی که در قرون وسطی متداول بود) سخن می گفتند^۵.

زبان مغولی مدت ها در میان مغولان زنده بود. به این موضوع از آنجا می توان پی برد، که در آثار عربی و فارسی هنگام نقل لغات مغولی تنها صورت صحیح و کامل کلمات ذکر نمی شد، بلکه گاه گاه این کلمات به صورتی که در میان مردم در مکالمات روزمره آنان متداول بود، نقل می گردید. به خصوص حرف غ که در میان دو حرف

۱ - Raynaldus XIV, S. 155 ; Mosheim, S. 70f. ۲ - دك: رشیدالدین/ کاترمر ج ۱:

۳ - Blochet, Intr, 118f. : LIX Bar Hebraeus, Kirchg. II 717 ۴ - Bar

۵ - دك: Blochet, Intr. 26 Hebraeus, Kirchg. II 649, 699

صدا دار واقع بود^۱، حذف می‌شد مثلاً المفضل حاکم قفقاز را که نامش جورماغون بوده است، پیوسته به نام جورمون^۲ ذکر و نام تققعا، خان دشت قیچاق در آثار نویسندگانی که به زبان‌های عربی و فارسی می‌نگاشتند، به صورت تقطا (و یا طقتا)^۳ نوشته شده است. چنان‌چه مردم به این زبان تکلم نمی‌کردند، در نام‌های مذکور این حرف حذف نمی‌شد؛ و نویسندگان این نام‌ها را به همان صورتی که در زمان گذشته معمول بوده است، نقل می‌کردند. در چین نیز وضع به همین منوال بود. در ایران به کرات برای شهرهائی که نامی داشتند، نام‌های مغولی نیز دیده می‌شود^۴.

در مشرق زمین و در مغرب زمین^۵ گذشته از عنوان «مغول» اغلب نیز نام «تاتار» و یا «تارتار» به چشم می‌خورد^۶. میرخواند این دو نام را گدگاه با یکدیگر و هم‌زمان به کار می‌برد^۷. به این ترتیب وقتی گفته می‌شود، که زبان رسمی دربار قآن در آغاز قرن هشتم «تاتاری» بوده است^۸، باید دانست که منظور همان زبان مغولی است. اما چون در زمان‌های بعد صحبت از زبان تارتاری می‌شود، منظور زبان ترکی است، چه در آن موقع دیگر دو قوم مغول و ترک با هم درآمیخته بودند. کلمه تاتار به این معنی به خصوص درباره ترکانی که امروز در روسیه ساکنند، اطلاق می‌شود.

گذشته از مغولان قبایل ترک در هجوم اقوام آسیای شرقی و مرکزی به مناطق غربی نقش مهمی به عهده داشتند. تعداد کثیری از سپاهیان چنگیزخان، و به روایت ابن‌اثیر بیش از نیمی از آنان، ترک بودند^۹. به این ترتیب سپاهیان چنگیزخان که سمرقند را تصرف کردند، به ترکانی که خوارزمشاه مأمور دفع آن شهر کرده بود، به این

۱- رك: رشیدالدین/بلوچه ج ۲: ۲۱۷ ص ۲- مفضل ج ۱: ۴۱۴. ۳- Tiesenhausen

I 66, 83, 144, 423 ۴- رشیدالدین/کاترمر ج ۱: ۱۰۰، ۱۸۲؛ رشیدالدین/وین

۲۶۰ ج ۱؛ و صاف/بمبئی ۳۱۶: Tašitâ ۱۵۲؛ حمدالله ج ۱: ۶۳، ۶۹، ۸۴.

۵- Vincent de Beauvais 1301؛ Aszelin 244؛ Kcart'lis chovreba I 417 ۶-

۷- رك: میرخواند ج ۵: ۶۰. ۸- Polo/lemke 50f.؛ Monte Corvino/Wyngaert 350

۹- ابن‌اثیر ج ۱۲: ۲۴۰.

دلیل که آنان نیز هم نژادشان هستند، زیانی وارد نیاوردند^۱. این وضع در جنگ‌های دشت قیچاق^۲ و نیز زد و خورد مغولان با ترکان قفقاز^۳ و در نبردهای اطراف بغداد در سال ۶۵۸ ه. ق. مشهود است.

ایلخانان گذشته از زبان مغولی یعنی زبان مادریشان - که دستور چنگیزخان مبنی بر انتخاب زن اصلی از میان زنان مغول نیز به دوام آن کمک می‌کرد^۴ - زبان‌های ترکی و فارسی را نیز می‌فهمیدند^۵. حتی در مواردی که مستقیماً به این موضوع اشاره نشده است، باید در تسلط ایلخانان بر زبان‌های ترکی و فارسی تردیدی نداشت. با این همه می‌دانیم، که ابوسعید مثلاً با اتابک لرستان به زبان ترکی صحبت می‌کرد و غازان گذشته از زبان مغولی از زبان‌های عربی، هندی، کشمیری، تبتی، ختای و «فرنکی» مطلع بود^۶. مأموران غیرایرانی دولت ناگزیر بودند، که بر زبان فارسی و یا عربی «متناسب حوزه مأموریتشان» تسلط داشته باشند^۷.

اطلاع از زبان‌های غربی به ندرت دیده می‌شد. مثلاً ابن صوما که در سال ۶۸۶ ه. ق. به مغرب‌زمین اعزام شد، تنها کسی (منظور تنها مسیحی است) بوده است، که تا حدی زبان لاتین را می‌دانسته است^۸.

گسترش دین اسلام وجود مغولان را در کنار ترکان رفته رفته از میان برد، و موجب شد، که آداب مغولان یکسره در رسوم ترک‌ها حل شود. مارکوپولو در سال ۱۲۷۴م. وجود چنین تمایلی را مشاهده کرده است^۹. مدتی پس از آن، یعنی در هنگام زوال سلطنت ایلخانان، این تحول تقریباً کامل شده بود^{۱۰}. در ماوراءالنهر نیز تحولی

۱- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۰ . ۲- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۵۲ ; رشیدالدین/برزین d ۱۳۹ .
 ۳- ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۴۵ . ۴- جوینی ج ۳ : ۴۲ . ۵- کاشانی ۱۲ ر .
 ۶- ابن بطوطه ج ۲ : ۳۳ . ۷- رشیدالدین/وین ۲۷۹ ج . ۸- رك : میرخواند ج ۵ : ۵۷ ، K'art'lis chovreba I 372 ، Tašitā 48 ۹- Polo/Lemke 181 ۱۰-
 ۱۱- Jordanus 9 ، Gregoras I 40 ، قلقشندی ج ۴ : ۴۲۶ ؛ رشیدالدین/کاترمر ج ۱ : CVIIf . - رك : ابن اثیر ج ۱۲ : ۲۳۶ .

به‌همین شکل صورت گرفته است. کپک^۱ و پس از او ترعه شیرین، که دین اسلام را پذیرفت^۲، بیشتر به‌زبان ترکی تکلم می‌کردند^۳ و «خود را سلطان ترکان»^۴ می‌دانستند. در مجالس قرائت قرآن گذشته از اشعار فارسی، اشعار ترکی نیز خوانده می‌شد^۵. ظاهراً زبان مغولی دیگر هیچ‌گونه اهمیتی نداشت.

فرهنگ عامه مغول در آسیای غربی سرانجام یکسره در فرهنگ عامه ترک‌ها حل شد. فتح ایران و ممالک دیگر موجب شد؛ که ترک‌ها در این مناطق پراکنده شوند. گرچه پیش از آن تاریخ نیز در مناطق مهم خاور نزدیک اقوام ترک ساکن شده بودند، اما با بنیان‌گذاری قلمرو ایلخانان نه تنها فرهنگ عامه ترک در ایران رسوخ کرد، بلکه مناطق مهم از جمله آذربایجان (در شهر تبریز در آن زمان به ترکی مکالمه می‌شد)^۶ یکسره تحت تسلط فرهنگ ترک‌ها درآمد. این یکی از بارزترین نشانه‌های حمله چنگیز خان و جانشینان وی به ایران است.

۱- ابن بطوطه ج ۳ : ۳۲ . ۲- رک : Barthold, Vorl. 204 ۳- ابن بطوطه ج ۳ : ۳۳ . ۴- ابن بطوطه ج ۳ : ۳۷ . ۵- ابن بطوطه ج ۳ : ۲۷ ۶- ابن بطوطه ج ۲ : ۱۳۰ ؛ حمدالله ج ۱ : ۸۵ .

فهرست الفبائی

نام نویسندگانی که در فهرست مآخذ آثار آنان آمده است

در این کتاب به استثناء منابع ارمنی و چینی، مآخذ دیگر به زبان اصلی مورد استفاده بوده است، مگر آنکه تنها ترجمه آن به چاپ رسیده باشد. (چون اثر مقریزی) از این رو پیوسته منابع به زبان اصلی نقل می گردد (از جمله در آثاری چون وصاف/هامر و بارهبر اوس، تاریخ کلیسا).

در این فهرست گاه گاه نام برخی از نویسندگان نخست تنها و سپس، با نام اختصاری کتابی می آید. منظور در مورد نخست اثر اصلی نویسنده است، که در این کتاب نیز از آن بسیار بهره برداری شده است، و در مورد دوم دیگر آثار نویسنده است. نام کامل کتابها را می توان به کمک فهرست مآخذ یافت. نام نویسندگان در حواشی کتاب عیناً به صورتی نقل شده است، که در این فهرست آمده است.

در مورد منابعی که به کرات منتشر شده است، از چاپهایی که به آن مراجعه نشده، ذکری نیست. از این رو فهرست ما حاوی تمام چاپها نیست.

نامهای فارسی و عربی در این فهرست و نیز در حواشی کتاب «ال» حذف شده است. اغلب پس از نام نویسنده، نام شخصی که کتاب را به چاپ رسانده و یا نام شهری که يك نسخه خطی در آن نگهداری می شود، و یا نام شهری که کتاب چاپ شده است (منظور چاپ سنگی است) آمده است، که با يك خط متمایل (/) از یکدیگر جدا شده است، چون وصاف/هامر یعنی تاریخ وصاف که وسیله هامر منتشر شده است، و یا وصاف/بمبئی یعنی تاریخ وصاف که در بمبئی چاپ (سنگی) شده است. ویرگول نام نویسنده را از صورت اختصاری نام کتاب جدا می کند.

یادآوری

فهرست مآخذ از طریق عکس برداری به چاپ رسیده است. از این رو برگرداندن نام مورخان ایرانی و عرب به خط فارسی میسر

نبود. ضمناً چون در نسخه‌های خطی برخی از منابعی که مورد استفاده قرار گرفته، به هر برگ يك شماره داده شده است، لذا برای مشخص کردن دوروی هر برگ به اختصار «ر» یعنی روی طرف راست و «چ» یعنی روی طرف چپ به کار رفته است. و نیز چون فهرست نام مورخان و فهرست مآخذ در چاپ دوم متن آلمانی به صورت جداگانه تکمیل شده است، در ترجمه نیز این قسمت به طور جدا آمده است.

A

'Abd Ollāh ebn Moḥammad 36. — Abel-Rémusat siehe Rémusat. — Abrū, Hāfez-e, vgl. Hāfez-e Abrū 8, 9. — Abū 'l-Faraġ (damit ist zum Unterschiede vom syr. Werke des Bar Hebraeus immer das arab. gemeint) 119. — Abū 'l-Fidā 112. — Abū 'l-Fidā, Geogr. 129. — Abū 'l-Ġāzī Bahādūr Ḥān 103. — Adam, Salimbene de 162. — Akropolis 105. — 'Alā'-e Tābrizī 35. — Albericus Trium Fontium 163. — Alinge 324. — Ališan 236. — Allen 454. — Altaner (Dominikaner-Mission) 375. — Altaner, Sprachkenntnisse 374. — Altan Tobči 86. — Altunian 71. — Annales de Burton 164. — Aristov 313. — Assemani, Bibl. Orient. 49. — Assemani, Dissertatio 387. — Aszelin 202. — Aufhauser 372. — 'Azzāwī 293.

B

Babinger 456. — Bahādūr Ḥān, Abū 'l-Ġāzī 103. — Baidāwī 13. — Banzarov 329. — Barckhausen 286. — Bar Hebraeus (damit ist zum Unterschiede vom arab. Werke des Abū 'l-Faraġ immer das syr. gemeint) 37. — Bar Hebraeus, Appendix 38. — Bar Hebraeus/Budge 39. — Bar Hebraeus, Kirchg. 40. — Barros 154. — Barthold, Ani 334. — Barthold, Čingizidy-christiane 429. — Barthold, Kul'turnaja žizn' 431. — Barthold, Obrazovanie 428. — Barthold, Turk(estan) 288. — Barthold, Vorl. 430. — Basmadjian 407. — Baumstark 50. — Beazley, Modern Geography 353. — Beazley, Text. 182. — Bell 408. — Bendefy, Fontes 178. — Bendefy, Juliánusz 177. — Benedikt von Polen/Wiszniewski 188. — Benedikt von Polen/Wyngaert 169. — Berchem 249. — Bergeron 170. — Bernard 391. — Bihl und Moule 382, 383. — Björkman 135. — Blau und Stickel 263. — Blochet, Intr. 287. — Blochet, Monnaies Decourdemanche 267. — Blochet, Mort 308. — Bohigas 214. — Bonaparte 266. — Bonin 392. — Bouvat 281. — Bovenschen 167. — Brătianu 398. — Bréhier 370. — Bretschneider, Med. Res. 145. — Bretschneider, Not(es) 146. — Brit. Kat. 254. — Brockelmann 243. — Brosset, Analyse critique (Vartan) 35. — Brosset, Géorgie siehe K'art'lis čovreba, Übers. 75. — Browne, Christianity 389. — Browne, Note 3. — Browne, Pers. Lit. 242. — Browne, Suggestions 6. — Brunet 413. — Bruun 416. — Budge 44 (vgl. auch Nr. 39). — Burton, Annales de 164.

C

Cahun, Intr. 274. --- Cahun, Révolutions 275. --- Čamčean/Klaproth 70. --- Canard 418. --- Canard, Traité 419. --- Canestrini 404. --- Chabot (Übers. der „Tašfiğā“) 42. --- Chabot, Notes 400. --- Chapman 446. --- Chara-Davan 345. --- Chavannes, Conquêtes 305. --- Chavannes, Cycle turc 339. --- Chavannes, Inscriptions 253. --- Xuan Ta-xua siehe Huan . . . 143. --- Codrington 265. --- Cordier, Bibl. Sin. 245. --- Cordier, Christianisme 395. --- Cordier, Histoire générale (China) 441. --- Cordier, Ho-lin 357. --- Cordier, Itinéraire (Marco Polo) 228. --- Cordier, Mandeville 168. --- Cordier, Notes (Marco Polo) 224. --- Courant 438. --- Couto 155. --- Cruz 153. --- Curtin 284. --- Czaplicka 432.

D

Dahabi 131. --- Deguignes 278. --- Desimoni 405. --- Devéria, Notes 252. --- Dieterich 108. --- Dimaşqi 130. --- Discovery (Grab Čingiz Hāns) 306. --- Dölger 233. --- Douglas 300. --- Drouin 260. --- Du Halde 439. --- Dulaurier, Observations (Smpad) 63. --- Dulaurier, Petite Arménie 453. --- Duval 45. --- Džavachov 76. --- Džavahišvili 78.

E

E I 246. --- Eisenstein 158. --- Endlicher 176. --- Enzyklopädie des Islam 246. --- Eḡbāl 292. --- Erdmann 296. --- Eubel 377. --- Eugen 455. --- Evgenij 455.

F

Fallmerayer 448. --- Fallmerayer, Originalfragm. 239. --- Feer 289. --- Feydit 67. --- Fischel 426. --- Fox 303. --- Frähn, Il-Chan. 257. --- Frähn, Op. post. 258. --- Frähn, Rec. 256.

G

Ġanīma 427. --- Gaubil 277. --- Gaudefroy-Demombynes 457. --- Gay 386. --- Gerland 447. --- Ghellinck, Franciscains 373. --- Ghellinck, Jean 206. --- Giragos Kandzagoci vgl. Zyriak 51, 52. --- Gnauck 209. --- Golubovich 233. --- Golubovich, Oderich 210. --- Gomboev 183. --- Ġowainī 1 (Band III nach Nr. 2 angeführt). --- Gregoras 107. --- Grekov und Jakubovskij 444. --- Groeteken 380. --- Grousset 279. --- Gurljand 325. --- Ġūzġānī 14. --- Ġūzġānī, engl. 15.

H

Haenisch (, Untersuchungen) 80. --- Haenisch, Chin. Red. 88. --- Haenisch, Letzte Feldzüge 347. --- Haenisch, Mandschuvers. 89. --- Hāfez-e Abrū 8. --- Hāfez-e Abrū/Bayani 9. --- Hamd Ollāh (damit ist immer „Nuzhat al-qulūb“ gemeint, vgl. Mostoufi) 32. --- Hammer 272. --- Hammer, Gold. Horde 443. --- Haytonus 65. --- Heyd 399. --- Heyd, Colonien 376. --- Heyd, Handelskolonien 406. --- Heyd, Studien

= Colonien 376. — Hilgenfeld 48. — Hōndāmīr 21. — Hōndāmīr/Defrémery 25. — Hōndāmīr/Grigor'ev 22. — Hōndāmīr/Kirkpatrick 24. — Hōndāmīr/Price 23. — Houtsma 456. — Houtum-Schindler, Marco Polo 217. — Houtum-Schindler, Notes 230. — Howorth 273. — Howorth, Sources 83. — Xuañ Ta-xua (Huañ Ta-hua) 143. — Hüllmann 291. — Huth 424. — Hyazinth 139. — Hyazinth, Mongoly 319.

I

Iakinf. siehe Hyazinth 139, 319. — Ibn al-Aṭīr 110. — Ibn al-Aṭīr, Fragments 111. — Ibn Baṭṭūṭa 123. — Ibn Bibi 31. — Ibn al-Fūṭī 120. — Ibn Ḥaldūn 122. — Ibn Ḥallikān 132. — Ibn Ḥallikān, Übers. 133. — Ibn Ijās 117. — Ibn Šaddād 118. — Ibn as-Sā'ī 121. — Iqbāl siehe Eqbāl 292. — Istoriija Tatarii 437. — Ivanin 346.

J

Jacquet 165. — Jadrincev 356. — Jahn 335. — Jakubovskij, Razvaliny 361. — Jakubovskij, Vosstanie 338. — Johann von Marignola/Meinert 203. — Johann von Marignola/Wyngaert 169. — Johann von Monte Corvino/Wyngaert 169. — Johann von Plano Carpini/Liverani 185. — Johann von Plano Carpini/Pullé, Historia 180. — Johann von Plano Carpini/Pullé, Viaggio 181. — Johann von Plano Carpini/Risch 179. — Johann von Plano Carpini/Wyngaert 169. — Joinville 159. — Jordanus 204. — Jourdain 364. — Julian, siehe Endlicher 176.

K

K'art'lis cḥovreba 74. — K'art'lis cḥovreba, Übers. 75. — Kirkpatrick 24. — Klaproth, Examen 90. — Klaproth, Mém. 458. — Klaproth, Mongoly 318. — Klaproth, Observations 316. — Klaproth, Papier-monnaie 336. — Klaproth, Tableaux 459. — Kljukin, O čem 96. — Kljukin, Pis'mo 97. — Koelle 320. — Kohler 381. — Kohler und Langlois 402. — Komroff 174. — Kotvič, Iz poučeniij 326. — Kotvič, Ūan-tš'au pi-si 85. — Kotwicz, Chronologja 341. — Kotwicz, En marge 99. — Kotwicz, Modes 331. — Kotwicz, Quelques mots 100. — Kotwicz, Relations 342. — Krause (, Cingis Han) 140. — Krause, Epoche 141. — Krause, Haithon 66. — Krause, Ostasien 142. — Kremer 295. — Külb 173.

L

Lamb 301. — Lammens, Correspondances 136. — Lane Poole (Brit. Kat.) 254. — Langlès 337. — Langlois, Arménie 269. — Langlois, Gênes 403. — Laufer 94. — Laufer, Očerk 95. — Laurent 198. — Lemmens 378. — Lentz 229. — Le Strange, Caliph 365. — Le Strange, Kerman 362. — Le Strange, Mesopotamia 33. — Lewicki 316a [S. 502]. — Livre d'Estat siehe Jacquet 165. — Loewe 282. — Lübeck 371.

○

M

Magakij 56. — Mailla 138. — Malachias 56. — Mandeville siehe Maundeville 166. — Maqrizi/Blochot 113. — Maqrizi/Quatremère 114. — Marco Polo/Baldelli-Boni 221. — Marco Polo/Foscolo Benedetto 222. — Marco Polo/Lemke 219. — Marco Polo/Moule und Pel-liot 215. — Marco Polo/Olivieri 223. — Marco Polo/Pauthier 218. — Marco Polo/Reincke 220. — Marco Polo/Yule 216. — Marignola siehe Johann von M. 169. — Marinescu 411. — Maris Amri et Slibae . . . commentaria 47. — Markov 259. — Mas Latrie 450. — Matrod, Notes (Joh. v. Plano Carpini) 134. — Matrod, Voyage (Wilhelm von Ru-bruck) 195. — Mattheus Parisiensis 160. — Maundeville 166. — Mei-nert 203. — Melioranskij 327. — Mez 294. — Mhithar 60. — Michelant und Raynaud 175. — Miliarakis 445. — Miller 449. — Mingana 390. — Mirhōnd 16. — Mirhōnd/Jaubert 20. — Mirhōnd/Jourdain 18. — Mirhōnd/Langlès 17. — Mirhōnd/Morley 19. — Monte Corvino, Johann von 169. — Montgomery 43. — Morgan 451. — Mosheim 366. — Mo-stoufi (damit ist immer „Ta'riḥ-e gozidā“ gemeint, vgl. Ḥamd Ollāh) 12. — Moule, Bibl. Notes 213. — Moule, Christians 394. — Moule, Contribution 212. — Moule, Jordanus 205. — Moule, Notes (Marco Polo) 227. — Moule, Oderich 211. — Mübārek (Türk. Kat.) 255. — Mufaddal 115. — Müller 280. — Murray 172.

○

N

Nangis 161. — Nasawi 109. — Nau 388.

○

Oderich von Portenau/Cordier 207. — Oderich von Portenau/Wyn-gaert 169. — Ohsson 271. — Olschki 417. — Oppert 409. — Orbelian/Brosset 58. — Orbelian/Saint Martin 59.

P

Pachymeres 106. — Padorin 359. — Palefox 440. — Palladius, Elucidations (Marco Polo) 226. — Palladius, Putevye zapiski 148. — Parker 290. — Patcanian, Catalogue 72. — Patkanov, Ist. Mong. 73. — Pauthier, Cérémonial 330. — Pauthier, Relations 442. — Pauthier, Tandue 414. — Pavlov 435. — Pelliot, Chrétiens 393. — Pelliot, Chronologie 343. — Pelliot, Comans 317. — Pelliot, Doc. 102. — Pel-liot, Mongols et Papes 365. — Pelliot, Notes 344. — Pelliot, Papes 367 (a—c bezeichnet die verschiedenen Fortsetzungen). — Pelliot, Passage 84. — Pétis de la Croix 297. — Petruševskij 34. — Pinon 276. — Plano Carpini, vgl. Johann von Plano Carpini 169. — Pognon 251. — Poliak 422. — Polnce sobranie russkich lëtopisej 157. — Polo, siehe Marco Polo 215—220. — Popov 328. — Portenau, siehe Oderich von Portenau 169. — Potanin 332. — Power 354. — Pozdněev, Lekcii 93. — Pozdněev, Čan-č'au pi-š'i 81. — Prawdin, Erbe 285. — Prawdin, Tschingis Chan 302. — Price, siehe Ḥōndāmīr/Price 23.

Q

Qalqašandī 134. — Qāšānī 7. — Qazwīnī bei Schlözer 128. — Qazwīnī/Wüstenfeld 127. — Quatremère, Feu grégeois 350. — Quatremère, Mémoire 4.

R

Rabino, Dynasties 30. — Rabino, Māzandarān 2 50. — Rabun siehe Vahram Rabun 57. — Radloff 310. — Ranking 349. — Rapoun siehe Vahram Rabun 57. — Rašīd od-Dīn/Berezin 5 A (a—d bezieht sich auf die vier Bände). — Rašīd od-Dīn/Bloch 5 B. — Rašīd od-Dīn/Quatremère 5 C. — Rašīd od-Dīn/Wien 5 D. — Raynaldus 232. — Recueil des Hist. des Crois. Doc. Arm. 68. — Reinaud und Fav. 351, 352. — Rémusat, Expédition (Hülāgū) 309. — Rémusat, Je-lüé Tš'u-ts'ai 363. — Rémusat, Mélanges As. 460. — Rémusat, Mém. 397. — Rémusat, Nouv. Mém. As. 461. — Rémusat, Qara Qorum 358. — Riasanovsky, Fund. Princ. 322. — Ricoldus 198. — Ricoldus/Röhricht 199. — Ricoldus, Viaggio 200. — Rjazanovskij, Jasa 323. — Röhricht, Korrespondenz 384. — Röhricht, Reg. 237. — Ross 412. — Rubruck, siehe Wilhelm von Rubruck 169, 191—194. — Rymer 240.

S

Sagang Secen 87. — Šağarat al-Atrāk, siehe Ulug Bek 104. — Saifi Harawī 27. — Saint Genois 197. — Saint Martin 69. — Salimbene de Adam 162. — Samojlovič 340. — Samuel von Ani 64. — Sauvaire 268. — Schlager, Johann von Plano Carpini 186. — Schlager, Mongolenfahrten 187. — Schlager, Oderich von Portenau 208. — Schlözer, Abū Dulaf, siehe Qazwīnī 128. — Schlumberger 264. — Schmidt, Forschungen 314. — Schmidt, Phil.-krit. Zugabe 98. — Schmidt, Quadratschrift 315. — Schmidt, Volksstämme 312. — Schmidt, Wilhelm von Rubruck 196. — Schott, Kitai 415. — Schrötter 270. — Schwarz 248. — Secen, Sagang (Ausgabe von Schmidt) 87. — Siouffi 46. — Skačkov 244. — Skrine und Ross 434. — Smpad 61 (danach angeführt). — Smpad/Langlois 62. — Soltau 156. — Soranzo 369. — Soret 262. — Sprenger 355. — Steinberg 436. — Stickel 261. — Storey 241. — Strandman 26. — Stratonitskij 348. — Strothmann 423. — Stube 299.

T

Tafel und Thomas 224. — Tamarati 396. — Taš'itā 41 (vgl. auch 42—45). — Teixeira 150. — Teixeira/Sinclair 152. — Teixeira/Stevens 151. — Thomas 235. — Tiesenhausen 116. — Tournebize 452. — Türk. Kat. 255. — Turner 401.

U

Üan-šī 137. — Üan-tš'au pi-šī (Haenisch) 79. — Üan-tš'au pi-šī/Palladius (danach angeführt) 82. — Ulug Bek 104. — 'Umari/Konstan-

tinopol 124. — 'Umari/Quatremère 125. — 'Umari/Taeschner 126.
— Umiński 385. — Uspenskij 420.

V

Vahram Rabun 57. --- Validi 333. --- Vámbéry, Buchara 433. ---
Vámbéry, Türkenvolk 311. --- Vartan 53. --- Vartan/Dulaudier 54. ---
Vat 379. --- Vernadskij 421. --- Vinzenz von Beauvais 201. --- Vladimir-
cov, Buddizm 425. --- Vladimircov, Gruz. Ist. 77. --- Vladimircov,
Obšč. stroj 321. --- Vladimircov, Tureckie elementy 101. --- Vladimiri-
tsov, Chingis Khan 298.

W

Wadding 231. --- Waley 147. --- Waṣṣāf/Bombay 10. --- Waṣṣāf/
Hammer 11. --- Werner 307. --- Wilhelm von Nangis 161. --- Wilhelm
von Rubruck/Backer 183. --- Wilhelm von Rubruck/Charpentier
192. --- Wilhelm von Rubruck/Herbst 189. --- Wilhelm von Rubruck/
Müller 194. --- Wilhelm von Rubruck/Risch 190. --- Wilhelm von
Rubruck/Rockhill 191. --- Wilhelm von Rubruck/Wyngaert 169. ---
Witte 225. --- Wolff 283. --- Wu Lien-teh 149. --- Wyngaert 169.

X

Xuan Ta-xua, siehe Huan Ta-hua 143.

Y

Yanai 144. --- Yule, Cathay 171. --- Yule, Paderin 360.

Z

Zambaur 247. --- Zamcaranc 92. --- Zamgi 28. --- Zarküb 29. ---
Zarneke 410. --- Zatorski 304. --- Zyriak (von Gänčä) 51. --- Zyriak
von Gänčä, Reise Ektums I. 52, angeführt nach 52 C.

فهرست الفبائی

A

'Abd Ollāh b. Moḥammād 36 — Abū Dulaf/Rohr-Sauer 128a —
Ājāti 30a — Aksaraylı 31b — Altan Tobči/Mostaert-Cleaves 86a —
Anon. Uzluk 31c — Aqsarā'i 31b, c, d — Aubin 156b.

B

Balasčev 446a — Barros/Cidade 156a — Barthold, Christ. 366a —
Barthold, Turcs 238 — Barthold-Hinz, Ani 334a — Belenickij 338a
— Berchem, Inschr. 249a — Blochet, Enlum. 4b — Bogdanov 100b —
Bouchier 457a — Bouvat, Emp. 279a — Burn, Coins 257a.

C

Chen-wou ts'in-tcheng lou 140a — Cleaves, Doc. 102a — Cleaves, Expr. 100f. — Cordier, Jourdain 205a.

D

Dölger, Vertrag 418a — Drouin, Symb. 267a — Dunbar 442a.

F

Fazy 168a — Fischel, Currency 335a — Franke 441a — Franke, Geld 442a — Frankc, Kult. Gesch. 442b — Franke, Pokotilov 344b.

G

Gabriel 174a — Geheime Geschichte 79a—c — Giesecke 31f — Gomboev, Obyč. 324c — Gordlevskij 456b — Graf 108a — Gregor von Akner 56 — Grekov-Jakubovskij 444b — Grousset, Conquérant 304b — Grousset, Empire 279a — Günaltay, Rašid od-Din 4a.

H

Hāfez-e Abrū/Bajānī 8a — Hambis, Yuan Che 143a und b — Haenisch, Briefe 100d — Haenisch, Stand 85a — Harva 333b — Heissig 94a — Hennig 170a — Hilgenfeld, Bem. 41a — Hindūšāh 36b — Hinz, Rechnungswesen 36c — Hinz, Resālā 36 — Honigmann, Chronogr. 39b — Horák 225a — Hudson 321c — Huuri 349a.

I

Ibn Bibī/pers, längere Fassung 31a — Ibn Isfāndijār 30d — Ibn as-Sā'ī 121 — Ibn as-Sarawī 36a — Iqbāl, Ibn al-Fuwaṭī 120a — Işiltan 31d — Ivanow, Geh. Gesch. 137a — Iwanow, Ism. 423a.

J

Jahn, Leg. 6c — Jakubovskij, Sygnak 361a.

K

Kahle, China 6a — Karutz 355a — Kiragos 51a — Kotvič, Popravki 100a — Kotwicz, Formules 100c — Kozin 79c — Kuzmin 333a.

L

Lambton 338c — Langlois, Jordan 205b — Levy, Letters 6e.

M

Mākātīb-e Rašīdī 6d — Malachias 56 — Marco Polo/Minaev 216a — Minaev, Marco Polo 216a — Minorsky, Abū Dulaf 128b — Minorsky, Decree 102b — Minorsky, Etudes vor 271 — Monneret de Villard,

Ricoldus 200a — Monneret de Villard, Vita Ric. 200b — Monši Kermāni 30c — Moravcsik 103b — Müneğgim Başı 247a.

N

Nazmizādā 11a — Nowell 411a — Nützel, Embl. 267b.

O

Olschki, Marco Polo 225b — Ostrogorsky 445a.

P

Pawlikowski-Cholewa 343a — Pelliot, Notes 444d — Petruševskij 338b — Pokotilov/Loewenthal 344a — Poliak, Influence 422a.
Poppe, Qazwini 32a — Psaltes 107a — Pučkovskij 100e.

Q

Qotbi, Ta'riḥ-e Šaiḥ Uwais 13a.

R

Rašid od-Din/Arends 3 Db — Rašid od-Din/Chetagurov 5 Aa — Rašid od-Din, Frances 6b — Rašid od-Din/Jahn 5 Da — Ratchnevsky 324d — Rice 125a — Ricoldus/Monneret de Villard 200a — Rjazanovskij, Jasa 324a — Rohr-Sauer, Abū Dulaf 128a — Roerich 424.

S

Saifi Harawī/Siddiqi 27a — Sanders 455a — Schott 314a — Shiratori, Rôle 320a — Siner 178a — Skačkov 139a — Somogyi, Invasion 131a — Soulier 67a — Spies, 'Omari 124a — Spuler, Goldene Horde 444a — Spuler, Iran 295a — Spuler, Islam. Länder 273a — Strojny 197a.

T

Taqizadeh, Eras 461b — Ta'riḥ-e Šaiḥ Uwais/Loon 13a — Ta'riḥ-e Šaiḥ Uwais/Tiesenhausen 116 — Ta'riḥ-e Sistān 30b — Tauer, Hāfez-e Abrū 8b — Temir 79b — Ter-Grigorian 451a — Thorossian 70a — Tiesenhausen 116 — Togan, Giriş 461a — Tscharnier 216b — Turan 340a.

U

Üan-ṭs'au pi-si 79a—e — Ünsi 31g — Uspenskij 449a — Uzunçarşılı 321a.

V

Vernadskij, Jasa 324b — Vernadskij, Veroisp. 397a — Vernadsky, Mongols 444c — Vladimircov/türk. 321 — Volin 437a — Vosté 37a.

W

Walker, 304a — Westphal 47a — Wittek, Mentische 456a.

Y

Yaltkaya 321b — Yü Shih Yü 144a.

Z

Zechlin 352a — Zolinski 39a.

فهرست مأخذ

Quellen

Persisches Schrifttum

1. Ġowaini, 'Alā' od-Dīn Aṭā Malek: Ta'riḥ-e ġehān-ġoṣā (Geschichte des Welteroberers), hrsg. von Mīrzā Moḥammad Ebn 'Abd ol-Wahhāb-e Qazwīnī („Mīrzā Muḥammad Ibn 'Abdu 'l-Wahhāb-i-Qazwīnī“), Leiden und London 1912, 1916, 1937 (Gibb Memorial Series, A. R. XVI 1, 2, 3).

2. Ġowaini („Juwayni“): „Ta'riḥ-i-Jahān-gushāy“, Band III (Faksimile), hrsg. v. Sir Edward Denison Ross, London 1931 (James G. Forlong Fund, Bd. X).

Dazu:

3. Browne, Edward Granville: Note on the contents of the Ta'riḥ-i-jahān-gushā, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1904, S. 27—43.

4. Quatremère, Marc Étienne: Mémoire historique sur la vie et les ouvrages d'Ala-ed-Din Ata Melik djouvaīny (so!), in: Fundgruben des Orients I (1809), S. 220—234. ○ ○

5. Rašīd od-Dīn Faẓl Ollāh:

Herausgegeben in folgenden Teilen:

A. Sbornik lětopisej. Istorija Mongolov, sočinenie Rašīd Eddīna (Der Sammler der Geschichten. Die Geschichte der Mongolen, verf. v. R. o.-D.), hrsg. v. Il'ja Nikolaevič Berezin (mit russ. Inhalts-wiedergabe). Trudy vostočnago otdělenija imperatorskago archeologičeskago obščestva, Teil V (St. Petersburg 1858), Teil VII (ebd. 1861), Teil XIII (ebd. 1868) und Teil XV (ebd. 1888). — (Behandelt die Frühzeit der Mongolen und Čingiz Ḥān bis zu seinem Tode 1227.) ○

B. „Jāmi'u't-Tawāriḥ“ (= Ġāme' ot-tawāriḥ, d. h. Sammler der Geschichten) of Rašīdu 'd-Dīn Faḍlullāh, hrsg. v. Edgar Blochet, Leiden und London 1912 (Gibb Memorial Series, A. R. XVIII, 2). — (Vom Regierungsantritte Öġädäis bis zur Zeit des Verfassers, behandelt die Groß-Chane und die Verhältnisse in China.) ○

C. Histoire des Mongols de la Perse écrite en persan par Rašīd-eldin, hrsg. v. Marc Étienne Quatremère, Band I (der einzig erschienene), Paris 1836 (Collection Orientale, Histoire des Mongols I). — (Hülāġü.)

D. Für die Zeit nach 1265 ist die Schilderung der persischen Verhältnisse noch nicht gedruckt. Hierfür ist die Wiener Handschrift benutzt (Mixt. 326) (vgl. dazu Storey II, 1, 71—78, Nr. 106). — (Eine Ausgabe der Schilderung der Regierung Ġāzāns durch Dr. Karl Jahn in Prag in „Gibb Memorial Series“ steht vor dem Erscheinen.) (Dazu Nr. 287.)

○ ○ Dazu:

6. Browne, Edward Granville: Suggestions for a complete edition of the *Jāmi' ut-tawārikh* of Rashid ad-Dīn, in: *Journal of the Royal Asiatic Society* 1908, S. 17—37.

○ ○ ○ 7. Qāṣānī: *Ta'riḥ-e Sulṭān Ūlgāitū* (Geschichte des Chans Ūlgāitū), Pariser Handschrift, Suppl. pers. 1419 (vgl. Storey II, 2, S. 267, Nr. 342).

8. Hāfez-e Abrū: *Zail-e Ġāme' ot-tawāriḥ* (Ergänzung zum „Sammler der Geschichten“), Wiener Handschrift Mixt. 327 (Storey II, 1, S. 74 und S. 87, Anm. 3). (Bricht 1340/41 ab.)

○ ○ 9. (Hāfez-e Abrū.) Hāfiz-i Abrū: *Chronique des Rois Mongols en Iran* (für die Zeit nach 1340/41 benutzt). Band II (der einzig erschienene), franz. Übers. v. K. Bayani, Paris 1936.

10. Waṣṣāf (eigl. 'Abd Ollāh ebn Faḏl Ollāh oš-Širāzi): *Ketāb-e mostatāb-e Waṣṣāf* (Das elegante Buch des W.) (zum Titel vgl. auch Waṣṣāf/Hammer, deutscher Teil, S. 22, Anm. 1 und Barthold, *Turk.* 48, Anm. 3). (Alle fünf Bände mit einem persischen Wör'terverzeichnis), Steindruck (Bombay) 1352/53 (1269 H.).

11. (Waṣṣāf.) *Geschichte Wassafs.* Pers. hrsg. und deutsch übersetzt von Josef, Freiherrn von Hammer-Purgstall. Band I (der einzig erschienene). Wien 1856. (Vgl. Storey II, 2, S. 267—270, Nr. 344.)

○ 12. Hamd Ollāh Mostoufi: *Ta'riḥ-e gozidā* (Ausgewählte Geschichte), hrsg. und übers. von Edward Granville Browne und Reynold Alleyne Nicholson. Leiden und London 1911, 1914 (Gibb Memorial Series, A. R. XIV, 1, 2). — (Vgl. Storey II, 1, S. 82f., in Nr. 141.)

13. (Al-Baidāwī.) „*Nizām-ut-tawarikh* (a general history of . . . al-Bydāwī)“, verfaßt 1275 (auch mit pers. Titel), hrsg. von . . . Shams-ullah Qadri (Šams Ollāh Qadri), Haidarabad 1930 (Hist. Soc. of Hyderabad. Historical Text Book Series, Nr. 1). — Für die Geschichte der Mongolen wertlos.

○ 14. Ġūzġānī (Ġauzaġānī), Abū 'Omar Menhāġ od-Dīn 'Oṣmān ebn Serāġ od-Dīn al-Ġ.: *Ṭabaqāt-e Nāserī* („The *Ṭabaqāt-i Nāsiri* [so!] of Abū 'Omar Mīnhāj al-Dīn 'Othmān ibn Sirāj al-Dīn al-Jawzjani [so!]“), hrsg. von . . . William Nassau Lees sowie Mawlawis Khadim Hosain und 'Abd al-Hajj (Moulawī[s] Ḥadīm Hosain, 'Abd al-Ḥajj), Kalkutta 1864. — (Der pers. Text enthält nur die *Ṭabaqāt* 11 und 17—23.)

15. (Ġūzġānī.) *Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī*. — A general history of the Mohammedan Dynasties of Asia, including Hindūstān, from A. H. 194 (810 A. D.) to A. H. 658 (1260 A. D.), and the irruption of the infidel Mughals into Islām, by the Maulānā, Minhāj-ud-Dīn, Abū 'Umar-i-'Usmān . . . , übers. v. Henry George Raverty, 2 Bände, London 1881 (in: Bibliotheca Indica).

16. *Mīrhūnd*, Moḥammad ebn Ḥāwand-Šāh, genannt M.: *Ketāb-e ta'rīḥ-e Rouzāt oš-Šafā* (Das Geschichtsbuch „Garten der Reinheit“), Bombay 1849/50 (1266 H.). — Diese Ausgabe mit Seitenzählung ist in der Benutzung vorteilhafter als die zweibändige Teheraner (beides Steindrucke) von 1853–1856 (1270–1274 H.), die dieser entbehrt. — (Vgl. Storey II, 1, S. 92–101, Nr. 123.)

17. (*Mīrhūnd*.) Langlès, Louis-Mathieu: *Notice de l'ouvrage de Djenguyz-Khān*. Contenu dans le manuscrit Persan N° 104, in — 4° de la Bibliothèque nationale (d. i. *Mīrhūnd: Rouzāt oš-Šafā*). In: *Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationale et autres bibliothèques*, Band V, Paris 1799/1800 (Jahr VII), S. 192–229.

18. (*Mīrhūnd*.) Jourdain, Amable: *Notice de l'histoire universelle de Mirkhond*, intitulée *le jardin de la Pureté*, suivie de l'histoire de la Dynastie des Ismaéliens en Perse, extraite du même ouvrage, en Persan et en Français, Paris 1812. (Extrait du Tome IX des *Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Impériale* . . .)

19. (*Mīrhūnd*.) *The history of the Atābeks of Syria and Persia* (d. h. Fārs) by . . . Mīrkhōnd (pers.), hrsg. v. William Hook Morley, London 1848.

20. (*Mīrhūnd*.) *Vie de Djenghiz-Khan*, par Mirkhond (Texte persan), (hrsg. v. Pierre Amadée Émilien Prok Jaubert), Paris 1841 (in: *Chrestomathies orientales*).

21. *Hūndāmīr: Ḥabīb os-sijar* (Freund der Lebensläufe), Teheran 1855 (1271 H.). — (Vgl. Storey II, 1, S. 101–109, Nr. 125.)

22. (*Hūndāmīr*.) Grigor'ev, Vasilij Vasil'evič: *Istorija Mongolov ot drevnějšich vremen do Tamerlana* (Geschichte der Mongolen von den ältesten Zeiten bis Tamerlan), St. Petersburg 1834 (Übersetzung aus *Hūndāmīr*).

23. (*Hūndāmīr*.) Price, David: *Chronological retrospect or Memoirs of the principal events of Mohammedan History*, 2. Band, London 1821. Darin Abschnitte 10–12, S. 457–716: Übersetzung aus *Hūndāmīr* (Čingiz Ḥān und seine Nachfolger; verkürzt!).

24. (*Hūndāmīr*.) Kirkpatrick, William: *The Institutes of Ghāzān Khan, emperor of the Moghuls* (Zusammenstellung nach *Hūndāmīr*), in: *The New Asiatic Miscellany*, Band I, Kalkutta 1789, S. 149–226.

25. (*Hūndāmīr*.) *Histoire des Khans mongols du Turkistan*, extraite de *Ḥabīb Essiier de Khondémir*, hrsg. und übers. v. Charles Defrémery, in: *Journal Asiatique*, 4. Reihe, Bd. 19 (1852), S. 58–94 und 216–288, Bd. 20 (1852), S. 370–406.

Dazu:

26. (Hēndāmīr.) Strandman, E. A.: Chuandamir's afhandling om Qarachitaiska dynastin i Katman med inledning och anmärkningar, Helsingfors 1869.

27. (Saifi Harawī.) Saif ebn Mohammad ebn Ja'qūb al-Harawī, genannt S. H.: Ta'rīḫ-e Malekān-e Herāt (bis 1321); daraus: Khān Šāhib Maulavī 'Abdul Muqtadir ('Abd ol-Moqtader): Notes on a unique History of Herat, . . . in: Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal, N. B., 12. Bd. (1916), S. 165—184.

28. (Az-Zamgī.) Mo'in od-Dīn Mohammad, genannt az-Z.: Extraits de la chronique persane d'Herat (verf. 1491/92 = 897 H.), übers. und mit Anm. vers. v. Casimir Barbier de Meynard, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. 16 (Juli—Dez. 1860), S. 461—520, Band 17 (Jan.—Juni 1861), S. 438—457, 473—522.

29. Zarkūb Šīrāzī, Abī 'l-'Abbās Aḥmad ebn Abī 'l-Ḥair: Šīrāz-nāmā ([Geschichts-] Buch von Šīrāz) (verf. 1333/34 = 734 H.), hrsg. von Bahman Karīmī, Teheran 1931/32 (1350 H.).

30. Rabino, H. Louis: Les dynasties de Māzandarān de l'an 50 avant l'hégire à l'an 1008 de l'hégire (572 à 1597—1598), d'après les chroniques locales, in: Journal Asiatique, Bd. 228 (1936), S. 397 bis 474.

31. Ibn Bibi: Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure, pers. Abk. des Salgūknāmā, hrsg. v. Martinus Theodorus Houtsma. Leiden 1902 (Recueil de Textes relatifs à l'histoire des Seldjoucides, Bd. IV). — (Das türk. Werk, hrsg. v. dems. in der gleichen Sammlung, Bd. III, Leiden 1902, reicht nicht so weit wie die pers. Abk. und enthält von den Mongolen fast nichts mehr.) — (Vgl. Storey II, 2, S. 408—410, Nr. 578.)

32. (Ḥamd Ollāh Mostoufi.) The Geographical part of the Nuzhat al Qulūb, composed by H. A. M. of Qazwin (ders. wie Nr. 12) in 740 (1340), hrsg. von Guy Le Strange, Band I, Text, Leiden und London 1915; Band 2, Übers., ebd. 1919 (Gibb Memorial Series XXIII, 1, 2).

Dazu:

33. Le Strange, Guy: Mesopotamia and Persia under the Mongols in the 14th Century, London 1903 (Asiatic Society Monographs, V). (Vgl. dazu Nr. 362.) (Von der Karte dieses Buches wurden die Provinzgrenzen bei der Zeichnung der Karte am Ende dieser Arbeit übernommen.)

34. Petruševskij, I. P.: Chamdallach Kazvini kak istočnik social'no-ekonomičeskoj istorii vostočnogo Zakavkaz'ja (H. O. M. aus Qazwin als Quelle zur Sozial- und Wirtschaftsgeschichte des östlichen Transkaukasiens), in: Izvestija Akademii Nauk SSSR 1937, S. 873—920.

35. 'Alā'-e Tābrizī: Sa'ādāt-nāmā (Über die Finanzverhältnisse), Handschrift Nr. 1756 in der Bibliothek Yusuf Ağa in Konya (mir leider nicht zugänglich; vgl. S. 299, Anm. 1).

36. 'Abd Ollāh ebn Moḥammad: Resāle-i falakijā (Über die Finanzverhältnisse), Handschrift Nr. 2756 in der Aya Sofya-Bücherei in Konstantinopel.

Syrisches Schrifttum

37. Bar Hebraeus, Gregorius (arab. Abū 'l-Faraġ): Maḳtōbānūt zaḥnē = Chronicon Syriacum, syr. hrsg. v. Paul Bedjan, Paris 1890.

38. (Bar Hebraeus.) Appendix ad Chronicon Gregorii Abulpharagii sive Bar Hebraei, syriace et latine edidit Paulus Jacobus Bruns, in: Noues Repertorium für biblische und morgenländische Literatur, hrsg. v. Heinrich Eberhard Gottlob Paulus, 1. Teil, Jena 1790, S. 1—116. — (Dazu und zum Folgenden vgl. Baumstark 318f.)

39. Budge, Ernest Alfred Wallis: The Chronographie of Gregory Abū 'l-Faraj . . . commonly known as Bar Hebraeus, 2 Bände, Oxford und London 1932. — (Übersetzung des ersten Teiles seiner politischen Weltgeschichte.)

40. Bar Hebraeus, Gregorius: Kētābhā d'iqlisistiqī = Chronicon ecclesiasticum, hrsg. v. Johann Baptist Abbeloos und Thomas Josef Lamy, Paris und Löwen 1872—1877, 3 Bände.

41. Taš'itā dē-Mār J(h)abalāhā wēdatlātā qātōliqē hrānē waḍḥad qašīšā wēdatrēn 'ālmājē nestōrjānē („Histoire de Mar-Jabalaha, de trois autres patriarches, d'un prêtre et de deux laïques nestoriens“), [ohne Verf.], syr. hrsg. v. Paul Bedjan, 2. Aufl., Paris und Leipzig 1895.

Dazu:

42. Chabot, Jean Baptiste: Histoire de Mar Jabalaha III, Patriarche des Nestoriens (1281—1317), et du moine Rabban Ḥauma, ambassadeur du roi Argoun en Occident (1287), Paris 1895 (frz. Übers.).

43. Montgomery, James Alan: The history of Yaballaha III, nestorian patriarch, and of his vicar Bar Sauma, Neuyork 1927 (engl. Übers.).

44. Budge, Ernest Alfred Wallis: The Monks of Kūblāi Khān, emperor of China . . . London 1928. — (Mit längerer Einleitung und zahlreichen Abbildungen.)

45. Duval, Rubens: Le patriarche Mar Jaballaha II (so!) et les princes mongoles de l'Adherbaidjan (gemeint sind die Ilchane), in: Journal Asiatique, 8. Reihe, Bd. 13 (Jan.—Juni 1889), S. 313—354 (Nacherzählung auf Grund der Ausgabe Bedjans).

46. Siouffi. N.: Notice sur un patriarche nestorien (J(h)abalāhā III.) (Abdruck einer kurzen arabischen Lebensbeschreibung), in: Journal Asiatique, 8. Reihe, Band 17 (1891), S. 89—96.

47. *Maris Amri et Slibao de Patriarchis Nestorianorum commentaria*, 2 und 2 Bände, Rom 1896—1899, arab. und lat. hrsg. v. Henricus Gismondi (darin am Ende des 2. Bandes: Lebensbeschreibung J(h)abalāhās III.; auszugsweise wiedergegeben bei Montgomery [wie Nr. 43], S. 20—23).

48. Hilgenfeld, Rudolf: *Jabalaha III., catholici Nestoriani, vita, e Slivae Mossulani libere, qui inscribitur „turris“, desumpta*, Leipzig 1896.

49. Assemanus (Assemani, As-Sam'ānī), Josef Simon: *Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana*, Rom 1721f., 4 Bände (darin Bd. 3, Teil 2: *De Scriptoribus Syris Monophysitis*, Rom 1728).

50. Baumstark, Anton: *Geschichte der syrischen Literatur mit Ausschluß der christlich-palästinensischen Texte*, Bonn 1922.

Armenisches Schrifttum

(Übersetzungen)

51. Zyriak von Gāndā (Giragos Kandzageci): *Auszüge aus der armenischen Geschichte 300—1264 über die Mongolen*, hrsg. v. Édouard Dulaurier, in: *Journal Asiatique*, 5. Reihe, Bd. 11 (1858), S. 197—255 und 426—508.

52. Zyriak von Gāndā: *Reisebericht über die Fahrt König Hothums I. von Kleinarmenien nach Qara Qorum*, herausgegeben:

A. Vom Fürsten D. B. Argutinskij (-Dolgorukij), in: *Sibirskij Věstnik* (St. Petersburg 1822, hrsg. v. Spasskij), Bd. 19, S. 69ff.

B. Von Heinrich Julius Klaproth, in: *Nouveau Journal Asiatique*, 1. Reihe, Bd. 12 (1833), S. 273—289.

C. Von Édouard Dulaurier, im Verlaufe der oben (Nr. 51) genannten Übersetzung.

D. Von Emil Bretschneider, in: *Mediaeval Researches* (wie Nr. 145), I, 164—172.

53. (Vartan der Große.) *Vseobščaja Istorija Vartana Velikago* (Allg. Gesch. V.s des Gr.), russ. hrsg. v. Nikita Osipovič Emin, Moskau 1864.

Dazu:

54. Dulaurier, Édouard: *Les Mongols d'après les historiens arméniens, Fragments trad. . . . Extrait de l'histoire universelle de Vartan*, in: *Journal Asiatique*, 5. Reihe, Bd. 11 (Jan.-Juni 1852), S. 191—255, 426—508; Bd. 16 (Juli—Dez. 1860), S. 273—322.

55. Brosset, Marie Éléonore: *Analyse critique de la „Vseobščaja istorija“ de Vartan, éd. princeps du texte et traduction russe par M. N. Emin*, in: *Mémoires de l'Ac. Imp. des Sciences de St.-Petersbourg*, 7. Reihe, Bd. IV, Nr. 9, St. Petersburg 1862. — (Behandelt einige der Übersetzungen Emin's und gibt verschiedene Einzelbemerkungen, besonders aus der früheren Zeit).

56. (Malachias der Mönch.) *Istoriija Mongolov inoka Magakija* (Mongolengesch. des Mönches M.), russ. hrsg. v. Kerop Petrovič Patkanov (Patkanean), St. Petersburg 1871.

57. (Vahram Rabun.) *Chronique du Royaume arménien de la Cilicie à l'époque des croisades*, composée par Vahram Rapoun, frz. hrsg. v. Sahag Bedrossian, Paris 1864.

58. Orbelian, Stefan: *Histoire de la Siounie* (einer Provinz), übers. v. Marie Félicité Brosset, St. Petersburg 1864.

59. Orbelian, hrsg. v. Jean-Antoine Saint-Martin in *Mémoires historiques* (vgl. unten, Nr. 69) II 56—175, dazu Anm. 176—300.

60. (Mkhithar.) Brosset, Marie Félicité: *Histoire chronologique par Mkhithar d'Aïravank, XIII^e siècle*, aus dem Armenischen übersetzt, in: *Mémoires de l'Académie Imp. des Sciences de St. Pétersbourg*, 7. Reihe, Band 13, Nr. 5, St. Petersburg 1869.

61. Smpad, Reichsmarschall: *Geschichte Kleinarmeniens* in: *Recueil des Hist. d. Crois., Doc. Arm.* (vgl. unten Nr. 68), S. 610—670; dazu Anhang, von einem Unbekannten.

Dazu:

62. Langlois, Victor: *Extrait de la Chronique de Sempad, Seigneur de Barbaron*, St. Petersburg 1862, in: *Mém. de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Pétersbourg*, 7. Reihe, Band 4, Nr. 6. — (Nur regestenartige Auszüge.)

63. Dulaurier, Édouard: *Observations sur une traduction de la Chronique du connétable Sempad*, Paris 1867/68 (*Revue de l'Orient*).

64. Samuel von Ani (Aneq'i): *Chronik, Schlußabschnitte über die Mongolen*, in *Rec. d. Hist. d. Crois., Doc. Arm.* (wie unten, Nr. 68), S. 460—468.

65. Haytonus: *Le Flor des estoires de la Terre d'Orient* bzw. *Flos Historiarum Terre Orientis*, in: *Rec. d. Hist. Crois., Doc. Arm.* II, S. 111—253 bzw. 255—363.

Dazu¹:

66. Krause, Friedrich Ernst August: *Das Mongolische Reich nach der Darstellung des Armeniers Haithon*, in: *Festschrift für Friedrich Hirth = Ostasiatische Zeitschrift VIII* (1920), S. 238—267.

67. Feydit, Frédéric: *Hethum Patmič* (Der Geschichtsschreiber H.) in: *Anahit* 4/5 (1938), S. 75—94. Vgl. die Anzeige Artasches Abeghians in den „Jahrbüchern für Geschichte Osteuropas“, Jg. IV [1939], S. 250.

68. *Recueil des Historiens des Croisades. Documents arméniens.* Band I, Paris 1869, hrsg. von Édouard Dulaurier. Von diesem zusammengestellt: A. *Introduction: Le Royaume de la Petite Arménie ou la Cilicie aux temps des croisades*, S. XVII—CXXIV (mit umfangreichen Listen, Stammtafeln usw.), sowie: *Continuation et fin de l'Histoire du Royaume de la Petite Arménie*, S. 699—743. — Band II, Paris 1906.

69. Saint-Martin, Jean-Antoine: Mémoires historiques et géographiques sur l'Arménie, 2 Bände, Paris 1818—1819.

70. (Čamčean, Michael): Klaproth, Heinrich Julius: Aperçu des entreprises des Mongols en Géorgie et en Arménie dans le XIII^e siècle (Übers. nach Čamčean, dessen dreibändige Geschichte 1784—1786 im Original in Venedig erschien), in: Nouveau Journal Asiatique, 1. Reihe, Bd. 12 (Juli—Dez. 1833), S. 193—214 und 290—305 (dabei Zyriaks Reisebericht, vgl. oben, Nr. 52). — (Auch als Sonderdruck: Paris 1833).

71. Altunian, Georg: Die Mongolen und ihre Eroberungen in kleinasiatischen Ländern im XIII. Jahrhundert, Berlin 1911 (Hist. Studien, hrsg. v. Emil Ebering, Heft 91). — (Bespricht die armenischen Quellen.)

72. Patkanian (Patkanov), Kerop Petrovič: Catalogue de la littérature arménienne, depuis le commencement du IV^e siècle jusque vers le milieu du XVII^e, in: Bulletin de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Petersbourg, 1860 (23. April), Bd. II, Sp. 49—91.

73. Patkanov, Kerop Petrovič: Istorija Mongolov po armjanskim istočnikam (Geschichte der Mongolen nach armenischen Quellen 2 Bände, St. Petersburg 1874 (mir nicht zugänglich).

Georgisches Schrifttum

74. K'art'liš čovreba dasabamit'gan meachramete saukunemdis (Georgiens Leben vom Altertum bis ins 19. Jh.), georg. hrsg. v. Marie Félicité Brosset, Band I (bis 1469), St. Petersburg 1849.

75. Brosset, Marie Félicité: Histoire de la Géorgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX^e siècle, 2 Bücher in 4 Bänden, St. Petersburg 1849—1858 (Übers. von Nr. 74).

76. Džavachov (Džavašvili), Fürst Ivan Aleksandrovič: Ob odnom anonimnom gruzinskom istorikě XIV veka (Über einen anonymen georgischen Geschichtsschreiber des 14. Jhs), in: Izvěstija Akademii Nauk Rossii, 5. Reihe, Band 11 (1917), S. 1483—1486.

77. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Anonimnyj gruzinskij istorik XIV veka o mongol'skom jazykě (Ein anonym georgischer Schriftsteller des 14. Jhs über die mongolische Sprache), an derselben Stelle wie Nr. 76, S. 1487—1501.

78. Džavašvili, Ivan: Istorija mizani, c'qareoba da met'odeba c'inat' da ehla (Aufgaben, Quellen und Methoden der Geschichte). Bd. I: Dzveli k'art'uli saistorio me'erloba, V—XVIII ss. (Das altgeorgische geschichtliche Schrifttum, 5.—18. Jh.), Tiflis 1916. (Für die Mongolenzeit vgl. S. 193—213.)

Mongolisches Schrifttum

79. Üan-tš'au pi-si (Die geheime Geschichte der Mongolen). Haenisch, Erich: Manghol un Niuca Tobca'an. Die geheime Geschichte der Mongolen. Aus der chin. Transkription (Ausgabe Ye Tâh-hui) im mongolischen Wortlaut wiederhergestellt, Leipzig 1937.

○ ○ ○

Dazu:

80. Haenisch, Erich: Untersuchungen über das Yüan-ch'ao pi-shi, die geheime Geschichte der Mongolen (Monyol-un niyuca tobciyan), Leipzig 1931 (Abh. d. phil.-hist. Klasse der sächs. Ak. d. Wiss., Bd. XLI, Heft 4).

81. Pozdněev, Aleksěj Matvëvič: O drevnem kitajsko-mongol'skom istoričeskom pamjatnikě Juan'-čao-mi-si (Über das alte chinesisch-mongolische Geschichtsdenkmal Üan-tš'au pi-si), in: Izv. Imp. Archeol. Obščestva 1884, 3—6, S. 245—259. — (Auch als Sonderdruck.)

82. Palladius (Palladij, Archimandrit) (eigl. Petr Ivanovič Kafarov): Starinnoe mongol'skoe skazanie o Čingischaně (Eine alt-mongolische Überlieferung über Čingiz Hān) (= russ. Übersetzung des Üan-tš'au pi-si), in: Trudy členov rossijskoj duchovnoj missii v Pekině, Bd. 4, St. Petersburg 1866, S. 3—258.

Dazu:

83. Howorth, Henry Hoyle: Two early sources for Mongol history, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1883, S. 346—356.

84. Pelliot, Paul: Un passage altéré dans le texte mongol ancien de l'histoire secrète des Mongols, in: T'oung Pao, N.R. 27 (1930), S. 199—202.

85. Kotvič (Kotwicz), Vladislav Ljudvigovič: K izdaniju Juan'-čao-bi-si (Zur Ausgabe des Üan-tš'au pi-si), in: Zapiski kollegii vosto-kovedov pri Aziatskom muzee Rossijskoj Akademii Nauk I (1925) S. 233—240.

86. Altan Tobči. Mongol'skaja Lětopis, v podlinnom tekstě i perevodě, s priloženiem . . . (A. T. Eine mongolische Chronik, im Urtexte und in Übersetzung . . .), übers. vom Lama Galsan Gomboev, St. Petersburg 1858 (Trudy vostočnago otdělenija Imp. archeol. obšč., Teil VI). — (Mongol. Text. S. 1—116; russ. Übers. S. 117—197; Beilagen S. 198—224.)

87. Sagang (Sanang) Secen: Erdenijin Tobči (Der Knopf der Kostbarkeit); Schmidt, Isaak Jakob: Geschichte der Ostmongolen und ihres Fürstenhauses, St. Petersburg 1829.

88. Haenisch, Erich: Die chin. Redaktion des Sanang Secen, in: Mitteilungen des Seminars für orientalische Sprachen, ostas. Abt., Bd. VII (1904), S. 173—199.

89. Haenisch, Erich: Monggo han sai da sekiyen, die Mandschuverson von Secen Sagangs mongolischer Geschichte, Leipzig 1933.

Dazu:

90. Klaproth, Heinrich Julius: Examen des extraits d'une histoire des Khans Mongols, in: Mémoires rel. à l'Asie (vgl. unten Nr. 458), S. 172—204. — (Polémique gegen Schmidts Ausgabe [oben Nr. 87] und gegen falsche zeitliche Angaben bei Sagang Secen.)

92. Žamcarano, Cyben Žamcaranovič: Mongol'skie letopisi XVII veka (Mongolische Chroniken des 17. Jh.s), Moskau und Leningrad 1936. (Trudy instituta vostokovedenija, Bd. XVI.)

93. Pozdněev, Aleksěj Matvčević: Lekcii po istorii mongol'skoj literatury (Vorlesungen über mongolische Literaturgeschichte), St. Petersburg 1896.

94. Laufer, Bertold: Skizze der mongolischen Literatur, in: Keleti Szemle VIII (1907), S. 165—261.

Dazu:

95. Laufer, Bertold: Očerk mongol'skoj literatury, übers. v. V. A. Kazakevič, hrsg. und eingeleitet von Boris Jakovlevič Vladimircov, Leningrad 1923. (Izdanie Leningradskogo vostočnogo instituta im. A[velja] Emukidze, Nr. 20). — (Gegenüber dem deutschen Text erweitert.)

Mongolische Urkunden usw.

96. Kljukin, Innokentij A.: O čem pisal il'-chan Argun Filippu Krasivomu v 1289 g.? (Worüber schrieb der Ilchan Argūn Philipp dem Schönen 1289?), Vladivostok 1925.

97. Kljukin, Innokentij A.: Pis'mo Uldžejtu, il'-chana k Filippu Krasivomu, Eduardu I-mu i pročim krestonoscam (Der Brief des Ilchans Ölgäitü an Philipp den Schönen, Eduard I. und die übrigen Kreuzfahrer), Vladivostok 1926. (Trudy gosudarstvennogo dal'nevostočnogo universiteta, 6. Reihe, 2.)

98. Schmidt, Isaak Jakob [Jakov Ivanovič]: Philologisch-kritische Zugabe zu den von Abel-Rémusat bekanntgemachten (vgl. unten Nr. 397) in den königlich französischen Archiven befindlichen zwei mongolischen Originalbriefen der Könige von Persien Argun und Öldshäitu an Philipp den Schönen, St. Petersburg 1824.

99. Kotwicz, Władysław: En marge des lettres des il-khans de Perse retrouvées par Abel-Rémusat, Lemberg 1933. (Collectanea Orientalia IV.) — (Philologische Erörterungen; bringt S. 2 auch Hinweise auf weitere Auseinandersetzungen in dieser Frage.)

100. Kotwicz, Władysław: Quelques mots encore sur les lettres des Il-Khans de Perse retrouvées par Abel Rémusat, Wilna 1936. (Collectanea Orientalia 10.)

101. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Tureckie elementy v mongol'skom jazykě, in: Zapiski Vostočnago Otd. Imp. Russk. Archeol. obšč. XX (1910), S. 153—164.

102. Pelliot, Paul: Les documents mongols du Musée de Tehrān, in: *Athār-e Irān* (*Āsār-e Irān*), Band I, Heft 1, Paris 1936, S. 31—44.

Dschagataisch-ösbeGISches Schrifttum

103. Abū 'l-Ġāzī Bahādūr Ḥān: Histoire des Mongols et des Tatares par Aboul-Ghāzī Bēhādour Khan, hrsg. und übers. v. Baron Desmaisons, 2 Bände, St. Petersburg 1871, 1874.
104. (Uluġ Bek). The Shajrat ul-Atrak (*Šaġarat al-Atrāk*) or genealogical tree of the Turks and Tatars, übers. und abgek. v. William Miles, London 1838.

Griechisches (Oströmisches) Schrifttum

105. Akropolites, Georgios: *Χρονική συγγραφή*, hrsg. v. Immanuel Bekker, Bonn 1836. (Für 1204—1261.)
106. Pachymeres, Georgios: 1. *Μιχαήλ Παλαιολόγος*. 2. *Ἀνδρόνικος Παλαιολόγος*, hrsg. v. Immanuel Bekker, 2 Bände (für 1255—1308), Bonn 1835.
107. Gregoras, Nikephoros: *Ῥωμαϊκή ἱστορία*. hrsg. von Ludwig Schopen (I und II) und Immanuel Bekker (III), Bonn 1829, 1830, 1855.
108. Dieterich, Karl: Byzantinische Quellen zur Länder- und Völkerkunde, 2 Bände, Leipzig 1911 (Quellen und Forschungen zur Erd- und Kulturkunde, hrsg. von R. Stübe, Bd. 5).

Arabisches Schrifttum

109. An-Nasawī, Muḥammad: Histoire du Sultan Djelal ed-Din Mankobirti, prince du Kharezm, arab. hrsg. v. Octave Houdas Paris 1891 (Publications de l'école des langues orientales vivantes, 3. Reihe, Band IX. — Band X enthält die Übersetzung).
110. Ibn al-Aṭīr: Chronicon, quod perfectissimum inscribitur, Bd. XII (der letzte, 1189/90—1230/31), hrsg. v. Karl Johann Tornberg, Leiden 1853.
111. (Ibn al-Aṭīr). Fragments de géographes et d'historiens arabes et persans inédits, relatifs aux anciens peuples du Caucase et de la Russie méridionale, hrsg. v. Charles Defrémery, in: *Journal Asiatique*, 4. Reihe, Bd. 13 (1849), S. 457—522, Bd. 14 (1849), S. 447 bis 513, Bd. 16 (Juli—Dez. 1850), S. 153—201. — (Al-Bakrī, Ibn al-Aṭīr, Ibn Baṭṭūṭa usw.)
112. Abū 'l-Fidā: Annales moslemici, Band IV und V, bearb. v. Johann Jakob Reiske, hrsg. v. Jakob Georg Christian Adler, Kopenhagen 1792.
113. Al-Maqrīzī, Taqī ad-Dīn Aḥmad: Histoire d'Égypte, übers. v. Edgar Blochet, Paris 1908. (Für die Jahre 1174—1250.)

114. Al-Maqrizī: Histoire des Sultans Mamlouks de l'Égypte, übers. v. Marc Étienne Quatremère, 4 Teile in 2 Bänden, Paris 1837—1845. (Ab 1250.)

115. Mufaddal ibn Abi 'l-Fadā'il („Moufazzal ibn Abil-Fasā'il“): Histoire des Sultans Mamlouks, hrsg. v. Edgar Blochet, in: Patrologia Orientalis (hrsg. v. René Graffin und François Nau), Bd. XII (1919), S. 343—550; Band XIV (1920), S. 373—672; Bd. XX (1928), S. 1—270.

116. Tiesenhausen, Woldemar (Vladimir Gustavovič), Freiherr von: Sbornik materialov otnosjaščichsja k istorii Zolotoj Ordy (Samm-lung [arabischer] Materialien zur Geschichte der Goldenen Horde), Band I (der einzig erschienene¹), St. Petersburg 1884.

117. Ibn Ijās, Muḥammad ibn Aḥmad: Kitāb ta'riḥ Miṣr (al mašhūr bi: Badā'i' az-zuhūr fi waqā'i' ad-duhūr) (Geschichte Ägyptens, bekannt als: Gewählte Ausschnitte über die Vorfälle der Zeit-läufe), 1. Band, Būlāq 1893/94 (1311 H.).

118. (Ibn Šaddād.) Ibn Shaddāds Darstellung der Geschichte Baalbekks im Mittelalter, hrsg. v. Moritz Sobernheim, in: Centenario della nascita di Michele Amari, Band II, Palermo 1910, S. 152—163.

119. Abū 'l-Farağ. Ḡirguriyūs (d. i. Bar Hebraeus): Ta'riḥ muhta-ṣar ad-duwal (Zusammengefaßte Geschichte der Reiche), hrsg. v. Anton Šālihānī, Beirut 1890.

120. Ibn al-Fūṭī (Fuwaṭī)¹, Kamāl ad-Dīn Abū 'l-Faḍl 'Abd ar-Razzāq: Al-ḥawādīq al-ḡāmi'a wa 't-taḡārib an-nāfi'a, hrsg. von M. Jawād (Ġawād), Bagdad 1932 (1351 H.). - (Geschichte des Zwei-stromlandes bis 1300.)

○ 121. Ibn as-Sā'i: Al-ḡāmi' al-muhtaṣar, hrsg. v. M. Jawād (Ġawād) und Anastase el-Karneli, Bagdad 1934. - (Mir nicht zugäng-lich.)

122. Ibn Ḥaldūn, Walī ad-Dīn Abū Zaid 'Abd ar-Raḥmān: Ta'riḥ (Geschichte), Būlāq 1867/68 (1284 H.), Band V.

123. Ibn Battūta, Abū 'Abd Allāh Muḥammad: Voyages, Band II und III, hrsg. v. Charles Defrémery und Benjamin Raphaël Sanguinetti, Paris 1854.

○ 124. Al-'Umarī, Šikāb ad-Dīn Abū 'l-'Abbās Aḥmad ibn Faḍl Allāh: Masālik al-absār fi maṣālik al-amṣār (Die Wege der Blicke in die Reiche der Länder), Konstantinopler Handschrift, Aya Sofya 3416, Bl. 26r—77r (Über die Mongolen).

○ 125. (Al-'Umarī.) Notice de l'ouvrage qui a pour titre Mesalek al-Absar, von Marc Étienne Quatremère, in: Notices et extraits des Man. de la Bibl. du Roi, Bd. XIII (Paris 1838), S. 151—384.

○ 126. Al-'Umaris Berichte über Anatolien in seinem Werke Masālik . . . , hrsg. v. Franz Tieschener, Band I (der einzig erschienene, Text), Leipzig 1929.

127. (Al-Qazwīnī.) Zakarija Ben Muhammed Ben Mahmud el-Cazwini's Kosmographie. Zweiter Teil: Kitāb āṭār al-bilād (Die Denkmäler der Länder), hrsg. v. Ferdinand Wüstenfeld, Göttingen 1848.
128. Schlözer, Kurd von: Abu Dolef Misaris ben Mohalhal de itinere Asiatico commentarius, Berlin 1845. — Enthält S. 31–33
 ○ ○ al-Qazwini's Artikel über die Tataren.
129. Abū 'l-Fidā: Géographie, arab. hrsg. v. Joseph Toussaint Reinaud und Freiherrn William Mac Guckin de Slane, Paris 1840. — Dazu Übers. (Band I, II, 1) von Reinaud und (II, 2) von Stanislas Guyard, Paris 1848, 1883.
130. Ad-Dimašqī, Šams ad-Dīn Abū 'Abd Allāh Muḥammad: Nuḥbat ad-dahr fī 'ağā'ib al-barr wa 'l-baḥr (Schicksal der Zeit über die Wunder des Festlandes und des Meeres), hrsg. v. August Ferdinand (Michael) Mehren, St. Petersburg 1866. — Dazu Übersetzung: August Ferdinand Mehren: Manuel de la Cosmographie du moyen âge, Kopenhagen 1874.
131. (Ad-Dahabī.) Somogyi, Josef von: Ein Bericht über die Tataren im „Ta'riḥ al-Islām“ von a.-D., in: Der Islam, Bd. 24 (1937), S. 105–130.
132. (Ibn Ḥallikān.) Ibn Chalikani vitae illustrium virorum . . . arab. hrsg. v. . . . Ferdinand Wüstenfeld, 13. Fasc. und 2 Add., Göttingen 1835–1837.
133. (Ibn Ḥallikān.) Ibn Khallikan's Biographical dictionary, übers. v. Freiherrn William Mac Guckin de Slane, 4 Bände, Paris 1842–1871.
134. Al-Qalqašandī, Šihāb ad-Dīn Abū 'l-'Abbās Aḥmad ibn 'Alī: Subḥ al-a'sā fī sinā'at al-inšā (Das Licht der Morgenröte über die Kanzleitätigkeit), Band IV, VII, VIII, Kairo 1914 (1332 H.).
 Dazu:
135. Björkman, Walther: Beiträge zur Geschichte der Staatskanzlei im islamischen Ägypten, Hamburg 1928. (Abh. auf d. Gebiete der Auslandskunde der Hamb. Univ., Bd. 28.) — (Einleitung und Inhaltsangabe von Nr. 134.)
136. Lammens, Henri: Correspondances diplomatiques entre les Sultans Mamlouks d'Égypte et les puissances chrétiennes, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. IX (1904), S. 151–188, 359–392. — (Kurze Abschnitte aus Nr. 134.)

Chinesisches Schrifttum

(Übersetzungen)

137. Ūan-šī (Die offizielle chinesische Reichsgeschichte der Mongolen), angeführt nach liebenswürdigen Mitteilungen Herrn Prof. Gustav Halouns (Cambridge, damals Göttingen) und nach Zitaten. ○
138. Mailla, Joseph Anne Marie de Movriac de: Histoire générale

de la Chine ou Annales de cet Empire, 13 Bände, Paris 1777--1785. — Davon Band IX die Mongolen (Üan-Dynastie). — (Auszug einer Verkürzung des Üan-ši.)

139. Hyazinth (Iakinfi), Mönch, eigl. Nikita Jakovlevič Bičurin: Istorija pervych četjruč Chanov iz doma Čingisova (Aus der chin. Gesch. Čingiz Hāns und der allg. chin. Geschichte), St. Petersburg 1829.

140. Krause, Friedrich Ernst August: Cingis Han. Die Geschichte seines Lebens nach den chin. Reichsannalen. Heidelberg 1922. (Heidelberger Akten der von-Portheim-Stiftung, Nr. 2.) — (Übersetzung des ersten Kapitels des Üan-ši.)

141. Krause, Friedrich Ernst August: Die Epoche der Mongolen. in: Mitteilungen des Sem. f. Orient. Sprachen 26/27 (1924), 1. Abt., Ost-as. Studien, S. 3—60.

142. Krause, Friedrich Ernst August: Geschichte Ostasiens, 2 Bände, Göttingen 1925 (Der Abschnitt über die Mongolen aus Nr. 141 übernommen).

143. Xuan Ta-xua: Üan ši-ü san-fan nien-piau (Jahrestabellen für die drei Teilhäuser der Üan-Dynastie in den Westlanden), in: Er-u-ši-u-ši pu-pien, Band VI, S. 8251—8252, Schanghai 1937.

144. Yanai, Wataru: Mōko-shi kenkyū (Forschungen zur Geschichte der Mongolen), Tokio 1930 (vgl. dazu oben S. 20, Anm. 1 u. 2).

145. Bretschneider, Emil Vasil'evič: Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources, 2 Bände, London 1910.

146. Bretschneider, Emil: Notices of the Mediaeval Geography and History of Central and Western Asia, in: Journal of the North China branch of the Royal Asiatic Society, Neue Reihe, Bd. X (1876), S. 75—307 (S. 127ff. Čingiz Hāns Zug nach dem Westen und der Mongoleneinfall in Rußland).

147. Waley, Arthur: The travels of an Alchemist. The Journey of the Taoist Ch'ang-Ch'un from China to the Hindukush at the summons of Chingiz Khan. Recorded by his disciple Li Chih-Ch'ang, London 1931 (The Broadway Travellers).

148. Palladius (Kafarov): Putevye zapiski kitajca Čza-dě-choj vo vremja putešestvija ego v Mongoliju v pervoj polovine XIII st. (Die Reiseberichte des Chinesen Č. zur Zeit seiner Reise in die Mongolei in der ersten Hälfte des 13. Jhs.), in: Zapiski Sibirskago otd. Russk. geogr. obšč., Band IX/X (1867.) — (Übersetzung und Anmerkungen.)

149. Wu Lien-teh: Early Chinese travellers and their successors, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., Bd. LXIV (1933), S. 1—23. — (Darin S. 11—15 über das 13. Jh.)

Spanisches Schrifttum

150. Teixeira, Pedro: Relaciones d'el origen descendencia y sucession de los Reyes de Persia, y de Harmuz, y de un viage hecho . . ., Amberes 1610.

151. (Teixeira.) The History of Persia, to which is added an abridgement of the Lives of the Kings of Ormuz. The Persian History, written in Arabic (so!) by Mirkond, that of Ormuz, by Torunxa (dazu vgl. oben S. 152, Anm. 2), transl. into Spanish by Antony (so!) Teixeira, and now into English by Captain John Stevens, London 1715.

152. (Teixeira.) The Travels of Pedro Teixeira, with his „kings of Harmuz“ and extracts from his „Kings of Persia“, übers. v. William F. Sinclair, London 1902 (Hakluyt).

153. Cruz, Gaspar de: Relation of the Chronicle of the Kings of Ormuz (ebenfalls nach „Torunxa“, vgl. Nr. 151), in der Ausgabe Sinclairs (Nr. 152), S. 256—267.

Portugiesisches Schrifttum

154. Barros, João de: Da Asia. Dos feitos, que os Portuguezes fizeram no descubrimento, e conquista dos mares, e terras do Oriente. — Decada segunda, parte primeira, Lissabon 1777, S. 108—120 (Neudruck der Erstausgabe von 1552—1563).

155. Couto, Diogo de: Da Asia. Dos feitos, . . . Decada Quinta, parte segunda, Buch X, S. 378ff.

156. Soltau, Dietrich Wilhelm: Geschichte der Entdeckungen und Eroberungen der Portugiesen im Orient vom Jahre 1415—1539 nach der Anleitung der Asia des João de Barros, 5 Bände, Braunschweig 1821 (verkürzte Wiedergabe von Nr. 154). ○ ○

Russisches Schrifttum

157. Polnoe sobranie russkich lëtopisej (Vollständige Sammlung der russischen Jahrbücher), St. Petersburg 1841—1885 (24 Bände). — (Nach dieser 1., nicht der 2. Aufl. angeführt.)

Hebräisches Schrifttum

158. Eisenstein, Jehuda David: Ôsar massā'ôt = Ozar Massaoth, a collection of itineraries by Jewish travellers to Palestine, Syria, Egypt and other countries, hebr. hrsg. v. J. D. E., Neuyork 1926.

Abendländische Quellen

159. Joinville, Henri, Sieur de: Histoire de St. Louis, 2. Aufl., hrsg. v. Natalis de Wailly, Paris 1874.

160. Matthaeus Parisiensis: Chronica Maiora, hrsg. v. Henry Richards Luard, London 1872—1883 (6 Bände). (Rolls Series.)¹

161. Nangis, Guillaume de: Chronicon, in: Lucas d'Achery: Spicilegium sive collectio veterum aliquot scriptorum, hrsg. v. Louis François Joseph de la Barre, Band III, Paris 1733, S. 1—54. — (Auch in Historiae Francorum Scriptores, Band V, Paris 1649 und in: Recueil des historiens de la France, Bd. XX, S. 312—465.)

162. Salimbene de Adam: Cronica, hrsg. v. Oswald Holder-Egger, in: Monumenta Germ. Hist., Scriptores XXII, Hannover und Leipzig 1905—1913. — (Auch in: Mon. hist. ad provincias Parmensem et Placentiam pertinentia 1857; vgl. Golubovich I 317—322, Nr. 92).

163. Albericus Trium Fontium: Chronicum Hierosolymitanum de bello sacro, in: Mon. Germ. SS XXIII, Hannover und Leipzig 1874. — (Auch hrsg. v. Gottfried Wilhelm von Leibniz, Hannover 1698.)

164. Annales de Burton, hrsg. v. Henry Richards Luard, in: Rerum Brit. Med. Aev. Scriptores, Nr. 36 = Annales monast. I, Bd. I, 1864 (S. 271—275: Über die Mongolen).

165. Jacquet, E.: Le livre de l'Estat du Grand Caan, in: Nouveau Journal Asiatique, Juli 1830, Nr. 31, S. 57—72.

166. Maundeville (Mandeville), Sir John: The voiage and travail, hrsg. v. James Orchard Halliwell (-Philipp), 2. Aufl., London 1883 (Fabelbuch! M. hat die Länder nicht bereist).

Dazu:

167. Bovenschen, Albert: Untersuchungen über Johann von Mandeville und die Quellen seiner Reisebeschreibung, in: Zeitschrift der Ges. f. Erdkunde zu Berlin, Band XXIII, Heft 3/4 (Nr. 135, 136), 1888, S. 177—306.

168. Cordier, Henri: Jean de Mandeville, in: T'oung Pao II (1891), S. 288—323.

Abendländische Reisebeschreibungen

169. Wyngaert, Anastasius van den: Itinera et relationes fratrum minorum saeculi XIII et XIV, Quaracchi bei Florenz 1929 (Sinica Franciscana, Bd. II. — Darin: S. XLIII—CXVIII: Übersicht über die Geschichte der Mongolen usw. — S. 3—130: Johann von Plano Carpini. — S. 133—143: Benedikt von Polen. — S. 147—332: Wilhelm von Rubruck. — S. 335—356: Johann von Monte Corvino. — S. 359 bis 360: Fr. Peregrinus de Castello. — S. 371—377: Andreas von Perugia. — S. 381—495: Oderich von Portenau. — S. 499—506: Paschalis von Victoria. — S. 509—511: Das Martyrium der Minderbrüder in Almalyg. — S. 515—559: Johann von Marignolli. — S. 563—575: Frater Anonymus Hispanus. — (Die heute allein zu benützende Ausgabe dieser Reisebeschreibungen.)

170. Bergeron, Pierre: Voyages faits principalement en Asie, dans le XII, XIII, XIV et XV siècles . . ., 2 Bände, Leiden 1729, Haag 1735 (ursprünglich hrsg. Paris 1634). — (Durch Nr. 169 hinsichtlich der Franziskaner überholt.)

171. Yule, Henry: Cathay and the Way thither, being a collection of mediaeval notices (meist Reisebeschreibungen) of China (aber auch über Mittelasien, die Mongolen usw.), Neuaufl., hrsg. v. Henri Cordier, 4 Bände, Hakluyt 1913—1916.

172. Murray, Hugh: Historical Account of Discoveries and Travels in Asia, 2 Bände, Edinburg 1820. (Auszüge aus Reisebeschreibungen, darunter Johann von Plano Carpini u. a.)

173. Külb, Philipp Hedwig: Geschichte der Missionsreisen nach der Mongolei während des 13. und 14. Jhs, Band I. 1—3 (mehr nicht erschienen), Regensburg 1860. — (Deutsche Nacherzählung der Reiseberichte, hinsichtlich der bedeutsamen Reisen zu den Mongolen vollständig.)

174. Komroff, Manuel: Contemporains of Marco Polo, London 1929. — (Engl. Übers. v. Johann von Plano Carpini, Wilhelm von Rubruck, Oderich von Portenau und Benjamin von Tudela [jüdischer Reisender zwischen 1159 und 1173].)

175. Michelant, Henri und Raynaud, Gaston: Itinéraires à Jérusalem et descriptions de la Terre Sainte rédigées en français aux XI^e, XII^e et XIII^e siècles, Genf 1882.

176. (Julian.) Endlicher, Stefan Ladislaus: Rerum Hungaricarum Monumenta Arpadiana, St. Gallen 1849. Darin S. 248—254: De facto Ungariae Magnae a Fr. Ricardo . . . invento tempore dom. Gregorii IX (Julians Reisebericht).

Dazu:

177. Bendefy, László: Az ismeretlen Juliánusz. Az első magyar ázsiautató életrajza és kritikai méltatása (Der unbekannte Julian. Lebensbeschreibung und kritische Würdigung des ersten ungarischen Asienforschers), 2 Bände, Ofenpost 1936.

178. Bendefy, László: Fontes authentici itinera (1235—1238) Fr. Juliani illustrantes, in: Archivum Europae centro-orientalis, Bd. III (1937), S. 1—52.

179. Johann von Plano Carpini: Geschichte der Mongolen und Reisebericht 1245—1247, übers. und erl. v. Friedrich Risch, Leipzig 1930. (Veröffl. d. Forschungs-Inst.s f. vergl. Rel.-Gesch. d. d. Univ. Leipzig, 2. Reihe, Heft 11).

180. (Johann.) Pullé (so!), Giorgio: Historia Mongolorum. Viaggio di F. Giovanni da Pian del Carpine ai Tartari nel 1245—1247, Florenz 1913.

181. (Johann.) Pullé (so!), Giorgio: Viaggio a' Tartari di frate Giovanni di Pian del Carpine (Historia Mongolorum) . . . , Mailand 1929.

182. Beazley, Charles Raymond: The text and versions of John de Plano Carpini and William de Rubruquis (mit Neudruck der Ausg. v. Richard Hakluyt, 1598), London 1903.

183. Gomboev, Galsang: Randbemerkungen zu Plano Carpini, in: *Mélanges Asiatiques* . . . de l'Acad. des Sciences de St. Pétersbourg, II (1852—1856), S. 650—666.

184. Matrod, Henri: Notes sur le voyage de Frère Jean de Plan-Carpin (1245—1247), in: *Études Franciscaines* XXVII (1912), S. 57 bis 71, 177—186, 225—238, 472—489, XXVIII (1912), S. 347—369. — (Nacherzählung mit einigen Erklärungen.)

185. Liverani, Francesco: Fra Giovanni da Pian di Carpinini nel contado di Magione. Viaggiatore e descrittore, Perugia 1876.

186. Schlager, Patricius OFM: Johann aus Plano di Carpine, ein Franziskaner-Missionar des 13. Jh.s, in: *Jahrbuch der sächs. Ordensprovinz vom Heil. Kreuz*, Düsseldorf 1907.

187. Schlager, Patricius: Mongolenfahrten der Franziskaner im 13. Jh., in: *Aus allen Zonen*, Bd. II, Trier 1911.

188. (Benedikt.) Wiszniewski, Michał: Podróż Brata Jana de Plano Carpini i Benedykta 1246 roku (. . .). (Übersetzung), Band I (1864), Kulm 1864 (in Band I der *Pamiętniki Polaków z pobytu na Sybirze*, 2 Bände, 1864/65).

189. (Wilhelm von Rubruck.) Herbst, Hermann: Der Bericht des Franziskaners Wilhelm von Rubruck über seine Reise . . ., Leipzig 1925.

190. (Wilhelm.) Risch, Friedrich: Wilhelm von Rubruck: Reise zu den Mongolen 1253—1255, Leipzig 1934. (Veröfl. d. Forschungs-Inst.s f. vergl. Rel.-Gesch. an der Univ. Leipzig, hrsg. v. Hans Haas, 2. Reihe, Heft 13.)

191. (Wilhelm.) Rockhill, William Woodville: The Journey of William of Rubruck . . . London 1900 (Hakluyt Society, 2. Reihe, Nr. 4).

192. (Wilhelm.) Charpentier, Jarl: Vilhelms av Ruysbroeck Resa genom Asien . . ., Stockholm 1919.

193. Backer, Louis de: Guillaume de Rubrouck, . . ., Paris 1877 (überholte franz. Übers.).

194. Müller, Eugène: Deux voyages en Asie au XIII^e siècle, par Guillaume Rubruquis et Marco Polo, Paris 1888. — (Ebenfalls überholt.)

195. Matrod, Henri: Le voyage de frère Guillaume de Rubrouck, in: *Études Franciscaines*, Bd. XIX (Jan. bis Juni 1908), S. 5—24, 134—152, 349—367, 625—639; Bd. XX (Juli—Dez. 1908), S. 142 bis 156, 243—255, 489—508, 682—692. — (Nacherzählung.)

196. Schmidt, Franz Max: Über Rubrucks Reise von 1253—1255, in: *Zeitschrift der Ges. f. Erdkunde zu Berlin*, hrsg. von Wilhelm Koner, Bd. XX (1885), 3. Heft (= S. 161—253). — (Mit wichtigen Bemerkungen.)

197. Saint-Gencis, Jules (Ludger Dominique Gislain) de: Notice historique et bibliographique sur le voyage de Guillaume de Ruysbroeck

ou de Rubruquis, in: Bulletin de l'Acad. Royale de Belgique, Bd. XIII, Brüssel 1846.

198. (Ricoldus.) Laurent, J. C. M.: Peregrinatores Medii Aevi quattuor, Leipzig 1864, darin S. 101—141: Ricoldus de Monte Crucis. — (Ferner: Burchard, Oderich von Portenau und Wilbrand.)

199. Ricoldi de Monte Crucis ordinis praedicatorum, Epistolae V de perditione Acconis 1291 . . . hrsg. v. Reinhold Röhricht, Genua 1883 (Sonderdruck aus: Archives de l'Orient Latin, Band II, 2 (1883), S. 258—296).

200. Ricold von MonteCroce: Viaggio in Terra Santa . . . , Siena 1864.

201. (Vinzenz von Beauvais.) Speculi Maioris, Vincentii Burgundi Praesulis Bellovacensis Ordinis Praedicatorum . . . Tomus Quartus, qui Speculum Historiale inscribitur, Dowai (Douai) 1624; darin: S. 1286—1299 Teile aus Johann von Plano Carpini und die Nachrichten der Brüder Simon von St. Quintin und Aszelin über ihre Reise zu Baiḡu¹ (vgl. oben S. 37 f.) (untermischt mit andern Nachrichten).

202. (Aszelin.) Putešestvie Ascelina monacha dominikanskago ordena . . . v 1247 godu („Itinerarium Fratri [so!] Ascelini“), in: Sobranie putešestvij k Tataram i drugim vostočnym narodam v XIII, XIV i XV stolëtijach, Band II, St. Petersburg 1825.

203. (Johann von Marignola.) Meinert, Josef Georg: Johannes von Marignola, minderen Bruders und päpstlichen Legaten Reise in das Morgenland, Prag 1820/21 (Abh. der kgl. böhm. Ges. der Wiss., 7. Band, gesch. Teil, 3. Abhandlung). — (Nacherzählung mit vielen wörtlichen Auszügen und krit. Bemerkungen.)

204. Jordanus von Séverac: The Wonders of the East, übers. v. Henry Yule, London 1863 (Hakluyt).

Dazu:

205. Moule, Arthur Christopher: Brother Jordan of Severac, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1928, S. 349—376. — (Text von Briefen des Jordanus über die Martern der vier Franziskaner in Tana bei Bombay im April 1321 nach dem Anhang zu „Chronica Generalium Ministrorum Ordinis Fr. Minorum, in Assisi“, mit Übers.)

206. Ghellinck, Joseph de: Jean de Montcorvin OFM, missionnaire et prem. archevêque de Pékin (1297—1339), in: Revue d'histoire des Missions, Bd. V, 1 (XII. 1928), S. 506—544.

207. (Oderich von Portenau.) Cordier, Henri: Les voyages en Asie au XIV^e siècle du bienheureux frère Odoric de Pordenone, religieux de St. François, Paris 1891. — (Altfranz. Übers.)

208. Schlager, Patricius: Mit dem seligen Odoricus von Pordenone nach Indien und China, in: Aus allen Zonen, Bd. XII, Trier 1912. — (Zusammenfassende Erzählung.)

209. Gnauck, Max: Odorich von Pordenone, ein Orientreisender des 14. Jhs., Leisnig 1895 (21. Programm der Realschule mit Progymnasium in Leisnig).

210. Golubovich, Girolamo: Il B. Odorico de Pordenone, note critiche e bibliografiche, Quaracchi bei Florenz 1917 (Arch. Francisc. Hist., Band X, Heft 1/2).

211. Moule, Arthur Christopher: A life of Odoric of Pordenone, in: T'oung Pao, N. R., Jg. XX (1921), S. 274—290.

212. Moule: A small contribution to the study of the bibliography of Odoric, ebd., S. 301—322.

213. Moule: Bibliographical Notes on Odoric, in: T'oung Pao, N. R., Jg. XXI (1922), S. 387—393.

214. Bohigas Balaguer, Pere: Un sumari dell llibre de viatges d'Odoric de Pordenone, in: Bulletí de la Biblioteca de Catalunya, Bd. VI (1925), S. 377—379. — (Über eine Handschrift in Barcelona.)

215. Marco Polo: The description of the world, hrsg. v. Arthur Christopher Moule und Paul Pelliot, 4 Bände, davon erschienen Band II, London 1938.

216. (Marco Polo.) The Book of Sir Marco Polo, the Venetian, concerning the Kingdoms and Marvels of the East, übers. und hrsg. v. Henry Yule, 3. Auflage v. Henri Cordier, 2 Bände, London 1903 (Neudruck 1921). — (Die bisher beste Ausgabe.)

217. (Marco Polo.) Houtum-Schindler, Albert: Marco Polo's travels; new editions: his „arbre sol“ not „suntree“, but cypress of Zoroaster, in: Journal of the Royal Asiatic Society 1909, S. 154—162. — (Zur vorstehenden Ausgabe.)

218. (Marco Polo.) Le livre de Marco Polo, hrsg. v. Guillaume Pauthier, 2 Bände, Paris 1865 (neu hrsg. v. Antoine Joseph Henri Charignon, 2 Bände, Peking 1926).

219. (Marco Polo.) Die Reisen des Venezianers Marco Polo, hrsg. v. Hans Lamke, Hamburg 1907 (Bibliothek wertvoller Memoiren, hrsg. v. Ernst Schultze, Bd. 1).

220. (Marco Polo.) Reineke, Reinhard (Reinier): Historia orientalis Haythoni Armeni, et hinc subjectum Marci Pauli Veneti itinerarium, item fragmentum e Speculo Historiali (vgl. oben, Nr. 201) Vincentii Bellovacensis, ejusdem argumenti, Helmstedt 1585.

221. (Marco Polo.) Baldelli-Boni, Giovanni Battista, Conte: Viaggi di Marco Polo, testo di lingua del secolo decimo settimo (so Band I), 4 Bände, Florenz 1827.

222. Marco Polo: Milione, hrsg. v. Luigi Foscolo Benedetto, Florenz 1928.

223. Marco Polo. Il Milione secondo il testo della „Crusca“ (der ital. Originalausgabe), reintegrato con gli altri codici italiani a cura di Dante Olivieri, Bari 1912 (Scrittori d'Italia, Nr. 30).

Dazu:

224. Cordier, Henri: Ser Marco Polo. Notes and addenda to Sir Henry Yules edition containing the results of recent research and discovery, London 1920.

225. Witte, Johannes: Das Buch des Marco Polo als Quelle für die Religionsgeschichte, Berlin 1916.

226. Palladius, Archimandrit (eigl. Kafarov): Elucidations of Marco Polo's travels in North China, drawn from Chinese sources, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., N. R., Bd. X (1876), S. 1—54. — Dasselbe russisch: Kommentarij Archimandrita Palladija Kafarova na putošestvie Marko Polo po sěvernemu Kitaju, mit einem Vorworte Nikolaj Ivanovič Vesolovskijs, St. Petersburg 1902 (= Izvēstija Imp. russ. geogr. obščestva, Bd. 38 (1902), Heft 1 [= S. 1—46 dieses Bandes]).

227. Moule, Arthur Christopher: Notes on Col. Yule's edition of Marco Polo's „Aninsay“ in: Journ. of the North China Branch of the R. As. Soc., N. R., Bd. IX (1874), S. 1—24.

228. Cordier, Henri: L'itinéraire de Marco Polo en Perse, in: Bulletin de l'Ac. des Inscriptions et Belles Lettres, Comptes rendus, Mai 1911, S. 298—309.

229. Lentz, Wolfgang: War Marco Polo auf dem Pamir? Die deutsche Pamir-Expedition 1928, in: Zeitschrift der Dtsch. Morgenl. Ges., NF. 11 (86) (1932/33), S. 1—32.

230. Houtum-Schindler, Albert: Notes on Marco Polo's Itinerary in Southern Persia, in: Journal of the Royal Asiatic Soc. 1881, S. 490—497.

Abendländische Quellensammlungen

231. Wadding, Lucas: Annales Ordinis Minorum, Band V—VII, Rom 1731.

232. Raynaldus, Odoricus: Annales Ecclesiastici ab anno MCXCVIII, 21 Bände, Lucca 1747, Band XIII—XVI.

233. Golubovich, Girolamo: Biblioteca Bio-Bibliografica della Terra Santa e dell'Oriente Franciscano, 5 Bände, Quaracchi bei Florenz 1906, 1911, 1919, 1923, 1927.

234. Tafel, Gottlieb Lukas Friedrich und Thomas, Georg Martin: Urkunden zur älteren Handels- und Staatsgeschichte der Republik Venedig mit bes. Beziehung auf Byzanz und die Levante, Wien 1856, 1857, 3 Teile (Fontes Rerum Austriacarum II, 12, 13, 14).

235. Thomas, Georg Martin: Diplomatarium Veneto-Latinum, 1300—1350, 1. Band, Venedig 1880 (Mon. storici pubblicati della R. De-

putazione Veneta di Storia patria, 1. Abt., Urkunden, Bd. V).

236. [Ališan, Lamond:] Armeno Veneto. Compendio Storico e documenti delle relazioni degli Armenici Veneziani, 2 Bände, Venedig 1893.

237. Röhricht, Reinhold: Regesta regni Hierosolymitani (1097 bis 1291), Innsbruck 1893. Dazu Additamentum: ebd. 1901.

238. Dölger, Franz: Regesten der Kaiserurkunden des Ost-römischen Reiches von 565—1453 (= Corpus der griech. Urkunden des Mittelalters und der Neueren Zeit, A, I), 3. Teil: Regesten von 1204 bis 1282, München 1932.

239. Fallmerayer, Jakob Philipp: Originalfragmente, Chroniken . . . zur Geschichte des Kaisertums Trapezunt, in: Abh. der hist. Classe der Kgl. Bayrischen Ak. der Wiss., 3. Band, 3. Abt., 2. Abh. (München 1843) und 4. Band, 1. Abt., 2. Abh. (München 1844).

240. Rymer, Thomas: Foedera, conventiones et litterae inter reges Angliae et alios . . . principes, 10 Bände, Haag 1739—1745.

Bibliographien und Nachschlagewerke

241. Storey, Charles Ambros: Persian Literature, (bis jetzt:) Bd. I, 1/2, London 1927—1953.

242. Brown, Edward Granville: A Literary History of Persia, 4 Bände, London 1902, 1906, Cambridge 1928.

243. Brockelmann, Carl: Geschichte der arabischen Literatur, 2 Bände und 2 Erg.-Bände, Weimar 1898, 1902, Leiden 1937, 1938. Baumstark, Syr. Lit., vgl. oben Nr. 50.

244. Skačkov, Petr Emel'janovič: Bibliografija Kitaja. Sist. ukazatel' knig i žurnal'nych statej o Kitae na russkom jazyke 1730 do 1930, Moskau 1932.

245. Cordier, Henri: Bibliotheca Sinica. Dictionnaire bibliographique des ouvrages relatifs à l'Empire chinois. 2 Bände, Paris 1904, 1908 (Publications de l'école des langues orientales vivantes, 1. Reihe, Bd. X, XII). — Dazu: Ergänzung = Band III = Gleiche Veröffentlichungsreihe. 3. Reihe, Bd. XI.

246. Enzyklopädie des Islam („E I“), hrsg. v. Martinus Theodorus Houtsma u. a., Leiden 1913, 1927—1936.

247. Zambaur, Édouard de (Eduard von): Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam, 2 Bände und eine Mappe mit Stammtafeln und Karten. Hannover 1927.

- 248. Schwarz, Paul: Iran im Mittelalter nach arab. Geographen, 9 Bände, 1896—1936 (I: Leipziger Habilitationsschrift; II—IV: Quellen und Untersuchungen zur Geschichte der Erd- und Kulturkunde, hrsg. v. R. Stube, Bd. III, VI, IX, 1910, 1912, 1921; V—VII = Quellen und Forschungen zur Kultur- u. Religionsgeschichte I—III; VIII, 1—4 mit dem Titel: Iran im Mittelalter; IX ohne Serientitel.)

Inscriptionensammlungen

249. Berchem, Max van: Matériaux pour un corpus inscriptionum Arabicarum. 1. Teil: Ägypten (= Mémoires publ. par les membres de la mission arch. franç. au Caire. Band 19), Paris 1903 (dazu bes. gebunden: Tafeln).

2. Teil, erster Band: Nordsyrien, von Moritz Sobornheim: „Aqqār, Hiṣn al-Akrād, Tripolis“ (= Mém. publ. par les membres de l'inst. franç. d'arch. au Caire, Band 25). . . .

2. Teil, zweiter Band: Jerusalem: „Haram“ (= Mém. . . . [wie II, 1], Band 44), Kairo 1927.

2. Teil, dritter Band: Jerusalem. Tafeln (= Mém. . . . [wie II, 1], Band 45), Kairo 1920.

3. Teil, erster Band: Kleinasien, Siwās, Diwrigi, von Max van Berchem und Halil Edhem (Halil Edhem), Kairo 1910, 2. Band, 1917 (Band 29 der Gesamtreihe).

250. Rabino, H. Louis: Mázandarán and Astarábád, Leiden und London 1928 (Gibb Memorial Series, NR., Bd. VII).

251. Pognon, Henri: Inscriptions sémitiques de la Syrie, de la Mésopotamie et de la région de Mossoul, Paris 1907.

252. Devéria, Gabriel: Notes d'épigraphie mongolo-chinoise, in: Journal Asiatique, 9. Reihe, Bd. VIII (1896), S. 94—128, 395—443, dazu: Additions et corrections, Bd. IX, S. 183. — (Behandelt mongolische und andere Inschriften in China von 1283 an.) — (Auch Sonderdruck: Paris 1897.)

253. Chavannes, Édouard: Inscriptions et pièces de chancellerie chinoises de l'époque mongole, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. V (1904), S. 357—447; 2. Reihe, Bd. VI (1905), S. 1—42; 2. Reihe, Bd. IX (1908), S. 297—428.

Münzen

(Benutzt wurde auch die Islamische Abteilung der Münzsammlungen des Kaiser-Friedrich-Museums in Berlin)

254. Lane-Poole, Stanley: The coins of the Mongols in the British Museum, classes XVIII—XXII, hrsg. v. Reginald Lane-Poole, London 1881 (Catalogue of the oriental coins in the Brit. Museum, Bd. VI und VII). — Dazu: Band X, London 1890 = Ergänzungen der Sammlung von 1876—1888, Teil II, Erg. zu Bd. V bis VIII.

255. Mübārek, Mehmed: Meskūkāt-i qadīme-i islāmīje qataloğu, Bd. III: Mulūk-i ğingizīje we-ilhānīje we-ğelā'irīje we-Qrym Ĥānlary meskūkātī, Konstantinopel 1900/1 (1318 H.).

256. Frähn, Christian Martin [Christian Danilovič]: Recensio numorum Muhammedanorum academiae Imp. scientiarum Petropolitanae, St. Petersburg 1826. — (Darin S. 179—184 über die Ilchane).

257. Frähn, Christian Martin: De Il-Chanorum seu Chulaguidarum numis commentationes duae, in: Mém. de l'Ac. Imp. des sciences de St.-Petersbourg, 6. Reihe, Band 2, St. Petersburg 1833, S. 479 bis 562, mit vier Tafeln.

258. Frähn, Christian Martin: Opusculorum postumorum pars prima, hrsg. v. Bernhard Dorn, St. Petersburg 1855. — (Über die Groß-Chane und Il-Chane: S. 98—106, 283—293.)

259. Markov, Aleksěj Konstantinovič: Inventarnyj katalog musul'manskich monet Imperatorskago Ėrmitaža (Bestands-Verzeichnis der muslimischen Münzen der Kais. Eremitage), St. Petersburg 1896.

260. Drouin, Edmond: Notice sur les monnaies mongoles faisant partie des documents de l'époque mongole publié par le prince Bonaparte, in: Journal Asiatique, 9. Reihe, Band VII (I.—VI. 1896), S. 486—544.

261. Stickel, Johann Gustav: Sechs Hulaguiden-Münzen in Gold, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XXVIII (1874), S. 138—142.

262. Soret, Frédéric: Lettre à Msr. le Prof. H. Brockhaus sur quelques monnaies Houlagouïdes, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XVI (1862), S. 417—426.

263. Blau, Otto und Stickel, Johann Gustav: Zur mohammedanischen Numismatik und Epigraphik, I: Über einige mohammedanische Münzen, in: Zeitschr. d. Dtsch. Morgenl. Ges. XI (1857), S. 443—459, darunter über die Ilchane Nr. 29 und 35, S. 454f. u. 456.

263 a. Saulcy, (Louis) Féliçien (Joseph Caignart) de: Lettres sur quelques points de la numismatique orientale, Nr. VII (darin über die Mongolen und Ilchane), in: Journal Asiatique, 3. Reihe, Bd. 13 (I.—VI. 1842), S. 113—149.

264. Schlumberger, Gustav: Die mittelalterlichen Münzen der Könige von Kleinarmenien, in: Revue des études arméniennes 1920, S. 3—8.

265. Codrington, Oliver: A manual of Musliman numismatics, London 1904. (Asiatic Society Monographs, VII.) — (Enthält u. a. ein [nicht ganz vollständiges] Verzeichnis der mohammedanischen Prägeorte mit Angabe der Lage usw.)

266. Bonaparte, Roland: Documents sur l'époque mongole (XIII^e et XIV^e siècles), Paris 1895 (Tafelwerk).

267. Blochet, Edgar: Les monnaies mongoles de la Collection Decourdemanche, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. XI (2. Reihe, Bd. I), 1906, S. 50—59, 113—129.

268. Sauvaire, Henri: Numismatique et métrologie Musulmane, in: Journal Asiatique, Bd. XVIII, 1881, S. 499—516; Bd. XIX, 1882, S. 23—77, 97—163, 281—327.

269. Langlois, Victor: Numismatique de l'Arménie, Paris 1859.

270. Schrötter, Friedrich, Freiherr von: Wörterbuch der Münzkunde, Berlin und Leipzig 1930.

Darstellungen

Gesamtdarstellungen

271. Ohsson, Abraham Constantin Mouradgea d': Histoires des Mongoles depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour Bey ou Tamerlan, 2. Aufl., 4 Bände, Amsterdam 1852.

272. Hammer-Purgstall, Josef, Freiherr von: Geschichte der Ilchane, 2 Bände, Darmstadt 1841 und 1843.

273. Howorth, Henry Hoyle: History of the Mongols, from the ninth to the nineteenth cent., 4 Bände, London 1876—1888, dazu Anhang und Index, London 1927. — (Ohne Benützung morgenländischer Quellen, vgl. S. VII f. des Vorworts, deshalb vorwiegend kompilatorisch.)

274. Cahun, Léon: Introduction à l'histoire de l'Asie. Turcs et Mongols. Dès l'origine jusqu'à 1405, Paris 1896. — (Ebenfalls kompilatorisch.)

275. Cahun, Léon: Les révolutions en Asie. Les Turcs de la Chine, l'Iran, l'Asie Centrale, in: Histoire générale du IV^e siècle jusqu'à nos jours, hrsg. v. Erneste Lavisse und Alfred Rambaud, Bd. II, 1893 bis 1901, S. 884—973. (Ohne wissenschaftlichen Wert.)

276. Pinon, René: Le péril jaune au XIII^e siècle, in: Revue des Deux Mondes, 75. Jg. (5. Periode, 26. Bd.), 1. März 1905, S. 143—175. — (Nach Cahun gearbeitet.)

277. Gaubil, Antoine: Histoire de Gentchiscan et de toute sa dynastie des Mongous, ses successeurs, conquérants de la Chine, tirée des Annales chinoises, Paris 1739.

278. Deguignes, Joseph: Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols et des autres Tartares occidentaux, ouvrage tiré des livres chinois, Paris 1756—1758. — Davon deutsche Übersetzung von Dähnert, 5 Bände, Greifswald 1768—1771.

279. Grousset, René: Histoire de l'Asie, Band III: Le monde Mongol, Paris 1921/22.

280. Müller, August: Der Islam in Morgen- und Abendland, Bd. II, Berlin 1887 (darin S. 199—263 über die Mongolen). (Allg. Geschichte in Einzeldarstellungen, hrsg. v. Wilhelm Oncken, 2. Hauptabt., IV, 2.)

281. Bouvat, Lucien: L'empire Mongol, Paris 1927.

282. Loewe, Herbert M. J.: The Mongols, Cambridge 1923, in: Cambridge Mediaeval History, Band IV, Kap. 20, S. 627—652.

283. Wolff, Otto: Geschichte der Mongolen oder Tataren, Breslau 1872.

284. Curtin, Jeremiah: The Mongols. A history, Boston 1908. — (Bis 1260, dann nur noch mit Rücksicht auf China. Ohne Quellenangaben, kompilatorisch.)

285. Prawdin, Michael: Das Erbe Tschingis Chans, Stuttgart und Berlin 1935. — (Ohne eigenen wissenschaftlichen Wert.)

286. Barckhausen, Joachim: Das gelbe Weltreich. Lebensgeschichte einer Macht. Berlin (1935).

287. Blochet, Edgar: Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din, Leiden und London 1910. (Gibb Memorial Series, Alte Reihe, Bd. XII.) — (Erörtert, über seinen Titel hinausgehend [vgl. oben, Nr. 5], zahlreiche Fragen der mongol. Geschichte in allerdings etwas unglücklicher Anlage.)

288. Barthold, Wilhelm (Vasilij Vladimirovič): Turkestan down to the Mongol Invasion, Oxford 1928. (Gibb Memorial Series, Neue Reihe, Bd. V). — (Grundlegendes Werk für die ältere Zeit.) — (Dazu „Notes“ von Paul Pelliot, in: T'oung Pao XXVII [1930], S. 12—56.)

289. Feer, Léon: La puissance et la civilisation mongoles au treizième siècle, Paris 1867. — (Nicht auf eigenen Forschungen beruhend.)

290. Parker, Edward Harper: A thousand years of the Tartars, 2. Aufl., London 1924. — (Behandelt nur die älteste Zeit bis ins 11. Jh.)

291. Hüllmann, Karl Dietrich: Geschichte der Mongolen bis zum Jahre 1206, Berlin 1796.

292. Eqbāl (Ikbal), 'Abbās: Ta'riḥ-e mofasssal-e Irān (vom Mongolen-Einfall bis zum Erlass einer Verfassung), Band I, Teheran 1933.

293. Al-'Azzāwī (al-Azzaoui), 'Abbās: Ta'riḥ al-'Irāq baina iḥtilālāin. I. Ḥukūmat al-Muḡul (Geschichte des 'Irāqs zwischen zwei Einfällen. I. Die Herrschaft der Mongolen), Bagdad 1935. (Dasselbe englisch: Teheran 1936. — Nach der arabischen Ausgabe benutzt.)

Werke allgemeinen Inhalts.

294. Mez, Adam: Die Renaissance des Islāms, Heidelberg 1922.

295. Kremer, Alfred, Frl. v.: Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, 2 Bände, Wien 1855, 1877.

Darstellungen des Wirkens einzelner Herrscher

296. Erdmann, Franz von: Temudschin der Unerschütterliche, Leipzig 1862. — (Wichtig auch für die alte Stammesgeschichte durch Benützung Rašid od-Dins.)

297. Pétis de la Croix, François: Histoire du grand Genghiscan, traduite et compilée de plusieurs auteurs orientaux et de voyageurs européens, Paris 1710.

298. Vladimirtsov, Boris Yakovlevitch: The life of Chingis-Khan, aus dem Russ. übers. vom Fürsten Dimitrij Nikolaevič (Svjatopolk-) Mirsky (= Mirskij), London 1930.

299. Stübe, Rudolf: Tschingiz Khan, in: Neue Jahrbücher für das Klassische Altertum, Jg. XI (1908), S. 532—541. — (Allg. Würdigung, günstig für Čingiz Hān; zugleich Anzeige der Schriften Wilhelm Bartholds.)

300. Douglas, Robert Kennedy: The life of Jinghiz Khan from Chinese Sources, London 1878.

301. Lamb, Harold: Jinghiz Khan, emperor of all men, London o. J. — Deutsche Übers. v. Dagobert von Mikusch, Leipzig 1928.

302. Prawdin, Michael: Tschingis-Chan. Der Sturm aus Asien, Stuttgart 1934. — (Novellistisch.)

303. Fox, Ralph: Genghis-Khan, Hamburg, Paris und Bologna (1936). — (Novellistisch.)

304. Zatorski, W.: Czyngis-Chan (Čingiz Hān), Warschau 1939.

305. Chavannes, de la Giraudière de: Conquêtes en Asie par les Mongoles sous Gengis Kan et Tamerlan, 5. Aufl., Tours 1876 (1. Aufl. 1855). — (Ohne eignen Wert.)

306. Ohne Verf.: Discovery of and investigation concerning the tomb of Gengis Khan, in: Chinese Social and Political Science Review, Band III, Heft 4 (Dez. 1918), S. 379—396. — (Übersetzung aus dem Chin.)

307. Werner, Edward Theodore Chalmers: The burial place of Genghis Khan, in: Journal of the North China Branch of the R. As. Soc., Bd. 56 (1925), S. 80—86. — (Mit einer Karte.)

308. Blochet, Edgar: La Mort de Khaghan Koyouk, in: Revue de l'Orient Chrétien, 3. Reihe, Bd. XXIII (1922/23), S. 160—171.

309. Rémusat, Abel: Expédition d'Houlagou, in: Nouveaux Mélanges Asiatiques (vgl. unten, Nr. 461), Band II, S. 121.

Einzeluntersuchungen

Das mongolische Volk und die mongolischen Einrichtungen

310. Radloff, Wilhelm: Ethnographische Übersicht der Türkstämme Sibiriens und der Mongolei, Leipzig 1883.

311. Vámbéry, Armin (eigentl. Hermann Weinberger [wohl so, nicht Bamberger]): Das Türkenvolk, Leipzig 1885.

312. Schmidt, Isaak Jakob [Jakov Ivanovič]: Die Volksstämme der Mongolen, als Beitrag zur Geschichte dieses Volkes und seines Fürstenhauses, in: Mém. de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Petersbourg, 6. Reihe, Band II, 1834, S. 409—477. — (Behandelt vor allem spätere Zeiten.)

313. Aristov, Nikolaj Jakovlevič: Zamětki ob étničeskom sostavě tjurkskich pleměn i narodnostej (Bemerkungen über den völkischen Bestand der türkischen Völker und Stämme), in: Živaja starina 1896, vyp. III und IV.

314. Schmidt, Isaak Jakob: Forschungen im Gebiete der alten religiösen, politischen und literarischen Bildungsgeschichte der Völker Mittelasiens, vorzüglich der Mongolen und Tibeter, St. Petersburg 1824. — (Mit Nachtrag.)

315. Schmidt, Isaak Jakob: Über die mongolische Quadratschrift aus der Regierungszeit der Mongolendynastie Juan in China, in: Bulle-

tin de la Classe Historico-Philologique de l'Acad. Imp. des Sciences de St.-Petersbourg. Bd. IV, Nr. 9 (vom 10. April 1847), Sp. 129—141. — (Behandelt eine Paiza [vgl. oben S. 292f.] Qubilais mit der üblichen Inschrift.)

Dazu:

316. Klaproth; Heinrich Julius: Observations critiques sur les recherches relatives à l'histoire . . . de l'intérieur de l'Asie, publiées par M. I.-J. Schmidt . . ., in: Mém. relatifs à l'Asie (vgl. unten, Nr. 458), Bd. II, S. 301—410. — (Kritik und Bemerkungen über die Entstehung der mongolischen Schrift.)

317. Pelliot, Paul: A propos des Comans, in: Journal Asiatique, 11. Reihe, Band XV (I.—VI. 1920), S. 125—185.

318. Klaproth, Heinrich Julius: Kto takoe Mongoly? (Was sind die Mongolen?), in: Sëvernyj Archiv, 1823, 11, S. 301—313 (nach chin. Quellen; Übers. aus dem Chin. v. Dmitrij Ivanovič Jazykov).

Dazu:

319. Hyazinth (Jakinf.): Kto takovy byli Mongoly? (Was hat man unter „Mongolen“ zu verstehen?), in: Moskvitjanin 1850, 24, Abt. III, S. 85—92 (nach chin. Quellen, Polemik mit Klaproth).

320. Koelle, S. W.: On Tartar and Turk, in: Journ. of the R. As. Soc. 1882, S. 125—159. — (Über die Namen dieser Völker.)

321. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Obščestvennyj stroj Mongolov. Mongol'skij kočevoj feodalizm (Der soziale Aufbau der Mongolen. Das mongolische nomadische Lebenssystem), Leningrad 1934.

322. Rjasanovskij, Valentin Al.: Fundamental Principles of Mongol Law, Tientsin 1937. — (Darin S. 25—44 über Čingiz Hān).

323. Rjasanovskij, Valentin Al.: Mongol'skoe pravo, preimuščestvenno obyčnoe (Das mong. Recht, vor allem das Gewohnheitsrecht), Charbin 1931.

324. Alinge, Kurt: Mongolische Gesetze, Leipzig 1934. (Leipziger rechtswiss. Studien. Heft 37.)

325. Gurljand, Iľja Jakovlevič: Stepnoe zakonodatel'stvo s drevnějšich vreměn po XVII stolëtiju (Die Steppen-Gesetzgebung von den ältesten Zeiten bis ins 17. Jh.), Kazan 1899. (Izvēstija obšč. archeol., istor. i étnogr. pri kazanskom univ., Bd. XV.)

326. Kotvič (Kotwicz), Władisław Ljudvigovič: Iz poučenij Čingiz-Chana, perevod s mongol'skogo (Aus den Anweisungen Čingiz Hāns, Übersetzung a. d. Mongolischen), in: Vostok, Bd. III (1923), S. 94 bis 96.

327. Melioranskij, Platon Michajlovič: O Kudatku Bilikě Čingiz-Chana (Das Qutadgu Bilig Čingiz Hāns), in: Zapiski Vost. Otd. Russk. Archeol. Obšč., Bd. XIII, S. 915—923.

328. Popov, Nikolaj Ivanovič?: Jasa Čingiz Chana i uloženie mon-

gol'skoj dinastii Juani čao-džan-čžan (Die Jasa Čingiz Hāns und das Gesetzbuch des mong. Herrscherhauses Üan), in: Zapiski vost. Otd. Russk. Arch. obšč., Band XVII (1907), S. 0150—0163.

329. Banzarov, Dordži: Černaja věra ili šamanstvo u Mongolov i drugija stat'i (Der schwarze Glaube oder der Schamanismus bei den Mongolen und andere Aufsätze), hrsg. v. Grigorij Nikolaevič Potanin, St. Petersburg 1891.

330. Pauthier, Guillaume: Cérémonial observé dans les fêtes et les grandes réceptions à la cour de Khoubilai-Khān (traduit du chinois), in: Revue de l'Orient, de l'Algérie et des colonies, Neue Reihe, Bd. XIV (1861/62), S. 224—236.

331. Kotwicz, Władysław: Sur les modes d'orientation en Asie centrale, in: Rocznik Orientalistyczny, Bd. V (1927), S. 68—91.

332. Potanin, Grigorij Nikolaevič: Pominki po Čingiz-Chanu (Totenfeiern für Čingiz Hān), (über die angebl. Grabstätte Čingiz Hāns), in: Izvestija Imp. Russk. Geogr. Obšč., Bd. XXI (1885), S. 303 bis 315.

333. Validi (jetzt Togan), Ahmet-Zeki: Mogollar devrinde Anadolu'nun iktisadi vaziyeti (Anatoliens wirtschaftliche Lage zur Mongolenzeit), in: Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası, Bd. I (1931), S. 1—42.

(Behandelt hauptsächlich das Ilchan-Reich. Inhaltsangabe von Franz Taeschner in: Orientalistische Literatur-Zeitung 1933, Sp. 483 bis 485.)

334. Barthold, Wilhelm: İlhanlar devrinde mâli vaziyet, in: Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası, Bd. I (1931), S. 135—159. — (Die von mir benützte, durch Abdülkadir besorgte Übersetzung des mir nicht erreichbaren Originals: Persidskaja nadpis na stěně Anijskoj mečeti Manuče (Eine persische Inschrift an der Mauer der Manučehr-Moschee in Ani), in: Anijskaja Serija, vyp. 5, St. Petersburg 1911).

335. Jahn, Karl: Das iranische Papiergeld, in: Archiv Orientalní, Bd. X (1938), S. 308—340.

336. Klaproth, Heinrich Julius: Sur l'origine du papier-monnaie, in: Mém. rel. à l'Asie (wie unten, Nr. 458), II, S. 375—388.

337. Langlès, Louis-Mathieu: Dissertation sur les papiers-monnaies des Orientaux, in: Notices et Extraits des mss. de la Bibl. Nat., Bd. IV (1799/1800 = Jahr VII), S. 697.

338. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Vosstanie Tarabi v 1238 g. K istorii krest'janskich i remeslennyh dvizenij v Srednej Azii (Der Aufstand Tārābis¹ im J. 1238. Zur Geschichte der Bauern- und Handwerker-Bewegungen in Mittelasien), in: Doklady grupy vostokovedov na sessii akademii nauk SSSR 20 marta 1935 = Trudy instituta vostokovedenija, Nr. XVII, Moskau und Leningrad 1936, S. 101 bis 195. — (Soziale und Steuer-Fragen.)

339. Chavannes, Édouard: Le cycle turc des douze animaux, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. VII (1906), S. 51—122.

340. Samojlovič, Aleksandr Nikolaevič: Ob izmėnenijach v 12-lėtnom životnom ciklė u nėkotorych tureckich plemenach (Izv. Tavričeskoj Uč. Arch. Komit., Nr. 49).

341. Kotwicz, Władysław: O chronologii mongolskiej (Über die mongolische Zeitrechnung), in: Rocznik Orientalistyczny, Bd. II (1925), S. 220—239, IV (1926), S. 108—166.

342. Kotwicz, Władysław: Quelques données nouvelles sur les relations entre les Mongols et les Ouigours, in: Rocznik Orientalistyczny, Bd. II (1925), S. 240—247.

343. Pelliot, Paul: Chronologie des Khitā et des Ouigours = Übersetzung von Kapitel LXXXVII, § 3 der Hitat des al-Maqrizi, Ausgabe von Gaston Wiet, 4. Band, 2. Teil, Kairo 1924, S. 182ff., in eben diesem Bande, S. 309—311, mit „Commentaires“ S. 312—316.

344. Pelliot, Paul: Neuf notes sur des questions d'Asie Centrale, in: T'oung Pao, N.R. 26 (1929), S. 201—266. — Darin S. 204—212: II: Le plus ancien exemple du cycle des douze animaux chez les Turcs.

Militärisches

345. Chara-Davan. Erenžen: Čingiz-Chan kak polkovodec i ego nesledie (Čingiz Hān als Heerführer und seine Nachfolge), Belgrad 1929.

346. Ivanin, Michail Ivanovič: O voennom iskusstvė i zavoevanijach Mongolotatar i sredneaziatskich narodov pri Čingiz-Chanė i Tamerlanė (Die Kriegskunst und die Eroberungen der Mongolo-Tartaren und der mittelasiatischen Völker zur Zeit Čingiz Hāns und Timūrs), hrsg. vom Fürsten Nikolaj Sergėevič Goliceyn, St. Petersburg 1875.

347. Haenisch, Erich: Die letzten Feldzüge Cinggis Han's und sein Tod nach der ostasiatischen Überlieferung, in: Asia Maior IX (1933), S. 503—552. — (Bezieht sich auf China und die Mongolei.) — Dazu vgl. Paul Pelliot in T'oung-Pao, Jg. XXXI (1935), S. 157 bis 167, und Erich Haenisch in Zeitschr. d. dtsh. Morgenl. Ges. 92 (1938), S. 244—253.

348. Stratonitskiĭ, K. A.: Mongol'skoe upravlenie pokorennyimi Kitaem i Armeniej (Die mongolische Verwaltung im unterworfenen China und Armenien), Moskau 1913. (Sonderdruck aus: Učen. Zap. Imp. liceja v pamjat' cesareviča Nikolaja). — (Mir unzugänglich.)

349. Ranking, John: Historical researches on the wars and sports of the Mongols and Romans, in which elephants and wild beasts were employed or slain, London 1826. — (Darin S. 15—52 über die Groß-Chane des Gesamtreiches, anschließend einiges über Qubilai.)¹

350. Quatremère, Marc Étienne: Observations sur le feu grégeois, in: Journal Asiatique, 4. Reihe, Bd. 15 (1850, I), S. 214—274.

351. Reinaud, Joseph Toussaint und Favé, Ildéphonse: Du feu grégeois, des feux de la guerre et des origines de la poudre à canon, in: *Journal Asiatique*, 4. Reihe, Bd. 14 (Juli—Dez. 1849), S. 257—327. — (Auch als Sonderdruck.)

352. Reinaud, Joseph Toussaint und Favé, Ildéphonse: Nouvelles observations sur le feu grégeois et les origines de la poudre à canon, in: *Journal Asiatique*, 4. Reihe, Bd. 15 (Jan.—Juni 1850).

Geographisches

353. Beazley, Charles Raymond: The dawn of modern geography, Band III: A history of exploration and geographical science from the middle of the 13th to the early years of the 15th century, Oxford 1897 bis 1906.

354. Power, Eileen: The opening of the land-routes in Cathay, London 1926, in: *Travel and travellers of the Middle Ages*, hrsg. v. Arthur Percival Newton, S. 124—158.

355. Sprenger, Alois: Post- und Reiserouten des Orients, Leipzig 1864. (Abh. f. Kunde des Morgenlandes, 3. Bd., 3. Abh.)

356. Jadrincev, Nikolaj Michajlovič: Putešestvie na verchov'ja Orchona, k razvalinam Karakoruma (Reise an den Oberlauf des Orchons, zu den Trümmern Qara Qorums), in: *Izv. Imp. Russk. Geogr. Obšč.*, Bd. XVI (1890), S. 257—272.

357. Cordier, Henri: Situation de Ho-lin en Tartarie, man. inéd. du Père Antoine Gaubil, in: *T'oung-Pao*, Bd. IV (1893), S. 33—80. — (Ho-lin ist Qara Qorum.)

358. Rémusat, Abel: Recherches sur la ville de Karakorum, in: *Mém. de l'Acad. des Inscr. . .*, Bd. VII (1824), S. 234—291. — (Auch mit Nachrichten über die späteren Schicksale der Stadt.)

359. Paderin, F.: O Karakorumě i o drugich razvalinach bliz Orchona (Über Qara Qorum und andere Trümmerstätten in der Nähe des Orchons), in: *Izvestija Imp. Geogr. Obšč. v St. Peterburgě*, Bd. IX (1873), S. 355—360. — (Aus einem Briefe.)

Dazu:

360. Yule, Henry: Visit of M. F. Paderin to the site of Karakorum (mit Karte), in: *Geogr. Magazine* 1874, S. 137—139 weitere, durch Jadrincev (vgl. oben, Nr. 356) überholte Erörterungen von Yule: ebd. 167, von Robert Michell: ebd. 214f.; von Yule: ebd. 254; von Eugene Schurzler: ebd. 389; von Yule: ebd. 389).

361. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Razvaliny Urgenča. Plany i razrezy N. B. Baklanova (Die Ruinen von Urgäng, Pläne und Grundrisse N. B. B.s), Leningrad (1930). (*Izvestija Gos. Akad. Istorii material'noj kul'tury*, VI, 2.)

362. Le Strange, Guy: The cities of Kirmān in the time of Hamd-Allah Mustawfi and Marco Polo, in: *Journal of the R. As. Soc.*, April 1901, S. 281—290.

Abhandlungen über Einzelpersonen

363. Rémusat, Abel: Vie de Yel-lu Thsou-tsaï, in: *Nouveaux Mélanges Asiatiques* (vgl. unten, Nr. 461), II, S. 66.

364. Jourdain, Amable (Louis Marie Michel Bréchillet): *Mémoire sur l'observatoire de Maragha, et sur quelques instruments pour y observer*, Paris 1810. (Sonderdruck aus dem „*Annale des Voyages*“.)

365. Le Strange, Guy: The story of the death of the last Abbasid Caliph, from the Vatican Ms. of Ibn al-Furāt, in: *Journal of the R. As. Soc.*, April 1900, S. 293—300. — (Behandelt die verschiedenartigen Überlieferungen.)

Das Christentum und die Mongolen

366. Mosheim, Johann Lorenz von: *Historia Tartarorum ecclesiastica*, Helmstedt 1741. (Eigentlich von Hermann Christian Paulsen verfaßt und von Mosheim nur herausgegeben.) — (Bezieht sich ausschließlich auf das Verhältnis zum Abendland.)

367. Pelliot, Paul: Les Mongols et la Papauté, in: *Revue de l'Orient Chrétien*, 3. Reihe, Bd. XXIII (1922/23), S. 1—30; Bd. XXIV (1924), S. 225—235; Bd. XXVIII (1931/32), S. 3—84. — (Grundlegende Abhandlung.)

368. Pelliot, Paul: Mongols et Papes aux XIII^e et XIV^e siècles, in: *Revue politique et littéraire, Revue bleue*, 61. Jg., Nr. 4 (17. II. 1923), S. 109 bis 112. — (Kurzer Auszug des Vorstehenden.)

369. Soranzo, Giovanni: *Il papato, l'Europa cristiana e i Tartari*, Mailand 1930. (Pubblicazioni della università cattolica del Sacro Cuore, 5. Reihe, Bd. XII.)

370. Bréhier, Louis: *L'église et l'Orient au moyen-âge, les Croisades*, Paris 1907 (2. Aufl. 1921).

371. Lübeck, Karl: *Die katholische Orientmission*, Köln 1917.

372. Aufhauser, Johann Baptist: *Christentum und Buddhismus im Ringen um den Fernen Osten*, Bonn und Leipzig 1922. — (Darin kurzer Abschnitt über die Mongolen.)

373. Ghellinck, Joseph de: *Les Franciscains en Chine aux XIII^e et XIV^e siècles, ambassadeurs et missionnaires*, Löwen 1927. (*Xaveriana* 42 und 44). — (Zusammenfassung; auch über die Groß-Chane in Qara Qorum.)

374. Altaner, Bertold: Sprachkenntnisse und Dolmetscherwesen im missionarischen und diplomatischen Verkehr zwischen Abendland (päpstliche Kurie) und Orient, im 13. und 14. Jh., in: *Zeitschrift für Kirchengeschichte*, Bd. LV (1936), S. 83—126.

375. Altaner, Bertold: *Die Dominikanermission des 13. Jahrhunderts*, Habelschwerdt 1924. (*Breslauer Studien zur hist. Theologie*, Bd. III.)

376. Heyd, Wilhelm: Studien über die Colonien der römischen Kirche, welche die Dominikaner und Franziskaner im 13. und 14. Jh. in den von den Tataren beherrschten Ländern Asiens und Europas gegründet haben, in: Zeitschrift für die hist. Theologie, Bd. XXVIII (Gotha 1858), S. 260—324.

377. Eubel, Conrad: Die während des 14. Jh.s im Missionsgebiet der Dominikaner und Franziskaner errichteten Bistümer, in: Festschrift zum elfhundertjährigen Bestehen des deutschen Campo Santo in Rom, hrsg. v. Stefan Ehses, Freiburg im Breisgau 1897, S. 170—195.

378. Lommens, Leonhard: Die Heidenmission des Spätmittelalters, Münster i. W. 1919 (Franziskanische Studien, Beiheft V). — (Allgemeine Zusammenfassung, davon S. 21—51 über die Groß-Chane und die Ilchane; mit einer Karte des westlichen Ilchanreiches).

379. Vat, Odulphus van den: Die Anfänge der Franziskanermission und ihre Weiterentwicklung im Nahen Orient und in den mohammedanischen Ländern während des 13. Jh.s, Werl in Westfalen 1934 (Missionswiss. Studien N. R. 6). [Die mongolischen Verhältnisse mit Ausnahme der Anfänge nicht behandelt.]

380. Groeteken, Autbert: Zur mittelalterlichen Missionsgeschichte der Franziskaner, in: Zeitschrift für Missionswissenschaft, Bd. I (1911), S. 52—70. — (Allgemeines.)

381. Kohler, Charles: Documents relatifs à Guillaume Adam, archevêque de Sultanieh, . . . (1318—1346), in: Revue de l'Orient Latin, Bd. X (1903/04), S. 16—56.

382. Bihl, Michael und Moule, Arthur Christopher: De duabus epistolis Fratrum Minorum Tartariae aquilonaris an. 1323, in: Arch. Francisc. Hist., Bd. XVI (1923), S. 89—112.

383. Bihl, Michael und Moule, Arthur Christopher: Tria nova documenta de missionibus Fratrum Minorum Tartariae aquilonaris an. 1314—1322, in: Arch. Francisc. Hist., Bd. XVII (1924), S. 55—71.

384. Röhricht, Reinhold: Zur Korrespondenz der Päpste mit den Sultanen und Mongolenchanen des Morgenlandes im Zeitalter der Kreuzzüge, in: Theolog. Studien und Kritiken, 64 Jg. (1891), S. 359—369.

385. Umiński, Józef: Niebezpieczeństwo tatarskie w połowie XIII w. i papież Innocenty IV (Die Tatarengefahr in der Mitte des 13. Jh.s und Papst Innozenz IV.), Lemberg 1922.

386. Gay, Jules: Le Pape Clément VI et les affaires d'Orient (1342—1352), Paris 1904 (Pariser Diss.).

387. Assemanus (Assemani, As-Sam'āni), Josef Simon: De Syris Monophysitis dissertatio, Rom 1730.

388. Nau, François: L'expansion nestorienne en Asie, in: Annales du musée Guimet, bibl. de vulgarisation, Bd. XL (Paris 1914), S. 193 bis 388.

389. Browne, Laurence Edward: The eclipse of christianity in Asia, Cambridge 1933. — (Darin S. 147—178: Christianity under the Mongols; nur kurze Nachrichten aus zweiter Hand.)

390. Mingana, Alphonse: The early spread of Christianity in Central Asia and the Far East. A new document, Manchester 1925.

391. Bernard, Henri: La découverte des Nestoriens Mongols aux Ordos et l'histoire ancienne du Christianisme en Extrême-Orient, in: Collectanea Commissionis Synodalis, Band VIII (Peiping 1935), S. 431—467, 538—572.

392. Bonin, Charles-Eudes: Notes sur les anciennes chrétientés nestorienne de l'Asie Centrale, in: Journal Asiatique, 9. Reihe, Bd. XV (I.—VI. 1900), S. 584—592 (mit einer Karte der Bistümer in ganz Asien).

393. Pelliot, Paul: Chrétiens d'Asie Centrale et d'Extrême-Orient, in: T'oung-Pao, 2. Reihe, Bd. XV (1914), S. 623—644. — (Auch als Sonderdruck.)

394. Moule, Arthur Christopher: Christians in China before the year 1550, London 1930.

395. Cordier, Henri: Le Christianisme en Chine et en Asie sous les Mongols, Leiden 1918. — (Sonderdruck aus T'oung Pao, 2. Reihe, Bd. XVIII (1917), S. 49—113).

396. Tamarati, Michel: L'église géorgienne des origines à nos jours, Rom 1910.

Das Abendland und die Mongolen

397. Rémusat, Jean Pierre Abel (auch Abel-Rémusat): Mémoires sur les relations politiques des princes chrétiens et particulièrement des Rois de France avec les Empereurs Mongols, in: Mémoires de l'Acad. des Inscr., Bd. VI (1822), S. 396—469 und Band VII (1824), S. 335—438.

398. Brătianu (Brătianu), Georges I.: Recherches sur le commerce génois dans la mer Noire au XIII^e siècle, Paris 1929.

399. Heyd, Wilhelm (Guillaume): Histoire du commerce dans le Levant, franz., erweiterte Ausg., 2. Aufl., Leipzig 1923. — (Neue Ausgabe in 2 Bänden, Leipzig 1936.)

400. Chabot, Jean Baptiste: Notes sur les relations du roi Argun avec l'Occident, in: Revue de l'Orient Latin, Bd. II (1894), S. 566.

401. Turner, Thomas Hudson: Unpublished Notices of the times of Edward I., especially of his relations with the Moghul sovereigns of Persia, in: Archaeological Journal (of the British Arch. Inst.), Bd. VIII (1851), S. 45—51.

402. Kohler, Charles und Langlois, Charles Victor: Lettres inédites concernant les croisades, in: Bibliothèque de l'école des chartes, Bd. LII (1891), S. 46—63.

403. Langlois, Victor: Mémoire sur les relations de la république de Gênes avec le royaume chrétien de la Petite Arménie pendant les siècles XII et XIII, in: *Memorie della R. Acad. delle Scienze di Torino*, 2. Abt., Bd. 19, S. 291—307.

404. Canestrini, Giuseppe: Documenti spettanti al commercio dei Veneziani con l'Armenia e Trebisonda, Ragusa i Negroponte 1201 bis 1321 . . ., in: *Archivio storico italiano*, Anh., Band IX, S. 333—388, Florenz 1853.

405. Desimoni, Cornelio: I conti dell'ambasciata al Chan di Persia nel MCCXCII, in: *Atti della società Ligure di storia patria*, Bd. XIII (1877—1884), S. 537—698. — (Über Gisulf, vgl. oben S. 229, und über den Gehalt des genuesischen Gesandten, Residenten usw.)

406. Heyd, Wilhelm: Die italienischen Handelskolonien am Schwarzen Meere, in: *Zeitschrift für Staatswissenschaften*, Bd. XVIII (1862), S. 654f.

407. Basmadjian [= Basmačean, Krikor Yakôb]: Jacques II, roi d'Aragon et Otschin, roi de la Petite Arménie (1319—1320), in: *Revue de l'Orient Latin*, Band X (1905), S. 1—6.

408. Bell, Mark S.: The great Central Asian Trade Routes from Peking to Kashgaria, in: *Proceedings of the R. Geogr. Soc.*, London 1890, S. 57—94.

Der Priester Johannes

409. Oppert, Gustav Salomon: Der Priester Johannes in Sage und Geschichte, 2. Aufl., Berlin 1870.

410. Zarncke, Friedrich: Der Priester Johannes, in: *Abhandlungen der kgl. sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, Band VII (Leipzig 1879), S. 827—1039 (= 8. Abh.), Band VIII (1883), S. 1—186 (= 1. Abh.).

411. Marinescu, Constantin: Le Prêtre Jean. Son pays. Explication de son nom, Auszug aus: *Acad. Roumaine. Bulletin de la section hist.*, Band X, Bukarest 1923. — (Zusammenfassung der bisherigen Ergebnisse.)

412. Ross, Sir Edward Denison: Prester John and the Empire of Ethiopia, London 1926, in: *Travel and Travellers of the Middle Ages*, hrsg. v. Arthur Percival Newton, S. 174—194.

413. Brunet, Pierre Gustave: La légende du Prêtre Jean, Bordeaux 1877 (Auszug aus „*Actes de l'Acad. des sciences et belles-lettres*“ in Bordeaux.)

414. Pauthier, Guillaume: Le pays des Tanduc et les descendants du Prêtre Jean, Paris 1862.

415. Schott, Wilhelm: Kitai, Karakitai und der Priester Johannes, in: *Archiv f. wiss. Kunde von Rußland*, hrsg. v. Georg Adolf Erman, Bd. 23 (Berlin 1864).

416. Bruun, Philipp: Die Verwandlungen des Priesters Johannes, in: *Zeitschr. d. Berliner Ges. f. Erdkunde*, Bd. XI (1876), S. 279—314.

417. Olschki, Leonardo: Der Brief des Presbyters Johannes, in: Historische Zeitschrift 144 (1931), S. 1—14.

Beziehungen im Morgenlande

418. Canard, Marius: Un traité entre Byzance et l'Égypte au XIII siècle et les relations diplomatiques de Michel VIII Paléologue avec les Sultans mamluks Baibars et Qalaûn, in: Mélanges Gauderoy-Demombynes, Kairo 1937, S. 197—224.

419. Canard, Marius: Le traité de 1281 entre Michel Paléologue et le sultan Qalā'ûn, in: Byzantion, Bd. X, 2 (1935), S. 669—680. — (Übersetzung.)

420. Uspenskij, Feodor Ivanovič: Vizantijskie istoriki o Mongolach i Egipetskich Mamljukach (Die byzantinischen Geschichtsschreiber über Mongolen und ägyptische Mamluken), in: Vizantijskij Vremennik XXIV (1923/26), Leningrad 1926, S. 1—16. — (Zusammenstellung und Erklärung einiger Nachrichten aus Pachymeres und Gregoras sowie einiger arabischer Berichte mit ihrer Erklärung.)

421. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: Zolotaja Orda, Egipet i Vizantija v ich zaimnoosloženijach v carstvovanie Michajla Paleologa... (Die Goldene Horde, Ägypten und Byzanz in ihren gegenseitigen Beziehungen z. Z. Michaels VIII.), in: Seminarium Kondakovianum, Bd. I (Prag 1927), S. 73—84.

422. Poliak, A. N.: Le caractère colonial de l'État mamelouk dans ses rapports avec la Horde d'Or, in: Revue des études islamiques, Bd. IX (1935), S. 231—248.

423. Strothmann, Rudolf: Die Zwölfer-Schī'a. Zwei religionsgeschichtliche Charakterbilder aus der Mongolenzeit, Leipzig 1926.

32*

424. Huth, Georg: Geschichte des Buddhismus in der Mongolei, aus dem tibetanischen „Jigs-med nam-mk'a, 2 Bände, Straßburg i. E. 1892, 1896. — (Aus dem 18. Jh.; beschäftigt sich auch mit den Großchanen in Qara Qorum und China, enthält aber verschiedene irrgen Angaben.)

425. Vladimircov, Boris Jakovlevič: Buddizm v Tibetě i Mongolii, St. Petersburg 1919. — (Mir unzugänglich.)

426. Fischel, Walter J.: Jews in the economic and political life of mediaeval Islam, London 1937 (Royal Asiatic Society Monographs XXII).

427. Ġanīma, Jūsuf Bīzq Allāh: Nuzhat al-muštāq fi Ta'riḥ Jahūd al-'Irāq (Übersicht für Interessenten an der Geschichte der Juden im 'Irāq), Bagdad 1924.

428. Barthold, Wilhelm (Vasilij Vladimirovič): Obrazovanie imperii Čingischana (Die Bildung des Reiches Čingiz Hān), in: Za-

piski vostočnago otdělenija russk. archeol. obšč., Bd. X (1896), S. 104 bis 119. — (Probevorlesung.)

429. Barthold, Wilhelm: K voprosu o Čingizidach-christianach (Zur Frage christlicher Nachfahren Čingiz Hāns), in: Zapiski vostočnago otdělenija russk. archeol. obšč., Bd. XXII (1913/14), S. 171.

Darstellungen der Geschichte fremder Staaten, die mit den Mongolen in Beziehung kamen

Mittelasien und Turkestan

430. Barthold, Wilhelm: 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens, deutsche Bearbeitung von Theodor Menzel, Berlin 1935 (Beiband zu: Die Welt des Islams, Bd. 14—17, 1932—1935).

431. Barthold, Wilhelm: Istorija kul'turnoj žizni Turkestana (Geschichte des kulturellen Lebens Turkestans), Leningrad 1927. (Akad. Nauk. Kommissija po izučeniju estestvennyh proizvoditel'nyh sil SSSR.) — (Gesamtgeschichte mit kurzen Bemerkungen über den Mongoleneinfall.)

432. Czaplicka, Marie Antoinette: The Turks of Central Asia in History and at the present day, Oxford 1918. — (Mit ausführlichem Schrifttumsverzeichnis.)

433. Vámbéry, Armin (eigl. Hermann Weinberger): Geschichte Bucharas und Transoxaniens, Stuttgart 1872.

434. Skrine, Francis Henry Bennett und Ross, Sir Edward Denison: The heart of Asia. History of Russian Turkestan and Central Asian Khanats from the earliest times, London 1899.

435. Pavlov, N. G.: Istorija Turkestana, Taškent 1910. — (Behandelt ausführlicher nur die neue Zeit.)

436. Steinberg („Štejnberg“), Evgenij L'vovič: Očerki istorii Turkmenii (Abriß der Geschichte Turkmeniens), Moskau 1935.

437. Istorija Tatarii v materialach i dokumentach, Moskau 1937. ○

438. Courant, Maurice: L'Asie Centrale, Lyon 1912.

China

439. Du Halde, Jean Baptiste: Description géographique . . . de l'Empire de la Chine, 4 Bände, Paris 1735. — (Darin IV 21—70 einige Bemerkungen über frühere Zustände in der Mongolei.) — (Deutsche Übersetzung Rostock 1747—1749, 1756).

440. Palefox (im Titel irrig: Palefor), Juan de: Histoire des conquêtes des Tartares, übers. aus dem Spanischen, Amsterdam 1726. — (Am Schlusse einige Abschnitte über die Mongolen.)

441. Cordier, Henri: Histoire générale de la Chine et de ses relations avec les pays étrangers, Band II: Depuis les cinq dynasties (907) jusqu'à la chute des Mongols (1368), Paris 1920. ○

442. Pauthier, Guillaume: Histoire des relations politiques de la Chine avec les puissances occidentales . . . suivie du cérémonial observé à la cour de Pé-king pour la réception des ambassadeurs, traduit pour la première fois dans une langue européenne, Paris 1859. ○ ○

Goldene Horde

443. Hammer-Purgstall, Josef, Freiherr von: Geschichte der Goldenen Horde im Kiptschak, Pest 1840.

444. Grekov, Boris Dmitrievič und Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Zolotaja Orda. Očerki istorii ulusa Džuči v period složenija i rascveta v 13 i 14 vekach (Die Goldene Horde. Skizze der Geschichte des Ulus Ėuči in der Zeit seiner Entstehung und Entwicklung im 13. und 14. Jh.), Leningrad 1937. ○ ○ ○ ○

Die griechische Welt

445. Miliarakis (Μηλιαράκης), Antonios: *Ιστορία τοῦ βασιλείου τῆς Νικαίας καὶ τοῦ δεσποτάτου τῆς Ἡπείρου* (1204—1261), Athen 1898. ○

446. Chapman, Conrad: Michel Paléologue, restaurateur de l'Empire Byzantin (1261—1282), Paris 1926. ○

447. Gerland, Ernst: Geschichte des Lateinischen Kaiserreiches von Konstantinopel, Teil II, Homburg vor der Höhe 1905. ○

448. Fallmerayer, Jakob Philipp: Geschichte des Kaisertums Trapezunt, München 1831.

449. Miller, William: Trebizond, the last Greek Empire, London 1926. ○

450. Mas Latrie, Louis, Graf von: Histoire de l'île de Chypre sous le règne des princes de la maison de Lusignan, 3 Bände, Paris 1852—1855.

Armenien

451. Morgan, Jacques (Jean Marie) de: Histoire du peuple arménien, Nanzig 1919. ○

452. Tournobize, François: Histoire politique et religieuse de l'Arménie, in: Revue de l'Orient chrétien, Bd. VII (1902), S. 26, 277, 508; Bd. VIII (1903), S. 206, 577; Bd. IX (1904), S. 107, 212—239 (hier die Mongolenzeit), 393—408 (ebenfalls), 537—559 (beginnt wieder mit der Religionsgeschichte 1113). — (Auch als Sonderdruck, Teil I, Paris 1910.)

453. DuLaurier, Édouard: Étude sur l'organisation politique, religieuse et administrative du royaume de la Petite Arménie, in: Journal Asiatique, 5. Reihe, Bd. XVII (Jan.—Juni 1861), S. 377—437 und Bd. XVIII (Juli—Dez. 1861), S. 289—357. — (Vgl. auch oben, Nr. 68.)

Georgien

454. Allen, William Edward David: A history of the Georgian People, London 1932

455. Eugen (Evgenij, „Abt“) [Evfimij Bolchovitinov], Metropolit von Kiev: Istoričeskoe izobraženie Gruzii (Geschichtliche Darstellung Georgiens). St. Petersburg 1802. — (Ziemlich wertlos.)

Seldschuken

456. Houtsma, Martinus Theodorus: Over de geschiedenis de Seldjuken van Klein Azië, in: Verslagen en Mededelingen der Academie Amsterdam, Letterkunde, 3. Reihe, IX (1893), S. 133—153. — (Grundsätzliche Ausführungen mit Bemerkungen bes. über den Anf. d. 13. Jh.s)

(Vgl. hierzu auch Franz Babinger: Die Geschichtschreiber der Osmanen und ihre Werke, Leipzig 1927, S. 3, Anm. 1.)

Syrien

457. Gaufedroy-Demombynes, Maurice: La Syrie à l'époque des Mamlouks d'après les auteurs arabes, Paris 1923. (Bibl. archéol. et hist. du Haut Commissariat de la rép. franç. en Syrie, Band III.)

Allgemeines

458. Klaproth, Heinrich Julius: Mémoires relatifs à l'Asie, 3 Bände, Paris 1824, 1828.

459. Klaproth, Heinrich Julius: Tableaux historiques de l'Asie, 4 Bände, Paris 1823.

460. Rémusat, Jean Pierre Abel: Mélanges asiatiques, 2 Bände, Paris 1825/26.

461. Rémusat, Abel: Nouveaux mélanges asiatiques, 2 Bände, Paris 1828.

Nachtrag

316a. Lewicki, Marjan: Les inscriptions mongoles inédites en écriture carrée, Wilna 1937. (Collectanea Orientalia XII). — (China).

تکمله فهرست مأخذ

Verzeichnis des Schrifttums

4a. Günaltay, Şemseddin: Türk tarihinin ana kaynaklarından Camiüttevarih ve Fazlullah Reşidüddin, im „Belleten“ I (1937), S. 165 bis 179 (Allgemeine Übersicht).

4b. Blochet, Edgar: Les enlumineurs des manuscrits orientaux — tures, arabes, persans — de la Bibliothèque Nationale, Paris 1926: hier Tafel XLI: Abbildungen zu Ġowainī (von 1438), dazu S. 87—89 / Tafel XXIII—XXVIII: Abb. zu Rašid od-Dīn (nach einer Hs. von 1310), dazu S. 75—79.

5 A a. Rašid-ad-Din: Sbornik letopisej, Bd. I, Buch I, aus dem Pers. [ins Russ.] übers. von L. A. Četagurov, Red. und Anm. von A. A. Semënov, Moskau/Leningrad 1952; Buch II, ebd. 1952.

5 D a. Rašid al-Din. Geschichte Ġāzān-Hāns, aus dem Ta'riḥ-i-Mubārak-i-Ġāzānī des R. D. Faḡlallāh ... hrsg. von Karl Jahn ..., Leiden 1940 (Gibb Mem. Ser., N. R. XIV).

5 D b. A. K. Arends: Rašid-al-Din: Sbornik letopisej, Moskau 1946 (= Band III der Ta'riḥ-i-Ġāzānī).

6 a. Zu Rašid od-Din's Persönlichkeit als Gelehrter und Schriftsteller vgl. Rašid od-Din/Quatremère I, S. LVIII—CXLVI¹); zu seiner Beschreibung Chinas vgl. die Angaben bei Paul Kahle: China as described by Turkish geographers from Iranian sources [in den „Proceedings of the Iran Society“ II, 1940, S. 45—59], S. 52f., mit Abb. der letzten Sung-Kaiser aus einer R. D.-Hds. auf einer Tafel nach S. 52.

6 b. Histoire Universelle de Rašid al-Din ..., I: Histoire des Francs, pers. Text mit Übers. u. Anm. von Karl Jahn, Leiden 1951.

6 c. Jahn, Karl: Les légendes de l'Occident chez Rašid al-Din, in „F. Köprülü Armağanı“, Konstantinopel 1953, S. 255—257.

6 d. Makātib-e Rašidī (Der Briefwechsel R. D.s), hrsg. von Moḥammad Shaffī, Lahore 1945 (mir unzugänglich).

6 e. Levy, Reuben: The letters of Rashid al-Din Fadl-Allāh, im JRAS 1946, S. 74—78 (danach eine — wahrscheinlich in Indien — nicht vor dem 15. Jh. entstandene Fälschung).

8 a. Hāfez-e Abrū. Šahū od-Din 'Abd Ollāh: Zail-e Ġāme' ot-tawāriḥ-e Rašidī, mit Einleitung und Anm. hrsg. von Hānbābā Bājānī, Teheran 1938 (1317 Sonnen-H.).

Dazu:

8 b. Tauer, Felix: Le Zail-i Ġāmi'u-t-tawāriḥ-i Rašidī de Hāfiz-i Abrū et son édition par K. Bājānī, im „Archiv Orientalní“ XX, 1952, S. 39—52; XXI/2—3 (1953), S. 206—217; XXII/1 (1954), S. 88—98 (wird fortgesetzt; zahlreiche Textverbesserungen).

11 a. Nazmizādā: Šarḥ-e muškilāt-e Waṣṣāf, Hdschr. im Top-kapi sarayı-Museum in Konstantinopel.

13 a. al-Quṭbī al-Ahrī. Abū Bakr: Ta'riḥ-e Šaiḥ Uwais, hrsg. von Johannes Baptist van Loen, Diss. Leiden (1954) [dazu siehe auch Nr. 116 a] (reicht bis 1304 wenig über Rašid od-Din hinaus, ist dann von Qāsānī abhängig und steht — etwa über eine gemeinsame Quelle? — in Parallele zu Hāfez-e Abrū; ist bei der Schilderung der Ereignisse von 1295 weniger parteilich als Rašid od-Din und berichtet besonders ausführlich über Aserbaidschan).

27 a. (Saifi Harawī). Saif ibn ...: Ta'riḥ-nāmā-je Herāt (The history of Herat), hrsg. und eingeleitet von Muḥammad Zohair as-Siddiqi, Kalkutta (1944).

30a. Ājāti, 'Abd ol-Hosain: Ta'rīh-e Jāzd jā Ātāškādā-je Jāzdān, Teheran 1939 (1917 Sonnen-H.).

30b. Ta'rīh-e Sīstān, hrsg. v. Malik oš-šu'arā Bāhār, Teheran 1936 (enthält in einem später zugefügten Anhang eine Gesch. Sīstāns bis etwa 1296 = 695 H., S. 393—415).

30c. Monši Kermānī, Nāsir od-Dīn: Simṭ al-'ulā fi 'l-ḥazrāti 'l-'uljā (Gesch. der Qara-Ḥitai-Dyn. in Kermān), hrsg. von 'Abbās Eqbāl, Teheran 1949/50 (1328 Sonnen-H.).

30d. Ibn Isfāndijār (Ebn Esfāndijār), Moḥammād ebn al-Ḥasan: An abridged translation of the History of Ṭabaristān, übersetzt von Edward Granville Browne, Leiden und London 1905 (Gibb Mem. Ser. II). — (Ein Anhang, S. 257—270, führt die 1216 abgefaßte Geschichte in die Mongolenzeit hinein fort.)

31a. Ibn Bībī: Geschichte der Seldschuken, längere Fassung des persischen Originals, steht vor dem Erscheinen (im Umbruch gesehen) (zum Problem vgl. Paul Wittek im „Islam“ XX, 1932, S. 202 mit Anm. 1).

31b. Aksaraylı Mehmed oğlu Kerīmüddin Mahmud: Mūsāmeret ül-ahbār (persisch). Mogollar zamanında Türkiye Selçukluları tarihi, hrsg. von Osman Turan, Ankara 1944 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından III. R., Nr. 1) (Vom 3. Abschnitt — Seldschukenzeit — an; mit manchen Druckfehlern im Text).

31c. Selçukî devletleri tarihi. Aksaraylı . . . Mūsāmeret . . . adlı farsça tarihinin tercümesi, übersetzt von M. Nuri Gençosman, Ankara 1943 (Anadolu Selçukleri gününde tarih bitikleri 2). — (Türk. Übersetzung des Gesamtwerkes).

31d. Işıltan, Fikret: Die Seldschuken-Geschichte des Akserāyi, Leipzig 1943. (Sammlung orientalist. Arbeiten im Verlage von Otto Harrassowitz 12). — (Bearbeitung von 31b und 31c.)

31e. Anadolu Selçukluları devleti tarihi III: Histoire des Seldjoukides d'Asie Mineure par un anonyme (bis 1364), hrsg. u. (ins modern-türkische) übers. von Feridun Nâfiz Uzluk, Ankara 1952.

31f. Giesecke, Heinz Helmut: Das Werk des 'Aziz ibn Ardašir Āstarābādī. Eine Quelle zur Geschichte des späten Mittelalters in Kleinasien, Leipzig 1940 (Sammlung — wie Nr. 31d—2). — (Behandelt den Sultan Burhān ed-Dīn Aḥmed von Sivas, geb. 1345, reg. 1381—1398; vgl. Franz Taeschner in der ZDMG 96, 1942, S. 543—552.)

31g. Ünsi 'nin Selçuk Şahnamesi, pers. hrsg. und ins Türk. übersetzt von Mes'ud Koman, Konya 1942. — (Eine knappe, im 14. Jh. entstandene gereimte Darstellung der kleinasiatischen Seldschuken.)

32a. Poppe, Nikolaj Nikolaevič: Mongol'skie nazvanija životnykh v trude Chamdallacha Kazvini (Die mongol. Tiernamen in Ḥamd Ollāhs Arbeit), in den „Zapiski kollegii Vostokovedov“ I (1925), S. 195—208.

36. Jetzt herausgegeben als: Hinz, Walther: Die Resālā-ye Falakiyyā des 'Abdollāh b. Moḥammad ibn Kiyā al-Māzandarānī. Ein persischer Leitfaden des staatl. Rechnungswesens (um 1363), Wiesbaden 1952. (Akad. der Wiss. u. der Lit. [zu Mainz]. Veröffl. d. Or. Komm. IV.

— Redigiert um 1468; Umschrift des schwierigen Textes in Sijāq-Schrift.)

36a. 'Imād as-Sarāwī: Ġāmi' al-ḥesāb (Budget-Buch aus der Zeit des Zusammenbruchs des Ilkhan-Reiches, 1336/38 — 737/38 H.; 1949 von A. Zeki Velidi Togan in Konja entdeckt; Faksimile-Druck in Vorbereitung).

36b. Hindūšāh, Moḥammād: *Dustūr al-Kātib fī ta'jīn al-marātib*, Staatshandbuch der Ġelāriden, in mehreren Handschriften (Storey II/1, 81; II/3, 1232f.). — (Von Bedeutung vor allem für die nach-ilehanische Zeit.)

36c. Hinz, Walther: Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter, in „Islam“ XXIX (1949), S. 1—29, 115 bis 141.

37a. Vosté, J. M.: Paul Bedjan, lazarisite persan (1838—1920). Notes bio-bibliographiques, in den „Orientalia Christ. Period.“ XI (1945), S. 42—102.

39a. Zolinski, J.: Zur Chronographie des Gregorius Abulpharagius, Breslau 1894 (Heidelberger Diss.).

39b. Honigmann, Ernst: Zur Chronographie des Bar Hebraeus, in der OLZ XXXVII (1934), S. 273—283 (mit vielen Nachträgen).

41a. Hilgenfeld, Heinrich: Textkritische Bemerkungen zur Geschichte des Patriarchen Jabalaha und des Rabban Šauma, Leipzig 1894.

47a. Westphal, G.: Untersuchungen über die Quellen und die Glaubwürdigkeit der Patriarchen-Chroniken, Straßburg 1901. (Diss.) — (Untersucht das Verhältnis der 3 Vf. von Nr. 47.)

51a. Kiragos: Moğollar, in „Türkiyât Meğmū'asy“ II (1928), S. 139—217.

54a. Türkische Übersetzung dazu: Ermeni müverrihine göre Moğollar, in „Türkiyat Mecmuası“ V (1935), S. 27—48.

56. Als Verfasser hat sich statt Malachias inzwischen Gregor von Akner [so statt „Akane“; vgl. die Nachträge] herausgestellt: History of the nation of the Archers, by Grigor of Akane'/Akner, hitherto ascribed to Mağak'ia, armen. Text mit engl. Übersetzung und Kommentar, von Robert P. Blake und Richard Nelson Frye, in „Harvard Journal of Asiatic Studies“, Band XII, 3/4 (Dez. 1949), S. 269—443 (mit Nachtrag).

67a. Soulier, Cl.: Le moine arménien Hethoum et les rapports d'Extrême-Orient à la fin du XIII^e et au commencement du XIV^e siècle, in der „Revue des ét. arm.“ IX (1929), S. 249—254.

70a. Thorossian, H.: Histoire de la littérature arménienne des origines jusqu'à nos jours, Paris (1951).

79a. Haenisch, Erich: Die Geheime Geschichte der Mongolen . . . erstmalig übersetzt . . . , 2. Aufl. Leipzig 1948. — [Zur Datierung vgl. jetzt P. Olbricht — wie zu S. 422 — S. 19, Anm. 36; S. 27, A. 60.]

79b. Moğolların Güzeli Paribi, [nach Nr. 79 a u. c.] ins Türkische übersetzt [u. mit Textbelegen versehen] von Ahmed Temir, Bd. I: Übersetzung, Ankara 1948 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından II R., Nr. 13).

79c. Kozin, S. A.: Sokrovennoe skazanie. Mongol'skaja ehronika 1240g . . . , Bd. I: Einleitung in das Studium des Denkmals, Text, Übersetzung, Wörterverzeichnis, Leningrad 1941 (Trudy instituta vostokovedenija XXXIV).

85a. Haenisch, Erich: Der Stand der Yüan-chao-pi-shi-Forschung, in der ZDMG 98 (1944), S. 109—120.

86a. Altan Tobči. A brief history of the Mongols by bLo.bzan bsTan-jin, mit Einl. von Antoine Mostaert . . . und einem Vorwort von Francis Woodman Cleaves, Cambridge/Mass. 1952 (Scripta Mongolica I).

87. Neudruck: Peking 1938.

94a. Heissig, Walther: Mongolische Geschichtsschreibung im 18. und 19. Jh., im „Saeculum“ III/2 (1952), S. 218—236.

99 und 100. Neudruck im „Rocznik Orientalistyczny“ XVI (1950), S. 369—404 bzw. 405—427.

100a¹). Kotvič [Kotwicz], Vladislav Ljudvigovič: Popravki k razboru mongol'skich pisem persidskich il'-chanov [Berichtigungen zur Lesung ilchanischer Briefe], in den „Zapiski Kollegii Vostokovedov“ I (1925), S. 342—344.

100b. Bogdanov, A.: K značeniju slov jīgür-ē agulğan v pisme il'-chana Arguna, in den „Izvestija Akad. Nauk SSSR“, 1928, XI, S. 227—232. — (Danach wörtlich „beflügelt“, übertragen „eilends“, „fristgerecht“.)

100c. Kotwicz, Władysław: Formules initiales des documents mongols aux XIII et XIV ss., im „Rocznik Orientalistyczny“ X (1934).

100d. Haenisch, Erich: Zu den Briefen der mongolischen Il-Khane Argun und Öljeitü an den König Philipp den Schönen von Frankreich (1289 und 1305), im „Oriens“ II (1949), S. 216—235. — (Hier S. 219 und 235 weitere Literatur zu sprachlichen Fragen.)

100e. Pučkovskij, L. S.: Zaključitel'naja formula v pis'mach Il'-chanov Arguna (1289 g.) i Ul'džejtu (1305 g.) (Die Schlußformel in den Briefen der Ilchane . . .), in „Sovetskoe Vostokovedenie“ VI (1949), S. 396—422.

100f. Cleaves, Francis Woodman: The expression Dur-a Qočarul-čaju in the letters of Öljeitü to Philippe le Bel, im „Harvard Journal of Asiatic Studies“ XI (1948), S. 455, n. 21.

102a. Cleaves: The Mongolian documents in the Musée de Teheran, ebd. XVI (Juni 1953), S. 1—107. — (Neue Übersetzung im Vergleich zu Pelliot's Ausgabe mit vielen Anmerkungen.)

102b. Minorsky, Vladimir: A Mongol decree of 720/1320 to the family of Shaykh Zāhid, im BSOAS XVI/3, 1954, S. 515—527.

107a. Psaltes, Stamatios B.: Grammatik der byzant. Chroniken, Göttingen 1913.

108a. Graf, A.: Die Tataren im Spiegel der byz. Literatur, in „Jubilee Volume in honour of prof. Bernhard Heller“, Ofenpest 1941, S. 77—85.

108b. Moravcsik, Gyula: Byzantinoturcica, I: Die byz. Quellen der Geschichte der Türkvölker; II: Sprachreste der Türkvölker in den

byz. Quellen, Ofenpest 1942/43 (Magyar-görög tanulmányok 20/21).

109. Pers. Übers. von M. A. Nāseh, Teheran 1945?

116. Tiesenhausen, Woldemar, Freiherr von: Sbornik . . . , Band II, hrsg. von A. A. Romaszkovič, Moskau und Leningrad 1941. (1: Tabaqāt-i Nāsiri von Ġūzġanī; 2: Ġowainī; 3: Ibn Bibī; 4: Rašīd od-Dīn; 5: Wassāf; 6: Mostafī; 7: Ta'riḥ-e Šaiḥ Uwais; 8: Nizām od-Dīn Šāmī; 9: Anonymus Iskandār; 10: Zail-e „Ġāmi' ot-tāwāriḥ“; 11: Šarāf od-Dīn Jāzdi; 12: Abd-er-Razzāq Samarqandī; 13: Šaġarat al-Atrāk; 14: Ġaffārī; 15: Haidar Bāzi).

[Von den bei Tiesenhausen publizierten Quellen ist Ta'riḥ Baibars inzwischen veröffentlicht: Baybars tarihi, . . . 2. Band, hrsg. von M. Şerefeddin Yaltkaya, Konstantinopel 1941. (Türk Tarih Kurumu yayınlarından, 2. R., Nr. 3.)]

120a. Iqbāl, Mohammad; Ibn al-Fuwatī, in der „Islamic Culture“ XI (1937), S. 516—522.

121. Ibn as-Sā'ī, Band IX (der einzig hrsg.) behandelt die letzte Chalifenzeit.

124. Zu dieser Hdschr. vgl. Josef Horowitz in den MSOS/As. Bd. X (1907), S. 43 ff., Nr. 42a.

124a. Spies, Otto: Ibn Faḍlallāh al-'Omari's Bericht über Indien in seinem Werke . . . , hrsg. u. übers., Leipzig 1943 (Sammlung — wie Nr. 31d—14).

125a. Rice, D. S.: A miniature in an autograph of Shihāb al-dīn Ibn Faḍlallāh al-'Omari, im BSOAS XIII/4, 1951, S. 856—867.

128a. Rohr-Sauer, Alfred von: Des Abū Dulaf Bericht über seine Reise nach Turkestan, China und Indien . . . , Stuttgart 1939 (Bonner Orientalist. Studien 26). — (Vgl. Hans von Mzik in der OLZ XLV, 1942. 5/6, Sp. 240 ff.)

128b. Minorsky, Vladimir: La deuxième risāla d'Abū-Dulaf, im „Oriens“ V/1 (1952), S. 23—27.

131a. Somogyi, Josef de: Ad-Dahabī's Ta'riḥ al-Islām as an authority on the Mongol invasion of the Caliphate, im JRAS 1936, S. 595—604.

137a. Ivanov, A. I.: Istezija mongolov (Juan'-ši) ob asach [Äss]-alanach, in „Christianski Vostok“ II/3, St. Petersburg 1914, S. 281 bis 300.

139a. Skačkov, P. B.: Jakinf Bičurin (1777—1853). Archivnyo materialy k biografii (I. B.: Archivmaterialien zu seiner Lebensbeschreibung), in „Bibliografija Vostoka“ 2/4 (1933), S. 79—90.

140a. Chen-wou ts'in-tcheng lou. Histoire des campagnes de Gengis-Khan, übersetzt und erläutert von Paul Pelliot und Louis Hambis, Band I, Leiden 1951.

143a. Hambis, Louis: Le Chapitre CVII du Yuan Che avec des notes supplémentaires par Paul Pelliot, Leiden 1945 (T'oung-Pao, Erg.-Bd. XXXVIII) [Stammtafel der Mongolen, darin S. 71—74: Ögädai; S. 85—88: Gōjōk; S. 90—94: Hülägü; S. 94—100: Ariq Bögä].

143b. Hambis, Louis: Le Chapitre C VIII du Yuan che. Les fiefs attribués aux membres de la famille Impériale et aux ministres de la Cour mongole . . . , Band 1, Leiden 1954. (Monographie du T'oung Pao, III.)

144a. Yü Shih Yü und Liu Hsüan Min: Yi pai ch'ih shih wu chung jih-pên ch'i-k'an chung tung-fang hsüch-lun wên-p'ien-mu fu yin-tê (A bibliography of orientological contributions in 157 Japanese periodicals with indices), Peiping 1940. (Harvard-Yenching Institute. Sinological Index Series, Suppl. Nr. 13.)

156a. Neue Ausgabe von Hernani Cidade, Lissabon 1945. — (Modernisiert auch die Schreibung der orientalischen Personennamen und ist dadurch ohne die ältere Ausgabe nicht benützbar.)

156b. Aubin, Jean: Les princes d'Ormuz du 13^e au 15^e siècle, im „Journal-Asiatique“ 241/1 (1953), S. 77—138.

168a. Fazy, Robert: Jehan de Mandeville, in den „Asiatischen Studien“ IV (Bern 1950), S. 30—54.

170a. Hennig, Richard: Terrae incognitae. Eine Zusammenstellung der kritischen Bewertung der wichtigsten vorkolumbischen Entdeckungsreisen an Hand . . . , Band I—IV, Leiden 1936/39. — (Band III: 1200—1415.)

174a. Gabriel, Alfons: Die Erforschung Persiens. Die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens, Wien (1952). — (Vgl. Wolfgang Lentz in der ZDMG 104 [1954], S. 524—529.)

178a. Sinor, Denis: Un voyageur du treizième siècle: le Dominicain Julien de Hongrie, im BSOAS XIV/3 (1952), S. 589—602.

188a. Zu Benedikt vgl. den Artikel im „Polski Słownik Biograficzny“, Band I, Krakau 1935, S. 424f. (mit Literaturangaben).

197a. Strojny, M.: Die rechtlich-diplomat. Stellung der päpstl. Gesandten in der Mongolei und Innozenz IV., Rom 1939 (Dissertation).

200a. Monneret de Villard, Ugo: Il libro della peregrinazione nelle parti d'Oriente di Frate Rinaldo da Montecroce, Rom 1948. (Inst. Hist. Benedict., Diss. Hist. XIII.)

200b. Derselbe: La vita, le opere e i viaggi di frate Rinaldo da Montecroce O. P., in den „Orientalia Christ. Per.“ X (1944), S. 227 bis 274.

205a. Cordier, Henri: Les merveilles de l'Asie par le Père Jourdain Catalani de Sévérac, Paris 1915 (Text. und Übers.).

Dazu:

205b. Langlois, C. V.: Jordan Catala, missionnaire, in „Histoire littéraire de la France“ XXXV (1921), S. 260—267.

215. Band I erschien 1938 (engl. Übers. der versch. Textrezensionen, ineinandergearbeitet; ferner über die Familie und das Leben Marco Polos. — Bd. II: lat. Text. — Der von Pelliot oft angekündigte Kommentar hat sich in seinem Nachlasse nicht gefunden). — Vgl. S. 579.

216a. (Marco Polo.) Minnev, Ivan Pavlovič: Putešestvie Marko Polo. Übers. ... unter der Red. W. Bartholds, St. Petersburg 1902 (Zapiski Russk. Geogr. Ob-va otd. étnografii, XXVI).

216b. Tscharnier, Ed. Horst von: Der mitteldeutsche Marco Polo nach der Admonter Handschrift, Berlin 1935 (Dt. Texte des MA XL).

225a. Horák, Bohuslav: Marko Polo, jeho cesty a dílo (M. P., seine Reisen und sein Werk), Prag 1949 (Československá společnost zeměpisná 16).

225b. Olschki, Leonardo: Marco Polos' precursors, Baltimore 1942.

247a. Müneğğim Beşy (eigl. Ahmed ibn Luṭfullāh): Saḥā'if ül-ahbār (Nachrichtenblätter), Konstantinopel 1868/69, Band III (S. 2 bis 6: Čingiziden).

248. Zu Band IX, 1 vgl. Arthur Christensen in der OLZ 1936, Sp. 541f.

249a. Berchem, Max van: Arabische Inschriften aus Armenien und Diyarbekr, in den „Abh. Ges. Wiss. Göttingen, phil.-hist. Kl.“, N. F. IX (1907), Berlin 1907, S. 158—60: Die sachlich nichtssagende (unvollständige) Inschrift einer Schwester des Nourūz (?) aus Selmās von etwa 1305.

257a. Burn, Richard: Coins of the Ilkhānīs of Persia, im JRAS 1933, S. 831—849.

267a. Drouin, Edmond: Les symboles astrologiques sur les monnaies de Perse, in der „Gazette belge de numismatique“, Brüssel 1901.

267b. Nützel, Heinrich: Embleme und Wappen auf mohammedanischen Münzen, in der „Festschrift zur Feier des 50jähr. Bestehens der numismat. Ges. in Berlin“, Berlin 1893.

Vor 271. Minorsky, Vladimir: Les études historiques et géographiques sur la Perse, I: in den „Acta Orientalia“ X (1932), S. 278 bis 293; II: ebd. XVI (1937), S. 49—58; III: ebd. XXI (1951), S. 108 bis 123.

273a. Spuler, Bertold: Geschichte der islamischen Länder II: Die Mongolenzeit, Leiden 1953 (Handbuch der Orientalistik VI/2.)

279a. Grousset, René: L'Empire Mongol, 1^{re} phase, Paris 1941 (Histoire du Monde VIII/3).

279b. Bouvat, Lucien: L'Empire Mongol, 2^e phase, Paris 1927 (Histoire du Monde VIII/3).

288. Französische Übersetzung: Histoire des Turcs d'Asie Centrale, übersetzt von M. Donskis, Paris 1945. (Initiation à l'Islam 2).

295a. Spuler, Bertold: Iran in früh-islamischer Zeit. Politik, Kultur, Verwaltung und öffentliches Leben zwischen der arabischen und der seldschukischen Eroberung 633—1055, Wiesbaden 1952. (Akad. d. Wiss. u. d. Lit. [zu Mainz]. Veröfl. d. Or. Komm. II.)

298. Französische Übersetzung: Gengis Khan, von Michael Carsow, Paris 1947.

303. Türkische Übersetzung: Cengiz Han, von Rasim Göknel, Adana 1939.

- 304a. Walker, C. C.: Jenghiz Khan, London 1939.
- 304b. Grousset, René: Le conquérant du monde — vie de Gengis-Khan, Paris 1944.
- 314a. Schott, Wilhelm: Älteste Nachrichten von Mongolen und Tataren, Berlin 1846.
- 320a. Schiratori, K.: Le rôle des peuples de la Mongolie dans l'histoire du monde entier, in „Monggolik'a“ I/III, Tokio 1937/38.
321. Türkische Übersetzung: Moğolların içtimai teşkilâtı, von Abdülkadir İnan, Ankara 1944 (Türk Tarih Kurumu yayınlarından“ IV. R., Nr. 2).
- 321a. Uzunçarşılı, İsmail Hakkı: Osmanlı devleti teşkilâtına medhal, Konstantinopel 1947 (ebd. 8. R., Nr. 10).
- 321b Yaltkaya, M. Şerefeddin: İlhaniler devri idarî teşkilâtına dair: Nasîr-ed-Dîn Tûsî'nin bir eseri, in „Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası“ II (1932/39), S. 7—16. [Fürstenspiegel.]
- 321c. Hudson, Alfred E.: Kazak Social Structure, New Haven 1938. (Yale Univ. Publications in Anthropology, Nr. 20.) — (Spätere Zeiten.)
- 324a. Rjazanovskij, Valentin Al.: Velikaja Jasa Čingis Chana, in den „Izv. Charbinskago juridičeskago Fakul'teta“ X (1933.) — (Mir un-erreichbar.)
- 324b. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: O sostave velikoj jasy Čingis Chana (Zum Bestande der Großen Jasa Č. H.s), Brüssel 1939. (Studies in Russian and Oriental History I.)
- 324c. Gomboev, Galsang: O drevnich mongol'skich obyčajach i sueverijach, opisannyh u Plano Karpini (Die alt-mongol. Bräuche u. abergläub. Vorstellungen nach P. C.), in den „Trudy Vost. Otd.“ IV (1859).
- 324d. Ratchnevsky, Paul: Un code des Yuan, Paris 1937.
- 333a. Kuzmin, M. N.: K voprosu o turecko-mongol'skom feodalizme, Moskau/Irkutsk 1934. — (Mir unzugänglich.)
- 333b. Harva, Uno: Die religiösen Vorstellungen der altaischen Völker, Helsingfors 1938.
- 334a. Barthold, Wilhelm: Die pers. Inschrift an der Mauer der Manūčehr-Moschee zu Ani, dt. Bearbeitung von Walther Hinz¹), in der ZDMG 101 (1951), S. 241—269.
- 335a. Fischel, Walter J.: On the Iranian paper currency al-čao of the Mongol period, im JRAS 1939, S. 601—603.
- 338a. Belenickij, A. M.: K voprosu o social'nych otnošenijach v Irane v Chulaguidskuju epochu, in „Sovetskoe Vostokovedenie“ V (1949), S. 111—128.
- 338b. Petruševskij, I. P.: Gorodskaja znat' v gosudarstve Chulaguidov (Die städtischen Notabeln zur Ilchanzeit), ebd. S. 85—110.
- 338c. Lambton, Ann K. S.: Landlord and peasant in Persia. A study of land tenure and land revenue administration, London usw. 1953. — (Ilchane: S. 77—99.)

340a. Turan, Osman: Oniki hayvanlı türk takvimi (Der türk. Zwölf-Tier-Zyklus), Konstantinopel 1941 (Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi yayınlarından, Tarih serisi Nr. 3). — (Im übrigen vgl. zur Frage des Zwölftierzyklus: Gabain, Alttürk. Gramm. — wie zu S. 184, Anm. 8 — S. 107f. sowie Omelian Pritsak: Die sog. Bulgarische Fürstenliste und die Sprache der Protobulgaren [In den „Ural-Altai-schen Jahrbüchern“ XXVI, 1—2, S. 61—77], S. 74—77, Kap. VIII, mit Literatur.)

344a. Pokotilov, D.: History of the Eastern Mongols during the Ming dynasty from 1368 to 1634, aus dem Russischen übersetzt von Rudolf Loewenthal, in den „Studia Serica“ VI (1947), S. 1—148.

Dazu:

344b. Franke, Wolfgang: Addenda et corrigenda to Pokotilov's History . . ., ebd. VIII (1948), S. 1—95.

346a. Pawlikowski-Cholewa, Alfred von: Die Heere des Morgenlandes. Militärische Beiträge zur Geschichte des Nahen und Fernen Ostens, Berlin 1940.

349a. Huuri, Kalervo: Zur Geschichte des mittelalterlichen Geschützwesens nach orientalischen Quellen, Helsingfors 1941. (Studia Orientalia IX, 3.)

352a. Zum griechischen Feuer vgl. auch die bei Egmont Zechlin: Maritime Weltgeschichte, Band I, Hamburg 1947, S. 451, Anm. 11 zusammengestellten Quellen.

355a. Karutz, Richard: Unter Kirgisen und Turkmenen. Aus dem Leben der Steppe, Berlin o. J. (1928?).

361a. Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Razvaliny Sygnaka (Die Ruinen S.s), in den „Soobščennija Gos. Ak. ist. mat. kul't.“ 1929.

364. Zum Observatorium in Marāgā vgl. Godard, Marāgha (wie S. 177, Anm. 9), S. 19—22 (dazu Tafel VI: ein Abb. des Ruinenhügels des Observatoriums).

366a. Barthold, Wilhelm: Zur Geschichte des Christentums in Mittel-Asien bis zur mongol. Eroberung, aus dem Russischen übersetzt von Rudolf Stübe, Tübingen/Leipzig 1901.

394. Dazu vgl. Otto Franke in der OLZ 1931, Sp. 577—582.

397a. Vernadskij, Georgij Vladimirovič: K voprosu o veroispovedanii mongol'skich poslov 1223 g. (Das Glaubensbekenntnis der mongol. Gesandten des Jahres 1223), im „Seminarium Kondakovianum“ III (1929), S. 145ff. — (Mir nicht zugänglich.)

411a. Nowell, Charles E.: The historical prester John, im „Speculum“ 1953, Juli, S. 435—445.

418a. Dölger, Franz: Der Vertrag des Sultans Qalā'un von Ägypten mit dem Kaiser Michael VIII. Palaiologos, in „Serta Monacensia. Fz. Babinger . . . dargebracht“, hrg. von Alois Schmaus und Hans Joachim Kissling, Leiden 1952, S. 60—79.

422a. Poliak, A. N.: The influence of Chingiz-Khān's yāsa upon the general organization of the Mameluk state, im BSOAS X (1940/2), S. 862—877.

423a. Ivanow, Vladimir: An Ismailitic work by Nasiru'd-din Tusi, im JRAS 1930, S. 527—564.

424. Nach G. M. Roerich: The author of the Hor-chos-hbyuñ [im JRAS 1946, S. 192—196], war der Vf. nicht Jigs-... (dies nur der Auftraggeber), sondern der Gu-śri (= State preceptor) *ḡkaḥ-bcu Su-dhī* (Śuddhi) *Ā-yu-warta* (āyurvarta), auch bekannt als: *dbYañs-can sGeg-paḥi blo-gros hJigs med Rig-paḥi rdo-rje*.

437a. Volin, S. L. (Hrsg.): Materialy po istorii turkmen i Turkmenii, Band I: 7.—15. Jh., arab. u. pers. Quellen (übers.), Moskau 1940. — (Über die Mongolei im 13.—15. Jh., Auszüge aus gedruckten und vielfach schon übersetzten persischen Geschichtsschreibern, vgl. Kap. IV, S. 469—545.)

441a. Franke, Otto: Geschichte des chinesischen Reiches, Band IV und V, Berlin 1948/52. — (IV 424—595; V. 207—277: Anm.)

442a. Franke, Herbert: Geld und Wirtschaft unter der Mongolenherrschaft [in China], Leipzig 1949. (Das Mongol. Weltreich III.)

442b. Franke, Herbert: Beiträge zur Kulturgeschichte Chinas unter der Mongolenherrschaft, Kölner Habil.-Schrift 1949 (ungedruckt).

Indien. 442c. Dunbar, Sir George: Geschichte Indiens, deutsche Übersetzung von Heinrich Zimmern, München/Berlin 1937.

444a. Spuler, Bertold: Die Goldene Horde. Die Mongolen in Rußland 1223—1502, Leipzig 1943. (Das Mongolische Weltreich II.)

444b. Grekov, Boris Dmitrievič, und Jakubovskij, Aleksandr Jur'evič: Zolotaja Orda i ee padenie (Die Goldene Horde und ihr Fall), Moskau/Leningrad 1950.

444c. Vernadsky, George: The Mongols and Russia, New Haven 1953. (History of Russia III).

444d. Pelliot, Paul: Notes sur l'histoire de la Horde d'Or, suivi..., Paris 1950. — (Etwa 20 Exkurse zu Personen- und Ortsnamen. — Vgl. Herb. Franke im „Oriens“ VI (1953), S. 176—182).

445a. Ostrogorsky, Georg: Geschichte des byzantinischen Staates, 2. Aufl., München 1952 (Byz. Handb. im Rahmen des Handbuchs der Altertumswissenschaft, I/2).

446a. Balasčev, Georgi D.: *Ο αυτοράτωρ Μιχαήλ ο Παλαιόλογος*, Sofia 1930.

449a. Uspenskij, Feodor Ivanovič: Očerki iz istorii Trapezuntskoj Imperii, Leningrad 1929.

451a. Ter-Grigorian Iskenderian, Galust: Die Kreuzfahrer und die Armenier, Weida 1915.

455a. Sanders, A. (= Nikuradse): Kaukasien... Geschichtl. Umriß, München 1942.

456a. Wittek, Paul: Das Fürstentum Mentesche, vgl. S. 122, Anm. 1.

456b. Gordlevskij, V.: Gosudarstvo Sel'džukidov Maloj Azii (Das Seldschukenreich in Kleinasien), Moskau/Leningrad 1941.

457a. Bouchier, S.: A short history of Antioch, 300 B. C. — A. D. 1268, Oxford 1921.

461a. Togan, Ahmed Zeki Velidi: Umumî Türk tarihine giriş (Einführung in die allg. Geschichte der Türken), Band I: bis ins 16. Jh., Konstantinopel 1946. — (Mit einzelnen Versehen.)

461b. Taqizadeh, Sayyid Hasan: Various eras and calendars used in the countries of Islam, in BSOS 1938, S. 903—922; X (1939), S. 107 bis 132.

Nachtrag

215a. Marco Polo: La description du Monde, Première édition intégrale en français moderne, hrsg. von Louis Hambis, Paris (1955).

Zu S. 198: Vgl. auch Jean Dauvillier: Les provinces Chaldéennes „de l'Extérieur“ au Moyen-Age. in den „Mélanges Cavalléra“, (Paris?) 1951, S. 259—316.

4c. Gray, Basil: An unknown fragment of the „Jāmi' al-Tawārikh“ in the Asiatic Society of Bengal, in „Ars Orientalis“ I (1954), S. 65—75 (mit 24 Abb.). — (Behandelt vor allem die Miniaturen dieser Hs.)

فهرست نام گسان

۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ،

۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۰ ،

و اغلب صفحات .

ابراهیم (ع) ۲۳۸

ابن اثیر ۷ ، ۱۷ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ،

۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ،

۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۷ ، ۴۱۱ ،

۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ،

۴۲۶ ، ۴۴۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ،

ابن العلقمی ۵۵

ابن ایاس ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۸ ، ۷۷ ،

۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۳ ، ۱۱۸ ، ۲۱۴ ،

۳۵۹ ، ۴۰۵

ابن بطوطه ۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ،

۱۳۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ،

۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ،

۱۹۹ ، ۲۳۹ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ،

۲۷۲ ، ۲۸۹ ، ۳۲۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ،

۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۹۴ ، ۳۹۶ ،

۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۳ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ،

۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۵۲ ،

آ

آبش ۸۰ ، ۸۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۸۴ ،

۲۵۶ ، ۳۲۳ ، ۳۴۵ ، ۳۶۱ ،

آسلین ۲۱ ، ۳۶۳

آق سنقر ۱۱۸

آلتون خان ۲۸۰

آندرونیک دوم ۱۰۷ ، ۱۱۳ ،

آندره لونگ ژومون ۱۷۹ ، ۲۳۲ ،

آندریاس لونگ ژومو ۳۶۲ ، ۳۶۵ ،

آندا ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۰۱ ،

آواک ۴۰

الف

اباقا ۵۷ ، ۵۹ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ،

۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ،

۸۲ ، ۱۰۰ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ،

۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،

۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶ ،

۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ ، ۲۱۴ ،

۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ،

۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ،

۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ،
 ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ،
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ،
 ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۵ ،
 ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۳۹ ،
 ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ،
 ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲ ، ۳۰۹ ، ۳۴۹ ،
 ۳۷۶ ، ۳۷۹ ، واغلب صفحات .

ابوالقاسی ۲۶۵ ، ۳۷۸ ، ۳۹۸ ، ۴۰۴ ،
 ۴۱۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۶ ، ۴۴۰ ، ۴۴۶ ،
 ۴۴۸

ابوبکر (= مظفرالدین قتلخ خان) ۱۴۵ ،
 ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۹۶

ابوبکر علی گیلانی ۱۴۳

ابوسعید ۳ ، ۴ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
 ۹۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ،
 ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،
 ۱۳۷ ، ۱۵۱ ، ۱۶۵ ، ۱۸۴ ، ۱۹۶ ،
 ۱۹۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۲۸ ،
 ۲۳۶ ، ۲۴۶ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴ ،
 ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۱ ،
 ۲۷۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۹۱ ، ۲۹۳ ،
 ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۰۳ ، ۳۲۰ ، ۳۲۹ ،
 ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۴۴ ، ۳۵۷ ، ۳۶۲ ،
 ۳۶۳ ، ۳۷۸ ، ۳۸۱ ، ۳۸۸ ، ۳۹۰ ،
 ۳۹۴ ، ۴۰۲ ، ۴۲۷ ، ۴۴۲ ، ۴۴۹ ،

۴۵۲

ابومنصور مذهب الدوله ۳۴۷

۴۵۳

ابن بی بی ۱۰ ، ۱۶ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۰ ،
 ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ،

۸۹

ابن خلدون ۱۴۰ ، ۲۵۴ ، ۳۵۷

ابن خلکان ۳۶ ، ۱۲۲

ابن دنها ۲۱۲ ، ۲۱۶

ابن زکی ۳۵۸

ابن سکری ۱۱۲

ابن شداد ۶۳

ابن صوما ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ،
 ۲۶۹ ، ۴۵۲

ابن فوطی ۱۶ ، ۱۷ ، ۴۰ ، ۴۸ ، ۵۶ ،
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ،

۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۷۹ ،
 ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۳ ،

۱۰۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۹ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ ،
 ۲۲۵ ، ۲۳۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ،

۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۶۰ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ،
 ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ،

۳۱۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، واغلب صفحات .

ابوالفدا ۱۸ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ،
 ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۶ ، ۵۸ ،

۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۷۱ ، ۷۸ ،
 ۸۲ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۶ ، ۱۰۱ ،

۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۹ ،
 ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،

۱۳۲ ، ۱۴۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ،
 ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۲۴۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ،

۲۹۸ ، ۳۳۶ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴ ، ۳۵۹ ،
 ۳۷۲ ، ۳۹۳

ابوالفرج ۱۶ ، ۲۵ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ،

۱۲۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ،
 ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ،
 ۲۰۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۹ ،
 ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ،
 ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،
 ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۳۱ ،
 ۳۴۲ و اغلب صفحات .
 ارکون ۱۸۸
 ارغون ۱۹۳ ، ۱۲۶ ، ۱۹۲ ، ۲۲۷ ، ۳۵۳ ،
 ۳۵۴ ، ۳۵۷
 اروق عزیرالدین الاربلی ۳۵۰
 اریق بوقا ۵۹ : ۶۰ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۱۳۴ ،
 ۱۸۳ ، ۲۰۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ ،
 ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۴۲۹
 ازبک ۱۱۸ ، ۱۴۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ،
 ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
 ازبک بن بهلون ۳۳
 ازبک ۳۷۲
 اسعد ۱۴۶
 اشرف ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،
 ۳۴۸
 اصیل الدین ۲۹۷
 اغار بک ۱۴۹
 اغول ۱۲۰ : ۱۲۱ ، ۳۴۲
 اغول غایمش ۵۰ ، ۵۱ ، ۱۸۲ ، ۲۶۲ ،
 ۲۸۱ ، ۳۶۵
 افتخارالدین قرزینی ۳۳۷
 افراسیاب ۱۰۰ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،
 افراسیاب اول ۱۶۶
 افراسیاب دوم (پسر احمد) ۱۶۸
 اقبال ۳۷ ، ۳۹ ، ۷۲ ، ۸۲ ، ۹۷ ، ۱۲۲ ،

ابونزید ۱۲۳
 ابویعقوب السکاکی دانشمند ۴۳۸
 اتابک ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ،
 اتابک ابوبکر ۲۶۷
 اتابک (= نوروز) ۳۴۲
 اجای ۷۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،
 احمد ۱۸۳ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
 ۲۰۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۳۳ ، ۲۴۳ ،
 ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۲۶ ، ۳۷۳ ،
 ۳۸۱ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ ،
 احمد (= تکودار) ۲۰ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ،
 ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۶۶
 احمد (پدر افراسیاب دوم) ۱۶۸
 احمد حمدی ۲۷
 احمد کسروی ۲۹۳
 ادیش من پرتهنو ۴۳۱
 ادگوتیمور ۴۲
 ادگوتیمور ۳۸۳
 ادوارد اول ۷۹ ، ۱۱۳ ، ۲۳۰ ،
 ادوارد دوم ۲۳۵
 اربلیان ۱۰۰ ، ۲۲۲
 ارپه خان ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۵۱ ،
 ۱۹۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۲۸ ، ۲۵۴ ،
 ارتنا ۱۴۰
 اردا ۵۰
 اردقایا ۳۵۰
 ارسلان ۱۰۰
 ارسلان نویان ۳۵۳
 ارغون ۱۸ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۷ ،
 ۶۷ ، ۶۹ ، ۸۰ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ،
 ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۹ ،

امیر ایگنانو ۳۴۵	۱۶۹ ، ۱۶۶ ، ۱۶۰ ، ۱۵۷ ، ۱۴۵
امیر بغا ۲۸۷	اقبك تركمان ۷۵ ، ۷۶
امیر بوٹای ۳۵۴	الافرنك ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۳۸ ، ۱۹۵ ، ۲۵۳
امیر بهاءالدين اياز ۱۵۴	التاجو ۱۴۹
امیر پولادقيا ۱۲۷	التون خان ۲۵ ، ۳۹ ، ۲۵۶
امیر تاش تیمور ۱۰۲	الجایتو (= خدا بنده) ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۹
امیر تختا ۳۵۱	۱۰ ، ۲۰ ، ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۷ ، ۱۱۱
امیر تودان ۳۵۲	۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶
امیر توقماق ۱۲۱ ، ۳۴۷	۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲
امیر جوشی ۳۴۵	۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۶۰
امیر چوپان ۱۳۷ ، ۱۸۴ ، ۲۲۷ ، ۲۵۴	۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱
۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۳۷۱ ، ۳۸۹	۱۷۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶
امیر حاجی طغای ۱۳۵	۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱
امیر حسن بن حسین بن اقبغا ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵	۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۶
۳۸۱ ، ۱۳۵	۲۴۷ ، ۲۵۱ ، ۲۵۹ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹
امیر حسین (پسر امیربغا) ۱۲۵ ، ۳۵۵	۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵
امیر حسین گورگان ۳۴۴	۲۸۸ ، ۲۹۳ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳
امیر دولتشاه ۳۵۷	۳۱۹ ، ۳۲۰ و اغلب صفحات .
امیر رکنالدين محمود بن حامد ۱۵۳	الجای خاتون ۱۸۴
امیر سلیمان ۳۵۲	الغو ۳۴۴
امیر سونج ۱۲۰ ، ۳۵۱	الغویی ۲۵۶
امیر سورغان ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۳۴۸	الگیردگر کا ۴۰۲
امیر سونتای ۳۵۳	الیناق ۸۵ ، ۸۶
امیر سیفالدين نصرت ۱۵۴	امام احمد خلیفه ۶۲
امیر طائر ۴۱	امامالدين یحیی القزوينی البکری ۳۵۱
امیر عابد ۱۲۷	امیر آقبغا ۱۲۴
امیر عزالدين اتابك ۳۳۸	امیر اروق ۳۵۰
امیر فخرالدين ابوبکر ۱۴۶	امیرازن قتلخ ۱۲۳ ، ۱۳۶ ، ۳۴۴
امیر قتلخ شاه ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۳۸۴	امیر اخي جوق ۱۴۳
امیر قوچان ۳۴۷	امیر البگی ۳۵۹
امیر علی قوشجی ۱۳۶	امیرالفاضل علاءالدين علی بن شمسالدين
امیر لولو ۱۳۳	محمد (ملقب به حیدر) ۳۵۳

۳۶۲
ایلیخان ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،
۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ،
۱۲۸ ، ۳۳۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۵۰ ،
۳۶۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۸۱ ،
۳۸۴ ، ۳۸۶ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ،
۴۰۷ ، ۴۱۶ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۳۹ ،
۴۴۶
ایکان نوین ۵۹ ، ۳۵۵
ایسیفخان (= هارون الحسن) ۳۰
اینانی مسافر ۱۳۳
اینجو ۱۳۳ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۲۵۴ ، ۳۴۶ ،
۳۸۱
ایندو ۱۵۹
اینوست چهارم ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶
ایوان ۳۳
ایورالی بات ۲۷۰

ب

باتو ۱۵ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۴۶ ،
۴۹ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۲ ،
۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۸۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ،
۳۵۳ ، ۳۶۲ ، ۴۰۵
بارتاد ۴۰۲
بارهیروس ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶ ،
بایجو ۲۱ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۲۱۶ ، ۲۳۲ ،
۲۸۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۹
بایدو ۱۳ ، ۲۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۴ ،
۹۵ ، ۹۶ ، ۱۶۰ ، ۱۶۸ ، ۱۹۲ ،
۲۲۴ ، ۲۴۳ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۲۷۳ ،
۲۹۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
۳۵۱ ، ۳۵۳

امیر محمود شاه ۲۵۴
امیر مولای ۲۴۵
امیر نورین ۳۵۵
امیر هودوق ۱۶۸
امیر یسودار ۷۶
امیر یعقوب شاه ۱۴۰ ، ۱۴۱
امیر یلدوز ۱۱۵
امین الدوله ۳۵۳
امین الدین میخائیل ۳۵۵
انسلم ۲۳۲
انکیانو ۲۶۸
اوآن صبی ۲۸۱
اوتکین ۴۵ ، ۱۳۶ ، ۱۹۹ ، ۲۵۴ ، ۲۶۵ ،
اوجان ۱۱۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۳
اوربلیان ۳۱۴
اوکتای ۶ ، ۲۸ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ،
۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۰ ، ۷۴ ، ۱۴۶ ،
۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ،
۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ،
۲۸۱ ، ۲۹۰ ، ۳۰۶ ، ۳۷۵ ، ۳۸۸ ،
۴۰۲ ، ۴۰۴ ، ۴۱۸ ، ۴۲۱ ، ۴۲۹ ،
۴۳۰ ، ۴۳۹ ، ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۴۸ ،
اولاغ نوین ۳۰
اویس ۱۴۲
ایاز ۱۵۴ ، ۱۵۵
ایداجو ۳۴۲ ، ۳۴۳
ایدی قوت ۲۵ ، ۲۴۲
ایگناز چهارم ۲۱۷
ایگناز سوم ۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ،
ایلچکتای ۴۱ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۱۶۰ ، ۲۰۸ ،

۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ،
 ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ،
 ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۰ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۶ ،
 ۳۲۴ ، ۳۴۷ ، ۳۶۱ ، واغلب صفحات.
 بوجای ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ،
 ۳۴۳
 بودا ۸ ، ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۹ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،
 ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴ ،
 ۲۱۱ ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۶۶ ،
 بوسید (= ابوسعید) ۲۰۱
 بوقای (= نغای) ۷۳
 بولارغی ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۷ ،
 بولغان خاتون ۱۸۴
 بوهموند پنجم ۴۸
 بوهموند چهارم ۷۷
 بوهموند هفتم ۸۰
 بهاءالدین ۳۱۰
 بهاءالدین اسماعیل ۱۵۲
 بهاءالدین جوینی ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۸ ،
 بهادرخان ۲۰۲
 بهادر خان (ابوسعید) ۲۷۳
 بهادر بن سونجاق ۳۵۵
 بهرامشاه ۳۴۳
 بیانی ۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،
 بیدرا ۳۵۸
 بیس کارلو ۲۲۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ،
 پ
 پاپژان بیست و دوم ۳۶۲

بدرالدین لؤلؤ موصلی ۵۹ ، ۶۸ ،
 بدرالدین مسعود بن بدر ۱۶۸ ، ۱۶۹ ،
 براق ۳۵ ، ۳۷ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۹۸ ،
 ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۵ ، ۱۸۶ ،
 ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۳۴۴ ، ۳۶۶ ،
 بردی بك محمد ۱۴۳
 برزین ۲۵ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
 ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۱۷۷ ، ۱۸۳ ،
 ۱۹۹ ، ۲۵۶ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ،
 ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ،
 ۳۷۵ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ،
 ۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ،
 ۴۵۲
 برکه ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۸۳ ، ۸۴ ،
 ۱۶۲ ، ۱۸۸ ، ۳۳۱ ، ۳۸۲ ، ۴۰۵ ،
 بسطام اغل ۳۴۷
 بغا (نغای) ۴۵ ، ۷۸ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ،
 ۱۹۹ ، ۲۸۶ ، ۳۵۰ ،
 بغداد خاتون ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۲۵۷ ، ۳۹۴ ،
 بکتوب ۱۲۴
 بك تیمور ۳۵۱ ، ۳۵۹ ،
 بکمه ۱۰۶ ، ۱۱۴ ،
 بکی ۲۵۵
 بلغار ۲۰۵
 بلغای آغا ۲۹۰
 بلغای نسطوری ۳۶۵
 بل گوتای (برادر چنگیز) ۲۷۵
 بلوشه ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۷ ، ۱۴۸ ،
 ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴ ،
 ۲۰۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۵۰ ، ۲۵۸ ،

۳۸۴ ، ۳۵۶
 تنای ۲۷۱ ، ۳۵۶
 تنای گورگان ۹۹
 تفرلین سقزین مودود ۱۴۵
 تنای خاتون ۱۲۹
 تنغا - تنمائی (= تنطا یا طقتا) ۱۰۶ ،
 ۱۱۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۹ ، ۴۵۱
 تنغا خان ۲
 تکفور حاتم ۴۷ ، ۵۳ ، ۱۱۲
 تکفور حاتم اول ۷۸ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲ ، ۳۲۴ ،
 ۳۶۴
 تکفور حاتم دوم ۸۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۲۲۵ ،
 ۲۲۶
 تکونجه ۱۵۲
 تکه ۱۴۵ ، ۱۶۶
 تگودر (= احمد) ۸۲ ، ۱۸۹ ، ۲۰۱
 تموجین ۲۴ ، ۲۰۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵
 تورانشاه ۱۵۳ ، ۱۵۷
 توراکینا خاتون ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۱۷۶ ،
 ۲۶۱ ، ۲۸۱ ، ۳۶۵ ، ۳۷۷ ، ۴۳۰
 توشی ۲۸ ، ۳۹ ، ۱۹۸ ، ۲۵۸ ، ۴۱۷
 توغان ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳
 توکانل ۳۴۳
 تولدی ۳۴۳
 تولون ۱۶۰
 تولی ۳۸ ، ۴۵ ، ۱۸۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ،
 ۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۷۶ ، ۳۸۸ ،
 ۳۹۹
 توماس ایل دوچی ۲۳۵
 تهمتن ۱۴۶ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷
 تیزن هوزن ۱۸
 تیمور ۲۸ ، ۱۴۹ ، ۱۶۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹

پادشاه خاتون ۱۶۰ ، ۲۵۶ ، ۳۴۴
 پتر ۲۳۰
 پدروتیکسیرا ۱۰
 پروانه ۷۹ ، ۳۵۶ ، ۳۸۴
 پروانه (معین الدین سلیمان) ۵۹
 پعاگسپا ۴۴۸
 پل پلیو ۴ ، ۲۷۲
 پولاد ۹۰
 پیر حسین ۱۲۹
 پیر یعقوب باغستانی ۱۹۵

ت

تاج الدین ۱۶۹ ، ۳۴۷
 تاج الدین آوجی ۱۹۵
 تاج الدین شاه بن خلیل ۱۶۹
 تاج الدین شیخ حسن بن حسین - (= حسن
 بزرگ) ۳۵۲
 تاج الدین علی بن الدوامی ۳۴۸
 تاج الدین علیشاه ۱۰ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ،
 ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۸ ،
 ۲۸۹
 تاج الدین لالا په ۱۶۷
 تئودر قوپلیضا ۲۱۶
 تبشین (= توبشین) ۳۴۲
 ترکان خاتون ۳۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،
 ۳۹۶ ، ۴۱۵
 ترمه شیرین ۱۲۹ ، ۴۳۲ ، ۴۵۳
 تسه عن ۶
 تشنر ۷۹ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۱۲ ، ۱۱۹ ،
 ۱۳۲ ، ۳۴۰ ، ۳۵۷
 تناجارنویان ۳۵۶
 تناجار ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۳

۱۵۵
 جمال‌الدین ابوبکر المصری ۱۴۷
 جمال‌الدین حاجی ۲۸۹
 جمال‌الدین خضر (پسر تاج‌الدین) ۱۶۹
 جمال‌الدین دستگردانی ۹۵ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷
 ۳۵۱ ، ۲۸۸
 جمال‌الدین سام ۱۱۵ ، ۱۱۶
 جمال‌الدین قرقای قزوینی ۳۵۸
 جمال‌الدین مطهر ۱۹۵
 جو (ارپه) ۲۰۲
 جویا ۷۶
 جورماغون (= جورمون) ۳۸ ، ۳۹ ،
 ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۷۴ ، ۲۶۴ ، ۲۸۲
 ۳۰۷ ، ۳۵۴ ، ۴۵۱
 جوزجانی ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ،
 ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۵ ،
 ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ،
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۶۰ ، ۱۷۹ ،
 ۲۱۴ ، ۲۱۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ،
 ۲۹۵ ، ۳۳۸ ، ۴۰۵ ، ۴۴۷
 جوشکاب ۹۱ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳
 جوکی ۱۲۳
 جولکان ۳۵۳ ، ۳۵۴
 جومغور (پسر هلاکو) ۲۶۸
 جوینی ۵ ، ۶ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ،
 ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۵ ،
 ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ،
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۷ ،
 ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۸۱ ، ۸۷ ، ۱۵۷ ،
 ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۷ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۳۹

۲۵۰ ، ۲۵۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱
 تیمور بغای ۱۰۹ ، ۱۳۱
 تیمورتاش ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۹۷ ،
 ۳۵۷
 تیمور قآن ۱۹۱ ، ۲۶۳

ج

جانی‌بک (جلال‌الدین محمود) ۱۴۲ ،
 ۱۴۳
 جبالها ۱۸۸ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶
 جبلهای سوم ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ،
 ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۷ ، ۲۶۹ ، ۳۶۹
 جبه ۳۱ ، ۲۳۹ ، ۴۵۰
 جغتای ۲۸ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۶۶ ، ۱۵۵ ،
 ۱۷۹ ، ۲۰۱ ، ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۵ ،
 ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۰۷ ، ۳۷۵ ، ۳۹۲
 ۳۹۳ ، ۴۳۸
 جلال‌الدین ۱۷ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ،
 ۳۸ ، ۳۹ ، ۶۷ ، ۱۴۵ ، ۱۵۳ ،
 ۱۶۷ ، ۳۹۲ ، ۴۰۳
 جلال‌الدین بدر ۱۶۹
 جلال‌الدین (پسر خوارزمشاه) ۳۰ ، ۱۴۶ ،
 ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۲۱۳
 جلال‌الدین رشیدالدوله ۳۵۱
 جلال‌الدین (فرزند رشیدالدین) ۳۵۷
 جلال‌الدین سیمورغامیش ۱۵۴ ، ۱۵۹
 جلال‌الدین طیب شاه ۱۵۲
 جلال‌الدین محمود (جانی‌بک) ۱۴۲ ،
 ۱۴۳
 جمال‌الدین ۴۳۸
 جمال‌الدین ابراهیم بن محمد الطیبی ۱۵۴

چینتای ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۰ ، ۱۵۸ ،
۲۶۲ ، ۲۰۴

ح

حاجی بك ۱۰۱ ، ۱۴۰ ، ۲۸۸ ، ۲۹۶
حاجی حمزه ۱۴۱
حاجی طغای ۱۳۸
حجاج ۱۵۹
حافظ (برادر شمس‌الدین سوم محمد)
۱۶۵

حافظ ابرو ۵ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ،
۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ،
۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ،
۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،
۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ،
۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ،
۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،
۱۵۱ ، ۱۷۱ ، ۱۸۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،
۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۵۴ ،
۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،
۳۲۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ و اغلب
صفحات .

حسام‌الدین ۱۶۹ ، ۱۹۸ ، ۳۷۴

حسام‌الدین مجیدی ۱۱۲

حسام‌الدین محنا ۳۵۲

حسام‌الدین قزوینی ۳۴۶

حسن (پسر چوپان) ۱۳۱

حسن بزرگ ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،
۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۲۰۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ،

۲۸۹

حسن بن حسین ۱۳۳

حسن چووانی ۱۳۷

۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۳ ،

۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ،

۲۶۲ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ ،

۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ و اغلب صفحات .

جهان بك ۱۵۷

جهان تیمور (عزالدین) ۱۳۸ ، ۱۳۹

جهانشاه ۱۵۳

جین تمور ۴۱ ، ۴۲ ، ۵۱

جینقار ۷۸

چ

چپر ۴۴۸

چرنگف ۳۹۱

چنگیز - چنگیزخان ۷ ، ۱۱ ، ۱۳ ،

۱۵ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ،

۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۷ ،

۳۸ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۷ ، ۱۳۶ ،

۱۴۲ ، ۱۵۸ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ،

۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،

۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۹ ،

۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ،

۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،

۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ و اغلب

صفحات .

چوپان ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۴ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ،

۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ،

۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،

۱۳۲ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۱۹۷ ،

۲۰۲ ، ۲۳۷ ، ۲۷۱ ، ۲۸۹ ، ۳۳۲ ،

۳۳۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۸ ، ۳۸۵

چوچی قسر ۲۷۵

چینگ سانگ پولاد ۲۶۹

۱۴۵ ، ۳۷۴ ، ۴۰۲ ، ۴۱۵ ، ۴۲۹ ،

۴۴۷ ، ۴۵۱

خواندمیر ۸ ، ۱۱ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ،

۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۱۱۳ ،

۱۱۵ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ،

۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ،

۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،

۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،

۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۵۱ ، ۱۶۲ ، ۱۷۹ ،

۱۸۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ،

۲۲۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹ ،

۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،

۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۱۶ ،

۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۸ ، ۳۴۸ ، واغلب

صفحات .

خورشید ۱۵۰

د

داریوش اول ۱۷۷

دانشمندیها ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۶۴ ، ۱۹۸ ، ۳۴۳

داود بزرگ ۳۵۴

داود پنجم ۴۵ ، ۴۹ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۸ ،

۱۹۴ ، ۳۶۳ ، ۳۸۳

داود چهارم ۴۵ ، ۴۹ ، ۶۹ ، ۷۴ ، ۸۹ ،

۹۳ ، ۱۰۳ ، ۱۳۲

داود ششم ۹۶ ، ۱۰۶ ، ۱۱۷

دفرمری ۱۷۹ ، ۲۴۱ ، ۲۶۳ ، ۳۰۴ ، ۳۶۶ ،

۳۷۷ ، ۳۹۱ ، ۴۳۸

دقوزخاتون ۷۱ ، ۱۸۸ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ،

۲۱۹ ، ۲۲۴ ، ۲۵۵

دلشاد خاتون ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،

۲۵۴ ، ۳۹۴

حسن شاه ۱۶۰

حسن کوچک ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،

۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۳۴۸ ، ۳۵۷

حسین (فرزند چوپان) ۳۲۱

حسین بك ۳۵۲

حسین بن علی بن ابیطالب (ع) ۱۹۴ ، ۲۴۶ ،

حسین کردوچین (= کردچین) ۳۴۴

الحلبی ۱۰۳

حمدالله ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۴ ، ۱۹۶ ،

۲۴۵ ، ۲۵۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۸ ،

۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ،

۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،

۳۳۵ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۳ ،

۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۷

حمدالله مستوفی ۵ ، ۱۰ ، ۱۹ ، ۳۰۰ ،

۳۳۵ ، ۴۲۵ ، ۴۳۲

حمید محمد شاه ۳۴۴

حمیضان ابی نواعالمکی ۱۹۶

خ

ختنگ سوم ۱۱۴

خدا بنده (= الجایتو)

خر بنده (= خدا بنده ، الجایتو) ۱۰۳ ،

۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰

خضر ۱۶۹

خواجه علاءالدین محمد ۳۴۴

خواجه علاءالدین هندو ۳۴۵

خواجه محمود ۱۴۲

خواجه نصیرالدین طوسی ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،

خواجه وجیه الدین زنگی ۳۴۲

خوارزمشاه ۱۷ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ،

۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۶ ،

دمتریوس ۶۹ ، ۷۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۲۵۷
 دمتریوس دوم ۳۵۴
 دمشق خواجه ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۲۸۹ ، ۳۹۳
 دمیرالمجیری ۳۷۴
 دنهای دوم ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
 دوا (شاهزاده ماوراءالنهر) ۹۸
 دوات دارکوچک ۵۶ ، ۶۷ ، ۲۱۴
 دوریال نویان ۳۵۲
 دولای ۱۱۶
 دولت خاتون ۱۷۰
 دونداری ۱۳۱
 دیباج ۱۱۴
 دیونیس ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۴۵۰
 دیگوکوتو ۱۱

ذ

ذوالکفل ۲۵۱
 ذهبی ۳۹۷ ، ۴۰۸ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ ، ۴۴۰ ، ۴۴۷

ر

راضی‌الدین تائوسی ۲۴۴
 رئیس شهریار ۱۵۳
 رشیدالدین ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۵ ، ۱۰۰ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۴

رشیدالدین (بدرجلال‌الدین) ۳۵۷
 رشیدالدین فضل‌الله (رشیدالدوله) ۱۰۲
 ۲۴۹ ، ۲۸۸
 رکن‌الدین ۳۴ ، ۳۶ ، ۵۳ ، ۵۸ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹
 رکن‌الدین ابوبکر بن تاج‌الدین عثمانی
 مرغانی ۱۶۰
 رکن‌الدین (پسر شمس‌الدین) ۱۶۲
 رکن‌الدین خورشاه ۵۴
 رکن‌الدین دوم ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶
 رکن‌الدین شیخی رشیدی ۲۸۹
 رکن‌الدین صائین (ملقب به ناصر و یا نصرت‌الدین عادل) ۱۲۸ ، ۲۰۰ ، ۲۸۹
 رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم ۵۷
 رکن‌الدین مبارک خواجه (حجت‌الحق) ۱۵۸
 رکن‌الدین یوسف شاه ۱۶۸
 ریکولندوس ۲۳۹ ، ۳۷۶ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰
 ریموند ۳۷۱
 روبروک ۳۶۹
 روسودان ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۹
 رین چمان رد - ریه (= گیخاتو) ۲۰۱

ز

زامیار ۱۵۹
 زارکوب ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۳۲۳
 زامجی ۳۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴

دمتریوس ۶۹ ، ۷۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۲۵۷
 دمتریوس دوم ۳۵۴
 دمشق خواجه ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۲۸۹ ، ۳۹۳
 دمیرالمجیری ۳۷۴
 دنهای دوم ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
 دوا (شاهزاده ماوراءالنهر) ۹۸
 دوات دارکوچک ۵۶ ، ۶۷ ، ۲۱۴
 دوریال نویان ۳۵۲
 دولای ۱۱۶
 دولت خاتون ۱۷۰
 دونداری ۱۳۱
 دیباج ۱۱۴
 دیونیس ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۴۵۰
 دیگوکوتو ۱۱

ذ

ذوالکفل ۲۵۱
 ذهبی ۳۹۷ ، ۴۰۸ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ ، ۴۴۰ ، ۴۴۷

ر

راضی‌الدین تائوسی ۲۴۴
 رئیس شهریار ۱۵۳
 رشیدالدین ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۵ ، ۱۰۰ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۴

سرکیس ۱۰۶	۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۰۰ ، ۳۱۴ ، ۳۲۰
سرگیوس ۲۱۸	۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۷۰ ، ۳۹۶ ، ۴۴۲
سعد ۱۴۵ ، ۱۴۸	زیرپاک گنجوی ۳۰۷
سعد اول ۵۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷	زین الدین ۳۴۷
سعدالدوله ۱۷ ، ۸۱ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۹۰ ،	زین الدین حافظی ۳۵۸
۲۴۳ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۶۱ ، ۲۸۶ ،	زین الدین علی عبدالسلام ۳۴۷
۳۱۱ ، ۳۲۱ ، ۳۴۰ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ،	ژ
۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۳۷۷	ژان ۳۶۴ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸
سعدالدوله بن الصفی ۲۸۷ ، ۳۵۰	ژان بیست و دوم ۲۳۰ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷
سعدالدوله یهودی ۲۴۸ ، ۳۵۳ ، ۴۳۹	ژان پلانوکاریینی ۲۰ ، ۴۵ ، ۱۸۱ ،
نالدین ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ، ۲۸۴ ،	۲۶۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۴ ، ۲۳۲ ، ۱۸۲
۳۲۹ ، ۳۲۰ ، ۳۱۲ ، ۳۰۰	۳۹۴ ، ۳۶۵
سعدالدین اسدین علی جکیان ۳۵۱	ژان دوبارو ۱۰
سعدالدین السامی (ساوجی) ۱۰۴ ، ۱۱۷ ،	ژردان کاتالانی ۲۳۷ ، ۲۴۷
۲۸۸	ژرژ پنجم ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۱۳۲ ، ۲۳۷
سعد دوم ۱۴۸ ، ۱۵۰	ژرژ چهارم ۳۳ ، ۴۹
السقاعی ۲۸۸	ژرژ ششم ۱۱۷ ، ۱۳۲
سکتو ۳۰	ژوئن ویل ۲۳۱
سگانگ سن ۱۶	س
ساجوق ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲	ساتی بك ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۲۵۴ ،
ساجر شاه قران داش خان بن سعد ۱۴۷ ،	۲۶۳ ، ۲۷۳ ، ۲۸۹ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱ ،
۱۶۷	۳۹۶
ساعم (دختر ترکان خاتون) ۱۴۹ ،	سام ۱۱۵ ، ۱۱۶
۱۵۰	سبتای ۳۲ ، ۴۶
سلیمان (سلطان) ۵۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،	سدون منکوبردی ۳۵۴
۱۴۱ ، ۱۴۲	سدیدالدوله ۲۵۲
سم الموت ۷۷	سراج الدین ۳۵۷
سمباد ۴۱۵	سردار حسین ۱۲۴
سنباد ۴۸ ، ۵۳ ، ۱۰۷	سرقوییتی بیکی ۴۵ ، ۵۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ،
سنجرالحلی ۶۲	۲۵۵ ، ۲۴۱
سنقرالاشکر ۷۷ ، ۸۰ ، ۱۸۹	
سوکا ۱۰۰	

شرف‌الدین محمود اینجو (طماح) ۱۳۲
 شرف‌الدین هارون ۳۴۹
 شمس‌الدین ۷۷ ، ۸۱ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ،
 ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۳۳۶
 شمس‌الدین آلپ ارغون بن هزاراسپ ۱۶۶
 شمس‌الدین بن مجدالدوله ۳۴۶
 شمس‌الدین دوم ۱۶۲ ، ۱۶۴
 شمس‌الدین زردیار ۳۴۹
 شمس‌الدین زکریا ۲۸۹
 شمس‌الدین سوم محمد (پسر غیاث‌الدین)
 ۱۶۵
 شمس‌الدین قراسنقر ۱۱۸
 شمس‌الدین قومی ۳۵۸
 شمس‌الدین کرت (ملقب به کهین)
 ۷۵ ، ۷۶ ، ۲۰۰
 شمس‌الدین محمدالترکستانی ۳۵۱
 شمس‌الدین محمد بن التیتی ۱۴۵
 شمس‌الدین محمد جوینی ۶۹ ، ۷۲ ، ۸۴
 ۸۷ ، ۲۸۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۶
 شهاب‌الدین (= میرشهاب‌الدین) ۱۵۳
 شهاب‌الدین الیاس ۱۶۹
 شهاب‌الدین مبارکشاه ۳۵۲
 شهاب‌الدین محمد بن عیسی ۱۵۳
 شهاب‌الدین یوسف ۱۵۶
 شیخ ابوعاصم بن شیرخان ۱۴۷
 شیخ الاسلام ۱۰۳
 شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو ۱۴۱
 شیخ حسن ۳۳۳
 شیخ حسن بزرگ ۳۵۸
 شیخ رکن‌الدین سمنانی ۱۳۰
 شیخ میقات‌الدین باخرزی ۲۴۱
 شیخ صدرالدین ابراهیم حموی ۱۹۱

سولامیش ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۲۷ ، ۳۵۶
 سوموگی ۳۹۷ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ ، ۴۴۰ ،
 ۴۴۷
 سونتای ۳۵۴
 سونج (سونج خاتون) ۱۰۹ ، ۱۲۲ ،
 ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۲۵۶ ، ۳۴۴
 سونجاق ۳۴۹
 سونجاق آغا ۳۳۹
 سونجاق نویان ۲۸۳ ، ۲۸۶ ، ۳۴۵
 سیان پولاد ۶
 سیدتاج‌الدین ابوالفضل محمد ۲۴۶
 سیرامون ۴۵ ، ۵۱ ، ۷۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲
 سیرینا (دخترمنکو) ۳۸۹
 سیف‌الدین ۱۵۳ ، ۳۵۷
 سیف‌الدین بیتکچی ۲۸۶
 سیف‌الدین قیچاق ۳۵۹
 سیفی هروی ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴
 سیک پورنویان ۲۸۷
 سیمون ۴۸ ، ۲۰۹ ، ۳۶۳
 سیمون ربان‌اتا ۱۴ ، ۲۰۸ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹
 سیورغامیش ۱۵۹ ، ۱۶۰
 سیورغان ۱۴۲

ش

شادی ۱۵۷
 شادی محمود عمر ۱۵۷
 شاه قطب‌الدین ۱۵۶
 شاه محمود چوپانی ۱۵۱
 شجاع‌الدین محمد ۱۷۰
 شرف‌الدین ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۱
 شرف‌الدین السمنانی ۳۵۰ ، ۳۵۱
 شرف‌الدین خوارزمی ۲۸۲

عبدالرحمن ۴۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳
عبدالرزاق سمرقندی ۹
عبدالله ۲۹۷ ، ۳۲۴ ، ۳۶۰
غزالدین ۵۳ ، ۵۸ ، ۷۲ ، ۱۷۰ ، ۳۲۴
غزالدین ابوالفضل بن العلقمی ۳۴۹
غزالدین احمد بن محمد بن غزالدین حسین

۱۶۹

غزالدین (جهان تیمور) ۱۳۸
غزالدین حسین ۱۶۹
غزالدین ساجوقی ۷۱
غزالدین طاهر ۳۴۲
غزالدین عبدالغزیز بن جمال الدین ابراهیم
سواملی ۳۴۷
غزالدین قوهکی (قوهدی) ۳۴۷
غزالدین کیکاوس دوم ۵۷ ، ۸۹
غزالدین گرشاسب ۱۶۸
غزالدین مظفر ۳۴۶
غزای ۲۷ ، ۳۹ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۳۳۸ ،
۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱

غزت ماک (همسر حسن کوچک) ۱۴۰
عصفور بن رشید بن عمیر ۱۴۸
عضدالدوله ۱۴۸
علاءالدوله ۱۵۸
علاءالدین ۵۸ ، ۷۸ ، ۸۲ ، ۱۶۴ ، ۲۰۱ ،
۲۹۶ ، ۳۵۷

علاءالدین (پسر شمس الدین دوم) ۱۶۳
علاءالدین جاشی ۳۵۸
علاءالدین عظاملك جوینی ۸۱ ، ۸۴ ،
۳۳۹ ، ۳۴۹ ، ۳۸۴

علاءالدین کیقباد اول ۴۶
علاءالدین کیقباد دوم ۵۷
علاءالدین محمد ۱۳۰ ، ۲۸۹

شیخ عبدالرحمن ۱۸۹
شیخ علی ۱۳۶
شیخ علی امیر ۳۴۴
شیرامون (فرزند جورماغون) ۳۵۴
شیرامون بهادر ۱۷۰

ص

صدرالدین ۲۰۰ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱
صدرالدین ابهری ۱۶۰ ، ۳۴۵
صدرالدین احمد بن عبدالرزاق خلدی یا
زنجان ۹۳ ، ۹۵ ، ۱۰۲ ، ۲۸۷ ،
۲۸۸ ، ۳۵۱ ، ۳۵۳ ، ۳۵۶ ، ۳۸۴
صدرالدین (وزیر) ۳۲۳
صدر جهان ۲۰۰
صفوت الدین پادشاه خاتون ۱۵۹
صلاح الدین ایوبی ۲۳
صمصام الدین محمود ۱۶۹

ض

ضیاء الدین ۳۵۴

ط

طائر ۳۹
طایجو ۱۰۰ ، ۱۰۲
طغای ۱۴۰
طغای تیمور بن سودای ۱۳۶ ، ۱۳۸ ،
۱۳۹ ، ۱۴۰
طمطاح (شرف الدین محمود اینجو) ۱۳۲
طولداي (امیر) ۹۶ ، ۱۶۷ ، ۳۴۸

ع

العادل ۱۴۱

غ

غازان ۲، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳،
۷۱، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹،
۱۲۷، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸،
۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۲۴،
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵
و اغلب صفحات .

غازان اغلان بن توغریلجا ۱۲۷

غازان (تورخان) ۲۰۲

غازان (محمود) ۲۰۱

غبهه ۲۴۸

غیاث‌الدین ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۷، ۱۲۵،
۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۸۹، ۲۹۶،
۳۱۲، ۳۲۰

غیاث‌الدین بن جلال‌الدین ۱۵۲

غیاث‌الدین پیرشاه ۳۴، ۱۵۸

غیاث‌الدین پیرعلی (پسر مغزالدین) ۱۶۶

غیاث‌الدین دینار ۱۵۶

غیاث‌الدین کرت ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۴

غیاث‌الدین کردانشاه ۱۵۶

غیاث‌الدین کبک‌سرو دوم ۴۷، ۵۹

غیاث‌الدین محمد ۱۳۵، ۲۵۱

غیاث‌الدین محمد بن مظفرالدین ۱۵۲

غیاث‌الدین محمد رشید ۱۳۰

غیاث‌الدین محمد علیشاه ۲۸۹

علاء‌الدین محمد خلجی ۱۵۵

علاء‌الدین هندوین سعدوجیه‌الدین ۳۴۷

علاء‌المالك ۱۶۵

علاء تبریزی ۲۹۷

علی (ع) ۵۶، ۱۹۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۰۸

علی (پدر غیاث‌الدین محمد) ۲۸۹

علی بن محنا ۱۱۸

علی بن ناصرالدین ۳۴۳

علی پادشاه ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،

۲۲۸، ۲۸۹

علی جعفر ۱۳۶

علی خواجه عمر شاد سمرقندی ۳۴۸

علیشاه ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۴، ۲۸۵

علی نصرت ۱۶۴

عمادالدوله ۲۴۱، ۳۷۷

عمادالدین ۳۵۱، ۳۸۴

عمادالدین بن السکری ۳۷۴

عمادالدین پهلوان ۱۶۸

عمادالدین محمود کرمانی ۱۴۳

عماد علوی ۳۴۵

عمر (خلیفه دوم) ۱۹۶، ۳۰۸

عمری ۱۹، ۶۷، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۲،

۲۷۵، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۳،

۳۴۰، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۸۹، ۳۹۹،

۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۳۲، ۴۳۳،

۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷

عمیدالدین ابونصر اسعدالفارسی ۱۴۵

غیاث‌الدین محمد ۱۲۸، ۲۸۹

عیسی کلمچی نسطوری ۲۰۶

عیسی گورگان ۱۰۶

قاآن العادل ۲۷۳	غیاث الدین مسعود دوم ۸۹
قاآن باتو ۲۳۲	ف
قاضی قطب الدین موصلی ۱۰۷	فاطمه ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۱۷۶ ، ۲۸۱
قپچاق اغل ۳۴۶	فاطمه (ندیمہ توراکینا) ۲۸۲
قتلغ ترکان خاتون ۱۵۹ ، ۱۹۷	فتح الدین ۵۵
قتلغ تیمور ۷۵	فخرالدوله ۳۵۰
قتلغ خان ۱۵۸	فخرالدین ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۶۳
قتلغ خواجہ ۱۰۹	۱۶۴ ، ۳۸۶
قتلغ سلطان ۱۵۸	فخرالدین احمد تبریزی ۳۵۵
قتلغ شاہ ۹۵ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶	فخرالدین الرازی العلوی ۳۵۱
۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۷۰	فخرالدین بن الدامغانی ۳۴۸
۳۵۶	فخرالدین (پسر شمس الدین دوم) ۱۶۴
قتلغ شاہ خاتون (ہمسر الجایتو) ۱۲۳ ،	فخرالدین ساقی (سماقی) ۳۵۸
۱۲۶	فخرالدین شاہ ۱۱۵
قتلغ قیا بہاء الدین یعقوب ۲۹۷	فخرالدین کرت ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۳۲۵
قتوز ۶۱ ، ۷۷	۴۴۲ ، ۳۹۶
قداق ۱۰۹	فخرالدین مستوفی ۲۸۷
قداق نویان ۲۰۴	فخرالدین ہروی ۱۶۰ ، ۳۴۴
قدای خاتون ۱۸۸	فخرالملك محمود بن شمس الدین محمد
قرا اغل ۲۵۸	شاہ زوزنی ۱۵۹
قرا بغا ۲۰۸	فرانس پروگیا ۲۳۷
قرا بوقانونیان ۵۹	فضل اللہ ۲۸۸
قراجری ۱۳۷	فضلویہ ۱۵۱
قراجہ ۴۱	فلک الدین حسین ۱۷۰
قرا مان ۱۲۷	فیلیپ چہارم ۱۱۳ ، ۲۷۰
قرا وناس ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۶	ق
قرا ہلاکو ۲۶۳	قاآن ۹۶ ، ۹۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،
قزغان (غازان) ۲۰۲	۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴
قرل ۱۶۷	۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۹۸
قروینی ۱۹ ، ۱۶۶ ، ۱۷۱ ، ۲۴۷ ، ۳۱۴	۴۰۵ ، ۴۱۲ ، ۴۱۸ ، ۴۲۱ ، ۴۵۱
۳۸۳ ، ۴۱۳ ، ۴۲۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴	
۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۱	

قطب‌الدین ۳۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ،
۱۶۸ ، ۲۵۶ ، ۲۹۸ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱
قطب‌الدین زنجانی ۳۸۶
قطب‌الدین شاه‌جهان‌بن سیمور غاتمیش
(شاهنشاه جهان) ۱۱۱ ، ۱۶۰
قطب‌الدین محمد بن طاینگو ۱۵۸
قطب جهان ۲۰۰ ، ۲۹۸
قلائون (سلطان) ۸۳
قلاوون ۲۹۱ ، ۴۳۱
قلقشندی ۱۹ ، ۴۶ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۶۷ ،
۷۹ ، ۸۳ ، ۱۰۵ ، ۱۴۳ ، ۲۷۴ ،
۲۷۵ ، ۲۹۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷
۴۴۹ ، ۴۵۲
قوام‌الملک ۳۵۱
قویلائی ۱۹ ، ۵۲ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۵ ،
۶۶ ، ۹۰ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۷۸ ،
۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ،
۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۲۰ ، ۲۴۲ ، ۲۵۸ ،
۲۶۰ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،
۲۷۳ ، ۳۰۳ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ،
۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۴۱۸ ، ۴۲۱ ، ۴۲۹ ،
۴۳۸ ، ۴۴۸
قورمیشی‌بن‌الیناق ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۳۴۶
قونغورتای ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۹۰ ، ۳۵۶
قیدو ۷۴ ، ۲۶۱ ، ۲۶۶ ، ۴۴۸
قیزیل بغای ۳۰۷

ک

کاترم ۷ ، ۲۶ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ،
۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ،
۶۲ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ،
۷۱ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۱۲۵

کدرلین ۱
کشانلی ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،
۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،
۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،
۱۷۹ ، ۱۸۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،
۱۹۹ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ،
۲۵۴ ، ۲۵۹ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ،
۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۹۹ ،
۳۰۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۸ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،
۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۸ ، ۳۴۵ ،
۳۴۷ ، ۳۵۲ ، ۳۵۵ ، ۳۵۷ ،
۳۶۵ ، ۳۷۴ ، ۳۸۲ ، ۴۱۰ و اغلب
صفحات .

کپاک ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۲۵۳
کابلات ۴۱ ، ۴۴ ، ۳۰۶
کالج ۳۴۵
کامان آوار ۱۰
کامانی پنجم ۲۳۵
کمال‌الدین بن بونس موصلی ۳۷۳
کمال‌الدین عبدالرحمن‌الرافعی ۲۹۷
کمال‌الدین عمر تفلیس ۳۵۸
کنسنتین دوم ۱۰۸
کوان‌لین ۲۷۱
کوتان ۴۳ ، ۴۵

ل

لانگله ۱۸۵ ، ۲۳۹ ، ۲۷۲ ، ۳۰۴ ، ۳۷۵ ،
 ۳۷۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۷ ، ۴۰۰ ، ۴۱۱ ،
 ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴ ،
 ۴۴۸ ، ۴۴۹
 لبیدن ابی ربیع ۳۵۵
 لئون ۷۷
 لئون چهارم ۱۱۲
 لئون سوم (پسر تکفور حاتم اول) ۷۸ ،
 ۸۹
 لقمان ۱۴۰
 لمکه ۱۵۴
 لورنس پرتغالی ۲۳۲
 لوئی نهم ۲۱ ، ۲۰۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۳۷۱
 لوئی یازدهم ۲۱۱
 لیائو ۲۸۰

م

ماتیوس پاری زین سیس ۴۰۹
 مارکوپولو ۱۵۴ ، ۲۲۴ ، ۲۵۵ ، ۴۵۲
 مارکوس ۲۲۰ ، ۲۲۱
 مالاخیاس ۳۷۵
 مانع بن علی بن ماجد بن عمیر ۱۴۸
 مانوئل اول ۶۹
 مبارزالدین بهرامشاه ۱۵۶
 مبارزالدین محمد ۱۵۳
 مبارک شاه ۲۵۶
 مبارک شاه بوجای ۱۲۳ ، ۱۲۴
 مجدالدین اسماعیل بن الیاس ۳۵۰
 مجدالدین حسین ۳۴۹
 مجدالملک یزدی (مشف الممالک) ۸۱ ،

کوتو ۲۳۶

کوجک ۲۵

کھتی ۱۸۸

کھین (لقب شمس الدین کرت) ۲۰۰

کیخسرو دوم (غیاث الدین) ۴۷

کیخسرو ۸۹

کیدبوقا ۵۳ ، ۶۱ ، ۳۷۹

کیوک ۴۲ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ،

۵۰ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۱۵۸ ، ۱۸۰ ،

۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ،

۲۱۳ ، ۲۳۲ ، ۲۴۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ،

۲۶۴ ، ۲۸۱ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۳۶۳ ،

۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۸۶ ، ۳۹۰ ، ۴۲۷ ،

۴۳۰ .

کیوک بغتاقی ۱۸۲

گ

گوردهم ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶

گورگوز ۴۲ ، ۴۴ ، ۱۸۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۳

گوچلوك ۲۳۹

گورخان ۲۵ ، ۱۵۷

گیخاتو ۸ ، ۱۳ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ،

۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۵۹ ، ۱۶۷ ،

۱۶۹ ، ۲۰۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۴۳ ،

۲۴۸ ، ۲۵۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۹ ، ۲۷۳ ،

۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ،

۳۱۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۸ ،

۳۴۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ ،

۳۹۳ ، ۳۹۵ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۳۹ ،

۴۴۳

گیخاتو (= رین چغان رسریه) ۲۰۱

۵۶ : ۵۷ : ۵۸ : ۵۹ : ۶۰ : ۶۱
 ۶۷ : ۶۸ : ۷۴ : ۷۵ : ۷۹ : ۸۴
 ۸۶ : ۸۸ : ۹۰ : ۹۶ : ۱۰۱ : ۱۰۲
 ۱۱۰ : ۱۱۶ : ۱۱۹ : ۱۲۰ : ۱۲۱
 ۱۲۲ : ۱۲۳ : ۱۲۵ : ۱۲۶ : ۱۲۸
 ۱۲۹ : ۱۳۰ : ۱۳۱ : ۱۳۳ : ۱۳۷
 ۱۴۵ : ۱۴۶ : ۱۴۹ : ۱۵۳ : ۱۵۷
 ۱۵۸ : ۱۵۹ : ۱۶۰ : ۱۶۶ : ۱۶۷
 ۱۶۸ : ۱۶۹ : ۱۷۰ : ۲۲۷ : ۲۴۲
 ۲۵۶ : ۲۶۲ : ۲۶۳ : ۲۸۷ : ۲۸۸
 ۲۸۹ : ۳۴۵ : ۴۰۹ : ۴۳۵
 مسعود ۱۶۱ ، ۲۱۸
 مسعود بن یعقوب اتمام الدین ۳۵۲
 مسعود بیگ ۷۳۳
 مسعود شاه ۳۵۸
 مسیح (ع) ۸ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۹۹
 ۱۹۲ : ۲۰۴ : ۲۰۵ : ۲۰۸ : ۲۱۱
 ۲۲۰ : ۲۲۲ : ۲۲۳ : ۲۲۹ : ۲۳۰
 ۲۳۱ : ۲۳۳ : ۲۳۴ : ۲۳۶
 مشرف الممناک (محمد الدین یزدی) ۸۱
 ۲۸۴ : ۲۸۷ : ۲۹۷ : ۳۱۰
 مصلح الدین سعدی ۱۴۶
 مظفر الدین ۶۲
 مظفر الدین ابوشجاع سعد بن زنگی مودود
 ۱۴۵
 مظفر الدین افراسیاب دوم ۱۶۸
 مظفر الدین قتلخ ۳۲۲
 مظفر الدین قتلخ خان ابوبکر سعد بن
 زنگی مودود (= ابوبکر)
 مظفر الدین محمد بن المبارز بن حسنویه ۱۵۱
 مظفر الدین محمد شاه بن حجاج ۱۶۰
 مظفر شاه بن محمد شاه بن مظفر ۱۵۱

۸۴ : ۲۸۴ : ۲۸۷ : ۳۱۰ : ۳۴۹
 محمد (ص) ۸۳ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲
 محمد ۱۳۷ ، ۱۵۲ ، ۲۰۲ ، ۳۳۱
 محمد (الجایتو) ۲۰۱
 محمد الرواندي ۲۵
 محمد اول (ملقب به عضدالدوله) ۱۴۸
 محمد ایداجو ۳۴۸
 محمد بن تکش خوارزمشاه ۲۴
 محمد بن سلغر (محمد دوم) ۱۴۸ ،
 ۱۴۹
 محمد بن محمد بن ابی ۱۴۷
 محمد بن یول قتلخ ۱۳۵ ، ۱۳۶
 محمد تولدای ۳۴۳
 محمد جوینی ۴۲
 محمد خوارزمشاه ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۴۳ ،
 ۱۰۷
 محمد شاه (یا محمود شاه) ۱۵۱ ، ۱۶۰
 محمود (برادر تیمور تاش) ۱۳۱
 محمود قرایی ۲۴۱
 محمود (نام اسلامی غازان) ۱۹۱ ، ۲۰۱
 محمود یلواج ۴۳ ، ۷۳ ، ۱۵۸ ، ۲۸۲ ،
 ۳۰۷
 مریم ۲۲۴
 مریم (خواهر آندرونیک دوم پادشاه
 قسطنطنیه) ۱۱۳
 مریم (همسر هلاکو) ۷۱
 مریم (دختر امپراطور بیزانس) ۷۲ ،
 ۱۸۸ ، ۲۶۵
 مریم (همسر اباقا) ۲۱۹ ، ۲۲۰
 المستعصم ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۴۷
 مستوفی ۲۰ ، ۲۷ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۸ ،
 ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۴

ملك اشرف ١٣٩ ، ١٥١ ، ٣٤٨	مغزالدين ١٦٦
ملك الاسلام جمال الدين ٣١١ ، ٣٤٦	مغزالدين (اريه) ٢٠١
ملك الاشرف ٣٦ ، ٣٦٠	مغزالدين حسين ١٦٥
ملك السعد ٦٢	معظم فخرالدين احمد ١٥٥ ، ٢٧١
الملك السعيد ١٤٤	معين الدين سليمان (پروانه) ٥٩ ، ٧٨
ملك الصالح ٥٩ ، ٦٨ ، ٣٩٢	٣٧٩ ، ٣٥٥
الملك الظهير ٧٧ ، ٧٨ ، ٧٩ ، ٢١٤ ، ٣٧٣	مغرب الدين مفاخر مسعود ١٤٦
الملك الفاضل جمال الدين شرف الدين بن	مفضل ١٨ ، ٦١ ، ٦٦ ، ٦٧ ، ٧١ ، ٧٥ ،
محمد شاه اينجو ١٥١	٧٩ ، ٨٠ ، ٨٣ ، ١٠٢ ، ١٠٤ ، ١٠٥ ،
الملك الكامل ٤٠ ، ٦٢	١١٠ ، ١١٢ ، ١١٥ ، ١١٦ ، ١١٧ ،
الملك المظفر قره ارسلان ١٤٤	١١٨ ، ١١٩ ، ١٢٠ ، ١٢٢ ، ١٢٧ ،
الملك المنصور ٢٠٠	١٤٤ ، ١٤٥ ، ١٨٣ ، ١٨٤ ،
الملك الناصر ٦٠ ، ٦٢ ، ١٠٤ ، ١٠٧ ،	١٨٦ ، ١٨٧ ، ١٨٨ ، ١٨٩ ، ١٩٠ ،
١١٢ ، ١٢١ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ، ١٣١	١٩١ ، ١٩٢ ، ١٩٤ ، ١٩٥ ، ١٩٦ ،
٢٥٦ ، ٣٥٨	٢٠٠ ، ٢١٢ ، ٢١٤ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦ ،
ملك شاه ٣١ ، ٣٢٠	٢٤٣ ، ٢٤٦ ، ٢٤٧ ، ٢٤٩ ، ٢٥٩ ،
ملك صدر الدين ٣٤٧	٢٦٠ ، ٢٦٨ ، ٢٧٤ ، ٢٩١ ، ٢٩٥ ،
ملك عز الدين ١٥٦	٣٠٣ ، ٣٢٢ ، ٣٢٧ ، ٣٣٦ ، ٣٣٧ ،
ملك فخر الدين احمد بن ابراهيم الطبيبي	٣٤٠ ، ٣٤٩ ، ٣٥٥ ، ٣٥٦ ، ٣٥٩ ،
٣٤٦	و اغلب صفحات .
ملك معظم فخر الدين احمد الطبيبي ١٥٤ ،	مقرينزي ١٨ ، ٣٦ ، ٣٨ ، ٤٠ ، ٤٧ ،
١٥٥	٦٠ ، ٦١ ، ٦٢ ، ٦٥ ، ٦٧ ، ٦٨ ،
ملك ناصر الدين عادل ٢٠٠	٦٩ ، ٧٠ ، ٧١ ، ٧٢ ، ٧٧ ، ٧٨ ،
ملك نصرت ١٦٧	٨٠ ، ٨٣ ، ١٠٢ ، ١٠٤ ، ١٠٥ ،
منصور بن ابي الهارون ٢٥١	١٠٧ ، ١١٠ ، ١٤٩ ، ١٧٤ ، ١٩٠ ،
منصور بن علاء الدين ٣٥٠	١٩٢ ، ١٩٣ ، ١٩٤ ، ٢١٤ ، ٢٢٦ ،
منكو ٣٩ ، ٤٢ ، ٤٥ ، ٥٠ ، ٥١ ، ٥٢ ،	٢٢٧ ، ٢٢٨ ، ٢٥٨ ، ٢٩١ ، ٢٩٧ ،
٦٠ ، ٦٥ ، ٦٧ ، ٧٠ ، ١٥٨ ،	٣٢٤ ، ٣٣٤ ، ٣٣٩ ، ٣٤٢ ، ٣٥٨ ،
١٥٩ ، ١٦١ ، ١٦٢ ، ١٧٨ ، ١٨١ ،	٣٥٩ ، ٣٧٢ ، ٣٧٣ ، ٣٧٤ ، ٣٧٥ ،
١٨٣ ، ١٨٥ ، ١٨٨ ، ١٩٧ ، ١٩٨ ،	٣٨٢ ، ٣٩٣ ، ٤٠١ ، ٤٤٢ ، ٤٤٩ ،
٢٠٥ ، ٢٠٦ ، ٢٠٩ ، ٢١٢ ، ٢١٩ ،	مكيكا ٢١٤ ، ٢١٦ ، ٢١٨ ، ٢١٩ ،
٢٣٢ ، ٢٤٠ ، ٢٤٢ ، ٢٤٧ ، ٢٥١ ،	ملك اردشير ١٥٢

۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ،
۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،
۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،
۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ،
۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۲ ،

۱۶۳ ، ۱۶۴ و اغلب صفحات .

میر قطب‌الدین تهمتن ۱۵۴

میغان (فرزند جولاگان) ۳۵۴

ن

نارین طغای ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۶۵ ، ۳۴۴

الناصر ۳۵۷

ناصر (رکن‌الدین صائن) ۱۲۸

ناصرالدین ۱۶۴ ، ۱۶۲

ناصرالدین تبریزی ۱۰۷

ناصرالدین عادل ۱۳۰

ناصرالدین غوری بن شهاب‌الدین ۳۴۵

ناصرالدین قراظوغی ۱۲۶

ناصرالدین محمد بن برهان ۳۴۵

ناصرالدین یحیی بن جلال‌الدین ۳۵۹

الناصر نذیر الله ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۵۸

نجم‌الدین ۱۰۵ ، ۱۴۲ ، ۲۰۰

نجم‌الدین (ملقب به ملک منصور) ۳۵۳

نجم‌الدین ابوجعفر احمد عمران ۳۴۸

نجم‌الدین الدمین ۳۴۸

نجیب‌الدوله ۲۵۰ ، ۳۳۸

نرسی - نوم ۲۰۹

نسوی ۱ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۱ ،

۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹۲ ،

۳۹۹ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ،

نصرالدین ۱۶۹

نصرالدین خیمیری ۱۶۴

۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،

۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ،

۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۰ ، ۳۰۸ ،

۳۱۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۷ ،

۳۷۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۹ ،

۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۴۵

منکوبردی ۷۸

منکوتیمور ۸۰ ، ۱۳۵ ، ۱۵۰ ، ۲۵۶

منکولاد ۵۱

مورلی ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ،

۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۳۳۶ ، ۴۴۲

موزه‌ایم ۲۳۷

موسوگی ۴۰۸

موسی ۱۳۶ ، ۲۰۲ ، ۲۵۰

موسی‌خان ۲۲۸

موسی خان بن علی ۱۳۴

موکاخاتون ۴۳

مولانا ناصرالدین علی‌خواجه تبریزی

۳۷۳

مولای ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۳۵۳

مؤمن ۱۱۴

مذهب‌الدوله ۳۵۰ ، ۳۵۵

میخائیل ۵۸ ، ۲۰۷

میخائیل هشتم ۷۰ ، ۷۲ ، ۱۸۸ ، ۲۱۹

میران شاه ۲۵۰

میرخواند ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸ ،

۲۹ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ،

۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۰ ،

۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۲ ،

۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۱۰۲ ،

۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ،

۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ،

نیکلای چهارم ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ،

۲۳۶

نیکلای سوم ۲۳۳

و

وارام ۴۰

وارطان ۳۳۰

وختنگ دوم ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ،

۱۱۷

وصاف ۵ ، ۱۰ ، ۲۰ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ،

۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ،

۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ،

۸۴ ، ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۰۱ ،

۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،

۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،

۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،

۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ،

۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،

۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۸۲ ،

۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ،

۱۹۴ ، واغلب صفحات .

ولدی ۸ ، ۵۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ،

۳۱۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۴ ، ۳۵۶ ،

۴۱۷ ، ۴۳۰

ووستن فلد ۳۶

ونسان دوبووه ۲۱

ویلهلم فن آدا ۲۳۷

ویلهلم فن روبروک ۲۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ،

۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ،

۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۴۷ ، ۲۹۰ ، ۳۰۴ ،

۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۷ ، ۳۷۰ ، ۳۸۹ ،

۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۴۶ .

ویلهلم فن نانگی ۲۱

نصرت‌الدین ابراهیم ۱۵۲

نصرت‌الدین احمد (برادر افراسیاب) ۱۶۸

نصرت‌الدین عادل (= رکن‌الدین صائن)

۱۲۸ ، ۲۸۹

نصیرالدین طوسی ۵۶ ، ۵۹ ، ۷۲ ، ۲۴۵ ،

۲۶۰ ، ۲۹۷ ، ۳۴۱ ، ۳۸۳ ، ۴۳۸

نصیرالدین قتلغ شاه ۳۵۰

نظام‌الدین ۱۵۷ ، ۱۹۵

نظام‌الدین ابوبکر ۱۴۸

نظام‌الدین بن بهاء‌الدین ۱۵۲

نظام‌الدین حسنویه ۱۵۲

نظام‌الدین عبدالؤمنین بندیجینی ۳۴۹

نظام‌الدین یحیی ۳۴۳

نعیم ۱۵۶

نوابی ۲۸۲

نوح ۳۰

نوخدای ۱۱۸

نورالدین ۳۵۱

نورالدین عبدالرحمن بن تاشان ۳۵۱

نوروز ۱۳ ، ۹۵ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،

۱۰۲ ، ۱۰۹ ، ۱۴۱ ، ۱۶۳ ، ۱۹۲ ،

۱۹۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۶ ،

۲۹۹ ، ۳۴۳

نورین آغا ۱۰۰

نوسال ۴۱ ، ۴۲ ، ۳۰۶

نوشیروان ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۲۰۲ ، ۲۷۳ ،

نغای (= بوقای) ۷۳

نوبری ۱۸

یکایا ۵۸

یکودار ۷۴ ، ۷۵ ، ۸۰ ، ۲۵۷ ، ۴۰۴

یکلا ۱۹۹

یکلای ۱۸۸

ی	ه
یارغو ۲۸۱	هارون الحسن ایلغ خان ۳۰
یاقوت ۳۳	هامر ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ،
یاغی باستی ۱۴۰ ، ۱۴۱	۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ،
یام ۱۱۶	۷۹ ، ۸۰ ، ۱۶۲ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۹ ،
یام احمد ۱۱۶	۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۷ ، ۲۲۲ ،
یرلیغ ۲۸۷ ، ۳۷۶	۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ،
یساور ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ،	۲۵۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۶ ،
۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۳۶۲ ، ۴۱۷	۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۶ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ،
یساول ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۶۵ ، ۳۲۰ ،	۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۴ ،
۳۶۶ ، ۳۶۷	۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،
یسودار ۳۴۲	۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،
یشموت ۶۰ ، ۷۲ ، ۱۳۹ ، ۲۶۰ ، ۳۵۲ ،	۳۳۹ ، ۳۴۵ ، ۳۴۸ و اغلب صفحات.
۳۵۴ ، ۳۵۵	هامری دوژوئن ویل ۲۱
یشمود ۲۱۸	هرقداق ۳۴۶ ، ۳۴۷
یعقوب اول ۷۷ ، ۲۳۳	هلاکو ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۸ ، ۴۱ ، ۴۹ ، ۵۲ ،
یعقوب پاریسی ۲۴۹	۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ،
یعقوم دوم ۲۲۷ ، ۲۳۵	۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۶۷ ،
یلواج (محمود) ۴۳ ، ۴۵ ، ۳۰۸	۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۷ ،
یلو تسعو تسعای ۴۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،	۸۲ ، ۱۳۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ،
۴۳۸	۱۵۲ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،
یوبرت ۲۹ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ،	۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ،
۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۵۹ ،	۱۸۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ،
۲۷۳ ، ۲۷۹ ، ۳۶۹ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ،	۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ،
۴۰۰ ، ۴۰۴ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ،	۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۶ ،
۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۲۶ ، ۴۴۰ ،	۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ،
۴۴۶ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹	۲۵۳ و اغلب صفحات .
یوحنا ۲۳۱	هورقوداق ۱۱۱
یوحنا بن معدنی ۲۱۶	هولاجو ۸۶ ، ۸۷ ، ۳۵۶
یوسف شاه اول ۱۶۶ ، ۱۶۷	هیتونوس ۱۵ ، ۱۹۰ ، ۲۱۲ ، ۲۲۴ ،
یوسف شاه دوم (رکن الدین) ۱۶۸	۲۳۵ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۳۳۲ ، ۳۷۹
یهودا داوید ایزن شتین ۲۱	

فهرست نام جای‌ها

۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۲ و اغلب صفحات.
 آسیای غربی ۳۸، ۵۲، ۵۴، ۲۱۵، ۴۰۸،
 ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۵۳
 آسیای مرکزی ۲۴، ۲۷، ۶۳، ۶۵،
 ۶۶، ۲۱۰، ۲۲۸، ۳۰۶، ۴۰۸،
 ۴۱۳
 آق‌سرای ۵۸
 آق شهر زنجان ۱۰۲
 آمل ۱۳۵، ۱۳۶
 آمویه (قلعه) ۷۵، ۷۶
 آناتولی ۱۱۳، ۱۳۱
 آنقره ۵۸

الف

ابلس‌تین ۷۹
 ابیورد ۱۳۵
 اترار (قلعه) ۲۶، ۲۸، ۲۹
 اران ۳۵، ۵۳، ۶۳، ۱۰۷، ۱۴۱، ۲۶۹،
 ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۲،
 ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
 اربک ۱۳۷

آ

آبخاز ۶۹
 آذربایجان ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۶۳،
 ۶۷، ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۲۸،
 ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۸،
 ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۴، ۳۵۵
 ۴۳۱
 آراگن ۷۷، ۲۳۳، ۲۳۵
 آس (سرزمین) ۱۱۴
 آسیا ۲۷، ۲۳۳، ۲۶۸، ۴۳۶
 آسیای شرقی ۶۶
 آسیای صغیر ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹،
 ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۵،
 ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۸،
 ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۸۰،
 ۸۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۸۲

۱۶۷ ، ۱۵۱ ، ۱۴۹ ، ۱۴۵ ، ۱۴۲

۳۲۵ ، ۳۱۰ ، ۲۴۶ ، ۱۶۹ ، ۱۶۸

۳۴۳ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸ ، ۳۳۷ ، ۳۳۱

۴۳۶ ، ۴۳۴ ، ۴۳۳ ، ۳۴۸

افغانستان ۳۹ ، ۱۶۱

الاقماق ۵۰

البیره ۶۱ ، ۷۸

التاغ (الطاق) ۵۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲

۴۴۶

الرحبه ۷۸ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۹۲ ، ۳۵۲

العریش ۳۵۹

المانیغ ۲۳۸ ، ۴۱۸

الموت ۵۴ ، ۴۴۲ ، ۲۹۸ ، ۴۱۶

انجو ۱۶۹ ، ۱۷۰

انطاکیه ۴۸ ، ۵۸ ، ۷۰ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۰

انگاستان ۷۷ ، ۷۹ ، ۱۱۳ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵

۴۴۹

انگلیس ۲۳۳

انون (رون) ۲۶۴

انی ۴۰ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱

اوجان ۱۰۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲

اورشیم ۲۲۰

اورگانج ۴۱

اومول ۴۴۶

اوه ۱۳۵

ایتالی ۴۳۴

ایران ۱ تا ۷ : ۹ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۹

۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۳۴ ، ۳۷

۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۵۷

۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۶ ، ۸۲

۸۳ ، ۸۴ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۰۰

۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲

اربل ۵۹ ، ۲۲۷

ارتنا ۳۵۷

اردبیل ۳۲ ، ۳۳ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۲۲۵

۲۲۶

ارز روم ۴۷ ، ۹۹ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹

۱۴۰

ارزنجان ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۲۱۸ ، ۲۳۶

ارض مقدس ۷۷

ارفه ۴۸

ارمنستان ۱۴ - ۳۳ ، ۳۹ ، ۴۸ ، ۷۷

۱۰۴ ، ۱۸۶ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱

۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۳۰۷ ، ۳۲۱ ، ۳۲۴

۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۴۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴

۳۶۱ ، ۳۶۴

ارمنستان بزرگ ۱۴

ارمنستان صغری ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۴۷

۴۸ ، ۵۳ ، ۶۴ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹

۸۰ ، ۸۹ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸

۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹

۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۴۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲

۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۳۲۴ ، ۳۶۰

۳۶۳ ، ۳۸۱ ، ۴۱۵ ، ۴۳۴

اروپا ۲۴۵ ، ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۴۱۷

اروپای مرکزی ۲۳۰

ارومی ۱۴۱

ارومیه (دریاچه) ۱۸۳ ، ۲۹۸

استخر ۱۴۹

استرآباد ۱۴۰

اسفزار ۱۶۴

اسفراین ۱۳۶

اشکر ۳۳۱

اصفهان ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۸۷ ، ۱۴۱

۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،
 ۱۴۲ ، ۱۴۹ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۹۸ ،
 ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ ،
 ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۶ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ،
 ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۸۵ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ،
 ۳۲۴ ، ۳۳۰ ، و اغلب صفحات .

بلا ساقون ۲۸

بلخ ۳۱ ، ۳۴ ، ۱۰۹ ، ۱۶۱ ، ۴۴۶ ،
 بمبئی ۲۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۲ ،
 ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۰ ،
 ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ،
 ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ،
 ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ،
 ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۶ ،
 ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۹۳ ،
 ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۲۴ ،
 و اغلب صفحات .

بندیجین ۳۴۸

بیزانس ۵۸ ، ۷۰ ، ۱۱۷ ، ۱۸۸ ، ۲۵۶ ،
 بیستون ۴۴۷
 بیضا ۱۴۶
 بیلقان ۳۳ ، ۱۴۱

بین النهرین ۶ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۴۰ ، ۴۸ ،
 ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۴ ،
 ۷۴ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۸۷ ، ۹۵ ،
 ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۳۸ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۶۲ ، ۱۹۳ ،
 ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۸ ، ۲۴۵ ،
 ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۸۷ ، ۲۹۷ ،
 ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،
 ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
 و اغلب صفحات .

۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،
 ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۶۶ ،
 ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۸ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ،
 ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،
 ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، و اغلب صفحات .

ایروان ۱۴۱

ایغور ۲۵ ، ۴۲۱

ایگر ۱۴۱

ایمیل ۵

ب

بادغیس ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۴۳۳

باران ۱۳۹

بازار ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱

باسی میل ۲۵

باکو ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۶۲

بایرت ۱۳۹ ، ۱۴۱

بحرین ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۳۲۵

بحر خزر ۳۲ ، ۳۳۶ ، ۴۳۱ ، ۴۳۳

بخارا ۲۹ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۱۲۰ ، ۲۳۹ ،

۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۴۳۰ ، ۴۴۶

بدخشان ۷۴

بردوی ۳۳۰

برده ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱

برلن ۵

بسظام ۱۳۶

بش بلینگ ۲۴۲ ، ۴۲۱

بصره ۱۳۶ ، ۱۵۵

بعلبک ۳۵۹

بغداد ۲۴ ، ۴۸ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۹ ، ۶۲ ، ۶۷ ،

۸۹ ، ۹۰ ، ۹۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵ ،

فولیم ۱۶۴ ، ۱۷۱	بین‌النهرین شمالی ۳۳ ، ۶۲ ، ۶۸
تهران ۲۹۲	
تیسفون ۲۲۱	پ
ج	پاریس ۴
جاجرم ۳۶	یکن ۱۹۱
جارون (جزیره) ۱۵۵	ت
جانیك ۷۸ ، ۳۵۵	تارن ۳۳۰
جرجان ۱۳۵	تاوس ۱۳۹
جرجانیه ۴۳۶	تبریز ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۷۲ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۹۳ ، ۲۰۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۵۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۹۹ ، ۳۱۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۴۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۶ ، ۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۶ ، ۴۵۳
جیحون ۲۹ ، ۳۷ ، ۶۳ ، ۷۳ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۳۰۶ ، ۳۳۱ ، ۴۲۶ ، ۴۴۵ ، ۴۴۷	تراب ۲۴۱
ج	قرشیر ۴۳۲
چین ۲۰ ، ۲۵ ، ۲۸ ، ۴۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۹۳ ، ۱۱۶ ، ۱۳۱ ، ۱۵۵ ، ۱۸۳ ، ۲۰۱ ، ۲۲۰ ، ۲۳۸ ، ۲۵۷ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۹۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۹ ، ۳۷۲ ، ۳۸۰ ، ۳۸۵ ، ۴۱۰ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۵۱	ترکستان ۱ ، ۲۷ ، ۶۳ ، ۷۴ ، ۱۱۷ ، ۱۳۱ ، ۲۸۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۴
چین شمالی ۳۸ ، ۱۷۸ ، ۲۲۱ ، ۲۵۶ ، ۲۸۰	ترکیه ۱۲۷ ، ۲۵۴
ح	ترمذ ۳۴ ، ۱۶۵ ، ۴۴۶
حران ۷۸	تفلیس ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۴۹ ، ۱۰۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱
حسن ۱۳۷ ، ۱۳۹	۲۳۷ ، ۲۴۸
حاب ۴۱ ، ۶۰ ، ۱۰۴ ، ۳۳۸ ، ۳۵۸	تنکود (سرزمین) ۴۲۱
۴۵۹	تنگوت ۱۹۱
حاه ۲۵۵ ، ۲۸۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۸	توسان ۱۴۱
حادات ۱۰۱ ، ۳۵۹	توکال ۳۵۸

د	حصص ۶۵ ، ۸۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۳۵۹ ، ۴۰۵
دالان دباي ۲۸۱	خ
دايدو ۱۹۱ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲	خالص ۳۴۸
دجله ۲۱۴ ، ۳۵۲	خوشان ۸۵ ، ۸۶
دربند ۷۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۳۳	ختای ۲۵ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۲۱
۴۰۳ ، ۳۵۵	خچند ۳۰
دقوق ۳۳ - ۹۴	خراسان ۶ ، ۲۰ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۴۱
دلار ۱۶۹ ، ۱۷۰	۵۲ ، ۶۹ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۸۰
دمشق ۳۶ ، ۶۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۸	۸۵ ، ۹۵ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰
۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶	۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰
۲۲۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۸	۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲
۳۵۹ ، ۳۹۳ ، ۴۵۰	۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۶۴
دهخوارگان ۱۸۳	۱۶۵ ، ۱۸۹ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۸۲
دهلی ۱۵۵ ، ۱۵۹	۲۸۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴
دياربکر ۳۶ ، ۴۸ ، ۵۹ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸	۳۱۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۳۶
۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲	۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸
۲۰۰ ، ۲۱۳ ، ۲۸۵ ، ۳۰۲ ، ۳۱۸	۳۶۲ ، ۴۰۳ ، ۴۲۴
۳۲۱ ، ۳۴۰ ، ۳۴۹ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳	خرم آباد ۱۶۸ ، ۱۷۰
۳۵۴ ، ۳۵۶ ، ۳۶۱	خلاط ۳۶ ، ۵۹ ، ۹۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸
دريار ربيعه ۲۰۰ ، ۲۸۵ ، ۳۰۲ ، ۳۲۱	۱۳۹
۳۵۲ ، ۳۵۳	خالخال ۱۱۴
ر	خليج فارس ۱۰ ، ۱۴۷ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵
رأس العين ۱۰۴	۳۲۵ ، ۳۲۶
ربع رشیدی ۲۵۰	خوارزم ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴
رشت ۱۱۴ ، ۱۷۱	۳۷ ، ۳۸ ، ۱۲۱ ، ۱۳۱ ، ۳۲۲
روسيه - روس ۳۴ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۶۴	۳۹۲ ، ۴۰۳ ، ۴۳۳
۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲	خوزستان ۳۵ ، ۵۹ ، ۱۳۸ ، ۳۲۵
۳۲۲ ، ۴۳۱	خوی ۱۴۳
روم ۲۳۷ ، ۲۴۸ ، ۲۹۲	خيصر (قلعه) ۱۶۳ ، ۱۶۴
روم شرقی ۲۳ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۷۰ ، ۷۲	

سواستوپل ۲۳۷	۷۳ ، ۱۰۷ ، ۱۱۷ ، ۲۴۵ ، ۲۵۶
سوریه ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۳۷ ، ۴۷	۲۹۲
۶۱ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۷۷ ، ۷۸	ری ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۸۵ ، ۹۵ ، ۱۱۰ ،
۸۰ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵	۱۲۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۶
۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲	۳۲۲ ، ۳۳۱ ، ۴۳۵
۱۹۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵	ز
۲۱۹ ، ۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶	زربینه رود ۳۳۰
۳۳۹ ، ۳۵۴ ، ۳۵۸ ، ۳۶۳ ، ۳۷۲	زیدان ۱۳۶
۳۷۳ ، ۳۸۲ ، ۴۰۵ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰	ژ
۴۳۴	ژن (بندر) ۲۳۳ ، ۴۳۴
سوریه شرقی ۲۱۰	س
سوریه غربی ۲۱۰	ساری ۱۴۱
سیاه کوه اران ۳۳۲	سامسون ۷۸ ، ۲۵۵
سیبری ۲۶۶	ساوه ۳۴ ، ۱۱۰ ، ۱۳۹
سیمیتون ۲۷	سبزوار ۱۳۶ ، ۱۶۱
سیرجان ۱۴۵ ، ۱۵۵	سجاس (کوه) ۱۸۴
سیس ۷۹ ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲	سداق ۳۴
سیمینیل ۲۲۹ ، ۲۳۳	سقناق ۳۰
سیستان ۹۹ ، ۱۰۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۵۸	سلامیه ۳۵۹
۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۲۲۴	سلطان آباد ۴۴۷
۳۴۳	سلطانیه ۱۱۳ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ،
سیلزی ۲۱	۱۲۶ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹
سینوب ۷۸ ، ۳۵۵	۱۴۱ ، ۱۸۴ ، ۲۳۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۲
سیواس ۴۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۲۳۷	۴۴۵ ، ۴۴۷
۳۵۷ ، ۳۳۸	سلماس ۱۴۱ ، ۲۹۸
ش	سمرقند ۲۹ ، ۵۳ ، ۲۳۹ ، ۴۱۳ ، ۴۵۱
شابران ۱۴۱	سمسن ۱۳۶
شاکان ۱۳۵	سنجار ۱۳۹
شاهر (کوه) ۱۸۳	سند (رود) ۳۴ ، ۳۵ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴
شاهر (جزیره) ۲۹۸	
شبنکاره ۱۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۲۸۵	

۳۵۱ ، ۳۴۲ ، ۳۳۷
عراق عجم ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ،
۳۰۲ ، ۳۰۸ ، ۳۲۱ ، ۳۳۰ ، ۳۳۹ ،
۳۴۸
عراق عرب ۳۳۹ ، ۳۴۸
عجلون ۳۵۹
عربستان ۱۵۴ ، ۱۵۵
عین جالوت ۶۱ ، ۷۷ ، ۳۵۸ ، ۴۰۵

غ

غازانیه ۴۴۶
غزنین ۳۴ ، ۱۰۹ ، ۱۲۹
غور ۲۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳
غوریه ۱۶۰

ف

فارس ۱۰ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۵۳ ، ۸۰ ، ۸۸ ، ۱۰۹ ،
۱۱۰ ، ۱۲۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۹ ،
۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،
۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ،
۱۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۸۴ ،
۲۵۶ ، ۲۶۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ،
۳۰۸ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ،
۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ،
۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۳ ،
۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۸۱ ، ۳۹۶ ، ۴۰۳ ،
۴۰۸ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ،
فرات (رون) ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۸ ، ۷۸ ، ۸۳ ،
۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۹۲ ، ۳۴۸ ،
۳۷۲ ، ۴۰۳ ، ۴۲۵ ،
فرانسه ۱۱۳ ، ۲۱۱ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ،

۳۲۵ ، ۳۳۸ ، ۳۴۶
شپورغان (شفورغان) ۵۲ ، ۷۴ ، ۱۰۹ ،
۱۲۱
شفورغان (شپورغان)
شماخی ۳۳
شوشتر ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۳۲۷ ، ۳۳۵
شیراز ۸۰ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ،
۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۶ ،
۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۶۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ،
۳۰۲ ، ۳۱۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۳۸ ،
۳۴۶ ، ۳۸۴ ، ۴۳۵
شیرکبوت ۳۶
شیروان ۵۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۳۲۱ ،
۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۶ ، ۳۵۵ ، ۴۳۳
شینزر ۱۰۵

ص

صفد ۳۵۹
صومعه‌آین صوما ۲۱۵
صومعه‌ماربهنام ۲۲۴

ط

طاروم ۳۳۸
طالقان ۳۴ ، ۷۴
طبرستان ۳۱۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵
طرابلس ۴۷ ، ۷۷ ، ۲۳۳ ، ۳۵۹
طرابوزان ۶۹ ، ۷۰ ، ۱۳۷ ، ۴۳۴
طرق ۴۳۶
طوس ۳۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۷ ، ۱۲۰ ، ۲۲۰ ،
۳۴۱ ، ۳۴۴ ، ۴۳۶

ع

عراق ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۵۳ ، ۱۶۰ ، ۳۰۸ ،

قربان ۳۳۱
 قرل یرداق ۵۸
 قره‌ین ۳۲، ۴۴، ۵۴، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۴۱، ۳۲۷، ۳۳۷
 قسطنطنیه ۲۳، ۷۰، ۷۳، ۱۱۳، ۱۳۰،
 ۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۷۵،
 ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵،
 ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷
 قسم ۱۵۵
 قطیف (جزیره) ۱۴۷
 قفقاز ۷، ۱۴، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰،
 ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۳،
 ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۹۶،
 ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۴، ۱۳۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۸،
 ۲۶۳، ۲۸۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۵،
 ۳۳۱، ۳۶۲، ۴۰۳، ۴۵۱، ۴۵۲
 قلعه‌الرحبه ۱۱۸
 قلعه‌الروم ۹۳
 قلیات ۱۵۶، ۱۵۷
 قم ۳۴، ۸۷، ۲۳۹
 قمیون ۳۳۱
 قندهار ۱۶۲
 قوش ۳۱۲
 قولیه ۴۷، ۵۸، ۱۱۹، ۱۳۹، ۳۵۵
 قهستان ۱۰۳، ۱۶۳، ۳۱۲، ۳۳۸، ۳۴۳،
 ۴۳۲
 قیس (جزیره) ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۳۲۵، ۴۳۳
 قیصریه ۴۷، ۵۸، ۷۹، ۱۱۳، ۲۴۲،
 ۳۵۷

۲۷۰، ۴۴۹
 فلسطین ۶۱، ۶۴، ۴۰۳
 فناکت ۳۰
 فومن ۱۱۴، ۱۷۱
 فیروزکوه ۳۶، ۸۶، ۱۹۱
 ق
 قارص ۴۰
 قاهره ۲۷، ۳۲، ۶۲، ۸۳، ۱۰۵، ۲۲۷
 قیچان (دشت) ۱، ۷، ۱۵، ۲۸، ۳۳،
 ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
 ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،
 ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۶،
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۹،
 ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۳، ۳۰۴،
 ۳۳۱، ۳۸۲، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۳۱
 ۴۴۹، ۴۵۲
 قذراجه ۱۴۱
 قرا اغج ۱۳۵، ۱۴۱
 قرا باغ ۱۴۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
 قراچال ۳۳۱
 قراختای ۲۴، ۲۵، ۱۵۷
 قراده ۱۳۵
 قراسو ۱۲۳
 قراقیچاغای ۱۸۳
 قراقوروم ۴۴، ۷۰، ۷۹، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۶۲،
 ۳۷۱، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۹،
 ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۶

کیفا ۱۳۶

گ

گسلر ۱۷۱

گشتاشی ۱۴۱

گرستان ۱۵ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ،

۳۶ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۶۲ ،

۶۸ ، ۶۹ ، ۷۴ ، ۷۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ،

۹۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ،

۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ،

۱۲۶ ، ۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۴۴ ، ۱۹۴ ،

۲۱۷ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۷ ، ۲۵۷ ،

۳۰۸ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۴۰ ،

۳۴۱ ، ۳۵۴ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ،

۳۸۳ ، ۴۰۱

گران ۴۳۳

کک نغور ۲۶۴

گنجه ۳۲ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۱۴۱ ، ۴۴۶

گیلان ۹ ، ۱۹ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۷۰ ،

۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۵ ،

۴۳۵

ل

لاهور ۳۹ ، ۱۶۱

لاهیجان ۱۱۴ ، ۷۷۱

لرستان ۹۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ،

۲۴۹ ، ۲۶۷ ، ۲۸۲ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ،

۳۴۰ ، ۳۶۱ ، ۴۵۲

لرستان بزرگ و کوچک ۱۶۹ ، ۲۸۵ ،

۳۲۵

لندن ۲۵

ک

کاتالون ۲۲۷ ، ۲۲۹

کازرون ۱۰۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۴۳۲

کاشان ۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۴۳۶

کاشغر ۲۸

کبیرشیخ ۱۳۵ ، ۱۳۹

کپز ؟ ۱۳۶

کپک ۱۳۹

کدنه ارال ۵۱

کربلا ۱۰۸ ، ۲۴۵

کرت ۱۶۰

کرخ ۴۳۳

کردستان ۱۳۸ ، ۱۳۲

کرمان ۱۰ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۱۱۰ ،

۱۱۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ،

۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،

۲۵۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۳۰۲ ، ۳۲۳ ،

۳۲۵ ، ۳۴۰ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۶۱ ،

۴۰۳ ، ۴۳۵

کرولان (رود) ۲۶۴

کریمه (جزیره) ۹۱

کعای پینقو ۲۶۵

کعبه ۱۹۳ ، ۱۹۷ ، ۲۴۳

کلات ۸۶

کلده ۲۳۸

کلیوان ۱۳۵

کوتم ۴۳۳

کوزداق ۴۷

کوفه ۲۵۱ ، ۲۸۵ ، ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۵۲

کوه گیلویه ۱۶۷

کیپینفو ۲۸۱

شش ۱۴۰	لهستان ۲۱ ، ۳۶۶
مشهد ۴۳ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۲۳۷	لیون ۳۱ ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶
مصر ۱۲ ، ۲۸ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۵۶ ، ۵۷	م
۶۰ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۸	ماردین ۶۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۰
۷۰ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۳	۱۴۴ ، ۱۸۸ ، ۲۰۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳
۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸	۳۴۰ ، ۳۵۳ ، ۳۶۱ ، ۴۰۳
۱۱۲ ، ۱۱۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱	مازندران ۳۲ ، ۳۵ ، ۸۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
۱۵۰ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴	۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۳۸ ، ۱۴۴ ، ۱۷۰
۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۹ ، ۲۳۶ ، ۲۵۶	۲۸۸ ، ۳۰۸ ، ۳۱۲ ، ۳۳۰ ، ۳۳۲
۲۷۴ ، ۲۹۱ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۵۷	۳۳۶ ، ۴۳۱
۳۶۲ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳	ماوراءالنهر ۱ ، ۹ ، ۲۸ ، ۵۲ ، ۶۵ ، ۶۶
۳۷۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۱۳ ، ۴۳۱	۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۹
۴۵۲	۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
مغان (بندر) ۳۵۴	۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰
مغان (دشت) ۳۲ ، ۹۱ ، ۲۳۵ ، ۳۳۰	۱۳۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴
۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۶ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷	۱۶۶ ، ۱۷۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۸ ، ۲۵۶
مغیر ۱۴۱	۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۴ ، ۲۸۰
مقوستان ۱ ، ۳۸ ، ۱۷۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴	۳۳۶ ، ۳۴۴ ، ۳۶۲ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶
۲۱۰ ، ۲۵۷ ، ۲۶۵ ، ۲۸۰ ، ۳۱۶	۳۸۹ ، ۴۱۷ ، ۴۳۱ ، ۴۵۲
۴۲۱ ، ۴۲۹	ماهروبان ۴۳۳
مکران ۱۵۶	مجارستان ۲۱
مکه ۱۸۴ ، ۱۹۶	مجمع المروج ۱۰۴
منظان ۱۶۱	مراغه ۳۳ ، ۷۱ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۹۲
مطیبه ۴۷ ، ۵۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۲۰۸	۱۹۷ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۳۷
۳۳۸ ، ۳۳۲	۲۴۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۴۱۷ ، ۴۳۸
منبج ۶۰	مرعش ۷۸
منصوریه (سرای) ۶۹	مرغاب (رود) ۱۲۰
موصل ۴۱ ، ۶۸ ، ۱۱۸ ، ۱۳۵ ، ۲۱۸	مرند ۱۴۳
۲۱۹ ، ۲۳۶ ، ۲۴۷ ، ۳۰۲ ، ۳۵۲	مرو ۳۱ ، ۲۴۰ ، ۴۴۶
۳۹۲	مروجون ۷۴
موشان ۲۸۷ ، ۳۲۰	مستط ۱۵۴
میافارقین ۶۰ ، ۶۲ ، ۳۰۲ ، ۳۶۰ ، ۴۱۳	

۲۶۹ ، ۲۷۰ واغلب صفحات .

ه

هرات ۳۰ ، ۳۴ ، ۵۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۹۹ ،
 ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،
 ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ،
 ۱۳۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۰۰ ، ۳۱۴ ،
 ۳۲۰ ، ۳۲۵ ، ۳۶۱ ، ۳۸۵ ، ۳۹۶ ،

۴۴۶

هرمز ۱۰ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ،
 ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۴۳۳ ،

هشترود ۳۳۱

همدان ۳۲ ، ۳۵ ، ۵۵ ، ۹۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ،
 ۱۳۹ ، ۲۱۹ ، ۲۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ،

همدان نو ۱۳۶

هند ۱۴۷ ، ۲۸۲

هندوچین ۴۲۳

هندوستان ۹ ، ۳۵ ، ۵۹ ، ۸۷ ، ۹۰ ، ۱۰۹ ،
 ۱۳۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،
 ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۲۳۷ ، ۴۳۰ ،

۴۳۴

ی

یزد ۱۳۹ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۸ ، ۱۶۷ ، ۳۰۸ ، ۳۳۷ ، ۳۴۷ ،

۳۴۸ ، ۴۳۵

ینی بازار ۱۴۱

یونان ۱۲۷ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰ ، ۲۳۶ ،

۴۱۶

میانه (رود) ۲۸۵

ن

نخجوان ۹۶ ، ۱۲۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۲۰۹ ،
 ۲۸۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۵۴ ،

نصیبین ۴۸

نوبندخان ۱۳۹ ، ۳۳۸

نوشهر التاغ ۱۳۵ ، ۱۳۷

نهاوند ۱۶۹

نیسه ۷۰

نیشابور ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۷۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳ ،

۱۲۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۴۴۶

نیل (رود) ۵۷ ، ۲۱۴

نیم مردان ۳۳۲ ، ۴۳۱

و

واتیکان ۴

واسط ۵۹ ، ۲۸۵

ولگا (رود) ۲۶۴

ون ۱۴۱

ونیز (بندر) ۴۳۴

وین ۸ ، ۹ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۲ ،

۸۴ ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،

۱۰۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ ،

۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،

۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،

۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ،

۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ،

فہرست اقوام و ملل و ادیان و مذاہب

اسماعیلیان ۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵
اسماعیلیہ ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۹ ،

۳۹۲

اعراب ۱۲ ، ۱۴۷ ، ۳۹۴
اویرات (قبیلہ) ۴۴ ، ۹۹ ، ۱۳۵ ،
۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۹۲ ، ۲۵۵

ایرانیان ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۶۳ ، ۲۰۲ ، ۳۹۹ ،
۴۰۱ ، ۴۱۶ ، ۴۳۱ ، ۴۴۲

ایغور (قبیلہ) ۲۴۲ ، ۲۸۰

ایغوریان ۶ ، ۲۳۹

ایغوریہ ۲۵

بہا بلخانان ۴ ، ۵ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ،

۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۰ ،

۵۶ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ،

۷۱ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۱۰ ،

۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۴۳ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ،

۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ،

۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ،

۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۶ ،

۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ،

۲۵۳ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۵

آ

آبخازہا ۳۲

الف

اذابکان فارس ۸۰ ، ۳۲۲

ارمنیان — ارامنہ ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،
۳۱۹ ، ۴۰۱

اروپائیان ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ،
۴۰۲

اسپانیائی ۲۳۰

اسلام ۳ ، ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۵۹ ،

۶۸ ، ۷۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۵ ، ۹۶ ،

۹۹ ، ۱۰۴ ، ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۱۸۸ ،

۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،

۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ،

۲۰۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ،

۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸ ،

۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ،

۲۵۲ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۹ ،

۳۶۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ ، ۳۹۴ ،

۳۹۶ ، ۴۰۱ ، ۴۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳

ح	۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ و اغلب صفحات .
حنفیان ۲۳۹	ایاکانیان ۱۴۲
خ	ایمری ها ۱۳۲
ختائیان ۴۰۱	ایوبیان ۳۳ ، ۲۱۱
خزری ها ۳۳ ، ۲۰۷	ب
خفاجه (قبیله) ۸۰	بخشیان ۱۹۰
خوارزمشاهیان ۶	بربرها ۲۱۷
ر	بودائیان ۱۸۷ ، ۱۸۹
روس ها ۲۰۷	بیزانسی ۱۶
رومیان ۴۷	ت
ژ	تاتارها ۳۹ ، ۵۸ ، ۲۳۰ ، ۴۰۲ ، ۴۵۱
ژاپنی ها ۲۰	تارتار (= تاتار) .
ژنی ها ۴۳۴	ترك — تركها — ترکان ۲ ، ۳ ، ۴۸ .
س	۶۱ ، ۸۹ ، ۱۰۶ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹ .
سامانی ۳۰	۱۲۷ ، ۱۳۷ ، ۱۷۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ .
ساجوقی — سلجوقیان ۱۶ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۰ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۹ ، ۱۱۹ ، ۱۲۷ ، ۱۴۴ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۹۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۴۰ ، ۳۶۱ ، ۳۷۹	۲۰۲ ، ۲۳۶ ، ۲۶۶ ، ۲۹۸ ، ۳۲۴ .
سلغریان ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰	۳۶۰ ، ۳۶۴ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲ ، ۴۱۷ .
سنیان ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶	۴۴۰ ، ۴۴۷ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ .
ش	ترکمن ها ۱۱۹
شافعی ۱۹۵ ، ۲۱۵	تشیع ۱۹۶ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷
شافعیان ۲۳۹	ج
شمن ها ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۶ ، ۲۰۵	جلایریان ۳۵۲
	چ
	چرچ ها ۴۰۱
	چینی ها ۲۰ ، ۲۶ ، ۲۷۲ ، ۳۶۷ ، ۳۹۲
	۳۹۹ ، ۴۱۲

ک	۲۶۶
کاتولیک ۲۳۷	شیعیان ۵۹ ، ۱۴۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۴۱۶
کرایت (قبیله) ۲۵۵	شیعه (شیعه اثنی عشری) ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶
کرت ، کرتیان ۷۶ ، ۱۶۱	ص
ک	صفویه — صفویان ۶۴ ، ۱۹۶
گرجیان — گرجی ها ۱۵ ، ۳۹ ، ۴۹ ، ۴۰۱ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۱۹	ط
ل	طیپی ها ۱۵۵
لاماها ۱۸۷	ع
لر — لر ها ۱۶۷ ، ۳۲۳	عباسیان ۵۶ ، ۵۷
م	عثمانیان ۵۷
مجارها ۲۰۷	عیسویان ۲۱۳ ، ۲۱۹
مسلمان — مسلمانان ۱۶ ، ۱۸ ، ۴۶ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۷ ، ۷۹ ، ۸۵ ، ۹۰ ، ۱۱۲ ، ۱۷۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۶۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۸ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۹۱ ، ۴۴۱ و اغلب صفحات .	غ
مسیحی — مسیحیان ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۶۵ ، ۷۱ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹	غوری — غوریان ۱۲۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵
	ف
	فرانسویان ۳۷۱
	ق
	قآنها ۵ ، ۶ ، ۲۰ ، ۳۶۳ ، ۳۷۰ ، ۴۳۰ ، ۴۴۴ ، ۴۴۹
	قبطیان ۲۱۴ ، ۲۱۷
	قراختایان ۴۱
	قرامان ها ۱۱۹
	قراوناس ۴۰۳ ، ۴۰۴
	قیدو (قبیله) ۱۲۱

مملوك — مملوكان ۶۱، ۶۴، ۷۷، ۸۲.
 ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴.
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹.
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۸۶.
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴.
 ۲۲۲، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۲، ۴۰۱.
 ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۴ و اغلب صفحات.

ن

نایمان ۲۵، ۲۵۵
 نستوری‌ها — نستوریان ۱۳، ۲۰۴،
 ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۷، ۴۵۰
 نیکوداریان ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳، ۱۱۵،
 ۱۲۳، ۱۶۳، ۴۰۳، ۴۰۴

و

ونیزی‌ها ۹۱، ۴۳۴

ه

هندیان ۱۵۹

هون‌ها ۲۱۷

ی

یعتویان ۱۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۷
 یهود — یهودی‌ها — یهودیان ۱۶، ۹۰،
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۸
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۴۵۰

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸

۲۲۹ و اغلب صفحات.

مصریان ۱۸، ۴۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵،
 ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳،
 ۸۴، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۰۹،
 ۲۱۱، ۲۳۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۲،
 ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۳۲، ۴۴۹

مظفریان ۱۵۳

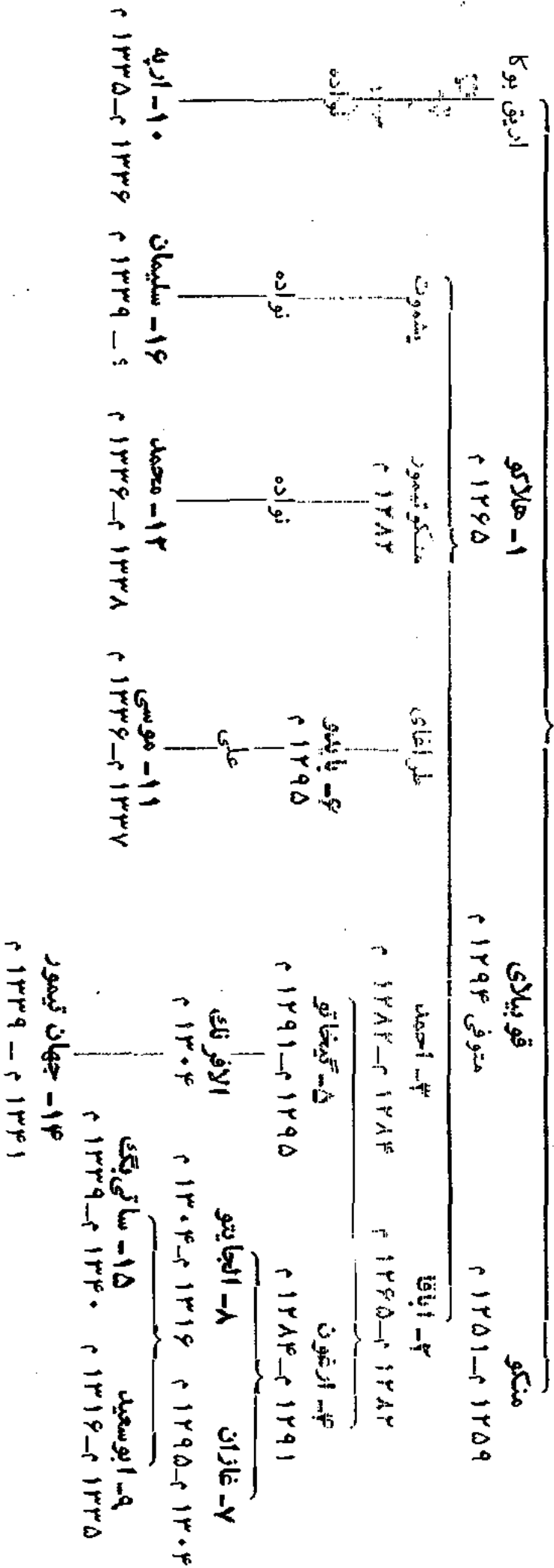
مغول — مغولان ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶،
 ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،
 ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴،
 ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳،
 ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹،
 ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
 ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵،
 ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴،
 ۷۷، ۸۶، ۹۲، ۱۰۹، ۱۳۳،
 ۱۴۵، ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۷۵، ۳۶۹

و اغلب صفحات

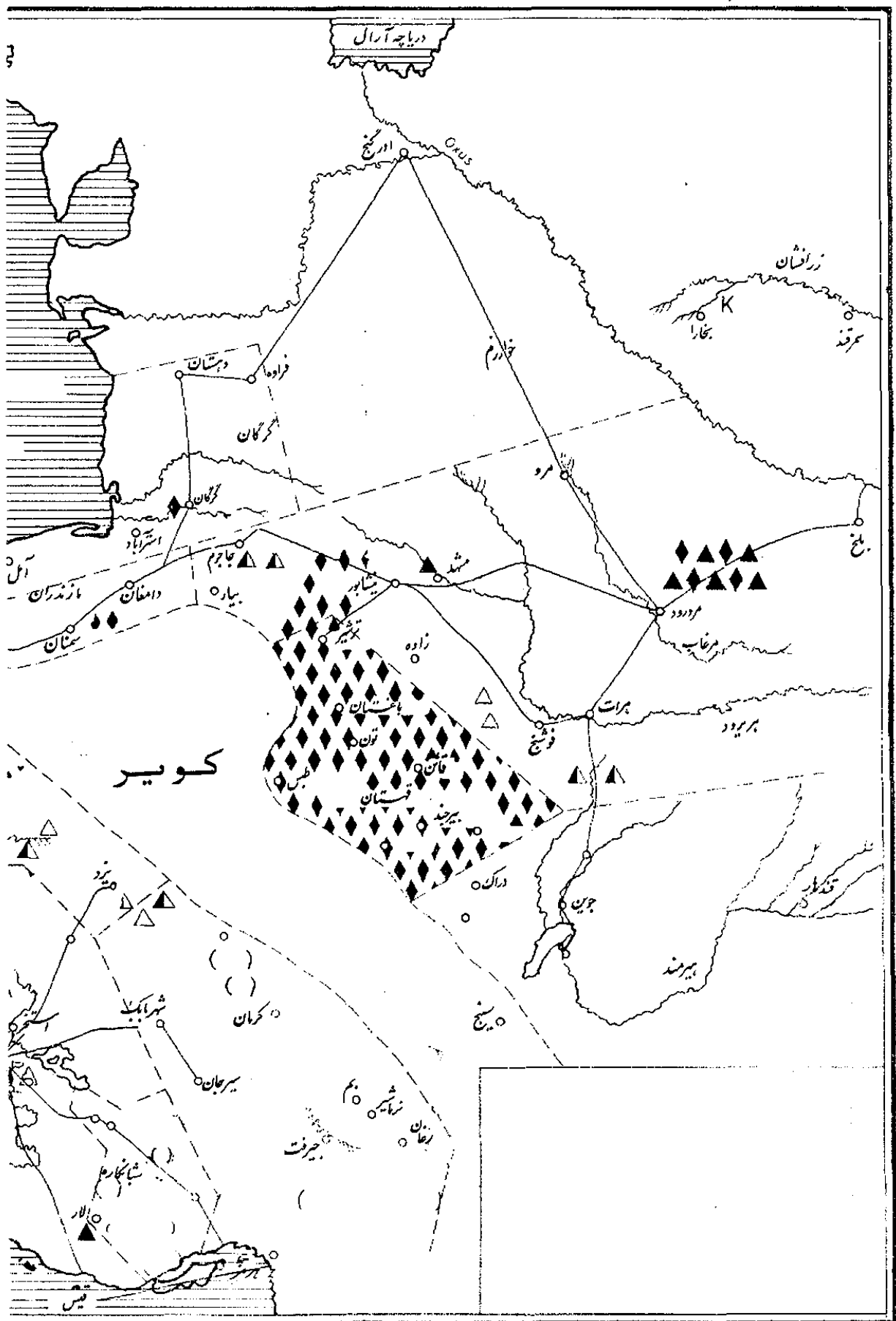
شجره نامه اعضاء اصلي خاندان ايلخانان

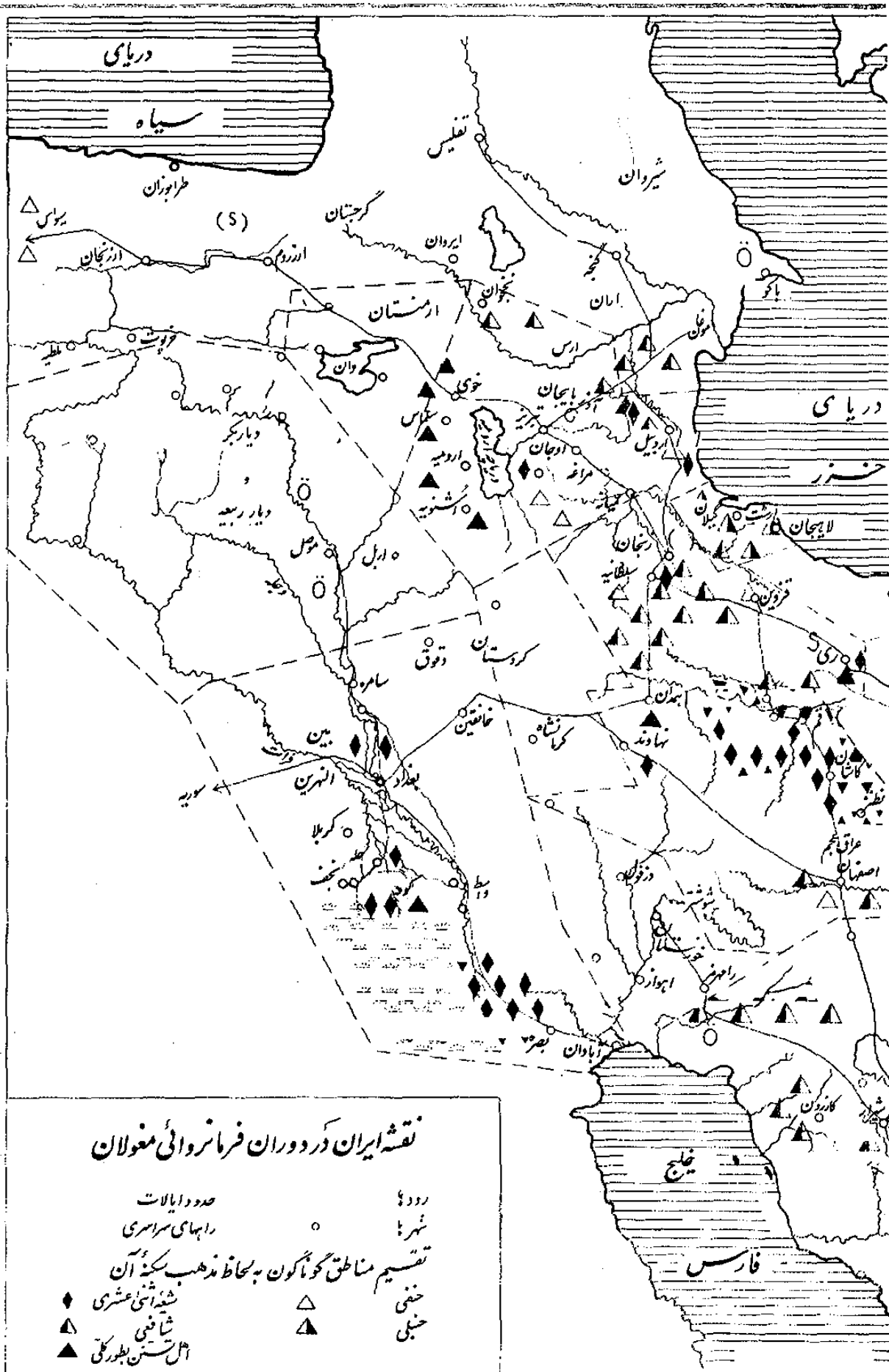
چنگيز خان متوفى ۱۲۲۷ ۲

تولى تاريخ وفات در حدود ۱۲۴۰ ۲



(۱۷- نوشيروان ۱۳۴۴ ۲)
 ۱۳- طغاي تيمور ۱۳۳۸-۱۳۵۱/۲ ۲





Copyright 1972, by B. T. N. K.
Printed in Ziba Press
Tehran, Iran

Iran Library

General Editor

E. yar - Shater

Die Mongolen in Iran

Politik, Verwaltung Und Kultur

Der Ilchanzeit 1220 - 1350

by

BERTOLD SPULER

Translated into Persian

by

Dr. Mahmud Miraftab



B.T.N.K.

Tehran, 1972

